انتشارات دانشگاه تهران

۴۲۷

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی

تا اواسط قرن پنجم

مجلد اول

تألیف

دکتر ذبیح الله صفا

چاپ دوم

۱۳۳۶

چاپخانهٔ دانشگاه

بها: ۱۱۰ ریال

مقدمه

بنام ایزد بخشایندهٔ بخشایشگر

تمدن اسلامی بدرجه‌یی از عظمت و درمرتبتی از کمال وپهناوری است که آگهی از همهٔ ابواب و احاطه برهمهٔ انحاء آن بواقع دشوار است واگر کسی یافته شود که درصدد این ادعا برآید، باید بقلت اطلاع وگستاخی وی حکم کرد.

مهمترین عنصر ازعناصر این تمدن، علوم شرعی وعقلی وادبی آنست که بزبانهای عربی وفارسی تألیف و تدوین شده ونه تنها احاطه برهمهٔ آنها واطلاع از تمامی کتب وعلماء هرفن برای این حقیرمیسرنشده است، بلکه تصور نمیرود جز برای کسانی که مؤید بتأییدات الهی باشند ممکن باشد. اینست که اگر من گستاخی کرده ودر راهی درآمده‌ام که باید با زاد فراوان وتوشهٔ بسیاروصبرجزیل وزحمت کثیرپیموده شود، نه ازآن بابست که تصورفهم علوم اسلامی وادعای بهره‌مندی ازآنها کنم، یا مدعی آن باشم که تاریخ این دسته ازدانشهای مسلمین را خوب شناخته وبنیکی از کیفیت و کمیت کتب وعلمان آن سخن گفته‌ام، بلکه تنها ازآنجهت است که بابی را در تحقیقات تاریخی بزبان پارسی گشوده وقدری از مشکلات کارجویندگان اطلاعات رادراین زمینه کاسته باشم.

این کتاب نه‌تنها کامل نیست، بلکه ناقص وحتی ناقص‌تر ازآنست که خواننده بیندیشد ونگارنده خود بموارد نقص آن بیش ازدیگران معترفست لیکن چون رشتهٔ تحقیق رادر آن رها نخواهد کرد، شاید بتأیید خداوند متعال توفیق یابد که درآینده ازشمارهٔ نقائص آن تا آنجاکه میسراست بکاهد، وکتابرا بوضعی که شایستهٔ نام وموضوع آنست درآورد.

فعلا این یك مجلد بمنزلهٔ «پیش‌درآمد» وآنهم «پیش درآمد» ناقصی از نحوهٔ عمل در تاریخ علوم عقلی اسلامیست، که رسیدن باصل وحقیقت آن درنظر حقیر واقعاً دشوار است.

چنانکه خوانندهٔ گرامی آگاهست علوم عقلی درتمدن اسلامی اطلاق میشود برتمام انواع حکمت واصول و فروع هریك از چهار علم الهی وطبیعی وریاضی واخلاق، ازین علوم بحث در علوم الهی وکلیات علم طبیعی وعلم اخلاق‌را امروز باید ذیل عنوان حکمت یا فلسفه مورد مطالعه درآوریم واجزاء علوم طبیعی وعلوم ریاضی را جداگانه مورد بحث قرار دهیم وچون علم کلام نیز از بسیاری جهات بستگی بحکمت دارد بابی خاص‌را مخصوص آن کنیم.

پس معلوم میشود که تحقیق نسبة مفصل در علوم عقلی اگرچه بچند قرن معین هم مقصور ومنحصر باشد ، دریك مجلد میسر نیست . اینست که نگارنده این مجلد را تنها بذکر مقدمات وبحث در تاریخ حکمت در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم مخصوص کرده است وتاریخ باقی علوم را درمجلداتی دیگر بازخواهد گفت .

نکته یی که اینجا قابل ذکر است آنکه : در تاریخ علوم عقلی هیچگاه بحث درحقیقت وچگونگی یك یا چند علم مراد نیست، بلکه سیر آن‌علوم وتکاملی که نزدهریك ازعلماء فن یافته مورد نظر ومطالعه است . پس خوانندهٔ گرامی نباید دراین کتاب‌منتظرآن باشد که فی‌المثل عین مباحث عام فلسفه وطب وریاضی را بیابد ، بلکه اگر هم بذکر عقاید حکیم و ریاضی وطبیبی مبادرت شود مراد بیان موارد تکاملی است که او در آن علوم بوجود آورده است ، واگر عقاید حکیمی باختصار آورده شود ، مقصود اشاره بموارد اصلی واساسی مبحث اوست وکاری باثبات سخنان او ودفاع ازآن نمیتوان داشت .

نکتهٔ دیگر قابل طرح آنست که درهمهٔ مجلدات این کتاب دامنهٔ بحث تامیانهٔ قرن پنجم کشیده خواهد شد زیراکار اصلی واساسی مسلمین درعلوم عقلی‌خاصه‌درقسمت‌شرقی ممالك اسلامی تا همین ایام بوده است . دیگرآنکه تحقیق تاریخ علوم عقلی‌درهمهٔ‌ادوار تمدن اسلامی ازقدرت یك تن خارج است و وقت و زمان کافی وفرصت موسع میخواهد .

درمجلد حاضر بعد ازآنکه شمه‌یی ازمقدمات آشنایی مسلمین با علوم‌عقلی ومراکز مهم علمی ، پیش ازرواج علوم عقلی،درمیان مسلمانان، وکیفیت نقل‌علوم‌عقلی،سخن گفته شد ، بحثی مختصر در وضع علوم عقلی درتمدن اسلامی وسپس مطالعه‌یی‌درتاریخ فلسفه درتمدن اسلامی ، صورت‌گرفت وابواب کتاب بنحوی که درفهرست مطالب‌ذکرشده‌است ترتیب یافت .

و اما کیفیت تدوین وطبع کتاب وپاره‌یی ملاحظات که باید بنظر خوانندهٔ عزیز برسد :

این کتاب ناچیزچنانکه بامختصردقتی درآن‌معلوم‌میشودحاصل‌مطالعات‌پراگنده‌ییست که مؤلف از چندسال پیش درتاریخ علوم عقلی میکرده وگاه بصورت‌مقالاتی‌درپاره‌یی از مجلات مانند دورهٔ جدید مجلهٔ شیروخورشید سرخ ایران ومجلهٔ مهرویغماودانش وجز آن منتشر میساخته است .

سه سال پیش بنا براجازهٔ دانشگاه تهران برآن شدم قسمتی از مقالات خود را که از حدود سال ۱۳۱۲ ببعد درمجلات انتشار داده بودم بصورت کتابی درآورم. نخست بطبع یکی از مقالات خود بعنوان «ترجمه ومترجمان درتمدن اسلامی و کیفیت انتقال طب وفلسفه وعلوم ریاضی باسلام» که از شمارهٔ دوازدهم سال اول مجلهٔ شیر وخورشید

سرخ ایران (اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۸) تا چند شماره انتشار یافته بود، آغاز کردم و دراین حال بجای آنکه قرار اصلی خود را اجرا کنم بهتر آن دیدم مقالات دیگری را که درزمینه تاریخ علوم درهمان مجله و بعض مجلات دیگر انتشار داده بودم، بر مقالهٔ مذکور بیفزایم وفواصل مطالب را پر کنم تا مجموعهٔ آن مقالات وتحریرات جدید بصورت کتابی درآید و کتابی که اکنون تقدیم خوانندهٔ گرامی میشود بدین طریق فراهم آمده است.

پس نخستین مطلبی که باید ملحوظ نظر خوانندهٔ گرامی باشد آنست که این کتاب پیش از طبع تنظیم وتدوین نشده بود تا چنانکه باید ترتیب کامل یابد و ابواب وفصول آن منظم شود، بلکه قسمت اعظم آن بصورت یادداشتهایی درحین طبع تهیه گردیده و بمطبعه فرستاده شده است و بدین سبب اگر عدم تناسب یا نقصی دربعض موارد آن مشاهده شود برنویسندهٔ ناچیز آن خواهند بخشید.

چون درایراد نام مترجمان ومؤلفان، مراد بیان مجموعهٔ کارهایی بود که در فن خود انجام داده‌اند نه ذکر مؤلفات موجود ومطبوع آنان، این کار درملحقاتی که بر کتاب افزوده شد، انجام یافت ودرآنها سعی شد غیر از کتب موجود که درمتن کتاب مذکور افتاده است، از باقی کتب موجود تا آنجا که اطلاعی بدست آمده یاد شود، و پیداست که دراین مورد هم مدعی نیستم که کاری خالی از نقص انجام یافته است وشاید بسیاری از نسخ خطی و کتب مطبوع دیگر باشد که از وجود آنها اطلاع حاصل نشده و بذکر آنها درملحقات مذکور مبادرت نگردیده است وامید است این نقص نیز بعدازاین جبران شود.

مطلب دیگری که تذکار آن لازمست آنکه: اگر ترجمه‌یی ازمتنهای عربی واروپایی دربعض موارد این کتاب صورت گرفته باشد از آنجهت نبود که بیك ترجمهٔ ادبی تحت‌اللفظ که هیچیك از اجزاء کلام درآن ساقط نشده ویا عنداللزوم تغییر نیافته باشد، دست‌زده باشم بلکه مراد آن بود که با حفظ مطلب ومقصود اصلی خلاصه‌یی که بکار خواننده آید ترتیب داده شود. اینست که دربعض موارد تطبیق ترجمه را کلمه بکلمه بامتن اصلی ضمانت نمی‌کنم.

بعد از اتمام این مقدمه چند صحیفه خاص اصلاحات واضافاتیست که نسبت بپاره‌یی از موارد کتاب بعد از طبع تا موقع تنظیم این مقدمه بنظر رسیده است. ازخوانندهٔ عزیز تقاضا میکنم پیش ازخواندن کتاب باین قسمت مراجعه کنند.

درمتن کتاب چند جا که تحریر کلمات ایرانی یا هندی قدیم بحروف لاتین لازم بود، حرف c بجای حرف چ و a بجای فتحه و â بجای «آ» بکار برده شد.

در فهرست عام کتاب هرجا که زیر دوعدد خطی نهاده شد (مثلا ۳۵۲ – ۳۵۵ علامت آنست که راجع بکتاب یا کسی یا قومی از صحیفهٔ ۳۵۲ تا صحیفه ۳۵۵ بحث‌شده

است ودرغیر این صورت هرعدد نشانهٔ ذکر اسم دریك صحیفه است .
در چند مورد معدود کتاب از ذکر مآخذ غفلت شده است واز این بابت پوزش میخواهم .

تهران ۲۰ دیماه ۱۳۳۱
ذبیح‌الله صفا

اینك بنا بردستور دانشگاه تهران بطبع دوم این کتاب که‌ازمدتی‌پیش نایاب شده است همت میگمارم وازخداوند متعال دراین کار توفیق می‌طلبم .
تهران ۱۳۳۶ شمسی

فهرست مطالب

فلسفه ۱۵۶ـ۳۳۴

فصل اول

مراکز مهم علوم
مقارن ظهور اسلام

علوم عقلی در تمدن اسلامی که در این کتاب مورد بحث ومطالعهٔ ماست از آمیزش اطلاعات و آثار علمی چند قوم واختلاط تمدنهای یونانی وایرانی و هندی و عربی پدید آمد ودراین امر بیش‌ازهمه ایرانیان و گروهی ازمترجمان و ناقلان مسیحی و سریانی وصابئی وهندی و نبطی شرکت داشتند و بیاری آنانست که بنیاد علوم درخشان اسلامی نهاده شد. پس برای آنکه مبادی نقل علوم و کیفیت ظهور مترجمان در تمدن اسلامی آشکارشود لازم‌است راجع بیکایك این مبادی ووضع علوم ومعارف درآنها سخن گوییم.

پیش ازآنکه دین اسلام ازآسیای مرکزی تا جبال پیرنه را تحت تسلط و نفوذ درآورد، دراین قسمت ازجهان متمدن آنروزگار چهار حوزهٔ عمدهٔ علمی شهرت داشت که نخست مرکز علمی اسکندریه و دوم مراکز علمی شام و شمال بین‌النهرین و متصرفات غربی ساسانیان وسوم دارالعلم گندشاپور وسایر مراکزتعلیم درایران وچهارم هندوستان بود:

۱ ـ حوزهٔ علمی اسکندریه

مرکزیت علمی اسکندریه ازدورهٔ بطالسه یعنی جانشینان بطلیموس (بطولوماوس) اول سوتر (۱) (۳۲۳ـ۲۸۲ ق. م.) سردار معروف اسکندر، که پس از انقسام ممالك وی صاحب مصر گشت، آغاز شد واز این عهد است که اسکندریه جانشین آتن ووارث تمدن یونان و یکی ازمراکز تلاقی افکار علمی وفلسفی و عرفانی شرق و غرب شد ودر

۱ـ Ptolémée (Ptolemaios) Soter

آن‌مدرسه و کتابخانه‌و رصد خانه برپا گشت‌و فلاسفه ودانشمندان بزرگی درریاضیات و نجوم و طبیعیات و طب و جغرافیا ازآنجا ظهور کردند که اگرچه غالباً بر اثر دانشمندان و فلاسفهٔ قدیم یونان گام نهاده‌اندولی‌بهرحال در تمدن و علوم دنیای بعد از خویش صاحب تأثیر بسیار بوده‌اند . از جملهٔ این بزرگان یکی اقلیدس(۱) مهندس بزرگ‌بود که‌اورا برخی معاصر بطلیموس دوم فیلادلفوس (بطولوماوس فیلاذلفوس)(۲) (۲۸۳-۲٤٦ ق . م .) دانسته‌اند لیکن حق‌آنست که اورا معاصر بطلیموس اول سوتر بدانیم . وی درسال ۳۰٦ ق . م .ولادت‌یافت و بسال ۲۸۳ یا ۲۸۵ ق . م . در گذشت و تنها یك یا سه سال از سلطنت بطلیموس فیلادلفوس را درك کرد . اقلیدس معلم مدرسهٔ اسکندریه و از بنیان گذاران بزرگ علم هندسه است . دیگر از این بزرگان ارشمیدس(۳) صقلی (سیسیلی) ازاهل سیراکوز (۲۸۷-۲۱۲ ق . م .) ریاضی‌دان و صاحب‌اکتشافات بزرگ‌است که‌از تربیت‌یافتگان‌حوزهٔ علمی‌اسکندریه محسوب میشود ودیگر ابولونیوس (ابلونیوس)(٤) ریاضی‌دان مشهور معروف به ابلونیوس‌النجار صاحب بحث های مختلف در قطع مخروطات و مؤلف کتابی در این علم است که قسمتی ازآن بعربی ترجمه شده بود . وی درقرن سوم قبل از میلاد میزیست . دیگر اراتوستنس(۵) (۲۷٦-۱۹٦ ق. م.) فیلسوف وریاضی‌دان‌بزرگ‌ودیگر هیبارخوس (ابرخس)(٦) (متوفی بسال ۱۲۵ ق . م .) منجم بزرگ‌و صاحب نظریه هـای خاص در مسائل فلکی و دیگر بطلیموس القلوذی(۷)(قرن دوم میلادی) که با پیروی ازآراء ابرخس کتاب معروف خود المجسطی(۸)را نگاشت .

شهرت حوزهٔ علمی اسکندریه درطب وتشریح نیز بسیار بود . درآن حوزه روش اطبای‌بزرگ‌یونانی‌علی‌الخصوص‌ابقراط‌پسر‌هراقلیدس(۹)طبیب‌نامبرداریونانی(۴٦۰-۳۵۵ قبل‌ازمیلاد) ادامه‌یافته و کتب‌آنان موردبحث ومطالعه وتفسیر وتوضیح قرار گرفته‌بود.

۱- Eukleides (Euclide) d'Alexandreia — ۲- Ptolémée Philadelphe

۳- Archimedes (Archimède) de Syrakousai — ٤- Apollonios de perga

۵- Eratosthenes de Kyrene — ٦- Hipparchos (Hipparque)

۷- Ptolemaios, Klaudios d'Alexandreia — ۸- L'Almageste

۹- Hippokrates (Hippocrate) de Kos fils de Herakleides

طبیبان اسکندریه ومتخرجین این‌حوزهٔ علمی در پزشکی خود نیز تألیفات و اکتشافاتی در طب و داروشناسی و تشریح داشته‌اند که نزدیك بهمهٔ آنها مورد استفادهٔ مترجمان و طبیبان حوزه های علمی بعد خاصه حوزهٔ علمی بغداد قرار گرفت . از اجلهٔ اطباء اولین این حوزهٔ علمی و از بنیان گذاران آن یکی ارسسطراطس[۱] طبیب بزرگ قرن چهارم وسوم قبل ازمیلاد (متوفی بسال ۲۸۰ ق. م.) را باید شمرد . وی در ازمیر یك مدرسهٔ معروف را بنیان گذاشت و خود درتشریح و طب عمومی از مشاهیر عصر خویش بود . دیگر از این بزرگان هیروفیلوس[۲] طبیب و عالم تشریح بزرگ یونانی است که در حدود ۳۳۵ پیش از میلاد ولادت یافته و اولین کس بود که بفرمان بطلیموس به‌پیروی از روش ایرانیان پیش ازاسلام به‌تجارب طبی درمحکومین ومحبوسین مبادرت کرد . وی در ایجاد و تشکیل حوزهٔ علمی اسکندریه سهم بزرگی داشت . شهرت حوزهٔ علمی اسکندریه در طب یکی از اطبای مشهور دنیای قدیم را باین شهر کشانید و او درآنجا تربیت یافت و از مشاهیر اطبای عالم گشت ، این طبیب مشهور جالینوس القلوذی[۳] از اهل برغامس بود که بسال ۱۳۱ میلادی ولادت یافت ودر حدود ۲۰۰ یا ۲۰۱ میلادی درگذشت و مدتی از زندگانی خودرا در رم گذراند . جالینوس در فلسفه و طب تحصیل کرد ودر این هردو علم از وی درحدود صد کتاب ورساله باقیست و غالب آنها بچاپ رسیده . جالینوس نه تنها غالب کتب ابقراط را شرح و تفسیر کرده بلکه خود نیز در طب و داروشناسی وتشریح تألیفات و مطالعات مهم داشته است که همهٔ آنها مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفت . بعد ازجالینوس از بزرگترین و مشهورترین اطبای اسکندریه که کتب وی در تمدن اسلامی شهرت بسیار داشته و بعربی ترجمه شده و از ذکر نام او گزیری نیست اوریباسیوس برغامسی[٤] است (۳۲۵–٤۰۰ میلادی). وی شاگرد زنون قبرسی[٥] و مؤلف کتابهای مهم و معتبری در طب و شروحی برابقراط بود .

۱– Erasistrates (Erasistrate) ۲– Herophilos (Hérophile) de Chalkedonia

۳– Galenos (Galien) Klaudios de Pergamon (Pergame)

٤– Oreibasios (Oribase) de Pergamon ٥– Zénon de Chypre

اهمیت حوزهٔ علمی اسکندریه درفلسفه نیزچه دراواخر عهد بطالسه وچه دردورهٔ تسلط روم بسیاروهمپایهٔ شهرت آن درریاضیات و نجوم وطب وطبیعیات بوده‌است. خاصیت حوزهٔ اسکندریه علاوه برایجاد شروح متعددی برارسطووافلاطون،علی‌الخصوص درآنست که درآنجا ازتوافق‌عقاید افلاطون وارسطو وهمچنین آراء فلسفی‌ودینی یونانی با عقاید دینی و فلسفی یهود ونصرانی روشهای جدیدی در فلسفه ظهور کرد مانند روش افلاطونی جدید وروش فیثاغوری‌جدید. ازفلاسفهٔ مشهوراین‌شهر، یکی‌فیلون اسکندرانی معروف به فیلون‌یهودی[۱](۲۰ ق م ـ ۴۰ میلادی) ودیگر امونیوس (الحمونیوس‌ـالحمومومس؟) سکاس[۲] (آخر قرن دوم واوایل قرن سوم میلادی) بنیان‌گذار فلسفهٔ افلاطونی جدید وشاگردان مشهور او فلوطین[۳] صاحب تاسوعات[٤] (۲۰۳ یا ۲۰۵-۲۷۰ میلادی) و لونگین[۵] واوریگن[٦] وفرفوریوس[۷] (۲۳۲ یا ۲۳۳-۳۰٤ میلادی) بوده‌اند که فلسفهٔ افلاطونی‌را بکمال رسانیدند ودرتحکیم مبانی این‌فلسفه سهم عمده با امونیوس وفلوطین و فرفوریوس بوده است. درقرن چهارم ازمعروفترین‌مدافعان فلسفهٔ افلاطونی‌جدید یکی یامبلیخس(ایامبلیخس)[۸](متوفی‌درحدودسال ۳۳۰یا۳۳۳میلادی)است که‌معتقدبحصول علم‌از طریق کشف‌و شهود بود. بعداًاین دبستان بوسیلهٔ اشخاصی مانند سوریانوس[۹] و برقلس(ابرقلس)[۱۰] بآتن‌منتقل‌شد. این‌نکته‌را باید بیادداشت که مؤسسین این‌طریقت نخست درآتن‌ورم وسپس‌دراسکندریه وبازدرآتن‌وبرخی‌ازبلادآسیای‌صغیر بسرمیبرده‌اند وسرانجام دردورهٔ خسرو انوشروان دسته‌یی‌از پیشروان‌آن چنانکه خواهیم دید بایران پناهنده شدند .

بر روی هم حـوزهٔ علمی اسکندریه در مسائل مختلفی از قبیل طب و نجوم و ریاضیات و کیمیا و جغرافیا و فلسفه شهرت داشت . این حوزه چنانکه خواهیم دید تا اواخر قرن اول هجری یعنی تا عهد عمربن‌عبدالعزیز دایر بود وبنا بر بعضی‌اقوال درعهد

۱— Philon d'Alexandreia (Philon le Juif)
۲— Ammonios Saccas
۳— Plotinos (Plotin) de Nikopolis
٤— Ennèades (Neuvaines)
۵— Longin
٦— Origène
۷— Porphyrios (Alias Malchos) de Batanea ou de Tyron
۸— Jamblichos (Jamblique)
۹— Syrianos
۱۰— Proklos (Proclus) de Byzantion قرن پنجم میلادی

این خلیفه بانطاکیه منتقل گشت .

پس‌ازآنکه بیزانتیوم (بیزنطه) یعنی قسطنطینیه مرکز امپراطوری‌روم شرقی گشت بر اثر توجه امپراطوران روم شرقی مرکز علمی خاصی نیز درآنجا تأسیس شد ولی نه‌تنها هیچگاه باهمیت اسکندریه نرسید بلکه چون دورهٔ رونق آن مصادف با عهد تسلط متعصبین گردید پیشرفت قابل‌ملاحظه‌یی نکرد . دراین‌شهر فلسفه برای‌اثبات دین بخدمت گرفته شد و بهمین سبب فلسفهٔ خاصی که متوجه اثبات عقاید دین عیسی بود بوجودآمد ومهمترین کسی که دراین مکتب شهرت دارد یوحنا دمشقی[۱] است که در اواخر قرن اول واوایل قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) میزیست . علاوه براین درشهر رم نیز پس ازفتح یونان بدست رومیان و با حمل مقادیری کتاب از یونان‌بروم، مرکز علمی‌بزرگی ایجاد گشت و بفرمان اوغسطس (اوگوستوس) مدرسهٔ‌بزرگ‌روم تأسیس یافت واین شهر نیز ازرقبای اسکندریه بود واگرچه با وجود این رقبا ورقیبان دیگری که مقارن تسلط اسلام بوجودآمده‌بودند وبعداً راجع بآنها سخن‌خواهیم گفت ازاهمیت ومرکزیت علمی‌این‌شهر بسیارکاسته شد لیکن‌مسلم‌است که مدرسهٔ اسکندریه مقارن فتح مصر بدست عرب دائر بود .

شهر اسکندریه بنا براطلاعاتی که بما رسیده است کتابخانهای متعدد داشت که بعض‌آنها درگیرودار اختلافات وتعصبات ازمیان رفت . اولین و مهمترین آنها کتابخانهٔ معروف اسکندریه بود که بطلیموس اول سوتر آنرا بنیاد نهاد . این کتابخانه بانضمام کتابخانهٔ سراپیون[۲] تا حدود ۷۰۰ هزارمجلد کتاب داشت. کتابخانهٔ اسکندریه بعد از ورود قیصر درسال ٤۷ بفرمان اوسوخته شد وباز بایجادآن همت گماشتند وسپس در سال ۳۹۰ ویران گشت و بقایای‌آنرا عربان بعد از تسلط براسکندریه (٦٤۱ میلادی مطابق با سال ۱۹ هجری) سوختند .

کتابخانهٔ سراپیون در عهد تیوذوسیوس اول[۳] امپراطور معروف روم و پراکنندهٔ‌بزرگ‌آیین مسیح (۳۷۹-۳۹۵ م .) بسال ۳۹۱ میلادی بغارت رفت وبعد از

۱- Ioannes de Damaskos (Jean de Damas)

۲- Sérapéion   ۳- Théodose I

آخر قرن چهارم میلادی کتابخانهٔ بزرگی در اسکندریه وجود نداشت . علاوه بر این چون تعصبات دینی دراین عهد بسیار شدت یافته بود مدرسهٔ فلسفی مهمی‌هم نمیتوانست برای معلمان ومتعلمان بت‌پرست وغیرعیسوی باقی بماند . با تمام این‌احوال مدارس و کتابخانهای خصوصی‌دراسکندریه همچنان موجود بود و وجود قرائن مختلف باین‌امر گواهی میدهد و مثلا بعضی اوراق پاپیروس متعلق باواخر قرن پنجم میلادی وجود کتابخانهایی‌را درآنها ثابت میکند .

درحدود سال ۵۰۰ میلادی امونیوس پسر هرمیاس[۱] شاگرد ابرقلس (برقلس) سابق‌الذکر، یکی‌ازافلاطونیون جدید که درعین‌حال‌ازشراح ارسطونیزبود واورا برخی بـا امونیوس سکاس اشتباه کرده‌اند ، در فلسفه شهرت داشت و رئیس یکی از مدارس و اسامی شاگردان اومانند سنبلیقیوس[۲]و دمسقیوس[۳] و اسقلیبیوس[٤] و الامفیدورس الاصغر[٥] مفسرین کتب ارسطو وبعضی‌ازآثار افلاطون وازافلاطونیون‌جدید نزد علمای مسلمین معروف بوده است و بعد ازاین دسته نیز از علمای دیگری مانند زکریای[٦] مدرسی و دوست اوسویرس[۷] که بعداً بانطاکیه منتقل گشت اطلاعاتی‌داریم‌وهمچنین است از یحیی‌النحوی[۸] معروف به یحیی محب‌الاجتهاد (محب‌التعب)[۹] (منسوب بجماعت دوستداران اجتهاد) فیلسوف معروف یونـانی که از مدافعـان مشهور تثلیث در مـذهب مسیح و یکی از شخصیات بزرگ مدرسهٔ اسکندریه در اواخر قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم میلادی بوده و نزد علمای مسلمین و نویسندگان کتب اطبا وحکما شهرت بسیار داشته است . یحیی النحوی بعضی از کتب ارسطو را تفسیر کرد و بر اوو برابر قلس (پروکلوس) سابق‌الذکر ردودی نوشته و شروح و تألیفاتی‌هم در طب داشته است. دیگرازفلاسفهٔ مشهورقرن‌پنجم‌میلادی که‌ذکرنامش‌لازم‌بنظرمیآید مارینوس[۱۰]

۱— Hermias   ۲— Simplikios (Simplice) de Kilikia قرن ششم میلادی

۳— Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas) قرن ششم میلادی

٤— Asclépios de Tralles   ٥— Olympiodore (Olympiodoros) le Jeune

٦— Zacharie   ۷— Sévère d' Antioche   ۸— Ioannes Grammaticus

۹— Ioannes (John) Philoponos

۱۰— Marinus

فیلسوف افلاطونی جدید از شاگردان ابرقلس بوده است که شرح حالی برای استاد خود داشت .

دراخبارتاریخی‌متعلق بیك‌قرن قبل‌ازاسلام وایام مقارن‌ظهوراسلام کمتر ازحوزهٔ علمی اسکندریه سخن بمیان می‌آید. با اینحال درقرن ششم وقسمتی‌ازقرن هفتم میلادی مجاهدات سابق علمای اسکندریه کم و بیش‌ادامه داشت . ازتربیت‌یافتگان مشهور این حوزه درقرن‌ششم میلادی یکی‌طبیب فیلسوف سرجیوس‌الرأس‌عینی[۱] متوفی بسال ۵۳۶ در قسطنطینیه ازمترجمین معروف جالینوس وارسطو و فرفوریوس وعلمای دیگریونانی بسریانی؛ودیگر پزشك نامبردارایتیوس‌آمدی[۲] وازمتخرجین‌آن درقرن هفتم میلادی بولس (فولس - فولیس) الاجانیطی[۳] پزشك و صاحب تألیفات مهم در طب و اهرون الاسکندرانی[۴] طبیب معروف به« اهرون‌القس » صاحب کناش معروف بوده‌اند و کتب این علما تأثیری عظیم درایجاد مقدمات علوم اسلامی داشته است .

بسیاری از مورخان اسلامی متفق‌القولند که درعصر یونانی متأخر در اسکندریه مقدار زیادی ازجوامع کتابهای طبی‌مانند مجموعه‌یی ازشانزده کتاب ازآثار جالینوس (ستةعشر) وبعضی از کتب ابقراط ترتیب یافت که نام‌آنهارا ابن‌الندیم و القفطی و ابن ابی اصیبعه آورده‌اند و در مسائل مختلفی مانند تشخیص و نبض و علل امراض و طرز تداوی آنها بود . هریك ازاین جوامع کتاب واحدی شمرده میشد و همهٔ آنها برای استفادهٔ متعلمین ترتیب‌می‌یافت . این‌جوامع نخست بسریانی ترجمه شد و بعداً چنانکه خواهیم دید بعربی درآمد و وجود آنها خود دلیل بارزی است بر اینکه تدریس طب در مدارس اسکندریه پیش از ورود عرب رواج داشت . علاوه برآنچه از اشارات ابن الندیم[۵] و القفطی[۶] و ابن ابی اصیبعه[۷] برمیآید و بعد نیز خواهیم دید بعضی از متأخرین اسکندرانیون کتب جالینوس‌را تفسیر کرده‌اند مانند اصطفن‌الاسکندرانی[۸]

۱-- Sergios de Rechaina, ou Sergius de Théodosiopolis

۲-- AEtius (Aëtius) d'Amide از شهر آمد درکنار دجله .

۳ - Paulos d'Aigina (Paul d' Egine) قرن هفتم میلادی   ۴ - Aaron d' Alexandrie

۵— الفهرست چاپ مصر از ص ۴۰۲ ببعد .   ۶- اخبار الحکما ص ۷۱   ۷— عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۰۳–۱۰۴

۸ - Stephano Alexandrino (Stephen d'Alxandrie)

(که کیمیاوی و فیلسوف بوده و نباید با اصطفن آتنی که او نیز از شرّاح ابقراط و جالینوس‌است اشتباه شود) و جاسیوس(طبیب ودانشمند قرن پنجم میلادی) وانقیلاؤس (نیقولاوس)[۱] و ثاونوسیوس الاسکندرانی[۲] النحوی و مارینوس و فلاذیوس[۳] و یحیی‌النحوی .

این دانشمندان کتب جالینوس مخصوصاً مجموعهٔ «ستة عشر» را جمع وتفسیر و تلخیص کردند وانقیلاؤس‌از کلام پراکندهٔ جالینوس‌سیزده مقاله‌دراسرارحرکات ترتیب داد ودرجمع‌آوری‌مجموعه‌ها بحدی زحمت کشید که‌اغلب جوامع‌را باونسبت میدهند. شرح دیگری ازستة عشر جالینوس به«جاسیوس» نسبت داده میشود وازجملهٔ متأخرین شرّاح جالینوس و ابقراط در اسکندریه بنا بر نقل مورخان اسلامی « یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی » است که میگویند تا فتح مصر بردست عمروبن‌العاص (٦٤١ میلادی) زنده بود اما چنانکه ازقرائن تاریخی برمیآید این مرد از رجال اواخر قرن پنجم ونیمهٔ اول قرن ششم میلادی است وزنده‌بودنش ازاواخرقرن پنجم تا اواسط قرن هفتم بکلی دور ازعادت وعقل است .

۲ـ انتقال علوم از اسکندریه ببلاد خاور نزدیك

چنانکه میدانیم بعد از تسلط اسلام برمصر اسکندریه از رونق و اعتبار افتاد و حوزهٔعلمی آن دچار انحطاط شد و علمای این حوزه در بلادخاورنزدیك پراکنده و متفرق گردیدند ، نخستین مرکز انتقال تعلیم از اسکندریه شهر انطاکیه[٤] بود و راجع بکیفیت این انتقال مخصوصاً ازمنقولات علمای اسلامی اطلاعاتی دردست داریم . بنا بروایت ابن‌ابی‌اصیبعه وچنانکه بعداً خواهیم‌دید، انتقال تعلیم‌ازاسکندریه‌بآن‌شهر بعد از ظهور اسلام صورت گرفته ومدتی درآنجا باقی‌مانده است .[۵] بروایت مسعودی درالتنبیه والاشراف تعلیم درعهد عمربن‌عبدالعزیز (۹۹ـ۱۰۱ ه) ازاسکندریه بانطاکیه

۱ـ Nikolaos (Nicolas) d'Alexandreia ۲ـ Théodosios d'Alexandreia

۳ـ Palladius ٤ـ Antioche ۵ ـ طبقات الاطبا ج۲ ص ۱۳۵.

نقل شد ودر عهد خلافت المتوکل (۲۳۲ - ۲۴۷هـ) ازانطاکیه به« حران » واین تعلیم درعهد معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹) بابواسحق ابراهیم قویری و یوحنا بن حیلان (جیلان - جیلاد) و ابراهیم المروزی و از ابراهیم قویری بابوبشر متی بن یونس شاگرد او انتقال یافت واز متی‌بن یونس بفارابی وابو یحیی‌المروزی . ابن ابی اصیبعه[1] کیفیت انتقال تعلیم را در عهد عمربن عبدالعزیز از اسکندریه بانطاکیه واضح تر بیان میکند ومیگوید عبدالملك‌بن ابجر کنانی طبیب وعالم ماهری بود که درآغازکار دراسکندریه میزیست و بعد از اسکندرانیانی که ذکر آنان قبلا گذشت (مرادوی مؤلفان جوامع جالینوس است) در دورهٔ تسلط نصاری متولی تدریس درآنجا بود و چون مسلمین بر اسکندریه غلبه یافتند ابن ابجر بردست عمربن عبدالعزیز ، پیش‌از خلافت و هنگامی که درمصر حکومت داشت ، اسلام‌آورد وچون عمربن‌عبدالعزیز درصفر سال ۹۹ هجری بخلافت رسید تدریس‌را ازاسکندریه بانطاکیه و حران برد ودر بلاد پراگنده شد . در صحت اسم این ابن‌ابجر تردید است وگویا همان ابن‌الحبر باشد که قاضی‌صاعد اندلسی از او یاد میکند[2] و طبیب عمربن عبدالعزیز بود . ماحصل کلام ابن ابی اصیبعه و مسعودی‌آنست که مدرسهٔ اسکندریه تا بعدازفتح مصر باقی‌بود وتقریباً ۸۰ سال پس از این واقعه بخاورنزدیك منتقل گردید . دلیل انتقال مرکز تعلیم را ازاسکندریه بخاور نزدیك ، قدما معلوم نکرده‌اند لیکن ظاهراً باید آن باشد که بعد از فتح اسکندریه بدست عرب رابطهٔ آن‌شهر با بیزانس(بیزنطه) قطع شد ومرکزیت‌اقتصادی‌آن ازمیان رفت وچون مرکز خلافت درشام بود و براثر نزدیك بودن سریانیان بآنجا طبعاً زبان سریانی اهمیت بیشتری داشت ، ناگزیر مراکزعلمی بجانب خاورنزدیك انتقال یافت و کتب بزبان سریانی‌نقل شد وعلت انتقال مرکزتعلیم بانطاکیه وترجیح‌آن برسایرنقاط خاورنزدیك نیزآن بود که این‌شهرنزدیك مرز دوامپراطوری‌عرب وبیزانس‌قرارداشت و برای نقل نسخ یونانی‌ازامپراطوری بیزانس بامپراطوری‌عرب‌محل‌مناسبی‌بنظرمیرسید. دراینجا باید بیاد داشت که‌آشنایی‌دانشمندان انطاکیه‌با معارف اسکندریه مدتی پیش از نقل مرکز تعلیم از آنشهر یعنی در قرن چهارم میلادی صورت گرفته بود[3]. در

۱- طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۱۱۶ ۲- طبقات‌الامم چاپ بیروت ص ۴۸

۳- De Lacy O'Leary: How Greek Science passed to the Arabs. London, 1948, p. 48.

این شهر برای تعلیمات مذهبی از قدیم‌الایام مدرسه‌یی موجود بود واز همین شهر‌است که علوم یونانی بشهرهای شمالی و شرقی عراق رسید . علاوه براین سر جیوس الرأس عینی که از تربیت یافتگان اسکندریه بود مدتی دراین‌شهر بنشر تعالیم اسکندرانیان اشتغال داشت . انطاکیه مهمترین مرکز انتشار علوم یونانی دربلاد خاورنزدیک گردید واز جملهٔ این بلاد یکی شهر **حرّان** واقع درنواحی علیای عراق عرب بین رها و رأس عین بود[۱]. شهر حران همانست که نزد رومیان کاره[۲] نامیده میشد و بعد از تسلط اسکندر یکی از مراکز مهم فرهنگ یونانی و ادبیات‌آرامی بوده است . پس از ظهور و نفوذ دین مسیح غالب اهالی این شهر برآیین بت پرستی قدیم باقی ماندند وحتی بعد از تسلط مسلمین هم قسمت بزرگی از اهـالی این شهر کیش ستاره پرستی را از دست ندادند . حرانیان ازقدیم‌الایام بریاضیات ونجوم وبعد ازآن بفلسفه توجه بسیارداشتند. مرکزتعلیم ازانطاکیه بحران بنابرآنچه مسعودی درالتنبیه‌والاشراف‌آورده است بعهد المتوکل انتقال یافت وازعلمای‌این‌حوزه گروهی‌مانند ثابت‌بن‌قرة (متوفی‌بسال۲۸۸هـ.) ومحمدبن جابرالبتانی (متوفی بسال ۳۱۷ هـ .) درتمدن اسلامی شهرت و اهمیت بسیار داشتند . حرانیان بعد ازغلبهٔ ادبیات سریانی‌آثار خودرا بدین‌لهجه نگاشتند .

۳- مراکز علمی سریانی

لهجهٔ سریانی یکی از شعب زبان آرامی است . درآغاز دورهٔ مسیحیت قومی از اقوام سامی یعنی‌آرامیان درناحیهٔ وسیعی شامل سرزمین سوریه (نواحی غربی فرات) و الجزیره وبین‌النهرین وشوش پراگنده بود . ساکنان این سرزمینها بلهجات مختلفی که همه ازریشهٔ آرامی بود تکلم میکردند .

دراین‌نواحی بلاد مهمی‌وجود داشت که غالباً میان ایرانیان ورومیان دست‌بدست میگشت ونفوذ هردو تمدن در آنها آشکار بود . ازجملهٔ این بلاد مهم یکی شهر رها[۳] درشمال غربی الجزیره ودیگرنصیبین[٤] درشمال شرقی این‌سرزمین ودیگرقنسرین[٥] ودیگر آمد[٦] بوده است .

۱- این شهر اکنون بصورت قریهٔ کوچکی درولایت حلب موجود است ۲- Carrhae (Carre)
۳- Edessa (Edesse) یا Orfa (Urfa) ٤- Nisibis (Nisibe) ٥- Kennesrin ٦- Amid

ازمیان این‌شهرها ازهمه زودتر شهر **رها** دردورهٔ سلطنت آبگار نهم[۱] (۱۷۹-۲۱۴ میلادی) یعنی دراواخر قرن دوم میلادی میدان نفوذ وانتشارآیین مسیح گردید. این شهر در طول سه قرن ونیم پایتخت سلسلهٔ مشهوری از سلاطین بود که ازسال ۱۳۲ ق . م تا ۲۴۴ میلادی برآنجا حکومت میکردند . پس ازآنکه آیین مسیح بوسیلهٔ این سلسله قبول شد شهرمذکور یکی ازمهمترین مراکز مسیحیت درشرق ادنی گردید و دیرگاهی مرکزمهم تبلیغ این کیش تا داخلهٔ شاهنشاهی ایران وبهمین‌سبب مرکزعلوم دینی و همچنین علوم عقلی مسیحیان این نواحی بوده است . پیش از غلبهٔ مسیحیت و بعد از تسلط اسکندر و سلوکیان ، سوریهٔ خاص (مغرب فرات) و نواحی قریب بآن بسرعت باتمدن یونانی آشنا گشت وزبان یونانی دراین حدود زبان ادبی شد ولی درهمان حال یك لهجهٔ آرامی یعنی **سریانی** که با اندکی اختلاف بلهجهٔ معمول درالجزیره وبین‌النهرین قرابت داشت میان مردم متداول ولهجهٔ عمومی بود . بعدازقبول دین مسیح در شهر رها کتب مقدس بیونانی خوانده میشد لیکن تفسیر آن بزبان متداول عمومی بود واین رسم درکلیساهای آن شهر استمرار داشت ودر همین اوقات ترجمهٔ قسمتی از انجیل بسریانی ترتیب یافت . پس از غلبهٔ فرقهٔ مونوفیزی[۲] برکلیسای رها لهجهٔ سریانی مذکور از حال لهجهٔ عامیانه بصورت زبان کلیسایی درآمد و بسرعت در جانب مشرق فرات انتشار یافت و بعد ازآنکه لهجهٔ ادبی عیسویان این نواحی یعنی همهٔ متکلمین بآرامی گردید خودرا سورئی[۳] یعنی « سریانی » نامیدند تا ازآرامیان غیرمسیحی متمایز باشند[٤]. ادبیات سریانی بزودی بر اثرمجاهدت علمای دینی عیسوی وکسانیکه با علوم وادبیات یونانی آشنایی داشته واز گنجینه‌های زوال ناپذیرآن زبان ونیز ادبیات پهلوی استفاده میکردند غنی‌ترین ادبیات خاور نزدیك و میانه گردید و چندین حوزهٔ علمی در بلادی که ادبیات سریانی درآن رائج بود تشکیل شد که در رأس همهٔ آنها رها قرار داشت .

نفوذ علوم یونانی به شهر رها بیشتر ازطریق انطاکیه صورت گرفت لیکن آغاز دورهٔ تعلیم در رها از وقتی است که آیین مسیح دراین شهر رسمیت یافت . بلافاصله بعد از قرن دوم در اوایل قرن سوم یك مرکز تعلیم اصول دیانت مسیح دراین شهر بوجود

۱- Abgar IX   ۲- Monophysite   ۳- Syroï

٤- E. R. Hayes: L'Ecole d'Edesse, Paris, 1930. p. 18 sqq.

آمد که تـا دو قرن بشهرت خود باقی و از رقبای مدارس اسکندرانی و انطاکی بود. نخستین کتابی که دراین حوزهٔ علمی بزبان سریانی نقل شد، متن یونانی انجیل بود که بعداً «پشیتو»[۱] یعنی «ساده» نام یافت. اندکی بعد یکی از رؤسای معروف کلیسا بنام تاتین[۲] چهار انجیل‌را ترجمه کرد که «دیاتسارون»[۳] خوانده شد. یکی از نخستین معلمین معروف رها مردی از اهالی سوریه بنام «البردیصانی»[٤] است که در رها بسر میبرد ودر همانجا مشغول تعلیم بود. ولادت او ظاهراً درحدود سال ١٥٤ میلادی اتفاق افتاد واو برادر رضاعی آبگار نهم بوده است. این استاد پس‌از قبول آیین مسیح دراواخر قرن دوم (درحدود ۱۷۹ یا ۱۸۰) با عقاید بعضی از فرق مسیحی مانند مرقیونیان[٥] بمخالفت برخاست. وی‌شاعری‌زبردست‌ومرد جدلی‌ومنطقی‌ومطلع‌ازهمهٔ علوم عهدخود و صاحب تألیفاتی درآنها وعلی‌الخصوص بروش افلاطونیان‌جدید نزدیك وازمدافعین بزرگ آن بود. بعداز البردیصانی‌پسرش‌هرمونیوس[٦] که‌درآن‌ادبیات‌وعلوم‌یونانی‌رافرا گرفته بود در رها برمسند درس وی نشست وتعلیم اورا ادامه داد و شاگردان بسیار گردآورد.

ازحدود قرن‌چهارم رها براثرتشکیل دبستانی‌جدید بنام «دبستان ایرانیان»[٧] شهرت فراوان یافت. تأسیس این‌دبستان را به‌قدیس ابراهیم[٨] نسبت میدهند که‌بعد از سال ٣٦٣ میلادی براثرتصرف نصیبین بدست ایرانیان مدرسه‌یی‌را که درآنشهرایجاد کرده بود ترك گفت و به رها رفت و آنجا بتأسیس مدرسهٔ جدید خود همت گماشت. درعلت تسمیهٔ این دبستان به «دبستان ایرانیان» گفته‌اند یا بدان سبب است که غالب شاگردان آن ایرانی بوده و یا از آن جهت که بیشتر متخرجین آن قبول خدمت در کلیساهای ایرانی میکرده‌اند. از این دبستان بعد از ظهور نسطوریوس[٩] درقرن پنجم عده‌یی پیرو مذهب نسطوری[١٠] شدند و بهمین سبب دچار مخالفت سخت مونوفیزیان گردیدند چنانکه درحدود سال ٤٨٣ گروه بزرگی ازآنان بایران پناه بردند و مذهب نسطوری‌را دراین کشورپراکندند. دبستان ایرانیان درسال ٤٨٩ میلادی بفرمان زینون بسته شد وضعف‌آن در رها چنانکه خواهیم گفت ازسال ٤٣١ میلادی شروع شده بود.

۱- Peschito ۲- Tatien ۳- Diatessaron ٤- Bardesane

٥- Marcionites منسوب بمرقیون (Marcion) ٦- Harmonius ٧- Ecole des Perses

٨- Saint Ephrem (Ephræm) d'Edesse ٩- Nestorius ١٠- Nestorianisme

ازمیان پرورش یافتگان این دبستان افرادی مانند هیبا[۱] ومارون الیثا[۲] و کومی[۳] و بروبا[٤] از مترجمان معتبر آثار ارسطو بوده‌اند . دراین دبستان ترجمه و تفسیر آثار ارسطو و امثال وی بسیار متداول بود چنان که ایساغوجی فرفوریوس سه بار از اواسط قرن پنجم تا اواسط قرن‌هفتم ترجمه شد. تعلیم ریطوریقا (خطابه) وجغرافیا وطبیعیات ونجوم نیز دراین دبستان وسایر دبستانهای رها معمول بود وحتی ازمعلمین قدیمتر این دبستان افرادی مانند تاتین و البرد یصانی هم بتحقیق و تعلیم فلسفهٔ یونانی اشتغال وافر داشته‌اند و اصولا قصد عمده از تعلیم درمدارس رها آن بوده که محصلین نه‌تنها در کلام بلکه درعلوم عقلی واثباتی‌هم مطلع و ورزیده باشند .

درمدارس‌دیگر نیزاین کیفیت عیناً موجود بود مثلادر**مدرسهٔ نصیبین**[٥]راجع به یکی از استادان‌آن بنام حنانه[٦] نوشته‌اند که او درتعلیمات خود نه تنها بتفسیر کتب مقدس میپرداخت بلکه ببحث در مسائلی که مأخوذ از کتب فلسفی بود نیز مبادرت می کرد . مدرسهٔ نصیبین نیز از حیث تشکیلات و نظامـات کاملا از روی حوزهٔ علمی رهـا ترتیب یافته بود . مدرسهٔ نصیبین‌بار دوم بدست برسوما[۷] یکی از اسقفان ایرانی‌نژاد دراواسط قرن پنجم پدیدآمد . وی درحدود ٤٤۹ یا ٤٥۰ میلادی بفرمان فیروز پادشاه ساسانی مطران نصیبین گردید و در اینجا از جهت حفظ سرحد ایران و روم غالباً نقش مرزبانی را بازی کرده است . از کسانی که با برسوما در ایجاد دبستان نصیبین در دورهٔ دوم همراهی کردند نرسی[۸] یکی دیگراز اسقفان ایرانی بوده است . تشکیل دبستان ایرانیان‌درنصیبین باعث‌قوت‌مذهب‌نسطوری واشاعهٔ‌آن‌مذهب درایران گردید ودرعین‌حال بنشرادبیات سریانی‌درکلیساهای ایرانی‌یاوری‌بسیار کرد . چون‌طرفداران‌مذهب‌نسطوری بـا امپراطوری روم و کلیساهای رومی دشمنی شدید داشتند همواره مورد حمایت دولت ساسانی بودند و بدینجهت کلیسا های ایرانی بسرعت مذهب نسطوری را قبول کردند . مدرسهٔ نصیبین از مدارس معتبر قدیم شمرده میشد چنانکه عدد شاگردان آنرا گاه تـا ۸۰۰ تن ذکر کرده‌اند .

۱- Ipas ۲- Elitha ۳- Koumi ٤- Probus ٥- از بلاد قدیم عربی بود که ازعهد سلوکوس اول عده‌یی ازمهاجران یونانی‌هم درآنجا سکونت گزیدند . ٦- Hannana ۷- Barsauma
۸- Narsès

درقرن هفتم میلادی ازمیان مدارس‌سریانی **مدرسهٔ قنسرین**[١]از بلاد سوریه در ساحل علیای فرات شهرت بسیار داشت و باستادان معتبر خود معروف بود . این همان شهر است که در قدیم الایام خالسیس[٢] نامیده میشد و گویا همان باشد که اصطفن بیزنطی[٣] بدان اشاره کرده و گفته است که بانی آن عربان بوده‌اند . نام کنونی آن اسکی حلب و از بقایای ابنیهٔ شهر قدیم هنوز آثاری درآن موجود است . شهرت این مدرسه بیشتر درتعلیم فلسفهٔ یونانی واسکندرانی بزبان یونانی بوده ودر اینجا گروهی بزرگ‌از دانشمندان‌سریانی زبان تربیت یافتند و از جملهٔ آنان نام اسقف سویرس سبخت[٤](متوفی بسال٦٦٧ م .) را برده‌اند که‌ازتعلیمات استادان اسکندریه‌برخوردار بود و بفلسفه وریاضیات اشتغال داشت و کتبی دراین فنون از یونانی بسریانی درآورد و شرحی بر انالوطیقای ارسطو داشت و اکنون برخی ازآثار او در موزهٔ بریتانیا محفوظ است . از شاگردان این دانشمند مردی بنام یعقوب‌الرهاوی[٥] (متوفی بسال ٧٠٨ م.) شهرت داشت که واضع علم نحو سریانیست وتألیفات او و اثناسیوس البلذی[٦] شاگرد سویرس متمم کارهای استادشان بود و دیگر جرجیوس معروف به اسقف العرب[٧] (متوفی بسال ٧٢٤ م .) مترجم قسمتی از منطق ارسطوست که اکنون در دست است . گذشته ازاینان دانشمندان دیگری دراین‌مدرسه تربیت‌یافتند که بترجمهٔ کتب فلاسفه و پزشکان بزرگ‌یونان‌واسکندریه همت گماشتند .

دانشمندان سریانی زبان درعین اثبات اصول معتقدات دینی و مذهبی‌خود بعلوم یونانی از منطق و ریاضیات و طبیعیات و الهیات و نجوم و کیمیا و طب سرگرم بوده و بترجمهٔ کتب معتبر یونانی خاصه ارسطو وافلاطون و افلاطونیان جدید بسریانی توجه بسیارداشته واز کتب پهلوی‌نیزترجمه میکرده‌اند(مانندکلیله‌ودمنه منقول ازسانسکریت واسکندرنامه منقول از یونانی بپهلوی وسندباد نامه).

مدارس سریانی تا مدتی‌از دورهٔ اسلامی با رونق پیش ازاسلام باقی‌مانده‌بود واین قوم واسطهٔ نقل علوم یونانی بعربی شده و تقریباً همهٔ کتب فلاسفه واطباء و ریاضیون و

١- Kennesrin ٢- Chalcis ad Belum ٣- Stéphane de Byzance

٤- Severos (sévère) Sebokht ٥- Jacob d'Edessa

٦- Athanase (Atanasio) de Baladh ٧- Georgios (Georges), Evêque des Arabes

منجمین یونانی واسکندرانی وسریانی رابعربی ترجمه کرده ویا عامل این امر بوده‌اندو ازاین روی‌اثر آنان درنقل‌علوم یونانی بتمدن اسلامی بیش ازاقوام دیگر بوده‌است. رابطهٔ مسلمین‌با علمای عیسوی این مدارس‌ازدورهٔ بنی‌امیه شروع‌شده ودردمشق‌استادان‌سریانی بسرمی‌برده وبتعلیم مشتغل بوده‌اند مانند اثناسیوس الرهاوی [۱] معلم عبدالعزیز برادر عبدالملك اموی وسرجیوس (سرجون) وزیر وپسراوقدیس یوحنا الدمشقی [۲] که از مطلعین بعلوم یونانی ودر آنشهر بتعلیم مشتغل بوده است[۳].

علاوه برمدارسی که‌ذکرشد سریانیان دردیرهانیزمدارسی داشتند که راجع بآنها اطلاعاتی‌دردست داریم. این‌مدارس‌را «**اسکول**» میگفتند وهمین‌لفظ درتألیفات مسلمین هم معمول [٤] و مراد ازآن مدارس وابسته بدیرها بوده است و متخرجین آن هـا را **اسکولائیین** دربرابر «**رهبان**» میخواندند. این مدارس عادةً جنبهٔ دینی داشت لیکن دربعض‌آنها بعلوم دنیویه مانند نحو ومعانی وبیان وفلسفه وطب وموسیقی و ریاضیات و فلك نیز توجه میشد وتعلیم فلسفه دراین مدارس بیشتر مقصور بمطالعه و تحقیق درآثار ارسطو و افلاطونیون جدید وآموزش طب علی الاغلب منحصر بآثار ابقراط وجالینوس بود وظاهراً مهمترین مدرسه‌یی‌ازمدارس دیر که در آنهابعلوم یونانی‌توجه‌میشداسکول دیرقدیس **افثیفوس** درقنسرین بود که مخصوصاً در دورهٔ اسلامی رونق و اهمیت بسیار یافت ودیگر **اسکول مرماری** (مارماری) در دیرقنّی نزدیك‌بغداد که دانشمند ومترجم شهیر متّی‌بن‌یونس درآن تربیت‌شد [٥].

دانشمندان سریانی معمولا از رجال دینی‌بودند. غالب علمای طب این مدارس‌در عصر قبل از اسلام از اسکندریه می‌آمدند درصورتیکه متفلسفین و متکلمین مسیحی در میان آنان بیشتر وعلاوه برتحقیق در فلسفه غالباً بترجمهٔ کتب ارسطو خاصه منطقیات

۱– Athanase d'Edsse ‎ ۲- Saint Jean Damascène

۳- Henri Lammens: Etude sur le siècle des Omiyyades, Beyrouth 1930, p. 211-212 وآقای سهیل افنان : مقدمهٔ نامهٔ ارسطودربارهٔ هنرشعرص ٤٦–٤٧

٤ – رجوع شود به الفهرست چاپ مصرص ۳٦۸

٥ ـ اسم مرماری Mar Mari بهمین نحودرکتب اسلامی آمده است (الفهرست ص ۳٦۸)، جزء اول آن یعنی «مر» یکی‌ازعناوین است چنانکه دراین اسامی می‌بینیم : مربابای جندیسابوری (Mar Papa de Beit Lapat) ومر کورس(Mar Cyoré) ومرخنایاس(Mar Xenaias de Tahal de Beit Garmai)وماننداینها.راجع باین اسامی‌رجوع‌شود به : E. R. Hayes: l'Ecole d'Edesse, Paris, 1930. p. 213. امادیرقنی‌ازدیرهابیست که Saint Ahduo آنرا درحدودسال ٤۰۰ میلادی بنانهاد، درقرن اهم میلادی بعهد المتوکل‌آنرا ویران‌کردندولی بازآباد شد وگویا این بار آنرا مرماری خواندند .

وشرح آن نیزمشغول بوده‌اند . ازجملهٔ رجال عهد ماقبل اسلام درمدارس سریانی یکی هیبا ملقب به«الترجمان»مطران‌رها ازدانشمندان‌قرن‌پنجم‌وشاگرداو«بروبا»است که‌هر دو بفرقهٔ نسطوریان منسوب بوده‌اند . ازجملهٔ یعقوبیان افرادی‌را مانند « یونان ابامی» و سرجیوس رأس عینی که اصلا ازتربیت یافتگان اسکندریه بوده ودرقرن‌ششم‌میلادی میزیسته‌اند ، میتوان نام برد .

در قرن هفتم میلادی از نسطوریان حنانیشوع[١] جاثلیق (از ٦٨٦ تا ٧٠١) صاحب شرحی بـر انالوطیقای ارسطو[٢] و سلوانوس[٣] القردی و شمعون الراهب[٤] معروف به «طیبویة» صاحب‌آثار مشهور درطب واز یعقوبیان سویرس سبخت و شاگرد او اثناسیوس‌البلدی‌وایوب‌الرهاوی وشاگرد اواسقف‌العرب جورجیوس، اسقف‌اعرابیان مسیحی منطقهٔ حوران سوریه که از شراح و مترجمان معروف آثار ارسطو و جالینوس شناخته شده ، شهرت داشته‌اند . درقرن هشتم ازاسقفان نسطوری مارأبای‌دوم[٥] که از ٧٤١ تا ٧٥١ میلادی‌جاثلیق بوده است واورا برای تمییزاسم «ابا»[٦] یا اباالقشقری[٧] میخوانده‌اند شهرت بسیار داشت . وی در فلسفه وطب ونجوم استاد بوده و بر قسمتی از منطق ارسطو شرحی نوشته است . شاگرد او توماالرهاوی[٨] در تمدن اسلامی دارای شهرت واهمیتی است زیرا اولا ترجمهٔ کتبی‌را بعربی باونسبت داده‌اند[٩] وثانیاً پسرش ثیوفیل‌الرهاوی[١٠] درشمارمترجمان مشهوربوده است[١١]. جاثلیق طیماثاوس‌اول[١٢] متوفی بسال ٨٢٣ میلادی هم نزد خلفای عباسی اعتبار ومقامی داشت .

اثر نسطوریان علی‌الخصوص‌درنشرمنطق ارسطو بسیاراست‌چنانکه‌اثرمونوفیزیان در نشر فلسفهٔ افلاطونی جدید . ازطرفی دیگرآشنایی مسلمین بـا فلسفهٔ یونانی بیشتر بوسیلهٔ نسطوریان صورت گرفت وازاینجاست که آثار ارسطو خاصه منطقیات او بیشتر درمیان مسلمین نفوذ یافت . با این حال باید دانست که نسطوریان از منطقیات ارسطو بیشتر بقسمتهایی که بکار مناقشات مذهبی آنـان میآمد توجه میکردند یعنی از هشت رسالهٔ ارغنون ارسطو بـه قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و هفت فصل اول از انالوطیقای

١- Hanan- Isho

٢- De Lacy O'Leary : How Greek Science passed to the Arabs, p . 71

٣- Silvanus ٤- Simon de Beit Garmai ٥- Mar Aba (Abha) II.

٦- Aba ٧- Aba de Kashkar ٨- Thomas d'Edessa ٩- طبقات‌الاطبا ج١ ص٣٠٨

١٠- Théophilos d'Edessa ١١- رجوع شود باهمین‌کتاب‌درشرح مترجمان ١٢- Timothée

اولی اکتفا مینموده و چنانکه ابن ابی اصیبعه اشاره کرده است تا آخر اشکال وجودیه را از کتب منطق مورد مطالعه وتحقیق قرارمیداده ومابقی را مضر بنصرانیت میپنداشتداند وقراءت قسمتهای بعد ازعهد فارابی معمول شد[۱].

٤ ـ مراکز علمی ایران

علوم یونانی واسکندرانی در پیشرفت خود درمشرق اندك اندك بکشورهای تابع شاهنشاهی ساسانی، چنانکه دیده‌ایم، راه جست وبایران وارد شد ودرمداین و گندشاپور وریواردشیر ودیگر مواضع مراکزعلمی جدید و مهمی بوجودآورد.

این نکته را فراموش نمی کنیم که ملت ایران تا این‌هنگام، یعنی‌دورهٔ ساسانی، ازترقیاتی درعلوم برخوردار شده بود ودر موسیقی وطب وریاضیات براثر ارتباطی که از مشرق و مغرب بـا ملل بزرگی مانند هندوان و بابلیان و ملل آسیای صغیر یـافته و اطلاعاتی که خود ازقدیم‌الایام گردآورده بودند، پیشرفتهایی داشتند. ونیزاین‌مطلب را از نظر دورنمیداریم که درایران دورهٔ ساسانی کتابخانهایی شامل کتب پهلوی ویونانی در آتشکدها ویا درخارج ازآنها مانند سارویه ازشهرجی(گی)[۲] وجودداشت واینهاهمه بانضمام کتب متعددی که از پهلوی بعربی درآمد، دلیل توجه ایرانیـان بعلوم مختلف است، لیکن دراینجا مراد ما تحقیق درکیفیت نفوذ علوم یونانی درایرانست.

آشنایی ایرانیان با زبان یونانی از دورهٔ هخامنشی‌وخاصه ازعهد تسلط یونانیان شروع شد وحتی‌اردشیر پاپکان‌هم درکتیبهٔ نقش رستم زبان یونانی‌را همراه زبان پهلوی بکار برده است. بنا بروایات مؤلفین عرب وایرانی پادشاهان ساسانی از اردشیر پاپکان و شاپوربیعد وسایل آشنایی‌ایرانیان‌را با علوم مختلف مهیا میکردند. ابن‌الندیم میگوید که‌اردشیربرای گردآوردن کتب‌ازهندوروم وجست‌وجوی بقایای‌آثاری که‌درعراق‌مانده بودکسان بدان ناحیتها فرستاد وازآنها هرچه‌را متفرق بود گردآورد وآنچه‌را متباین بود تألیف‌داد وپسرش‌شاپورنیزاین‌کاررا دنبال کرد چنانکه همهٔ این کتب بپهلوی‌ترجمه شد[۳] و حتی مسعودی[٤] آشنایی با مذهب سقراط و افلاطون را به تنسر[٥] روحانی

۱ـ طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۳۵ ۲ـ سنی ملوك الارض ص ۱۷۲ چاپ برلین. الفهرست چاپ مصر ۳۳۵ـ ۳۳٦

۳ـ الفهرست ص ۳۳۳ـ۳۳٤ ٤ـ مروج‌الذهب چاپ بغداد ج ۱ ص ۲۱۰ ٥ـ دراصل تیس

معروف عهد اردشیر پاپکان نسبت میدهد . نسبت بشاپور پسر اردشیرهم برخی‌مانند ابن العبری گفته‌اند که او پزشکان یونانی را برای تعلیم طب بایران خواست و در دینکرت نسبت ترجمهٔ بعض کتب هندی ویونانی بشاپور داده شده[۱] ودر تاریخ ابی‌الفداء هم این نسبت تکرار گردیده وآمده است که شاپورفرمان داد تا کتب یونانی بپهلوی‌درآید ودر جندیشاپورنگاه داشته شود[۲]. برای تحریر کتب طب وفلسفه ومنطق‌دوخط یکی بنام نیم کستج (نیم گشتك) ودیگری باسم «راس‌سهریه» وجود داشته[۳]وظاهراً خط کستج (گشتك) هم برای نگارش کتب علمی بکارمیرفته است.[٤]

نفوذ علوم یونانی درایران بیشتر همراه با رواج آیین مسیح درشاهنشاهی ساسانی بود . دراوایل عهد ساسانی ازشهر رها مبلغین عیسوی برای نشر دعوت خود ببلاد غربی شاهنشاهی ساسانی روی مینهادند ودرهمانحال اسرای رومی که درلشکر کشی‌های شاهان بداخلهٔ ایران کوچانده میشدند در این امر بی‌دخالت نبودند[٥] و کار نفوذ نصرانیت در ایران اندك اندك بجایی کشید که در اواخر عهد ساسانی رئیس عیسویان سمت بطریق داشت که بزرگترین مناصب روحانی نصرانیان آن عهد بود وایران بچندین حوزهٔ دینی (متروپولیتن[٦]) تقسیم میشد .

درهمان اوان که دبستان ایرانیان دررها تشکیل می‌یافت، گروهی‌ازایرانیان که قبول عیسویت کرده بودند درکلیساهای الجزیره وسواحل فرات اهمیت یافتند وتألیفات مشهور بوجودآوردند .

ازجملهٔ این قوم یکی « فرهاد »[۷]رئیس دیر مارمتّی درموصل است که در قرن چهارم میلادی میزیست و تألیفات او بسریانی شهرت دارد و دیگر مارأبای اول که در آغاز امر زردشتی بود و بعد از قبول دین مسیح کسب شهرت کرد ودر سال ٥۳٦ بمقام جاثلیقی ارتقاء یافت . یکی دیگراز مشاهیر عیسویان ایرانی این‌عهد بولص ایرانی[۸] رئیس‌حوزهٔ روحانی نصیبین است که کتابی‌مشتمل بربحث دربارهٔ منطق ارسطو بسریانی برای خسرو انوشروان نوشت ودرآن نسبت باثبات وجود واجب وتوحید وسایرنظرهای

۱ــ درباب این اشارات رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان بر ترجمه « نامهٔ ارسطو دربارهٔ هنرشعر» ص ۳۷ــ۳۸

۲ــ ج ۱ ص ٥۰ ۳ــ الفهرست ص ۲۰ــ۲۱ ٤ــ الفهرست ص ۳۲۲

٥ - A. Christensen : L'Iran sous les Sassanides, 2 ème Ed. Paris, 1935 P. 266

٦- Metropolitaine ۷ - Aphraate ۸ - Paulus Persa

فلاسفه ببرتری روش حکما برروش اهل ادیان اشاره کرد[۱].

از ایرانیان معروف دبستان رها که شمعون بیت ارشامی[۲]نقل کرده اینـان را ذکر می کنیم : آکاسیوس آرامی[۳]ـ بارسوما[٤]ـ معنی بیت اردشیری[٥]ـ یوحنابیت گرمایی[٦] ـ میکا[۷] ـ بولص پسر کاکی کرخه‌یی[۸] ـ ابراهیم مـادی[۹] ـ نرسی مجذوم [۱۰] ـ ازآلیاس[۱۱] مطران‌دیر کفر[۱۲]ـ ماری[۱۳]. این گروه مدافع عقاید هیباالترجمان بودند وعدهٔ دیگری‌راهم ذکر کرده‌اند که بمقالات هیبا اعتقادی‌نداشتند وآنان عبارتند ازمربا باگند شاپوری[۱٤] و مرخنایاس بیت گرمایی[۱٥] و برهاد بشابا کرد[۱٦] و بنیامین آرامی[۱۷]. شمعون بیت ارشامی در دنبال این فهرست گوید بعد ازمرك هیبا همهٔ ایرانیان بهمت مر کورش[۱۸] وبامر زینون‌شاه رومی‌ازرها رانده‌شدند ومدرسه‌یی که ایرانیان دررها داشتند ازمیان رفت[۱۹].

بعد از بسته شدن مدرسهٔ ایرانیان رها از اواخر قرن پنجم میلادی اعضـاء این دبستان بنابرنقل مسیحازخا[۲۰]بکشورخود(ایران) باز گشتند وچندین دبستان‌دربلاد ایرانی‌تشکیل‌دادند. برسوما[۲۱]مطران نصیبین‌آنانرا بنیکی‌پذیرفت ودانشمند معروف نرسی[۲۲] توانست درآنجا مدرسهٔ بزرگی پدیدآورد[۲۳] وبسیاری ازمحصلان‌را درآن تربیت کند[۲٤].

یکی‌از علل بزرك رونق مدرسهٔ نصیبین‌آن بود که پادشاه ایران فیروز (٤٥۹ ـ ٤۸۳ میلادی) بااستدلالات‌وراهنماییهای برسوما دریافت که‌نسطوریان باوضعی که‌برای آنان پیش‌آمده دشمن رومیان شده‌اند ومیتوان ازخطرشان درایران ایمن بود . برسوما

۱ـ رجوع شود بایران درزمان ساسانیان از آرتور کریستن‌سن چاپ دوم ص ٤۲۷. مقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ۳٥.

۲ - Siméon de Beit Arscham ۳ - Acacius l'Araméen جاثلیق ساوکیه درآغاز قرن ششم.

٤- Barsauma ٥- Maana de Beit Ardachir مطران ریواردشیر. ٦- Jean de Beit Garmai

۷- Mika ۸- Paul fils de Kakı de Karka ۹- Abraham le Mède

۱۰- Narsès le Lepreux ۱۱- Ezalias ۱۲- Kafar ۱۳- Mari

۱٤- Mar Papa de Beit Lapat ۱٥- Mar Xenaias de Beit Gaımai

۱٦- Berhadbeschaba le Kurde ۱۷- Benjamen l' Araméen ۱۸- Mar Cyoré

۱۹- رجوع شود به : Hayes : l'Ecole d'Edesse, p. 213

۲۰- Msiha Zkha ۲۱- برای اطلاع ازاحوال وآثار او رجوع شود بکتاب دبستان رها از ص ۲۱٥ ببعد.

۲۲- ایضاً ازصفحهٔ ۲۳٤ ببعد. ۲۳- نرسی درسال ٤٥۷ یعنی پیش‌از بسته‌شدن دبستان ایرانیان رها (درسال٤۸۹) به‌نصیبین رفت ومدرسهٔ خودرا ایجادکرد . ۲٤- l'Ecole d' Edesse, P. 210

با عده‌یی سپاهی که از فیروز گرفته بود تمام عیسویان مخالف خودرا درشهرهای عیسوی نشین متصرفی ایران از میان برد و ۷۷۰۰ تن را بقتل آورد و آکاسیوس را که بمرتبهٔ جاثلیقی سلوکیه وطیسفون رسیده بود مجبور بقبول مذهب نسطوری کرد و بدین‌ترتیب مذهب مذکورنشر وقوت بسیار درایران یافت چنانکه‌نسطوریان دربسیاری‌از بلاد ایران بتبلیغ آیین مسیحی بنا برمذهب خود پرداختند وکلیساهایی‌دربلاد مختلف برپا کردند وکار نشر عیسویت را بجایی کشاندند که دراواخر عهد ساسانی دربلاد شرق ایران مانند هرات و مرو وسمرقند کلیساهایی وجود داشت .

نسطوریان بجای‌ادبیات یونانی بیشتر بادبیات سریانی‌توجه داشته و کتب خودرا باین‌لهجه تألیف میکرده‌اند وباید دانست که تحکیم بنیان ادب سریانی بیشتر مرهون زحمات پیشروان « دبستان ایرانیان » و نسطوریان ایرانی است . معلمین کلیساهای نسطوری در ایران همان روش کار دبستان ایرانیان رها را تعقیب کردند و چون بآثار ارسطو توجه بسیار داشتند در کلیساهای خود که در ایران ترتیب دادند با قوت بسیار بتحقیق در روش این استاد یا شراح اسکندرانی او توجه کردند وبسیاری کتب بسریانی تألیف وعده‌یی از کتب فلسفی و منطقی‌راهم بپهلوی ترجمه نمودند .

عده‌یی از دوستان وهمراهان برسوما مانند ابراهیم مطران ماد و بولص ویوحنا بیت‌سلوخی(کرکوکی)(۱) ومعنی‌بیت اردشیری‌نیزهریك درناحیتی‌شروع باداره‌ٔکلیساها وادامهٔ تعلیمات دردیرها کردند وازاین‌طریق مراکزتعلیمی مهمی درایران پدید آمد . ازجملهٔ این‌مراکز مهم یکی **بیت اردشیر** یا **ریو اردشیر** بود که معنی‌بیت اردشیری معروف به معنای ایرانی(۲) درآن ریاست یافت . معنی‌از دوستان برسوما وازطرفداران معروف مذهب نسطوری بود . وی درهمان سال که برسوما بایران برگشت بوطن خود معاودت نمود یعنی چند سال پیش از ۴۳۵ وشاید درحدود سال ۴۳۱ که نخستین مرتبهٔ بیرون راندن ایرانیان ازرها بعهد سلطنت ثیوذوسیوس امپراطور روم بوده است . معنی بیت‌اردشیری مدتی با برسوما درنشرمذهب نسطوری همکاری‌مینمود وبعداً ریاست‌کلیسای ریواردشیر(بیت‌اردشیر- ریشهر) ازقصبات ناحیهٔ ارجان را که پیش‌ازوهم خالی‌ازاهمیت

۱- Jean de Beit Slokh ۲- Ma'na (Maana) de Perse

نبود ، تحصیل کرد[۱]. وی درشیراز ولادت یافته وترجمه‌هایی‌ازسریانی بپهلوی‌داشته و اشعاری نیز برای اجراء مراسم دینی درکلیسا سروده بود و تألیفات او در بلاد دور دست حتی درهندوستان شهرت ورواجی داشت . معنی درآغاز امر جانبدار برسوما بود ولی‌در اواخر عهد خود جانب آکاسیوس را گرفت[۲]. بسبب وجود این مرد دانشمند که مانند همهٔ نسطوریان توجه تام بفلسفهٔ ارسطوداشت تعلیم علوم یونانی‌درحوزهٔ دینی ریواردشیر رواج یافت وبهمین‌سبب‌است که‌درروایات مؤلفین اسلامی‌راجع باهمیت علمی ریواردشیر (ریشهر) مطالبی می‌یابیم وازآن‌جمله است، درروایت یاقوت درمعجم‌البلدان که‌میگوید درآنجا عده‌یی ازدانشمندان گردآمده بودند وبا خطی بنام کستج مطالبی درطب ونجوم و علوم غریبه تدوین می کردند .

در **ساوکیه** مقابل تیسفون بعد از تشکیل مدرسهٔ نصیبین دبستانی پدیدآمد که مارأبا جاثلیق دورهٔ انوشروان ، از دانشمندان بزرگ مسیحی در مشرق در آن بتدریس فلسفهٔ یونانی اشتغال داشت . وی درباب مسائل فلسفی و بحث درتثلیث تألیفاتی دارد .

البته ذکر دیرهای متعدد که درشهرهای غربی ایران خواه خارج ازحدود فعلی وخواه داخل مرزهای کنونی آن موجود بوده، ومعلمین هریك که غالباً شهرت واهمیت داشته‌اند،وهمچنین ذکردیرهای مشرق،دراین‌مختصرمیسر نیست لیکن‌توضیحات‌بیشتری در باب یکی از این مراکز که اهمیت علمی آن قابل ملاحظه است واز جملهٔ مراکز مهم نصرانیت درایران شمرده میشد لازم وآن :

بیت لاباط[۳] یا **گند شاپور** است . معرب این اسم **جندیسابور** میباشد و جغرافیادانان‌اسلامی آنرا بخصب‌نعمت‌و نخل‌وزرع‌ورودخانهای‌بسیارستوده‌اند[٤] واین‌اسم نام‌عربی‌شدهٔ «گندشاپوهر» است که‌اصلا «وه‌اندوشاپوهر»[٥] یعنی «بهازانطاکیه،شاهپور» وبعبارت دیگر« شهرشاپور بهتر ازانطاکیه» است . محل آن در خوزستان واقع درشرق شوش وجنوب شرقی دزفول وشمال غربی‌شوشتر کنونی بوده است . بانی‌آن بنا برمشهور شاپوراول (۲٤۱-۲۷۱ میلادی) بوده که از اسیران رومی دسته‌یی‌را بکار بنای آن شهر

۱- اورا نباید با معنای دیگری که در ٤۲۰ بمرتبهٔ جاثلیقی رسیده بود اشتباه کرد . این معنا هم مدتی مطران بیت اردشیر بود . ۲- مخصوصاً رجوع شود به l'Ecole d'Edesse P. 249-250

۳- Beit Lapat ٤- صورة‌الارض چاپ دوم ، لیدن ص ۲٥٦ ومسالك‌الممالك اصطخری چاپ لیدن ص ۹۳

٥- Vèh-Andiv-i-Shâhpuhr

گماشت. گندشاپورازهمان اوایل امرمرکزیت علمی یافت وحتی بنقل بعضی ازمورخان شاپور فرمان داد عده‌یی از کتب یونانی بپهلوی ترجمه شود وآنهارا درشهرمذکور گرد آورند وگویا بفرمان شاپور گندشاپور مرکزیت طب یونانی یافته بود. درعهد شاپوردوم نوالاکتاف(۳۱۰-۳۷۹م.) تیادورس[۱] طبیب نصرانی برای معالجهٔ شاهنشاه بدربارخوانده شد وشاپور اورا در گندشاپور مستقرساخت. وی درآن شهر اشتهاریافت وطریقهٔ طبابت او معروف شد وکتابی‌را منسوب بدو بنام «کناش تیادورس» بعداً بعربی درآوردند[۲]. بعد ازنشر مذهب نسطوری درایران بیت‌لاباط که سابقهٔ ممتد درعیسویت داشت یکی‌از بزرگترین مراکز مذهبی عیسویان ایران و یك حوزهٔ دینی (متروپولیتن) بزرگ واز مهمترین‌مراکز تجمع علمای عیسوی ومحل تعلیم طب یونانی‌وآمیزش‌آن باطب‌ایرانی وهندی شد واین ترقی خصوصاً درعهد انوشروان بیشتر برای‌آن حاصل گشت چنانکه دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زردشتی در آنجا مشغول کار بودند. توجه این علما کمتر بفلسفه وریاضیات وبیشتر بطب بوده واصولا مدرسهٔ طب گندشاپور وبیمارستان آن‌دراواخرعهد ساسانی بمراحل عالی‌شهرت ارتقاء جسته‌بود. دراین‌مدرسه از تجارب ملل مختلف یعنی طب ایرانیان وهندوان ویونانیان واسکندرانیان و علمای سریانی زبان استفاده میشد ولی همهٔ آنها را با تصرفاتی قبول کرده بودند چنانکه طب ایرانی بقول قفطی از طب یونانی کاملتر شده بود[۳]. در بیمارستان گند شاپور عده‌یی ازاطباءِ هندی میزیستند که بآموختن اصول طب هندی اشتغال داشتند وچند کتاب از آثار طبی هند بپهلوی ترجمه شده بود که بعداً بعربی درآمد[٤] ودرطب اسلامی ازاین آمیزش اثرفراوان باقی‌مانده وازایران پیش‌ازاسلام بتمدن اسلامی‌نقل‌شده‌است. شهرت بیمارستان ومدرسهٔ طب گند شاپور محصلین ملل مجاور را هم بآنجا جلب می کرد و از آنجمله‌است الحارث بن‌کلدة الثقفی طبیب معروف عرب[٥]. این مدرسه و بیمارستان و شهرت رؤسای‌آن تا مدتی‌ازدورهٔ اسلامی‌هم با قوت سابق‌باقی‌ماند چنانکه‌چون‌ابوجعفر منصوردوانیقی درسال۱٤۸ بیماری معده گرفتارشد وطبیبان درگاه درعلاج اوفروماندند ویرا برئیس‌بیمارستان مذکوریعنی‌بختیشوع‌پسرجورجیس‌راهبری کردند. جورجیس با

۱- Théodoros ۲- الفهرست ص ٤۲۲ ۳- اخبارالحکما ص ۹۳ ٤- الفهرست ص ٤۲۱

٥- طبقات‌الاطبا ج۱ ص۱۰۹

واگذاشتن ریاست بیمارستان بپسرخود بختیشوع بخدمت‌خلیفه درآمد وپس‌ازمعالجت منصور نزد وی تقرب‌یافت وباصرارخلیفه چندی دربغداد بماند. وی ازدوستداران تألیف وترجمه بود وچون یونانی وپهلوی وسریانی وعربی نیك میدانست چندین کتاب درطب از زبانهای مذکور بعربی‌درآورد . حوزهٔ علمی گند شاپور ازقرن سوم هجری که‌بغداد شهرت یافت مقام سابق خودرا ازدست داد .

مجاهداتی که‌پیش‌ازخسروانوشروان(۵۳۱-۵۷۹م.)شده‌بود دربرابرتوجه‌اوبعلوم فاقد اهمیت‌است . این پادشاه که هم فرمانروایی مدبر وهم سرداری شجاع بود بحکمت نیزعلاقه داشت وازفلسفهٔ افلاطون وارسطوآگاه بود و ترجمهٔ پهلوی کتب این دواستاد را میخواند . آگاثیاس مورخ معروف یونانی که تعصب شدیدی نسبت باین پادشاه فاتح خارجی که تنها از لحاظ صفت نظامی مورد توجه‌اوبود اظهارمیکرد ، متحیربود چگونه پادشاهی باآنهمه اشتغالات سیاسی و نظامی میتوانست بعلوم یونانی توجه داشته باشد و آنهارا بزبان ابتدائی وخشن(مراد پهلوی است) دریابد . این‌مرد با وجود اظهار عناد بانوشروان این مطلب را اعتراف میکند که خسرو از دوستداران بزرگ‌آثار ارسطو و افلاطون بوده است و بنا برنقل همین مورخ اورانیوس[۱] طبیب و فیلسوف که از اهل سوریه ودرنظرآگاثیاس مردی بی‌اطلاع بود ، فلسفه را بخسروآموخت وخسرو موبدان راگردآورد تا باآن فیلسوف درباب مسائلی مانند خلقت عالم ومطالبی نظیرآن ازقبیل تناهی ابعاد وتوحید بحث کنند[۲] واین توجه انوشروان و همچنین پادشاهان سلف او مانند شاپور بعلوم یونانی وبابلی وهندی وسریانی ازمآخذ شرقی نیز برمی‌آید[۳].

ازجملهٔ اتفاقات مساعد علمی‌دردورهٔ انوشروان پناهنده‌شدن هفت‌تن‌ازدانشمندان مشهور یونانیست بایران .

دراین اوان در بیزانس براثر تعصب امپراطور روم هیچگونه‌آزادی عقیده وجود نداشت. یوستی‌نیانوس[٤] درسال ۵۲۹ فرمان داد دبستانهای فلسفی آتن[٥] واسکندریه ورها بسته‌شود . هفت‌تن‌ازبزرگان مدرسهٔ‌آتن(اثینه) که ابرقلس‌دایر کرده وپراکنندهٔ روش افلاطونی‌جدید بود ، ازقلمروحکومت‌آن امپراطوربیرون‌آمدند وبه تیسفون روی

۱- Uranios ۲- آگاثیاس‌کتاب ۲ بند ۲۸-۲۹ ۳- الفهرست چاپ مصر ص۳۳٤.
٤- Ioustinianos ۵- Athenai (Athène)

آوردند و از جانب انوشروان بگرمی پذیرفته شدند . اسامی این هفت تن چنین است : دمسقیوس ازاهل سوریه ، سنبلیقیوس ازاهل کیلیکیه ، یولامیوس(١) ازاهل فریگیه ، پریسکیانوس(٢) از اهل لیدیه ، هرمیاس از فینیقیه ، دیوجانوس(٣) از فینیقیه ، ایسیدوروس(٤) ازاهل غزه، که چندگاهی در ایران ماندند وخسرو هنگام عقد پیمان صلح با یوستی‌نیانوس درعهدنامه ماده‌یی‌مبنی‌بر آزادی‌فلاسفهٔ مذکوردرباز گشت باوطان خود بامپراطور قبولاند(٥). انوشروان شخصاً با بعضی‌ازاین فلاسفه خاصه پریسکیانوس مباحثاتی داشت وسؤالاتی ازوی کرد و پریسکیانوس کتابی درپاسخ پرسشهای او ترتیب داد که ترجمهٔ ناقصی ازآن بلاتینی دردست است(٦) وشامل جوابهای مختصر درمسائل مختلف علم‌النفس و وظایف الاعضاء وحکمت طبیعی و نجوم و تاریخ طبیعی است . از دمسقیوس نیز رساله‌یی باقی مانده است(٧).

از تسلط یونانیان ببعد وخاصه در عهد تسلط اشکانیان و ساسانیان بعضی از بلاد شرقی‌ایران تحت تأثیرتمدن یونانی‌بوده ودرآن نواحی‌مراکزی برای تعلیم علوم وجود داشته است وازآنجمله میتوان **مرو** و **بلخ** و **سغد** را نام برد که دراواخرعهد ساسانی‌و آغاز عهد اسلامی دانشمندانی درآنها وجود داشته و علی‌الخصوص در ریاضیات و نجوم کار میکرده‌اند . ازجملهٔ دانشمندان معروف شهر مرو درآغاز عهد عباسی واوایل دورهٔ نقل علوم یکی ماشاءالله بن اثری است که درعهد منصور میزیسته واز مشاهیر منجمین بوده است . دیگر ربن‌الطبری که‌ازعلما و کتاب مرو وازجملهٔ مترجمان‌عالیمقام کتب ریاضی بوده ونام اورا درشرح مترجمان خواهیم دید(٨).

با توجه باین‌مقدمات مسلم میشود که درآغازتمدن اسلامی ترجمه‌های متعددی

١ـ Eulamios ٢ـ Priskianos

٣ـ Diogène ٤ـ Isidoros ٥ـ کتاب دوم بند ٣٠ـ٣١ ٦ـ نسخهٔ خطی‌آن اکنون درکتابخانهٔ Saint-Germain درپاریس بعنوان « حل مسائلی دربارهٔ مشکلات خسرو پادشاه ایران » :

Prisciani philosophi solutiones corum de quibus dubitavit Chosroes Persarum rex.

موجود است . (رجوع شود بمقالهٔ «خسرو انوشیروان وحکمت یونانی» بقلم آقای‌سعید نفیسی‌سال اول‌مجلهٔ مهر) این‌رساله باحواشی‌وتوضیحات‌چاپ‌شده‌است: Supplementum Aristotelium. Vol. I, part. II edit. Bywater, Berlin. 1886. رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ٤٠

٧ـ Dubitationes et Solutiones. Paris, 1889 رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ٤٠ . ٨ـ برای اطلاع ازمراکز علمی مشرق ایران رجوع شود به :

De Lacy O' Leary : How Greek Science passed to the Arabs. P. 110--119.

از کتب فلسفی وعلمی یونانی بپهلوی موجود بود. بعضی‌ازاین ترجمه‌ها را ابن‌المقفع یا پسراومحمد (۱) بعربی ترجمه کردند واز آنجمله است قاطیغوریاس وباری‌ارمینیاس و انالوطیقای ارسطو وایساغوجی فرفوریوس (۲).

دراینجا باید یادآور شویم که درایران‌دورهٔ ساسانی بریاضیات‌ونجوم توجه‌بسیار میشده‌است. وجود زیجهایی‌ازقبیل‌زیج شهریار (زیك‌شتریار) ومراصدی که‌موردتقلید گروه بزرگی از منجمین‌اسلامی‌قرار گرفته‌است ، وپیشرفت‌خارق‌العادهٔ‌ایرانیان‌اوایل تمدن‌اسلامی درریاضیات ونجوم وهیئت، وترجمهٔ کتابهایی درباب ریاضیات‌ونجوم،دلیل بارز ترقیات ایرانیان عهد ساسانی در علوم ریاضی است . صاعداندلسی درطبقات الامـم گوید : از خصائص مردم ایران توجه آنانست بطب واحکام نجوم وعلم تأثیر کواکب در دنیای فرودین ، وآنانرا در باب حرکات کواکب ارصاد قدیم‌بوده و مذاهب مختلف در فلکیات داشته‌اند ویکی ازآنها طریقه‌ییست که ابومعشر جعفربن محمد بلخی‌زیج خود را برآن ترتیب داد ودرآن زیج گفت که‌آن‌مذهب‌علماءمتقدم‌ایران وسایرنواحی است ... ابومعشرمذهب‌ایرانیان را درتنظیم ادوار عالم‌ستوده و گفته است که اهل‌حساب از ایران وبابل‌وهند وچین واکثر امم که معرفت باحکام نجوم‌دارند متفقند که درست ترین ادوار دوری‌است که ایرانیان تنظیم کرده و «سنی‌العالم» نامیده‌اند وعلماءِ عهد ما آنرا «سنی اهل فارس» میگویند . صاعداندلسی دنبال این مطالب میگوید : ایرانیان کتب مهمی در احکام نجوم داشته‌اند ویکی ازآنها کتابی درصور درجات فلك منسوب بزردشت ودیگر کتاب‌جاماسب‌است (۳) وبهرحال اطلاعات نجومی ایرانیان تحت‌تأثیر عقاید چینیان‌وکلدانیان ویونانیان، وبا افزایش این‌تأثیرات براطلاعات اصلی‌این‌قوم،در اواخر عهدساسانی کمال‌وتوسعهٔ بسیار یافته بود (٤) . برای‌آگهی‌از اصطلاحات‌نجومی وفلسفی وپزشکی در کتب پهلوی و اطلاعات ایرانیان زردشتی از این علوم رجوع شود

---

۱ ــ برای اطلاع از اینکه آیا ابن المقفع مترجم‌کتب منطق است یاپسر او محمد رجوع شود بمقالهٔ «ترجمه‌های ارسطوئی منسوب بابن المقفع » از پول‌کراوس در مجموعهٔ التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیة چاپ مصر۱۹٤٦ میلادی ص ۱۰۱ ــ ۱۲۰ .

۲ ــ الفهرست ابن‌الندیم ص ۳۴۷ . طبقات الامم صاعد اندلسی چاپ بیروت ص٤۹ . اخبار الحکماءالقفطی‌طبع‌مصر ص ۱٤۸ـ۱٤۹ . عیون‌الانباء چاپ قاهره سال۱۲۹۹ هجری ج۱ص۳۰۸

۳ ــ ترجمهٔ فارسی این‌کتاب اینك موجود است (فهرست کتابخانهٔ‌مجلس ج ۲ص۹۲ ــ ۹۳)

٤ - P. Pierre Jean de Menasce : Shkand-gumânik Vičar, Fribourg, 1945. p. 45 sqq.

به کتاب شکند گمانیك ویچار ودینکرت‌وداتستان دینیگ‌وزاتسپرم وجز آن . «بیلی» بسیاری از این اصطلاحات را گردآورده وبااصل یونانی تطبیق کرده است (۱) . وسعت اطلاعات ایرانیان در موسیقی خود محتاج بحث مفصل جداگانه‌ییست .

ایرانیان‌از اطلاعات علمی هندوان‌نیز فوایدی خاصه در علم طب بردندوچنانکه در ذکر بیمارستان گند شاپور آورده‌ایم برای آمیزش طب ایرانی و هندی پزشکانی از هندوستان دعوت شده و درآنجا باقی مانده‌بودندوازجملهٔ این‌طبیبان‌درعهدبنی‌عباس کسانی مانند کنکه وابن دهن شهرت یافته ومباشر نقل‌برخی‌از کتب‌طبی‌هندبوده‌اند. بنابریك روایت قدیم که در کتاب مادیگان چترنگ (۲) نقل شده‌است ایرانیان بازی شطرنج را از هندوان فراگرفتند ونیز درجزء کتب منقول از هندی بپهلوی‌رمانی‌بوده است بنام«بلوهروبوذاسف» که پس ازنقل بپهلوی از آن زبان بسریانی‌ترجمه شده‌واز روی ترجمهٔ سریانی رمانی بیونانی ترتیب یافت (۳) ونیز کتاب مشهور کلیله‌ودمنه بنا برروایات مشهور از زبان‌سانسکریت بوسیلهٔ برزویه (٤) طبیب بپهلوی نقل شد .

---

۱ ـ Biley : Zoroastrian problems in the Ninth Century Books
چون بدین‌کتاب دسترس نافتم خواننده را بمقدمهٔ نامهٔ ارسطو در بارهٔ هنر شعرص ٤١ راهبری‌می‌کنم .

۲ ـ Mâdhîghân î tchatrang ۳ ـ Barlaam et Ioasaph

٤ ـ این اسم را غالباً بفتح اول میخوانند و همچنین نام « برزو » پسر سهراب پسر رستم را واین تلفظ مبتنی بر لغت نامهای فارسی است‌که‌برزویه را بفتح وضم اول ضبط‌کرده‌اند وحال آنکه تلفظ‌آن فقط باید بضم اول‌باشد. ریشهٔ اوستائی این‌کلمه bərəzô(درحالت اسمی یافاعلی) بمعنی بلندی ، وصورت وصفی‌آن برز bərəza یابرزنت bərəzant بمعنی «بلند» است‌واین رادرکلماتی از اوستامانند برزت ورزی bərəzat-varezi (پهلوی‌بولندور ژشنیه ـ buland varjishnîh)یعنی‌بلند رفتاری(بلوشه ، فرهنگ قطعات‌اوستا ص ۱۱٦)وبرزئیذی bərəzaidhi یعنی بلند همت(آقای پورداود ، یشتها . ج ۲ ص۳٦٦) می بینیم. وصف‌کوه هرا Harâ که منعوت ببلندی‌است‌در اوستا برزئیتی bərəzaitî یعنی بلندوبرافراخته ومجموعاً هرا برزئیتی Harabərəzaitî (= پهلوی:هربرز Harburz ، فارسی البرز) میآید یعنی «هرای بلند . هرای برافراخته» .

ازاین ریشه درپهلوی‌بورزburz یعنی‌بلند داریم‌چنانکه درکلمات بورزیشن burzênishn یعنی‌بلندی‌و بزرگی، وبورزوانگیهاburz-vangîha یعنی بیانگ بلند وبورزنشنیك burzênishnik یعنی بلندومحترم‌وقابل احترام از مصدر burzênitan یعنی بلندکردن وبزرگ داشتن؛وهمچنین است در نام ترکیبی هربورزHar-burz که معادل فارسی آن البرز میباشد . از همین ریشه در پهلوی وفارسی برز (بضم اول) ونام برزویه وبرزوداریم‌ودر اینجا اضافهٔ او (û) واویه (ûyah) بآخر اسم از باب افادهٔ معنی صفت‌است مانند دادویه وسیبویه‌ومشکویه‌ونفنویه. در باب ریشه ومشتقات‌این اسم رجوع کنید به :

آقای پور داود ، یشتها ج ۲ ص ۲٦٦ وبه :

C. de Harlez : Manuel de pehlevi, p. 219
H.S. Nyberg : Hilfsbuch des Pehlevi, Vol . II . P . 30
E , Blochet : Lexique des fragments de l' Avesta, P . 119

۵ـ معارف هندوان

دیگر از مراکز علمی که از تأثیر آن در علوم اسلامی اطلاع داریم، هندوستان است. رابطهٔ علمی مسلمانان با هندوان بیشتر بوسیلهٔ ایرانیان صورت پذیرفته و بزرگترین مرکزی که واسطهٔ این ارتباط شده گندشاپور است که دانشمندان و اطباءِ هندی آن در آغاز دورهٔ عباسی در نقل کتب هندی بعربی مباشرت داشته‌اند. از میان پزشکان هندو در اوایل دورهٔ عباسی گروهی مانند کنکه و ابن‌دهن و نظایر آنان شهرت و در ترجمهٔ بعضی کتب چنانکه خواهیم دید دخالت داشته‌اند (۱). در ریاضیات نیز مسلمین از عهد منصور ببعد بسیاری از کتب هندی را خاصه بوساطت ایرانیانی چون محمدبن ابراهیم الفزاری بعربی درآوردند و از آخرین مترجمان بزرگ کتب ریاضی و نجومی هندوان ابوریحان بیرونی خوارزمی است که علاوه بر ترجمهٔ برخی کتب هندی بتحقیقاتی در مذاهب آنان در نجوم هم مبادرت کرد (۲) و ماچون درباب کتب منقولهٔ هندی بعربی بعداً بتفاریق سخن خواهیم گفت فعلا از این بحث چشم میپوشیم.

سابقهٔ علمی هندوان بنابر مدعیات آنان بسیار طولانی است اما حقیقت امر آنست که اهمیت علمی آنان خصوصاً از دوره‌یی آغاز شده است که بایونانیان ارتباط یافتند یعنی بعد از حملهٔ اسکندر بر مشرق و تشکیل حکومتهای یونانی درهند، و پیش از این تاریخ علوم هندی بدرجات بلندی از ترقی نایل نشده بود. مهمترین آثار طبی وریاضی و نجومی هندوان در فاصلهٔ میان قرن سوم پیش از میلاد و قرن هشتم میلادی بوجود آمده و این دوره را باید دورهٔ ترقی واعتلای علوم در هندوستان شمرد.

از میان کتب طبی هندوان که پاره‌یی از آنها در دورهٔ تمدن اسلامی بعربی درآمد مهمتر از همه آثار کاراکا (۳) وسُسْرُد (٤) وواگبهاتا (۵) هستند که سه رکن اصلی طب هندی بشمار میروند. ترجمهٔ کاراکا بانگلیسی بدست کیسوری موهان گانگولی (٦) (متوفی بسال ۱۹۰۸) صورت گرفته و بسال ۱۸۹۰ - ۱۹۲۵ در کلکته چاپ شده. ترجمهٔ

---

۱ ـ طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲ـ۳۳. الفهرست ص ۲٤۲ و۲۷۸ و٤۲۱ ۲ ـ اخبار الحکماء القفطی ص ۱۷۷ ـ ۱۷۸، رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمدبن زکریا. باریس ۱۹۳٦ از ص ۳۰ ببعد ۳ ـ Karaka
٤ ـ Susruta ۵ ـ Vâgbhata ٦ ـ Kisori Mohan Ganguli

سنسکریت بانگلیسی بدست «کاویراج کونجالال بهیشاگراتنا»(۱) از ۱۹۰۷ در کلکته بچاپ رسید. از واگبهاتا نیز کتابی توسط لوئیز هیلگنبرگ (۲) وویلیبالد کیرفل (۳) بآلمانی ترجمه شده است.

از بزرگترین ریاضی‌دانان ومنجمین هندی آریابهاتا (٤) (قرن پنجم میلادی) و واراهامیهیرا (٥) (اوایل قرن ششم) وبرهماگوپتا(٦) (قرن هفتم میلادی) رانام‌میبرند و از مهمترین روشهای نجومی هندوان که مسلمین بدانها توجه کرده‌اند السند هند (سیدهانتا) (۷) و ارکندوارجهیر را باید شمرد. از آریابهاتا کتاب «آریابهاتیا» واز واراهامیهیرا قسمتهایی از السند هند یا «پنچاسیدهاتیکا» (۸) باقی مانده است.

برای اطلاع از درجهٔ تأثیرعلوم هندی درعلوم اسلامی و کتبی که‌ازسانسکریت مستقیماً یا بواسطهٔ زبان پهلوی بعربی نقل شد باید بمباحث بعدی ما درباب‌مترجمان و کتب وعلماء مستفاد مراجعه کرد.

۱– Kaviraj Kunja Lal Bhishagratna ۲– Luise Hildenberg ۳– Willibald Kirfel
٤– Aryabhata ٥– Varâhamihira ٦– Brahmagupta ۷– Siddhânta
۸– Pančasiddhântikâ

فصل دوم

ترجمه و نقل علوم

در تمدن اسلامی

بعداز آنکه مسلمین براثر فتوح پیاپی خود اندلس وشمال افریقا وقسمت بزرگی از متصرفات آسیایی روم شرقی و تمام شاهنشاهی ساسانی را مطیع خود کردند یك امپراطوری جدید دینی ازجبال پیرنه تاولایت سند و آسیای مرکزی و دامنه‌های جبال قفقاز و ریگزارهای شمال خراسان ترتیب دادند که از ملت‌های مختلف و تمدن های گوناگون تشکیل میشد.

۱ ـ اطلاعات عرب در جاهلیت

تشکیل‌دهندگان این امپراطوری یعنی عربان چیزی نداشتند مگر وحدت کلمه واطاعت محض ازدستورهای رسول اکرم وجانشینان وی وقرآن کریم که آنرا ناسخ همهٔ کتب وعمل بآنرا مایهٔ استغناءِ از همه چیز میدانستند. اطلاعات آنان درپیش ازاسلام و مقارن ظهوراسلام کم وناچیز بود. در تمام عربستان درپایان حیات حضرت رسول جزده واندتن که سوادخواندن و نوشتن داشته باشند وجود نداشتند (۱). اطلاعات عرب پیش ازعهد اسلامی وآغاز اسلام در علوم بسیار ابتدائی و ازمقولهٔ اطلاعاتی بود که سینه بسینه ودهان بدهان نقل شود وازطریق تجربه آموخته گردد نه اززمرهٔ علومی که درمدارس فرا گیرند، وازآن میان باید اطلاعات آنانرا در نجوم وطب ذکر کرد. اطلاعات عرب از نجوم مبتنی بود برآنچه از بابلیان ومهاجران آنان بسرزمین خود فرا گرفته بودند، ازقبیل مواقع بروج ومنازل ماه وآفتاب؛ و همچنین عقایدی راجع باحکام نجوم داشتند که غالباً از عقاید

۱ ـ تاریخ التمدن الاسلامی طبع سوم ج ۱ ص ۲۳۵

ملی عربان ویا اعتقاداتی بود که از بابلیان وسایراقوام بدانان رسیده بود. ازمیان عرب بیشتر صابئین ازعلم نجوم اطلاع داشتند واین قوم که دربین تازیان مانند یهودونصاری در ردیف اقلیت‌هاقرار داشتندغالباً از اعقاب یامعتقدان بعقاید کلدانیان بوده‌اند. عربان اصطلاحات نجوم و اطلاعات خود را راجع بآن ازین قوم گرفته بودند و بهمین سبب غالب اسامی بروج ومنازل آفتاب وماه درعربی عیناً ویاازحیث‌ریشه شبیه‌اسامی کلدانی است مانند ثور(ثورا) وتوأمین (تامی) یعنی‌جوزا، والسرطان (سرطان) والسنبلة (شبلتا) والعقرب (عقربا) والقوس (قشتا) والجدی(کدیا) والدلو (دولا) . علاوه بردوازده‌برج ، منازل قمر هم نزد عرب مشهوروهریك باسمی موسوم بود . از ستاره شناسی‌نیزقوم‌عرب مانند غالب اقوام صحرا گرد که دارای آسمان صافی هستند اطلاعات مختصری‌داشتند وبرای بعضی‌ازسیارات‌وثوابت ومجموعه‌های‌ستارگان اسامی خاصی که غالباًریشهٔ بابلی داشت میان آنان معمول بود [۱] .

اطلاعات عرب‌ازفن طب هم بسیار ناچیز وبی‌اهمیت‌بوده است . طب‌عرب‌عبارت بود ازمقداری عزائم‌واوراد که گاه با تجویز بعضی ازادویه وعقاقیر همراه بودزیراعرب جاهلی علل امراض را بیشتر نتیجهٔ زیانهایی میدانست که از ارواح شریربآدمی‌رسدو برای اخراج اجنه وشیاطین از جسم مریض بهترین راه‌در نظر آن‌قوم خواندن‌اورادو ادعیه بود . از عقاقیر و اشربه‌هم در معالجهٔ امراض استفاده میشد ومخصوصاً عسل‌دردل دردها مورد استفاده بود . ازجملهٔ اعتقادات عرب در معالجه ، استفاده از حجامت‌وداغ کردن(کیّ) بود وکیّ‌درنزد آنان آخرالدواء و آخرالطب شمرده میشد . قطع اعضاء بیمار مخصوصاً باستعانت آتش‌نیزمیان عرب‌معمول بود وازآتش‌در مبارزهٔ بافساداستفاده میکردند . البته درمیان‌عرب‌طبیبانی هم که در ممالك مجاور یعنی درایران وروم‌تحصیل کرده باشند وجودداشتند مانندالحارث‌بن کلدةالثقفی [۲] از اهل طائف متوفی‌بسال۱۳ از هجرت که طب را در گند شاپور فرا گرفته بود و پسرش «نضر» [۳] که او نیز از

۱ ــ تاریخ التمدن الاسلامی جزء سوم چاپ چهارم ص ۱۰ــ۱۳

۲ ــ طبقات الاطبا ج۱ص ۱۰۹ــ ۱۱۳ .

۳ ــ ایضاً ج ۱ ص ۱۱۳ــ۱۱۶

تربیت یافتگان گند شاپور بود وابن‌ابی رمثة‌النمیمی [1] از معاصران پیغامبرصلی‌الله علیه‌وآله . اطلاعات ابتدائی بسیطی هم راجع بستور پزشکی (بیطاری - بیطره) درنزد عرب خاصه برای درمان کردن شتران واسبان وجود داشت .

بااطلاع‌از این مقدمات معلوم میشود که علوم واطلاعات دورهٔ اسلامی‌نمیتوانست بهیچ روی بر چنین مبانی ضعیف بی ارزشی گذارده شود بلکه علوم اسلامی با آنهمه مؤلفات‌مفصل‌ومشهورخود ازمنابع‌دیگری تشکیل یافته بود که قبلا بهمت‌ملل‌متمدنی مانند یونانیان واسکندرانیان وملل آسیای صغیر وخاور نزدیك و ایران وهند بوجود آمد وسپس بیاری مترجمان وناقلان بزبان عربی نقل شد و مبنای تحقیقات مسلمین‌در باب علوم قرار گرفت .

راجع باین ملل ومراکز علمی آنان و چگونگی انتقال علوم از یونان بسایر ممالك ومراکز علمی ایران و هند قبلا سخن گفته‌ایم واینك باید بدانیم که استفادهٔ مسلمین از این منابع چگونه وبوسیلهٔ چه ملل واقوامی بود ؟

۲ - تازیان مسلمان وعلوم عقلی

بعد از آنکه اسلام در عربستان شایع گشت وقبایل پراگندهٔ عرب متحدشدند، چون حکومتی که میان آنان پدید آمد ووسیلهٔ اتحادوقدرت وسیادت ایشان شد مبتنی برقرآن بود ، طبعاً این کتاب‌مقدس‌مرجع‌تمام اعمال‌ونیات آنان قرار میگرفت.فصاحت قرآن واحکام متقن ومطالب اخلاقی واجتماعی و تکالیف و قوانین واشارات تاریخی یا قصصی که درآن‌آمده برای‌عرب بتمام معنی تازه‌وجالب بودوعلاوه‌براین‌چون‌عرب‌صدر اسلام قدرت‌خود رامدیون‌اسلام‌واسلام رامبتنی بر قرآن‌میدانست‌بهمین‌سبب‌هم‌از آغاز امر این‌فکر برای‌خلفاوزعمای آن‌قوم‌پدید آمده‌بود که هیچ چیزجز قرآن‌لایق‌خواندن و استفاده کردن‌نیست‌واین‌عقیدت‌علی‌الخصوص‌درعهدخلفای‌راشدین‌وبنی‌امیه‌شیوع‌ورواج بسیار داشت چنانکه جز عرب قومی رالایق سیادت‌وغیراز احکام اسلامی‌وقرآن کریم‌و

---

۱ - طبقات الاطبا ج ۱ص۱۱٦

احادیث هیچ‌چیز را شایستهٔ توجه و مطالعه و آموختن نمیدانستند . اعتقاد عرب مانند عقیدهٔ همهٔ مسلمانان آن بود که «انّ الاسلام یهدم ماکان قبله» و بهمین سبب در اذهان مسلمین چنین رسوخ کرده بود که جز بقرآن بچیزی نظر نکنند زیرا قرآن ناسخ همهٔ کتب و اسلام ناسخ همهٔ ادیان است . پیشوایان شرع مبین هم مطالعهٔ هر کتاب وحتی هر کتاب دینی را غیر از قرآن ممنوع داشته بودند . گویند روزی پیغمبر صلی‌الله‌علیه در دست عمر ورقه‌یی از تورات مشاهده کرد و چنان غضبناك شد که آثار غضب بر چهرهٔ او آشکار گردید و آنگاه گفت «الم آتکم بها بیضاء نقیة والله لوکان موسی حیاً ما وسعه الااتباعی» و نیز بهمین سبب بود که پیغامبر فرمود «لاتصدقوا اهل الکتاب ولاتکذبوهم وقولوا آمنا بالذی انزل علینا وانزل الیکم و الهنا والهکم واحد» (۱). ازجملهٔ احادیث معروف در این عهد این بود که «کتاب‌الله فیه خبر ما قبلکم ونبأ ما بعدکم وحکم ما بینکم» نطق قرآن کریم باین حقیقت که «لارطب ولایابس الافی کتاب مبین» (۲) طبعاً مایهٔ تحکیم چنین عقیدتی میشد و نتیجهٔ این اعتقاد اکتفاءِ بقرآن واحادیث و انصراف ازهمهٔ کتب وآثار بود. در اینجا بی مناسبت نمیدانیم قسمتی ازقول حاجی خلیفه را در کشف الظنون راجع بوضع علوم میان مسلمانان نقل کنیم ، وی میگوید :

«عرب درصدر اسلام بهیچیك از علوم مگر بزبان خود ومعرفت احکام اسلام وفن طب که بر اثر حاجت عموم نزد برخی از افراد آن قوم موجود بود ، توجه نداشت ، و این عدم توجه از باب حفظ قواعد اسلام و دور داشتن عقاید مسلمین پیش از رسوخ واستواری بنیان ایمان ، ازخللی بود که نتیجهٔ نفوذ علوم اوائل است، تا آنجا که روایت میکنند مسلمانان آنچه کتاب در فتوحات بلاد یافتند سوختند و همچنین نظر در تورات و انجیل هم ممنوع بود تا اتحاد واجتماع کلمه درفهم وعمل کتاب‌الله وسنت رسول حاصل شود و این حال تا آخر عصر تابعین دوام داشت وازآن پس اختلاف آراءِ وانتشار مذاهب رواج یافت وتوجه بتدوین بمیان آمد .

«صحابه وتابعین براثر خلوص نیتی که ببرکت صحبت رسول‌الله داشتند وقرب عهد او

---

۱ ــ رجوع شود بمقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر (مطبعهٔ مصطفی محمد) . ص ٤٣٦ .

۲ ــ سورة الانعام

وقلت اختلافات وامکان مراجعه بثقات از تدوین علم شرایع و احکام مستغنی بودنـد تا آنجا که برخی‌از آنان‌از کتابت علم کراهت‌داشتند ودراین‌باب بآنچه از سعیدالخدری روایت شده استناد کرده‌و گفته‌اند که اوازپیامبراذن کتابت‌علم‌خواست اماپیغامبر او را اجازت نداد و ازابن عباس روایت کرده‌اند که او کتابت را نهی کرده‌و گفته‌بودهر کس که پیش از شما بکتابت‌دست زد گمراه شدومردی نزد عبدالله بن عباس رفت و گفت‌من کتابی‌نوشته‌ام ومیخواهم برتوعرض کنم وچون بدونشان داد از وی گرفت وبآب‌شست وی‌را گفتند چراچنین کردی گفت‌زیراهنگامی اطلاعات خود را نوشتندبکتابت‌اعتماد می کنند واز حفظ دست‌می کشند وعلمشان از میان میرود (۱) .

۳ ـ سوختن کتابهای اسکندریه و ایران

بدین سبب می بینیم عرب هر گاه هنگام فتوحات خود بکتبی دست می یـافت بسوختن ونابود کردن آنها مبادرت میورزید . هنگامی که عمروبن‌العاص مصر را فتح کرد وبرذخائر علمی‌اسکندریه دست یافت از عمر راجع بـآنها دستور خواست . عمر چنین جواب داد که : «واماالکتب التی ذکـر تهافان کان فیها ما یوافق کتاب‌الله ففی کتاب‌الله عنه غنی وان‌کان فیها مایخالف کتاب‌الله فلاحاجة الیه فتقدم باعدامها» یعنی « راجع بکتبی که گفته‌یی اگر در آنها مطالبی موافق کتاب خداست بـا وجود آن کتاب از آن استغناحاصل‌است واگر درآنها چیزی برخلاف کتاب خداست حاجتی بدان نیست و بنابود کردن آنها اقدام کن ! » چون این فرمان بعمروبن العاص رسید شروع بتقسیم کتب میان گرمابهای اسکندریه کرد تا در تونهای آن حمامها بسوزانند و استفاده ازین کتب برای گرم کردن گرمابه‌ها شش‌ماه زمان گرفت .(۲)

در ایران نیزفاتحان عرب ازنظایر این اعمال خود داری نکردند . گویندچون مسلمانان ایران را فتح کردند درشهرهای آن برقسمتی از کتب دست یـافتند. سعدبن

۱ ـ کشف الظنون چاپ ترکیه ج۱ ص ۳۳

۲ ـ اخبارالحکماء قفطی چاپ مصر ص ۲۳۲ . این خبر را ابی‌الفرج ملطی‌در مختصر الدول نیز آورده است.

ابی وقاص بعمر بن الخطاب نامه نوشت واز اودرباب این کتب ونقل آنها برای مسلمین دستورخواست. عمر باونگاشت که آنها را درآب افکن زیرا اگر متضمن هدایت‌باشد خداوند ما رابا کتابی که راهنماتر از آن است هدایت کرده است، واگرمایهٔ گمراهی باشدخداوندمارا از آن بی‌نیاز ساخته است (١) .

٤ـ تأثیر ایرانیان در تدوین علوم عقلی اسلامی

در مدتی بیش ازیک قرن که حکومت وسیاست وسیادت در دست عرب بود نه تنها توجه و اقبالی اساسی بعلم صورت نگرفت بلکه عرب اشتغال بعلم را مهنهٔ موالی وشغل بندگان میدانست و ازآن کار ننگ داشت و بهمین سبب تا آنروز که جزنژاد عرب حکومت نمیکرد اثری از روشنی علم درعالم اسلام مشهود نبود و پس از آنکه با غلبهٔ عنصرایرانی‌وبرانداختن‌حکومت‌اموی‌وتشکیل‌دولت عباسی نفوذ ملل غیر عرب در دستگاه خلفا شروع شد توجه بعلوم‌نیز آغاز گشت . ابن خلدون میگوید : ازامورِ غریب یکی اینست که حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند خواه در علوم‌شرعی‌و خواه در علوم عقلی واگر درمیان علماءِ مردی در نسبت عربی بود در زبان وجای‌تربیت وپرورش از عجم شمرده میشد واین از آن روی بود که در میان ملت اسلام در آغاز امر علم و صنعتی‌بنا بمقتضای سادگی وبداوت آن وجود نداشت واحکام شریعت‌واوامر ونواهی خداوند را رجال بسینه‌ها نقل می کردند ومأخذ آنرا از کتاب وسنت بآنچه از صاحب شرع واصحاب او گرفته بودند می‌شناختند . دراین هنگام تنها قوم مسلمان عرب بودکه از امر تعلیم و تألیف و تدوین اطلاعی نداشت و حاجتی آنانرا بدین کار برنمیانگیخت و در تمام مدت صحابه و تابعین وضع بهمین منوال بود . . . پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت‌دوچیز برای شما نهاده‌ام که اگربدان‌تمسك جویید گمراه‌نمیگردید و از آن دویکی کتاب‌الله ودیگر سنت من است ؛ وچون مدت نقل طولانی شداحتیاج بوضع تفاسیر قرآنی وتقیید حدیث از بیم تباهی آنها محسوس گردید وبمعرفت‌سندها

١ ــ کشف‌الظنون ج ١ ص ٤٤٦

وتعدیل ناقلان برای تمییز احادیث صحیح از منسوب حاجت افتاد و آنگاه استخراج احکام از کتاب وسنت شیوع یافت وبااین‌حال زبان عرب بتباهی گرایید ووضع‌قوانین نحوی لازم شد و همهٔ علوم شرعیه باستنباط و استخراج ونظر و قیاس احتیاج یافت و از اینجا بعلوم دیگر حاجت افتاد و همهٔ این علوم محتاج بتعلیم شد و در زمرهٔ فنون درآمد، وما قبلا گفته‌ایم که فنون نتیجهٔ حضارت است وعرب دورترین مردم از آنند، پس‌علوم خاص نواحی متمدن گشت وعرب از آن دورماند و متمدنین این عهد همه عجم ویا از کسانی بودند که درمعنی از آن دسته شمرده میشدند، یعنی‌موالی‌واهل شهرهایی که در تمدن وصنایع وحرف پیروعجمان بودند، زیرا ایشان براثررسوخ‌تمدن در میان آنان از هنگام دولت فرس برای این کار بهتر و صالحتر بوده‌اند. حملهٔ نحوو حدیث و اصول فقه و کلام واکثر مفسرین همه از عجم یا از کسانی بودند که تربیت‌و زبان عجمی داشتند وهیچ قومی بحفظ وتدوین علم قیام نکرد مگر عجمان(ایرانیان)، ومصداق گفتار پیغامبرصلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم آشکارشد آنجا که گفت: اگرعلم‌باکناف آسمان باز بسته باشد قومی از اهل فارس (ایران) برآن دست خواهند یافت ...»(۱).

بر قول ابن‌خلدون این نکته را باید افزود که علوم وتمدن اسلامی تنهامرهون رنجها و زحمات ایرانیان نبود بلکه در این امر آرامیان نیز تأثیر بسیار و مباشرت مستقیم داشته‌اند با این تفاوت که ایرانیان بانیان ومحرضان‌اصلی‌و واقعی‌بوده و درعین حال عدهٔ بزرگی از آنان مباشرت عمل ترجمه ونقل و تدوین علوم را مستقیماً برعهده داشته‌اند و در حقیقت ایرانیانند که علوم اسلامی را پدید آورده و در همهٔ علوم اعم‌از علوم لسانی ودینی وادبی وعقلی پیشوا ومؤسس وبنیان گذار بوده‌اند.

۵ـ علل تأثیر ایرانیان در نقل و تدوین علوم

علل‌اصلی تأثیر ایرانیان را در نقل وتدوین ونشر علوم در تمدن اسلامی‌میتوان در سطور ومواد ذیل خلاصه کرد:

---

۱ ـ مقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر ص۵۴۳ـ۵۴۴

۱ ـ راه یافتن ایرانیان در دستگاه حکومت و بدست گرفتن قدرت دولتی .چون ایرانیان سوابق ممتدی در علوم داشتند پس از آنکه دولت بنی‌عباس را روی‌کار آوردند از یکطرف براثر نفوذ رجال معروف ایرانی) که همه یا از دانشمندان ویا از حامیان علم و ادب بودند) درخلفا و از طرف دیگر در نتیجهٔ معاشرت خلفا با آنان وقبول اثر از ایشان و همرنگ‌شدن با آنان ، توجه دولت عباسی که از بعضی، جهات رسوم‌وآداب وتشکیلات دربار ساسانی را پذیرفته بود ، بعلوم آغاز شد .

۲ ـ چون ایرانیان اهل بحث ونظر بوده ودر دورهٔ ساسانی چنانکه دیده‌ایم براثر رواج ادیان و مذاهب مختلف و ایجاد بحثهای دینی آشنا بتحقیق در مسائل دینی‌شده بودند در اسلام نیز بسرعت‌آغاز مباحثات شدید کردند و در کشا کشهای مذهبی وارد شدند مانند قدریه ومجبره وخوارج مشرق وغالب شعب شیعه و نزدیك بتمام معتزله ... واین مبارزات مذهبی یکی‌از مهمترین علل‌توجه مسلمین‌بعلوم شد . از میان‌دسته‌های مذهبی اسلام معتزله بیش‌ازهمه برای اثبات اصول عقائد خود از منطق وفلسفه‌استفاده کرده وحتی برخی از آنان درمسائل ومباحث فلسفی وارد شده وعقاید خاص دربعضی‌از ابواب‌داشته‌اند . ازطرفی دیگر ایرانیان ادیان‌قدیم واستواری از قبیل دین‌مانوی‌ودین زرتشتی ودین مزدکی ودین مسیحی (نسطوری) ودین بودایی داشتند و از پیروان این کیشها گروه بزرگی با قبول جزیه‌دردین خودباقی‌ماندند وپس ازضعف‌نظامی مسلمین (از اواخرعهدبنی‌امیه‌ببعد)فرصت‌شروع ببحثهای‌شدید با مسلمین‌یافتند واین‌مباحثات شدید هم یکی از علل اضطرار خلفا درنقل فلسفه وعلوم عقلی شد .

۳ ـ چنانکه در نخستین فصل این کتاب دیده‌ایم ایرانیان پیش از اسلام‌باعلوم مختلف از قبیل فلسفه وریاضیات وطب آشنایی داشتند و پس از شروع نهضت نقل و ترجمه در عهد اسلامی قسمت بزرگی از آنها را خواه آنها که اصلا از یونانی‌وهندی بپهلوی نقل شده بود وخواه آنها که مستقیماً ایرانیان بپهلوی وسریانی نوشته بودند، بزبان عربی نقل کردند و ازاین طریق سهم بزرگی در علوم اسلامی بدست آوردند و این غیر از تأثیری است که در ادبیات وسایر شؤن تمدن داشته‌اند .

۶- آغاز توجه بنقل علوم

با تمام این احوال فضل تقدم درنقل علوم را باسلام بنا برروایاتی که درصحت آنها تردیداست بعرب داده‌اند . میگویند نخستین کس ازمسلمین که بنقل علوم باسلام پرداخت خالدبن یزیدبن معاویه متوفی بسال ۸۵ هجری بوده است کـه بیاری یکی از علمای اسکندریـه بنام « اصطفان القدیم » بنقل بعضی از کتب کیمیا مبادرت کرد[۱]ـ این اقدام (اگر عقیدهٔ محققانی را که بصحت آن معتقد نیستند [۲] باور نداریم) وهمچنین نقلهایی که بامر خالد از کتب نجوم صورت پذیرفت، مقدمه‌یی برای نقل کتب بعربی بوده‌است . این خالد را بسبب توجهش بعلوم «حکیم آل مروان» لقب داده و گفته اند که وی بعد ازوفات برادر خودمعاویهٔ ثانی متوقع مقام خلافت بودلیکن مروان بن الحکم براو غلبه یافت وخلافت رادردست گرفت . چون خالد ازخلافت مأیوس شدمتوجه علوم گردید . در این ایام علم کیمیا در اسکندریه بسیار مورد توجه بود وخالد گروهی از علمای آنشهر وازآنجمله مریـانوس نام راهب رومی را بخواند تاعلم کیمیا را بوی آموزد وچون آن علم راآموخت بنقل آن بعربی فرمان داد وهمچنانکه گفته‌ایم اصطفان القدیم باین امراقدام کرد. خالدبعلم نجوم هم رغبت داشت ودرتهیهٔ کتب وآلات نجومی مقداری از اموال خود را صرف کرده و گویا امر بترجمهٔ کتبی از نجوم هم داده بود .

در همین اوان اقدام ماسرجویه یـا ماسرجیس از معاصرین مروان بن الحکم بنقل کناش (حاوی) القس اهرون بن الاعین، که شامل سی مقاله درطب بود، ازسریانی بعربی وافزودن دومقاله برآن صورت گرفت (۳) لیکن بنا بدلایلی کـه قبلا دیده‌ایم بنشراین کتاب ازطرف خلفاتوجهی نشد و این کتاب همچنان در خزانهٔ خلفا باقی بود تا دور خلافت بعمربن عبدالعزیز (۹۹ - ۱۰۱)رسید و او آنرا در خزانه یافت و باآنکه عده‌یی ازاطرافیان وی را بنشر این کتاب تحریض کردند مدتی درتردیدبسر میبردوچهل روز باستخارت گذراند وآنگاه امر ببیرون آوردن کتاب واستفادهٔ همگان از آن داد[۴].

۱ ــ الفهرست چاپ مصر ص۴۳۰ ۲ ــ رجوع شود به La Science arabe تألیف : Aldo Mieli چاپ لیدن ۱۹۲۸ از ص۵۶ ببعد

۳ ــ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۰۹ والفهرست چاپ مصرص۴۱۳

۴ ــ تاریخ التمدن الاسلامی ، جرجی زیدان ج ۳ ص ۱۲۴

عمر بن عبدالعزیز چنانکه قبلا دیده‌ایم بنابر اشارهٔ مورخان در نقل مدرسهٔ اسکندریه وعلوم آن بانطاکیه دخالت داشت .

در صورت‌قبول‌این‌اقوال‌تألیف وترجمهٔ کتب‌علمی در دورهٔ اسلامی از عهدخلفای اموی‌آغازشد،وتوجه‌بطب‌از باب‌حاجتی که بدان‌وجود داشت‌زودترو بیشتر ازسایر‌علوم‌در اسلام صورت گرفت وتألیف وترجمهٔ کتب طبی سابقهٔ بیشتری در تاریخ ترجمه در عهد اسلامی دارد . معمولا وقتی‌طبیبی باستخدام خلفا یا امرا ورجال اسلامی در میآمدبرای خود یا فرزند یایکی از شاگردان خویش کتابی تألیف میکرد واین تألیف غالباً‌عبارت بود از کناشها مانند کناشی که ثیاذوق متوفی بسال ۹۰ هجری طبیب حجاج بن‌یوسف برای پسر خود تألیف کرد واین ثیاذوق کتاب دیگری هم درادویه داشت [۱]. منتهی چون این مؤلفان بتشویق وتحریض امرا وخلفا بتألیف وترجمه مبادرت نمی کردند ، و نیز برای حمایت و نگاهداری مؤلفان و مترجمان علاقه و توجه خاصی وجودنداشت، نمیتوان‌اقدامات‌منفرد مذکوررا بچیزی شمرد. علت‌عمدهٔ عدم توجه بنی‌امیه بعلوم آن بود که اولامسلمین‌دراین‌مدت یامتوجه ادامهٔ فتوح‌خودبودند ویا به کشا کشهای داخلی اشتغال داشتند وثانیاً براثروجودسیاست‌محض عربی‌دراین‌مدت همهٔ مشاغل‌دردست‌عرب بود وسایر اقوام امپراطوری اسلامی که غالباً دارای سابقهٔ‌مدنی‌بودند،بهیچ‌روی‌دخالتی در امور نداشتند وچون عربان دارای سابقه‌یی در تمدن نبودنـد واشتغال بعلم را «مهنهٔ موالی»وامری حقیر وبی‌ارزش میدانستند، مطلقاً توجهی بعلوم نمی کردند .

۷ - از منصور تامأمون

از اواسط نیمهٔ اول قـرن دوم هجری یعنی بعد از سال ۱۳۲ هجری و تشکیل

۱ - الفهرست چاپ مصر ص ۴۲۲ و تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۳۸ . القفطی میگوید (اخبار الحکماچاپ مصر۱۳۲۶ هجری ص۷۴) : تیاذوق شاگردانی بزرگ داشت که بعد از او شهرت یافتند وبعضی‌ازآنان دورهٔ بنی عباس رانیز درک‌کردند مانند فرات‌بن شحناثا (ن: سخبانا) که طبیب عیسی‌بن موسی بودودرعهدمنصور درگذشت . در موردی دیگر از همین کتاب نام ابن طیب تادون آمده است (ص۷۶) .

دولت عباسی بدست ایرانیان ، چون سیاست دولت اسلامی نسبت بموالی وملل غیرعرب خاصه ایرانیان دگر گونه گشت، ونژاد ایرانی در همهٔ امور وشؤن نفوذ ودخالت یافت طبعاً بسائقهٔ سابقه‌یی که در تمدن داشت شروع بترویج علوم وفنون کرد و حتی خلفای اسلامی هم از این حیث تحت تأثیر محیط ایرانی خود قرار گرفتند وبهمین سبب توجه بعلوم وترجمه و نقل کتب علمی از یونانی وپهلوی وسریانی وهندی شروع شد .

از میان خلفای عباسی نخستین کس که بعلوم توجه کرد ابوجعفر منصور بن محمد است (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هجری) که بطب ونجوم اقبال بسیار داشت . علت توجه وی بپزشکان آن بود که اودر اوان بنای بغداد (۱٤۸هجری) گرفتار بیماری معده شده بود چنانکه شهوت از وی منقطع گردید واطبایی که در خدمت او بودند از علاجش عاجز آمدند. منصورروزی آنانرا گرد آوردوازایشان نشان طبیبی ماهر را در شهری جز بغدادخواست گفتند درعهد ما کسی در میان اطبا نیست که با جورجیس رئیس پزشکان گندشاپور همسان باشد . این جورجیس پسر بختیشوع ازپزشکان جندیسابور و از طبیبان بزرگ آنشهر بود وتألیفاتی درطب بزبان سریانی داشت ومقام وی دراین علم چندان شامخ بود که سمت ریاست اطباء بیمارستان گندشاپور بزرگترین بیمارستان ومدرسهٔ طب آن عهد را داشت . منصور او را بکیفیتی که در ذکر بیمارستان گندشاپور دیده شد نزد خود ببغداد خواند و اوبا دو شاگردش عیسی بن شهلافا وابراهیم بدانشهر رفت و منصور را معالجه کرد وبخواهش خلیفه نزد وی بماند . جورجیس ازدوستداران تألیف وترجمه بود وخود زبان یونانی و سریانی وپهلوی و تازی میدانست و برای منصور کتبی از یونانی بعربی ترجمه وچند کتاب نیز بسریانی تألیف کرد که کتاب الکناش از همه معروفتر بود(۱)

توجه منصور بعلم نجوم نیز بسیار بود . علت این امر اعتقاد شدید وی باحکام نجوم بوده است چنانکه این مرد مدبر باهمهٔ هوش وتدبیر خود کمتر بعملی دست میزد مگر آنکه نخست بامنجمان در آن باب استشاره میکردواو نخستین خلیفه‌ییست که منجمان را

۱ ـ الفهرست ص ٤۱۲ ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ ص۱۲۷ـ۱۲۸

بخود نزدیك و باحکام نجوم‌عمل کرد و بعداز او خلفای عباسی دراین امر از او متابعت مینمودند وغالب امراءِ اسلامی خاصه امرای ترك نیز از باب اعتقاد شدید باحکام‌نجوم همین‌خوی وعادت را دنبال میکردند . پیش‌از این‌تاریخ علم نجوم نزد ایرانیان ترقیات شگرف یافته بودودرعهدمنصور منجمان‌بزرگی در ایران میزیستند که یکی ازمشاهیر آنان «نوبخت»بود . وی در نجوم اطلاعات کافی‌داشت‌وما بعداً راجع باووپسرش‌ابوسهل ضمن ذکرمترجمان سخن خواهیم گفت . این‌پدروپسر درخدمت منصور وخلفای‌عباسی بخدمت اشتغال داشتند و کتابهایی درباب هیأت ونجوم و احکام آن از پهلوی بعربی در آوردند . علاوه براین منصور ابراهیم الفزاری وپسراو محمد را که هردو ازمنجمان ایرانی بودند و علی‌بن‌عیسی الاسطرلابی المنجم را در خدمت خود وارد کرد و چون توجه این مرد باحکام و حرکات کواکب شهرت یافت ، منجمان از ایران و روم و هند بدربار او روی نهادند . از جملهٔ این قوم یکی از منجمان هندی بود که در روش نجومی معروف به«سید هانتا» دست داشت ودرسال۱۵٦ هجری بخدمت او رسیدو کتابی در نجوم بنابر مذهب هندوان بر منصور عرض کرد . منصور فرمان داد که این کتاب‌را بعربی نقل و کتابی براین روش تألیف کنند که مبنای نظر در حرکات کواکب قرار گیرد . این‌کار را محمدبن ابراهیم الفزاری بانجام رسانید و کتابی از روی آن ترتیب داد که نزدمنجمان به«السند هندالکبیر» معروف شدوتا ایام‌خلافت مأمون مبنای‌احکام منجمان اسلامی بود (۱) .

ابن خلدون‌میگوید (۲) «ابوجعفرمنصور نزدملك روم کس فرستادتا کتب‌تعالیم مترجمه را برای‌وی بفرستد واو کتاب اقلیدس وبعض کتب طبیعیات را فرستاد.مسلمین آنها را خواندند و از مطالب آنها آگهی یافتند و باطلاع از باقی این کتب و علوم راغب شدند .»

از آنچه گذشت معلوم میشود نهضت وحرکت علمی کامل درعهد منصور وبمیل

---

۱ ـ تاریخ‌التمدن الاسلامی ج۳ چاپ سوم ۱۳٦

۲ ـ مقدمه چاپ مصر ص ٤۸۰

شروع شد . درهمین ایام یکی از بزرگترین مترجمان اسلام بی‌آنکه از منصورفرمان واقبالی یافته باشد بترجمهٔ برخی از کتب منطق وادب وتاریخ از پهلوی بعربی‌مبادرت کرد واو عبدالله بن‌المقفع است که وجود وی‌بتنهایی مایهٔ تحولی عظیم در ادب عرب گشت ومابعداً راجع باوسخن خواهیم گفت .

پس از منصور مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹) خلافت داشت لیکن‌اوبیشتر گرفتارمسائل دینی ومبارزه با زنادقه وفعالیت شدیدی بود که آن قوم برای نشر عقاید خودداشته‌اند و تنها نتیجهٔ این مبارزه توجه بکلام ومتکلمین برای ایجاد مقالاتی در رد زنادقه و مرقیون ونظایرآنان بوده است . الهادی (۱۶۹ - ۱۷۰) نیز فرصت کافی برای این امر نداشت لیکن‌بهرحال نهضتی که بوسیلهٔایرانیان در عهد منصور ایجاد شده بودهمچنان ادامه یافت تا دور خلافت به هرون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳) رسید . تا این وقت اذهان مسلمانان‌براثرمعاشرت باایرانیان وسریانی زبانان اندك اندك آمادهٔ توجه بعلوم وقبول آنهامیشد. البته‌مسلمین براثرالقاآت‌دینی‌وعواملی که‌قبلا گفته‌ایم،درآغازامرنسبت‌باین علما بانظرشك وانکار می‌نگریستند وتنها بطب واطبا از باب حاجتی که بدانان‌داشتند اقبال وتوجهی اظهار میکردند . از خوشبختی غالب پزشکان این عهد با فلسفه‌ومنطق آشنا بودند وقسمتی از اوقات خلفا در مجالست‌ومعاشرت باآنان می گذشت وهمین‌امر باعث آشنایی ذهن آنان بافلسفه وعلوم و رغبت بدانها میگردید چنانکه از این پس اگر برشهری‌از بلادروم دست می‌یافتند بجای آنکه بسوزاندن کتب مبادرت ورزند فرمان حمل و نقل آنها را بعربی میدادند چنانکه چون هارون‌الرشید در جنگهای خود با رومیان بر بلاد انقره و عموریه و جز آنها از شهرهای آسیای صغیر و کتابهای آن بلاد دست یافت همهٔ آنها را که غالباً از کتب طب یونانی بود ببغداد برد و طبیب خود یوحنابن ماسویه را بترجمهٔ آنها مأمور کرد (۱) . در همین عهد نخستین ترجمهٔ کتاب‌اقلیدس‌بردست حجاج بن یوسف بن مطر صورت گرفت‌وبنسخهٔ «الهارونی» معروف شد زیرا حجاج یکبار دیگر نیز این کتاب را در عهد مأمون‌نقل

---

۱ ـ طبقات الاطباء ۱ ص ۱۷۵

کرد و «المأمونی» نامیدند[١] وبهمین مترجم ترجمه‌یی از کتاب المجسطی بطلیموس‌را را نیز نسبت داده‌اند [٢] واین کتاب را بفرمان یحیی‌بن خالدبن برمك وزیر هارون نیز بعربی ترجمه کرده بودند.[٣]

با توجه باین مقدمات معلوم میشود که دورهٔ اول ترجمه درعصر عباسیان ازعهد خلافت منصور و بنای بغداد شروع شد (١٤٨ هجری) و تا پایان خلافت عباسی (١٩٣ هجری) ادامه یافت. ازجملهٔ مترجمان بزرگ این‌دوره نوبخت‌منجم ویحیی‌بن‌البطریق مترجم المجسطی وجورجیس‌بن بختیشوع وعبدالله بن‌المقفع ویوحنا بن‌ماسویه وسلام الابرش وباسیل‌المطران وسهل‌بن‌نوبخت بوده‌اند.

٨- عهد مأمون

بنابر آنچه گذشت‌توجه اساسی‌بعلوم ونقل کتب علمی‌ازیونانی‌وسریانی وپهلوی بعربی ازآغازعهد عباسی شروع‌شد لیکن مهمترین دورهٔ نقل وترجمهٔ علوم عهد مأمون است. مأمون چنانکه میدانیم از مـادری ایرانی بود. مادر وی دختر استاسیس است کـه بسال ١٥٠ خروج کرد وبسیاری از مردم خراسان بر او گردآمدند و سرانجام مقهور و مقتول شد و از جملهٔ کسان او کـه باسارت در دست مسلمین افتاد دختر وی «مراجل» بود که‌بعداًمأمون ازو وهارون بوجودآمد[٤]. این‌پسر برعکس‌امین که دختر زبیدهٔ هاشمیه‌بود، ببرکت مادری ایرانی وتربیت در نزد برامکه[٥]، و ازآنروی کـه قسمتی ازحیات وی هنگام حکومت وخلافت درخراسان میان ایرانیان گذشت، مردی روشن بین وعلم دوست وآزاده فکربارآمد. وی‌بدانش‌وعلم‌توجه بسیارداشت و خصوصاً بفلسفه میلی‌فراوان مینمود چنانکه دربارهٔ اوبحقیقت یاافسانه گفته‌اند کـه او ارسطو را بخواب دید واین خواب اوازمهمترین علل توجه بنقل واخراج کتب بوده‌است[٦].

١- الفهرست ص ٣٧١ ٢- ایضاً ص ٣٧٤ ٣- ایضاً همان صفحه
٤- الکامل‌ابن‌الاثیرحوادث‌سال١٥٠ ٥-کتاب الوزراء والکتاب جهشیاری چاپ مصرص ١٦٥
٦- الفهرست ص ٣٤٩

توجه مأمون بفلسفه شاید بیشتر ازباب اعتقاد او بمذهب اعتزال ودوستی وآشنایی وی با ائمهٔ معتزله چون ابی‌الهذیل العلاف و ابراهیم‌بن سیار بوده است . مأمون معتزله را چندان تقویت مینموده است که غالب اقوال‌آنانرا که‌ازبیم‌فقها اظهار نمیتوانستند کرد خود در مقالات خویش بیان میکرد واز آنجمله است قول بخلق قرآن که حتی در حیات پدر خویش نیز از اظهار آن ابا نداشت و بعضی از متعصبین قوم ازاین بابت بیمناك بودند که بعد از مرگ پدر مایهٔ‌آزار ایشان گردد . گویند فضیل‌بن‌عیاض چون از اقوال وافعال مأمون‌آگهی یافت برای طول عمررشید دعا میکرد تا مسلمین گرفتار چنین مردی نگردند . مأمون بعد از خلافت‌چندان بائمهٔ معتزله و عقاید آنان توجه کرد که مایهٔ خشم اهل سنت وحدیث وفقها گردید واورا «امیرالکافرین» لقب دادند .

میدانیم که معتزله نخستین فرقه از فرق مذهبی اسلامند که برای اثبات اصول عقاید خود از قبیل اعتقاد به عدل ، تنزیه وتوحید ، اختیارونظایرآنها،وبرای‌مجادله‌با سایر فرق اسلامی ومعتقدین بادیان دیگر، بمنطق وفلسفهٔ یونانی متوسل‌شدند و حتی بعضی ازآنان مانند ابراهیم‌بن سیار نظّام در مباحث خاص‌فلسفه علاوه بر آنچه در کلام مورد حاجت بود، وارد میشدند .

بااین وضع علاقه و توجه مأمون بفلسفه‌آشکار و معلوم میشود که مأمون با این وسعت‌مشرب و آزادی‌فکر و رغبت بقیاس عقلی طبعاً متمایل بفلسفه وحامی فلاسفه و علما ونا قلان فلسفه وعلوم بود. وی نخست بمنظور تأیید وتقویت مذهب‌اعتزال‌بترجمهٔ کتب منطق وفلسفه وسپس بسایرعلوم توجه کرد .

مأمون برای‌آنکه امرترجمه ونقل علوم را بعربی‌آسان کند شروع‌بحمل کتب علمی از یونان وروم کرد وباین منظور چندتن از مترجمان وآشنایان بزبان یونانی را ببلاد روم و یونان فرستاد . ابن‌الندیم گوید (۱) « میان مأمون و پادشاه روم مراسلات بردوام بود و ازینروی مأمون بر او استظهار کرد ونامه‌یی بدونوشت وازوی‌خواست که

۱ــ الفهرست ص ۳۳۹

اجازت دهد تا کتابهای برگزیده‌یی از علوم قدیمه که در روم مخزون و مدّخر است، برای وی فرستاده شود. پادشاه روم بعد از امتناع بدین امرتن در داد و مأمون برای آوردن کتب جماعتی مانند حجاج بن مطر و ابن البطریق وسلم صاحب بیت الحکمة و غیرآنان‌را بروم گسیل داشت وایشان از آنچه یافتند قسمتی اختیار کردند وچون نزد مأمون بردند آنانرا مأمور ترجمهٔ آنها کرد و گویند که یوحنا بن ماسویه از کسانی بود، که بروم فرستاده‌شد.» ونیزدربارهٔ مأمون گفته‌اند که وی بحاکم مسیحی صقلیه (سیسیل) کس‌فرستاد تا کتابخانهٔ مشهورآنجا راکه بکتب فراوان فلسفی‌وعلمی‌خود معروف‌بود برای وی فرستد. حاکم در ارسال آنها تردید داشت زیرا ازجانبی براثر دلبستگی و حرص براین کتب نمیتوانست دست از آنها بردارد و از جانبی دیگر از قوت و هیبت مأمون بیم داشت و بهمین سبب بزرگان دولت را گرد آورد واز حقیقت حال آنانرا آگاه ساخت. بزرگ روحانیان گفت: این کتب را نزد مأمون فرست زیرا بخدا قسم این علوم درمیان هیچ ملتی وارد نشد مگرآنکه‌آنانرا تباه وفاسد کرد. حاکم اشارت اورا پذیرفت و کتب را نزد مأمون فرستاد [1]. قاضی صاعد اندلسی هم‌بدین امراشارتی دارد و گوید که چون خلافت بهفتمین خلیفهٔ‌عباسی مأمون رسید آنچه‌را جدّ اومنصور آغاز کرده‌بود باتمام‌رسانید.وی شروع‌بطلب‌علم ازمراکزآن کردوازملوک روم بخواست تاآنچه از کتب فلسفی‌ایشانست بوی فرستند وآنان‌نیزهرچه‌از کتب افلاطون وارسطو-طالیس وابقراط وجالینوس واوقلیدس وبطلیموس وفلاسفهٔ دیگریافتندنزد اوفرستادند. مأمون مترجمان ماهری برگزید وآنان‌را بترجمهٔ کتب مذکوربگماشت وآن قوم نیز تاآنجاکه‌ممکن بود ازآن کتب ترجمه کردند. آنگاه مردمان‌را بخواندن واستفاده‌از آنها تحریض وبتعلیم‌آن علوم ترغیب کرد. مأمون با حکما خلوت میکرد و بمناظرهٔ آنان انس داشت وازمذاکرات ایشان لذت میبرد.

بدین ترتیب می‌بینیم که مأمون با توجه شدید خود بنقل علوم دومین دورهٔ مهم ترجمه را درعصرعباسی شروع کرد.

۱ــ عصرالمأمون، دکتراحمدفرید رفاعی، ج ۱ چاپ ٤ ص ۳۷۵ ــ۳۷٦

این عهد مهمترین دورهٔ ترجمه و توجه بعلوم ونقل‌وتدوین آنها بود و مترجمان وعلمای بزرگ از نژادهای مختلف درنهضتی که مأمون پدیدآورد شرکت کردند و تا چندی بعد از او بدین نهضت ادامه دادند . این دوره از آغاز قرن سوم شروع شد و چون تربیت یافتگان آن ایام غالباً خاندانهایی از مترجمان و ناقلان و علما تشکیل‌دادند و بیشترشاگردانی میپروراندند که مدتی بعداز ایشان بامر ترجمه ونقل‌و تدوین علوم اشتغال داشتند ، اینست که دورهٔ دوم تا اواخرقرن چهارم امتداد یافت . از مترجمان بزرگ قرن سوم مشاهیری مانند یوحنابن‌البطریق والحجاج‌بن‌مطروقسطابن لوقا البعلبکی وعبدالمسیح‌بن‌ناعمةالحمصی وحنین بن‌اسحق واسحق‌بن‌حنین وثابت بن قرةالصابی الحرانی وحبیش‌الاعسم را نام میتوان برد که ذکر همهٔ آنان بعداً خواهد آمد وازمترجمان مشهور قرن‌چهارم متی‌بن یونس وسنان بن ثابت ویحیی‌بن عدی و ابوعلی‌بن زرعة وهلال‌بن هلال‌الحمصی‌را ذکر باید کرد .

درنتیجهٔ نهضتی که بهمت مأمون درتمدن اسلامی‌ایجاد شد، کتب متعددی در منطق وفلسفه ونجوم وریاضیات‌وطب وادب وسیاست ازیونانی وپهلوی وهندی وسریانی ونبطی بزبان عربی نقل شد و مبداءِ تمام تحقیقات مسلمین در علوم مختلف قرار گرفت. علاقهٔ مأمون بترجمه ونقل علوم بدرجه‌یی بود که مثلا بحنین‌بن‌اسحق چنانکه خواهیم دید درازاءِ هر کتابی که ازیونانی نقل میکرد هموزن‌آن زرمیداد .

۹ - رجال وخاندانهای ایرانی

غیر ازخلفای عباسی که حامیان علوم ومشوقین ناقلان ومترجمان‌بوده‌اند رجال وخاندانهای دیگری که غالباً ایرانی بوده‌اند مترجمین را بترجمه و نقل علوم ترغیب میکرده ومبالغ کثیردراین راه صرف مینموده‌اند وازآن جمله‌اند :

آل‌برمك که توجهی بسیاربعلوم داشتند . ازاین خاندان یحیی‌بن خالد وزیر هارون و پسرانش فضل وجعفر و برادر یحیی محمدبن خالد بپرورش علم و علما و تشویق شعرا وادبا مشهور بودند. ازدانشمندانی که در خدمت این خاندان‌بسیار مورد توجه و علاقه بودند آل بختیشوع اند و از آن میان یکی جبریل بن بختیشوع

بود که غالباً بمأمون میگفت من‌این نعمت‌را نه از تو دارم ونه از پدر تو بلکه همه راازِ یحیی‌بن خالد وپسران او بدست‌آورده‌ام (۱) .

برامکه خود ازاصحاب رأی‌ونظروعلم‌وبهمین‌سبب‌متهم بزندقه(۲) بودندومعمولا مجالسی برای مباحثه‌ومجادله درمنازل خود ترتیب میدادند. ازجملهٔ کتبی که‌بفرمان آل برمك‌بعربی نقل‌شد کتاب‌المجسطی‌است. یحیی‌بن‌خالدبن‌برمك بترجمهٔاین کتاب علاقه‌داشت وجماعتی‌رابنقل وترجمهٔ‌آن گماشت وچون ازترجمهٔ‌آنان رضایت نداشت بار دیگر ابوحسان وسلم‌صاحب بیت‌الحکمه‌رابدین‌کار گماشت‌وآندودراین‌امر کوشش بسیارنمودندوناقلان ماهری‌را حاضر کردندوترجمه‌های آنانراآزمودند وصحیح‌ترین و فصیحترین آنها را برگزیدند (۳)

دیگر **بنی‌موسی** بن‌شاکرمنجم-یابنی منجم- یابنی‌شاکریعنی‌محمدواحمد و حسن‌اند. پدرآنان‌موسی‌بن‌شاکربنابرقول قفطی درعلم هندسه‌استادبود(٤) وبنابرقولی دیگر که‌هم قفطی نقل کرده‌است(٥) دربادی امرازراهزنان خراسان‌بود وازاین طریق مالی‌عظیم گردآورد ودرپایان عمرتوبه کرد . هنگام مرگ‌ازوسه پسر صغیر باقی ماند که مأمون‌آنانرا باسحق‌بن ابراهیم المصعبی سپرد و بایحیی‌بن ابی منصور در بیت الحکمة مستقرساخت وآنان درعلوم شهرت یافتند . ازاین پسران بزرگتر وجلیل‌تر ازهمه ابوجعفر محمد (متوفی بسال۲۵۹) بود که در هندسه و نجوم اطلاع بسیار و بمقالات اقلیدس و المجسطی آشنایی داشت و کتب نجوم و هندسه و عدد و منطق را گرد میآورد. وی ازبزرگان درگاه وازقواد بود تاآنکه‌ترکان بردولت بنی‌عباس غلبه یافتندودولت اهل‌خراسان ازمیان‌رفت. محمد منزلتی عظیم و مالی فراوان کسب کرد چنانکه مجموع عواید اودرسال ازدرگاه خلافت‌وفارس‌ودمشق‌وغیره درحد ودچهارصد هزاردینار بود وعوایدبرادراواحمد درحدود هفتاد هزاردینار. احمدازبرادرخود محمد درعلم فروتربود مگر درعلم‌حیل. اماسومین‌آنان حسن درعلم هندسه منفرد و در آن

۱ـ کتاب‌الوزراء والکتاب جهشیاری ص ۱۷٦ ۲ـ الفهرست ص ٤۷۳

۳ـ ایضاً ص ۳۷٤ ٤ـ اخبارالحکما ص ۲۰۸ ٥ـ ایضاً ص۲۸٦ـ۲۸۷

صاحب طبع‌وذوقی عجیب بود چنانکه بسیاری ازمسائل‌را که قدمامتوجه نشده بودند کشف کرد. بنی‌موسی علاوه برآنکه‌شخصاً درعلوم‌مهارت واطلاع‌بسیارداشتند‌بترجمه ونقل‌علوم بعربی وقرائت کتب منقول نیزاقبال و توجه بسیارنشان میدادند و از ثروت سرشار خود در بذل اموال برای تهیهٔ کتب وترجمهٔ آنها استفادهٔ فراوان کردند . این برادران گروهی از مترجمان ناقلان وازآنجمله حنین‌بن اسحق را ببلاد روم گسیل داشتند تا کتب یونانی را ازآنجا ببغدادآورند وآنان طرائف کتب یونانی را در فلسفه وهندسه وموسیقی وارثماطیقی (حساب) وطب ازآن بلاد بیاوردند . بنی‌منجم‌جماعتی ازناقلان وازآنجمله حنین‌بن اسحق وحبیش‌بن‌الحسن وثابت‌بن قرة وغیرآنان را مالی کثیربرای ترجمه میدادند ومجموع این مخارج درماه به ۵۰۰ دینار میرسید . مراد بنی‌موسی ازاین‌کارآن بودکه ازمجموع اطلاعات علمی یونانیان بخوبی آگهی یابند وبراثرهمین مطالعات وتحقیقات کتب متعددی درهندسه وعلم حیل وحرکات موسیقی ونجوم تألیف کردندکه شرح‌آنها درکتب علماوحکما آمده است[1].ومادرضمن‌بحث درباب تدوین علوم بازهم ازاین خاندان وخدماتی کدآنان بترقی علوم‌درتمدن اسلامی کردندسخن خواهیم گفت .

ازجملهٔ این کسان باید نام‌آل بختیشوع‌ویوحنابن‌ماسویه (که ذکرآنان‌بعداً خواهدآمد) وعلی‌بن یحیی معروف بدابن‌المنجم‌کاتب مأمون و محمدبن عبدالملك و داودبن سرابیون وسلمویه وابن‌الطیفوری ونظایرآنان وشیریشوع‌بن‌قطرب ازعیسویان گندشاپورونظایرآنانرا ذکرکرد که هریك بقدر وسع برای ترجمهٔ کتب ازیونانی‌و سریانی مالی صرف میکردند و در شمار همین کسان باید محمدبن عبدالملك الزیات وزیر معتصم و واثق را ذکر کرد که مردی ادیب و شاعر و دانش دوست و متهم بزندقه[2] بودومالی‌عظیم درنقل علوم وتشویق مترجمان صرف میکرد چنانکه گویند

---

۱ ــ رجوع شودبه اخبار الحکماء قفطی ص ۲۰۸ و ۲۸٦ ــ ۲۸۷ والفهرست ابن الندیم‌ص ۲۳۹ــ۲٤۰ و ص ۲۷۸ــ ۲۷۹

۲ــ برای‌اطلاع ازاحوال اورجوع شودبه الفخری ص ۱۷٤ــ۱۷۵ ۳ــالفهرست‌ص ٤۷۳

مجموع عطایای او بناقلان و ناسخان کتب درماه به ۲۰۰۰ دینارمیرسید و بسیاری کتاب بنام او نقل شد .

۱۰ - بیت الحکمة

هنگامی که سخن از نقل وتدوین علوم درتمدن اسلامی میرودنمیتوان ازذکر بیت‌الحکمة غافل ماند . «بیت‌الحکمة» یا « خزانة‌الحکمة » یا « خزانة دارالحکمة » مرکزتجمع دانشمندان واهل فضل وادب ومترجمان کتب علمی بزبانهای‌مختلف بود. البته وضع این مرکزعلمی کاملا برما روشن نیست‌یعنی‌بواقع‌نمیدانیم که آیا کتابخانه بود ویا رصدخانه ویامرکزتجمع علماوامثال آنها وهمچنین آگاه نیستیم که آیا پیش از هارون‌الرشید هم وجود داشته است ویاآنکه مؤسس وبنیان گذار آن هرون بود لیکن ازغالب روایات چنین برمیآید که این مرکز نخستین بار در عهد هارون ایجاد شد لیکن درعهد مأمون بکمال رسید . درعهد هارون براثرفتوحاتی که آن‌خلیفه در بعضی بلادآسیای صغیر مانند عموریه وانقره کرده بودمقداری کتب طبی‌یونانی بدست آمد . پیش ازاین نیز از عهد منصور ببعد نقل کتب وترجمه وتمرکز آنها در بغداد آغاز شده بود . برامکه نیز قسمتی از کتب هندی و فارسی را جمع کرده بودند ، جمع‌آوری کتب سریانی وحتی تألیف کتب تازه‌یی بسریانی هم تااین هنگام در بغداد صورت عمل پذیرفته بود . ظاهراً بامررشید این کتابها و کتبی کدتاآن هنگام بعربی نقل شده بود درخزانهٔ خاصی که همین بیت‌الحکمه بود جمع شد . از کسانی که در عهدهارون دربیت‌الحکمه‌کار میکردند یکی‌ابوسهل فضل‌بن نوبخت است [1] ودیگر علان‌الشعوبی که دربیت‌الحکمه برای رشید ومأمون وبرامکه باستنساخ کتب اشتغال داشت [2] ودیگر یوحنابن ماسویه، ومن قبلا بیاد ندارم که کسی دیگر را در شمار این قوم یاد کرده باشند وازاینجامیتوان نتیجه گرفت که نخستین کسان که‌دربیت‌الحکمة آمدشد می کردند ایرانیان بودند واین وضع‌دردورهٔ مأمون نیزوجود داشت .

---

۱ الفهرست ص ۲۷٤ ۲ ایضاً ص ۱۰۵

درعهد مأمون بیت‌الحکمة رونق بیشتری یافت زیرا در دور این خلیفه همچنانکه دیده‌ایم توجه بفلسفه وعلوم بیشتر ونهضت نقل و ترجمه وتدوین علوم قویتر بود وچنانکه گفتیم او بسیاری از کتب یونانی را ببغداد نقل کرد و جماعتی از مترجمان را مانند حجاج بن مطر وابن البطریق و یوحنا بن ماسویه وسلم صاحب بیت الحکمة بسیسیل ویا بنا بر بعضی اقوال بقبرص وبلاد روم فرستاد و کتب یونانی را از آنجا نقل کرد وظاهراً وبنا بر آنچه ازقول ابن نباته برمیآید آنها رادرخزانة الحکمه ضبط کردوسهل بن هارون را بحفظ آنها گماشت. میگویند که این سهل بن هارون در ادارهٔ دارا الکتب بغداد که ببیت الحکمة معروف بود هیمنه‌یی داشت [1] و ابن نباته در باب او میگوید [2] که «مأمون ویرا کاتب خزائن الحکمة کردودر این خزائن الحکمة کتبی از فلاسفه‌است که برای مأمون از جزیرهٔ قبرص آوردند . . . و سهل بن هارون را خازن آن کرد» . علاوه برسهل بن هارون مرد دیگری را نیز می شناسیم که درعهد مأمون صاحب نفوذ عمده‌یی در بیت الحکمة بود و او سلم‌است[3] که «صاحب بیت‌الحکمة»خوانده‌میشودو بعید نیست که سهل بن هارون تنها خازنی کتب منقول از قبرص یاسیسیل را داشت .

چنانکه ازظاهرنام «بیت‌الحکمة» برمیآید این مرکز علمی ویا کتابخانه بیشتر خاص جمع آوری کتب علمی وفلسفه بود تاسایر کتب، وبهمین‌سبب است که‌ملاحظه می کنیم غالباً آمدوشد دانشمندان واهل علم وحکمت در آنجا صورت میگرفت و حتی بعضی دراین باب مبالغه کرده‌و گفته‌اند که بیت‌الحکمة حکم مدرسه ورصدخانه یی داشت وظاهراً ملحق بقصر خلیفه بودنه‌درمکانی دیگر، زیرا درضمن ابنیهٔ بغداد خبری از بنای کتابخانهٔ خاص دراین ایام نیست واین رسم درسایر ممالك اسلامی هم استمرار داشت چنانکه درکاخ قرطبه ودر قصر خلیفهٔ فاطمی العزیز بالله هریك کتابخانه‌یی وجو داشت .

دراین کتابخانه بعضی،چنانکه دربارهٔ علان شعوبی دیده‌ایم، باستنساخ کتب و برخی مانند یوحنا بن ماسویه‌وابن نوبخت‌وجزآنان بترجمهٔ کتب مشغول بودندو گروهی بنحوی که

١ ــ عصر المأمون ج ١ ص ٣٧٥ ٢ ــ سرج العیون ص ١٣٢ نقل از ضحی الاسلام ح ٢ ص ٦٣
٣ ــ الفهرست ص ٣٣٩

دراحوال یحیی بن ابی منصور الموصلی المنجم ومحمد بن موسی الخوارزمی و بنی موسی بن شاکر و نظایر آنان می بینیم در آن برای استفاده از کتب ومطالعه و تحقیق آمدوشد میکردند . برای، مترجمان رئیسی معلوم میشد واز جملهٔ کارکنان مؤسسه کتابداران (خازنان کتب) وصحافان (مجلدان ـ وراقان) بوده وهریك مشاهره یی خاص داشته‌اند . ابن الندیم گوید ابن ابی الحریش در خزانة الحکمة مأمون بصحافی اشتغال داشت [۱] و علاوه براین معاونان ودستیارانی هم باهریك از صاحبان مشاغل خدمت میکردند ومثلا مأمورین خاصی برای تسلیم کتب بنساخ وجود داشتند و برهمهٔ این کارکنان رئیسی باعنوان «صاحب بیت الحکمة» ریاست میکرد . برای مطالعه کنندگان وسایل کاروجای مطالعه مهیا بود و بر روی هم در این مرکزعلم و مطالعات همهٔ و سایل برای اهل علم وتحقیق فراهم شده بود تا در پیشرفت علم ومعارف کوشش کنند واز ینروی بیت الحکمة رابابد مهمترین مرکز برای نقل وترجمه وتدوین علوم اسلامی دانست. بیت الحکمة تا عصر ابن الندیم مؤلف الفهرست (متوفی بسال ۳۸۵) محققاً،وبنابر برخی از اقوال تا حملهٔ مغولان بر بغداد (سال ۶۵۶) همچنان دائر بود [۲] .ابومنصور المعمری صاحب مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری خزانة الحکمة مأمون را «گنج خانهٔ مأمون» ترجمه کرده‌است [۳] .

۱۱ـ مترجمان بزرگ

از آنچه گذشت نیك برمیآید که نهضت واقعی درامر ترجمه ونقل علوم در تمدن اسلامی ازاواسط قرن دوم هجری آغازشده واگرهم دردورهٔ امویان کاری دراین باب شده باشد ناقص ودوراز اهمیت بوده است .

ترجمهٔ کتب درتمدن اسلامی درآغاز امر مقصور بر کتب طب ونجوم بودواند کی بعد خصوصاً براثر نفوذ معتزله، وحاجت این فرقه درمقالات خود باثبات واستدلال،توجه بفلسفه ونقل کتب منطق وفلسفه آغازشد وبا سرعتی عجیب ازاواسط قرن دوم تا اواخر

۱ ـ الفهرست چاپ مصرص ۱۴

۲ ـ درباب بیت الحکمه علاوه برمآخذمذکوردرمتن خصوصاً رجوع شود به ضحی الاسلام جزء دوم چاپ دوم ص ۶۱ ـ ۶۶ و تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۲۰۲ ـ ۲۰۳ وعصرالمأمون چاپ چهارم ج ۱ص ۳۷۵ ـ ۳۷۶

۳ـ بیست مقاله چاپ تهران ج ۲ص ۲۹

قرن چهارم بسیاری از کتب طب وتشریح وداروشناسی وفلسفه ونجوم وطبیعیات و کیمیا وریاضیات وفلاحت ونظایر آنهامستقیماً بعربی ویانخست بسریانی وسپس بعربی ترجمه‌شد.

تقدم‌درترجمهٔ همهٔاین کتب بادوقوم ایرانی وآرامیان‌سریانی‌زبان‌است‌وازمابقی اقوام اگراقدامی‌دراین باب‌شده‌باشد چندان نیست که‌بشمارآیدو بازحمات این‌دوقوم‌سنجیده شود.این مطلب‌شایدروشن‌باشد که‌آرامیان‌مذکوردرمدارس‌خودازباب‌مطالعه وتحقیق‌در علوم یونانی‌و کتب بزرگان‌آتن واسکندریه ناگزیرباطلاع اززبان یونانی‌بودندودرعین حال بسیاری از کتب معتبریونانی را بسریانی نقل کرده بودند . هنگامی که حکومت بدست تازیان افتاد آرامیان از باب‌آنکه خود ازاقوام سامی بودندبآسانی زبان‌عربی‌را فرا گرفتندوازعهد خلافت عباسیان بادربارهای خلفا ارتباط یافتند . علمای سایربلاد خاورنزدیك نیزازاین تقرب بهره‌مند بودند وهمچنین است نسطوریان ایران و معلمان طب گندشاپور که‌غالباً زبان سریانی وعربی را علاوه برپهلوی میدانستند وازایرانیان دیگرنیزچنانکه روشن است گروه بزرگی بازبان وادب عربی چنان آشنایی یافتند که خود ازنویسندگان بزرگ عربی شدند ودراین باب بمراحل عالی کمال ارتقاء جستند .

این امورموضوع احترام بعقاید وادیان متنوعه (که درعصراول عباسی یعنی از آغازتشکیل این‌سلسله تااواخرعهد معتصم که دورهٔ غلبهٔ سیاسی نژاد ایرانی بود ، در حکومت اسلامی رعایت میگردید) باعث شد که گروه بزرگی ازدانشمندان ومترجمان ایرانی‌وسریانی بدربارخلفاروی‌آوردند و بکارترجمه‌وتدوین کتب‌پرداختند وحتی‌خاندانهایی ازمترجمان ومشتغلان بعلوم پدیدآورند که ازجملهٔ آنان میتوان خاندانها وافراد ذیل را ذکر کرد :

۱ ــ **اصطفان القدیم** که بنابرآنچه گذشت وچنانکه دربعضی از کتب حکما مذکوراست بفرمان خالدبن یزیدبن معاویه (متوفی بسال ۸۵) بنقل بعض کتب کیمیا مبادرت کرد [۱] .

---

۱ ــ الفهرست چاپ مصرص ۴۳۰

۲ـ **خاندان ماسرجیس یاماسرجویه** ـ که نخستین آنان ماسرجیس (ماسرجویه) کتاب کناش اهرون القس را درسی مقاله از سریانی بعربی در آورد و دو مقاله بر آن افزود. این اهرون القس (کشیش) همان اهرون اسکندرانی (۱) طبیب و فیلسوف نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی است که مجموعه‌یی از رسالات طبی (۲) یونانی را تألیف کرده بود. ماسرجیس از ناقلان سریانی بعربی بود و از جملهٔ آثار وی کتاب «قوی الاطعمه و منافعها ومضارها» و کتاب «قوی العقاقیر ومنافعها ومضارها» را ذکر کرده‌اند (۳). پسر ماسرجیس، **عیسی** را نیز درطب تألیفاتی بود مانند کتاب الروائح والطعوم و کتاب الالوان (۴).

۳ـ **خاندان بختیشوع** ـ این خاندان چنانکه قبلا هم گفته‌ایم از عیسویان نسطوری ایران بودند و در اوایل عهد خلفای عباسی ریاست بیمارستان گند شاپور را برعهده داشتند. کیفیت ارتباط نخستین فرد از این خاندان یعنی جورجیس پسر بختیشوع رئیس بیمارستان گند شاپور را با ابوجعفر منصور خلفهٔ عباسی (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هجری) واقامت او را در بغداد، در صحایف پیشین نگاشته و گفته‌ایم که او چون دوستدار ترجمه و تألیف بود بترجمهٔ برخی از کتب یونانی بعربی و همچنین تألیف کتبی درطب بزبان سریانی که مهمتر ازهمه الکناش بود، مبادرت کرد.

جورجیس مدتی در خدمت خلیفهٔ عباسی میزیست تا در سال ۱۵۲ بیمار شد و بگند شاپور باز گشت. دراین هنگام منصور از وی درخواست که بعداز رسیدن بگندـ شاپور پسر خود بختیشوع را بجای خویش ببغداد فرستد لیکن جورجیس بدین کار رضا نداد و گفت بیمارستان گند شاپور و اهل آنشهر بمردی چون او محتاجند و من شاگرد خویش عیسی بن شهلافا یاشهلاثا (مختصر الدول ص ۲۱۴) را که طبیبی ماهر است بجای خود می‌نشانم و منصور پس از امتحان عیسی اورا در دستگاه خود نگاه داشت (۵).

اما **بختیشوع** پسر جورجیس یکبار در دورهٔ المهدی و بعد از آن در عهد هارون

---

۱ ـ Aaron d'Alexandrie   ۲ ـ Pandectes

۳ ـ الفهرست ص ۴۱۳   ۴ ـ الفهرست ص ۴۱۴

۵ ـ اخبار الحکما ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱

ازسال ۱۷۱ ببغداد رفت وبمعالجهٔ خلفا اختصاص یافت و بقول قفطی هرون و امین و مأمون والواثق و المتوکل را خدمت کرد (۱) لیکن این بیان خالی از غرابت و استبعاد نیست.

گویند چون بختیشوع بخدمت هارون رسید آن خلیفه ازوزیر خود یحیی البرمکی خواستار امتحان وی گشت و یحیی پزشکان بزرگ بغداد مانند ابوقریش عیسی و عبدالله الطیفوری و داودبن سرابیون و جز آنان را بخواند و چون آنان بختیشوع را آزمودند ابوقریش بهارون گفت : میان ما کسی نیست که تواند بااین مرد بحث کند زیرا او و پدر وی وامثال اینان درزمرهٔ فیلسوفانند (۲) واین سخن دلالت برمقام آل بختیشوع در علم وفلسفه میکند ونیز میرساند که طب گند شاپور دارای روش منطقی و علمی بود . قفطی ازبختیشوع کتابی بنام «التذکرة» یاد میکند که برای پسرش جبرائیل نگاشت. بختیشوع بامر هارون سمت ریاست پزشکان درگاه داشت و این سمت را بعداً پسرش **جبرائیل** عهده‌دار شد . قفطی دراین باب چنین گوید : درسال ۲۷۵ جعفربن یحیی بن خالدبن برمك بیمارشد . رشید ببختیشوع کس فرستاد تا بعیادت وعلاج جعفر رود و از آداب پزشکان چنین بود که اگر خاص پادشاهی بودند کسی از اصحاب و امراءِ او را بی‌اجازت وی مداوا نمی‌کردند . چون جعفر از بیماری خود بهبود یافت ببختیشوع گفت میخواهم از پزشکان برای من طبیبی ماهر اختیار کنی تا مورد اکرام و احسان من قرار گیرد . بختیشوع گفت من دراین باب کسی را حاذق تر از پسر خود جبرئیل نمی‌شناسم زیرا او از من درصناعت طب ماهرتر است . جعفر گفت : ویرا نزد من آر . چون اورا حاضر کرد جعفر از مرضی پنهانی که در او بود نزد جبرائیل شکایت برد و جبرائیل آنرا در سه روز مداوا کرد بنحویکه بهبود یافت و از این روی مقبول نظر جعفر قرار گرفت چنانکه اورا چون خود دوست میداشت و ساعتی از وی نمی‌شکیبید وبا او درطعام وشراب همراهی میکرد .

۱ـ اخبارالحکما ص ۷۱ـ۷۲ ۲ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۴۲ . داستان مناقشهٔ بختیشوع را با ابوقریش عسی ، قفطی بعهد مهدی نسبت داده است . رجوع شود به اخبارالحکما ص ۷۱ .

بعداز این‌مطلب قفطی از کیفیت‌معرفی جبرائیل بحضرت‌هارون سخن میگوید و داستانی می‌آورد که خلاصهٔ آن چنین است : هارون را جاریه‌یی بود که‌اتفاق راروزی دست دراز کردوهمچنان باقی‌ماند. همهٔ چاره گریهای پزشکان دراین‌باب بی‌ثمر ماند ، هارون ازجعفر چارهٔ‌کاررا خواست واو خلیفه را بطبیب خود راهنمایی کرد . هارون پس ازحضورجبرائیل ازوپرسید ازطب چه میدانی ؟ گفت : گرم وسرد و خشك وتری را که خارج ازطبع باشد سرد و گرم و تر و خشك می کنم (۱) . هارون خندیدو گفت این غایت چیزی است که درطب بدان حاجت دارند . آنگاه داستان جاریه را با اودر میان نهاد . جبرائیل گفت : من او را علاج میکنم بدان شرط که شتاب نکنی و خشم نیاری . آنگاه کنیزك را درمیان جمع بخواند وچون‌آمد بشتاب بجانب او رفت وروی از اوبر گرداند ودامن اورا گرفت وچنان نمود که میخواهد عورت اورا مکشوف‌سازد. این امر مایهٔ تحریك کنیزك شد چنانکه بتندی دست برد تا دامن خویش بگیرد . جبرائیل گفت: اینك کنیزك بهبود یافته است ! (۲) و آنگاه درسبب این کار گفت : هنگام همخوابگی در اعضاء این کنیزك خلطی رقیق بر اثر حرکت و انتشار حرارت جریان یافت وچون سکون بعدازآن حرکت بغتة صورت میگیردآنچه‌دربطون‌اعصاب دویده بود ناگهان جامد شد وچیزی‌آنرا حل نمی کرد مگرحرکتی شدید مثل همان حرکت که زیادات را حل کند و بیمار را بهبود بخشد . این از جملهٔ حیل در علاج است و ازینروی در کتاب امتحان طبیب گفته‌اند که : «پزشك باید آگاه‌وباهوش باشد وقدرت‌استعمال‌قیاس‌داشته‌باشد ووجوه علاج‌را خود استخراج کند .» بعدازاین معالجه رشید درهمان مجلس پانصد هزاردرهم بجبرائیل بخشید واورا رئیس همهٔ اطبا کرد و مقام او روز بروز در نزد رشید اعتلایی یافت تا آنجا که هر کس برشید حاجتی داشت بجبرائیل رجوع‌میکرد . در عهد امین و سپس در دورهٔ مأمون بعد از گذراندن

۱ـ اشاره است بمعالجه‌یی که ازطریق اصلاح طبایع یاامرجهٔ اربعه وتصرف درآنها میکرده‌اند

۲ـ این داستان‌بی‌شباهت بداستان یکی از پزشکان دورهٔ سامانی وکیفیت معالجهٔ کنیزك پادشاه سامانی نیست ، رجوع‌کنید به‌چهارمقالهٔ نظامی عروضی چاپ مرحوم‌میرزامحمدخان قزوینی ص ۷۳

دورهٔ مغضوبیت بهمان مقام برقرار بود . گویند روزی نزد فضل بن سهل ذوالریاستین که اسلام آورده وختنه‌شده وقرآن در برابرش بود وارد شدو از او پرسید «چون بینی نامهٔ ایزد؟» گفت «خوش وچون کلیله ودمنه!» . جبرائیل بعد از آنکه مأمون را از یك بیماری سخت رهایی داد یك میلیون درهم برسم جایزه از اوبدست آورد والحق این طبیب از دولت وثروت خلفا وامرای آنان بسیار متمتع بود ومثلااز رشید وعیسی بن جعفر وزبیده زن هارن والعباسه خواهر هارون وفضل بن ربیع و فاطمه‌ام محمد و ابراهیم بن عثمان و یحیی بن خالدالبرمکی و جعفر بن یحیی البرمکی و فضل بن یحیی البرمکی مجموعاً هر سال ٤٩٠٠٠٠٠ درهم میگرفت واگر این مقدار را دربیست وسه سال مدت خدمت او محاسبه کنیم مجموعاً ١١٢٧٠٠٠٠٠ درهم میشود که اگر رواتب آل برمك را بعداز بر کناری وپریشانیشان در ده سال آخر حیات جبرائیل از این مبلغ بکاهیم (یعنی ٢٤٠٠٠٠٠٠درهم را) ٨٨٧٠٠٠٠٠ درهم باقی میماند(١) وهنگام مرگ باهمهٔ تهمت‌ها که دیده ومصادراتی که شده ومخارجی که کرده واملاکی که خریده بود هفتادهزاردینار برای اومانده بود .

جبریل علاوه بررشید امین و مأمون را نیزخدمت کرد و بسال ٢١٣ هجری در گذشت . بعد ازجبریل پسرش **بختیشوع** جای اورا گرفت والواثق بالله (٢٢٧-٢٣٢) والمتوکل علی‌الله(٢٣٢-٢٤٧)والمستعین بالله(٢٤٨-٢٥١)والمهتدی بالله(٢٥٥-٢٥٦) راخدمت کرد واگرچه در اواخرعهد الواثق بسبب کثرت مال از بغداد نفی واموال او مصادره شد (٢) لیکن درعهد متوکل باز بمقام سابق بر گشت وفوایدی که او ازخلفا برد بدرجه‌یی بود که هیچیك از پزشکان عهداودر کثرت مال بدو نمیرسیدند. وی بسال ٢٥٦ هجری در گذشت . بروایت قفطی ، بختیشوع بن جبریل همراه مأمون بروم رفت (٣) و پسراین بختیشوع یعنی **عبیدالله** درخلافت المقتدر مخصوص خدمت اوشد ومدتی در خدمت این خلیفه بود تامردوجای اورا پسرش **جبرائیل** گرفت یعنی جبریل بن عبیدالله (یاعبدالله)

١- رجوع شود باخبار الحکما ص ٩٩ - ١٠٠ وتاریخ التمدن الاسلامی ج ٢ ص ١٤٠-١٤١
٢- اخبار الحکماءقفطی ص٧٢ ٣- ایضاً اخبار الحکما ص ٩٩

ابن‌بختیشوع معاصر المقتدر عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰) [۱] و پسروی **عبیدالله** بن‌جبریل است که طبیبی‌فیلسوف‌بود ومقتبساتی‌ازچند طبیب در کتابی بنام نوادرالمسائل درحدود سال ٥٥٦هجری نوشت و کتاب دیگری بنام «مناقب‌الاطباء» [۲] . دیگراز افراد این خاندان **علی بن ابراهیم**بن بختیشوع است که دراواخر قرن چهارم هجری میزیست .

ازافراد خاندان بختیشوع کسی که مستقیماً بترجمه توجه داشت جورجیس پسر بختیشوع است لیکن دیگران غالباً متوجه تألیف کتب طب بوده و مترجمانی را هم بترجمهٔ کتب معتبر طبی یونان و اسکندریه بسریانی میگماشته‌اند چنانکه جبریل‌بن بختیشوع حنین‌بن اسحق را مأمور ترجمهٔ کتاب‌التشریح‌جالینوس کرده بود.

٤ - **ابن‌المقفع** روزبه‌پسردادویه‌نویسنده ومترجم‌بزرگ قرن‌دوم هجری‌است . اصل وی ازشهر جور فارس و مانند پدر تا چند سال پیش ازاواخر حیات بنابر اشارت مورخان بر آیین زرتشتی و علی‌الظاهر بردین مانی بود . وی لهجهٔ پهلوی را بنیکی میدانست و عربی را نیز در محیط زندگی خود بصره که از مراکز مهم ادبی عراق بود فراگرفت و در هردوزبان استاد شد . اهمیت وی در ادب وشهرت کتب متعدد ادبی و تاریخی که ازپهلوی ترجمه کرد، و نفوذی که از این باب در ادب عربی بدست آورد، دراینجا مورد بحث مانیست . ابن‌المقفع بنابر ذکر نویسندگان کتب حکما در زمرهٔ نخستین کسانی است که در عهد منصور بترجمهٔ کتب علمی مبادرت کردند . ابن‌الندیم ازجملهٔ کسانی که درتهیهٔ مختصرات وجوامعی از شروح قاطیغوریاس و باری‌ارمینیاس ارسطوشرکت‌نموده‌اند،ابن‌المقفع‌راذکر کرده‌است.قفطی درترجمهٔ ابن‌المقفع گوید[۳] وی، نخستین کسی‌است که درملت اسلامی بترجمهٔ کتب منطقی برای ابوجعفر منصور مبادرت‌جست . . . وسه کتاب منطقی‌ارسطورا ترجمه کرد : نخست کتاب قاطیغوریاس‌و دو دیگر باری ارمینیاس و سدیگر کتاب انالوطیقا وآنها را بعبارتی ساده و سهل ترجمه کرد.

تاآنجا که اطلاع داریم ابن‌المقفع غیر ازپهلوی وعربی زبانی دیگر نمی‌دانست

۱- قفطی معاصرالمقدررا بختیشوع‌بن یحیی‌ازبنی بختیشوع‌میداند (ص۷۳)

۲- الفهرست ص ۲٤۸ ۳- اخبارالحکما ص ۱٤۸ - ۱٤۹

و بنابر این باید کتب مذکور را از زبان پهلوی بعربی در آورده باشد و این هم خلاف آنچه برخی از محققان پنداشته‌اند ، امری مستبعد بنظر نمی‌آید ، زیرا با اطلاعی که از توجه ایرانیان عهد ساسانی بفلسفه و علوم یونانی و ترجمهٔ بعضی از کتب یونانی بپهلوی داریم، اشکالی بنظر نمیرسد که کتب مذکور ارسطو هم بپهلوی و بوسیلهٔ عبدالله‌بن‌المقفع از پهلوی بعربی نقل شده باشد . جاحظ بصری (متوفی بسال ۲۵۵ هجری) که از باب نزدیکی عهد خود بعبدالله‌بن‌المقفع، وهمچنین بسبب اطلاعات وسیعی که داشت، قول‌او برای ماسند قاطعی میتواندبود، اشارتی‌راجع بتوجه ابن‌المقفع بترجمهٔ کتب ارسطو دارد آنجا که میگوید (۱) : ترجمه های کتب هیچگاه مارا از نص اصلی‌آنها مستغنی نمی‌سازد ... وکی‌ابن‌البطریق وابن‌ناعمه وابوقرة وابن‌فهروابن‌وهیلی (ظ : ثیوفیل) و ابن‌المقفع مثل ارسطاطالیس‌اند ؟ » استادپول کروس‌را جع‌باین موضوع بحث مفصل و ممتعی بعنوان «درباب ابن‌المقفع» (۲) دارد که برای اثبات ترجمه های منطقی ابن‌المقفع یاپسرش محمد مراجعهٔ بآن لازم است .

آلدومیلی (۳) در شرح ابن‌المقفع میگوید چنانکه مشهور است نباید ترجمهٔ عربی از نقل پهلوی چند کتاب فلسفی یونانی را مانند ایساغوجی (٤) فرفوریوس (۵) که حکم مدخلی‌برمنطق‌دارد، وقاطیغوریاس (٦) وباری ارمینیاس (۷) و انالوطیقای(۸) ارسطورا از عبدالله‌بن‌المقفع دانست بلکه‌این‌ترجمه ها متعلق به پسراو «محمد» است. ابن ابی اصیبعه گوید(۹) : عبدالله‌بن‌المقفع خطیب فارسی وکاتب ابی‌جعفر منصور بودو از کتب ارسطوطالیس نیز کتاب قاطیغوریاس و کتاب باریمینیاس و کتاب انالوطیقا را

۱ــ کتاب‌الحیوان چاپ قاهره سال ۱۳۲۳ هـ . ج ۱ ص ۳۸ .

۲ــ ترجمهٔ این‌مقاله در مجموعةالتراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیه ،گردآوردهٔ عبدالرحمن بدوی چاپ دوم ، مصر، ص ۱۰۱ ــ ۱۲۰ تحت عنوان «ترجمه‌های ارسطومنسوب بابن‌المقفع» نقل شده‌است .

۳ - Aldo Mieli : La Science arabe . Leiden 1939, p.70

٤ - Isagoge ۵ - Porphyrios (Porphyre) ٦ - Les Catégories

۷ - Peri hermeneia یا l'Hermeneia ۸ - Les Analytiques

۹ــ عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ص ۳۰۸ ج ۱

ترجمه کرد وعلاوه براینها مقدمهٔ کتب منطق، معروف بهایساغوجی، ازفرفوریوس الصوری رانقل کرد . عبارت وی درترجمه ستوده ونزدیك باصل است» قتل ابن المقفع بسال ۱۴۳ هجری بردست سفیان بن معاویه عامل منصور و علی الظاهر بفرمان آن خلیفهٔ خونخوار بفجیح ترین وضعی اتفاق افتاد . دربارهٔ ترجمه های او ونسخ موجود آن باز در ملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت .

۵ - ثیوفیل الرهاوی[۱] - ابن ثوما[۲] از نصرانیان رهاومطلع درعلم نجوم ورئیس منجمان مهدی خلیفه ودارای نظر های صائب بود . وی یکی از تألیفات جالینوس را بسریانی نقل کرد. وفاتش بسال ۱۶۹ هجری مطابق با ۷۸۵ میلادی اتفاق افتاد[۳]. به ثوما نیز ترجمهٔ بعضی از کتب رانسبت داده اند[٤].

٦ - خاندان نوبخت - نخستین فرد این خاندان که در تاریخ تمدن اسلامی مقامی بزرگ دارد، نوبخت ازمردم اهواز بود. وی خودرا ازنژاد گیو پسر گودرز میدانست ودرعلم نجوم واحکام آن استاد بود. نوبخت پیش ازآن که بخدمت منصور درآید برآیین زرتشتی بودوپس ازآن باسلام گرایید .

آشنایی نوبخت با منصور ظاهراً قبل از خلافت او، و ورودش درخدمت آن خلیفه هم پیش ازشروع بنای بغداد (سال ١٤٤ هجری) بود ، زیرا بنا براشارت غالب مورخان تاریخ آغاز بنای شهر مذکور باختیار نوبخت تعیین شد . وی تا اواخر خلافت منصور (۱۵۸ هجری) زنده بود لیکن چون پیر وضعیف شده بود، پسر خود ابوسهل را بجای خویش بخلیفه معرفی کرد تامنجم خاص وی باشد .

نوبخت بنا بر مشهور بترجمهٔ کتبی از پهلوی بعربی درعلم نجوم مبادرت کرد و شاید کتابی که حاجی خلیفه درعلم احکام نجوم بنوبخت نسبت داده ازجملهٔ کتب مترجم وی ازپهلوی بوده باشد وبهرحال ابن الندیم اکثرافراد خاندان نوبختی را ازمترجمان پهلوی دانسته است [۵].

۱ - Theophilos d'Edssa ۲ - Thomas d'Edessa

۳ رجوع شود به اخبار الحکما ص ۷۷ و La Science arabe ص ٦٩

٤ - عیون الانباء فی طبقات الاطباء ص ۲۰۸ ج ۱

۵ - الفهرست ص ۲٤۱ - ۲٤۲

پسر نوبخت یعنی خرشاذ ماه طیماذا مازریاذ خسروابهمشاذ[۱] بنابر قول القفطی وابن‌النديم منجمی حاذق وخبیر باقتران کواکب وحوادث آن بودوپس ازضعف‌وپیری، نوبخت بفرمان منصور پسرخودرا بجای‌خویش گماشت وچون اوبخدمت منصور رسید و نام خودرا گفت منصور گفت یاازاین نام طویل به«طیماذا» اقتصار کن ویا کنیهٔ ابوسهل را ازمن بپذیر واو کنیه‌را پذیرفت ونام را نگاه داشت و بکنیهٔ خود شهرت یافت . وی بنابر نقل ابن‌النديم از کسانی است که در خزانة‌الحکمة هارون‌الرشید بود (بنابر این دورهٔ زندگیش تا عهد هارون امتداد یافت) ومترجم کتب ازفارسی (پهلوی) بعربی‌است ومبنای مطالعات واعتماد وی درعلم کتب پهلوی بوده است و قفطی نیز همین سخن را تکرار کرده و گفته است که اوآنچه از کتب علمی ایرانی می‌یافت بعربی‌درمیآورد. از کتب وی‌است : النهمطان (ن:الیهبطان ـ البهطمان؟) درموالید ـ کتاب‌الفأل‌النجومی ـ کتاب‌الموالید ـ کتاب تحویل سنی‌الموالید ـ کتاب‌التشبیه والتمثیل ـ کتاب‌المنتحل من‌اقاویل المنجمین دراخبارومسائل وموالید وجزآن[۲].

ازمیان فرزندان ابوسهل بعضی مانند اسمعیل وابوالعباس فضل و عبدالله وسهل وپسرسهل حسن به علم نجوم توجه ودرآن تألیفاتی داشته‌اند [۳].

۷ - **عمر بن فرخان** - ابو حفص‌عمربن فرخـان الطبری بنقل قفطی مردی دانشمند ویکی از رؤساء مترجمان ومطلعین از علم حرکات نجوم و احکام‌آنها بوده ودر خدمت یحیی‌بن خـالدبن برمك بسرمیبرده است . در ایـام خلافت مـأمون وزیر او ذوالریاستین فضل بن‌سهل، عمربن‌الفرخان را ازشهر خویش بخواست ودرخدمت‌مأمون

۱ــ اخبار الحکما ص ۲٦٦ . دراین کتاب نام مذکور چنین نقل شده است : خرشاذماه طماداه ماباراد بادحسروانساه ، و صورت تصحیح شدهٔ مذکور درمتن رااز کتاب خاندان نوبختی مرحوم عباس اقبال‌ص۱۱ نقل کرده‌ام . جرء طیماذا رانجاشی درکتاب رجال طیمارث نقل کرده است که گویا تحریف باللفطی ازطهمورث باسد .

۲ــ راجع باحوال ابوسهل پسر نوبخت رجوع سود به اخبار الحکما ص۱٦۸ ـ ۱٦۹ و ۲٦٦ ـ ۲٦۷ و الفهرست ص ۲۸۲ ـ ۳۸۳ وخاندان نوبختی ص ۱۱ ـ ۱٤

۳ ــ رجوع سود به‌خاندان نوبختی ص ۱۵ ــ ۲۱

گماشت و او کتابهای بسیار برای وی ترجمه کرد و احکامی درنجوم داشت که همواره مقبول منجمان اسلامی بود . عمربن الفرخان کتبی درنجوم وسایر ابواب فلسفه‌نوشت‌و ازآنجمله بود کتابی درتفسیر چهار مقاله ازبطلیموس که بدست ابن البطریق نقل شده بود و کتاب المحاسن و کتاب اتفاق الفلاسفة و اختلافهم فی خطوط[۱]. پسرمحمدنیز ازمنجمین دانشمند ومشهوروصاحب تألیفات متعدد بود [۲].

۸- **ابوالحسن علی بن زیادالتمیمی** - وی مترجم معروف کتاب زیج شهریار از پهلوی به عربی است . این کتاب مجموعه‌یی از جداول نجومی بود که در اواخر عهد ساسانی ترتیب یافت و زیك شتریار [۳] یعنی جداول نجومی شاهی نامیده شد.

۹ - **ربّن الطبری** - قفطی اورا ازیهودیان طبرستان دانسته و گفته است که ربن و ربین وراب از نامهای مقدمان شریعت یهودی است لیکن میدانیم که « ربن » کلمهٔیی سریانی و بمعنی استاد ، استاد بزرگ بوده و معمولا برای نامیدن فضلاءِبزرگ نصرانی‌ویهود که با زبان و ادب سریانی سر و کار داشته و یا خود از مشاهیر علمای زمان بوده‌اند بکار میرفته است . بهر حال در تاریخ طبری هنگامیکه ذکر پسر این دانشمند یعنی علی رفته ازاو بصفت نصرانی یاد شده [۴] وعلی‌بن زید بیهقی گفته‌است که او از کتاب شهر مرو و با همتی رفیع و عالم بانجیل و طب بوده و تفسیر ربن «المعلم‌العظیم» است [۵]. نام این ربن الطبری سهل واوطبیب‌ومنجم وعالم به هندسه و ریاضیات بوده‌و کتبی درحکمت وعلوم « ازلغتی بلغت دیگر» وظاهراً ازیونانی‌وسریانی بعربی نقل کرد . ازجملهٔ منقولات وی نسخه‌یی از المجسطی بود از یونانی بعربی کاملتر ازسایرنسخ منقوله[۶]. وی درقرن دوم و اوایل قرن سوم میزیسته‌است. پسراو علی دبیرمازیاربن‌قارن بودوچون‌مازیار در۲۲٤ هجری‌بدست لشکریان عبدالله‌بن‌طاهر اسیر وتسلیم کسان معتصم گردید،اوبخدمت خلیفه درآمد .

---

۱ - اخبارالحکما ص۱٦۱ - ۱٦۲ . الفهرست ص۳۸۱ ۲- الفهرست ص ۳۸۲

۳- Zik - i - chatro-ayar ٤- تاریخ طبری حوادث سال ۲۲٤ واقعهٔ مازیاربن قارن

۵- تتمة صوان الحکمة ص ۹

٦- اخبارالحکما ص ۱۲۸ و ۱۵۵ . عیون‌الانباء ج ۱ص ۳۰۸ - ۳۰۹

۱۰-ابوزکریا یوحنا بن ماسویه- وی از اطباء معروف گند شاپوراست که از اواخر قرن دوم هجری نام وی درضمن اسامی اطباء ومترجمان آشکار شد وشهرت عمدهٔ او در آغاز قرن سوم وعلی الخصوص در عهد مأمون بود که او را بریاست بیت الحکمة که مرکز تألیف وترجمه بود ، گماشت وچنانکه درشرح احوال حنین بن اسحق خواهیم دید آن مترجم بزرگ چندی شاگرد او بود . یوحنا بن ماسویه بامأمون و معتصم و الواثق و المتوکل معاصر بود وبسال ۲۴۳ دربغداد در گذشت . صاحبان تراجم اطبا آغاز کار اورا از عهد هارون الرشید دانسته و گفته‌اند که رشید اورا بترجمهٔ کتب طبی قدیم که هنگام فتح انقره و عموریه وسایر بلاد روم بدست آورده بود گماشت و کاتبان حاذق در اختیار او نهاد واو هارون وامین ومأمون وخلفای بعد از آنانرا تا المتوکل خدمت کرد. یوحنا در عهد متوکل در گذشت ومجلس درس ونظری داشت که انواع علوم قدیم در آن تدریس میشد وشاگردان بسیار درآنجا گرد میآمدند . میگویند مجلس درس اورا در میان متطببان وعالمان نظیری نبود .

پدر اوماسویه ازتربیت یافتگان گند شاپور و مطلع درطب و دارو شناسی بود و درعهد رشید ازآل بختیشوع برخوردار گشت ودراین شهر ازاو و یك کنیزك صقلابی یوحنا بوجود آمد و در خدمت جبرائیل بن بختیشوع تربیت شد و درحالیکه هنوز کودك بود ریاست بیمارستان یافت و رئیس شاگردان جبرائیل شد . قفطی (۱) وابن ابی اصیبعه (۲) شرح احوال یوحنا را بتفصیل آورده‌اند . ازترجمه های یوحنا وتألیف طبی او کتابهای ذیل را در کتب حکما واطبا آورده‌اند : کتاب الکمال والتمام- کتاب الکامل- کتاب الحمام - کتاب رفع ضرر الاغذیه - کتاب الاسهال - کتاب علاج الصداع - کتاب السدر والدوار- کتابی دراینکه چرا اطباازعلاج زنان بارور در بعض ماههای حمل آنان خودداری کرده‌اند - کتاب محنة الطبیب - کتاب الصوت و البحة - کتاب ماءالشعیر - کتاب الفصد والحجامة- کتاب المرة السوداء - کتاب علاج النساء اللاتی لایحبلن - کتاب اصلاح الادویة المسهلة - کتاب الحمیات المشجر - کتاب القولنج - کتاب البرهان مشتمل برسی قسمت-

---

۱ - ازصحیفهٔ ۲۴۸ ببعد اخبارالحکما ۲- عیون الانباء ج ۱ ص ۱۷۵ - ۱۸۳

کتاب‌البصیرة ـ کتاب‌الجذام ـ کتاب‌النجح که کناش کوچکی بود و برای مأمون‌ترتیب یافت. یوحنابن ماسویه ازمترجمان زمان برای ترجمهٔ کتب یونانی هم استفاده میکرد وازآنجمله ازحنین بن‌اسحق که ذکر اوخواهدآمد .

پسر دیگر ماسویه میخائیل نام داشت و از پزشکان معروف زمان خود و در خدمت مأمون صاحب اعتبار ونزد اطباءِ بغداد مقبول‌القول‌ومحترم بود.(۱)

۱۱ـ **ابویحیی‌البطریق** ازمترجمان عهد منصوربوده ووفاتش درحدودسال ۸۰۰ میلادی(۱۸٤هـ) اتفاق افتاده‌است. ترجمه‌هایی ازجالینوس وابقراطرا بوی‌نسبت‌داده‌اند وهمچنین است ترجمهٔ کتاب الاربعه(۲) از بطلیموس‌القلوذی که دربارهٔ‌آن درملحقات سخن خواهیم گفت .

۱۲ـ **ابن‌البطریق**(ابوزکریا یحیی‌یایوحنا)پسرابو یحیی‌البطریق ازمعاصران مأمون (۱۹۸ـ ۲۱۸) و از مترجمان عهد او بود . وی در ترجمه امین و در تأدیهٔ معانی ماهربود لیکن درعربیت قوت بسیارنداشت . ترجمه‌های اوبفلسفه وطب اختصاص داشت ولی بفلسفه بیشتر راغب بود وعده‌یی از کتب ارسطو و چند کتاب را از بقراط ترجمه کردوهمچنین کتابی را ازاسکندروس طرالیوس (۳) طبیب یونانی بنام «کتاب‌البرسام» که بعربی درآورد (٤) . وی بیشتر به حسن‌بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین اختصاص داشت واهمیت اوبیشتردرآنست که‌بزبان لاتین‌آشنابود زیرا درمیان مترجمان اسلامی کمتر کسی را میدانیم که بااین زبان آشنایی داشته بوده باشد و اگرچه ابن‌ابی‌اصیبعه میگوید که یونانی نمی‌دانست بااینحال ترجمهٔ عده‌یی از کتب‌یونانی در موارد مختلف الفهرست بدونسبت داده‌شده وازآن جمله‌است یکی ترجمهٔ طیماوس(۵) افلاطون وتمام کتاب السماءِ والعالم (٦) ارسطو وتمام مجموعهٔ موسوم‌به کتاب‌الحیوان

۱ـ اخبارالحکماء المفطی ص۲۱۵ـ ۲۱٦ . عیون‌الانباء ج۱ ص ۱۸۳ ـ۱۸٤

۲ـ Quadripartitum ۳ـ Alexandros de Tralleis طبیب یونانی که‌درطرالیوس Tralleis ازبلاد لیدیه Lydic درقرن ششم میلادی ولادت یافته وبشغل پزشکی بیشتر درشهر رم مشغول بوده است وی یکی از بهترین اطباء یونانی بعد ازابقراط شمرده شده‌است . اثرمعروف واصلی او باسم Biblia iatrica duocaideca حاوی‌چندین مقاله در عموم مسائل طب بوده است (۵۲۵ ـ ٦۰٦ میلادی)

٤ ـ اخبار الحکما ص ٤۱

۵ـ Timaios (Timée) ٦ـ le Ciel et le Monde

ارسطو که حنین بن‌اسحق آنها را اصلاح کرد و کتاب‌التریاق[۱] جالینوس. ظاهراً ترجمهٔ کتاب سرالاسرار[۲] منسوب به ارسطو هم از او بود. این کتاب که حاوی حکایات و اسمار وعقاید عمومی بوده درقرون وسطی میان اروپائیان شهرتی داشته‌است. آثارموجود او را درملحقات ذکر خواهیم کرد.

۱۳- **محمد بن ابراهیم الفزاری** ازمنجمین بزرگ ایرانی معاصر منصورخلیفهٔ عباسی است. پدر وی ابراهیم‌بن حبیب الفزاری را نخستین کسی دانسته‌اند که در دورهٔ اسلامی بساختن اسطرلاب توفیق یافت واز او کتبی درعلم‌نجوم ذکر کرده‌اند[۳]. این دانشمند وپسر اومحمد از کسانی هستند که‌نخستین بار ازنجوم هندی استفاده کردند و با اطلاعی که از ارتباط علمی ایرانیان دورهٔ ساسانی باهند داریم این امر بهیچ روی مستبعد بنظر نمیرسد. ابراهیم و محمد قسمتی از مجموعهٔ نجومی السند هند (سید هانتا[٤]) را که مهمترین آنها متعلق بحدود قرن پنجم میلادی است‌میشناخته واز آن مستفیدبوده‌اند[٥] و محمد ازمنصورفرمان نقل «سیدها نتا» را بعربی یافت تا ازروی‌آن کتابی که‌مسلمین آنرا مبنای حرکت کواکب گیرند ترتیب دهد. محمدبن ابراهیم چنین کرد و کتابی پدیدآورد که منجمین آنرا «السند هندالکبیر» نامیدند که تا عهد مأمون مورد استفاده بود تامحمدبن موسی الخوارزمی آنرا تلخیص کرد و زیج خود را با بعضی از تصرفات و وارد کردن قسمتی‌ازاصول ایرانی ویونانی برمبنای‌آن‌ترتیب‌داد[٦]. وفات محمدبن‌ابراهیم درحدود سال ۱۸۳هجری اتفاق افتاده است.

١٤- **خاندان حنین**. نخستین‌فرداین‌خاندان **ابوزید حنین بن اسحق العبادی الطبیب** از عیسویان حیره است. ولادت‌اوبسال۱۹٤هجری اتفاق افتاد. پدروی‌مردی صیرفی وبقولی دوافروش بود واوپس ازرشد ببصره رفت و بقول‌القفطی عربی‌را درآنجااز خلیل‌بن احمد فراگرفت و از آنجا ببغداد شتافت تا بآموختن علم طب پردازد لیکن

۱ – De Theriaca
۲ – Secreta Secretorum
۳ – اخبار الحکما ص ٤۲ و La Science arabe تألیف آلدومیلی ص ٦۹
٤ – Siddhânta
٥ – مؤلفین عربی‌السندهندرا «الدهرالداهر» ترجمه ومعنی کرده‌اند (قفطی ص ۱۷۷)
٦ – رجوع شود به همین‌کتاب ص ٤٠ . اخبار الحکما ص ۱۷۷– ۱۷۸ . La Science arabe ص ٦۹ . تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۲٦

دراین‌کار دچار زحمت شد زیرا پزشکان خاصه پزشکان گندشاپور که در بغداد بودند باورود تاجرزادگان درحوزهٔ اطبامخالفت میکردند.دراین هنگام مهمترین وقدیمترین مجالس طب مجلس یوحنابن ماسویه یکی ازمتخرجین بیمارستان گند شاپور بود. حنین بخدمت اوشتافت و اتفاقرا یکبارراجع بمطلبی که نزد یوحنا میخواند پرسش و اعتراضی کرد. یوحنا براوخشم گرفت و او را از مجلس خود براند. این امر برحنین سخت گران‌آمد و تصمیم گرفت طب را بزبان اصلی‌آن یعنی یونانی بیاموزد و محتاج متطببان نگردد. بهمین فکردوسال ازبغداد باسکندریه‌رفت وزبان یونانی وادبیات‌آنرا بنیکی فراگرفت واشعار«اومیروس» (۱) را حفظ کرد وبااین تحصیلات‌اعلم اهل زمان خود دریونانی و سریانی گشت و زبان عربی را نیز میدانست و ازینروی برای ترجمه آماده شد چنانکه غالب دانشمندان بغداد محتاج او شدند حتی یوحنابن ماسویه که اورا بنقل برخی ازکتب جالینوس بسریانی وعربی گماشت (۲). وی‌برای جبریل بن بختیشوع نیز چنانکه گفته‌ایم کتاب التشریح جالینوس را ترجمه کرد. جبریل با حنین بحرمت رفتار میکرد و اورا «ربن حنین» یعنی «استاد حنین» خطاب میکرد. هنگامی‌که مأمون تصمیم بنقل فلسفهٔ یونانی بزبان عربی گرفت پس از تحقیق حنین را برای ترجمه و مطالعه و اصلاح ترجمه های مترجمانی از قبیل حجاج بن مطر و ابن‌البطریق وسلم صاحب بیت الحکمة ودیگران برگزید. اعتقاد مأمون درحق‌حنین چندان بود که هموزن هرکتاب که بعربی ترجمه میکرد درهم بدومیدادوبهمین سبب حنین ترجمه‌های خودرا با خط درشت کوفی بر اوراق ضخیم مینوشت تا وزن کتاب بیشترشود وابن ابی‌اصیبعه خود ازاینگونه کتب حنین‌راکه بخط‌کاتب‌او«الازرق»نوشته

---

۱ — Homère

۲ ــ طبقات الاطباج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۸۹ . شرح این‌واقعه وکیفیت تحصیل وآغازکار حنین‌و سهرب بی‌نظیر او درطب وفراگرفتن زبان یونانی ومهارت درترجمه و حسن اخلاق و رفتار وی در طب و مداوا بتفصیل در اخبار الحکماء قفطی ص۱۲۰ ــ ۱۲۱ وعیون الانباء ابن ابی‌اصیبعه ج ۱ص ۱۸٤ ــ ۲۰۰ آمده است .

شده بود دیده و در کتاب خود و صف کرده است[۱] . گویند حنین خود در طلب کتب یونانی وترجمهٔ آنها ببلاد روم و یونان سفر کرد . وی برای بنی موسی هم کتبی بعربی ترجمه میکرد وچون بنی موسی دوستدار کتب ریاضی بودند ظاهراً ترجمه های حنین برای آنان هم از اینگونه کتب یونانی بوده است . البته بحنین چنانکه خواهیم دید ترجمهٔ کتب فلسفی و منطقی را نیزنسبت داده‌اند لیکن شهرت او بیشتر درترجمهٔ کتب طبی یونانی خاصه کتب ابقراط و جالینوس بوده است . حنین بعد از عهد مأمون نیز بترجمه وریاست وهدایت مترجمان اشتغال داشت ومثلا در عهد المتوکل آثار مترجم اصطفن بن بسیل ویحیی بن هارون و موسی بن خالدالترجمان میبایست بردست حنین اصلاح شود وعلاوه براین سمت طبابت متوکل نیز با او بود . وفات اوشش روز گذشته ازصفرسال ۲۶۰[۲] ویا در۲۶٤[۳]اتفاق افتاد . علی‌بن زید بیهقی‌درتتمة صوان‌الحکمة نوشته است که مولد حنین بغداد بود ودرشام تربیت‌وتعلیم‌یافت.وی ازهفده سالگی بکار ترجمه پرداخت[٤] و تا پایان عمر بدین کار مشتغل بود . این مرد را بعد از اسکندر الافرودیسی‌الدمشقی معاصرجالینوس ومفسرمعروف کتب ارسطو[٥]،عالمترین‌مردبزبان یونـانی دانسته اند[٦] و او حقـاً زعیم و پیشوای مترجمان زمـان خود بـود . نزدیک صد کتاب ازجالینوس‌بسریانی ونیم‌آنرا بعربی‌نقل کردواز تألیفات اوریباسیوس و بولس‌الاجانیطی وابقراط وارسطو وروفوس وشروح آنها نیز عده‌یی را بعربی درآورد. اهمیت حنین بن اسحق بیشتر درآنست که نه تنها خود عدهٔ کثیری از کتب یونانی و سریانی‌را بعربی نقل کرد، بلکه چند تن از مترجمان معروف که نام برخی رادیده‌ایم زیردست اوتربیت شدند که توانستند دنبالهٔکار اورا بگیرند .

حنین علاوه بر ترجمهٔ کتب طبی وعلمی چندین رساله و کتاب نیزدرطب‌وتاریخ

---

۱ ــ عیون‌الانباء ج ۱ ص ۱۹۷
۲ ــ الفهرست ص ٤۰۹ ــ اخبار الحکماء ص ۱۱۹ .
۳ ــ عیون‌الانباء ج ۱ ص ۱۹۰ وتتمة صوان‌الحکمة ج ص ۳ وتاریخ‌التمدن الاسلامی ج۳ص۱٤٤
٤ــ التراث‌الیونانی‌فی‌الحضارة الاسلامیه ترجمه وتلفیق عبدالرحمن بدوی چاپ مصر۱۹٤٦ص۵۸
۵ــ برای اطلاع از احوال اورجوع شود به عیون‌الانباء ج ۱ ص ٦۹ ببعد .
٦ــ تتمة صوان الحکمة ص ۳

وبعضی ازعلوم ادبی تألیف کردوهمچنین قسمتی از کتب جالینوس را تلخیص نمودورسالاتی بنحو سؤال وجواب برای تعلیم اصول طب نوشت .

از ترجمه‌های معروف حنین بن اسحق بعربی یابسریانی وازسریانی بعربی باید کتب ذیل رانام برد :

از ابقراط ویاتفسیرهای جالینوس برابقراط : کتاب عهد ابقراط (۱) ترجمه از یونانی بسریانی ـ قسمتی از کتاب الفصول (۲) ابقراط که مابقی آن راعیسی بن چهاربخت (صهاربخت ـ صهربخت) ترجمه کرد ـ کتاب تقدمة المعرفة (۳) ازیونانی بعربی ـ کتاب الکسر (٤) درچهار مقاله ازیونانی بعربی ـ کتاب الاهویةوالمیاه والبلدان (٥) درسه مقاله ازیونانی بعربی ـ کتاب طبیعة الانسان (٦) ازیونانی بعربی ـ کتاب البحران (۷) ـ کتاب ایام البحران (۸) ـ کتاب المولودین لسبعة اشهر (۹) ـ کتاب المولودین لثمانیة اشهر (۱۰) ـ کتاب امراض الحادة ـ جراحات الرأس (۱۱) ـ ابیذیمیا (۱۲) ـ کتاب الغذاء (۱۳).

ازتألیفات جالینوس که حنین غالب آنها رابسریانی ترجمه کرده است (١٤)، کتب ذیل رامیتوان ذکر کرد: ازمجموعهٔ ستةعشر جالینوس: کتاب الفرق ـ کتاب الصناعة (١٥) ـ کتاب النبض (١٦) ـ رساله یی در چگونگی شفاء امراض ـ کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط (۱۷) ـ کتاب المزاج ـ کتاب القوی الطبیعیة ـ کتاب العلل والاعراض ـ یك مقاله ازکتاب النبض الکبیر ـ کتاب اصناف الحمیات (۱۸) ـ کتاب المقالات الخمس در

---

۱ — le Serment
۲ — les Aphorismes
۳ - la Bienséance
٤ - des Fractures
٥ - le livre des airs, des eaux et des lieux
٦ - le traité de la nature de l'homme
۷ - des Crises
۸ - des Jours critiques
۹ - du Foetus de sept mois
۱۰ - du Fœtus de huit mois
۱۱ - des Plaies de la tête
۱۲ - des Epidémies
۱۳ - de l'Alimentation (در تغذیه)
١٤ — الفهرست چاپ مصر ص ٤٠٣
١٥ - Ars parva (l' Art médical)
١٦ - du Pouls
۱۷ - des éléments selon Hippocrate
۱۸ - des différentes fièvres

تشریح[۱] مرکب از کتاب العظام ـ کتاب العضل ـ کتاب العصب و کتاب العروق در دو قسمت. خارج از ستة عشر: نیمی از کتاب الحاجة الی التنفس ـ کتاب الحرکات المجهولة از یونانی بعربی ـ کتاب فی الذبول ـ کتاب التریاق [۲] باختصار دردومقاله ـ کتاب آراء ابقراط وفلاطن [۳] که ترجمهٔ آنرا به حبیش نیز نسبت داده‌اند ـ کتاب فی مداواة الامراض [٤] ـ کتاب تدبیر ابقراط للامراض الحادة دریك مقاله ـ کتاب فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف [٥] کتب صحیحه وغیرصحیحهٔ ابقراط ـ کتاب محنة الطبیب ـ کتاب فی الحث علی تعلم الطب ـ کتاب الادویة المفردة دریازده مقاله ـ کتاب المنی...

چنانکه گفته‌ایم غیر از ابقراط و جالینوس، حنین از اطباء دیگر نیز کتب و مقالاتی بعربی یاسریانی نقل کرد و از آن جمله است رساله‌یی از اوریباسیوس برای پسرش اسطاث[٦] درنه‌مقاله‌ورساله‌یی ازهمین پزشك برای پدرش در چهار مقاله و کتاب السبعین[۷] از همان طبیب که با شرکت عیسی بن یحیی بسریانی نقل شد. از فولس (بولس) الاجانیطی هم حنین «کتاب الکناش فی الطب» را درهفت مقاله ترجمه کرد[۸] وهمچنین است دومقاله درباب دواب وسموم منسوب به دیسقوریدس العین زربی[۹] که بعضی ترجمهٔ آنها را به «حبیش الاعسم» نسبت داده‌اند (این دو رساله اکنون دردست

۱ - Des administrations anatomiques

۲ - de Theriaca

۳ - des Dogmes d' Hippocrate et de platon

٤ - La mèthode de guérir

٥ - Du meilleur médecin et philosophe

٦ - Eustache . این رساله موسوم است به Synopsis

۷ ـ معلوم نیست کدامیك از کتب اریباز است. مجموع آثار ومقالات این طبیب هفتاد است که نخستین بار از ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۹ باشتراك Daremberg و Bussemacker بفرانسه ترجمه و در پاریس چاپ شده است.

۸ ـ این کتاب الکناش که درهفت مقاله بود کتاب معروف بولس الاجانیطی در «طب» است که اکنون دردست واجزاء هفتگانهٔ آن بدین شرح است:
کتاب اول دربهداشت ازطریق پرهیز (احتماء).
کتاب دوم درمعالجات عمومی.
کتاب سوم دربیماریهای مووومغز واعصاب وگوش وچشم وبینی ودهان
کتاب چهارم درجذام وامراض پوست وسوختگیها وجراحی عمومی ونزف‌الدم.
کتاب پنجم درسموم. کتاب ششم درجراحی. کتاب هفتم درداروشناسی

۹ ـ Dioskourides d'Anazarba طبیب معروف قرن اول میلادی است. Anazarbas (Anazarba) درکیلیکیه واقع است.

است. حنین بن اسحق کتاب حفظ الصحه[۱] از روفس الکبیر الافسسی[۲] طبیب معروف قرن اول میلادی را نیز ترجمه کرد.

حنین بن اسحق بهمان نحو که گفته شد در اصلاح بعضی از ترجمه‌ها نیز شرکت داشت بدین معنی که چون یکچند در عهد مأمون و متوکل ریاست ورسیدگی بکار مترجمان را عهده‌دار بود کتبی را که آنان ترجمه میکرده‌اند مطالعه و اصلاح مینمود وبهمین سبب غالب کتبی که مترجمانی مانند حبیش الاعسم و عیسی بن یحیی و جز آنان بعربی ترجمه کرده‌اند بحنین نسبت داده شده است[۳]. از جملهٔ اصلاحات حنین یکی کتاب حیلة البرؤ از ستة عشر جالینوس است و کتاب منافع الاعضاء[۴] جالینوس که حبیش الاعسم بعربی نقل کرد و کتاب علل النفس و کتاب حرکة العضل جالینوس که اصطفن بن بسیل (اصطفان بن باسیل) ترجمه کرد[۵].

بحنین بن اسحق تألیف کتبی را نیز درطب نسبت داده‌اند که اگرچه تصور ترجمه نسبت بغالب آنها میرود دراینجا بذکر بعضی از آنها مبادرت میشود: کتاب المسائل فی الطب برای محصلین این فن ـ کتاب الحمام دریك مقاله ـ کتاب اللبن دریك مقاله ـ کتاب علاج العین درده مقاله که درهرمقاله از آن راجع بقسمتی از امراض چشم یا طرز مداوای آن بحث میشد و ازینروی برخی ازاجزاء آنرا جدا گانه بنام کتب تازه‌یی ذکر کرده‌اند مانند تقاسیم علل العین دریك مقاله ـ اختیار ادویة علل العین دریك مقاله ـ علاج (مداواة) امراض العین بالحدید در یك مقاله. حنین کتاب دیگری هم درباب چشم برطریق سؤال وجواب دارد (کتاب العین) که برای دو پسرش داود واسحق تألیف کرد ـ اختصاری ازستة عشر برطریق سؤال وجواب برای پسران خود ـ کتاب الاسنان واللثه ـ رسالة فی قرص العود ـ رسالة فی قرص الورد ـ کتاب الفرق بین الغذاء والدواء والمسهل ـ کتاب قوی الاغذیه ـ کتاب تدبیر الناقه (الناقهین) در یك مقاله ـ کتاب معرفة اوجاع

---

۱ - la Diététique

۲ - Rufus d'Ephèse

۳ - الفهرست ص ۴۰۳

۴ - De l' usage des parties du corps humain

۵ - راجع بترجمه‌ها واصلاحات حنین مخصوصاً رجوع کنید به الفهرست چاپ مصر ازص ۴۰۱ تا ۴۰۸

المعدةوعلاجها در دومقاله ـ کتاب‌البول برطریق سؤال‌وجواب درسه‌مقاله ـ کتاب الآجال دریك مقاله ـ کتاب تولدالحصاة دریك مقاله ... (۱)

حنین‌بن‌اسحق غیراز ترجمه‌ها وتألیفات خود درطب، دارای آثار مترجم یامؤلفی دردیگر ابواب علوم نیز بود وازآنجمله است کتاب قاطیغوریاس بتفسیر ثامسطیوس (۲) دریك مقاله ـ تولدالنارببن الحجرین دریك مقاله ـ احکام الاعراب بنا برمذهب یونانیان در دومقاله ـ کتابی درنحو ـ رساله‌یی دردلالت قدر برتوحید ـ تعبیرالرؤیادرپنج مقاله از ارطامیدورس‌صاحب کتاب‌الرؤیا ـ مقاله‌یی درعلت‌شوری آب‌دریا ـ نوادرالفلاسفةوالحکما (۳) ـ کلام فی‌الاثارالعلویة ـ مقالة فی‌قوس قزح ـ کتاب تاریخ العالم و المبداء و الانبیاء والامم والخلفاء والملوك فی‌الاسلام که ازخلقت‌آدم شروع کرده وپس ازذکر انبیاء بعد از آدم‌ببیان ملوك‌بنی‌اسرائیل ویونان و روم وسپس بذکر ابتداء اسلام وخلفای بنی‌امیه وبنی‌هاشم تاعصر حیات خود یعنی تا زمان‌المتوکل علی‌الله پرداخته بود . مجموعه‌یی ازتفسیرهای علمای یونان بر کتاب السماء والعالم ارسطو که حنین در ترجمه و اصلاح آنها دست داشت ـ کتابی درباب‌سخنان افلاطون درطیماوس ـ کتاب‌الصوت از جالینوس ـ انالوطیقای اول (٤) وانالوطیقای دوم (٥) از ارسطو که قسمتهایی ازآنرا بسریانی‌ترجمه کرد ـ کتاب الکون‌والفساد (٦) ارسطو که بسریانی نقل کرد ـ کتاب النفس (۷) ارسطو درسه مقاله که بسریانی نقل کرد ـ کتاب باری ارمینیاس که خود آنرا بسریـانی و

---

۱ ـ برای اطلاع ازهمهٔ تألیفات وترجمه‌های حنین که ذکرتمامی آنها باعث اطالهٔ کلام است علاوه برالفهرست رجوع کنید به : اخبارالحکماء ص ۱۱۹ ــ ۱۲۰ . عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۹۷ ــ ۲۰۰

۲ ـ Themistios de Paphlagonie فیلسوف یونانی که در حدود ۳۹۵ میلادی در قسطنطنیه درگذشت. وی ازشارحین معروف‌آثار ارسطواست .

۳ـ این کتاب بشمارهٔ ۷٥٦ درکتابخانهٔ اسکوریال موجود است . رجوع شود بمقالهٔ ذیل Das Erbe der Antike in Orient und Okzident: C.H. Becker درمجموعهٔ التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیة ترجمهٔ عبدالرحمن بدوی چاپ مصر ۱۹٤٦ ص ۳۹

٤ ـ les premiers Analytiques

٥ ـ les derniers Analytiques

٦ ـ Génération et Corruption

۷ ـ Traité de l'Ame

پسرش اسحق بعربی نقل کرد ـ ترجمه وتفسیر کتاب السیاسة (۱) افلاطون و کتاب النوامیس (۲) او. درباره‌ٔ آثارموجود حنین بتفصیل درملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

حنین بن اسحق دوپسرداشت بنام **داود و اسحق** که برخی از کتب خودرا در طب برای آنان نگاشت وبعضی از کتب جالینوس رانیز برای آندو ترجمه کرد. ازاین دوپسر داود طبیب واسحق دوستدارفلسفه ومترجم کتب فلسفی وطبی بود و اوست که توانست جای پدررا گیرد ودرفضل وصحت نقل ازیونانی وسریانی بعربی ازجملهٔ مشاهیر مترجمان گردد. **ابو یعقوب اسحق بن حنین** کمتر بترجمهٔ کتب طب وبیشتر بترجمهٔ کتب فلسفی خاصه کتب ارسطو و شرح او و بعض کتب ریاضی توجه داشت. وی از معاصران وندمای المکتفی بالله (۲۸۹ـ۲۹۵ هجری) بود و چنانکه گفته‌اند برخلاف پدر که تاآخرعمرآیین مسیحی داشت بدین اسلام درآمد. اسحق درعربیت فصیح ومطلع بود، شعرعربی نیز میسرود، وی در پایان عمر دچار فالج شد و بسال ۲۹۸ بعهدالمقتدر درگذشت (۳). ازجملهٔ ترجمه‌های اوست. رسالهٔ سوفسطس (٤) افلاطون بتفسیر الامفیدورس. ازارسطو: قسمتی ازاناالوطیقای اول وتمام اناالوطیقای دوم بسریانی، وطوبیقا (٥) بسریانی، وریطوریقا (٦) بعربی، و کتاب الکون والفساد ازسریانی بعربی ـ کتاب النفس ازسریانی بعربی ومقابلهٔ آن بادیگر باشرح ثامسطیوس ـ چند قسمت از کتاب الحروف معروف به الهیات (۷) و کتاب الاخلاق (مجموعه‌های ارسطوراجع به اخلاق) بتفسیر فرفوریوس وتفسیردیگری ازهمان کتاب بوسیلهٔ ثامسطیوس وشرح الاسکندرالافرودیسی برسوفسطیقا وریطوریقا (خطابه) وابوطیقا (بوطیقا) (۸) ی ارسطو ـ کتاب ایساغوجی ازفرفوریوس و اختصار کتاب اقلیدس ونقل واصلاح جوامع اسکندرانیین درشرح کتاب الفصول ابقراط بوسیلهٔ جالینوس. ترجمهٔ المجسطی بطلیموس که ثابت آنرا اصلاح کرد.

---

۱ - la Politique   ۲ - les Lois

۳ - برای اطلاع از احوال و آثار اسحق بن حنین رحوع شود به‌طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱ و تنمهٔ صوان الحکمة ارعلی بن زیدالبیهقی چاپ لاهور ۱۹۳۵ ص ٤ والفهرست ابن‌الندیم ص ٤۱٥ واخبار الحکما ص ٥۷

٤ - le Sophiste   ٥ - les Topiques

٦ - la Rhétorique   ۷ - Métaphysique

۸ - la Poétique

ازجملهٔ تألیفات او کتابی بود بنام تاریخ الاطبا که ابن‌الندیم از آن استفاده کرد[۱] و کتاب آداب‌الفلاسفة ونوادرهم و کتابی در نبض و کتاب صنعةالعلاج بالحدید و کتاب الادویة المفردة و کتاب الکناش‌الخف و مقالدیی در توحید. آثارموجود اورا درملحقات مذکور خواهیم داشت.

از آنچه گذشت و نیز بامطالعهٔ کتب تاریخ فلسفه وحکما درتمدن اسلامی، اهمیت خاندان حنین برمامسلم میشود. این‌خاندان در پیشرفت علم خاصه علم طب بنابر رأی ونظر یونانیان وشراح اسکندرانی دارای همان اهمیت اند که خاندان بختیشوع درمعرفی طب ایرانی بوده‌اند بلکه ازبعض جهات خاصه کثرت وتنوع آثار مترجم بر آن‌خاندان نیز بر تری دارند وسهم عمده دراین باب با حنین‌بن اسحق بزرگترین ودانشمندترین فرد این خاندان است.

۱۵ـ **قسطا بن لوقا البعلبکی**ـ ابن‌الندیم او را در ردیف حنین‌بن‌اسحق قرار داده وحتی براو برتری نهاده و گفته است: «واجب بود که ذکر او بسبب فضل وبلندی‌جاه وتقدم وی درصناعت طب‌برحنین مقدم‌داشته‌آید لیکن یکی‌از دوستان از من خواسته است که حنین رابراومقدم دارم واین هردومرد فاضل‌اند» [۲]. وی در غالب علوم واز آنجمله درطب وفلسفه‌وهندسه وحساب ونجوم وموسیقی براعت داشت و درزبان یونانی فصیح بودوعربی‌را نیکو مینوشت و زبان سریانی را خوب میدانست. اصلش از نصارای شام وازشهرمشهور بعلبك بود. دیرگاهی در بغداد بسربرد و در آخر عمر نزدیکی از ملوك ارمنستان میگذراند و آنجا نیز بترجمه و تألیف اشتغال داشت تا در گذشت. بروایت القفطی قسطا درایام بنی‌العباس ببلاد روم رفت وبسیاری از کتب آنانرا بدست آورد وبشام سفر کردوسپس بعراق خوانده شد تا بنقل آن کتب بعربی مبادرت کند واومعاصر یعقوب‌بن‌اسحق کندی‌بود. قسطاعده‌یی از کتب طبی وفلسفی وریاضی وفلکی یونانی را بعربی ترجمه کرد وچون درنقل امین وزبردست بود، ترجمه های وی مورد اعتماد قرار گرفت وعلاوه براین بسیاری ازترجمه‌های مترجمان را نیزتصحیح واصلاح میکرد وازخصائص‌او آن‌بود که درعین ایرادمعانی کثیردراختصارالفاظ بسیارمیکوشید.

۱ ـ الفهرست ص۳۹۷ و ۳۹۸ و ٤٠٦ و ٤١٥
۲ ـ الفهرست ص ٤١٠

وی علاوه برترجمه ها وتفسیرها و شروح خود تألیفاتی در ابواب مختلف خاصه درعلم طب نیز داشت .

ازترجمه‌های او کتب ذیل را میتوان یاد کرد :

قسمتی ازالکون والفساد ارسطو - ترجمهٔ تفسیر الاسکندر الافرودیسی برمقالهٔ چهارم از کتاب‌السماع‌الطبیعی[1] ارسطو که قسطا تا مبحث زمان ازآنراترجمه کردو همچنین است ازتفاسیراسکندر برمقالهٔ پنجم‌ومقالهٔششم‌السماع‌الطبیعی - قسطاازتفسیر یحیی‌النحوی الاسکندرانی برالسماع الطبیعی ارسطو نیز قسمتی را ترجمه کرد . از فلوطرخس[2]هم کتاب‌الآراءالطبیعیة را که محتوی‌آراء فلاسفه در مسائل طبیعیات در پنج‌مقاله‌بودترجمه کردوازذیوفنطس[3]کتاب‌جبرومقابله‌واز«ایرن»کتاب‌الحیل[4] را.

ازتألیفاتی که بنام قسطا ذکر کرده‌اند وبعید نیست که غالب آنها ترجمه باشد کتب زیرین رادرطب وریاضیات ونجوم ومنطق وفلسفه یاد میکنیم :

کتاب‌الدم - کتاب‌البلغم - کتاب‌الصفراء - کتاب‌السوداء - کتاب‌فی‌اوجاع‌النقرس- کتاب‌فی‌الروائح وعللها - رسالة فی‌احوال الباه و اسبابه برطریق سؤال وجواب - کتاب فی‌الدخول الی علم‌الطب - کتاب فی‌النبیذ و شربه فی‌الولائم - کتاب فی‌الاسطقسات - کتاب فی‌السهر- کتاب فی‌العطش- کتاب فی القوة والضعف - کتاب فی‌الاغذیة علی‌طریق القوانین‌الکلیة - کتاب‌فی‌النبض ومعرفةالحمیات‌وضروب‌البحرانات - کتاب‌فی‌علةالموت فجأة - کتاب فی‌معرفةالخدر وانواعه وعلله واسبابه وعلاجه - کتاب فی‌ایام‌البحران فی امراض‌الحادة- کتاب‌فی‌الاخلاط‌الاربعة وماتشترك فیه - کتاب‌فی‌الکبدوخلقتها ومایعرض

---

۱ . la Physique.

۲ - Plotarchos de Cheronaia (plutarque de chéronée) ازنویسندگان ودانشمندان بزرگ‌یونانی‌است‌که درحدود ٤٦ - ۱۲۲ میلادی میزیست برخی فوت اورا در ۱۲۵ میلادی نوشته‌اند .

۳ - Diophantos d'Alexandreia ازریاضیون بزرگ‌یونانی‌است‌که درقرن‌سوم میلادی‌دراسکندریه می زیست .

٤ - Les Mécaniques . متن عربی این کتاب بفرانسه (۱۸۹۳) وبآلمانی (۱۹۰۰) ترجمه و چاپ شد. کتاب دیگری را ازقسطا دراستعمال اسطرلاب کروی ، استفانوس‌آرنالدوس Stephanus Arnaldus بلاتینی باعنوان de Spera solida ترجمه کرد .

فیها من الامراض ـ کتاب فی تدبیر الابدان فی سفر الحج ـ کتاب فی دفع ضرر السموم ـ کتاب فی المدخل الی علم الهندسة برطریق سؤال وجواب ـ کتاب آداب الفلاسفة ـ کتاب فی الفرق بین الحیوان الناطق و غیر الناطق ـ کتاب فی الفرق بین النفس و الروح ـ کتاب فی الجزء الذی لایتجزأ ـ کتاب فی النوم و الرؤیا ـ کتاب فی شکل الکرة و الاسطوانة ـ کتاب فی الهیئة وترکیب الافلاك ـ کتاب فی حساب التلاقی علی جهة الجبر و المقابلة ـ کتاب فی العمل بالکرة الکبیرة النجومیة ـ کتاب فی الاوزان و المکاییل ـ کتاب السیاسة ـ کتاب المدخل الی المنطق ـ کتاب فی شکوك کتاب اقلیدس ـ کتاب الفصد ـ کتاب المدخل الی علم النجوم ـ کتاب الحمام ـ کتاب الفردوس در تاریخ ـ رساله‌یی دراستخراج مسائل عددیه از مقالهٔ سوم اقلیدس ـ تفسیر سه مقاله ونیم از کتاب ذیوفنطس درمسائل عددیه ـ کتاب فی عبارة کتب المنطق و آن مدخل برایساغوجی فرفوریوس است ـ کتاب فی البخار ـ رسالة فی علل اختلاف الناس فی اخلاقهم وسیرهم وشهواتهم واختیاراتهم[۱] . بآثار موجود او در ملحقات اشاره خواهد شد .

۱۶ ـ حبیش بن الحسن الاعسم الدمشقی ـ یکی از مترجمان وطبیبان عیسوی ، از ناقلان یونانی و سریانی بعربی ، شاگرد و خواهرزادهٔ حنین بن اسحق بود . حنین هوش و فهم و درجهٔ اطلاع ویرامیستود و او را بر دیگران مقدم میداشت وترجمه‌هایش را می‌پسندید وبنیکی وصف میکرد وحتی بعضی ازقدماء آورده‌اند که غالب ترجمه‌های او بنام حنین مشهور شده است زیرا ناسخان نام او را بحنین تبدیل کرده‌اند وحال آنکه حنین غالباً از یونانی بسریانی نقل کرده و بسیاری از ترجمه‌های عربی را که دیگران کرده‌بودند اصلاح نموده است[۲] . ازجملهٔ ترجمه‌های حبیش یکی ترجمهٔ عهدا بقراط بعربیست . اصل این کتاب را حنین از یونانی بسریانی نقل کرد و حبیش بامشارکت عیسی بن یحیی آنرا بعربی درآورد . دیگر تفسیر کتاب الماء و الهواء [والامکنة] بقراط از جالینوس که اصل آنرا حنین بعربی ترجمه کرده بود . از کتب وتفسیر های جالینوس وبعض اطباء دیگر ترجمهٔ کتب ذیل را هم بحبیش نسبت داده‌اند : تعریف

۱ ـ اخبار الحکما ص ۱۷۳ـ۱۷۴ . الفهرست ص ۴۱۰ـ۴۱۱ ، عیون الانباء ج ۱ ص ۲۴۴ ـ ۲۴۵
۲ ـ الفهرست ص ۴۰۳ و ۴۱۵ . اخبار الحکما ص ۱۲۲

علل اعضاءِ الباطنة در شش مقاله ـ کتاب النبض الکبیر در شانزده مقاله ـ حیلة البرؤ بعربی ـ التشریح الکبیر[١] ـ اختلاف التشریح بعربی ـ تشریح حیوان الحی بعربی در دومقاله ـ کتابی دراطلاع ابقراط از تشریح بعربی ـ کتاب علم ارسطو طالیس در تشریح درسه مقاله ـ تشریح الرحم دریك مقاله ـ الحاجة الی النبض در یك مقاله ـ آراءِ بقراط وفلاطن[٢] درده مقاله بعربی ـ منافع الاعضاءِ در هفده مقاله باصلاح حنین ـ خصب البدن دریك مقاله ـ کتاب المنی دردومقاله ـ ترکیب الادویة درهفده مقاله . ونیز باید کتبی از قبیل : الریاضة بالکرة الکبیرة ـ الریاضة بالکرة الصغیرة ـ کتاب المدخل الی المنطق و کتاب الاخلاق را ازترجمه‌های حبیش ذکر کرد[٣]. ازتألیفات حبیش کتابی است بنام «الزیادة فی المسائل التی لحنین» . کتاب مسائل حنین درطب و در حکم مدخلی برای آن علم است وحنین آنرا برای محصلین این فن تألیف کرد . دیگر کتاب اصلاح الادویة المسهلة و کتاب الاغذیة و کتاب الاستسقاء و مقاله‌یی درنبض . آثار موجود حبیش را در ملحقات این کتاب خواهیم یافت.

١٧ـ عیسی بن یحیی بن ابراهیم الناقل ـ وی شاگرد وهمکار دانشمند و کثیر الترجمهٔ حنین ومردی فاضل بود چنانکه حنین دانش او را میستود و از نقل وی خشنود بوُد . اشتغال عیسی بن یحیی بیشتر بترجمهٔ کتب طب بود وخودنیزدراین باب تألیفاتی داشت . ازترجمه‌های وی یکی کتاب عهدابقراط بود باشتراك حبیش الاعسم . اصل این کتاب را حنین از یونانی بسریانی نقل کرده و ازخود نیز چیزی برآن افزوده بود ـ کتاب تقدمة المعرفة ابقراط که حنین اصل و عیسی تفسیر جالینوس را برآن بعربی ترجمه کرد ـ سه مقاله ازپنج مقالهٔ کتاب الامراض الحادة ابقراط بتفسیر جالینوس ـ هشت مقاله ازجالینوس در تفسیر مقالهٔ ششم از کتاب ابیذیمیای بقراط ـ کتاب الاخلاط ابقراط بتفسیر جالینوس ـ کتاب طبیعة الانسان ابقراط بتفسیر جالینوس که حنین اصل و

١ـ de l' Anatomie

٢ـ Des dogmes d' Hippocrate et de platon شاید مراد ازفلاطن (افلاطون — افلاطن) دراینجا افلاطن صاحب الکی ازاستادان جالینوس باشدکه کتاب الکی را بدو نسبت داده‌اند (الفهرست ص ٤٠٧)

٣ـ درباب ترجمه‌های حبیش رجوع کنید به‌الفهرست ازص ٤٠١ ببعد .

عیسی تفسیر آنرا ترجمه کرد ـ کتاب فی ان المتحرك الاول لایتحرك که قسمتی را حنین وقسمتی را عیسی بن یحیی وقسمتی دیگررا اسحق بن حنین ترجمه کردند . کتاب السبعین ازاوریباسیوس که حنین و عیسی آنرا بسریانی نقل کردند . ابن الندیم گوید از خوشبختیهای حنین بن اسحق یکی آنست که آنچه حبیش بن الحسن الاعسم و عیسی بن یحیی وغیر آنان بعربی ترجمه کرده‌اند بوی منسوب شده است.[۱] دربارۀ آثار موجود اودر ملحقات این کتاب سخن خواهیم گفت.

۱۸ ـ حجاج بن یوسف بن مطر ـ وی از معاصران هارون الرشید و مأمون و از مترجمان بنام اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، مترجم ومفسر المجسطی واصول الهندسه[۲] اقلیدس بود که آنهارا بامر مأمون بعربی نقل کردونقل اورا بعداً ثابت بن قرة اصلاح نمود . دیگراز ترجمه‌های حجاج کتاب المرآة ارسطورا ذکر کرده‌اند .[۳] آثارموجود اورادرملحقات خواهیم دید.

۱۹ـ سرجیس الرأسی ـ ازشهررأس العین واز مترجمان قرن دوم و سوم است که معاصرحنین بن اسحق واختصاص وی بیشتر بترجمۀ کتب طب بود و کتب بسیاری را ترجمه کرد لیکن از حیث ترجمه متوسط بود ازینروی حنین ترجمه های ویرا اصلاح میکرد و بهمین سبب ابن ابی اصیبعه گوید آنچه از ترجمۀ او باصلاح حنین است خوب والا متوسط است ـ از جملۀ ترجمه های او تفسیر جالینوس بر کتاب طبیعة الجنین ابقراط است .[٤]

۲۰ـ ثابت بن قرة الحرانی ـ وی ازمترجمان و علمای معتبر و مؤسس خاندان معتبر ثابت است. ابوالحسن ثابت بن قرة بن هارون (زهرون — مروان) بن ثابت بن کرایا (کریا) بن ابراهیم بن کرایا (کریا) بن مارینوس بن سالایونوس (سلامویوس- سالایونس ـ مالاجریوس ـ سالامانس) الحاسب الحرانی الصابی از صابئین مقیم حران

۱ـ رجوع شود به الفهرست ابن الندیم ص ٤٠١ و ٤٠٢ و ٤٠٣ . طبقات الاطباء ص ۱۰۰ و ۲۰۳و ۲۰٤ از ج ۱ . اخبار الحکما ص ۱٦٤

۲ ـ Ies Eléments de géometric

۳ ـ الفهرست ص ۳٤۱ و ۳۵۲ و ۳۷۱ و ۳۷٤ و اخبار الحکما ص ۳۱ و طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۸۷ و ۲۰٤

٤ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۹۹ و ۱۰۹ و۱۸٦ و۲۰٤و ۲۰۵

بوده وبسال ۲۱۱ولادت یافته ودرسال ۲۸۸ در گذشته‌وهفتادوهفت سال زیسته است[۱].
ثابت در ابتدای‌کار صیرفی بود وسپس بایکی ازمترجمان زمان خود ، محمدبن موسی،
آنگاه که ازبلاد روم باز میگشت ببغداد رفت وآنجا بتحصیل علوم اوائل پرداخت و
گویند که در خانهٔ محمدبن موسی از او علم میآموخت . ثابت در طب و فلسفه و
ریاضیات از استادان بزرگ زمان خود بود و ترجمه‌ها و تألیفات بسیار داشت و پس از
براعت در علوم بخدمت المعتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹) راه یافت واز جملهٔ منجمان او
گردید .

ابن ابی اصیبعه درشرح حال ثابت‌آورده است که در عهد ثابت بن قرة هیچکس
نبود که با او درصناعت طب وغیرآن ازجمیع اجزاء فلسفه برابری کند واورا تصانیفی
مشهور در جودت است وجماعتی بزرگ ازفرزندان وبستگان او ازوی استفاده‌برده‌اند.
ثابت را رصدهایی نیك است که در بغداد متولی‌آنها بوده ونتایج‌آنها را در کتابی گرد
آورده ومذهب خویش را درسال شمسی وآنچه راجع بخورشید در حال اوج و مقدار
سنین و کمیت حرکات و صورت تعدیل آن یافت،درآن کتاب یاد نموده است . وی در
نقل بعربی ماهربود وبزبان سریان وغیرآن‌آشنایی بسیارداشت[۲]. ازحذاقت و دانش
ثابت حکایات غریب نقل کرده‌اند که در کتب حکما و اطبا ثبت است . ترجمه ها و
تألیفات‌اودر طب وهندسه و نجوم و طبیعیات ومنطق و فلسفه وموسیقی و علم اخلاق و
حساب‌وداروشناسی بسیاربود والقفطی[۳]وابن ابی‌اصیبعه[۴]غالب‌آنهارا ذکر کرده‌اند.

۱ـ رجوع شود به و فیات الاعیان چاپ اخیر مصر ج ۲ ص ۱۲۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۳۸۰ .
عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۵ . اخبار الحکما چاپ مصر ص ۸۰ . تتمة صوان الحکمة ص ٦ ـ ۷ .
تاریخ ولادتش در الفهرست چاپ مصر و وفیات الاعیان سال ۲۲۱ است لیکن تاریخ درست‌تر همان
است‌که در متن‌آورده‌ایم زیرا در اینکه عمر او ۷۷ سال و وفاتش بسال ۲۸۸ است همهٔ مآخذ
متفقند .

۲ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۵ ـ ۲۱٦

۳ ـ اخبار الحکما ص ۸۱ ـ ۸٤

٤ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۸ ـ ۲۲۰

وی کـتب مهمی از ارسطو و اوطـوقیوس (۱) و ابلونیوس‌النجار ومنـالاوس (۲) و ابافرودیطوس (۳) وبطلیموس القلوذی وبس‌الرومی (٤) وجـالینوس وفیلغریوس (٥) و نیقوماخس‌الجهراسنی (٦) درعلوم مختلف ترجمه و کتب بسیاردرطب وریاضیات‌ومنطق و فلسفه‌تألیف کرده است .

از جملهٔ‌ترجمه‌هاواصلاحات وتفسیرهای اویکی تفسیر کلام ارسطو در باب هاله وقوس‌قزح‌بوسیلهٔ ابا فرودیطوس ودیگر ترجمه و تفسیری ازمقالهٔ اول السماع الطبیعی ودیگرسه کتاب درهندسه ازاوطوقیوس و دیگر اصول هندسه از منالاوس و دیگر دو اصلاح ازالمجسطی که دومین ازروی ترجمهٔ اسحق بن حنین بوده است،ودیگر ترجمهٔ کتاب جغرافیای بطلیموس و دیگر ترجمهٔ تفسیر ببس‌الرومی از کتاب تسطیح الکرهٔ بطلیموس‌ودیگر کتاب الکیموس‌جالینوس‌با مشارکت‌شملی‌وحبیش بعربی و دو کتاب از فیلغریوس طبیب وجوامعی از کتاب «باری ارمینیاس» و «انالوطیقای اول» . اصلاح «کتاب‌النبات» (۷) ارسطو بتفسیر نیقلاوس الدمشقی (۸) کـه اسحق بن حنین ترجمه کرده بود و جوامعی از کتاب الادویـة المفردة و کتاب المرة السوداءِ و سوء المزاج المختلف و امراض الحادة و کتاب الکثرة وتشریح الرحم و کتاب‌المولودین‌لسبعةاشهر و کتاب‌الفصد و تفسیر کتاب الاهویة والمیاه و البلدان و کتاب ادویة المنقیة و کتاب الاعضاءِ الآلمة از آثار یا شروح جالینوس وجوامعی از کتاب نیقوماخوس در ارثماطیقی و از کتاب‌الاربعهٔ بطلیموس القلوذی واصلاح مقالهٔ نخستین از کتاب ابلونیوس در قطع النسب المحدودة .

تألیفات ثابت بسریانی وعربی بسیار ودرمسائل گوناگون ازقبیل اخلاق ومنطق

---

۱ ـ اوطوقیوس‌العسقلانی(Eutocius d'Ascalon) ریاضی دان معروف یونانی قرن چهارم میلادی .

۲ ـ منالاوس‌الاسکندرانی Menelaos d'Alexandreia از ریاضی دانان معروف قرن اول میلادی .

۳ ـ Epaphrodite ریاضی دان یونانی قرن دوم وسوم میلادی صاحب‌آثاری درحساب .

٤ ـ Pappus d,Alexandreia ریاضی‌دان اواخرقرن سوم واوایل قرن چهارم .

٥ ـ Philigarius ازجراحان معروف یونانی بعد ازجالینوس

٦ ـ Nicomaque de Grasa ازریاضیون یونانی قرن اول میلادی،

۷ ـ de plantis .

۸ ـ Nikolaos Damaskenos ازدانشمندان یونانی قرن اول قبل ازمیلاد .

وطب وفلسفه و هیئت ونجوم و حساب و هندسه وجبر و مخروطات و بعض مسائل دینی خود بود و برخی از آنها که بنام تألیفات شخص او ذکر کرده‌اند عبارتست از: اختصار المنطق- نوادر محفوظة من طوبيقا - اغاليط السوفسطائيين ــ اختصار كتاب ما بعد الطبيعة ــ النظر في امر النفس ــ کتابی در تسهیل المجسطی - کتاب المدخل الى المجسطي - كتاب في العمل بالكرة - رؤية الاهلة بالجنوب - سنة الشمس - علة كسوف الشمس و القمر - مختصر درعلم نجوم - کتابی دراشکال اقلیدس ــ مساحت اشکال مسطحه ــ مقاله‌یی در هندسه - مقاله‌یی در تصحیح مسائل جبر ببراهین هندسی ــ اصولی از علم اخلاق - الطريق الى اكتساب الفضيلة ــ رساله‌یی درحل رموز کتاب السياسة افلاطون - كتاب وجع المفاصل- السكون بين حركتي الشريان که آنرا بسریانی در رد کندی تألیف کرد و شاگرد او عیسی بن اسید النصرانی بعربی نقل وثابت متن عربی آنرا اصلاح نمود - صفة كون الجنين- البياض الذى يظهر في البدن - اوجاع الكلي و المثانة - کتابی در تشریح یکی از طیور ظاهراً بوتیمار - کتابی دراجناس انقسامات داروها - رساله‌یی درآبله وحصبه - رساله‌یی درسنگ مثانه - كتاب الذخيرة دراصول علم طب -وچندین کتاب ورسالهٔ دیگر...دربارهٔ آثارمتعددی که ازودر دست‌است درملحقات بحث خواهیم کرد.

پسر این دانشمند یعنی **ابو سعید سنان بن ثابت** نیز درمعرفت بعلوم و اشتغال بآن و تمهر درصناعت طب وعلم هیئت وریاضیات وفلسفه مشهور بوده است ودر خدمت المقتدر (٢٩٥- ٣٢٠) والقاهر (٣٢٠- ٣٢٢) والراضی (٣٢٢- ٣٢٩) بسرمیبرد ودراول محرم سال ٣٠٦ بیمارستان سیده را افتتاح کرد . وفات او بسال ٣٣١ اتفاق افتاد و او نخستین کسی است که مأمور امتحان اطبا شد وشرح آن بعداً خواهد آمد . وی چند کتاب درتاریخ و مسائل علمی تألیف کرد وبترجمهٔ نوامیس هرمس (١) و نماز و بعضی از اوراد مذهبی

---

١ ـ Hermès Trismègiste یکی ازعلمای افسانه‌ییست .افسانهٔ اوازقرن سوم بعد از میلاد در اسکندریه پیدا شد و در قرن چهارم کمال یافت تا آنجاکه بسیاری کتب بنام او مشهور شدچنانکه ایامبلیخس (Jamblique) عدد آثار اورا ٢٠٠٠٠ ذکرکرد . درکتب فلاسفه و حکما سه هرمس بنام هرمس الاول که پیش از طوفان نوح میزیست،وهرمس الثانی که بعد از طوفان در آغاز بنای بابل زندگی میکرد، وهرمس الثالث که بعد از طوفان درمصر بسرمیبرد واستاد اسقلبیوس طبیب افسانه‌یی یونان بود ، ذکر کرده‌اند .

صابئین بعربی و اصلاح بعضی ازرسالات ریاضی که ابی‌سهل الکوهی از سریانی بعربی نقل کرده وبرسنان عرضه داشته‌بود [۱].

پسر ابوسعید یعنی **ابوالحسن ثابت بن سنان بن ثابت بن قرة** (متوفی بسال ۳۶۳) وبرادراو **ابواسحق ابراهیم** بن‌سنان بن‌ثابت‌بن قرة(۲۹٦ـ۳۳۵)نیز درحکمت و طب شهرت‌داشته وخلفای عباسی را خدمت می کرده‌اند.

۲۱ ـ **عیسی بن اسید النصرانی** شاگرد ثابت بن قرة حرانی و بزبان سریانی آشنا بود. ثابت فضل و دانش او را میستود وویرا بزرگ میداشت و عیسی در محضر او بنقل کتب ازسریانی بعربی مشتغل بود. وی سؤالاتی ترتیب داده وباستادخویش‌عرضه داشته وثابت کتابی درآن باب بنام«کتاب جوابات ثابت‌لمسائل عیسی‌بن‌اسید» تألیف کرده بود. ازترجمه‌های عیسی یکی کتابی‌است که‌ثابت درباب سکون بین دو حرکت شریان در رد کندی بسریانی پرداخته و او آنرا بعربی درآورده و ثابت متن عربی را اصلاح کرده بود. بعضی گفته‌اند ناقل این کتاب حبیش‌الاعسم بود.

۲۲ - **موسی بن خالد** معروف به «**الترجمان**» از ناقلان کتب طبی و در شمار مترجمانی بوده‌است که‌بانظرحنین بن‌اسحق‌کارمیکرده‌اند. ابن‌ابی‌اصیبعه‌ترجمهٔ‌قسمتی ازستة عشرجالینوس را بدومنسوب میدارد. گویا این موسی و برادرش یوسف هر دو ازمترجمان پهلوی بعربی نیز بوده‌اند [۲].

۲۳ - **ابوعثمان سعید بن یعقوب الدمشقی** - از اطباء مشهور بغداد وازمترجمان معروف وصاحب نقلهای بسیار از کتب طب وسایرعلوم بعربی بوده است. وی بیشتر باابوالحسن علی‌بن عیسی الوزیر اختصاص داشت و او در سال ۳۰۲ بیمارستانی ترتیب داد و ابوعثمان سعیدبن یعقوب طبیب خود را برآن بیمارستان وسایر بیمارستانهای بغداد ومکه‌ومدینه ریاست داد. وی کتابی درمسائل مأخوذ از کتاب الاخلاق جالینوس وجوامعی از کتاب‌النبض‌الصغیر جالینوس ترتیب داد. علاوه براین به الدمشقی‌نقلی از

---

۱ - اخبارالحکما ص ۱۲۰ - ۱۳۳ ، عیون‌الانباء ج ۱ ص ۲۲۰ - ۲۲٤

۲ - الفهرست ص۳٤۲

مقالهٔ چهارم از کتاب‌السماع‌الطبیعی ارسطوو کتاب‌الکون‌والفسادوهفت‌مقاله‌ازطوبیقای ارسطووالاصول اقلیدس وشرح بیس‌الرومی را برآن [۱] نسبت داده‌اند . آثار موجوداو رادرملحقات‌مذکور خواهیم داشت.

۲۴ - **اصطفن بن بسیل** - وی یکی از مترجمان عهد مأمون و از شاگردان حنین‌بن اسحق بود وبسیاری از کتب طب یونانی را بعربی نقل کرد و ازآنجمله‌است کتب ذیل ازجالینوس : کتاب حرکات الصدروالرئة بعربی باصلاح حنین ـ کتاب علل النفس باصلاح حنین ـ کتاب حرکةالعضل باصلاح حنین ـ کتاب الحاجة الی‌التنفس نقل اصطفن وحنین ـ کتاب‌الامتلاء دریك مقاله ـ کتاب المرةالسوداءِ در یك مقاله ـ کتاب‌الفصد بامشارکت عیسی‌بن یحیی ـ کتاب عددالمقاییس با مشارکت‌اسحق .ـواز اوریباسیوس کتاب الادویةالمستعملة [۲].آثارموجود او رادر ملحقات‌خواهیم دید .

۲۵ - **ابراهیم‌ابن الصلت** - ازمترجمان وناقلان متوسط کتب طب . وی کتاب «صفات‌لصبی یصرع» را از جالینوس بسریانی وعربی نقل کرد ومقالهٔ اول از السماع الطبیعی ارسطو و ترجمهٔ المجسطی بطلیموس و تفسیر اوطوقیوس برمقالهٔ اول از همین کتاب را بتازی درآورد [۳].

۲۶- **اسطاث** - ازناقلان متوسط وازمعاصران حنین‌بن‌اسحق ویعقوب‌بن‌اسحق الکندی بود که قسمتی ازالهیات‌ارسطورا بتفسیرالاسکندرالافرودیسی برای‌وی بعربی نقل کرد .دیگر ازترجمه‌های وی کتاب‌الحقن سورانوس [۴]است که‌حنین‌آنرا اصلاح کردودیگر ترجمهٔ کتاب الکون والفساد ارسطوبتفسیرالامفیدورس بعربی [۵]. در بارهٔ آثار موجود اودر ملحقات سخن‌میگویم .

۱ـ از شرح بیس برکتاب‌الاصول اقلیدس جزهمین ترجمهٔ عربی اثری دردست نیست . متن وترجمهٔ ابن اترابوعثمان الدمشقی را William Thomson و G. Junge در کمبریج بسال ۱۹۳۰ منتشرکردند . ترجمهٔآلمانی این‌کتاب هم بدست H.Suter درسال ۱۹۲۲ چاپ شد .

۲ ـ رجوع شودبه‌الفهرست ص ٤۰٤ ـ ٤۰۷

۳ ـ الفهرست ص ۲٤۱ و ٤۰٤ و عیون الانباء

٤ ـ سورانوس Soranus d'Ephése (Soranos d'Ephesos) طبیب معروف‌قرن‌دوم میلادی معروف به Soranus le Jeune که از تألیفات او کتاب Traité des fractures باقی مانده‌است .

٥ ـ رجوع شود به اخبار الحکما ص ۳۰ و ۳۱ . الفهرست ص ۳٤۱ و۳٥۲ و٤۰۸ . طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰٤

۲۷ـ **قویری** ـ ابواسحق ابراهیم از فضلا وفلاسفه‌و منطقیین معروف قرن سوم ، استاد متی‌بن‌یونس‌است وتفاسیری بر بعض کتب ارسطومانندقاطیغوریاس وباری‌ارمینیاس وانالوطیقای اول وانالوطیقای دوم دارد . ابن‌الندیم نام او را در شمار نام مترجمان‌ذکر کرده است[۱] .

۲۸ـ **خاندان کرخی** ـ نخستین‌آنان شهدی‌الکرخی ازاهل کرخ[۲] ومترجمی متوسط بود . پسر وی یعنی ابن‌شهدی نیزمانند پدر و درآخر عمر از او بالاتر بود . وی ازسریانی بعربی ترجمه میکرد واز جملهٔ ترجمه هـای او «کتاب الاجنة» از ابقراط بود[۳] .

۲۹ـ **ابن بَکّوس** ـ ابواسحق ابراهیم‌بن‌بکوس‌العشاری از طبیبان و مترجمان معاصرحنین‌بن‌اسحق واز کسانی بود که حنین ترجمه های او را اصلاح میکرد . کلمهٔ بکوس که آنرا بکس و بکش نیز نوشته‌اند باید معرب از کلمه بکوس یا باکوس[٤] نام خداوند شراب ویکی‌ازارباب انواع معروف یونانی‌باشد. این‌کلمه در کتب‌بصورتهای عجیبی مانندتمکین وتاش‌هم نوشته شده است . ابن‌ابی اصیبعه گوید که وی در علم طب ماهر وازمشایخ اطباء بغداد بود وباآنکه کورشد ازاشتغال بصناعت‌طب دست‌باز نداشت ودربیمارستان عضدی تدریس میکرد واو راکتابهایی درطب است ازقبیل کناش‌و کتاب اقرا باذین ملحق بکناش ومقاله‌یی دراینکه آب قراح باردتر ازآب جواست ومقاله‌یی درآبله . پسرابراهیم یعنی ابوالحسن علی نیز در طب ونقل کتب مردی مشهور ومطلع بود و کتب بسیاربعربی درآورد[٥] . ابراهیم‌بن‌بکوس را غیر از کتب طب و ترجمه‌های طبی نقلهایی ازقبیل ترجمه واصلاح سوفسطیقا و کتاب الکون والفساد ارسطو و کتاب

۱ـ الفهرست ص ۲٤۱

۲ـ کرخ یکی‌ازبلاد عراق وازمحلات بغداداست رجوع‌شود به ص۲۳۲ صورة‌الارض ابن‌حوقل‌چاپ دوم لیدن.

۳ـ طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰٤

٤ـ Bacchus

٥ـ راجع به‌ابن بکوس و پسر و نوادهٔ او رجوع شود به : اخبار الحکما ص۲۸ . الفهرست ص ۳٤۹ و ۳۵۱ و ۳۵۳ . عیون الانباء فی‌طبقات الاطبا ص ۱۸۸ و ۲۰۵ و ۲۳٦ و ۲٤۰ و ۲٤٤ و ۳۲۳ . تتمهٔ‌صوان‌الحکمة ص ۱۱ (ذیل ابوالحسن‌بن مکین البغدادی الضریر)

الحس والمحسوس واسباب النبات ثاوفرسطس نیز بود .

راجع به احوال ابواسحق بن بکوس وپسرش ابوالحسن بن بکوس آنچه در کتب آمده غالباً بطریق مزج واختلاط است و بدین سبب گرفتاری بکوری را هم در احوال ابواسحق نوشته‌اند وهم درباب پسرش ابوالحسن وتدریس دربیمارستان عضدی رانیز بهر دوتن نسبت داده‌اند . ابن ابی اصیبعه برای ابوالحسن علی پسری بنام عیسی ذکر میکند که شاگرد ابوعبدالله ناتلی بوده و بنابراین درقرن چهارم وپنجم میزیسته است .

۳۰ـ **ابن ناعمة** ـ عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی الناعمی از مترجمان متوسط ، مترجم عده‌یی از کتب فلسفی مانند سوفسطیقاواثولوجیاوچهارمقالهٔ آخر کتاب السماع الطبیعی ارسطو است [۱] .آثار موجود اورا درملحقات خواهیم دید.

۳۱ـ **عیسی بن چهار بخت** ـ (صهاربخت ـ صهر بخت) از عیسویان جندیشابور واز پزشکان وداروشناسان مشهور بغداد درقرن سوم هجری بوده وتألیفات وترجمه‌هایی داشته است . از جملهٔ ترجمه های وی سه مقالهٔ اخیر از مجموعهٔ تفاسیر جالینوس بر کتاب الفصول ابقراط است که حنین بن اسحق آنها را بسریانی در هفت مقاله ترتیب داده بود .

۳۲ـ **ایوب الابرش الناقل** که او را برخی با ایوب الرهاوی [۳] اشتباه کرده‌اند، از جملهٔ ناقلان اواخر قرن دوم واوایل قرن سوم بود وکتبی ازیونانی بسریانی وعربی درآورد . وی ازجملهٔ مترجمان متوسط محسوب میشد لیکن آنچه دراواخرحیات خویش نقل کرد ارزش بیشتری داشت واحیاناً باآثارحنین برابری میکرد . ازجملهٔ ترجمه های وی مقالاتی از کتاب البرهان ارسطو بوده‌است که برای جبرائیل بن بختیشوع نقل کرد. پسر این ایوب یعنی ابراهیم از اطباءِ معروف قرن سوم معاصر المتوکل (۲۳۲ـ۲۴۷)

۱ـ رجوع شود به الفهرست ص ۲٤۱ و ۲٤۹ . اخبار الحکماء ص۲۸ و ۲۹ . عیون الانباء فی‌طبقات الاطباء ج۱ ص۲۰٤

۲ـ از علمای معروف قرن هفتم وهشتم میلادی و ناقل بسیاری ازکتب یونانی بسریانی که از آنمیان چندین رساله از جالینوس بوده است :

Aldo Mieli : La Science arabe, Leiden 1938 , p . 73—74

و نیز رجوع شود به‌عیون الانباء ج۱ ص۲۰٤ والفهرست ص۲٤۱ .

والمعتز (۲۵۱ـ۲۵۵) ونزد این خلیفهٔ اخیردارای مقام ومرتبتی عظیم بوده است[۱].

۳۳ـ **ابو بشر متی بن یونس (یونان)** ـ وی از مشاهیر مترجمان و دانشمندان قرن سوم وچهارم است ودر« اسکول مرماری » از مدارس سریانی که در دیر ها ترتیب میدادند[۲] نشأت کرد ونزداستادانی ازقبیل ثیوفیل بن‌ثوما وبنیامین و ابواسحق ابراهیم قویری وابواحمدبن حسین بن‌اسحق معروف بابن کرنیب فیلسوف معروف ، که در قرن سوم هجری میزیسته‌اند تلمذ کرد . وفات اوبسال ۳۲۸ اتفاق‌افتاد . ازترجمه های اواز ارسطو کتب ذیل‌را نام برده‌اند ، کتاب‌البرهان وسوفسطیقا و کتاب‌الکون‌والفساد بتفسیر اسکندر افرودیسی و کتاب‌الشعر (ابوطیقا) وقسمتی از مقالهٔ اول کتاب‌السماء والعالم تفسیراسکندر افرودیسی و مقالةاللام از کتاب‌الحروف (الهیات) بتفسیر ثامسطیوس‌و الآثارالعلویة بشرح‌الامفیدورس وانالوطیقای دوم . متی‌علاوه بر آثارارسطو یا شارحین او تفسیری بر کتب اربعهٔ منطق‌ارسطو وجزآن‌نیز کتبی‌درمنطق داشته‌است[۳] آثارموجود او را در ملحقات ذکرخواهیم کرد.

۳٤ـ **ابوزکریا یحیی بن‌عدی بن حمید بن‌زکریاء التکریتی المنطقی** ـ از مشاهیر منطقیین قرن چهارم هجری و از شاگردان مشهور ابوبشرمتی‌بن یونس و ابونصرالفارابی وبرمذهب نصارای یعقوبی بود . ازخصایص این‌دانشمند کثرت‌استنساخ کتب بود که در شبانه روز بصد ورقه بالغ میشد و او دوبار تفسیر طبری را استنساخ کرد. از جملهٔ ترجمه های وی یکی کتاب مابعدالطبیعه از تاوفرسطس است و دیگر الآثارالعلویهٔ ارسطو بتفسیر اسکندر افرودیسی از سریانی بعربی ونقل یا اصلاح شرح ثامسطیوس بر کتاب السماء والعالم و اصلاح ترجمهٔ ابوروح الصابی از تفسیر اسکندر الافرودیسی بر مقالهٔ اول از کتاب السماع الطبیعی ارسطو و ترجمهٔ طوبیقا از سریانی بعربی (متن سریانی آن از اسحق بن‌حنین بوده است) . یحیی خودنیز کتب ومقالاتی

۱ــ طبقات الاطبا ج۱ ص۱۰۰ و ۱۷۰ - ۱۷۱ و۲۰٤ . الفهرست ص۲٤۱ .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱٤ ازهمین کتاب .

۳ــ رجوع‌شود به‌عیون‌الانباء ج۱ ص ۲۳۵ . الفهرست ص۲٦۸ - ۲٦۹ و۲٤۸ ـ ۳۵۲ ـ تتمة صوان‌الحکمة ص ۱٤ــ۱۵ ، اخبارالحکما ص ۲۱۲

در منطق وفلسفه وطب داشت . وفاتش در ذی‌القعدهٔ سال ٣٦٤ هجری اتفاق افتاد[١]. در ملحقات این کتاب بآثار موجود او اشاره خواهد شد.

٣٥ـ ابن زرعة ـ ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعة بن مرقیس بن زرعة بن یوحنا ازفلاسفه و منطقیین و از مترجمان زبر دست قرن چهارم است . ولادتش در شهر بغداد وبتاریخ ذی‌الحجهٔ سال ٣٣١ ووفاتش در ٣٩٨ بوده‌است[٢]. وی ازملازمان یحیی بن عدی بود وچندین کتاب از سریانی بعربی نقل کرد ازقبیل کتاب‌الحیوان ارسطو و کتاب منافع اعضاء الحیوان بتفسیر یحیی‌النحوی و پنج مقاله از کتاب نیقولاوس در فلسفهٔ ارسطو و کتاب سوفسطیقای ارسطو وبعضی از تألیفات برقلس . تألیفاتی هم مانند اختصار کتاب ارسطاطالیس فی المعمور من الارض ـ اغراض کتب ارسطاطالیس المنطقیة ـ معانی ایساغوجی کتاب فی العقل و جز آنها بدو نسبت داده شده است[٣]. آثار موجود او را در ملحقات مذکور خواهیم داشت .

٣٦ـ ابوالخیر بن الخمار ـ ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا بن بهنام (بهرام) از نصرانیان ایران واز اطباء و حکما و از مترجمان بزرگ و ناقل از سریانی بعربی بوده و کتب بسیار ازآن زبان نقل کرده است . ابن ابی اصیبعه برخی از نقلهای او را دیده وازآنها بنیکی یاد کرده است[٤].

ولادت او بسال ٣٣١ و وفاتش در اوایل قرن پنجم بعد از فتح خوارزم بدست محمودبن سبکتکین (٤٠٨ هجری) اتفاق افتاده و چون مدتی در خدمت محمود بسر میبرد بنابراین محققاً چندی بعد از ٤٠٨ نیز زنده بود وبهرحال پیش از ٤٢١ در گذشته است زیرا دراحوال اوخدمت سلطانی را ازغزنویان غیراز محمودبن سبکتکین(متوفی بسال ٤٢١) ذکرنکرده‌اند . ابوالخیر بعداز براعت در علوم مدتی درخدمت خوارزمشاه

١ـ رجوع سود به : اخبارالحکما ص ٢٣٦ ـ ٢٣٨ . عیون الانباء ص ٢٣٥ . الفهرست ص ٣٦٩ و از ص ٣٤٤ بعد .

٢ـ ابن ابی اصیبعه (ج١ ص ٢٣٥) ولادتش را در سال ٣٧١ ذکر کردهٔ و وفاتش را (ج ١ ص ٢٣٦) در تاریخ ٤٤٨ ، وایں هردو اشتباه است .

٣ـ رجوع شود به : تتمهٔ صوان الحکمة ص٦٦ـ٦٩ . عیون الانباء ج١ ص ٢٣٥ ـ ٢٣٦ . الفهرست ص٣٦٩ ـ ٣٧٠ .

٤ـ عیون الانباء ج١ ص٢٢٢ .

ابوالعباس مأمون بن‌مأمون‌بن محمد خوارزمشاه میزیسته وپس‌از قتل او وفتح خوارزم بر دست محمود بغزنین رفت . نوشته‌اند که سن ابن‌الخمار این هنگام از صد متجاوز بود[۱] واگر چنین باشد ولادت او میبایست پیش از سال ۳۳۱ اتفاق افتاده باشد . ابو‌الخیر درطب وفلسفه تألیفات وترجمه‌های متعدد داشت . از جملهٔ ترجمه های او کتاب «الآثارالمتخیلة فی‌الجو» (که‌نسخه‌یی‌از آن‌در کتابخانهٔ رامپورموجوداست) ازسریانی‌ـ کتاب‌الآثارالعلویة از سریانی بعربی ـ کتاب مسائل ثاوفرسطس ـ مقاله‌یی دراخلاق ، درالفهرست ابن‌الندیم ذکرشده‌است[۲].

۳۷ـ **یوحنا القس** ـ یوحنابن یوسف بن الحارث بن‌البطریق القس از ریاضی دانان ومطلعین بتألیفات اقلیدس وسایر کتب هندسی درقرن چهارم بود . وی از یونانی ترجمه میکرد وعلاوه براین تألیفاتی هم درهندسه داشت .[۳]

۳۸ـ **نظیف‌القس الرومی** ـ ازپزشکان معاصرعضدالدولهٔ دیلمی (در بغداد از ۳۶۷ تا ۳۷۲) و مترجم از یونانی بعربی و از بیست و چهار طبیبی بود که عضدالدوله آنانرا در بیمارستان خود در بغداد بکار معالجه گماشت و راتبه‌یی برای آنان معین کرد[٤] . نظیف از معاصران و دوستان ابن‌الندیم بود و عزم خودرا بنقل مقالهٔ دهم‌از اقلیدس با او درمیان نهاد[٥] . آثار موجود او را در ملحقات‌می‌بینیم.

۳۹ـ **یوسف‌الناقل** ـ ابو یعقوب یوسف بن عیسی‌الناقل ملقب به « الناعس » مترجمی ایرانی از مردم خوزستان ، شاگرد عیسی‌بن‌چهار (صهار ـ صهر) بخت واز

۱ـ حواشی چهارمقاله‌ص ٤٤٥

۲ـ رجوع شود به : طبقات الاطبا ج ۱ ص۲۲۲ ـ ۲۲۳ . الفهرست ص ۲۷۰ . تتمة صوان الحکمة ص۱۲ـ۱٤ . حواشی چهارمقالهٔ عروضی ص۲٤۵ـ۲٤٦ .

۳ـ برای اطلاع از احوال او رجوع شود به : الفهرست ص۲۹۳ و ۳۷۱ . اخبارالحکما ص ۲٤۸

٤ـ عیون الانباء ج۱ ص۲۲۸ . اخبارالحکما ص ۲۲۱ . الفهرست ص ۲۷۱ .

٥ـ الفهرست ص ۳۷۱

مترجمان متوسط بوده است.(١) وی مانند استاد خویش بیشتر بترجمهٔ کتب طبی اشتغال داشت.

٤٠ـ **ابوالحسن الحرانی الصابی** ـ ثابت‌بن ابراهیم بن زهرون از معاصران امیر عزالدوله بختیار (٣٥٦ـ٣٦٧) واز اطباء بزرگ عهدخویش بود. ولادت او دوشب مانده از ذی‌القعدهٔ سال ٢٨٣هجری در رقه(٢) ومرگش بنقل‌ابن‌ابی‌اصیبعه بسال ٣٦٥ در بغداد اتفاق افتاد وبا اینحال در طبقات الاطبا شرح ملاقات او با امیر عضدالدوله که در سال ٣٦٧ بغداد را تصاحب کرد، آمده‌است(٣) ودر این‌صورت بهترآنست که قول‌القفطی‌را باور داریم که وفات او را یازده شب مانده از شوال سال ٣٦٩ هجری دانسته است(٤). ابوالحسن الحرانی علاوه برتألیفات خود درطب ترجمه‌هایی نیزدراین فن از پزشکان قدیم داشته مانندقسمتی‌از کتاب القوباء(٥) تألیف فیلغریوس وکتابی درامراض لثه ودندان (فیما یعرض للثة والاسنان) از همان طبیب.

***

مترجمان‌وناقلانی که تا اینجاذکرشده‌اند همه‌از آرامیان وحرانیان‌یاایرانیانی بودند که از زبانهای یونانی وسریانی وپهلوی اطلاع‌داشته وکتب‌علمی را ازآن‌زبانها بعربی ویا نخست ازیونانی بسریانی و سپس بعربی درمیآورده‌اند واشتغال آنان معمولا بطب و فلسفه وسایر علوم عقلی بود. اما مترجمان قرنهای دوم وسوم و چهارم هجری تنها بهمین عده محدود نبوده و گروه دیگری هم از نژادها و زبانهای دیگر بدین‌کار اشتغال داشته‌اند مانند **نبطیان** و **هندوان** و در ذیل این بحث لازم است که بذکر مختصری از بعض آنان مبادرت شود:

٤١ـ **ابن‌وحشیة الکلدانی** ـ ابوبکر احمد بن علی بن قیس بن‌المختار بن عبدالکریم النبطی معروف بابن وحشیة از مترجمان معروف قرن سوم و آغاز قرن

١ـ طبقات الاطبا ج١ ص ٢٠٤ ـ ٢٠٥

٢ـ رقه شهری درشمال بین‌النهرین برکنار فرات است

٣ـ ج١ ص٢٢٧

٤ـ اخبار الحکما ص٨٠

٥ـ قوباء: خشکریش، جرب‌خشک، زخم‌خشک، خشک‌رحم.

چهارم هجری بود که بزبان نبطی آشنایی داشت. بنابرآخرین تحقیقات ثابت شده است که **قوم نبطی** ارنژاد عرب بودند که درحدود جنوب‌ومشرق سوریه تشکیل حکومتی دادند . این‌قوم بیشتر باموزتجاری اشتغال داشته و در نتیجهٔ ثروت بسیار احیاناً بمسائل علمی وادبی نیز توجه میکرده‌اند . در دورهٔ اسلامی نبطی بدسته‌یی از عرب اطلاق میشد که نه در شمار بدویان بودند و نـه در زمرهٔ سپاهیان و گاه نیز بروستاییانی که بزبان آرامی تکلم میکردنـد این نـام داده میشد . در قرون اولـی هجرت زبان و کتب نبطی مورد توجه بعضی از علما بوده و در این ایام اسم مذکور یعنی نبطی بیشتر برساکنان «بطائح»(۱) اطلاق میشده است(۲). از میان مترجمان نبطی مهمترین کسی که ترجمه های او در میان علمای اسلامی شهرت بسیار داشت **ابن‌وحشیهٔ** مذکور است که یکی از فصحاء نبط وازمطلعین درفن سحر وشعبده وعزائم بود و درعین‌حال ازصناعت کیمیا اطلاع وافر و کتب متعدد در این باب داشت که گویا همه منقول ازنبطی بود. از جملهٔ معتبرترین کتابهایی که وی ترجمه کرد «کتاب الفلاحة النبطیه» است که نسخهٔ‌خطی آن در دست است(۳). دیگر کتاب الفلاحة الصغیر و کتاب اسرار الکواکب و کتاب الحیات والموت در علاج امراض . بقیهٔ کتب‌منقوله یا مؤلفهٔ ابن وحشیه از مقولهٔ کتب سحر وعزائم است(٤). ازآثارموجود منسوب بابن‌وحشیه‌درملحقات سخن‌خواهیم گفت.

۴۲ـ **کنکه‌هندی** ـ اسم او را منکه نیز نوشته‌اند و حتی برخی مانند ابن‌ابی اصیبعه «کنکه» و «منکه» را دوتن ذکر کرده و از کتب منسوب به کنکه قسمتی را بنخستین ودسته‌یی را بدومین نسبت داده‌اند لیکن این‌هردو اسم ازیکتن واصح ضبطها نیز «کنکه» است که قابل انطباق براسم هندی « Kanaka » میباشد . وی ازمنجمان وپزشکان‌هندی گندشاپورواز کسانی‌است که‌بمباشرت‌مترجمان کتبی‌را بفارسی‌یا بعربی‌در

۱ـ ناحیه‌یی میان واسط وبصره .

۲ـ رجوع‌شود به تحقیقات‌ممتع E . Honigmann در Encyclopédie de l'Islâm ذیل‌عنوان نبطیان (Nabatéens) .

۳ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ طبع ٤ ص۱۵۸ .

٤ـ الفهرست ص۳٤۲ و ٤۳۳ و ٥۰٤ . تاریخ التمدن الاسلامی ص ۱۵۸ ج ۳ .

میآورد . کنکه درقرن دومهجری واوایل قرن سوم میزیست . وی بفرمان‌هارون‌الرشید ببغداد خوانده شد و در خدمت این خلیفه وظیفه و راتبه‌یی خاص داشت و ازآل برمك نیز برخوردار بود . کنکه چند کتاب طبی و نجومی را چنانکه گفته‌ایم بمباشرت مترجمان ازهندی بپهلوی یا بعربی درآورد وازآنجمله است «کتاب السموم» منسوب به «شاناق» یکی از دانشمندان و اطباء قدیم هند . ابن ابی‌اصیبعه گفته است[۱] که شاناق را معالجات و تجارب بسیاری در صناعت طب وتفننی در علوم و حکمت بود و در علم نجوم براعت و نزد ملوك هند حرمت داشت . . . و از جملهٔ کتب او کتاب السموم است درپنج مقاله که منکه (کنکه)الهندی از زبان هندی‌بزبان (پهلوی) ترجمه کرد ومتولی نقل آن بزبان‌فارسی (پهلوی؟) مردی معروف بابوحاتم‌البلخی بود و کنکه این کتاب را برای یحیی‌بن خالدبن برمك ترجمه کرد . بعداً این کتاب بدست عباس‌بن ـ سعیدالجوهری مولای مأمون برای آن خلیفه بعربی نقل شد .

کلمهٔ شاناق باید معرب از اسم هندی چاناکیا[۲] وزیرمعروف‌چاندارگوپتا[۳] امپراطور هندوستان باشد که در حدود ۳۲۱ الی ۲۹۸ سلطنت میکرده است . این چاناکیا مردی دانشمند و صاحب تألیفاتی بود و بعید نیست که کتاب السموم نیز از وی بوده باشد .

در سال ۱۹۳٤ میلادی کتابی بنام کتاب‌الشاناق فی‌السموم و التریاق در برلین با ترجمهٔ آلمانی بمباشرت و اهتمام بنیتااشتروس[٤] چاپ شد . این کتاب در دو قسمت است : نخستین قسمت آن مأخوذ ومنقول ازکتاب السموم شاناق و همانست که کنکه آنرا از هندی بپهلوی درآورده بود ودومین بخش‌آن باید قسمتی باشد که‌هنگام‌ترجمه بعربی از مآخذ یونانی در باب سموم و تریاقات برآن افزوده شده باشد .

ازجملهٔ ترجمه‌های دیگر کنکه کتابی بود از سسرد[۵] هندی که برای یحیی ابن خالدالبرمکی نقل کرد وحکم کناشی را درطب داشت که دربیمارستان مورداستفاده

۱ـ طبقات الاطبا ج۲ ص۳۲ـ۳۳
۲ـ Čanakya
۳ـ Čandragupta
٤ـ Benitta Strauss
۵ـ Susruta

بود [۱]. دیگر از کتبی که ترجمه یا تفسیر یا تألیف آنها به کنکه نسبت داده‌شده «کتاب النمودار فی‌الاعمار» است و : کتاب اسرارالموالید ـ کتاب القرانات الصغیر ـ اسماء عقاقیرالهند که برای اسحق بن سلیمان تفسیر کرد [۲].

۴۴ ـ **ابن دَهن** ـ یکی دیگر ازمترجمان هندی و ازمعاصران کنکه است که متعهد امور بیمارستان برامکه بود و کتبی از هندی بعربی نقل میکرد مانند کتاب استانکرالجامع ـ کتاب سندستاق (یعنی کتاب : صفوةالنجح) [۳].

* * *

مترجمان دیگری راهم که غالباً از مشاهیر ناقلان و دانشمندان قرن دوم و سوم و چهارم هجریند، علاوه بر مترجمان مذکور، ذکر کرده‌اند که چون اطلاعات کافی از غالب آنان در دست نیست بذکر مجملی ازنام واحیاناً از آثار ایشان در اینجا بسنده میشود :

زروبا (زوربا) بن‌ماجوه (مانحوه) الناعمی‌الحمصی .

هلال بن ابی‌هلال الحمصی که ترجمه‌هایی صحیح لیکن فاقد فصاحت داشت وما ببعضی از آنها که در دست است در ملحقات این کتاب اشاره خواهیم کرد.

ابوالفتح اصفهانی مترجم بعض کتب ریاضی .

فثیون (فیثون) الترجمان که ازعربیت بی‌بهره و آثاراو کثیراللحن بود .

ابونصراوی (ناری) بن ایوب که مردی قلیل‌النقل بود .

بسیل‌المطران، مردی کثیرالنقل وترجمه‌های اومتمایل بخوبی بود. وی درخدمت طاهربن‌الحسین ذوالیمینین بسرمیبرد . بعضی ازترجمه های‌اودردست‌است و درملحقات ذکرخواهد شد.

حیرون (جیرون) بن رابطه .

---

۱ ـ برای اطلاع ازمطالب وموضوعات این‌کتاب مخصوصاً رجوع شود به :

A . Castiglioni : Histoire de la Médecine . 1931,p. 86-89 .

۲ ـ رجوع شود به : الفهرست ص ۲۴۲ و ۳۷۸ و ۴۲۱ . طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲ و۳۳ .

La Science arabe,p. 73 .

۳ ـ الفهرست ص ۲۴۲ ـ ۴۲۱

تدرس(تذرس) السنقل که ازمترجمین کتب حکمت بود. دربارهٔ او وآثارموجود وی درملحقات این کتاب باز سخن‌خواهیم گفت .

ابویوسف‌الکاتب‌ازمترجمان متوسط که عده‌یی‌از کتب‌ابقراط راترجمه کرده‌بود.

قیضا الرهاوی ازهمکاران حنین که حنین ترجمه‌های وی را اصلاح میکرد .

عبدالله بن علی ازمترجمان ایرانی که کتاب سیرك (شرك ؟) را که از هندی بپهلوی ترجمه شده بود ، بعربی‌درآورد .

منصوربن باناس که سریانی وعربی میدانست ودرسریانی قویتربود .

عبدیشوع (حبیب؟)بن بهریزمطران موصل دوست جبرائیل‌بن بختیشوع وناقل او که چند کتاب برای مأمون نیزترجمه کرد .

سلام الابرش ازناقلان قدیم معاصر برامکه ناقل کتاب السماع‌الطبیعی ارسطو.

ایوب وسمعان که زیج‌بطلیموس را برای محمدبن خالدبن یحیی بن برمك بـا چند کتاب از کتب قدیم ترجمه کردند .

ابوروح الصابی مترجم قرن چهارم ناقل بعض کتب ارسطو مـانند مقالهٔ اول از السماع الطبیعی بتفسیرالاسکندرالافرودیسی .

ابوعمر یوحنـا بن یوسف که از جملهٔ ترجمه هـای او کتاب آداب الصبیان افلاطون بود .

ایوب‌بن‌القاسم‌الرقی که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد و از جملهٔ ترجمه های او کتاب ایساغوجی بود .

مرلاحی از مترجمان قرن چهارم که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد .

داریشوع که ازسریانی بعربی ترجمه میکرد .

ابوسهل ویجن‌بن رستم‌الکوهی ریاضی دان بزرگ قرن چهارم که ترجمه هایی ر ریاضیات نیزداشت وازآنجمله است ترجمهٔ کتاب ارشمیدس درمثلثات ازروی‌ترجمهٔ ریانی آن .

التفلیسی (عیسی الرقی) طبیب ومترجم مشهور معاصر وملازم سیف‌الدوله حمدان که از سریانی بعربی ترجمه میکرد و چند مترجم دیگر که‌درملحقات بدانان اشاره خواهد شد .

۱۲ـ کتب و علماء مستفاد

با نهضتی که درقرن دوم‌وسوم وچهارم هجری برای استفاده از علوم و اطلاعات ملل راقیهٔ جهان‌آنروزی یعنی یونانیان ورومیان واسکندرانیان و آرامیان و ایرانیان وهندوان پدیدآمد، غالب کتبی که تاآنروزگار بزبانهای مختلف و درباب موضوعات گوناگون علوم عقلی تألیف وتدوین شده بود بعربی نقل شد .

دانشمندان‌و کتبی که دراین مدت از ملل وامم مختلف مذکور مورد استفادهٔ مسلمین قرارگرفته‌اند بسیارند وبیان همهٔ آنها بتفصیل البته خالی از اشکال نیست . اینست که در اینجا بذکر مهمترین‌آنان باشرحی مختصر از بعض کتب مهم ایشان که ترجمه ومبنای علوم اسلامی شد اقتصارمیکنیم .

مهمترین حوزهٔ علمی که مورد توجه مسلمین قرار گرفت حوزهٔ علمی آتن و اسکندریه وشراح ومفسرین علمای این دو دبستان است که بنابرآنچه گذشت تمام حوزه های علمی خاورنزدیك ومیانه را تا مدارس گندشاپور ازآثار وافاضات خودممتع میداشته‌اند . غالب معاریف وبزرگان این حوزه ها حتی رجال درجهٔ سوم وچهارم‌علمی وفلسفی وطبی مورد توجه مسلمین بودند وآثار بیشتر آنان یا مستقیماً از یونانی ویا از سریانی و یا ازپهلوی بعربی درآمد که بیشتر در دست است خواه آنها که در ذیل نام مترجمان درملحقات این کتاب می‌بینیم وخواه‌آنها که در ذیل‌اسامی‌دانشمندان یونانی در همان قسمت مذکور خواهیم داشت .

الف ـ در فلسفه : از جملهٔ این معاریف نخست **فیثاغورس** (بوثاغورس یا فوثاغوراس یا فوثاغوریا) از اهل ساموس (۱) است که رسائل ذهبیات منسوب باورابعربی‌ترجمه کردند وفلسفهٔفیثاغوری منسوب بدووهمچنین

۱ ـ Pythagoras de Samos (Pythagore) بدر فلسفهٔ یونانی‌که درحدود ۵۳۲ الی۴۹۷ ق . م . میزیسته است .

فلسفهٔ فیثاغوریون جدید که با توجه بمبنای معتقدات او بعداً در اسکندریه بوجود آمد مورد توجه بعضی از عقلای مسلمین خاصه اخوان الصفا بوده است. بعد از فیثاغورس بی آنکه توجه بسیار بفلاسفه و علمای دیگر داشته باشند **سقراط** (سقراطیس) (۱) بن سفرونیسقس (۲) (ولادت بسال ٤٦٨ ق.م. ووفات بسال ٤٠٠ یا بقولی ۳۹۹ ق.م.) و تعلیمات او علی الخصوص از باب اهمیتی که در تعلیم شاگردان بزرگ خود و پرورش افلاطون داشت و سر گذشتی که دارد، نزد مسلمین اهمیت و شهرت بسیار یافت. نخستین فیلسوف بزرگی از یونانیان که مسلمین بآثار او بیش از دیگران توجه کرده اند **افلاطون** (فلاطون - افلاطن - فلاطن) (۳) (٤٢٩-۳٤۷ ق.م.) است که بنابر آنچه دیده ایم بسیاری از رسالات و کتب او بعربی در آمد و بعضی دیگر را نیز که ذکری از ترجمهٔ آنها نشده محققاً میشناخته و ذکر میکرده اند و از مجموع آنها کتابهای ذیل را نام میبریم:

کتاب النوامیس (٤) - کتاب السیاسة (٥) - طیماوس (٦) - قریطن (اقریطن) (۷) - کتاب المناسبات (۸) - سوفسطس (۹) - ثا اطاطس (ثاطیطس) (۱۰) - فرمانیدس (برمینیدس) (۱۱) - فدرس (۱۲) - این (۱۳) در دو مجلد - القیبیادس (۱٤) - افیاس (۱٥) - خرمیدس (۱٦) - لاخس (۱۷) - مانن (۱۸) - فروطاغورس (۱۹) - اوثوفرون (۲۰) - غورجیاس (۲۱) اوثوذیمس (۲۲) - قراطولس (۲۳) - مانکسانس (۲٤) - فاذن (۲٥) - تااجیس (۲٦) - مینس (۲۷) ابرخس (۲۸) - قیلوطوفون (۲۹) - کتاب فلبس (الحس واللذة) (۳۰) - و کتب دیگری مانند کتاب التوحید و اصول الهندسه (ترجمهٔ قسطا) که بنام افلاطون ذکر کرده اند.

---

۱ - Socrates ۲ - Sophroniscos ۳ - Platon
٤ - les Lois ٥ - le Poltique ou de la Royauté
٦ - le Timée ۷ - le Criton
۸ - le Lysis ۹ - le Sophiste
۱۰ - le Théétète ۱۱ - le Parménide
۱۲ - le Phèdre ۱۳ - Ion ۱٤ - l'Alcibiade
۱٥ - Hippias ۱٦ - le Charmide
۱۷ - le Lachès ۱۸ - le Ménon
۱۹ - le Protagoras ۲۰ - l,Euthyphron
۲۱ - le Gorgias ۲۲ - l'Euthydème
۲۳ - le Cratyle ۲٤ - le Ménéxène
۲٥ - le Phédon ۲٦ - Théagès
۲۷ - Minos ۲۸ - Hipparque
۲۹ - Critophon ۳۰ - le Philèbe

شاگرد افلاطون، بزرگترین فیلسوف دنیای‌قدیم و کسی که‌مدتها‌جهان راتحت تأثیرعقاید وافکار خود داشت، یعنی **ارسطوطالیس** (ارسطالیس- ارسطو) (۱) فرزند نیقوماخس(۲) ازشهراسطاغاریا(۳) ازبلاد مقدونیه‌است که‌از۳۸٤ تا ۳۲۲ قبل ازمیلاد مسیح‌میزیست‌وتحصیلات خودرادرآتن (اثینة) ٤ نزد افلاطون بپایان برد. وی چنانکه دیده‌ایم درتمام حوزه های علمی‌بعد ازخود دارای نفوذبسیار درمنطق وابواب فلسفه بود چنانکه تفسیرهای متعدد بر کتب اونوشتند وهمهٔ‌آثار اورا چند باربزبانهای سریانی و پهلوی وعربی ترجمه کردند وترجمه‌هایی که درعربی از کتب او ترتیب داده‌شد علاوه بریونانی از سریانی و پهلوی و همچنین از تفسیرهای متعددی است که بر آثار او یعنی کتب منطیقات و طبیعیات والهیات وخلقیات نوشته‌اند و اینك بذکر فهرستی از کتب منقولهٔ او در اینجا مبادرت میشود :

منطقیات ارسطو که عبارت ازشش کتاب بنام ارغنون (۵) شامل : قاطیغوریاس (المقولات) (٦) باری ارمانیاس (باری، ارمینیاس - باریرمینیاس) (العبارة (۷)) - انالوطیقای اول (تحلیل القیاس) (۸) - انالوطیقای ثانی (۹) مشهور به ابود قطیقا(۱۰) (البرهان) - طوبیقا (جدل) (۱۱) در هشت جزو- سوفسطیقا یا سوفسطائیین (المغالطین یا حکمةالمموهة) (۱۲) باضافهٔ دو کتب ریطوریقا (الخطابه) (۱۳) وابوطیقا یابوطیقا (الشعر)(۱٤) که مجموعاً هشت کتاب میشود .

درحکمت طبیعی والهی وعملی : کتاب السماع الطبیعی(۱۵) یا سمع‌الکیان که

---

۱ — Aristoteles(Aristote)

۲ — Nicomaque ۳ — Stageira

٤ — Athènes ۵ — Organon

٦ — Categoriae(les Catégories)

۷ — Perihermeneias یا l'Hermencia یا De l' Interpretatione(Interprétation)

۸ — Analytica priora(les premiers Analytiques)

۹ — Analytica posteriora (les derniers ou seconds Analytiques)

۱۰ — Apodictiques

۱۱ — Topica (les Topiques)

۱۲ — Sophistici Elenchi (la réfutation des sophistes — les réfutations sophistiques)

۱۳ — Rhetorica (la Rhétorique)

۱٤ — Poetica (la Poétique)

۱۵ — Physica (la Physique)

أرسطو خودآنرا بههفت یاهشت کتاب منقسم کرده وچهار یاپنج قسمت اول را خصوصاً «کتاب‌الاصول»(۱) وسه یاچهار قسمت دیگر را «کتاب‌الحرکة»(۲) نامید- السماء والعالم(۳) مجموعه‌یی ازدورسالهٔ السماءِ(٤) والعالم(٥) - الکون و الفساد(٦)- الآثار العلوية(۷) کتاب‌النفس(۸)- کتاب‌الحس‌والمحسوس(۹)- کتاب‌الحیوان(۱۰) وجوامعی که‌از کتب اومربوط بحیوانات ترتیب داده‌شد مانند کتاب فی‌حرکةالحیوان یا «حرکات الحیوان المکانية علی‌الارض»(۱۱) وکون‌الحیوان(۱۲) وطبائع الحیوان وطـول اعمارالحیوان وقصرهاوجزآنها - کتاب‌الحروف یاالهیات(۱۳)- مجموعه‌یی ازچندرساله راجع بمسائل مابعد الطبیعی - اثولوجیا(۱٤) - کتاب‌السیاسة (بولیطیقا)(۱٥) - کتاب الاخلاق(۱٦) که‌ارسطوآنرادرسه عنوان‌بنام‌ایثیقون ماغانس(۱۷) وایثیقون‌نیقوماخس(۱۸) وایثیقون اوثی‌ذیمس(۱۹) نگاشت ومجموع آنها دوازده‌مقاله بود و این‌دوازده مقاله را فرفوریوس جمع وتفسیر واسحق‌بن حنین ترجمه کرد.

کتاب قاطیغوریاس را حنین بن اسحق بعربی درآورد واین ترجمه دو بار چاپ شد(۲۰) ومختصرات و جوامعی از آن بدست عبدالله بن المقفع و بنابر عقیدهٔ برخی محمدبن عبدالله‌بن المقفع، وابن بهریز والکندی واسحق بن‌حنین و احمد بن الطیب والرازی تنظیم شد.(۲۱).

کتاب باری ارمینیاس را بروایت ابن‌الندیم حنین بسریانی و اسحق از سریانی

---

۱ — Traité des principes ۲ — Traité du mouvement

۳ — le Ciel et le Monde

٤ — le Ciel ٥ — le Monde

٦ — De Gènèratione et Corruptione(la Génération et la Corruption)

۷ — Meteorologica (la Météorologie)

۸ — De Anima (traité de l'Ame)

۹ — De Sensus et Sensibili

۱۰ — Historia Animalium (Histoire des animaux)

۱۱ — la Marche des animaux

۱۲ — la Génération des animaux

۱۳ — Metaphysique ۱٤ -- la Théologie

۱٥ -- la Politique ۱٦ - l'Ethique

۱۷ — la Grande Ethique ۱۸ l'Ethique à Nicomaque

۱۹ — l' Ethique à Ethidème

۲۰ — یکبار در۱۸٤٦ بوسیلهٔ Julius Theod. Zenker وباردیگر بوسیلهٔ M. Bouyges در : Bibliotheca Arabica Scholasticorum, vol. IV

۲۱ — الفهرست ص ۲٤۸ . اخبار الحکما ص ۲٦ — ۲۷

بعربی درآورده ونسخهٔ آن بچاپ رسیده[۱] و جوامعی ازآن بدستقویری وابوبشرمتی والفارابی ومختصراتی بوسیلهٔ حنین واسحق و ابن‌المقفع والکندی وابن بهریز وثابت بن‌قرة واحمدبن‌الطیب والرازی ترتیب یافت .

انالوطیقا الاولی را تیادورس بعربی درآورد و گویند که آنرا برحنین عرضه داشت تااصلاح کند . حنین و اسحق آنرا بسریانی‌هم ترجمه کردند.قویری‌وابوبشرمتی ابن‌یونس والکندی‌آنرا تفسیر کردند .

از انالوطیقای ثانی (ابودیقطیقا) قسمتی‌را حنین‌بسریانی‌ونیمهٔ‌آنرا اسحق‌بهمان زبان‌نقل‌کردومتی نقل‌اسحق‌را بعربی‌درآورد . متی‌والفارابی‌والکندی‌آنراشرح کردند.

طوبیقا را اسحق بسریانی درآوردویحیی‌بن عدی نقل او را بعربی ترجمه کرد . الدمشقی هفت مقالهٔ آنرا وابراهیم بن‌عبدالله مقالهٔ هشتم آنرا بتازی درآورد . الفارابی ومتی‌بن‌یونس برآن‌شرح‌نوشتند. تفسیری کداهونیوس‌واسکندرالافرودیسی براین کتاب نوشته‌بودند بوسیلهٔ اسحق‌وابوعثمان‌الدمشقی بعربی نقل‌شد .

سوفسطیقا را ابن‌ناعمه و ابوبشرمتی بن‌یونس بسریانی درآوردند ویحیی‌بن‌عدی بعربی‌نقل کردوابراهیم‌بن‌بکوس العشاری‌هم نقل‌ابن ناعمه‌را بعربی در آورد و قویری و کندی‌آنرا تفسیر کردند .

ریطوریقارا ظاهرا اسحق‌بن‌حنین‌بعربی ترجمه کردوهمچنین‌ابراهیم‌بن عبدالله . الفارابی‌آنرا تفسیر کرد .

ابوطیقا را ابوبشرمتی‌بن یونس ازسریانی بعربی‌نقل‌ویحیی‌بن‌عدی‌بعربی ترجمه و کندی‌آنرا تلخیص نمود وابن‌سینا وابن‌العبری وابن رشدآنرا تفسیر کردند . ترجمهٔ ابوبشرمتی دوبار بچاپ رسید[۲] .

---

۱ — I. Pollak : Die Hermeneutik der Aristoteles in der arabischen ubrsetzung des Ishaq ibn Honein . 1913

۲ — D. Margoliouth: Analecta Orientalia ad poeticam Aristoteliam. Londini . 1887

J. Katsch : Die arabischen ubersetzung der Poetik... Wien. 1928 — 1932.

ازالسماع‌الطبیعی یك‌مقاله وقسمتی‌ازمقالهٔ دوم راابوروح‌الصابی بعربی‌ومقالهٔ‌دوم‌را حنین بسریانی ویحیی‌بن عدی بعربی و قسمتی ازمقالهٔ چهارم ومقالهٔ پنجم ومقالهٔ ششم ومقالهٔ هفتم را قسطابن لوقا ترجمه کردند . ابوبشر متی وابن کرنیب وثابت‌بن قره‌وابی الفرج قدامة بن جعفرتفسیرهایی ازآن ترتیب‌دادند .

السماء والعالم‌را ابن‌البطریق‌وابوبشرمتی وابن‌الخماربعربی درآوردند و شروحی نیزازآن بوسیلهٔ حنین وابوزید البلخی وابوجعفرالخازن ترتیب یافت .

الکون والفساد را حنین بسریانی و اسحق‌بن حنین و ابوعثمان الدمشقی و ابن بکوس بعربی درآوردند وشرح اسکندر الافرودیسی را متی‌بن یـونس و قسطا و شرح الامفیدورس رااسطاث بعربی ترجمه کردند .

ازالآثارالعلویه شرح الامفیدورس را متی‌وشرح الاسکندرالافرودیسی را یحیی‌بن عدی ازسریانی بعربی در آوردند .

کتاب‌النفس‌را حنین بسریانی واسحق بعربی ترجمه کردند . تفسیر سنبلیقیوس ازاین کتاب‌هم بعربی درآمد . ابن‌البطریق جوامعی ازآن ترتیب داد .

الحس‌و المحسوس‌را نقل معروفی‌درعربی‌نبود. متی‌بن‌یونس‌قسمتی‌راازآن بعربی درآورد که الطبری ازوی فرا گرفت .

کتاب الحیوان را ابن البطریق و اختصار نیقولاوس را ازاین کتاب ابن زرعـة بعربی نقل کردند .

از کتاب‌الحروف(الهیات) قسمتی را اسحق و ابوزکریا یحیی‌بن عدی واسطاث وابوبشرمتی وشملی بعربی درآوردند . ازترجمهٔ اسطاث قسمتی چاپ شده است (۱) . از شروح‌این کتاب هم قسمتی‌را بعربی ترجمه کردند . کتاب الاخلاق تفسیرفرفوریوس را که دردوازده مقاله بود ، اسحق‌بن حنین بعربی درآورد .

اثولوجیارا حجاج‌بن‌مطروابن‌ناعمه بعربی درآوردند و کندی تفسیر کرد (۲)

---

۱ ــ بوسیلهٔ M. Bouyges درتفسیرمابعدالطبیعهٔ ابن رشد درحرع :
Bibliotheca Arabica Scholasticorum.

۲ ــ برای اطلاع از ترجمه ها و تفسیر های کتب مذکور از ارسطو رجوع شود بـه : الفهرست ص ۴۷ ــ ۲۳ ، اخبارالحکما ص ۲۶ ــ ۳۲ مقدمهٔ « نامهٔ ارسطوطالیس درهنرشعر» از آقای سهیل افنان ص ۶۰ ــ ۶۵

آثار مفسرین افلاطون وارسطووفلاسفه‌یی که بعد ازاین دواستاد در یونان وروم واسکندریه وشهرهای خاورنزدیك ومیانه تا حدود قرن‌هفتم میلادی بسرمیبرده‌اند، نیز کم و بیش و تا آنجا که مورد حاجت مسلمین بود، خواه مستقیماً ازیونانی و خواه از سریانی وپهلوی، بعربی‌درآمد و از جملهٔ این قوم که بنام غالب‌آنان در صحایف پیشین بازخورده‌ایم این افرادرا یاد میکنیم:

ثاوفرسطس (۱) شاگردمعروف‌افلاطون‌وارسطو،مانند استادان‌خود نزد مسلمین شهرت واهمیت بسیارداشته‌است. ولادت اودر۳۷۲ ق.م . ووفات در۲۸۷ ق. م بوده‌است . نام‌اصلی‌این‌فیلسوف‌تورتاموس (۲) بود ولی بعدا ثاوفرسطس یعنی «متکلم‌الهی» نامیده‌شد . ثاوفرسطس‌مدتی درآتن شاگرد افلاطون وبعد ارسطو بود و درسال ۳۲۲ جای ارسطو را دراداره‌ٔ «دارالتعلیم» (۳) گرفت . مجموع آثاراورا دیوجانوس‌لائرث (٤) دویست‌وچهل کتاب شماره کرده است . اهمیت او بیشتر از باب شرح آثار ارسطوبود و ازجمله تفسیر وی برقاطیغوریاس‌وباری‌ارمینیاس بعربی‌درآمد . دیگر از آثارویاازتفاسیراوبرارسطو، کتاب اسباب النبات (۵) درشش جزو است که ابراهیم‌بن بکوس العشاری بعربی درآورد . و کتاب الحس و المحسوس درچهار مقاله که آنرا نیز ابن بکوس ترجمه کرد - دیگر ما بعدالطبیعه که ابوزکریا یحیی‌بن عدی بعربی درآورد .

نیقولاوس‌الدمشقی (٦) فیلسوف ومرد سیاسی وشاعرونویسندهٔ قرن‌اول قبل‌از میلاد که شرح زندگی قیصراوغوسطس (۷) وقسمتهایی ازتاریخ عمومی ازوباقی‌مانده . از کتابهای او کتاب‌النبات (۸) رامسلمین میشناختداند و همچنین اختصار فلسفهٔ ارسطو را از وی . تفسیر هایی که او بر آثار ارسطو داشت نیز مورد استفادهٔ مترجمان و دانشمندان اسلامی قرار گرفت وازآثار او تلخیص کتاب الحیوان ارسطوبعربی ترجمه

۱ - Theophrastos (Théophraste) d'Eresos
۲ - Tyrtamos
۳ - Lycée
٤ - Diogène Laërce
۵ - Les Causes des plantes
٦ - Nicolaos Damaskenos (Nicolas de Damas ou Damascène)
۷ - Auguste
۸ - de Plantis

شد. این نیقولاوس غیراز **نیقولاوس‌الاسکندرانی** [۱] طبیب ازشراح جالینوس است.

فلوطرخس [۲] از فلاسفه ونویسندگان قرن اول ودوم میلادی (٤٦- ۱۲۲ یا ۱۲۵ میلادی) وصاحب کتاب معتبرآراءالطبیعیة درپنج مقاله بود که قسطابن‌لوقا آنرا بعربی درآورد ونیز ازوست کتاب «مداراةالعدو والانتفاع به» [۳]و کتاب الغضب [٤] و کتاب‌الریاضة و کتاب‌النفس.

ارطامیدورس [٥] دانشمند طبیعی دان یونانی (قرن دوم میلادی) که حنین‌بن اسحق کتاب تعبیرالرؤیا[٦]را درپنج مقاله ازوی بعربی نقل کرد.

فرفوریوس [۷] ازجملهٔ بزرگترین فلاسفهٔ متأخر است که در میان مسلمین اهمیت واعتبار داشت. وی فیلسوف افلاطونی جدید متولد بسال ۲۳۲ یا ۲۳۳ میلادی‌در باتانیا یادرصور و متوفی بسال ۳۰٤است که نزدلونگین [۸] واوریگن [۹] و ابلونیوس و فلوطینس تلمذ کرد وصاحب کتاب معروف ایساغوجی[۱۰]است که مقدمه‌یی بر کتب منطق ارسطو محسوب میشود، وچند تفسیر برآثار ارسطو مانند قاطیغوریاس و باری ارمینیاس وانالوطیقای اول والسماع الطبیعی والهیات و کتاب الاخلاق، وهمچنین بر طیماوس وسوفسطس افلاطون نیزداشت که مسلمین ازهمهٔ آنها استفاده کردند. او شرح حالی برای فلوطین و فیثاغورس و کتابی بنام «اخبار الفلاسفة» و دو نامه به انابون (کتابان الی انابون)[۱۱] روحانی مصرهم داشت. کتاب المدخل‌الی القیاسات الحملیة را از این فیلسوف ابوعثمان الدمشقی بعربی درآورد و کتاب العقل والمعقول و کتاب الاسطقسات‌اوبسریانی‌وعربی ترجمه شد.

---

۱ — Nicolaos d'Alexandreia (Nicolas d'Alexandrie)
۲ — Plotarchos de Cheronaia (Plutarque de Chéronée)
۳ — le Profit qu'on peut tirer de ses ennemis
٤ — la Guérison de la Colère
٥ — Artéimdore d'Ephèse
٦ — Interprétation des songes
۷ — Porphyrios (Porphyre) de Baranea ou de Tyros. نام‌وی اصلا Alias Malchos بود وای بفرمان استاد خود لونگین نام خویش‌را بفرفوریوس مبدل کرد.
۸ — Longin
۹ — Origène
۱۰ — Isagoge
۱۱ — les lettres au Anabon

الاسکندر الافرودیسی[۱] فیلسوف معروف مشائی (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی) ازمشاهیر مفسران ارسطواست که نزد مترجمان عهد اسلامی بسیار معروف وآثار اواز غالب شرّاح دیگر بیشتر مورد استفاده است . الاسکندر الافرودیسی ازهمهٔ شراح ارسطو سخنان آن فیلسوف رابهتردریافته وروشن‌ترو واضحتر تفسیر کرده است. آثاراودرمیان‌مسلمین‌شهرت‌واهمیت‌فراوان‌داشت‌چنانکه ابن‌الندیم میگوید [۲] .
« ابو زکریا یحیی‌بن عدی گفته است که شرح الاسکندر را برتمام السماع الطبیعی و کتاب‌البرهان درمرده ریگ ابراهیم‌بن عبدالله الناقل النصرانی دیدم و این هردوشرح برمن بیکصد وبیست دینار عرضه شد ، رفتم تا چارهٔ دینار ها کنم ، چون باز گشتم وارثان‌را دیدم که‌آندو شرح‌را با کتب دیگر بمردی خراسانی بسه‌هزاردینارفروخته‌اند.»
ازجملهٔ کتب اسکندر افرودیسی کتاب النفس[۳]ـ کتاب الابصار ـ اصول العامیة ـ عکس المقدمات ـ الفرق بین الهیولی والجنس ـ کتاب‌المالیخولیا ـ کتاب الفصل علی رأی ارسطالیس وچند کتاب دیگرمعروف مسلمین بود و ازتفسیرهای او برآثار ارسطو تفاسیر قاطیغوریاس وانالوطیقا الاولی واناالوطیقا الثانی و طوبیقا و سوفسطیقا و السماع الطبیعی والکون والفساد والآثار العلویة والهیات بعربی نقل شد .

اوذیمس[٤] ازفلاسفه وشراح ارسطو که‌درحدود ۳۰۰ قبل ازمیلاد میزیسته و ازاهل جزیرهٔ رودس بود[۵]. بعضی‌از آثار او درطبیعیات دردست است که در آنها از کلام ارسطودفاع شده وحتی ایثیقون اوذیمس راکه حقاً از ارسطو است برخی بدو نسبت داده‌اند .

ایامبلیخس[٦](۲۸۳-۳۳۳ میلادی) ازافلاطونیون جدیدوازپیروان فرفوریوس ومطلع ازدبستان افلاطونی وفیثاغوری که دراسکندریه بتدریس مشتغل بود و تفاسیری برارسطوداشت که بسریانی وبعضی بعربی ترجمه شد .

۱ — Alexandre d'Aphrodisias(Aphrodise)
۲ — الفهرست ص ۳۵٤
۳ — Traité de l'âme ٤ Eudème
۵ — اوذیمس دیگری‌ازاهل‌جزیرهٔ قبرس‌درهمین عهدمیزیسته‌است‌که ازوی اثری‌دردست نیست .
٦ — Jamblique

ماکسیمس(۱) (متوفی بسال ۳۷۱) مطلع از دبستان فیثاغوری و افلاطونی و مشائی . وی شارح بعضی از کتب ارسطوواز آنجمله انالوطیقای او بود .

ثامسطیوس(۲)فیلسوف ومرد سیاسی یونانی (ولادت در ۳۱۰ یا ۳۲۰- وفات‌در ۳۹۵ میلادی) ازشارحین بسیار مشهور کتب ارسطو بود و از او تفسیرهایی برآثارآن فیلسوف دردست است مانند شرح انالوطیقای اول وثانی وشرح السماع الطبیعی و شرح کتاب‌الذکر(۳) وکتاب‌النوم(٤) و مجموعه‌یی ازبیست وپنج خطابهٔ وی که ازآن‌میان بیست‌خطابه رسمی‌است . ازشروح‌ثامسطیوس‌برارسطوشرح برقاطیغوریاس وانالوطیقای اول‌وابودقطیقا والسماع الطبیعی والسماء والعالم والکون والفساد وکتاب النفس بعربی ترجمه شد .

غرغوریوس اسقف نوسا (٥) ازقدّیسین نصرانی (ولادت درحدود ۳۳۰ ووفات درحدود٤۰۰میلادی) که آثار متعددی از و در دست است واز جملهٔ‌آثار وی کتاب طبیعة‌الانسان رادرمآخذ عربی ذکر کرده‌اند .

سوریانوس‌الاسکندرانی(٦) فیلسوف‌یونانی که‌دراسکندریه‌بسال ۳۸۰ ولادت یافت ودرآتن درحدود٤۳۸ در گذشت . وی ازپیروان مذهب‌افلاطونی جدید بود و بعد ازفلوطرخس بجای اومتعهد پیشوایی افلاطونیون جدید گشت . سوریانوس در حضور شاگردان خودآثار افلاطون و ارسطورا شرح میکرد . از سوریانوس شرح قسمتی از الهیات ارسطوبعربی ترجمه شد .

ثاون(۷) سریانی‌فیلسوف نوافلاطونی قرن پنجم معلم دمسقیوس الدمشقی جامع احوال‌افلاطون وازشارحان آثار اوست که نزد مسلمین شهرت بسیار داشت وخصوصاً از ترجمهٔ‌او براحوال افلاطون استفاده بسیار کردند وهمچنین شرحی‌را که برقاطیغوریاس ارسطوداشت بعربی درآوردند . ثاون دیگری درقرن چهارم در اسکندریه میزیست که

---

۱ — Maxime d'Ephèse
۲ — Themistios de Paphlagonie
۳ — Traité de la Mémoire
٤ — Traité du Sommeil
٥ — Gregoire de Nysse
٦ — Syrianos d'Alexandrie
۷ — Théon

به ثاون الاسکندرانی [1] مشهور است واز ریاضیون بزرگ صاحب تفاسیری بر آثار اقلیدس و بطلیمیوس بود ؛ ثاون دیگری نیز ازاهل یونان بنام ثاون‌الازمیری [2] دارای شروحی بر آثار افلاطون بوده است .

دیدخس (دیادوخس) برقلس بیزنطی [3] فیلسوف نوافلاطونی (۴۱۲-۴۸۵ میلادی) که اصلا ازاهل لیکیه [4] بوده است لیکن به برقلس بیزنطی مشهور است . وی‌را بسبب جانشینی سوریانوس،دیدخس (دیادوخس) یعنی «عقیب‌افلاطون»خوانده‌اند . برقلس درتکمیل دبستان نوافلاطونی وتوجه بافکار عرفانی از همهٔ متقدمان خود بیشتر کار کرد . شرح رسالات طیماوس وفرمانیدس (برمینیذس) افلاطون وشروحی برمهندسین قدیم ازاوباقی‌مانده‌است. مسلمین بآثاراین فیلسوف که غالباً بسریانی نقل‌شده بود، توجه بسیارداشتندوازآثار اوقسمتی‌از کتاب تفسیروصایای ذهبیهٔ فیثاغورس را ثابت بن قره ازسریانی بعربی نقل کرد واز تفسیر رسالهٔ فاذن افلاطون نیز ابوعلی بن زرعه بخشی راازسریانی بعربی درآورد .

امونیوس (الحمونیوس-الحموموس) [5] پسرهرمیاس [6] فیلسوف یونانی اسکندریه‌شاگردابرقلس که دراواخرقرن پنجم واوایل قرن‌ششم‌میزیست وتفسیرهایی برارسطو وفرفوریوس داشت مانند شرح قاطیغوریاس‌وشرح طوبیقای ارسطو که بعربی ترجمه شد . اورا نباید با امونیوس سکاس (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم) معلم فلوطینس اشتباه کرد [7] . از کتب امونیوس پسرهرمیاس کتاب : شرح‌مذهب‌ارسطالیس فی‌الصانع واغراض ارسطالیس فی کتبه و حجة ارسطالیس فی‌التوحید معروف محققان اسلامی بود .

دمسقیوس الدمشقی [8] فیلسوف نوافلاطونی (ولادت بسال ۴۸۰ دردمشق) و از

---

۱ — Théon d'Alexandrie

۲ — Théon de Smyrne

۳ — Proklos ho Diadochos de Byzantion (Proclus le Diadoque)

۴ — Lycie

۵ — Ammonius

۶ — Hermias

۷ — رجوع شود به‌همین‌کتاب درذیل «حوزهٔ علمی اسکندریه».

۸ — Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas)

پیشروان این طریقت بود. وی هنگامیکه یوستینین تدریس فلسفهٔ غیرمسیحی را ممنوع ساخت باسنبلیقیوس و گروهی دیگر از بازماندگان فلاسفهٔ قدیم بایران پناهنده شد ونزد خسروانوشروان رفت وچندی درایران بود. دمسقیوس مخصوصاً طرفدارعقاید ایامبلیخس و فلوطینس صاحب تاسوعات بود. چندین شرح بررسالات افلاطون دارد که اکنون نیز دردست است.

الامفیدورس الاصغر(۱) فیلسوف نو افلاطونی قرن پنجم و ششم که مخصوصاً درتفسیر آثار افلاطون سعی داشت. شرح او برسوفسطس افلاطون بعربی درآمد. وی کتاب القیبیادس وغورجیاس وفاذن وفلبس افلاطون را شرح کرده وتفسیری نیز بر کتاب الآثارالعلویه ارسطو نوشته بود که اکنون در دست است. از شروح وی برآثار ارسطو تفسیرالآثارالعلویه وتفسیرالکون والفساد و کتاب النفس بعربی درآمد. ابن‌الندیم بنقل ازیحیی بن عدی گفته‌است که شرح کتاب اخیر بسریانی دیده‌شد. وی غیرازالامفیدورس الاسکندرانی(۲) فیلسوف مشائی قرن پنجم میلادی است که معلم برقلس بود و شرحی بدو منسوب نیست.

اسقلیبیوس طرالیوسی(۳)ـ فیلسوف یونانی اواخرقرن پنجم واوایل قرن ششم که دراسکندریه میزیست وتفسیرهای متعدد برآثار ارسطو داشت و اکنون بعضی از آنها دردست است.

سنبلیقیوس(٤) (سنبلقس) ازاهل کیلیکیه است که در حدود سال ۵۰۰ ولادت یافت. وی ازشاگردان امونیوس ودمسقیوس بود وبعد از بسته شدن مدارس آتن در ۵۲۹ میلادی بایران پناهنده‌شد ودرسال ۵۳۲ بآتن باز گشت. ازجملهٔ آثاراو تفسیرقاطیغوریاس وتفسیر کتاب النفس ارسطورا ذکر کرده‌اند که هردو بعربی ترجمه شد. دیگر از کتب منسوب بدو کتاب شرح صدر کتاب اقلیدس را که مقدمه‌یی برهندسه است ذکر کرده‌اند.

---

۱ – Olympiodore le Jeune

۲ – Olympiodoros d'Alxandreia (Olympiodore d'Alexandrie)

۳ – Asclépios de Tralles

٤ – Simplikios de Kılikia (Simplicius ou S'mplice de Cilicie)

یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی[۱] معروف به‌یحیی فیلوپونوس[۲] (محب‌الاجتهاد ـ محب‌التعب) فیلسوف معروف اواخر قرن پنجم و قرن ششم میلادی است که دراسکندریه میزیست. اورا برخی معاصر ودارای روابطی با عمرو بن العاص فاتح مصردانسته‌اند واین قول را بتحقیق نمیتوان باورداشت. حتی بیهقی[۳] ویرا که بنام یحیی‌النحوی‌الدیلمی الاسکندرانی الملقب بالبطریق ذکرمی کند معاصرعلی‌بن‌ابیطالب‌علیه‌السلام دانسته و گفته‌است که عامل‌امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب‌رضی‌الله‌عنه ارادهٔ بیرون راندن یحیی ازفارس وتخریب دبراو کرده بود. یحیی قصه بامیرالمؤمنین برداشت وازاو امان‌خواست. محمدبن‌الحنیفه نامهٔ امان اورا بامرعلی علیه‌السلام نوشت ومن نسخهٔ این نامه را دردست حکیم ابی‌الفتوح‌المستوفی النصرانی‌الطوسی دیده‌ام که توقیع امیرالمؤمنین برآن وچنین بود: «الله‌الملك و علی‌عبده». یا این یحیی الدیلمی کسی‌دیگرغیرازیحیی‌النحوی الاسکندرانی استویااین امان نامه‌را باید از مجعولات نصرانیان ایرانیان برای حفظ خوددربرابرمتعصبان عرب ومسلمین‌دانست[٤].

بهرحال یحیی‌النحوی ازمدافعان بزرگ تثلیث واصول مسیحیت و از مخالفان فلسفهٔ مشاء وافلاطونیون جدیدبودوردودی برارسطوو برقلس‌داشته‌است مانند کتاب الرد

---

۱ ـ معمولا الاسکلانی ضبط شده لیکن تصوره‌برود که اسکلانی‌و بمعنی مدرسی ـ مدرس ـ منسوب بمدرسه (اسکول) باشد وبعضی الاسکلانی را محرف ازاصل العسقلانی دانسته‌اند (التراث الیونانی ح. ص ٥٠).

۲ ـ Ioannes (Jean) philoponos ou Grammaticus

۳ ـ تتمهٔ صوان‌الحکمه ص ۲۳ بعد.

٤ ـ حیات یوحنافیلوپونوس اسکندرانی که نزد مسلمین یحیی النحوی الاسکندرانی معروف شده، هنگام فتح مصر بدست سپاهیان عرب (٦٢٤ میلادی) مورد تردید است. یحیی ازشاگردان امونیوس پسر هرمیاس (اواخرقرن پنجم) رئیس یکی ازمدارس اسکندریه و از افلاطونیون جدید، بود و در نیمهٔ اول قرن ششم شهرت بسیار داشت. بنا بر این چنانکه قبلا نیز اشاره شد (رجوع شود بهمین‌کتاب ذیل عنوان حوزهٔ علمی اسکندریه)زنده بودنش دراواسط قرن هفتم دورازعادت است، دراین باب خصوصاً رجوع‌کنید به‌توضیحات M.Meyerhof در مقالهٔ «از اسکندریه تا بغداد» Von Alexandrien nach Baghdad ص٥٠ ازکتاب التراث الیونانی فی‌الحضارةالاسلامیة. (این مقاله درکتاب مذکور بعنوان من‌الاسکندریة الی بغداد از صحفهٔ ۳۷ ببعد چاپ‌شده‌است).

علی برقلس [۱] - کتابی دراینکه نیروی هرجسم متناهی متناهی است - شش مقاله دررد بر ارسطاطالیس - یك مقاله دررد بر نسطورس. وبسبب ردودی که برفلاسفه‌داشت برخی چنین پنداشته‌اند که غالب سخنان امام حجة الاسلام الغزالی در تهافت الفلاسفه تقریر کلام یحیی النحوی است [۲] .

بیحیی النحوی تفاسیری بر آثار ارسطو نسبت داده‌اند مانند تفسیر قاطیغوریاس و تفسیر باری ارمینیاس و تفسیر انالوطیقای اول و دوم و تفسیر طوبیقا و تفسیر السماع الطبیعی و تفسیر الکون والفساد که مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفت . یحیی تفاسیری بر آثار جالینوس و کتبی درطب نیزداشت که بعداً مذکور خواهد افتاد .

ب ـ در ریاضیات درریاضیات وعلوم‌تعلیمی ازهندسه وارنماطیقی وموسیقی ونجوم وهیئت نیز مسلمین ازیونانیان وعلمای اسکندرانی و در درجهٔ دوم ازایرانیان وهندوان فوائد بسیار بردند ودراین‌راه هم‌ازایام‌بسیارقدیم‌آغازکار کرده وعلاوه بر کتب فلاسفه ودانشمندانی که قریباً دیده‌ایم و غالب آنانرا بحث هایی در ریاضیاب بوده‌است، ازاین دانشمندان و کتب آنان نیزبهره‌ها بر گرفته‌اند :

اوطولوقوس [۳] ریاضی‌دان یونانی آسیای‌صغیرقرن‌چهارم قبل‌ازمیلاد صاحب دواثرمعروف: «الکرةالمتحرکة» [٤] و«کتاب‌الطلوع‌والغروب [٥]» که‌هردوبعربی‌ترجمه و کتاب اول بدست یعقوب‌بن اسحق‌الکندی‌اصلاح‌شد . این هر دو کتاب‌اکنون نیز در دردست است .

اقلیدس مهندس بزرگ یونانی که درحدود سال ۲۸٥ قبل ازمیلاد درگذشت . ازتاریخ حیات اواطلاعات قلیلی دردست است وتنها میدانیم که اندکی‌پس‌از بسته شدن مدرسهٔ‌افلاطون درآتن، بطلیموس‌اول‌سوتراورا باسکندریه خواند واو درآنجا مدرسه‌یی خاص ریاضیات‌تأسیس‌نمودوکتاب خودرا بنام‌اصول‌الهندسه [٦] یاجومطریا [۷] که تا

۱ — Contre Proclus
۲ — تتمة صوان الحکمة ص ۲٤
۳ — Autolykos de Pythane
٤ — De la Sphère en mouvement
٥ — Des levers et couchers des astres
٦ — Les Eléments de géometrie ۷ — Géometrie

آنروز کارکاملترین ومعتبرترین کتاب دراصول علم هندسه بودتألیف کرد . این کتاب حاوی سیزده مقالهاست وهمهٔآن بوسیلهٔ مترجمان دورهٔ اسلامی بعربی درآمد و چند شرح برآن نگاشتهشد . نخستین بار این کتاب را الحجاج بن یوسف بن مطر برای هارون نقل کرد وآنرا الهارونی خواند وباردیگر برای مأمون بعربی درآورد والمأمونی نامید . بعد از حجاج بن یوسف ، اسحق بن حنین این کتاب را بعربی نقل و ثابت ابن قرة اصلاح کرد وباز ابوعثمان الدمشقی ده مقالهرا از آن بعربی درآوردو از شرّاح آن تا اواخرقرن چهارم هجری النیریزی والکرابیسی والجوهری والماهانی (شرح مقالهٔ پنجم) وابی جعفرالخازن الخراسانی وابی الوفاء (شرح ناتمام) وابن راهویة الارّجانی (شرح مقالهٔدهم) وابوالقاسم الانطاکی و ابویوسف الرازی (مقالهٔدهم) را نام بردهاند . دیگر از کتب معتبراقلیدس کتاب المعطیات(۱) اوست که اکنون در دست است و مسلمین نیزازآن استفاده کردهاند . کتابهای دیگریهم مانندختلاف المناظر(۲) ـ کتاب النغم یا کتاب الموسیقی ـ کتاب الظاهرات ـ کتاب القسمة باصلاح ثابت ـ کتاب الفوائد ـ کتاب القانون ـ کتاب الثقل والخفة ـ کتاب الترکیب و کتاب التحلیل باقلیدس نسبت دادهاند .

ارسطرخس(۳) منجم معروف یونانی (درحدود ۳۱۰-۲۳۰ق.م) ،نخستین کسی است که معتقدبود زمین برروی محورخود بر گرد خورشید درحرکت است.ازوی کتابی راجع بفواصل نسبی کرهٔ زمین از ماه و خورشید دردست است . در کتب حکما و فهارس کتابیرا بنام حد (بعد؟) الشمس والقمر از وی نام بردهاند که گویاهمین کتاب موجود بوده باشد .

ارشمیدس (٤) ازاهل سیراکوز معروفترین مهندس دنیای قدیم و یکی از بزرگترین دانشمندان جهان درهمهٔ ادوار تمدن بشری است . وی در سیرا کوز بسال ۲۸۷ ق .م. ولادت یافت ودرسال ۲۱۲ ق .م درهمان شهردرگذشت . در جوانی برای استفاده ازمحضر اقلیدس باسکندریه رفت ودرباز گشتمداوماً مشغول مطالعهواکتشافات

---

۱ — les Données

۲ — Traité d'Optique

۳ — Aristarchos (Aristarque) de Samos

٤ — Archimedes (Archimède) de Syrakousai Sy(racuse)

گرانبهای خود بود . ازجملهٔ کتب اومسلمین کتاب کره واسطوانه ـ کتاب تربیع دائره. کتاب تسبیع دائره ـ کتاب دوائر مماس ـ کتاب مثلثات ـ کتاب خطوط متوازی ـ کتاب المأخوذات دراصول هندسه ـ کتاب المفروضات ـ کتاب خواص مثلثات قائمة الزوایا را نام برده ودر دست داشته اند .

ابلونیوس (۱) ازاهل برغامس ومهندس ومنجم معروف یونانی است که درحدود سال ۲۰۵ ق.م. در اسکندریه اهمیت بسیار داشت . وی ازشاگردان ارشمیدس ویکی از مبتکرین وایجادکنندگان علوم ریاضی است . مهمترین کتابی که از او باقی مانده کتاب قطع مخروطات (۲) یا قطع مخروطیه یا کتاب المخروطات اوست که در هشت مقاله بود . بنابر نقل ابن النديم مسلمین ازآن هفت مقالهٔ تمام وقسمتی از مقالهٔ هشتم را دردست داشته‌اند که چهارمقالهٔ اول آنرا هلال ابن ابی هلال الحمصی وسه مقالهٔ دیگر راثابت بن قرةالحرانی ترجمه کرده بود . اکنون ازاین کتاب چهارقسمت اول آن بیونانی دردست است و مابقی را ازروی یك ترجمهٔ عربی یافته‌اند . از کتب دیگر ابلونیوس کتاب «فی النسبةالمحدودة» دردومقاله است که مقالهٔ اول را بعد از نقل بعربی ثابت بن قرة اصلاح کردواز کتاب دوم هم ترجمهٔ نامفهومی بعربی شد . از میان علمای اسلامی بنی موسی بکتب ابلونیوس توجه بسیار داشته‌اند .

ابسقلاوس (۳) ریاضی‌دان مشهوریونانی اسکندریه بود که درقرن دوم قبل‌ازمیلاد میزیسته است . وی‌دو کتاب‌راجع بکثیرالوجوههای‌منتظم‌دارد که بعنوان‌چهاردهمین وپانزدهمین کتاب ازاصول علم هندسهٔ اقلیدس شناخته شده است . علاوه براین از وی یك رسالهٔ نجومی بهمین نام در دست است . ابن النديم کتابهای : الاجرام و الابعاد ، المطالع واصلاح کتاب چهارم وپنجم ازاصول اقلیدس را بوی نسبت میدهد .

ابرخس (۴) ازمنجمین وریاضیون معروف قرن‌دوم قبل ازمیلاد مسیح، صاحب تألیفات متعدد درعلم‌نجوم بود که ازآن میان تنها شرح اوبرمنظومهٔ نجومی‌اراتوس (۵)

---

۱ — Apollonios de Perga

۲ — Traité des Sections Coniques

۳ — Hypsyklès

۴ — Hipparchos de Nikeia (Hipparque de Nicée) معروف به Hipparque le Rhodien

۵ — Aratus منجم وشاعریونانی قرن سوم قبل ازمیلاد ازاهل صقلیه (سیسیل) بود.

دردست‌است . ازجملهٔ کتب او که بعربی ترجمه‌شد یکی کتاب اسرار النجوم و دیگر کتاب‌صناعة‌الجبرمعروف به‌الحدودبود که ابوالوفامحمدبن محمد الحاسب آنرا بعداز نقل اصلاح وشرح کرد .

ایرن‌الاسکندرانی [۱] (ایرن المصری الرومی الاسکندرانـی) غیر از ایرن البیزنطی[۲] مهندس است . ایرن الاسکندرانی که درحدود یکقرن قبل ازمیلادوبنابر بعضی‌اقوال درحدودقرن دوم‌بعدازمیلاد میزیست ، نزد مسلمین شهرت داشت و کتابهای اومعروف بود . ازجملهٔ کتب اویکی حل شکوك اقلیدس وظاهراً همانست که اکنون بنام شرح اصول اقلیدس[۳] دردست است ودیگر کتاب‌العمل بالاسطرلاب .

نیقوماخوس‌الجهراسنی [٤] الفیثاغوری.ابن‌ابی‌اصیبعه[۵]اورا بغلط‌پدرارسطو طالیس‌خوانده وبانیقوماخوس اسطاغاریائی[٦](قرن چهارم قبل از میلاد) اشتباه کرده است. نیقوماخوس الجهراسنی درقرن اول میلادی میزیسته و بدبستان فیثاغوری نسبت داشته است . ترجمه‌های‌آثار اورا چنانکه دیده‌ایم به‌ثابت‌بن قرة الحرانـی نسبت داده و ازوی دواثرمعروف یکی : کتاب الارثماطیقی [۷] ودیگر کتاب الموسیقی الکبیر[۸] را ذکر کرده‌اند .

منالاوس [۹] ریاضی دان معروف اسکندریه قرن اول میلادی . وی راجع به محاسبهٔ اوتار کتابی درشش مقاله داشته است که اکنون دردست نیست . اما متن لاتین

---

۱ — Heron d'Alexandlcia (Héron d'Alexandrie) معروف به Héron l'Ancien

۲ — Héron de Byzance معروف به Héron le Jeune

۳ — le Commentaire sur les Eléments d'Euclide

٤ Nicomaque de Gerasa

۵ طبقات الاطباء ج ۱ص۳٦

٦ Nicomaque de Stagire

۷ـ این کتاب اکنون دردست وحاوی اطلاعات کثیرراجع بعلم حساب وترجمهٔ فرانسوی‌آن چنین‌است : Introduction à l'étude de l'arithmétique . کتاب مذکور را Wechel در۱۵۳۳ چاپ کرد.

۸ـ این کتاب نیز اکنون دردومجلد دردست وموسوم است به : Manuel d'harmonie

۹ — Ménélaos d'Alexandrie

کتاب دیگری ازاو بنام کتاب الاشکال الکریة (۱) درسه مقاله دردست است . غیر از این کتاب اخیر مسلمین کتب دیگری‌راهم ازو میشناخته‌اند مانند : کتاب فی معرفة کمیة تمییزالاجرام‌المختلطة ، کتاب اصول الهندسة که ثابت‌بن‌قرةآنرا بعربی‌درآورد و کتاب المثلثات که اندکی ازآن بعربی ترجمه شد .

ثاوذوسیوس (۲) ریاضی دان و مهندس قرن اول‌میلادی مشهور به ثاوذوسیوس طرابلسی (۳)(ازطرابلس‌آسیای صغیر) یاثاوذوسیوس بیثینیائی (٤) که‌گاه بـا یکی از شکاکین بهمین نام که درعصرمتأخرتری زندگی میکرد اشتباه میشود . در کتب‌اسلامی اسم اورا ثیودورس (٥) وثیوذوفروس (٦) و ثاذوسیوس (٧) یا ثاوذوثیوس (٨)هم‌نوشته‌اند و پیداست که دو صورت اخیر صحیح‌و مابقی غلط و نتیجهٔ اشتباه نساخ است .مسلمین از ثاذوسیوس سه کتاب‌راترجمه‌یاذکر کرده‌اند وآن سه کتاب که‌اکنون‌نیزموجودمیباشد عبارتست از: کتاب‌الاکر (۹) درسه مقاله و کتاب‌اللیل‌والنهار (۱۰) در دو مقاله و کتاب المساکن (۱۱)دریك مقاله که یعقوب‌بن اسحق‌الکندی‌آنرا دررسالهٔ «اختلاف مواضع المساکن من کرةالارض» شرح کرده‌است .

بطلیمیوس‌القلوذی (۱۲) منجم وجغرافیایی بزرگ یونانی قرن دوم‌میلادی که قسمت اعظم حیاتش را دراسکندریه بسر برد . از حوادث حیات او اطلاعات کامـل در دست‌نماندلیکن اهمیت‌مطالعات و کثرت تألیفات او بر کسی پوشیده نیست. وی درنجوم وابوابی ازریاضیات وجغرافیا وموسیقی وبعضی دیگر از اقسام علوم تألیفات مهم کـه غالباً مدتها بعد ازودنیای متمدن‌را تحت تأثیر خود داشته‌اند ، بوده است. مهمترین‌اثر

---

۱ — Sphériques .

این کتاب راجع به‌مثلثات‌کروی است . ازمنالاوس‌کتابی بنام المثلثات اسم برده‌اند که اندکی ازآن بعربی درآمده فعلا بقطع ونفین نمبنوانم‌گفت این دوعنوان یعنی الاشکال الکریة والمثلثات‌کدامیك ترجمهٔ عنوان مذکور است .

۲ – Thédose ۳ — Théodose de Tripoli

٤ — Théodose de Bithynie

٥ ــ الفهرست ص۳۷٦

٦ ــ اخبار الحکما ص ۷٦

۷ — ایضاً ص ۷٦

۸ ــ طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۱۳

۹ — Sphericæ ۱۰ — De diebus et noctibus

۱۱ — De habitationibus

۱۲ — Ptolemaios, Klaudios de Alexandreia (ptolémée, Claude)

او کتاب معروف بدالمجسطی[۱] در سیزده مقاله شامل اطلاعات وسیع راجع بنجوم و حاوی نظریهٔ معروف بطلیموس درباب اجرام سماوی و کیفیت ترتیب ونظم آنها و حل مثلثات قائم‌الزوایا و کروی وامثال این مسائل است . المجسطی نزد منجمین اسلامـی اهمیت بسیارداشت وچند بار ترجمه و تفسیر شد . نخستین کسی که به ترجمه وتفسیر آن توجه کرد یحیی‌بن خالدبن برمك است که یك بار جماعتی را بدین کار گماشت وچون دید چنانکه باید ازعهدهٔ آن بیرون نیامده‌اند از ابـوحسان و سلم صاحب بیت الحکمة تفسیر آن کتاب را بخواست وآندو با استعانت از بهترین مترجمان کتاب را بعربی‌درآوردندو باصلاح وتصحیح آن مبادرت کردند وبهترین وصحیح‌ترین ترجمه هارا بر گزیدند . ثابت‌بن قرةالحرانی هم یکی‌ازترجمه‌های قدیم این کتاب رااصلاح کرد . اسحق‌بن حنین نیـز یکی از ناقلان این کتابست و نقل او را هم ثابت اصلاح نمود . دومین کتاب مهم بطلیموس کتاب الجغرافیا[۲] است که درقرن شانزدهم چند بار بچاپ رسید . این کتاب در هشت مقاله است و یکبار برای کندی بعربی ترجمه شد و سپس ثابت‌بن قرةآنرا ترجمه کرد . ترجمهٔ سریانی این کتاب راهم مسلمین می‌شناختهانـد. دیگراز کتب وی کتاب‌الاربعه[۳] است دراحکام نجوم که ابراهیم‌بن الصلت آنرا بعربی درآورد وحنین‌بن اسحق اصلاح کرد . دیگر کتاب جداول زیج بطلیموس المعروف بالقانون‌المسیر(؟)[۴] که‌شرح ثاون‌اسکندرانی‌را برآن‌مسلمین‌میشناخته‌اند.دیگر کتاب الموسیقی[۵] که شامل‌نظریهٔ ریاضی راجع باصوات مستعمله در موسیقی یونانی است . ازجملهٔ کتب‌دیگر بطلیموس که در کتب عربی ذکر و غالباً بعربی ترجمه و برخی از عربی‌بلاتینی نقل‌شده‌است کتب ذیل رابابد نام برد : الحرب‌والقتال ـ استخراج‌السهام ـ تحویل‌سنی‌العالم‌ـ الموالید‌ـ المرض‌وشرب‌الدواء ـ سیرالسبعة ـ اقتصاص‌احوال‌الکواکب‌ـ کتاب‌الثمرة که احمدبن‌یوسف‌المصری المهندس‌آنرا تفسیر کرد .

---

۱ — Almageste . ترجمهٔ اسم اصلی این‌کتاب «la Composition mathématique» است وبعداًآنرا ازباب اهمیت وتأثیرفراوانش مگیسته Megiste یعنی کبیرخواندند وابن‌اسم هنگام تعریب با افزودن الف ولام تعریف عربی المجسطی‌وبعداً نزد اروپائیان Almageste شده است.

۲ Géographie

۳ — Opus Quadripartitume یا Tetrabiblon

۴ — la Table chronologique ou Canon des règnes (royal)

۵ — les Harmoniques

بطلیموس ازدانشمندانی است که درتمدن اسلامی وعلمای این قوم اثر شگرف وژرفی داشته‌است و شدت این تأثیر از گفتار القفطی بنیکی برمیآید آنجا که گفته است : «باین بطلیموس [۱] علم حرکات نجوم ومعرفت اسرار فلك منتهی شده و نـزد وی آنچه ازاین صناعت دردست یونانیان و رومیان‌وغیرایشان، از ساکنان قسمت غربی زمین پراگنده بود، گرد آمد وبوسیلهٔ اوآن پراگنده ها نظام یافت و مشکلات آنهـا روشن‌شد وبعداز اوهیچکس رانمی‌شناسم که درصدد تألیف کتابی مثل کتاب المجسطی برآمده ودراندیشهٔ معارضهٔ باوی افتاده باشد، بلکه برخی از دانشمندان ازراه شرح و تبیین(مانند فضل‌بن ابی‌حاتم‌النیریزی) وبرخی ازراه اختصـار وتقریب در صدد پیروی از او و دست یافتن بر افکارش برآمده‌اند مانند محمدبن جابرالبتانی و ابوالریحان ـ البیرونی الخوارزمی مصنف کتاب‌القانون المسعودی که‌آنرا برای مسعودبن محمودبن سبکتکین تألیف و در آن پیروی از بطلیموس کـرد وهمچنین است کـوشیاربن لبان گیلی در زیج خود وحتی هدف غائی دانشمندان بعد از بطلیموس که دنبال او رفته‌اند فهم کتاب وی است آنچنانکه در خورآن باشد و کتابی از علوم قدیم و جدید شناخته نشده که شامل جمیع مباحث ومحیط برهمهٔ اجزاء آن فن باشد مگرسه کتاب : اول کتاب المجسطی درعلم هیئت وحرکات نجوم‌ودوم کتاب ارسطو طالیس در علم منطق و سوم کتاب سیبویه‌البصری درعلم‌نحوعربی.»[۲]

ذیوفنطس [۳] الیونانی الاسکندرانی در۳۲۵میلادی ولادت یافت وهشتاد وچهار سال زندگی کرد . وی‌ازمشاهیرریاضی دانان اسکندریه بود . کتاب المسائل العددیهٔ وی که راجع بمباحث ریاضی خاصه جبر و شامل شانزده جزو بود نزد مسلمین شهرت داشت وقسطابن لوقا سه‌مقاله ونیم ازآنرابعربی درآورد[٤] واکنون شش کتاب ازاین مجموعهٔ نفیس دردست است . شاید این کتاب نزد مسلمین بکتاب صناعةالجبر [٥] و یامسائل الجبر [٦] هم شهرت داشت[۷].

۱ -- یعنی بطلیموس الفلودی
۲ ــ اخبار الحکما ص ٦۸ ـ ٦۹
۳ -- Diophante
٤ -- طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۲٤٥
٥ -- الفهرست ص ۲۷٦
٦ ــ طبقات الاطبا ج ۲ ص ۹۸
۷ ــ کتاب دیگری بنام les Nombres angulaires هم از دیوفنطس دردست است .

بپس الرومی[۱] الاسکندرانی ازمشاهیر ریاضی دانان اسکندریه بود که در اواخرقرن چهارم میلادی زندگی میکرد. ازآثاراو کتاب جوامع ریاضی[۲] است که درهشت جزو بودواصلا برای توضیح مشکلترین کتب ریاضی متقدمین نوشته‌شد ومع الوصف حاوی مسائل ونظرهای تازه‌یی نیزبود. ازاین کتاب اکنون غیراز جزء اول وقسمتی از جزء دوم بقیه دردست است. مؤلفین اسلامی دوکتاب ازاو اسم برده‌اند یکی تفسیر کتاب بطلیموس فی تسطیح الکرة که ثابت بن قرة آنرا بعربی درآورد و دیگر تفسیر مقالهٔ دهم ازاقلیدس دردو مقاله.

ثاون الاسکندرانی[۳] ریاضی‌دان ومنجم بزرگ یونانی قرن چهارم میلادی است. ازحوادث حیات اواطلاع قلیل دردست است لیکن ازوی چند کتاب باقی مانده مانند شرح اصول اقلیدس[٤]، وشرحی بر کتاب جدول زیج بطلیموس وشروحی دریازده مجلد برالمجسطی بطلیموس که در ۱۵۳۸ بطبع رسیدو گویا همان باشد که مسلمین آنرا المدخل الی المجسطی نامیده‌اند[٥]، و کتاب العمل بالاسطرلاب و کتاب العمل بذات الحلق.

اوطوقیوس العسقلانی[٦] ریاضی ومهندس یونانی قرن ششم میلادی. ازآثاروی شرح برمخروطات ابلونیوس البرغامسی وشرح برمقالهٔ اول از ارشمیدس در باب کره واسطوانه است که هردو چاپ شده. کتاب اخیراو معروف مؤلفین اسلامی بودو کتاب دیگری را ازو بنام «کتاب فی الخطین» ثابت بن قرةالحرانی بعربی درآورد.

دیگراز ریاضیون معروف که ذکرشان درشرح فلاسفه گذشته است فرفوریوس وایامبلیخس ودیدخس برقلس وسنبلیقیوس را ذکر باید کرد که آثار همهٔ آنان درریاضیات مورد استفادهٔ مسلمین واقع شده‌است.

غیرازاین مؤلفین و کتب آنان که ذکر کرده‌ایم وهمهٔ آنها جنانکه دیده ایم

---

۱ — Pappus

۲ — Collections mathématiques

۳ Théon d'Alexandrie

٤ - le Commentaire sur les Eléments d'Euclide

٥ — الفهرست ص ۲۷٦

٦ — Eutocius d'Ascalon

مورداستفادهٔ مسلمین بودند، ریاضون و کتب دیگری ذکر شده‌اند که برای اطلاع از آنها باید به کتابهای مربوط مراجعه کرد. درموسیقی نیز گذشته از کتبی که یاد کرده ایم کتابهای دیگری مانند کتاب الریموس و کتاب الایقاع از ارسطکاس و کتابی در آلات مصوته معروف به الارغنن البوقی والارغنن الزمری و کتاب دیگری درباب آلت مصوته‌یی که ازشصت میل شنیده شود منسوب بهمورطس یامورسطس و کتاب الدوائروالدوالیب ازهرقل النجار؛ ودرآبیاری کتاب استخراج المیاه درسه باب از بادروغوغیا، ذکر و غالباً بعربی ترجمه شده است(۱).

غیر ازیونیان واسکندرانیان وناقلان سریانی زبان آنان، مسلمین درریاضیات ازعلما وآثار **هندوان** نیزاستفادهٔ بسیار کرده‌اند.

در این کتاب تاکنون بتفاریق راجع بمعارف هندوان و استفادهٔ مسلمین از آن سخن گفته‌ایم. درریاضیات تأثیر هندوان و اهمیت کتبی ازآنان که بعربی نقل شده بسیاراست. ازجملهٔ بزرگترین ریاضیون قدیم هند که میشناسیم و آثار آنان مستقیماً یامع الواسطه مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفته‌است، آریابهاتا(۲) صاحب کتاب آریابهاتیا (قرن پنجم میلادی) وبرهماگوپتا (۳) (قرن ششم میلادی) ووراها میهیرا (٤) صاحب قسمتهایی از کتاب معروف السندهند (سیدهانتا) یا «پنچا سیدهانتیکا» (۵) بود که در اوایل قرن ششم میلادی میزیسته و کتاب اورا اثر بین و آشکاری در علوم دورهٔ اسلامی بوده است. وراها میهیرا از کسانی است که بکرویت زمین معتقد بود وبیرونی دو کتاب ازتألیفات اورا بعربی درآورد(٦). مهمترین کتب ازآثار هندوان که مسلمین بدان توجه بسیار کردند کتاب السند هند است که تألیف آن درحدود قرن چهارم وپنجم میلادی صورت گرفت و بیشتر محتوی مطالب نجومی بود. این کتاب را چنانکه میدانیم و

---

۱ — الفهرست ص ۳۷۷ — ۳۷۸

۲ — Aryabhata

۳ — Brahmagupta

٤ — Vrâhamihira

۵ — panǯasiddhântikâ

٦ — تأثیرهندوان درنجوم اسلامی درکتاب مدخل جغرافیای شرقیان:
Introduction à la Géographie des Orientaux تألیف J.T.Reinaud بر مقدمهٔ ترجمهٔ ابوالفدا (پاریس ۱۸٤۸) بتفصیل نموده شده است.

قبلاً گفته شد درعهد منصور بعربی درآوردند وپس از ترجمهٔ آن منجمین بدان توجه بسیار کردند واز کسانی که برروش این کتاب رفتند وتألیفاتی باتوجه بدان ترتیب‌دادند یکی محمدبن ابراهیم الفزاری سابق الذکر ودیگر حبش بن عبدالله ودیگر محمدبن موسی الخوارزمی و دیگر ابوالطیب سندبن علی الیهودی بوده اند . از میان مسلمین بیشتر ازهمه ابوریحان البیرونی الخوارزمی دانشمند بزرگ قرن چهارم وپنجم به کتاب السندهند وسایر تألیفات ریاضی هندوان توجه و از آنجمله کتابی بهالسندهند تألیف کرد بنام جوامع الموجود لخواطر الهنود فی حساب التنجیم . وی زیج ارکند را که قبلا نیز نقل شده بود ترجمه و تحریر کرد تا نیات دریافته شود و مقاله‌یی در جواب سؤالات منجمین هندومقاله‌یی بنام تحصیل الان من الزمان عندالهند نوشت . در حساب وشمارش اعداد بارقام هندی نیزتألیفاتی داشته است .

مؤلفین کتب حکما و علما نام عده‌یی از مشاهیر ریاضیون و منجمین هندی را که کتب آنان بعربی درآمده بود ذکر کرده‌اند وازآنجمله ابن الندیم بعد از ذکر «کنکه» و «جودر» و «صنجهل» و «نهق الهندی» که هریك کتبی از هندی بپهلوی یا عربی درآورده و گاه خود نیزتألیفاتی درریاضیات ونجوم بنا برمذاهب هندوان داشته‌اند، میگوید : ازعلماء هند کسانی که کتب ایشان درنجوم وطب بما رسیده باکهر، راحه، صکه، داهر، آنکو، زنکل، اریکل، جبهر، اندی، جباری[1] هستند .

از ایرانیان نیز مسلمین خاصه درترتیب زیجها و مراصد استفاده‌هایی کردند و قبلا ذکر کتب منقول ریاضی وبرخی از مترجمان آنها گذشته است والبته این نکته مطلقا قابل انکار نیست که استفادهٔ حقیقی مسلمین در علم ریاضی از منابع یونانی و اسکندرانی صورت گرفته وفایده‌یی که ازسایر منابع برده‌اند چندان قابل اعتنا نبوده‌است .

ج - درطب

اگر چه عملا آشنایی مسلمین با علم طب مرهون یاوریهای سریانیان وایرانیان است لیکن منابع اصلی و واقعی کار آنان دراین رشته کتب یونانی بود که ازدورهٔ رونق مدارس آتن تاپایان حیات علمی اسکندریه

۱ — این اسامی بدون تصرف از نسخهٔ الفهرست ابن‌الندیم چاپ مصر سال ۱۳۴۸ ص ۳۷۸ نقل شده است .

بتدریج فراهم شد ودر رأس آنها آثار ابقراط قرار دارد .

ابقراط(۱) طبیب بزرگ یونانی (۴۵۹ یا ۴۶۰–۳۵۵ ق .م .) پسر ایراقلیس(۲) است. وی پدر طب یونانی و نخستین کسی است که باین فن جنبهٔ علمی کامل داد و با تألیفات متعدد خود اساس پزشکی را در عالم نهاد. اگرچه پیش از و در دبستان علمی ایتالیایی(۳) وسایر دبستانها که در کنید(٤) و کوس(٥) ورودس(٦) و کروتون(۷) وسیرن(۸) تشکیل یافت، تاحدی بمقدمات علم طب نظم وترتیبی داده شده بود لیکن همهٔ پیشرفتهای این دبستانها مقدمه‌یی برای کارهای ابقراط بود و اوست که باید حقاً ویرا بنیان گذار طب دردنیای قدیم دانست و اوست که قرنها بعد دریونان وروم و اسکندریه وممالك خاور نزدیك ومیانه ومدارس عیسوی ایران ودرتمام تمدن اسلامی و دورهٔ قرون وسطی و تجدد (رنسانس) اروپا نفوذ و اثر بین و آشکاری در همهٔ طبیبان داشته است و تفاسیر متعدد بر آثار او نوشته اند و بهمین سبب است که مسلمین نیز ازمیان اطبای یونانی بیش از همه بدو توجه کرده‌اند . از آثار وی که بعربی درآمده این کتابها را نام میبریم: کتاب عهد ابقراط(۹) . کتاب الفصول(۱۰) . کتاب تقدمة المعرفة(۱۱) . کتاب الکسر (۱۲). کتاب الاهویة والمیاه والبلدان(۱۳). کتاب طبیعة الانسان(۱٤). کتاب البحران(۱٥). کتاب ایام البحران(۱٦). کتاب المولودین لسبعة اشهر(۱۷). کتاب المولودین لثمانیة اشهر(۱۸). کتاب امراض الحادة . جراحات الرأس(۱۹) . ابیدیمیا(۲۰). کتاب الغذا(۲۱) . کتاب التشریح(۲۲). کتاب الاخلاط(۲۳). این کتابها وبسیاری از کتب دیگر این پزشك بزرگ که بتفسیر اطباء مشهور بعد از او خاصه جالینوس بود بعربی در آمد و مدتها مورد

۱ - Hippocrate
۲ - Hèracléide
۳ - l'Ecole Italique
٤ - Cnide
٥ - Cos
٦ - Rhodes
۷ - Croton
۸ - Cyrène
۹ - le Serment
۱۰ - les Aphorismes
۱۱ - les Pronostics
۱۲ - Des Fractures
۱۳ - le livre des airs, des eaux et des lieux
۱٤ - le traité de la nature de l'homme
۱٥ - Des crises
۱٦ - Des jours critiques
۱۷ - Du Fœtus de sept mois
۱۸ - Du Fœtus de huite mois
۱۹ - Des plaies de la Tête
۲۰ - des Epidémies
۲۱ - کتاب الاغذیه des Aliments
۲۲ - da l'Anatomie
۲۳ - des Humeurs

بحث‌واستفادهٔ‌پزشکان اسلامی‌قرار گرفت و یکی‌ازارکان اصلی‌طب‌اسلامی‌را تشکیل‌داد .

از اولاد وشاگردان ابقراط که دربرپا کندن تعلیمات طبی او بسیارتأثیرداشته‌اند مسلمین همه خاصه **دراقن** [۱] **وثاسلوس** [۲] و داماد او **فولوبس** [۳] و شاگردش **منس** [٤] را میشناختند اما بعد از ابقراط تا ظهور اطبای اسکندریه با پزشکان دیگریونان وآثارآنان کمترآشنایی داشته‌اند واطلاعات خودرا ازطب یونانی حتی آثار ابقراط درحقیقت مدیون اسکندرانیون و کتب آنان هستند .

از مهمترین اطباء بعد از ابقراط که مسلمین باآثارآنان آشنایی داشتند یکی **هیروفیلوس** [٥] طبیب معروف اسکندریه است که در حدود سال ۳۰۰ ق. م. حیات داشته است . وی مخصوصاً درتشریح صاحب اطلاعات ومطالعات بسیار بود واولین کسی است که باروش دقیق در تشریح مغزو تحقیق در جهاز دوران دم و سلسلهٔ اعصاب کار کرده واکتشافات مهم در نبض و جهاز تنفس داشته است . دیگر **ارسیسطراطس** (ارسطراطس ــ اراسیسطراطس ــ اراسیستراتس) [٦] متولد بسال ۳۱۰ ق . م . طبیب معروف‌وازشراح جالینوس،ودیگر**اقريطون** [۷] المزین طبیب معاصر تراژان(ولادت۵۲ وفات۱۱۷ میلادی) صاحب چند کتاب درطب وتاریخ وازآنجمله کتاب‌الزینة[۸].

یکی ازاطباء بزرگ قبل ازجالینوس که بسیار مورد توجه واحترام مسلمین بود **دیسقوریدس‌العین‌زربی** [۹] ازعین زربه از بلاد کیلیکیه[۱۰] پزشک نامبردار قرن اول میلادی است . اهمیت او بیشتر درآنست که تمام اطلاعات مربوط بدارو شناسی عهد خودرا درکتابی بنام «الحشائش» درپنج مقاله گرد آورد که بدست اصطفن بعربی ترجمه‌شد. اصل‌وترجمهٔ‌این کتاب‌ا کنون‌دردست‌است. دیسقوریدس باین کتاب دورساله یکی بنام السموم[۱۱] ودیگربنام الدواب افزود واین کتاب را حنین با حبیش بعربی

۱ — Dracon
۲ — Thessalos
۳ — Polybe
٤ — Ménon
٥ — Erophile
٦ — Erasistrate
۷ — Criton
۸ — Cosmétique
۹ — Pèdanius Dioskourides (Dioscoride، Discuride ، Dioskyrides) d'Anazarbas (Anazarba)
۱۰ — Cilicie
۱۱ — De venenis

درآوردند . متن یونانی دورسالهٔ اخیر نیز بضمیمهٔ اصل کتابْ الحشائش بیونانی اکنون دردست‌است [۱]. دیگر **روفس افسسی** [۲] ملقب‌به‌الکبیر که دراواخرقرن اول واوایل قرن دوم میلادی میزیست . از کتب اواکنون کتاب تسمیة اعضاءِالانسان[۳]درتشریح و کتاب حفظ‌الصحة[٤] ودو کتاب دیگر در دست است . کتاب نخستین را حنین بعربی درآورد. علاوه براین چندین کتاب دیگراورا نیزمسلمین ترجمه کرده یا میشناخته‌اند مانند کتاب المالیخولیا ـ کتاب الاربعین ـ کتاب الیرقان والمرار ـ کتاب الصرع ـ کتاب فی‌ذات الجنب والرئة ـ کتاب الذبحة ـ کتاب تنقیص اللحم ـ کتاب استعمال الشراب ـ کتاب‌التریاق ـ کتاب‌الحمی‌الربع ـ کتاب‌التدبیر ـ کتاب‌الباه ـ کتاب اللبن‌وجزآنها .

بعد از بقراط‌مشهورترین طبیبی که درعهود بعد ازخود خاصه دردورهٔ اسلامی اثر آشکاری داشت **جالینوس برغامسی** [٥](۱۲۹ یا ۱۳۸ ـ ۲۰۰ یا ۲۰۱میلادی)است . وی درآغاز حیات‌فلسفه وسپس‌طب‌آموخت وعلاوه برمولد خود در ازمیر و اسکندریه نزد استادان فن بتعلیم طب مشغول بود و سپس مدتی از اوقات خود را در مطالعهٔ کتب ابقراط صرف کرد ودربیست وهشت سالگی‌به برغامس باز گشت و بعد از چندی بشهر رم رفت و در آنجا شهرت بسیار کسب کرد چنانکه محسود پزشکان‌آنشهر گردید و در سال ۱٦٦ ازآنشهر بـه برغامس بر گشت ولی باز بدربار قیاصره خوانده شد و آنجا بتألیف کتب متعدد و شروح خود برابقراط پرداخت و بقولی تا حدود چهار صد کتاب تألیف کرد که‌قسمتی ازآنهادرحریق معبدصلح[٦] ازمیان‌رفت.وی‌ازبزرگترین‌شارحان آثار ابقراطاست وعلاوه براین خود ابتکارات وتألیفات بسیار داشت که همه بعد از وی مورد مطالعه ودقت اطباء اسکندریه وخاورنزدیك ومیانه ومسلمین قرارگرفت وجوامع واختصارات بسیارمانند ستة عشر ازآنها ترتیب یافت . ابن ابی اصیبعه میگوید : « از اسکندرانیین‌آنانکه کتب ستة عشر جالینوس را گردآورده و تفسیر کرده‌اند هفت تن

---

۱ — رجوع‌شود به A. Castiglioni : Histoire de la Médecine, Paris, 1931 p.188

۲ — Rufus d'Ephése

۳ — Des nomes des parties du corps humain

٤ — Diététique

٥ — Galenos de Pergamon (Galien de Pergame)

٦ — le Temple de la Paix

بوده‌اند وایشان عبارتند ازاصطفن[۱] وجاسیوس[۲] و ثاوذوسیوس[۳] واکیلاؤس[٤] و انقیلاؤس[٥] وفلاذیوس[٦] ویحیی‌النحوی که همه برمذهب مسیح بوده‌اند و گویند که انقیلاؤس الاسکندرانی مقدم برسایر اسکندرانیان بودواو کسی‌است که کتب ستةعشر جالینوس را مرتب کرد ومن گویم که اسکندرانیان برقراءت کتب ستة عشر در تعلیم طب اقتصار میکردندوآنرا بترتیب میخواندند و هر روز برای قراءت و فهم قسمتی از آن گرد می‌آمدند . پس‌آنرابصورت جوامع درآوردند تا حفظ وفرا گرفتن‌آنها رابرای ایشان میسرسازد وبعد هریك ازایشان بتفسیر ستة عشر مبادرت کردندوبهترین‌تفسیری که ازستة عشر شد ، ازجاسیوس است»[۷]. تمام مجموعهٔ ستة عشر و آنچه ازسایرآثار اصلی‌ویا تفاسیرجالینوس برابقراط بدست مسلمین رسیدبعربی درآمدوازآنجمله است:

ازمجموعهٔستةعشر: کتاب‌الفرق . کتاب الصناعة[۸]. کتاب النبض الصغیر[۹] که برای شاگردان خود نوشت . کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط [۱۰]. کتاب المزاج. کتاب القوی الطبیعیة . کتاب‌العلل والاعراض . کتاب فی‌التأتی لشفاء الامراض. کتاب اصناف الحمیات[۱۱]. کتاب المقالات الخمس درتشریح مرکب از کتاب العظام [۱۲] وکتاب العضل[۱۳] و کتاب العصب ودو کتاب درعروق . کتاب‌تعرف علل اعضاء الباطنة یا المواضع الآلمة[۱٤]. کتاب‌النبض الکبیر. کتاب‌البحران . کتاب ایام البحران[۱٥]

۱-- Stephano Alexandrino (Stephen d'Alexandrie) کیمیاوی وفیلسوف معروف .

۲-- طبیب مشهوراسکندریه درقرن پنجم میلادی .

۳-- Théodosios

٤ ـ ظاهرا تکراری ازاسم انقیلاوس است وباید بجای این اسم مارینوس (Marinus) یکی دیگراز شراح معروف جالینوس وگردآورندهٔ جوامعی ازو باشد .

٥-- Nikolaos d'Alexandreia (Nicolas d'Alexandrie)

٦ـ Palladius ازاطباء یونانی بعد اراسکندرطرالیوس وانیبوس، صاحب تفاسیر(Commentaires) وکتاب الحمیات (Traité des fièvres)

۷ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۰۳ ـ۱۰٤.

۸ ـ Ars parva (l'Art médical)

۹ -- Du pouls, pour les élèves

۱۰ — Des Eléments selon Hippocrate

۱۱ — Des différents fièvres

۱۲ — Des os

۱۳ — De la dissection des muscles

۱٤ ـ Des lieux malades

۱٥ ـ این‌دوکتاب اخیر چنانکه دیده‌ایم بابقراط نسبت داده شده‌است (تاریخ علم طب تألیف کاستیگلیونی. ترجمهٔ فرانسه . ص۱۳۳) ودراینصورت باید ازتفاسیرجالینوس برآثارآن استاد باشد .

کتاب، تدبیر الاصحاء . کتاب حیلة البرؤ . کتاب علاج التشریح یا التشریح الکبیر راهم گاه جزو مجموعهٔ ستة عشر شمرده‌اند و آن در پانزده مقاله بود و بدست حنین ترجمه شد.

خارج ازمجموعهٔ ستة عشر ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه کتبی را که ازجالینوس درطب یاسایرعلوم بعربی ترجمه شده ودردست مردم بوده بدینگونه شماره کرده‌اند : کتابی دراختلاف قدماء درتشریح . کتاب تشریح الاموات . کتاب تشریح الاحیاء . کتابی دراطلاعات ابقراط ازتشریح . کتابی درآراء ارسیسطراطس درتشریح. تشریح الرحم. کتاب فی مفصل الفقرة الاولی . اختلاف اعضاء المتشابهة الاجزاء - تشریح آلات الصوت . تشریح العین. حرکة الصدر والرئة. علل التنفس. الصوت. حرکة العضل. قوی الادویة المسهلة. فی العادات. فی آراء ابقراط وافلاطن (۱). آلة الشم. منافع الاعضاء (۲). افضل هیأت البدن . الادویة المفردة. اوقات الامراض . الاورام . الاسباب المتصلة بالامراض . اجزاء الطب . المنی . تولد الجنین . المرة السوداء . ادوار الحمیات . فی رداءة التنفس . الفصد . الذبول . قوی الاغذیة . التدبیر الملطف ، الکیموس الجید والردی . تدبیر امراض الحادة ترکیب الادویة در هفده مقاله . الحرکات المجهولة . التریاق فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف (۳) . فی مداواة الامراض (٤) . کتب ابقراط الصحیحة . محنة الطبیب . فی الحث علی تعلم الطب . تقدمة المعرفة . الریاضة بالکرة الصغیرة . الریاضة بالکرة الکبیرة . تعریف المرء عیوب نفسه . فی ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن. ما ذکر فلاطن فی طیماوس . المدخل الی المنطق . فی ان المتحرک الاول لایتحرک . کتاب الاخلاق . انتفاع الاخیار با عدائهم . عدد المقاییس . این کتب را بیشتر حنین ابن اسحق وحبیش الاعسم واصطفن بن باسیل وعیسی بن یحیی و ثابت بن قرة و شملی و یحیی بن البطریق وثوما (توما) الرهاوی پدر ثیوفیل الرهاوی و اسحق بن حنین بعربی درآوردند .

ازمشاهیر اطباء اسکندریه یکی **سورانوس افسسی** (٥) طبیب معروف قرن دوم

۱ — Des dogmes d'Hippocrate et de platon

۲ — De l'usage des parties du cotps humain

۳ — Du meilleur médecin et philosophe

٤ — La Methode de guérir

٥ — Soranos d'Ephesos (Soranus d'Ephèse)

میلادی است که بسورانوس اصغر (۱) معروف است. از آثار او رسالهٔ شکستگیها (۲) در دست است، سورانوس دیگری از اهل افسس بنام سورانوس القدیم (۳) صاحب کتاب علل الکیمیاویة (٤) مدتی در اسکندریه وسپس در رم بسر میبرد واز اطباء معروف عهد تراژان بود. از آثار سورانوس کتاب الحقن بدست اسطاث بعربی نقل شد و حنین بن اسحق آنرا اصلاح کرد.

فیلغریوس (۵) جراح و پزشک معروف یونانی که بعد از عهد جالینوس زندگی میکرد، نیز نزد مسلمین اهمیت واعتباری داشت. از کتب وی کتاب الفوباء و کتاب دیگر در امراض لثه ودندان بدست ابوالحسن ثابت بن قرة الحرانی بعربی ترجمه شد. از این گذشته کتب دیگری را از او اسم برده‌اند: کتاب من لایحضره طبیب. علامات الاسقام. فی وجع النقرس. فی الماء الاصفر. فی الحصاة. فی وجع الکبد. فی الیرقان. فی خانق الرحم. فی عرق النساء. فی السرطان.

أریباسیوس برغامسی (٦) معروف به اوریباسیوس القوابلی (۷) طبیب یونانی (۳۲۵ - ٤۰۰ میلادی) شاگرد زینون قبرسی (۸) از مشاهیر اطبائی است که بعد از جالینوس در میان مسلمین بسیار شهرت داشت. از جملهٔ کتب او کتاب ادویة المستعملة (۹) است که اصطفن بن بسیل آنرا بعربی در آورد. نسخهٔ اصل این کتاب در سال ۱۵۵۲ چاپ شد. کتاب دیگری (۱۰) از این طبیب که برای پسرش اسطاث (۱۱) در هفت مقاله نگاشته وحکم کناشی داشته است، و کتابی دیگر که برای پدرش اونافیس در چهار مقاله نوشته بود، بدست حنین بن اسحق ترجمه شد. از آثار اوریباسیوس کتابی بنام السبعین ذکر کرده‌اند که حنین بن اسحق و عیسی بن یحیی آنرا بسریانی در آورده‌اند.

یکی از اطباء مقدم بر اوریباسیوس که از حیث شهرت در تمدن اسلامی هیچگاه

---

۱ Soranus le jeune
۲ traité des fractures
۳ Soranus l'Ancien
٤ Traité des maladies chimiques
۵ Philigarius
٦ Oreibasios de Pergamon (Oribase)
۷ — علت شهرت وی بدین لقب کثرت اشتغال او ببیماریهای زنان بوده است.
۸ — Zénon de Chypre
۹ — Euporista یا les Remèdes faciles à préparer
۱۰ — Synopsis
۱۱ — Eustache Eutathius

بدو نرسید، لیکن اوریباسیوس خود از وی استفاده کرده بود، **ارسیجانس** (۱) است که از آثار او کتاب طبیعة الانسان و کتاب النقرس واسقام الارحام وعلاجها بعربی نقل شد ودو کتاب اخیر جزو مجموعهٔ شماره ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجودست.

ازجملهٔ پزشکان یونانی **الاسکندروس طراليوس** (طرالینوس)(۲) که از مشاهیر اطبای قرن ششم(۳) بود (۵۲۵ - ۶۰۶ میلادی) نیز درمیان مسلمین شهرت داشت. وی را یکی ازپزشکان خوب یونانی بعد از ابقراط میدانند و ازو کتابهای ذیل بعربی نقل شد: کتاب علل العین وعلاجاتها درسه مقاله - کتاب البرسام. کتاب زردابهاومارهاو کرمهایی که درشکم تولید میشود (کتاب الصفار والحیات والدیدان التی تتولدفی البطن). نقل کتاب البرسام با بن البطریق نسبت داده شده است.

ازاطباء دیگر مورد استفادهٔ مسلمین **بولس (فولس) الاجانیطی** (٤) طبیب و جراح معروف نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی است که دراسکندریه تربیت یافت و چندی نیزدر رم بسر برد و درمدت حیات شهرت فراوان کسب کرد. ازمیان کتب او کتاب الکناش فی الطب(۵) درهفت مقاله اکنون دردست است. این کتاب را حنین بن اسحق بعربی ترجمه کرد وماشرح اجزاءآنرا درذیل احوال حنین داده ایم. دیگراز آثاراو کتابی را دربیماریهای زنان (کتاب فی علل النساء) ذکر کرده‌اند.

ازیحیی النحوی صاحب الاجتهاد، که ذکراو چند بار گذشته‌است، نیز مسلمین علاوه برفلسفه ومنطق درطب استفادهٔ بسیار کردند خاصه ازتفاسیر متعدد او بر کتب جالینوس.

علاوه براطباء یونانی واسکندرانی، استفادهٔ مسلمین ازپزشکان ایرانی مسلم است وما در این باب قبلا درذکرمراکزعلمی ایران و خاندان بختیشوع و دیگر پزشکان ایرانی گندشاپورسخن گفتیم. ازهندوان نیزخواه بوسیلهٔ کتبی که ازآنان بپهلوی درآمده بود وخواه مستقیما ازمتن هندی کتب طبی آنقوم، مسلمین چندین کتاب را بعربی درآوردند مانند کتاب السموم شاناق و کتاب طب سسرد (سوسروتا) که بایدآنرا مهمترین کتاب

---

۱ -- Archigène

۲ -- Alexandros de Tralleis (Alexandre de Tralles)

۳ -- بعضی اورا بقرن پنجم نسبت داده‌اند (تاریخ طب تألیف کاستیگ لیونی ص ۲۱۹)

٤ -- Paulos d'Aigina (Paul d'Egine)

۵ -- De Médecine

طبی‌هندوان شمرد- کتاب العقاقیر- کتاب علاجات‌الحبالی- کتابی ازتوقوشتل که‌صددرد وصددوا را درآن‌شماره کرده‌بود . کتاب‌دیگری ازهمین‌طبیب بنام التوهم فی‌الامراض و العلل- کتابی‌دردرمان بیماریهای زنان- کتاب‌السکر.

آشنایی مسلمین با کتب طبی هندوان و استفادهٔ از آنها بوسیلهٔ بعض پزشکان هندی که‌در بیمارستان گند شاپور بسرمیبرده‌اند صورت گرفت واین اطبا بنابررسمی که ازدورهٔ ساسانی معمول بود در آن بیمارستان‌کارمیکرده و بتعلیم اصول طب هندی و معالجت برخی از بیماران بروش خود اشتغال داشته‌اند.

فصل سوم

علوم عقلی

در تمدن اسلامی

۱ ـ حدود استفادهٔ مسلمین از علوم عقلی

از آنچه گذشت معلوم میشود که مسلمین بیاری مترجمان کتب پهلوی وسریانی و حرانی و هندی از گنجینهٔ گرانبهای علمی ملل راقیهٔ آنروز عالم بهره‌ها برداشتند، استفادهٔ آنان درعلوم همچنانکه گفته‌ایم بیشتر از اطلاعات یونانیان بود. البته با نهایت مجاهدتی که مترجمان اسلامی درنقل همهٔ کتب یونانی، از اصل یونانی یا منقولات سریانی وپهلوی آنها، بعربی کردند کتابهایی هم ازنظر دقت آنان دورماند مثلا باآنکه تقریباً ازتمام آثار رباضی یونانی استفاده بردند مطالعات ارشمیدس را درحساب کمیت صغری [۱] نشناختند واین فخر نصیب دانشمند مشهور دورهٔ باز گشت [۲] یعنی «بوناونتوکاوالیری» [۳] وبعد «بارو» [٤] و«نیوتون» [٥] علمای معروف قرون جدید گردید. علت عمدهٔ این امر مخصوصاً تجاوز ارشمیدس از حدود استعداد معاصران وآیندگان خود بود چنانکه تا دوهزارسال ازقدرت وفهم ودرك غالب دانشمندان بالاترقرار داشت.

مطلب دیگراینکه مسلمین غالباً مغلوب شهرت بعضی ازدانشمندان قدیم‌شدند و ازتحقیق جدید دردرستی یا نادرستی نظرهای آنان بازماندند.مثلا با آنکه فساد نظر بطلیموس القلوذی در باب افلاك و کیفیت حرکات آنها و کرهٔ زمین و خورشید از دورهٔ بازگشت ببعدبسرعت باظهوردانشمندانی مانند گالیله او [٦] و کپلر [۷] و کوپرنیکوس [۸]

---

۱ ـ Calcul infinitésimal　۲ ـ Renaissance　۳ ـ Bonaventura Cavalieri

٤ ـ Barrow　٥ ـ Newton

٦ ـ Galileo　۷ ـ Kepler　۸ ـ Copernicus

آشکار شد ، وبا آنکه پیش از بطلیموس ، ارسطرخس در باب حرکت زمین بر گرد خورشید نظر صائبی داشت [۱] ، مسلمین درقبال آثار بطلیموس وشارحین اوسر تعظیم فرود آوردند و تاآنجا بعقاید آنان تمسك کردند که ازاحترام آنها بمثابت معتقدات دینی نیز اکراه نداشتند .

درطب نیزمسلمین فی‌الواقع بتتبع عقاید جالینوس ونقل آثاروشروح او برابقراط یا تفاسیراطباءِ دیگر بر کتب وی بیش ازهمهٔ اطبا توجه کردند واصول نظرهای ابقراط وجالینوس را بی کم و کاست پذیرفتند وازتحقیق عمیق درسایردبستانهای طبی که بعد از دورهٔ رونق مدارس آتن هم متعدد بود غفلت کردند . شکوك و ایرادات بعضی مانند محمدبن زکریاءالرازی درعقایدآن استاد هم جزونوادرامورومانند ردود یحیی‌النحوی الاسکندرانی برارسطو دربرابرانبوه اعتقادات دیگران بی اثربود . از اشکالات عمدهٔ مسلمین‌در آزمودن‌صحت‌و سقم عقایـد اطباءِ وجود بعضی از مشکلات و موانع دینی بود وازآنجمله است منعی که در شکافتن اجساد مردگان وجود داشت واین منع گاه برخی از اطباءِ غیر مسلمان را هم، مانند یوحنابن ماسویه، در صورت تمایل بتحقیق تازه،بجای جسم آدمی مجبور بهمطالعه درلاشهٔ حیوانات میکرد [۲] . این امر باعث‌شد که مسلمین‌بجای مطالعهٔ مستقیم درانسان بآنچه در کتب‌آمده است بسنده کنند و گاه اشتباهی را هم که درنقل وجود داشت بعنوان حقایق علمی باور دارند . اتفاقاً جالینوس هم تنها بر اثر علل روحانی و خصوصی ، نه‌بسبب دیگر ، بتشریح جسد انسان تمایلی نداشت وناچار بود امتحانات تشریحی خود را در جسد حیوانات خاصه بوزینگان انجام دهد . بهر حال با وجود دبستانهای متعدد طب و داروشناسی‌و تشریح و وظائف الاعضاء درمیان یونانیان واسکندرانیان، اگر کسی بخواهد اصول طب اسلامی‌را نیك بشناسد باید بیش از هر روش دیگرطبی روش جالینوس‌القلوذی را مورد مطالعه قرار دهد .

درطبیعیات هم علی الاصول اطلاعات یونانیان بعد ازارسطوافزایش قابل‌ملاحظه نیافته بود و حتی بجای بحث در طبیعیات بنحو اعم تحقیق درگیاهان از باب خاصیت

---

۱ - رجوع شود بهمین‌کتاب ص ۱۰۵ ۲ — نامهٔ دانشوران ج ۲ ص ۲۷ ـ۲۸

داروئی آنها ادامه یافت و بهمین سبب آثار برخی از آنان مانند دیسقوریدس دردورهٔ بازگشت اثر شگرفی در گیاه‌شناسی داشته‌است . توجه مسلمین درطبیعیات بیشتر بهمین کتب داروشناسی و گیاه‌شناسی معطوف بوده‌است وچندان فایده‌یی ازسایر کتب یونانی درباب علوم طبیعی برنگرفتند لیکن غالب آثار ارسطو وشراح اورا درمسائل مختلف طبیعی بعربی نقل کردند ومورد مطالعه قرار دادند .

درمنطق وفلسفهٔ اولی ، دانشمندان اسلامی بیشتر مجذوب آثار و افکار ارسطو ودردرجهٔ دوم افلاطون ویاشراح نوافلاطونی آندو گردیدندواین علاوه برعلل تاریخی ممتد در سیر علوم یونانی از آتن تا بغداد ، معلول علتهای دیگر خاصه استفاداتی بود که علمای علم کلام ازروش قیاسی واستدلالی ارسطو کردند . البته گاه نیززمزمه‌هایی در رد وایرادارسطو یاتابعان وی ازمتفکرانی مانندمحمدبن زکریاوابوعلی سینا (تاحدی درمقدمهٔ منطق حکمة المشرقیین) وغزالی[1] (درتهافت الفلاسفة) شنیده شد ولی این زمزمه‌هازود خاموش گشت وجای آنهارا اعقایدراسخ متفلسفین اسلامی بافلاطون وارسطو مخصوصاً بارسطو وآثاراو و انحصارحکمت بدان استاد یونانی گرفت . اگر از معتقدان سایرروشها هم کسانی بمنصهٔ ظهوررسیدند قوتی چنانکه باید پیدا نکردند و زود علائم شکست درکار آنان ظاهرشد. برروی‌هم مسلمین درتتبع کتب فلسفهٔ یونانی مانند سایرعلوم تقریباً دنبالهٔ روش اسکندرانیون را ازحیث شرح وتفسیر و یادگیری آنها گرفتند و مطالعات فلسفی درآثار فلاسفهٔ معروف یونان و اسکندریه ، نزدآنان بایجاد مبتکرات مفیدی، چنانکه تحقیقات ومطالعات علمی را براساس تازه‌یی نهد، وانقلاب شگرفی درعلوم پدید آورد ، منجر نشد.

البته دانشمندان اسلامی درپاره‌یی مسائل علمی خاصه در ریاضیات ونجوم وطب پیشرفتهایی نسبت به قدماء یونان واسکندریه کردند یعنی بمسائل تازه‌یی دست یافتند و این بیشتر ازجهت اختلاط روشهای مختلف یونانی وایرانی وهندی بایکدیگروترجمهٔ کتب ازدانشمندان و زبانهای مختلف در موضوع واحد، وکمتر نتیجهٔ ابتکارات آنان

۱ ــ بیهقی در تتمة صوان الحکمه آورده‌است که غزالی در تهافت الفلاسفهٔ خویش بیشتر از سخنان یحیی النحوی الاسکندرانی که ردودی بر ارسطو داشته استفاده کرده است (ص ٢٤) .

بوده است و ما هنگام شرح وتوضیح هریك از علوم عقلی در تمدن اسلامی از مجموع این پیشرفتها وترقیات مسلمین آگهی خواهیم یافت .

پیداست که بمحض توجه‌مسلمین بعلوم اوایل، علمای‌مشهوری ازمیان‌مسلمانان ظهورنکردند بلکه دورهٔ استحصال آنان از زحمات مترجمان، ازاواخر قرن سوم ببعد آغازشد وتا آن تاریخ ابتکار درتألیف و تصنیف کتب علمی بیشتر با غیر مسلمانان و یا نومسلمانانی‌بود که بازبان‌عربی آشنایی داشته و بعربی تألیف میکرده‌اند . غالب این کتب نیز جنبهٔ تقلید داشته و بیشتر تحریر بهتری از کتب منقوله بوده است نه تألیف ابتکاری‌کامل وتازه‌یی که لیاقت دوام وبقاء داشته باشد .

مسألهٔ دیگرقابل ذکر آنست که اگرچه علوم دورهٔ اسلامی همواره بنام‌مسلمین تمام‌میشودلیکن‌پدیدآورندگان‌واقعی‌آن‌معمولایا ازستاره‌پرستان‌حران‌ویا ازمسیحیان آرامی‌وایرانی‌ویا اززردشتیان وهندوان بودند وغالب‌آنان‌هم‌دین‌اصلی‌خود راتاچندگاه درخاندان خویش نگاه داشتند ومدتها از قبول اسلام خودداری کردند،واصولا مسلمین تا مدتی چنانکه باید اقبالی بعلوم نداشتند و حتی مخالفت با علوم عقلی‌رامدتهابعنوان پیروی از دین ومبارزه با الحاد و مذاهب تعطیل بشکل یك سنت موروث نگاه داشته وغالباً دانشمندان خاصه فلاسفه را بکفر و زندقه متهم کرده‌اند . این نکته‌را هم باید بیاد داشت که‌تسمیهٔ علوم دورهٔ اسلامی‌بنام علوم‌عربی،همچنانکه‌برخی ازمحققان غربی کرده‌اند،بکلی خلاف انصاف است زیرا چنانکه دیده‌ایم ونیز چنانکه در ذکر اسامی علما و فلاسفه خواهیم دید ، سهم عرب در علوم عقلی دورهٔ اسلامی بغایت‌اندك‌و تقریباً منحصر بزبان عربی یعنی زبان رسمی حکومت اسلامی بوده است،ولی‌بزودی با شروع استقلال ادبی‌فارسی، ازقرن‌چهارم باین تمامیت لسانی‌هم نقصانی راه یافت وبسیاری از کتب معتبر در علوم مختلف بزبان فارسی نگاشته شد و همچنین است‌تألیفات‌عمده‌یی که درعراق و الجزیره و دیگر نواحی بزبان سریانی و عبرانی در علوم‌صورت گرفت. اهمیت عمدهٔ مسلمین وفایدهٔ بزرگ‌کار آنان درتشکیل حوزهٔ علمی اسلامی، نگاه‌داشتن ترجمه‌های متعددی است ازآثاردانشمندان یونانی و اسکندرانی که اصل غالب‌آنها از میان رفته و اروپائیان بعداً بوسیلهٔ ترجمه‌های لاتینی که از ترجمه‌های عربی‌آن آثار

صورت گرفت،ازوجود آنها آگهی یافته و در دورهٔ اسکولاستیك و رنسانس بیاری آنها علوم یونانی را مورد تحقیق ومطالعه قرار داده‌اند. دیگر ازوجوه اهمیت آنان التقاطی است که با دست یافتن برمنابع مختلف یونانی واسکندرانی وهندی وایرانی ونبطی از اطلاعات این اقوام کرده و آنها را بر بعضی مطالعات جدید خود افزوده و از اینطریق بسهم خود سبب تکاملی درعلوم شده‌اند.

۲ـ عهد اعتلای علوم

علوم اسلامی علی‌الخصوص در بغداد و ممالك شرقی خلفا تا پایان قرن‌چهارم‌و چند سالی از اوایل قرن پنجم درمدارج ترقی سیر میکرد. ازاین‌مدت قرن دوم وسوم را باید بیشتر عهد نقل و تدوین و تکوین علوم عقلی و قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را عهد استحصال مسلمین از زحمات دو قرن پیش و قرن طلائی علوم در تمدن اسلامی دانست. مهمترین عامل درسرعت انتشار و کثرت ترجمه و تدوین کتب علمی را دراین مدت تشویق گروهی از خلفای عباسی و وزرا و امرای ممالك مختلف اسلامی باید دانست.تشویق‌خلفایی‌ازقبیل‌منصوروهارون‌ومأمون‌وواثق‌وعده‌یی‌ازجانشینان‌آنان،وامرای شرقی خاصه سامانیان و خوارزمشاهان آل عراق وآل مأمون و دیالمهٔ آل زیار وبعضی از افراد دیالمهٔ آل‌بویه و گروهی از امرای مغرب مانند سیف الدوله حمدان و بعض خلفای اموی اندلس وامرای آن دیار وخلفای فاطمی، بدون توجه بقومیت ودین علما وآزاد گذاردن‌آنان درعقاید خویش وپرداختن صلات گران دربرابر آثارمنقول‌یامؤلّف، باعث‌شد که حوزه‌های درس‌رونق‌یابدوعلمای‌بزرگ‌درخوارزم‌وماوراءالنهروخراسان‌وری وبغدادوالجزیره وشام‌ومصر واندلس‌وجزآنها ظهور کنندو کتابهای‌بیشماردرشعب‌مختلف علوم وفنون‌بعربی‌وفارسی در آورند. دراین دستگاهها علمای یهودی ونصرانی وزردشتی وصابی ومسلمانان بی‌آنکه مزاحم یکدیگرباشند بسرمیبردند وهر کس از آنان بقدر علم ودانش خودازتقرب‌خلفا و امرا و وزرا وصلات‌آنان‌برخوردار بود. مثلا اکرام منصور دربارهٔ جورجیس پسر بختیشوع و سهل انگاری نسبت بعادات دینی او بدرجتی بود که چون چندی ویرا دربغداد نگاه داشت بحاجب خود ربیع (پدر فضل وزیر هارون) که

ازمتعصبان عرب بود، فرمان داد برای او شراب حاضر کنند تا تغییری که در چهرهٔ او بر اثر امتداد اقامت در بغداد حاصل شده بود،زایل شود. ربیع ازاین کارامتناع کرد و گفت اجازه نمی‌دهم که شراب در این خانه (یعنی دارالخلافة) بیاورند . منصور او را دشنام‌داد و گفت باید خودمتعهداین کار شوی ! ربیع چنین کرد وآنچه‌ممکن بود شراب گوارا برای جورجیس آورد (۱) . رفتارمنصوربا اکثرپزشکان ومنجمان خودهمین بود و حتی باغالب آنان در کارهای بزرگ مشورت میکرد . نظیر این رفتار را رشید در بزرگداشت‌جبریل بن بختیشوع داشت‌چنانکه گویند چون‌بسفرحج رفت‌درمکه جبریل را دعای خیر کرد . ویرا گفتند که اوذمی است ! گفت‌آری ولیکن صلاح بدن‌من‌وقوام آن بدوست و صلاح مسلمین‌بمن، پس صلاح مسلمانان در نیکو حالی و بقای جبریل است(۲) .و گاهاکرام خلفا نسبت باطباء خودبدرجتی‌می‌رسید که کارهای بزرگ‌بدانان وا گذارمیکردندمانند رفتاری که معتضد باسلمویه طبیب‌نصرانی خود کرد واورا بتوقیع بسیاری از نامه‌ها از طرف خود امر داد و برادرش را بکارهای عمدهٔ اداری گماشت و دراجرای مراسم‌دینی‌خود مختار کرد وبعدازموت فرمان داد که درحضوراو برجنازه‌اش برسم مسیحیان تشریفات مذهبی را اجرا کنند (۳) . رفتارمعتضد باثابت‌بن‌قرةدانشمند بزرگ‌نیزازنوادرتاریخ است . البیهقی دراوصاف ثابت‌آورده‌است که بزرگداشت‌معتضد درحق او بدرجتی بود که روزی باوی درباغ میگشت در حالیکه دست او بر دست ثابت بود . ناگاه معتضد دست ازدست ثابت برداشت چنانکه ثابت بحیرت افتاد . معتضدویرا گفت هنگامی که دست بردست توداشتم‌دچارخطایی بزرگ‌بودم‌وسهو کردم زیرا دانش برتری میجوید وبرآن برتری نتوان‌جست (٤). نظیر این رفتاررا خوارزمشاه‌ابوالعباس مأمون‌بن‌مأمون‌با ابوریحان داشت و ابوریحان‌خود در کتاب المسامرةفی‌اخبارخوارزم حکایتی‌دراین‌باب‌آورده‌بود که ابوالفضل بیهقی ازاو در کتاب تاریخ خویش‌نقل وآنرا با آنچه با خواجه ابومنصور ثعالبی مؤلف کتاب یتیمة الدهرفی محاسن اهل العصر که

---

۱ ـ طبقات الاطباء ج ۱ص ۱۲٤ ۲ ـ ایضاً ج ۱ ص ۱۳۰
۳ ـ ایضاً ج ۱ ص ۱٦٥ ٤ ـ تتمه صوان الحکمة ص ٦ ـ ۷

بخوارزم رفته واین خوارزم شاه را مدتی ندیم بود نقل کرده ، کامل ساخته است و آن چنینست : روزی در مجلس شراب خوارزمشاه درادب سخن‌می گفتند «حدیث‌نظرفت، خوارزمشاه گفت همتی کتاب انظرفیه وحبیب انظرالیه و کریم انظرله.وبوریحان گفت خوارزم شاه سوار شده شراب میخورد نزدیك حجرهٔ من رسید فرمود تا مرا بخواندند، دیرتر رسیدم بدو ، اسب براند تا درحجرهٔ نوبت من وخواست که فرود آید،زمین بوس کردم وسوگند گران دادم تا فرود نیامد و گفت :

العلم من اشرف الولایات　　　یأتیه کل الوری ولایأتی

پس گفت لولاالرسوم الدنیاویة لما استدعیتك فالعلم یعلو ولا یعلی! و تواند بود که او اخبار معتضد امیرالمؤمنین را مطالعت کرده باشد که آنجا دیدم که روزی معتضد در بستانی دست ثابت بن قره گرفته بود،ناگاه دست بکشید. ثابت پرسید یا امیرالمؤمنین دست‌چرا کشیدی؟ گفت کانت یدی فوق یدك والعلم‌یعلو ولایعلی.»

اطبادراین ایام‌ازهمهٔعلمانزدخلفاوامیران‌ووزیران‌محترم‌تر بودندودر بیشتراوقات با آنان بسرمیبردند وبرائراین‌تقرب‌غالباًخلفاوشاهان باایشان رفتاردوستانه‌داشتند،اگرچه‌بیشتر متدین باسلام نبودند،واین‌سهل انگاری‌خود سبب‌مهمی‌برتجمع‌بسیاری ازدانشمندان‌بلاد الجزیره وحران دربغداد وافادات علمی‌آنان درآن شهر بود . نظری باحوال مترجمان بزرگ وتوجه عجیب‌آنان درقرن دوم وسوم وچهارم بنقل کتب علمی ازالسنهٔ مختلف نشانهٔ بزرگی از ارزش علم در نزد رجـال وبهره مند شدن این گروه ازهنرخود هست والامحال بود چنین نهضت‌عظیمی سه قرن تمام ادامه یابد وما چون قبلاباین‌امراشارات متعدد کرده‌ایم ازتکرار موارد مختلف آن خودداری میکنیم .

بعد از اطبا دردربارهای امرا مرتبهٔ منجمین گرامی‌تراز دیگر دانشمندان بود زیرا اینان با احکام خود ساعات و اوقات بسیاری از اعمال‌خلفا وامراراتعیین‌میکردند وبسبب دانش خویش غالباً طرف مشورت‌آنان قرارمیگرفتند و حتی نظام‌الملك‌طوسی با همهٔ دهاء خود از تدبیر امور با حکیم موصلی منجم خویش امتناعی نداشت (۱) .

---

۱ ــ چهارمقاله چاپلیدن ص ٦١ ــ ٦٢

منجمین نیز مانند پزشکان جزو موظفین دربارهای خلافت ودستگاههای سلطنت بودند وبهمین سبب با همهٔ مخالفتی که از جانب اهل مذاهب با منجمان میشد، نجوم در عهد اسلامی رونق و رواجی داشت.

تشویق امراووزرا از علما تا درجه یی بود که غالباً با آنان در حضور خویش مجالس بحث و نظر تشکیل میدادند و از آنجملهاستمجالسمأمون .مسعودیدرسیرت مأمون نوشتهاست که[۱]در آغاز کار خود هنگامی کهفضل بن سهل وجزاو بر کاروی غلبه داشتند بمطالعه ونظر دراحکام نجوم وقضایایآن مشتغل بود وبرمذهب پادشاهان ساسانی مانندادشیر پسر بابك میرفت ودرقرائت کتب قدیم وامعان نظر درمطالعهٔ آنها کوشش و مواظبت میکرد چنانکه فهم و درایت او درآنهابنهایت رسید وچونفضلبن سهل بسرنوشتی که مشهوراست، دچارشدومأمون بعراق آمد، ازهمهٔ اینهامنصرف گشت واعتقاد بتوحید ووعد ووعید [۲] را آشکار و بامتکلمین مجالستآغاز کردوبسیاریاز اهل جدل و مناظره مانند ابیالهذیل وابیاسحق ابراهیمبن سیارالنظام و جز آنان از موافقین ومخالفین ایشان بدوتقرب جستند، و فقها و اهل دانش از ادبا ملازم مجلس او شدند ومأمون برای آنان اجراء ومقرری معلوم کرد و در نتیجه مردم بفن نظر راغب شدند و بحث وجدل را فرا گرفتند و هر گروهی برایخود کتبیتألیف و درآنمذهب خودرا تأیید کردند. و باز بنا بروایت مسعودی مأمون روزهای سهشنبه از هرهفته دانشمندان را در درگاه خود گرد می آورد وبعداز صرفطعام بدارالمناظره میرفتند. فرزند مأمون یعنی هرون ملقب به الواثق (۲۲۷-۲۳۲هجری)نیز که از پیروانمذهب اعتزال و از دوستداران ائمهٔ معتزله و دانشمندانی از قبیل احمدبنابی دوادو محمدبن عبدالملكالزیات بود در محضرخود ترتیب محافل علمیمیداد . مسعودی گوید [۳] که الواثق دوستدار نظربود واهلنظرراتکریم میکرد و با تقلید و اهلتقلید دشمن بود و

۱ ــ مروج الذهب چاپ مصر ج ٤ ص ٢٤٥

۲ ــ قول بتوحید و وعد و وعید دو اصل از اصول پنجگانهٔ مذهب اعتزال است .

۳ ــ مروج الذهب ج ٤ ص ٣٠

فلاسفه و طبیبان را دوست میداشت. در محضر او ذکر انواع علوم از طبیعیات و الهیات رفت و واثق از آنان خواست که کیفیت ادراک معرفت طب و مأخذ اصول آنرا برای وی شرح دهند و بگویند که آیا این مأخذ از حس است یا از قیاس یا آنچه از طریق عقل دریافته شود و یا از راه سمع. از جملهٔ اطباء در آن مجلس پسر بختیشوع و پسر ماسویه و میخائیل و بقولی حنین بن اسحق و سلمویه حاضر بودند و یکی از آنان شرح مفصلی در پاسخ الواثق داد که بتمامی در مروج الذهب ثبت است (۱). علاوه بر این در همین مجلس و مجالس دیگر الواثق سؤالات متعددی راجع بطب و طبیعیات و پاره‌یی مسائل فلسفی کرد و از حاضران جواب یافت. الواثق مجلسی نیز برای بحث بین فقها و متکلمین درباب انواع علوم از عقلیات و سمعیات در جمیع فروع و اصول ترتیب داد (۲).

نظیر این اعمال را بعضی از وزراء هم داشته‌اند مانند برمکیان که بقول مسعودی از میان آنان یحیی بن خالد صاحب بحث و نظر بود و مجلسی داشت که اهل کلام از مسلمین و سایر ملل در آن گرد می‌آمدند و در مسائلی مانند کمون و ظهور و قدم و حدوث و اثبات و نفی و حرکت و سکون و مماسه و مباینه و وجود و عدم و جر و طفره و اجسام و اعراض و تعدیل و تجریح و کمیت و کیفیت و مضاف و امامت و سایر مسائلی که در علم کلام مورد بحث بود و حتی در مسائلی از قبیل عشق از نظر فلسفی و روانی در آن بحث میشد و در این مباحث دانشمندانی چون علی بن هیثم و ابومالک الحضرمی الخارجی و ابوالهذیل و النظام شرکت میکردند (۳) و یا مجالسی که ابوالفتح فضل بن جعفر بن الفرات معروف بابن حنزابه وزیر المقتدر که بسال ۳۲۷ در غزه در گذشت، تشکیل میداد و در یکی از آنها بسال ۳۲۰ میان ابوسعید السیرافی نحوی و ادیب مشهور و متی بن یونس القنائی الفیلسوف درباب منطق و اعتبار آن بحث مشبعی رفت (۴) و همه بنظائر این مجالس در دستگاههای سلاطین ایران خصوصاً خاندانهای ایرانی مشرق مانند سامانیان و خوارزمشاهان و بعضی از سلاطین صفاری مثل امیر ابوجعفر

۱ – مروج الذهب ج ۴ ص ۳۱ ببعد
۲ – ایضاً ص ۳۶
۳ – ایضاً ج ۳ ص ۲۸۶ ببعد
۴ – مقدمهٔ مقابسات ابوحیان التوحیدی ص ۲۹ ببعد نقل از معجم الادباء

احمدبن محمد وپسر اوخلف و گروهی ازز یاریان مانند شمس‌المعالی قابوس بن‌وشمگیر و علاءالدوله کاکویه و نظایر آنها بسیار باز میخوریم .

از مسائلی که از اوایل قرن دوم تـا اواخر قرن چهارم برواج علوم و آزادی دانشمندان دربحث های علمی‌یا وریهای بسیار کرد شیوع مذهب اعتزال وغلبهٔمتکلمین معتزله‌بود. معتزله بسبب توجه بمبانی عقلی و بحث درمسائل مهمی مانند عدل و توحید و اختیار و نفی رؤیت و خلق قرآن ونظایر این مباحث، ومناقشه با فرق‌مختلف‌اسلامی مانند اهل‌سنت‌وحدیث وشیعه وملل‌غیراسلامی‌مثل مانویه (زنادقه) و مجوس ونصاری و یهود که معمولا کلام‌مدون واستواری‌داشتند ، ناگزیرمحتاج با تخاذروش‌منطقی‌وفلسفی برای پیروزی خود بودند و بهمین سبب گروهی از ایشان بمنطق وفلسفهٔ یونانی متوجه شدند ودرروش برخی ازفلاسفه تعمق وتحقیق کردند و کتب منطق وفلسفه‌راموردمطالعه ومداقه‌قراردادند وحتی برخی‌ازآنان مانند ابراهیم‌بن‌سیارالنظام[۱] دربسیاری ازمباحث فلسفه که زائد براحتیاجات متکلمین معتزله‌بود وارد شدند واگرچه علمای‌اهل‌حدیث و سنت غالباً با این عمل معتزله مخالفت میکردند لیکن بهر حال آنـان منشاء تحولی از جهت توجه بعلوم عقلی درمیان مسلمین گردیدند وبسایر جریانات در پیشرفت علوم کمك کردند .

اهمیت معتزله بیشتردر آنست که چون‌خود اهل بحث وجدل بودند طبعاً مروج روح بحث و تحقیق در میان پیروان خویش میشدند ، و از آنجا که تا عهدالمتوکل در بسیاری ازخلفا نفوذ شدید داشتند، و در اغلب بلاد مشرق ومرکز ممالك اسلامی غلبه و ریاست با آنان بود، طبعاً خلفا و امرا را نیزمانند خود دوست دار مباحثات علمی‌بیار می‌آوردند [۲] و این امر در پیشرفت علوم عقلی در عهد مذکور اثربسیار داشت .

دراواخر قرن سوم ودر قرن‌چهارم وپنجم وجود فرقه یی ازاهل تشیع وتبلیغات شگرف آن در همهٔ اقطار واکناف ممالك اسلامی بترویج منطق و فلسفه یاوری بسیار

---

۱ — رجوع شود به الملل والنحل شهرستانی چاپ طهران ص ۲٤ — ۲۷ . الفرق بین‌الفرق البغدادی ص ۷۹ — ۹۱

۲ـ البته‌وجود عده‌یی ازمتعصبین و متقشفین را مانند صاحب بن عباد درمیان معتزله هیچگاه فراموش نمی‌کنیم ولی میدانیم‌که افراد روشن بین در میان این فرقه بسیار بوده‌اند .

کرد و آن فرقهٔ اسمعیلیه است. پیروان مذهب اسمعیلی برای آمادگی در تبلیغ اصول مذهبی خود همواره مجالس بحث و مناظره در میان خود داشتند و در این مجالس ورزیده و مهیا میشدند (۱). وجود این مجالس ذهن بسیاری از آنان را با اصول منطق و فلسفه آشنا می کرد و در یکی از همین مجالس است که کودکی خردسال که پدرش اسمعیلی مذهب بود، حاضر میشد و با بحثهای فلسفی آشنایی می یافت و ذهن او باستدلال و منطق و فلسفه و علم متوجه میشد و بعد یکی از بزرگترین فلاسفه و متفکرین اسلام گردید و او ابوعلی بن سیناست که خود در شرح حال خویش باین نکته اشاره کرده است. اعتقاد اسمعیلیه بباطن احکام و آیات و لزوم توجه از قشر دین بحقیقت و لب آن و بالنتیجه توسل بتأویلهای عقلی و فلسفی در شرح و تفسیر آیات و احادیث و سنن و شرایع مانند آن میشد که پیروان این مذهب با منطق و فلسفه آشنائی پیدا کنند و همین سبب است که نزد آنان استفاده از فلسفهٔ یونانی و اقتدا به ادلهٔ عقلیهٔ فلاسفه ای مانند افلاطون و ارسطو و فیثاغورس شرط بود. و این امر در آن حال که اجزاء فلسفه بوسیلهٔ بسیاری از اهل سنت و حدیث تحریم میشد بسیار اهمیت دارد. در مراحل عالی دعوات اسمعیلیه (۲) داعی برای بحث در معانی شرایع اسلام از نماز و زکوة و حج و طهارت بروش فلاسفه متوسل میگردید و میگفت فلاسفهٔ یونان در شرح مشکلات بعقل اعتماد میکردند و بر هر مسلمان واجب است که در هر باب از طریق عقل حکم کند و بدین طریق ارسطو و افلاطون و فیثاغورس و جز آنان از فلاسفه را در نفس مدعو محترم میساخت و معمولاً در مراحل ششم و هفتم و هشتم و نهم دعوت این استفاده از فلسفه و فلاسفه بیشتر مورد نظر بود. مثلاً در مرحلهٔ هفتم وقتی که در خلقت عالم بحث میکردند از روش فلاسفه میرفتند که میگفتند الواحد لا یصدر عنه الا الواحد (۳) و علی الخصوص در مرحلهٔ نهم که مدعو را بتعمق در اصول مذهب اسمعیلی میکشاند و در

۱ — [illegible]
تاریخ الاسلام السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی ج ۳ ص ۳۶۳ ـ ۳۶۹ [illegible]
۲ — خطط مقریزی چاپ مصر ج ۲ ص ۲۳۷ [illegible]
۳ — ایضاً همین مجلد ص ۲۳۲

این مورد داعی او را بکتب فلسفه خواه طبیعت و خواه ما بعد طبیعت راهبری و ثابت میکرد که انبیاءِ ناطق سیاست عامه را اداره می کنند همچنانکه فلاسفه حکمت خاصه را : «ان الانبیاء النطقا اصحاب الشرائع انماهم لسیاسة العامة و ان الفلاسفة انبیاء حکمة الخاصة » [۱] . چون دورهٔ قوت تبلیغات اسمعیلیه قرن چهارم و پنجم یعنی دورهٔ اقتدار خلفای فاطمی است، این فرقه نیز بسهم خود برواج وانتشار فلسفه دردورهٔ مذکوریاوری فراوان کردند . بهمین سبب ملاحظه می کنیم که خلفاءِ فاطمی بعلوم توجه بسیارمی کردند و بنا بر آنچه از گفتارمقریزی برمیآید درخزانة الکتب خویش ، که درقصر آنان ترتیب یافته بود ، خزانه یی حاوی هژده هزارمجلد کتاب درعلوم قدیم داشتند ودر«المارستان العتیق» هم کتابخانهٔ بزرگی بود حاوی بیش از دویست هزار مجلد کتاب که عدهٔ کثیری از آنها درطب و کیمیا بود و برروی هم کتابخانهٔ خلفای فاطمی ۱۶۰۰۰۰۰ نسخه داشت که درغلبهٔ صلاح الدین ایوبی کرد برقصرخلفا قسمت اعظم آنها بردست اوودیگر متعصبان ازمیان رفت [۲]

نتیجهٔ وجود این عامل بزرگ ، یعنی توجه شدید محافل سیاسی ورجال ذی نفوذ از اواسط قرن دوم تا اوایل قرن پنجم بعلوم عقلی، آن بود که باوجودهمهٔ مخالفتهای شدید اهل سنت و حدیث و غالب متکلمین وفقها، اکثر کتب وآثار یونانی وسریانی وایرانی وهندی بعربی در آمد و گنجینهٔ عظیم ومختلطی ازاطلاعات پیشینیان در علوم عقلی و تجربی برای مسلمین فراهم شد و سپس گروهی ازمتفکرین از مسلمان و مسیحی و زردشتی وستاره پرست که همه درربقهٔ طاعت خلیفهٔ مسلمین بسرمیبردند شروع بمطالعه و تحقیق در این کتب وآثار کردند وهریك دررشته یی از علوم بمطالعه وتألیف وتلفیق و احیاناً ابتکار پرداختند و کتب بیشماردرریاضیات ونجوم وطب و طبیعیات ومنطق وفلسفه پدیدآوردند وبا این وضع نه تنها وارث یونانیان وایرانیان در علوم، بلکه شارح ومفسر و مکمل آثار آنان شدند و پیشرفتهایی درغالب علوم برای آنان حاصل گشت که در روزگاران بعد بوسیلهٔ مترجمان لاتینی مورد استفادهٔ غربیان قرار گرفت.

۱ ـ خطط مقریزی ج ۲ ص ۲۳۳

۲ ـ ایضاً همان مجلد ص ۲۵٤ ـ ۲۵۵

۳ـ دورهٔ انحطاط علوم

اما وضع دانشها در اسلام بهمین حال نماند و زود آثار توقف و انحطاط در ناحیهٔ علوم آشکار شد، چنانکه این توقف و انحطاط از اوایل قرن پنجم یعنی بعد از دوره‌ییست که آخرین ستارگان درخشندهٔ علوم قرن چهارم راه افول پیش گرفتند و اعقاب و اخلاف خویش را برای تربیت عوامل انحطاط تمدن و علوم اسلامی آزاد گذاشتند.

انحطاط علوم و تمدن اسلامی در حقیقت از موقعی در ممالک اسلامی آغاز شد که متعصبین اهل سنت و حدیث و فقها توانستند میزان نفوذ را از فلاسفه و حکماء و علماء و معتزله در بغداد شکست دهند یعنی از اواسط قرن چهارم ببعد، ولی اگر بخواهیم بیشتر در مقدمات این شکست تعمق کنیم باید از اواسط قرن سوم و دورهٔ خلافت المتوکل علی الله (۲۳۲ ـ ۲٤۷) یاد کنیم. مسعودی در مروج الذهب ضمن بیان حوادث نیمهٔ اول قرن سوم برای تعیین تاریخ شروع انحطاط علوم و افکار در ممالک اسلامی آنست که دورهٔ المتوکل علی الله را مبدأ عظیم شمرد که اهل سنت و حدیث داشتند، مخالفت با اهل نظر آغاز شد. مسعودی گوید: «المتوکل بترک مقالات معمول در ایام مأمون و معتصم و واثق مخالفت کرد و جدل و مناظره در آراء را ممنوع ساخت و هر که را بدین کار دست زد مجازات نمود و امر بتقلید داد و روایت و حدیث را آشکار کرد...»(۱) و باز گفته است که: «چون خلافت بمتوکل رسید امر بترک نظر و مباحثه در جدل و ترک اعتقاداتی که در ایام معتصم و واثق بر آن بودند کرد و مردم را بتسلیم و تقلید فرمان داد و شیوخ محدثین را بتحدیث و اظهار سنت و جماعت خواند»(۲). سختگیری نسبت بمعتزله که اهل بحث و نظر و استدلال بودند از این هنگام شروع شد و اندک اندک بنهایت شدت رسید چنانکه اگر بهنگامی حامی برای این فرقه در ظل حکومت بویی و سامانی تشکیل نمیشد بیم فنای آنان در قرن چهارم و پنجم میرفت. اتفاقاً غلبهٔ عنصر ترک بر دستگاه خلافت که شروع آن در عهد خلافت المعتصم گذاشته شده بود نیز بدین امر یاری کرد و بسبب کم ذهنی و تعصب ذاتی این

۱ ـ مروج الذهب ج ۲ ص ۳٤٦
۲ ـ همانجا ص ۱۳

قوم نسبت باهل سنت وحدیث وفقها ومتعصبین اهل اسلام وعامه، فرصت نیکویی برای آزار صاحب نظران وفیلسوفان وعاقلان قوم داد . سختگیری نسبت باهل ذمه نیز که غالب آنان خاصه مسیحیان دوستداران وحاملان علوم اوائل بودند از همین روز گار شروع شد و المتوکل فرمان های سخت نسبت بآنان مانند دوختن غیار وداشتن عمامه‌های عسلی رنگ و نظایر آن داد (۱) . این اعمال متعصبانه همه فرصتهای مناسبی برای اهل سنت وحدیث وفقها، و محدثین متعصبی مانند احمدبن حنبل، درآزار مخالفان خود، که همهٔ متهمین بکفروزندقه والحاد مثل ریاضیون و فلاسفه و متکلمین معتزله و نظایر آنان در زمرهٔ ایشان بودند، بوجود آورد و این فرصت را ظهور اشعری وتشکیل فرقهٔ اشاعره و آوردن مقالات آنان کامل کرد .

زیانهایی که جلوگیری از بحث ونظر و اعتقاد بتسلیم و تقلید بر اندیشهٔ بحاث مسلمین، که تازه در حال تکون و ترقی بود ، وارد آورد بیشمار واز همهٔ آنها سخت تر آنست که باظهوراین دسته درمیان مسلمین، مخالفت با علم و علماو عناد با تأمل وتدبردر امورعلمی ودوری از تحقیق درحقایق وانتقادآراءِعلمای سلف، آغازشد زیراطبیعت محدثین متوجه بوقوف دربرابر نصوص واحترام آنها ومحدود کردن دایرهٔ عقل واحترام روایت بحد اعلی ومنحصرساختن بحثها درحدود الفاظ است . این امورسبب عمدهٔ ضعف تفکر و تفضیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسك بنصوص بدون تعمق درمقاصدآن و بغض و کراهیت نسبت بفلسفه واجزاءِ آن و درآوردن متفکرین در شمارملحدین و زنادقه گردید . اینهانتایجی بود که بعد از اختناق اعتزال بر عقلهای مسلمین چیره گردید و آنچه در کتب بود برآنچه در عقل محترم است برتری یافت وبهمین سبب عالمی که از نصوص دینی و لغوی مطالب بسیار درحفظ داشت برعالمی که قلیل الحفظ و کثیرالتفکر بود رجحان یافت و عالم مقلد از عالم مجتهد برتر شمرده شد و اکرام محدث و فقیه بربزرگداشت فیلسوف ومتفکرفزونی یافت و درنتیجه فلسفه وسایر علوم عقلی روزبروز از رونق و رواج افتاد تا بجایی که نظایر محمدبن زکریا وابونصر وابوریحان وابوعلی

۱ ـ رجوع کنید به الیعقوبی ج ۲ و ظهرالاسلام ص ۴۳

حکیم سیمرغ و کیمیا یافتند وجای شخصیت های بارز طب وطبیعیات وریاضیات ومنطق والهیات رافقها ومحدثین ومفسرین و متکلمین اشعری و کرامی و جز آنان گرفتند . در قرن چهارم و پنجم هم معتقدات اهل سنت همچنان تقویت شد و از آنجمله القادر بالله (۳۸۱ ـ ۴۲۲) با نشر اعتقاد قادری بر روش اهل سنت و حدیث مذهب آنرا مجددا تأیید کرد (۱) .

در سرزمین ایران هم با آغاز تسلط شاهان غزنوی و ترکان سلجوقی تعصب دینی و اعتقاد بآراء اهل سنت وحدیث وفرار از عقاید معتزله وحملها شروع شد . محمود بن سبکتکین (متوفی بسال ۴۲۱) در نامه یی که پس از فتح ری بخلیفه القادر بالله نگاشت دیالمه را بکفر ورفض و آشکارا کردن مذهب اباحه و در آمیختن عقاید خود با معتقدات معتزله وامتناع از اطاعت اوامر الهی متهم کرده و گفته است که بهترین ایشان معتقدین بمذهب اعتزال و باطنیه اند وایشان خود بخداوند وروز شمار عقیدتی ندارند (۲) . از قصیده یی که فرخی در تهنیت فتح ری دارد اتهام اهل ری بعقاید دهریین هم هویداست و این اتهامات را آنچه نظام الملک در باره مجدالدوله و پیروان تشیع و اعتزال در عراق آورده است تکامل میدهند آنجا (۳) که نسبت نفی صانع و اعتقاد بعقاید بواطنه و زنادقه بدانان میدهد و ایشانرا در شمار بدمذهبان میآورد .

بظهور تعصب مذهبی و رواج سیاست دینی در جانب ایران از قرن پنجم ببعد، آن آزادی عقاید که تا اواخر قرن چهارم وجود داشت از میان رفت وجای خود را بتعصب و خشکی و مباحثات مغزی داد و از اینجاست که می بینیم از این پس بصاحبان آراء فلسفی بسختی مورد تعقیب واقع شده و ناچار گردیده اند که عقاید خود را پنهان کنند و بیشتر از سابق بآراء اهل مذاهب نزدیک شوند و فلسفه را بهمان طریق ببرند که علم کلام را بدانجا میبردند.

در مدارسی که از قرن پنجم ببعد در خراسان و سپس در عراق و سایر نواحی ممالک اسلامی ایجاد شد تعلیم [illegible] علوم عقلی ممنوع بود وجز ادبیات و علوم دینی چیزی

۱ ـ [illegible] ص ۲۲۲
۲ ـ [illegible] ص ۱۶۸ ـ ۱۶۹
۳ ـ [illegible] ۷۷ ـ ۷۸

تدریس وتحصیل نمیشدواین امر طبعا ازرونق ورواج علوم عقلی وتوجه طلاب بآنهامیکاست.

قوت صوفیه دراین عهد ودر قرن ششم و هفتم نیز بالای بزرگی برای علوم عقلی علی الخصوص فلسفه و استدلال که آنرا کافی برای درك حقایق نمیدانستند گردید . با غلبهٔ ایوبیان و ممالیك آنان در مغرب و تسلط عده یی از خانان یـا غلامان ترك در بازماندهٔ ممالیك سلجوقی ، کـه هیچیك را حوصلهٔ فهم علوم عقلی و ترویـج علم و تشویق علما نبود، کتابخانه‌های عظیم بر باد رفت وحوزه های علم برچیده شدوعلوم عقلی که باآنهمه رونق وشکوه درتمدن اسلامی استقبال شده بودراه اندراس وانطماس گرفت.

با ذکر این مقدمات عجیب نیست اگر از مرد دانشمندی چون خاقانی ابیاتی دال برتکفیر فلاسفه وتقبیح فلسفه (و باصطلاح اهل زمـان علم تعطیل) بشنویم (۱)

---

۱ ــ بعض ابیات یکی ازقصاید خاقانی را ازباب آنکه نمونه یی ازعقاید مردم قرن ششم نسبت بفلسفه و فلاسفه است دراینجا نقل می کنم :

چشم بر پردهٔ امل منهید	جرم بر کردهٔ ازل منهید ...
ای امامان و عالمان اجل	خال جهل از بر اجل منهید
علم تعطیل مشنوید ازغیر	سر توحید را خلل منهید
فلسفه در سخن میامیزید	وآنگهی نام آن جدل منهید
وحل گمرهیست برسر راه	ای سران پای دروحل منهید
رخش زندقه جهان بگرفت	گوش همت براین رحل منهید
نقد هر فلسفی کم ازفلسی است	فلس در کیسهٔ عمل منهید
دین بتیغ حق ازفشل رسته است	باز بنیادش از فشل منهید
حرم کعبه کز هبل شد پاك	باز هم درحرم هبل منهید...
مشتی اطفال نو تعلم را	لوح ادبار در بغل منهید
مرکب دین که زادهٔ عربست	داغ یونانش بر کفل منهید
قفل اسطورهٔ ارسطو را	بر در احسن الملل منهید
نقش فرسودهٔ فلاطن را	بر طراز بهین حلل منهید
علم دین علم کفر مشمارید	هرمان همسر قلل منهید
چشم شرع ازشماست ناخنه دار	بر سر ناخنه سبل منهید
فلسفی مرد دین مپندارید	حیز را جفت سام یل منهید
فرض ورزید وسنت آموزید	عذر ناکردن از کسل منهید
ازشما نحس میشوند این قوم	تهمت نحس بر زحل منهید
گل علم اعتقاد خاقانیست	خارش ازجهل مسندل منهید
افضل ارزین فضولها راند	نام افضل بجز اخل منهید

ویا در آثار شاعری فحل وصاحب خرد مانند سنائی سخنانی در [illegible] حدیث‌وسنن و اعراض از [illegible] اباطیل یونانیان بینیم (۱)

٤ ـ مشکلات علوم وعلما در تمدن اسلامی

بامختصر توجه بسخنان اخیر ثابت میتوان دریافت که علم [illegible] در برابر معتقدات دینی مسلمین همواره دچار مشکلات وموانع سخت بوده است. علوم اوائل [illegible] قدماء

[illegible]

[illegible]

و یا علوم قدیمه و یا علوم عقلیه نامهایی است که مسلمین بر علوم عقلی و فنی مینهاده و آنها را از این طریق مقابل « علوم ادبیه » و «علوم حدیثه» و علی الخصوص « علوم شرعیه » قرار میداده‌اند . تمام علوم ریاضی وطبیعی والهی وفروع مختلف آنها یعنی طب و فلك و موسیقی و کیمیا وجز آن با حمایتی که از طرف عده‌یی از خلفا و امرا نسبت بآنها میشد، مورد اعتراض گروه بزرگی از متعصبین اهل سنت وحدیث بوده است و هر کس را که بدان علوم توجهی داشت زندیق وملحد میدانستداند . اتهام مأمون بزندقه [۱] نزد بعض اهل مذهب از همین جهت بود و همچنین است علت زندیق شمردن محمد بن عبدالملك الزيات [۲] از باب علاقهٔ وی بعلوم وترجمه ونقل آثار علمی . علی بن عبیدة الریحانی یکی از فصحاء وفضلاء معاصر مأمون که در تألیفات و تصنیفات خود طریق حکمت می‌پیمود ، متهم بزندقه بود [۳] واصولا پیشروان دین و فقها وزهاد درمیان اهل سنت و جماعت لفظ علم را جز برعلم موروث از نبی اطلاق نمیکردند ویا جز آنرا علم نافع نمیشمردند وعلمی را که نفع آن برای اعمال دینی ظاهر و آشکار نبود عدیم الفائده می‌پنداشتند [٤] و میگفتند بتجربه دریافته شد که چنین علم بخروج از صراط مستقیم منتهی خواهد شد . علوم اوائل را « علوم مهجوره » و « حکمة مشوبة بکفر » [٥] میشمردند ومعتقد بودند نهایت آن بکفر وتعطیل خواهد کشید چنانکه ابواحمد احمد النهر جوری العروضی شاعر و عروضی قرن چهارم متوفی بسال ٤۰۳ چون صاحب اطلاعات وسیع درفلسفه وعلوم اوائل بود دربارهٔ وی گفتند « کان سیء المذهب متظاهراً بالالحاد غیر مکاتم له » [٦] و یکقرن پیشتر ازاو احمد بن طیب السرخسی شاگرد معروف الکندی را معتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹) با همهٔ علاقه‌یی که بعلوم اوایل داشت، از آنجا که « اورا دعوت بالحاد کرده بود » بقتل رسانید ودرپاسخ کسی که علت این عمل را پرسیده بود گفت «وی مرا بالحاد خواند و من بدو گفتم : هان ! من پسرعم صاحب این شریعتم و اکنون بجای او نشسته‌ام ! پس

۱ — الفهرست ص ٤۷۳

۲ — ایضاً همان صحیفه

۳ — معجم الادبا چاپ مصر ج ١٤ ص ٥۲

٤ — «العلم الموروث عن النبی صلعم هو الذی یستحق ان یسمی علما و ما سواه اما ان یکون علماً فلا یکون نافعاً واما ان لا یکون علما وان سمی به ولئن کان علماً نافعاً فلابد ان یکون فی میراث محمد صلعم». مجموعة الرسائل الکبری چاپ قاهره سال ۱۳۲٤ ج ۱ ص ۲۳۸ منقول از ترجمهٔ مقالهٔ گلدزیهر بعنوان «مواقف اهل السنة القدماء بازاء علوم الاوائل»

٥ — معجم الادبا ج ٤ ص ۱٦۷

٦ — ایضاً ج ٥ ص ٧٤ ـ ٧٥

الحاد ورزم تاچه شود (۱) . درمیان دانشمندان قرن چهارم وپنجم وششم کمتر کسی را میتوان یافت که از اتهام بکفر و زندقه والحاد بر کنار مانده باشد، حتی برخی از علما هم دراواخر عمر از اشتغال بمسائل جدلی در این راه سرگردان بودند توبه میکردند واستغفار میکردند مثلاً در ترجمهٔ حسن بن محمد بن اسحاق الارمانی (متوفی بسال ۱۶۶۰) که فیلسوف رافضی ومردی مشهور درعلوم عقلی بود آورده‌اند که آخرین سخن او در بستر احتضار این بود که صدق الله العظیم و کذب ابن سینا ، وروایتی نظیر این راهم درباب ابوالمعالی الجوینی استاد غزالی نسبت باشتغال وی بعلم کلام آورده‌اند(۲).

پیداست عادت عامه [illegible] مسلمین [illegible] اشتغال آنان بمطالعهٔ کتبی که متضمن علوم اوائل است بوده آنجا که [illegible] این گونه کتب [illegible] آنها را می کشت . ابن الاثیر در حوادث سال ۲۷۹ می‌نویسد که در این سال [illegible] کتابفروشان از فروش کتب [illegible] کتابهای فلسفی و آراء صاحبان آن [illegible] قرن پنجم و ششم [illegible] (۳)

[illegible] بود زیرا [illegible] اصول دین [illegible] وقرآن واحادیث [illegible] و حدوث (٤) [illegible] حتی متقدمین [illegible] ابراهیم بن سیار نظام معتزلی [illegible] در آراء فلاسفه علاقه داشت [illegible] درمیان

۱ [illegible]

۲ [illegible]

۳ [illegible]

٤ [illegible]

قدیه (معتزله) از نظام کسی بیشتر جامع جمیع عوامل کفر نبود زیرا وی درجوانی با دستهیی از ثنویه و قومی ازدهریه [۱] که قائل بتکافوء ادله اند، و گروهی از فلاسفه معاشرت داشت وعقیدهٔ خودرا راجع به جزء لایتجزأ ازملحدین فلاسفه، وقول باینرا که فاعل عدل قادربرظلم نیست از ثنویه، و اعتقاد خویش را راجع به اینکه رنگها و طعمهاوبویها وصوتها درزمرهٔ اجسام هستند، ازهشامیه[۲] گرفت[۳] . امام جمال الدین ابی‌الفرج‌ابن‌الجوزی‌البغدادی (متوفی بسال ۵۹۷ هجری) که حملات شدیداهل‌دیانت را بفلاسفه خوب نشان‌داده است[٤]، میگوید: ابلیس در فریفتن فلاسفه ازاینروی قادر شده است که آنان بآراء وعقول خود بسنده کردند وبمقتضای گمان خود سخن گفتند بی‌آنکه بانبیاء التفاتی کنند مثلا صانع را منکرشدند واکثرآنان علت قدیم‌برای‌عالم اثبات کردند وبقدم عالم معتقد گردیدند وزمین را ستاره‌یی درمیان فلك فرض کردند و گفتند که هرکوکب را عوالمی همانند زمینست ویا بعضی بعدم صانع معتقدندوقومی پنداشته‌اند کـه چون صانع عالمرا پدیدآورد واستوار ساخت اجزاء او در سراسر آن پراگنده شد چنانکه همهٔ قوه وذات او درعالم موجود وازجوهرلاهوتست؛ و گفته‌انـد که خداوند جز برنفس خود علم ندارد وبرخی مانند ابن سینا ومعتزله گفته‌اند که او برنفس خود و بر کلیات علم دارد نه برجزئیات . رستاخیز اجساد و بازگشت ارواح را ببدنها وبهشت‌ودوزخ جسمانی را منکرشده وپنداشته‌اند که اینها مثالهاییست که‌برای عوام زده شد تا ثواب وعقاب روحانی را درك کنند ونیز معتقدند که نفس بعد از جسم بقاءسرمدی دارد ونفوس کامله درلذت‌کامل ونفوس متلوثه درالم شدید بسرخواهند برد . بعد ازآن‌ابلیس گروهی ازملت‌ما (مسلمانان)را فریفت وایشانرادرشماراین‌فرقهٔ فلاسفه

۱ ــ مراد فرقهٔ سمنیه‌است رجوع شود به الفرق بین‌الفرق چاپ مصرسال ۱۳٦۷ ص ۷۹ . راجع بسمنیه رجوع شود همان‌کتاب ص ۱٦۲ .

۱ ــ پیروان هشام‌بن‌الحکم الرافضی ازمتکلمین معاصرهارون‌الرشید .

۳ ــ البغدادی هم ازکفر و ضلال این متکلم بزرگ شرح مفصلی در الفرق بین الفرق آورده و پستونك فضیحت باضافهٔ فضایح دیگری ازقبیل انکارشق‌القمرونفی رؤیت‌جن ازوی شمرده است . رجوع شود به ص ۷۹ --- ۹۱

٤ -- تلبیس ابلیس چاپ دوم مصر۱۳٤۷ ص ٤٥ ٥٠

درآورد و بآنان چنین نمود که راه صواب پیروی از فلاسفه است زیرا آنان حکمائی بوده‌اند که گفتارها و کردارهایشان دلالت بر نهایت هوشیاری ایشان دارد چنانکه از حکمت سقراط و ابقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و جالینوس نقل شده است. و این قوم را از علوم هندسی و منطق و طبیعی اطلاع بود و بهوشیاری امور مخفی را استخراج و کشف کردند مگر آنکه چون از الهیات سخن گفتند در اشتباه افتادند و از این روی در آن دچار اختلافاتی گردیدند و حال آنکه در حسیات و هندسیات خلافی میان ایشان نیست و سبب اشتباه آنان اینست که آدمیزاده همهٔ علوم را درک نمی‌کند و جز بر قسمتی از آن دست نمی‌یابد و در این گونه موارد باید بشرایع مراجعه کرد. راجع به این فلاسفهٔ متأخر از امت ما (مسلمانان) گفته‌اند که ایشان منکر صانع بوده‌اند و بشرایع و احکام بی‌اعتنائی میکردند و آنرا قوانین و حیلی می‌پنداشتند و هر چه دربارهٔ ایشان گفته شد راست است زیرا ایشان از شعار دین کناره گرفتند و از طاعت امام سر پیچیدند و عذر یهود و نصاری مقبول‌تر از عذر ایشان است چه اینان بدینی معتقد دارند که معجزات دلالت بر صحت آنها میکرد و همچنین کسانی که بدعت در دین آورده‌اند از ایشان معذورترند زیرا این قوم بقدعه دعوت بنظر و تأمل در ادله می‌کنند اما برای کفر فلاسفه دلایلی جز علم ایشان باینکه فلاسفه از جملهٔ حکما بوده‌اند وجود ندارد، و می‌بینی که فکر نکردند پیغامبران از جملهٔ حکماء و بلکه بالاتر از آنان بوده‌اند. اکثر این فلاسفه وجود صانع را اثبات می‌کنند و نبوات را منکر نیستند لیکن در تحقیق این مسائل اهمال ورزیده‌اند و دستهٔ دیگری هم که فهم آنان یکباره فاسد شد دهریان را پیروی کردند و ما گروهی از فلاسفهٔ امت خود را دیده‌ایم که نتیجهٔ تفلسف در آنان حیرت و سرگردانی شده است چنانکه نه بمقتضای فلسفه رفتار میکنند و نه بمقتضای اسلام. بسا که در میان ایشان اشخاصی یافته میشوند که در ماه رمضان روزه میگیرند و نماز میخوانند و بعد شروع باعتراض بر خالق و نبوات و انکار رستاخیز اجساد می‌کنند ...

نسبت بمتکلمین علی‌الخصوص معتزله هم از باب توجیهی که بفلسفه داشتند همین نظر موجود بود و اقوال بسیار در تکفیر متکلمین داریم خصوصاً که در آغاز امر از باب آنکه متکلمین غالباً اصطلاحات فلسفه را استعمال میکردند و با فلاسفه مشتبه میشدند مورد

طعن وملامت بودند. فقها ومحدثین مانند شافعی ومالك واحمدبن حنبل وسفیان ثوری بقول غزالی قائل بحرمت کلام بودند ومیان این قوم خصوصاً معتزله بیش از دیگران بکفر وزندقه نسبت داشتند وجزو فرقی بودند که ابلیس آنانرا ازراه راست منحرف کرده بود وافرادی از آنان را مانند ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی ومحمدبن الهذیل العلاف و نظام معتزلی ذکر کرده ازعقاید ایشان بزشتی یادمی کند[۱]. ابن الجوزی راجع بتحریم علم کلام چنین میگوید: گروهی ازمسلمین هستند که ابلیس آنانرا از تقلید گریزان کرد وخوض درعلم کلام و نظر درسخنان فلاسفه را درچشم ایشان بیاراست تا بگمان خود اززمرهٔ عوام بیرون آیند. احوال متکلمین بر چند گونه است و کلام در اکثر آنان بشکوك ودربعض آنان بالحاد منجر شده است وفقهاء قدیم این امت از علم کلام نه از راه عجز باز ایستاده‌اند بلکه دیدند که تشنگی حقیقت را شفائی نمی بخشد و مرد پاك اعتقاد را از طریق صحت منحرف میسازد. بدین سبب ازآن خودداری کردند و خوض وتأمل درآنرا ممنوع ساختند تاآنجا که شافعی رحمه‌الله گفت اگر بنده‌یی بهمهٔ منهیات خداوند غیر از شرك دچار شود بهتر ازآنست که درعلم کلام نظر کند و اگر شنیدی که کسی بگوید اسم مسمی وغیر مسمی است شهادت ده که وی از اهل کلام است ودینی ندارد وحکم من درباب علماءِ کلام آنست که آنانرا بتازیانه بزنند و درمیان عشایروقبایل بگردانند و بگویند این سزای کسی است که کتاب وسنت را رها کرد و بکلام روی آورد. احمدبن حنبل گفت که اهل کلام هیچگاه روی رستگاری نخواهند دید وهمهٔ علماء کلام زندیق اند.»[۲] این مخالفتهای شدید بامتکلمین جز بسبب توجه وعنایت آنان بفلسفه ومنطق برای اثبات اصول عقاید خودومبارزه بامخالفین خویش چیزی نبود وچون فقها واهل حدیث وسنت درقبال استدلالات منطقی این قوم عاجز میماندند بصدور چنین احکام سخت برضد آنان مبادرت میکردند و متکلمین اشاعره هم که کیفیت بحث درمسائل اصولی دین را اصلا ازمعتزله اخذ کرده بودند درتکفیر این فرقه با اهل سنت

---

۱ - تلبیس ابلیس ص ۸۲

۲ - ایضاً ص ۸۲ - ۸۳

وحدیث هم آواز بودند (۱) وعجب دراینجاست که برخی از متکلمین هم بنوبهٔ خود صاحبان علوم اوایل را تکفیر میکردند واهل کفر وضلال میشمردند!

ازمیان علوم فلسفی بعضی از اجزاء ریاضیات از بابت حاجتی که بآن داشتند و علی‌الخصوص برای رفع پاره‌یی حوائج دینی چندان مکروه شمرده نمیشد مخصوصاً علم حساب (۲) و ازاین جهت است که می‌بینیم برای فقها تعلیم علم حساب از لوازم شمرده شده و کتبی دراینکه هرفقیه باید تا چه مقدار از علم حساب فرا گیرد نگارش یافته است مانند کتاب «ما لا بد للفقیه من الحساب» از البوشنجی و کتاب «... الطلاب فی معرفة الاوقات بالحساب» از الماردینی و همچنین است علم طب. برعکس علم هندسه از علوم مکروه ومایهٔ گمراهی خواطر شمرده میشد و علی‌الخصوص اشکال هندسی در نظر عقلای سنت و جماعت بمنزلهٔ اشکال طلسمات و نیرنجات جلوه میکرد و حتی دوائر عروضی را هم مشمول این حکم قرار میدادند ... کتاب عروض ... دوائر آن در دست داشت ... متهم کرده‌اند (۳). احمد بن ... در حدود سال ۳۹۲ – ۴۶۳) مسائلی خطاب بمحمد بن الطیب درباب یکی از دوستان خود که میل بمعرفت برهان قیاس و تعلم علم اشکال هندسه وخواندن کتاب اقلیدس تحریض کرده وابواسحق ابراهیم قویری دانشمند مشهور را برای تعلیم وی نزد او فرستاده بود نگاشته و در آن برقویری بعنوان نصرانیی که الحاد آشکار کرده بود لعنت فرستاده، و درجواب یکی از حاضران مجلس خود که آن استاد را مردی حکیم خوانده بود گفت لعن الله حکمة مشوبة بالکفر و بعد از وی مردی مسلمان را برای این کار استخدام کرد لیکن در ایمان او نیز از ادامهٔ تعلیم آن علم باز داشت چنانکه گفت: ... اعوذ بالله من الهندسة ... (۴) ... و اگرچه از مطالب این ... داشته‌اند

---

۱ - ...

۲ - ...

... ص ۲۴۱ ...

۳ - ... ج ۱۷ ص ۱۹

۴ - ... ج ۴ ص ۱۲۳

لیکن بهرحال نشاندیی از کیفیت تفکر مسلمین نسبت بعلم هندسه است وقرائت آن خالی از فایدتی نیست . از وزراء معروف قرن چهارم ابن عباد که ازعدلی مذهبان بود، با همهٔ روشن بینی معتزله ، نسبت بهندسه با نظر بغض مینگریست ومهندسین را احمق میخواند [۱] وباز یاقوت ازابوالحسین بن فارس معاصرصاحب بن عباد کتابی را اسممیبرد که بصاحب بن عباد اهداء ودرآن بخطر هندسه نسبت بدین اسلام اشارت کرد .

علم نجوم وهیئت نیز با همهٔ اقبالی که ازجانب خلفا وامرا نسبت بآن میشد ، از طرف اهل دین مردود بود وبهمین سبب است که می‌بینیم ابومحمد حسن بن موسی ـ النوبختی (اواخر قرن سوم واوایل قرن چهارم) ازمتکلمین شیعه با آنکه خاندان او شهرت خود را با علم نجوم آغاز کرده بود، کتابی در رد منجمین نوشت(کتاب الرد علی المنجمین) وکتاب دیگری نیز درانتقاد ابوعلی الجبائی در نقضی که اوبرنجوم نوشته بود ازهمین ابومحمدالنوبختی اسم برده‌اند واواین کتاب رابدان سبب نگاشت که معتقد بود جبائی در رد خود برمنجمین بنیکی از عهده برنیامده است [۲] . اشعری نیز ردی برمعتقدین باحکام نجوم داشت (اضافةالاحداث الی النجوم وتعلیق احکام السعادة بها)وشافعی هم با آنکه دراوایل حیات بتعلم علم نجوم اشتغال داشت بعد از آن کناره گرفت ومعتقد بحرمت آن بود [۳] . بعضی دیگر از ائمهٔ شافعی هم بتحریم نجوم علی الاطلاق رأی میداده اند مانند الشیخ کمال الدین ابن زملکانی وابن الصلاح [٤] . ابومعشر البلخی منجم بزرگ نیزچنانکه روایت کرده‌اند درآغاز امر چون از اصحاب حدیث بود با منجمین وفلاسفه مخالفت وعنادمیورزیدو الکندی را آزار میدادومردم را برویمیشوراند [٥] وبعد کهخودبعلوم ریاضی راغب شدازاین کاردست بازداشت واین دشمنی وتعصب رانظامی عروضی

١ ـ معجم الادبا ج ٤ ص ١٧٣ـ١٧٤

٢ ـ راجع باین هردوکتاب رجوع شود برجال نجاشی چاپ بمبئی ص ٤٧.

٣ ـ رجوع شود بمعجم الادباء یاقوت چاپ مصر ج ١٧ ص ٢٨٨. طبقات الشافعیة السبکی ج ١ ص ٢٤٣ و٢٥٨ (چاپ مصر) .

٤ ـ ایضاً طبقات الشافعیة السبکی ج ١ ص ٢٤٣ .

٥ ـ تاریخ الحکماء ص ١٠٧ . عیون الانباء ج ١ ص ٢٠٧ .

بوجهی دیگر بیان کرده است (۱). لیث بن المظفر (لیث بن نصر بن سیار) از معاصران خلیل بن احمد ونائب برامکه میگفت: هیچیک از فنون علم را رها نکرده مگر این فن نجوم را واین نه از آنجهت است که از آموختن آن عاجز [illegible] بلکه از آن روست که می بینم علما (مراد علمای دین است) آنرا مکروه میدارند (۲) وحتی متکلم بزرگی چون فخرالدین رازی معتقد است که معرفت عالم سماوات از راه اخبار بهتر میسر است تا از طریق علم فلک (۳) وبهمین علت است که می بینیم بعضی از اهل حدیث اعتقاد کرده اند که مبادی اهل هیئت مردود است وقواعدهم منقوضة ومقدماتهم ممنوعة (۴) و باز بهمین سبب است که ملاحظه می کنیم ابن الجوزی منجمین واصحاب هیات را درشمار کسانی آورده است که ابلیس آنان را فریفته و از راه راست بیرون برده است (۵).

نسبت بمنطق نیز [illegible] اختصاص باهل منطق [illegible] ابومحمد حسن بن موسی نوبختی کتابی در رد اهل منطق نگاشته بود (۶). [illegible] بطرق برهان [illegible] [illegible] شمرده میشد و بهمین سبب است که گفته اند: من تمنطق تزندق. و گویا سبب همین مخالفت اذهان عمومی با منطق و [illegible] منطقیین بوده است که فارابی مجموعه ای از کلمات رسول اکرم [illegible] منطق [illegible] گرد آورد (۷) وآیا نمیتوان باور داشت که این کلمات [illegible] حدیث مجعول [illegible] علمای منطق وفلاسفه برای حفظ خود درقبال متعصبین جعل کرده و بحضرت رسول نسبت داده باشند؟ بهرحال علم منطق مانند سایر علوم عقلی [illegible] مشهور بکفر بود واخوان الصفا در رسائل خود بین تعلیمات متکلمین و اهل مذهب [illegible] آنان [illegible] ان علم [illegible] وان علم الهندسة لاحقیقة له وان علم المنطق والطبیعیات

۱ ـ [illegible]
۲ ـ [illegible] ج ۱۷ ص [illegible]
۳ ـ [illegible]
۴ ـ [illegible]
۵ ـ [illegible]
۶ ـ [illegible] ص ۴۷ [illegible]
۷ ـ [illegible] ج ۲ ص [illegible]

کفر وزندقةوان اهلها ملحدون »(۱) بنابراین علم طب هم از تعرض رجال مذهبی بر کنار نمانده‌بود و گویا بهمین سبب بود که جاحظ متکلم مشهور معتزله کتابی در رد علم طب داشت ومحمدبن زکریا ناگزیر در رد او کتابی بنام « الرد علی‌الجاحظ فی نقض‌الطب» نگاشت(۲) . صاحب‌بن عباد که برمذهب معتزله میرفت ودراین‌مذهب‌تعصب میورزید، بنابرتصریح معاصر اوابوحیان‌التوحیدی بعلوم عقلی‌با بغض‌وعناد مینگریست وازآن بهره‌یی نداشت : « ... والغالب علیه کلام‌المتکلمین‌المعتزلة ... وهوشدید‌التعصب علی اهل‌الحکمة والناظرین فی‌اجزائها کالهندسة والطب والتنجیم والموسیقی والمنطق والعدد ولیس له من الجزء الالهی خبر ولاله فیه عین ولااثر »(۳) ودرجانب مغرب نیز مخالفت با علوم اوایل و کتب علمی کم وبیش دائر بود چنانکه غیراز کتب‌طب‌وحساب ولغت وفقه همهٔ کتبی که درعهد خلیفهٔ اموی اندلس الحکم‌بن‌الناصر متوفی بسال ۳۳٦ هجری درعلوم مختلف عقلی گرد آمده بود بفرمان منصوربن ابی‌عامردر محضر خواص علما سوخت ودرچاهها مدفون گشت زیرا غیر ازعلوم دینی سایر معارف نزدعوام‌اندلس مذموم وهر که بعلوم فلسفی وحکمی اشتغال داشت متهم بالحاد و کفربود(٤). مخالفت وعناد این مرد مقصور بر کتب علمی نبود بلکه چنانکه صاعد اندلسی درشرح حال یکی از علمای اندلس باسم ابو عثمان سعیدبن فتحون صاحب کتاب شجرة الحکمة آورده است منصوربن ابی‌عامر اورا بزندان افکند وبعد از آزاد کردن از زندان هم وی را از اندلس بیرون کردند واو درجزیرهٔ صقلیه (سیسیل) در گذشت. درقبال این سختگیریها ابن حزم (ابومحمد علی‌بن احمدبن سعیدبن حزم) از متکلمین فرقهٔ ظاهریه ومورخ وشاعر بزرگ اندلس (۳۸٤-٤٥٦ هجری) راجع بفلسفه ومنطق نظرهای مساعدی‌اظهار میدارد ومخصوصا معتقد است که فایدت علم منطق دراحکام شرعی آشکار میشود لیکن اونیزمعجم ازتعرض‌اهل‌مذهب‌بر کنارنماند(٥).

۱ ــ رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۹٥

۲ ــ الفهرست ص ٤۱۸

۳ ــ معجم‌الادبا ج ٦ ص ۱۷٤-۱۷٥ ٤ - طبقات‌الامم چاپ بیروت ص ٦٦

٥ - رجوع کنید بترجمهٔ مقالهٔ سابق‌الذکر گلدزیهر (Goldziher) بعنوان Stellung der alteslamischen Orthodoxie zu den antiken Wissenschaften Berlin, 1916 درمجموعهٔ التراث‌الیونانی وبه Encyclopédie de l'Islâm ذیل عنوان ابن‌حزم.

این موافقت با منطق تنها ازطرف ابن‌حزم درتمدن اسلامی صورت نگرفت‌بلکه باوجود مخالفت عدهٔ بزرگی از رجال دین گروهی هم با این علم وصاحبان آن ازدر موافقت درمیآمدند منتهی این موافقت بامنطق برای استفاده‌ازآن دراثبات‌نظرهای‌دینی بود . ازمیان رجال دینی بزرگترین کسی که منطق را مورد حمایت خود قراردادغزالی است . وی میگوید رجال دین ازعلومی مانند حساب ومنطق نفرت طبیعی دارند واین نفرت تنها ازآن باب است که این دوعلم ازعلوم فلاسفهٔ ملحد میباشد والا ادنی تعرضی ازاین دوعلم نسبت بدین بنفی یا باثبات مشهود نیست . تنها اسم فلسفه‌است که‌هرعلمی را که بدان منسوب باشد مورد نفرت آنان قرار میدهد ومثل آنان دراین‌مورد چنانست که کسی دختری زیبا را خواستگاری کند و چون بداند که اسم اواسم‌بعض هندوان یا سیاهان‌زشت روی است، طبع وی ازجهت قبح اسم ملول ومتنفر گردد . بهمین سبب است که مرد دین با این دوعلم هم همچنان عناد میورزد که با علوم اوائل، واین‌عناد باعث میشود که ازآنچه بدوعلم حساب ومنطق درعلوم خاص خود (یعنی علوم دینی) حاجت دارند بی‌بهره مانند(۱) .

غزالی معتقد است که آنچه از علوم ریاضی که ذاتاً مفید است نفیاً واثباتاً بامور دینی ارتباطی نداردبلکه‌درآنها مسائل برهانی واستدلالی‌هست که انکارآن‌میسر نمیباشد. اما درعین حال دوآفت ازآن منبعث میگردد وآن چنانست که هر کس درآن نظر کند از نکات دقیق وبراهین ودلایل آن بعجب میافتد وبسبب این اعجاب نظر خوب بفلاسفه پیدا میکند ومی‌پندارد که همهٔ علوم آنان در وضوح واستواری برهان مثل این علم ریاضی است . آنگاه از کفر وتعطیل وسستی ایشان درامور شرع با خبر میشود وازراه تقلید طریق کفر میسپارد وبا خود میگوید اگردین حق بود با همهٔ تدقیق این قوم که درعلم ریاضی دارند ، ازنظرایشان پنهان نمیماند، وبیهوده است که بدو گفته‌شود: فلسفه ودین دو میدان مختلف از معرفتند و ممکن است کسی در یکی از این دو حاذق وآگاه ولی از دیگری بی‌بهره وبی اطلاع باشد واین از آنرویست که طریق استدلال

۱ ــ معیارالعلم چاپ قاهره سال ۱۳۲۹ ص ۱۱۲ والمنقذ من‌الضلال چاپ قاهره سال ۱۳۰۹ ص ۲۹

در ریاضیات غیر از الهیات ودر نخستین طریقهٔ برهانی ودر ثانوی طریقهٔ تخمینی است و این حقیقت را کسی که کلام قدما را در ریاضیات والهیات آزمود ودر آن غور کرد بنیکی درمی‌یابد . اگر این سخنان بکسی که برعمیاء بفلاسفه اعتماد کرد، گفته شود، نه تنها مقبول او نخواهد گشت بلکه غلبهٔ هوی وشهوت بطالت اورا برآن خواهد داشت که حسن ظن خود را درهمهٔ علوم نسبت بآن قوم بیفزاید واین آفت بزرگی است که بسبب آن واجب است هر که را دراین علوم مطالعه وتحقیق میکنند ازاین کار باز دارند زیرا این علوم اگرچه تعلقی با مرد دین ندارد لیکن چون از مبادی علوم فلاسفه است بدی وشؤم آنان در وی میگیرد ، و کمیاب است کسی که درعلم ریاضی مطالعه و تعمق کند وازدین منصرف نگردد ولگام تقوی را ازسر برنیاورد (۱) .

غزالی در کتاب دیگری (۲) ریاضیات را یکباره ازدائرهٔ عاومی که برای مسلمانان اشتغال بدان مجاز است بانهایت شدت وسختی بیرون میافگند .

دراین کتاب یعنی فاتحة العلوم غزالی بابی را بشروط مناظره ومضار آن اختصاص داده وضمن زیانهایی که ازقبیل کبر و کینه وغیبت وخودستایی وپی‌جویی اسرار دیگران و نفاق وریا برای مناظره میشمارد، میگوید اگر کسی گوید که ازفوایداین فن تشحیذ ذهن است باید گفت که اگرچیزی سودی تنها وزیانهایی بسیاردارد جایز نیست برای این یك منفعت خودرا بزیانهای بزرگ دچار کرد، چنانکه شراب لاشك درتعدیل مزاج وتقویت طبع ودماغ وقمار در تفریح خاطرمؤثراست، وبا اینحال هردو حرامند وحتی مداومت دربازی شطرنج باآنکه ذهن را نیرومند میسازد ممنوع ومحظوراست وهمچنین است نظر درعلم اقلیدس والمجسطی ودقائق حساب وهندسه وریاضت درآنها که خاطر را تشحیذ ونفس را نیرومند میکند وبا اینحال ما آنرا بسبب یك آفت که درپی دارد منع میکنیم، زیرا از مقدمات علوم اوائل است که مذاهب فاسدی درپی دارد واگرچه درخود علم هندسه وحساب مذهب فاسدی که متعلق بدین باشد وجود ندارد، لیکن میترسیم که بدان منتهی گردند .

---

۱ ـ المنقذ من الضلال ص ۹

۲ ـ فاتحة العلوم چاپ مصر سال ۱۳۲۲ ص ٥٦

درباب طبیعیات هم غزالی همین نظر را دارد و گوید [۱] : « اما درطبیعیات حق آلوده بباطل وصواب مشتبه باخطاست» .غزالی نسبت بمنطق برخلاف بسیاری ازعلمای اهل سنت مخالفتی نداشت منتهی اولاً آنرا معمولاً باسمهایی غیر ازاسم منطق که منظور علمای دین بود مینامید ومثلا « معیارالعلم » و « محك النظر» میگفت واز این گذشته موضوع بحث او دراین کتب مسائل فقهی ودینی برروش منطقیین بوده است . با اینحال درالمنقذ من الضلال بازهم بدبینی ذاتی غزالی مانند همهٔ همقدمان اوبعلم منطق آشکار شده است [۲] . غزالی دراین کتاب میگوید که منطق مانند ریاضیات ذاتاً خطری برای دین ندارد وهیچ رابطه‌یی بین قواعد حد واشکال قیاس با مسائل دینی نیست تا کسی آنرا انکار کند وممنوع سازد وحتی باید گفت که نتیجهٔ این انکار آن خواهد بود که اهل منطق درعقل کسی که چنین حکمی ازوی صادر میشود تردید کنند . ازطرف دیگر اهل منطق نیز مرتکب ظلم وبیدادی میشوند وآن عبارتست از اینکه ایشان برای برهان شروطی که تصورمیرود لامحاله بیقین منجر گردد ، جمع میکنند لکن هنگام رسیدن بمقاصد دینی باین شروط وفانمی نمایند وحداعلای تساهل را بکار میبرند وبسا که دوستدار منطق دراین علم نظر کند وپندارد کفریاتی که ازاهل منطق نقل میکنند بهمین براهین یقینی تأیید واثبات شده است، پس اونیز پیش ازآنکه بمعرفت حقیقت وادراك حقیقت علوم الهی آنان برسد بکفر وضلال دچارمیگردد .

با مطالعهٔ این مقدمات نظرغزالی نسبت بحکمت خاص بنیکی معلوم میگردد . وی در کتاب المنقذ من الضلال ودرتهافت الفلاسفة نظر خودرا نسبت بفلسفه آشکار کرده و گفته است که بیشتر مسائل فلسفه تخیلات واهی وسست است ودرالهیات همهٔ افکار فلاسفهٔ الهی مانند سقراط وافلاطون وهمچنین ارسطو وفارابی وابن سینا بی بنیاد واشتباه است . عمدهٔ اشتباهات این فلاسفه را غزالی در بیست مسأله دانسته [۳] وسه مسألهٔ : انکار معاد جسمانی ـ علم واجب بکلیات وعدم علم اوبجزئیات ـ قدم عالم ، را

---

۱ ـ مقاصدالفلاسفة ؛ قاهره ۱۳۳۱ ص ۲

۲ ـ المنقذمن الضلال ص ۱۰ـ۱۱

۳ ـ این بیست مسأله را آقای جلال‌الدین همائی درکتاب غزالی نامه خود شماره کرده است. رجوع شود به ص ۳۴۷ـ۳۴۸ ازآن کتاب .

دلیل کفر والحاد فلاسفه شمرده است .

البته تکفیر وتخطئهٔ اصحاب علوم اوائل بعد از غزالی هم در قرن ششم حتی در بلاد مغرب [۱] همچنان ادامه داشت لیکن ذکر همین شواهد برای خواننده کافیست تا بداند چگونه ازاوایل قرن پنجم ببعد باغلبهٔ رجال دین وپیشرفت اهل سنت‌وحدیث وشکست معتزله وقوت سیاست دینی وغلبهٔ ترکان ونظایر این‌عوامل، نزاع ومبارزه‌یی که ازآغاز توجه دسته‌یی ازمسلمانان بعلوم اوایل میان‌آنان ومعتقدین باکتفاوتمسك بآیات واحکام واخبار درگرفته بود، بشکست دستهٔ نخستین منتهی شد .

باوضعی که برای اصحاب علوم اوائل ، بنا برآنچه دیده‌ایم ، پیش‌آمد ناگزیر عدم تظاهر بآن دانشها ؛ وسعی درمخفی ساختن مقاصد علمی‌محض ؛ وتخصیص کتب علمی بدستهٔ خاص با ایجاد صعوبتی در کیفیت تفهیم معانی چنانکه فهم آن از حوصلهٔ عموم خارج باشد ؛ وحتی تشکیل دسته‌های مخفی ازمعتقدین بعقاید حکمی ویا فرقی که عقاید دینی خودرا با اصول فلسفی‌هم‌آهنگ ساخته بودند، میان بسیاری‌ازاهل‌دانش معمول گردید . تشکیل دسته های مخفی از دانشمندان برای آن بود که اولا از گزند متعصبین مذهبی برکنار باشند وثانیاً بی‌ذکر اسم مؤلف بتوانند رسالات ومقالاتی برای ارشاد عامه ورهانیدن آنان ازآسیب تعبد وتقلید تألیف ومنتشر کنند. ازمیان این فرق مهمتر ازهمه فرقهٔ اخوان الصفا وخلان‌الوفا بود که دراواسط قرن چهارم در شهر بصره که ازمراکزمهم‌علمی وادبی‌بوده تشکیل‌شده‌وما بعدازین راجع بعقاید وآثارآنان‌سخن خواهیم گفت .

۵ - مراکز مهم علوم عقلی

ازآنچه پیش‌ازاین‌دیده‌ایم معلوم میشود، نخستین حوزهٔ علمی که دردورهٔ اسلامی وبتشویق مسلمین تشکیل شد انطاکیه وبعد از آن بغداد است . راجع بکیفیت انتقال تعلیم ببغداد علاوه برآنچه درذیل عنوان « انتقال علوم ازاسکندریه ببلاد خاورنزدیك»

---

۱ ــ از سخت‌ترین اعمالی‌که در حدود بلاد مغرب نسبت باصحاب علوم عقلی شد، اقدام منصوربن ابی‌عامر بنفی ابن‌رشد وعده‌یی از اهل حکمت وعلوم اوائل بود، از قرطبه در دههٔ آخر قرن ششم . (طبقات ــ الاطبا ج ۲ ص۷۶)

ذکر کرده‌ایم، نقل این سخنان را از ابن ابی‌اصیبعه لازم میدانیم . وی بنقل از کلام فارابی گفته است که : « بعد از ظهور اسلام تعلیم از اسکندریه بانطاکیه منتقل شد وچندی درآنجا ادامه یافت تا آنکه از همهٔ معلمین آنجا یك معلم باقی ماند که ازو دوتن تعلیم یافتند واز آندو یکی ازاهل حرّان بود ودیگری ازمردم مرو . آنکه از مرو بوداز وی‌دوتن‌تعلیم‌یافتند که نخستین ابراهیم المروزی ودومین یوحنابن حیلان[۱] بود . از مرد حرانی هم اسرائیل الاسقف[۲] وقویری تعلیم یافتند وببغداد رفتند . ابراهیم بامور دینی پرداخت لیکن قویری درکار تعلیم ایستاد . اما یوحنابن حیلان نیز بکار دین اشتغال جست . ابراهیم‌المروزی ببغداد روی نهاد ودرآنجا بماند و نزد مروزی متی‌بن یونان (یونس) تلمذ کرد ... »[۳] البته مراد ازانتقال تعلیم دراینجا غیر ازامر ترجمهٔ کتب، ومقصود از آن خالی گذاشتن معلمین حرانی وسریانی است مراکز تعلیم خود را وروی نهادن ببغداد ، وگرنه وجود دانشمندانی که غالباً ازمراکز تعلیمی گندشاپور یا خاورنزدیك مستفیدمیشدموسپس برای‌امرترجمه یا منادمت خلیفگان‌ووزیران وامیران ببغداد میرفته اند مورد تردید نیست . انتقال مرکز تعلیم از گندشاپور ببغداد زودتر از انطاکیه ببغداد صورت گرفت وآن چنانکه دیده‌ایم از عهد منصور است زیرا از دووهٔ این خلیفه رؤسای بیمارستان گندشاپور روی ببغداد نهادند واندکی بعد خاصه درعهد هارون ازمیان آنان بعضی چون جبرائیل‌بن بختیشوع ویوحنابن‌ماسویه چنانکه قبلاً گفتیم متعهد تدریس شده ومجالس درس مشهوری داشته‌اند منتهی تعلیم‌علوم‌یونانی ازمنطق وریاضیات وطبیعیات والهیات تا پیش‌از اواخر قرن سوم‌بیشتراختصاص بمدارس سریانی وحرانی داشت وبغداد از این بابت نیازمند آن مراکز تعلیمی‌بود . چهار معلم که دراواخر قرن ۰ وم از حران ببغداد رحلت کردند مراکز تدریس علوم عقلی را درآنجا دائر ساختند . این مراکز تدریس واین مدارس بکلی با آنچه در حوزه‌های

---

۱ ـ استاد ابونصر فارابی است وابونصر همه کتب منطقی ارسطو حتی انالوطیقای ثانی راکه قرائت آن میان عیسویان ممنوع بود نزد اوخواند .

۲ ـ ظاهراً از اسقفان وساکن حران بود . از شاگردان وآثار او اطلاعی دردست نیست .

۳ ـ طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۳۵ .

سریانی وجود داشت متفاوت بود، بدین معنی که براثر مخالفتی که همواره ازجانب علمای اهل‌سنت وحدیث نسبت بعلوم‌عقلی وجود داشت، هیچگاه تأسیس مدارس‌عمومی برای تعلیم این دانشها دربغداد میسر نبود و هرچه مخالفت علمای دینی شدیدتر میشد، حتی تشکیل مجالس خصوصی تدریس هم دشوار تر میگشت اما برروی هم مدارس خصوصی برای‌تعلیم‌فلسفه وعلوم همواره دربلاد اسلامی وسیلهٔ ترویج‌آنها بود وعلی‌الرسم هریك ازاستادان بزرگ فلسفه‌وعلوم عقلی شاگردان را درمجالس درس‌خصوصی تربیت میکردند[۱] مگر پزشکان که مرکزتعلیم رسمی‌یعنی بیمارستان را دراختیارخود داشتند وماهنگام تحقیق درطب اسلامی ازاین‌بیمارستانها و کیفیت تعلیم درآنها بحث خواهیم کرد . بنابراین عنوان ریاست وتعلیم دربغداد غیرازآنست که درمدارس سریانی ویا در مدارس ایرانی وجود داشت .

درعین حال نباید مراکزی را مانند بیت‌الحکمة که‌قبلا راجع‌بآن‌بحث کرده‌ایم، و«دارالعلم» ابونصرشاپوربن اردشیر وزیر صمصام الدوله وبهاءِ الدولهٔ دیلمی وامثال‌آنها را فراموش کرد .دارالعلم‌اخیر درسال ۳۸۳ تأسیس شد و کتابخانهٔ عظیمی داشت که در سال ٤٤٧ هنگام غلبهٔ طغرل سلجوقی بربغداد دچارنهب وحرق شد[۲] .

با توجه بکوششهایی که درقرنهای دوم وسوم وچهارم دربغداد برای نقل وتدوین علوم اوائل صورت گرفت،و بااجتماع دانشمندان بزرگ از صنوف وامم مختلف ، شهر

---

۱ ــ بی مناسبت نیست که شرحی از مجلس درس متی بن یونس را در اینجا از قول ابن خلکان (وفیات الاعیان ج ۲ ص ۱۹۱) نقل‌کنیم: «چون ابونصرفارابی ببغداد وارد شدابو بشر متی‌بن یونس‌حکیم مشهور درآن بود و مردم نزد او فن منطق میآموختند و او ابن هنگام در آن فن آوازه‌یی بلند و شهرتی بسیار داشت وهر روز صدها تن از مشتغلین منطق درحلقهٔ وی گرد می‌آمدند واوکتاب ارسطاطالیس را درمنطق میخواند وشرح آنرا بر شاگردانش املا میکرد و از او در شرح ارسطو هفتاد دفتر نوشته شده بود وکسی در این وقت درفن او بوی نمیرسید و او را در تألیف خود عبارات بلیغ و اشارات لطیف بود و در تصانیف خویش بسط وتذییل بکار میبرد تا آنجا که یکی از علماء این فن گفته است که ابونصر فارابی طریق تفهیم معانی کثیر را بـا الفاظ ساده جز از ابوبشرمتی فرا نگرفت . »

۲ ــ رجوع شود به کامل ابن الاثیر حوادث سال ۳۸۲ .

مذکور بزرگترین حوزهٔ علمی مسلمین شد وهیچیك از حوزه های علمی اسلامـی از حیث کثرت دانشمندان وتنوع آثار منقول و تألیفات علمی بدان نمیرسید وتا هنگامی که تربیت یافتگان این حوزه درسایر بلاد اسلامی بنشرعلوم اوائل مبادرت نکردند، مرکز واحد علوم معقول شمرده میشد . سایـر حوزه های علمی مسلمین بعد از بغداد ایجاد شده ومبدأ نقل علوم اوائل درآنها ، بغداد بود . ازجملهٔ این‌حوزه‌ها یکی بخارا مقرپادشاهان سامانی بود کـه کتابخانهٔ عظیم آن واقع درقصر سامانیان شهرتی داشت و بنابر شرح ابوعلی بن سینا در ذکراحوال خود در این کتابخانهٔ عظیم نسخ متعددی از کتب اوائل وجود داشت واین کتب را فهرستی‌خاص بود . ابوعلی خود ازآن کتابها فوائد بسیار برگرفت (۱) . ثعالبی‌هم درباب‌بخارا ووصف‌آن‌ازجهت اجتماع‌دانشمندان ورواج علم درآن بیانی مشبع دارد . (۲)

اصفهان وری براثرتوجه امرای آل‌بویه و وزرای ایشان از مراکز معروف علم و ادب شده بود . درشهر ری هنگام تسلط محمود غزنوی کتابخانه‌یی عظیم شامل کتب مختلف علم و ادب موجود بود که ازآن میان کتب فلسفه ومؤلفات معتزله و کتب‌نجوم بفرمان محمودسوخت وازسایر کتب صدبارازآنشهرحمل‌شد (۳) . بلاد دیگری‌ازقبیل نیشابورو گرگان‌و گرگانج‌وشیرازنیزهریك‌براثرتشویق امرا وبسبب تجمع‌دانشمندان بزرگ قرن سوم وچهارم‌درآنها، مراکزنشر علوم اوائل گردیده بود .

درمغرب ممالك اسلامی هم برابر توجه‌آل حمدان و طولونیون وخلفای فاطمی وبعضی‌ازخلفای اموی‌اندلس حوزه‌های علمی‌بزرگ‌مانند موصل وحلب ودمشق وفسطاط وقاهره وقرطبه پدید آمد . کتابخانهٔ بزرگ قاهره در قصرخلفای فاطمی مزین ببسیاری از کتب اوائل بود وازآن جمله مقریزی ۱۸۰۰۰ کتاب‌ازعلوم قدیم را درآن کتابخانهٔ عظیم نام برده‌است . خلیفه‌الحاکم درسال ۳۹۵ هجری‌بتقلید ازمراکزعلمی‌بغدادمحلی بنام «دارالحکمة» ترتیب داد و کتابخانه‌یی‌بنام دارالعلم‌برآن افزود (٤) . بهمین جهات

۱ ـ عیون الانباء ج ۲ص ٤ ۲ ـ یتیمة الدهرچاپ قاهره سال ۱۳۵۲ ج ٤ ص ۹۵
۳ ـ تاریخ الخلفاء سیوطی وکامل ابن اثیرحوادث سال ۴۲۰
٤ ـ خطط المقریزی ج۱ ص ٤۵۸ وج ۲ ص ۲٤۲

اطبا وفلاسفه و دانشمندان بزرگی در مصر ظهور کردند که غالب آنان از عیسویان و یهودیان بوده‌اند . درقرطبه توجه بعلوم عقلی چند گاهی خاصه درعهد فرمانروایی الحکم المستنصر (۳۵۰-۳۶۶) دوام داشت و کتابخانه‌یی که وی ترتیب داد از حیث کثرت ونفاست نسخ مشهوربود وحتی گویند شامل ۴۰۰۰۰۰ مجلد کتاب وقسمتی از آنهادرعلوم عقلیه بوده است .

☆☆☆

اینك که بحث ما در برخی از مقدمات و مطالب کلی درباب احوال علوم وعلما در تمدن اسلامی بپایان رسیده است ، میتوانیم بتحقیق درهریك ازعلوم عقلی که بعداز مزج واختلاط وتدوین ، صورت جدید خود رابدست آورد، مبادرت کنیم ؛ وبرای آنکه بحث درآنها آسانترو روشن‌ترصورت پذیرد ، هریك را فصلی خاص ترتیب دهیم .

فصل چهارم
فلسفه

در این فصل مراد مطالعهٔ مختصریست در تاریخ علوم منطق و الهی و کلیات فلسفه و اخلاق و ذکر دانشمندان بزرگی که تا اواسط قرن پنجم در این علوم شهرت یافته و آثاری پدید آورده‌اند. بحث در اجزاء حکمت را طبعاً در فصول دیگری که باجزاء علوم طبیعی و ریاضی اختصاص خواهد یافت موکول می کنیم.

مسلمین همچنانکه بحث در مبداء وجود وتحقیق در احوال اعیان موجودات را با توجه بآثار عقلای یونانی شروع کردند، نام این علم و این مبحث یعنی «فلسفه» را هم از یونانیان گرفتند (۱) لیکن درعین حال آنرا بنام «حکمت» هم خوانده‌اند، با این تفاوت که حکمت معنی عام تری از فلسفه دارد و مفهوم «علم» را بنحو اعم نیز شامل است. فیلسوف درتمدن اسلامی کسی‌را میگفتند که باحکمت یونانی خاصه منطقیات وطبیعیات والهیات وخلقیات سروکار ومخصوصاً بـا روش ارسطو و آثار او آشنایـی داشته باشد. با این حال نباید فراموش کرد که درتمدن اسلامی روشهای دیگری از فلاسفهٔ قدیم یونان مانند اصول عقاید فیثاغورس و افلاطون یاعقاید فیثاغوری و افلاطونی جدید که ازطریق اسکندریه بحوزه‌های علمی خاورنزدیک و بعد از آن بحوزه‌های علمی اسلامی سرایت کرد، نیزمعمول بوده است. بعضی ازمحققان حکما علاوه بر این روشها گاه بجریانات دیگر فلسفی یعنی عقایدی که ازمانویان وهندوان بممالک اسلامی نفوذ کرده بود، نیزتوجه‌میکردند.

بـرخی از حکما نیزچند طریقه را بهم میآمیخته و از هریك بنحوی استفاده میبرده‌اند. مثلا اخوان الصفاهرجا که لازم دیده‌اند عقاید ارسطو وافلاطون وفیثاغورس ومبانی‌دین اسلام و بعض‌معتقدات‌دیگررا دررسائل‌خود مورداستفاده قرارداده‌اند، و رازی درعقاید خود ازفیثاغوریون وازسقراط و دیگرفلاسفهٔ مقدم برارسطو و از اصول عقاید

---
۱ - از اصل یونانی Philosophos

مانویه متأثر بوده است .

استفاده از اصول عقاید ارسطو و افلاطون و افلاطونیان جدید و آمیختن این روشها بایکدیگر، وبا مبانی دینی، وپدیدآوردن فلسفه‌یی خاص از آن میان ، بین حکمای اولی اسلامی همچنان معمول بود که بین حکمای عیسوی آسیای صغیر وحوزه‌های علمی خاور نزدیك . مثلا با آنکه مشائین در پیروی از عقاید ارسطو و اثبات اقوال او اصرار میورزیدند، تحت تأثیر شدید روش افلاطونی جدید بودند. وحتی بعضی از کتب منسوب بارسطو را که از آثار نو افلاطونیان وحاوی نظرهایی مخالف عقاید ارسطو بود ، بعنوان کتب ارسطو مورد شرح و تفسیر قرار میدادند ، مانند اثولوجیایا «الربوبیة»(۱) منسوب بارسطو که اصلا از فصول چهارم وپنجم وششم کتاب تاسوعات فلوطینس اخذ شده بود، ونیز کتاب دیگری بنام «العلة» (۲) منسوب بارسطو که با اضافات وتصرفاتی از کتاب «الثالوجیا» یا «الربوبیة» (۳)تألیف دیدوخس برقلس افلاطونی مأخوذ بوده است. بنا براین درفلسفهٔ مشائی ازطرفی از راه تفاسیر وشروح پیشوایان مکتب مذکور برآثار ارسطو، وازطرفی دیگر ازراه انتساب برخی از کتب فلاسفهٔ افلاطونی باستادمذکور، عقاید افلاطونیون جدید با اصل معروف «اشراق» ونظریهٔ هیرقلیطس (٤) وبرمانیدس (٥) که معتقد بودند حقیقت وجود ازیك منبع ازلی نور وهستی دائماً ساطع میشود ، وبدین طریق به وحدت مطلق درعالم (وحدت وجود) قائل بودند ، راه یافت . نظریهٔ دیگری که نیز دراسکندریه از کتب دینی عهد عتیق وعهد جدید برخاسته و در فلاسفهٔ نو افلاطونی نفوذ کرده بود ، بوسیلهٔ کتب همین فلاسفه درفلسفهٔ اسلامی راه جست ، وآن تصوریك نفس کلی بعنوان جوهر مجرد ونفسانی عالم وفارغ از ترکیب است که علت ازلی وابدی نظام ماده گردید .

ارسطو تنها از آن لحاظ که دارای آثار متعددی بود، و کتب اومورد تفسیر مفسرین قرار گرفت ، اهمیت ندارد بلکه وی راهنمای نهضت خاص فکری است که با آثار خود وآثاری کــه بدونسبت داده شده بود، مسائل مختلفی را مطرح کرد و در ترجمه‌ها

---

۱ — Theologia　　۲ — De Causis　　۳ — Les Eléments de Théologie

(الثالوجیا وهی الربوبیة . ابن الندیم ص ۳۵۲ درترجمهٔ احوال دیدوخس برقلس)

٤ — Héraclite　　٥ — Parménide

وتفسیرهای او این مسائل بنحو عجیبی توسعه و تکامل یافت . منتهی باید درنظر داشت که این توسعه وتکامل از راه انتقاد درمباحث آن استاد بوجود نیامد بلکه از دو طریق یعنی از راه تعلیم وتوضیح و از طریق داخل کردن عقاید جدید در مباحث اصلی استاد حاصل شد، واین دوعمل هم بدست مفسران و شارحان یونانی صورت گرفت وهم بوسیلهٔ متفلسفین اسلامی . جز درموارد اتفاقی این شارحین ومفسرین دنبال حقیقت اصلی عقاید ارسطو نمیرفتند بلکه دنبال خود حقیت می گشتند ، منتهی دراین راه از روش تحقیق آن فیلسوف بزرگ یـا روشهای منسوب بدو تجاوز نمینمودند و هرچه بیشتر در آراء فلاسفه ومتکلمین اسلامی دقیق شویم حقیقت این مدعا بیشتر برما ثابت میگردد .

فلسفه در اسلام عبارتست ازعدهٔ کثیری تفاسیر وتوضیحات درمورد ماوراءِ الطبیعة وفروع آن که بیشترمبتنی است برروش کار شارحان ارسطو دراسکندریه و بلاد خاور نزدیک و بهمین سبب بسیاری از بحث های آنان عیناً در میان فلاسفهٔ حوزهٔ اسلامی امتداد یافت مثلا اثبات وحدت محض خالق درعین تصورصفات دنبالهٔ مباحثی است که نوافلاطونیانی ازقبیل ایا مبلیخس وابرقلس بیش گرفته بودند ودنبالهٔ این مباحث بتمدن اسلامی نیز کشیده شد، بعین مانند عقیدهٔ دیونیسیوس (۱) درباب عدم علم خالق بجزئیات که مدتها درمیان معتزله وفلاسفهٔ اسلامی ادامه یافته ومایهٔ تکفیر آنان شده بود .

نظایراین افکار که بوسیلهٔ تعلیم از معلمین مسیحی و یا کتب آنان بمسلمین نقل شده باشد ، بسیاراست . واصولا نفوذ افکارمعلمین مسیحی دربعضی از فلاسفه مستقیم و بدون واسطه میباشد وهرچه ترجمه درمیان مسلمین بیشتر وشایعترشد نفوذ این افکارحتی در معتزله هم بیشتر گردید، وهمچنین است درجریان دیگر فلسفی که بفلاسفهٔ مشاء منتهی شد ونزد مشائین نظریهٔ نوافلاطونی «اشراق» بهمان نحو که در کتاب اثولوجیای منسوب بارسطو ملاحظه می کنیم قوت گرفت وبمرحلهٔ اثبات رسید .

در کتاب اثولوجیا سخن از خالقی مافوق جواهر است کـه از او بطریق اشراق عقل فعال صادر میشود وصورکلی اشیاءِ درهمین عقل فعال وجود دارد . قوه‌یی کـه مایهٔ تتابع مبادی وجود گـردید عشق است و بوسیلهٔ آنست کـه خالق توانست از تنهایی

۱- Dionysios Areopagites (Denys l'Aréopagite) قرن سجم وششم میلادی .

محض برهد ودر کسوت عقل فعال وسایر مبادی که بعداز آن واقعست ظهور کند. نفس کلی همه موجودات را بهمین ترتیب بنا برصوری کلی که در خود دارد بوجود میآورد واین خود ادامه وتتابعی از اشراق «واحد» است. بنسبت فاصله بامرکزی که عقل اول از آنجا نور افشانی میکند، میان موجوداتی که بتناسب استعداد خود از آن منبع نور ووجود بهره میبرند اختلاف درمراتب وجودی حاصل میشود ولی هر ناقص همواره میکوشد بکامل بپیوندد.

در کتاب العلة منسوب بارسطو مأخوذ از الثالوجیا تألیف ابرقاس، هم این موضوع مورد بحث قرار گرفته است و بنا بر آن علت اولی بمعنی "خیر" سبب اصلی وجود ومقدم بر آنست و بعد ازو بترتیب مراتب "وجود" و "عقل" و "نفس" و "طبیعت" قرار دارند. تمام امور کلی و فانی بوجود لایزالی که تنها وجود قائم بذات است منسوب و منتهی میشوند واین درست عین بیان فارابی وابن سیناست که گویند وجود تمام ممکنات معلول است بعلت وجود واجب.

با مطالعه دراین دو کتاب که نمونه‌هایی از بحثهای آنها را دیده‌ایم، میتوان بقسمتی از مبانی فلسفهٔ مسلمین پی برد باین تفاوت که نفوذ این عقیده درمشائین بمراتب بیشتر از متکلمین است.

بااطلاع ازین مقدمات نفوذ فلاسفه ومتکلمین عیسوی درفلاسفه ومتکلمین اسلامی هم بخوبی معلوم وعلی الخصوص تأثیر عقاید کسانی مانند فلوطینس وابرقلس ویوحنا الدمشقی و یحیی (یوحنا) النحوی بعنوان عقاید خاص ارسطو آشکار میگردد، که بعدها باروش افلاطون مقایسه گردیده ویا گاه بر آن برتری داده شده است.

علاوه بر این مشاهیر فلاسفهٔ عیسوی، عدهٔ دیگری از فلاسفه از مذاهب مختلف مسیحی، خاصه از یعقوبیان ونسطوریان، بر اثر نزدیکی فراوان با مسلمین، واینکه غالباً در دورهٔ نهضت علمی مسلمین با آنان معاصر وهمقدم بوده‌اند، تأثیرات شگرف درتکوین فلسفهٔ مسلمین کرده وبسی ازمعلمین مسیحی استاد فلاسفه ومتکلمین اسلامی بوده‌اند وتحقیقات آنان در تشکیل عقاید شاگردانشان تأثیر فراوان داشته وبهرحال این نکته مسلم است که افکار مسیحیان مشرق درمیان حکمای اسلامی ومعتزله وبعضی دیگر از فرق ادامه یافته ودرپاره‌یی موارد با اصول دینی اسلام نزدیک شده است.

مسیحیان که هنگام بحث در موضوع تثلیث میبایست درفلسفهٔ یونانی مطالعه و تحقیق کنند، علاوه بر ایساغوجی فرفوریوس بآثار ارسطو خاصه منطقیات و بعضی از قسمتهای ماوراء الطبیعهٔ او که برای تحقیقات آنان مفید بود، توجه بسیارداشتند و بدین جهت و همچنین بر اثر اهمیت کلیساهای سوریه وفلسطین که بدعت‌های گوناگون در آنها ظهور کرده بود ، کتبی که وافی بمنظورهای ایشان بود بسریانی ترجمه شد . باآمدن اسلام البته تغییری در دین حاصل شد ولی بحث های فلسفی وعقلی واصولی همچنان و بهمان نحوادامه یافت . مثلا قدم کلمةالله (۱) در اینجا بقدم کلام الله (قرآن) تبدیل صورت داد و تحقیق در موضوع جبر و اختیار بهمان شدت و بهمان صورت باقی ماند وهمچنین است بحث درباب صفات واسماءالهی که مدتها دراسلام باقی‌ماند وعلاوه براین موضوعات کلامی مسائلی دیگرمخصوصاً اصول اخلاقی ارسطو هم نزد عیسویان شهرت ومقبولیتی یافته بود. بـرای ورود این مباحث نیز در اسلام مانعی وجـود نداشت وعین این حالت برای طبیعیات ارسطو و کتب بطلیموس و جالینوس وجود داشت و بهمین جهت مسلمین بسرعت شروع بنقل این کتب بعربی کردند و درغالب اینها ترجمه ازمنقولات سریانی زودتر ازاستفاده ازاصل یونانی آنها صورت گرفت و بهمان نحو که دیده‌ایم کتاب المدخل فرفوریوس (ایساغوجی) وقاطیغوریاس وانالوطیقای اول و دوم و ماوراء الطبیعه والسماء والعالم (۲) و کتاب الحیوان و بعضی ازتفاسیرمانند تفسیراسکندر افرودیسی برماوراء ـ الطبیعه و کتاب الحیوان و کتب دیگری که قبلا ذکـر کرده‌ایم، بزبان عربی درآمد . کتاب النوامیس وطیماوس وچند کتاب معدود دیگر ازافلاطون هم براین کتب افزوده شد ولی کتاب السیاسة ارسطو دیرتر از سایر آثار آن استاد شناخته ومیان مسلمین منتشر گشت وتوجه باین نکته خالی ازاهمیت نیست زیرا باآنکه ارسطو درسایرمسائل عقلی مورد توجه و اعتقاد بود ،لیکن در تحقیق مسائل مربوط بسیاست افلاطون بیشتر طرف اعتنا قرارداشت، چنانکه درآثارفارابی راجع بحکمت عملی ملاحظه می کنیم، واین اختلاط روش افلاطونی و ارسطوئی را در موارد دیگر از فلسفهٔ اسلامی هم مشاهده می نمائیم و

۱ـ Verbe ۲ـ De coelo et mundo

در عین حال از روش نجومی بطلیموس و معتقدات فیلوپونیان (دوستداران اجتهـاد) و پیروان اوریگن در اینکه اجرام سماوی دارای نفس وعقلند، نیز نفوذهایی درروش فلسفی مسلمین ایجاد شد.

این افکار ونظایر آنها که فرصت تعدید همه را نداریم[۱] وذکر آنها بتفصیل از حوصلهٔ تاریخ مختصری که گرد میآوریم خارج است، فلسفهٔ اسلامی را بنحوی که میبینیم ودر بادی امر تصور می کنیم فلسفهٔ ارسطویی است، بدید آورد. ازمیان کسانی که دراسلام بفلسفه اشتغال داشته اند دسته یی بدون التزام مطلق در اثبات اصول دین اسلام بمباحث این علم متوجه بودند ونظرهای مشاهیری ازفلاسفهٔ آتن واسکندریه را بی آنکه بدبستانهای مختلف آنان از لحاظ نظم تاریخی توجه کنند مورد مطالعه قرار میدادند. اینان فلاسفه اند که بنا بر آنچه قبلا ذکر کرده ایم همواره درمعرض مخالفت اهل دین واقع بودند.

دستهٔ دیگری نیز از آغازکار بافلاسفه در این امر شرکت داشتند وایشان ائمه وپیشوایـان مذهب اعتزال بوده انـد که غـایت مقصودشان در آوردن اصول دیـن بیك صورت علمی و منطقی و بحث در ذات و صفات واجب الوجـود واحـوال ممکنات از مبداء ومعاد بروفق شریعت اسلام بوده است وفعالیت علمی این فرقه ازقرن دوم هجری آغاز شد وبا آنکه مصدرخدمات ذیقیمتی باسلام گردیدند بجرم استفاده ازمبانی فلسفی یونـانیان وایرانیـان وهندوان[۲] همواره مورد بغض ونفرت مسلمین بودند وآخر نیز باغلبهٔ اهل حدیث وفقها ومتشرعین واصحاب علوم دینی راه زوال گرفتند.

تمایل وآشنایی مسلمین بافلسفهٔ یونانی چنانکه دیده ایم باترجمهٔ آثار حکمای یونان واسکندریه وتفاسیر وشروح آنها وهمچنین بـاتعلیمات گروهی مـانند قویری و یوحنابن حیلان وابو یحیی المروزی وابوبشرمتی بن یونس وابوزکریـا یحیی بن عدی ونظائر این اشخاص که غالبا کتب منطق وفلسفه را تدریس وباروش املاء شرح وتفسیر میکرده اند؛ آغـاز شد. این عمل دیرگاه امتداد داشت و تـا اواخر قرن چهارم بطول

۱ـ در این باب ودرکیفیت تأثرمسلمین از جریانات فلسفی اسکندریه وبیزنطه ومراکز مسیحی خاور نزدیك رجوع شود به بحث ممتع ومفصلی که درکتاب ذیل شده است:
G. Quadri; la Philosophie arabe dans l'Europe médiévale; Paris 1947.p,5-23

۲— Ancyclopédie de l'Islâm, Art. Falsafa par Horten.

انجامید ودراین میان آثار گوناگون فلسفی وشروح آنها بترجمه‌های نیك وبد وبالتمام یا بنحو اختصار بعربی در میآمد ودر خلال این مدت بهمان نسبت که آشنایی مسلمین باآثار مذکور حاصل میشد تألیفات ابتکاری که غالباً صورت اختصارات وتحریر یاشرح کتب فلسفی وسایر آثار علمی را داشت بوجود میگرایید. ازجملهٔ نخستین دانشمندان بزرگ که بدین کار دست زد الکندی درنیمهٔ اول قرن سوم بوده است.

فیلسوف العرب ابو یوسف یعقوب بن اسحق الکندی از اعقاب ملوك کنده بود که درمیان اجدادوی اشعث‌بن‌قیس الکندی درتاریخ‌اسلام مقام وشهرتی‌دارد وپدرش اسحق بن الصباح درعهد مهدی وهادی ورشید عامل کوفه بود. یعقوب دورهٔ تعلم خود را در بصره وبغداد گذراند ودرطب وفلسفه‌وحساب ومنطق وتألیف الحان وهندسه وطبایع اعداد ونجوم براعت یـافت وبتألیف وشرح وتلخیص بسیاری از کتب مبادرت کرد. ابومعشر او را ازحذاق‌مترجمین دانسته‌ودرردیف‌حنین‌بن اسحق وثابت‌بن قرة‌الحرانی‌و عمر بن‌فرخان الطبری ذکر کرده است لیکن ما بسبب شهرت بیشتر او بتألیف وتفسیر وتردید در اینکه مترجم بوده است یامفسر ومحرر آثار منقول، بذکر نام وی درشمار مترجمان مبادرت نکرده‌ایم بااینحال در ذکر احوال او نوشته‌اند که‌یکی از دو زبان یونانی یـا سریـانی را میدانسته است وابن ابی اصیبعه گفته است که بسیاری از کتب فلسفی را ترجمه کرد(۱). الکندی در خدمت مأمون ومعتصم منزلتی عظیم داشت لیکن درعهد المتوکل کتابخانهٔ او ضبط وبنام «خزانة‌الکندیة» نگاه‌داشته‌شد. وفات اوظاهراً درحدود سال ۲۵۸ هجری اتفاق افتاد. (۲) یعقوب بن اسحق شاگردان بزرگ مـانند ابومعشر بلخی واحمدبن الطیب سرخسی داشت. وی ازتمام اطلاعات وعلوم عقلی عهد خود برخوردار بود ودرغالب آنها تألیفات وتحریراتی کرد وبهمین سبب‌اثر ونفوذاین‌استاد بزرگ در ریاضیات وفلسفه‌در تمـام قرن سوم وچهارم ادامه داشت. تـألیفات یعقوب‌بن

۱ــ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۷

۲ــ این نظری است که آلبینو ناگی Albino Nagy ناشر پنج رسالـه ازکندی دارد وبر رجوع شود به تـاریخ فلاسفه الاسلام فی المشرق والمغرب تـألیف محمد لطفی جمعه. چاپ مصر سال ۱۳۴۵. ص ۱.

اسحق را که تا حدود ۲۷۰ مجلد نوشته اند ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه و القفطی ذکر کرده اند (۱) وازاین میان تألیفات او در منطق وفلسفه وشروح او بر کتب ارسطو مانند قاطیغوریاس وبـاری ارمینیاس وانـالوطیقای اولی و ابو دقطیقا و سوفسطیقا و بوطیقا، شایـان توجه است. ازایرادات قدما بر کتب منطقی او آنست که چون کتب کندی از صناعت تحلیل خالی بود درعلوم کمتر از آنها استفاده میشد زیرا برای وصول بحق درمسائل علمی از دانستن این صناعت گزیری نیست. گذشته ازمنطق، الکندی درمابعدالطبیعه وحساب واُکر و موسیقی ونجوم وهندسه وفلکیـات واحکام نجوم وطب وجدلیـات و نفسیات و سیاسیات ومباحث مختلف ازطبیعیات نیز دارای تألیفات متعدد بود. از آثار معتبر او در منطق وفلسفه، این کتب را ذکر کرده اند: المدخل المنطقی (بتفصیل)، المدخل المنطقی (باختصار)، فی المقولات العشر، فی البرهان المنطقی، فی سمع الکیان، فی بطلان قول من زعم ان جزألا یتجزأ، فی جواهر الاجسام، فی الابانة عن وحدانیة الله عزوجل. فی ان النفس جوهر بسیط غیر داثر، فی التوحید، فی مائیة العلم واقسامه، فی مائیة الشیء الذی لانهایة له، فی الابانة انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة، فی مائیة العقل والابانة عنه وچندین اثر دیگر.... ازاین همه اکنون درحدود بیست رساله ازاصل عربی ویا ترجمه های لاتینی آثار وی دردست است. رسالات او بلاتینی بیشتر بدست ژراردوس کرمونی (ژراردودی کرمونا) (۲). ترجمه شده وغالب این آثار منقول از آغاز اختراع چاپ ببعد بطبع رسیده است (۳) پنج رسالهٔ کندی که در قرون وسطی ترجمه شده بود باتوضیحات بدست «آلبینوناگی» در ۱۸۹۷ بامتن عربی آنها چاپ شده وازآنجمله است رسالهٔ معروف «فی مائیة العقل» (٤) یا «کتاب فی العقل» که ترجمهٔ لاتین آن از ژراردوس کرمونی است. کتاب اثولوجیای منسوب بارسطو مشهور بکتاب المیامر را که عبدالمسیح بن عبدالله بن ناعمة الحمصی بعربی ترجمه کرده بود، یعقوب بن اسحق اصلاح وتحریر کرده وازاین تحریر نسخ متعدد در کتابخانه های

۱ــ الفهرست ص ۳۵۸ــ۳۶۵ . طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۹ــ۲۱۴، اخبار الحکما ص ۲۴۱ــ۲۴۶

۲ــ Gérardus Cremonensis (Gherardo di Cremona)

۳ــ مانند:

De medicinarum Compositarum gradibus investigandis libellus, Strassburg, 1531

De pluviis, imbribus et ventis ac aeris mutatione, Venezia, 1507.

Le Liber Jacob Alkindi de causis diversitatum.

٤ــ de Intellectu

ایران‌وهندومصر واروپا موجوداست[۱] وبسال ۱۸۸۲ دربرلین چاپ شده است. دیگر از کتب موجود او در مسائل فلسفی رسالهٔ «فی‌الابانة عن وحدانیة‌الله» جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٣٤ کتابخانهٔ مجلس موجوداست. دیگر کتابی است باسم «رسالة فی النفس» که‌نسخه‌یی از آن درخزانهٔ‌تیموریهٔ کتابخانهٔ مصردرمجموعه‌یی بشمارهٔ ٥٥ موجوداست.

دررسالهٔ عقل، الکندی تحت تأثیر فلسفهٔ افلاطونی وارسطویی جدید وبا توجه بآثار اسکندر الافرودیسی وخلط عقاید وی با فلاسفهٔ مذکور عقل را بچهار نوع منقسم میدارد: عقل‌هیولانی، عقل‌بالفعل، عقل‌بالملکه، عقل مستفاد. عالم مخلوق علتی فعال وابدی یعنی ذات واجب است ومیان واجب الوجود وممکنات نفس‌کلی وبعد از آن نفوس‌افلاک واسطه‌اند. نفوس جزئیهٔ بشریه پرتوی ازنفس‌کلی ودرعین تعلق خود باجسام ازقید آنها آزادند .. این فیلسوف دربیان مسائل فلسفی روش فیثاغوریون وافلاطونیون جدیدرا که درمزج فلسفهٔ افلاطون وارسطو کوشش داشته‌اند، پیروی کرده است وعلاوه برفلسفهٔ یونانی از دبستانهای فلسفی ایران وهند نیز متأثر بوده[۲] ودر بعضی ازتصانیف خود بجمع بین مبانی شرع واصول معقولات مبادرت کرده است[۳]. علاوه بر این او بعقاید معتزله‌هم توجه وعلاقه‌یی داشته وبعضی از رسالاتش مانند «فی ان افعال الباری جل اسمه‌کلها عدل لاجورفیها» بقصد اثبات اصل معروف معتزله در اینکه ذات واجب فقط مصدر خیر است ومنشاء شرنفس ماست، نگاشته شده‌بود.[٤] بر اثر توجه بمسائل

۱ــ رجوع شود به فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس تألیف دو اسلان (de Slanc) وبهمین کتاب قسمت ملحقات ذیل اسم ابن ناعمه و فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ٨ - ٩ و فهرست کتابخانهٔ‌مجلس ج ٢ ص ٧٦ - ٧٨

۲ــ اخبار الحکما ص ٢٤٠ ۳ــ تتمة صوان الحکمة ص٢٥

٤ ــ راجع به الکندی وآثار و احوال و عقاید او رجوع شود به: الفهرست ابن الندیم ص٣٥٧ تا ٣٦٥. اخبار الحکما ص٢٤٠ــ٢٤٧. طبقات الاطبا ج١ ص٢٠٦ــ٢١٤ . تتمة صوان الحکمة ص٢٥ــ ٢٦. حواشی چهار مقاله ص٢٠٣ــ٢٠٦ تاریخ فلاسفة‌الاسلام ص١-١٢ و:

Encyclopédie de l'Islám, Art. Al.Kindi, par De Boer.
Baron Carra de vaux: Les Penseurs de l'Islam, Vol. II, p. 3 _ 6
Aldo Mieli: La Science - arabe, p. 81-82.
Brockelmann: Geschichte der Arabischen Litteratur Vol. 1, p. 209-210

کلامی کندی دارای رسالات متعدد در رد مخالفین اسلام بود مانند رسالة فی الرد علی المنانیة، فی الرد علی الثنویة، فی نقض مسائل الملحدین وجز آن ...

شاگرد معروف کندی، یعنی ابوالعباس احمدبن محمدبن مروان الطیب معروف به: **احمدبن الطیب السرخسی** وبه **ابن الفرائقی** استاد و ندیم و مشاور المعتضد بوده است که مدتی حسبت بغداد برعهدهٔ او بود ودر ۲۸۶ بفرمان خلیفه کشته شد. وی در میان تألیفات مختلف خود در فلسفه و منطق نیز کتبی داشته است. اهمیت او در منطق بیشتر تألیف مختصراتی است در این فن مانند مختصر قاطیغوریاس و مختصر باری ارمینیاس و مختصر انالوطیقای اول و ثانی (۱). از آثار او کتاب ادب النفس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵٠٤٨ کتابخانهٔ برلین موجود است.

شاگرد دیگر کندی یعنی **ابوزید احمدبن سهل البلخی** مانند استاد خود مردی کثیر التألیف ومتفنن درعلوم بود لیکن تألیفات او در فلسفه بیشتر ببحث در مسائل کلامی اختصاص داشت واز ینروی او را در کلام همردیف جاحظ دانسته و "جاحظ خراسان» لقب داده بودند. وی از جمیع علوم قدیمه وحدیثه مطلع ودر مصنفات خود پیرو طریقهٔ فلاسفه وازینروی متهم بالحاد بود. اهمیت ابوزید احمد بیشتر در آنست که بین حکمت وشریعت‌را جمع وآندورا بیکدیگر نزدیك کرده بود. با اینحال کتبی خاص فلسفه مانند رسالهٔ «حدودالفلسفة» وتألیفاتی درفلسفهٔ عملی وتوجهی بفلسفهٔ فیثاغوری جدید داشت. وی گویا استاد رازی درفلسفه بود و وفاتش در ۳۲۲ اتفاق افتاد (۲).

درهمان حال که کارهای علمی شاگردان کندی ودیگر فیلسوفان مشائی ادامه داشت یك فیلسوف منفرد بزرگ درتمدن اسلامی آغاز فعالیت کرد، وی:

ابوبکر محمدبن زکریاءبن یحیی الرازی ملقب به "جالینوس العرب" فیلسوف وعالم طبیعی و کیمیاوی وطبیب بزرگ ایران وعالم اسلامی واز مشاهیر علمای جهان ویکی از نوابغ روزگار قدیم است. ولادت او در غرهٔ شعبان سال ۲۵۱ در ری اتفاق

۱ ـ رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۱٤ - ۲۱۵ ، الفهرست ابن الندیم ص ۲۶۵ـ۲۶۶. اخبار الحکما ص ۵۵ـ۵۶. معجم الادبا ج ۳ ص ۹۸. ۱۰۲

۲ ـ برای اطلاع از احوال وی رجوع شود به معجم الادباء یاقوت حموی ج ۱ ص ۱۹٤ و ج ۳ ص ۲۹ و ۶٤ـ۸۶ و ج ۶ ص ۵۸ و ج ۱۶ ص ۱۱۱ و ج ۱۹ ص ۶۲ تتمهٔ صوان الحکمة ص ۲۶

افتـاد ودر همین شهر بتحصیلات ژرف خـود در فلسفه و ریـاضیات ونجـوم وادبیـات مبـادرت کرد وبعید نیست که توجه او بتحصیل علم کیمیا نیز در ایـام جوانی صورت گرفته‌باشد. توجه واشتغال وی بعلم‌طب بعد از سنین جوانی وبنا بر قول ابوالریحـان پس‌از مطالعات‌وتجارب آن‌استاد در کیمیاصورت گرفته ونتیجهٔ‌عارضه‌یی بود که درچشم وی ازتجارب کیمیاوی پدید آمد. معلم اورا درعلم طب، علی‌بن ربن الطبری دانسته‌اند واین‌مطلقا نادرست‌بنظرمیآید زیراابن‌ربن‌تا۲۲٤هجری که‌سال اسارت‌مازیاربن‌قارنست دبیر او بود وبعداز آن ببغداد رفت ومیان این تـاریخ وتـاریخ ولادت محمدبن زکریـا ۲۷ سال است وچون رازی بتصریح ابوریحان وابن‌ابی اصیبعه طب‌را در سنین کبر فرا گرفت بـاید بر این بیست‌وهفت‌سال دست کم بیست وپنج سال دیـگر بیفزائیم وبسیار بعید بنظر میرسد که علی‌بن ربن تا ابن غایت که مصادف با اواسط نیمهٔ دوم قرن سوم میشود زنده مانده باشد. معلم رازی در فلسفه نیز بدرستی معلوم نیست. ابن‌الندیم گفته است(۱) مردی معروف به «البلخی» که در بلاد مختلف میگشت استاد رازی در فلسفه بوده ومدعی است که کتبی را درعلوم مختلف بخط اودیـده ودرعهد او آثـار بلخی در خراسان شهرت فراوان داشته است(۲). ناصربن خسرو قبادیانی سمت استادی رازی را درفلسفه‌بمردی مشهوربه «ایرانشهری» داده وآورده است که‌رازی سخنان اورا که‌استاد ومقدم وی‌بود بالفاظ‌زشت‌ملحدانه باز گفته‌است(۳). بهرحال رازی پس‌از شهرت‌درطب بخدمت‌ابوصالح منصوربن‌اسحق سامانی حاکم‌ری‌درآمد وبزودی ریاست بیمارستانیرا که درآنشهر‌تأسیس شده بود، برعهده گرفت وبعدها چندی دربغداد بهمین‌شغل اشتغال‌داشت لیکن مدت توقف او درآنشهر بدرستی معلوم نیست زیرا چون اوبزرگترین طبیب‌عهد خود شناخته شده بود غالباً مورد دعوت امرای عصرخویش بود ولی مسلماً درهیچیك از دربارها نماند وقسمت بزرگی حیات خود را در ری گذراند و در همین شهر نیز پنج روز

۱ــ الفهرست ص٤١٦   ۲ــ ماکس مایرهوف در مقالهٔ «از اسکندریه تا بغداد» **ابو زید احمد بن سهل البلخی** را از استادان رازی شمرده وگفته است‌که رازی بسبب تعلیمات او در بعضی از آثار خود متوجه فلسفهٔ فیثاغوری جدید شد. ابن ابوزید البلخی سفرهای بسیار کرده وحتی بنا بر بعض روایات بهند نیز رفته بود. رجوع شود بهمین‌کتاب ص١٦٥

۳ــ زاد المسافرین چاپ برلین ص ۹۸.

گذشته از شعبان سال ۳۱۳ وفات یافت[۱] و عمرش در این وقت بتاریخ قمری شصت و دوسال و پنج روز و بتاریخ شمسی شصت‌سال و دوماه بود. رازی در اواخر عمر بر اثر کثرت مطالعه و تحریر و تجارب کیمیاوی با بریزی چشم و سپس بکوری دچار شد[۲]. ذکر آثار طبی و کیمیاوی رازی و اهمیت وی، در این دوعلم در اینجا مورد ندارد و بعداً خواهد آمد وما در اینجا بتحقیق در آثار فلسفی واهمیت وعقاید او درفلسفه قناعت میکنیم:

از کتب و آثار فلسفی محمدبن زکریا اکنون جز مقدارمعدودی در دست نیست ولی بنابرآنچه ازفهرست بیرونی وسایر مآخذ برمیآید وی کتب متعدد درکلیات مسائل طبیعی و منطقیات ومابعدالطبیعه داشته است و آنها عبارتند از کتب: سمع الکیان ــ الهیولی الصغیروالهیولی الکبیر(ابن‌الندیم: کتاب الهیولی المطلقة والجزئیة) ـ فی‌الزمان والمکان ـ اللذة ـ فی‌ان للجسم محرکاً من‌ذاته طبعاً ـ فی‌العادة ــ المدخل الی‌المنطق ــ کتاب‌البرهان ـ کیفیةالاستدلال ـ العلم الالهی علی رأی‌سقراط[۳] ـ العلم‌الالهی الکبیر ـ فی‌الفلسفةالقدیمة ــ رساله در انتقاد اهل‌اعتزال ــ قصیدهٔ الهیه ــ الحاصل[۴] ـ الشکوک علی ابرقلس ــ ردنامهٔ فرفوریوس بدا نابون‌المصری ــ النفس الصغیر ــ النفس‌الکبیر ــ الطب‌الروحانی ـ فی‌السیرةالفلسفیة ــ امارات الاقبال والدولة. چند رسالهٔ دیگر فلسفی که در رد برمخالفین خود در مسألهٔ قدم هیولی ولذت ومعاد و ناقدین خود برعلم‌الهی و

۱- رسالهٔ بیرونی در فهرست کتب رازی ص ۶. تاریخ وفات رازی را در مآخذ دیگر ۳۱۱ و ۳۲۰ و ۳۶۴ و دویست ونود و اندی و سیصد و اندی ذکر کرده‌اند. رجوع کنید بمآخذ مذکور در شمارهٔ بعد از حاشیهٔ همین صحیفه.

۲- شرح احوال رازی بتفصیل وذکر همهٔ اقوال گذشتگان در این باره که بعضی نیز نادرست بنظر میآید در اینجا لازم نیست. در این باب رجوع کنید به: فهرست ابن الندیم ص۴۱۵ ببعد و ۵۰۴. زادالمسافرین موارد متعدد. اخبار الحکما ص ۱۷۸ ببعد. رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریاءالرازی چاپ پاریس سال ۱۹۳۶ باهتمام پول کروس. عیون الانباء ج ۱ ص ۳۰۹ ببعد. چهار مقالهٔ نظامی عروضی چاپ لندن ص ۷۴ به بعد و حواشی آن ص ۲۴۰ - ۲۴۱. وفیات الاعیان چاپ تهران ج ۲ ص ۱۹۳ ببعد. دائرة المعارف اسلام ذیل عنوان الرازی (ابوبکر محمد بن زکریا) بقلم P. Kraus و S Pines. تاریخ الاسلام السیاسی والثقافی ج ۳ ص ۵۶۹ - ۵۷۰. طبقات الامم ص ۳۳ و ۶۱. La Science arabe ص۸۹ـ۹۳.

۳ــ در طبقات الاطبا: فی‌العلم الالهی علی رأی افلاطون.

۴ــ ابن الندیم: الحاصل فی‌العلم الالهی. ابن ابی اصیبعة: الحاصل وغرضه فیه مایحصل (یحصل) من العلم الالهی من طریق الاخذ بالحدس وطریق البرهان.

رد بر « سیس ثنوی »[۱] نگاشت. کتاب دیگری نیز در رد نبوات ودرنقض ادیان‌داشت بنام «فی‌النبوات» وشاید برای تکمیل‌اقوال‌خود درهمین کتاب کتاب معروف‌دیگرخود را بنام «حیل‌المتنبین» معروف‌به « مخاریق‌الانبیاء » نگاشته بوده است. رازی علاوه‌بر این تألیفات فلسفی شروح وجوامعی هم از آثار متقدمینی مانندارسطوو افلاطون داشت. از افلاطون رسالهٔ طیماوس را شرح کرد و از ارسطو جوامعی در منطق چون جوامع قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقا ترتیب داد و نیز کتابی در منطق بروش و با اصطلاحات متکلمین اسلام تدوین کرد. مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف گفته است که رازی در سال ۳۱۰ کتابی در سه مقاله راجع بفلسفهٔ فیثاغوری نگاشت وبعیدنیست این توجه بفلسفهٔ فیثاغوری جدید نتیجهٔ تعلم رازی نزد ابوزید البلخی بوده باشد که از شاگردان کندی و متوجه فلسفهٔ فیثاغوری جدید بود.

نسخ برخی‌از آثارفلسفی محمدبن زکریا اکنون در دست است ازآنجمله کتابی بنام «القوانین‌الطبیعیة فی‌الحکمة الفلسفیة» است که نسخه‌یی‌از آن در کتابخانهٔ‌جمعیت دائرةالمعارف عثمانیهٔ حیدرآباد باقیست[۲] ونسخه‌یی‌دیگر در کتابخانه‌اوپسالا. قسمتی دیگر از رسائل موجود اورا « پول کراوس» درمجموعهٔ «رسائل‌فلسفیةلابی‌بکرمحمدبن زکریاءالرازی » بانضمام قطعاتی از کتب مفقودهٔ او چاپ کرد. ازجملهٔ این آثارست: الطب الروحانی ـ السیرةالفلسفیة ـ مقالة فی‌مابعدالطبیعة ـ قطعاتی از کتاب اللذة ـ العلم الالهی ـ القول فی‌القدماء الخمسة (مأخوذ ازتألیفات‌اودرعلم الهی منقول‌ازتحقیق‌ماللهند ابوریحان ومنهاج السنة النبویة از ابن تیمیة و کتاب الازمنة والامکنةازابوعلی‌احمد المرزوقی الاصفهانی و کتاب محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین امام فخررازی)ـ القول فی‌الهیولی(بازمانده‌ازالهیولی‌الکبیروالهیولی‌الصغیرورسالهٔ‌ردبرمسمعی)ـ القول‌فی‌الزمان والمکان(بازمانده‌از کتب‌الهی‌اومذکوردر کتاب‌الفصل‌فی‌الملل‌والاهواءوالنحل‌ابن‌حزم و

---

۱ — در برخی از نسخ « سیسن » و در بعضی دیگر « سسس » و صورت اخیر اصح و یکی از اسامی ایرانیست واز آنجمله است « استاسیس » یا «استادسس» مشهور. درالفهرست نام کتاب چنین است: فیماجری بینه وبین سیس المنانی.

۲ — تذکرة النوادر من‌المخطوطات العربیه. حیدرآباد سال ۱۳۵۰. ص۱۴۰.

زادالمسافرین ناصرخسرو و کتاب المباحث المشرقیة امام فخررازی) والقول في النفس والعالم (مأخوذ از کتب الهی اومذکور درزادالمسافرین ومناظرات امام فخر رازی و جوابهای شیخ الرئیس برسؤالات ابوریحان) والمناظرات بین ابی حاتم الرازی وابی بکر الرازی (مقتبس از کتاب اعلام النبوة از ابی حاتم الرازی).

اهمیت رازی درفلسفه بیشتر از آن جهت است که او خلاف بسیاری ازمعاصران خود در فلسفه عقاید خاصی که غالباً مخالف باآراء ارسطو است، داشته است. قاضی صاعد اندلسی گوید[۱]: جماعتی از متأخران کتبی برمذهب فیثاغورس وپیروان او نگاشته ودر آنها فلسفهٔ طبیعیهٔ قدیم راتأیید کرده‌اند واز کسانی که در این باب تألیفی دارد ابوبکر محمد بن زکریاءالرازی است که از رأی ارسطاطالیس شدیداً منحرف بود واو را بسبب جدا شدن از غالب آراءِ معلم خود افلاطون ودیگر فلاسفهٔ مقدم بر او عیب میکرد ومی‌پنداشت کهاو فلسفهرا تباه کرده وبسیاری از اصول آنرا تغییر داده است ومن گمان نمی کنم که علت دشمنی رازی باارسطاطالیس وسعی در حقیر شمردن اوچیزی جزآن باشد که آراءرازی در کتاب العلم الالهی والطب الروحانی و کتب دیگر او که دال برتنیکو شمردن مذهب ثنوی در شرك وآراء براهمه وابطال نبوت واعتقاد عوام صابئه در تناسخ است، با افکار ارسطاطالیس منافات دارد. ابوریحان میگوید: من کتاب محمدبن زکریاءالرازی را درعلم الهی خوانده‌ام اودرآن تحت تأثیر کتب مانی وخاصه کتاب اوموسوم به سفرالاسرار واقعست[۲].

رازی درمابعدالطبیعه معتقد بوجود پنج قدیم بود یعنی خالق ـ نفس کلی ـ هیولی اولی ـ مکان مطلق یاخلاء ـ زمان مطلق یادهر. برخی از قدما مانند امام فخرالدین محمدبن عمرالرازی[۳] معتقدند کهپسرزکریا اعتقادبقدماء خمسهرا ازحرانیان گرفته لیکن حقیقت امرآنست که عقیدهٔ مذکور بعد از رازی میان حرانیین راه یافته[٤]. ابوریحان بیرونی هم هنگام نقل قول رازی در قدمت پنج چیز گفته است که وی اعتقاد

۱ــ طبقات الامم ص۳۲ ۲ـ فهرست کتب محمد زکریا ص۳

۳ــ کتاب محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین من العلماء والحکماء منقول از : رسائل فلسفیهٔ محمد ابن زکریا از ص۲۰۳ ببعد ٤ــ پول کراوس، رسائل فلسفیهٔ محمدبن زکریا از ص۱۹۱ ببعد.

خویش‌را بقدماءخمسه ازیونانیان گرفته[۱] اما ظاهر امر آنست که محمدبن زکریا در این باب از معتقدات فلسفی ایرانیان استفاده کرده است. ابن حزم در کتاب الفصل گوید اعتقاد مشهور مجوس برآنست که خالق عالم یعنی اورمزد وابلیس یعنی اهرمن وگاه[۲] یعنی زمـان وجـای[۳] یعنی مکان وخلاء وتوم[٤] یعنی جوهر یـاهیولی یا سرشت یـا خمیره: پنج قدیمند. ابن حزم در کتـابی که بررد کتاب العلم‌الالهی رازی نوشته‌بود این‌اعتقاد رازی‌را که بنظراو ازمجوسان گرفته‌بود رد کرد.

مسعودی[٥] نیز نظیر این قول را دارد وگوید مجـوس معتقـد بقدمـاء خمسه هستند یعنی اورمزد (خدای عزوجل) واهرمن (شیطان شریر) وگاه (زمـان) و جای (مکان) وتوم (طینت وخمیره). اهرمن از این راه پدید آمد که خداوند در ملالت از تنهایی دچار وحشت‌شد واز بیمناکی اوهام بر او مستولی گشت واین خیالات بد تجسم یافت وبظلمت بدل‌شد واهرمن ازآن بوجودآمد.

با دقت در این اشارات معلوم میشود که اعتقاد بقدماءِ خمسه در ایران موضوع تازه‌یی نبود وبعید نیست که رازی در این باب تحت تأثیر نظرهای ایرانیان قدیم واقع شده بـاشد.

از این پنج قدیم دو قدیم حی وفـاعلند وآندو «خالق» و«نفس کلی» اند ویکی فـاقد حیات و منفعل وآن «هیولی اولی» است که جمیع اجسام موجوده از آن پدید آمده‌اند ودو قدیم دیگر یعنی خلاء و دهر نه‌حی‌اند ونه‌فـاعل. خالق تام‌الحکمة وعقل تام ومحض است وسهو وغفلت براو راه نمی‌یـابد وحیات ازاو چون فیض نور از قرص خورشید فیضان میکند. از نفس کلی نیز حیات مانند نور براکنده میشود لیکن‌او مترجح بین‌جهل وعقل است بدین معنی که چون بدخالق که عقل محض است توجدیابد ازنور

۱-- کتاب تحقیق ماللهند ص۱٦۳   ۲— دراصل: کام.   ۳— دراصل: حام.

٤— در اصل «نوم» وبتصحیح بول کراوس «هوم». ولی ظن غـالب بر آنست که نوم محرف ازکلمهٔ « توم » پهلوی (tôhm و tôm) یعنی نطفه، جرثومه، اصل، مبنی، باشد. برای تحقیق بیشتری در این کلمه رجوع شود به H.S. Nyberg: Hilfsbuch des Pehlevi,II.p 226-227:

٥-- التنبیه والاشراف طبع لیدن ص۹۳

عقل برخوردار میشود وچون بهیولی که جهل محض است نظر افگند غفلت وجهل بر او مستولی میگردد. نفس کلی بنا بخواست صانع بهیولی تعلق جست و براثر این تعلق بصورتهای گونا گون باا و ترکیب شد واز این انواع تراکیب سموات وعناصر واجسام حیوانات بوجه اکمل پدیدآمد واگر چیزی ازنقص وفسادهم درآن باقی ماند ازآن جهت است که ازالۀ آن امکان نداشت. سپس خداوند برنفس افاضۀ عقل کرد وعقل را از جوهرالهیت خود سوی مردم عالم فرستاد تانفس‌را در هیکل آدمی از خواب گران برانگیزد وبدو بنماید که این عالم جای وی نیست وتادرعالم هیولانی است رهایی از آلام متصور نیست وچون نفس از این حقیقت آگهی یافت ودریافت که درعالم خاص خویش یعنی عالم علوی براحت باز رسد بدان مشتاق واز این جهان بر حذر خواهد شد و بعد از مفارقت جسم سوی آن جهان‌عروج خواهد کرد وابداالآباد درآن باقی خواهد ماند. اما نفس بدین مقام‌نرسد مگر از طریق فلسفه وهر کس فلسفه بیاموزد و عالم خویش‌را بشناسد وکم آزار باشد ودانش آموزد از این شدت رهایی یابد ودیگر نفوس درین‌عالم چندان باقی مانند تا هر نفسی درهیکل مردی فلسفی سمت تهذیب‌یابد وقصد عالم خویش کند وچون تمام نفوس بشریه بدین مرحله رسیدند وهمه بنفس کلی باز شدند عالم امکان راه نیستی گیرد وهیولی از بند صورت گشاده شودوبدان حال باز گردد که در روز ازل بوده است.

با این کیفیت روشن میشود که رازی عالم را محدث می‌پندارد برعکس ارسطو که آنرا بملازمۀ قدم خالق قدیم پنداشته است. رازی گوید ایجادعالم از صانع‌حکیم بیکی از دووجه ممکن‌است صورت گرفته باشد یا به «طبع» ویا به «خواست». اگر بطبع باشد لازم آید که مطبوع محدث باشد ودر این صورت صانع نیز محدث خواهد بود زیرا میان موجود که بطبع موجد ایجاد شده‌باشد باموجد فاصلۀ متناهی خواهد بود. اما اگر از «خواست» صانع باشد لازم آید که صانع پیش از محدث موجود بوده باشد وبرای آنکه صانع از خواست تا آفریدن بخواست آفریدن آید میبایست قایم دیگری باوی بوده‌باشد که اورا بدین‌فعل بیآورد وآن‌قدیم‌دیگر «نفس» است.

امـا در طبیعیات، رازی گفته است هیولی مطلق از اجزاء لا یتجزا پدید آمده

است که قابل تقسیم ومرکب نیستند. هیولی بسیط ومادهٔ جسم است وترکیب اجسام از اجزاء لایتجزا وجوهر خلاء است واز جزوهای هیولی آنچه متکاثف تر یعنی خلاءِ در بین آنها کمتر باشد سنگین‌تر است وآن جوهر زمین است وآنچه گشاده‌تر از نخستین باشد یعنی خلاءِ آن بیشتر از اجزاء خاك باشد جوهر آب وآنچه گشاده‌تر از دومین، جوهر هوا وآنچه گشاده‌تر از سومین جوهر آتش است. پیداست که در این جواهر یاعناصر اربعه هر تغییری در تکاثف یا گشادگی باعث میشود که عنصری مبدل بمرتبهٔ فرودین یاز برین گردد مثلا از آب آنچه تکاثف بیشتری یابد زمین شود وآنچه گشاده‌تر شود هوا گردد. ترکیب جرم فلك‌هم ازجزوهای هیولی است منتهی نوع ترکیب درآن با نوع ترکیب در عناصر اربعه فرق دارد وبهمین سبب ازحیث حرکت هم باآنهامتفاوت ودارای‌حرکت‌مستدیراست. اختلاف‌اجسام درچگونگیها (کیفیات) هم ازقبیل سنگینی وسبکی وتاریکی وروشنی وجزآن بسبب اندکی یا بیشتری خلاء درترکیب باهیولی است. هیولی که پیش از ترکیب باخلاء بسیط بوده بعد از فنای عالم بهمان‌حال نخستین بازمیگردد وهمچنان درآن‌حال باقی میماند.

قدم هیولی را رازی بدین گونه ثابت‌می کرد که میگفت در عالم چیزی پدید نمی‌آید مگر از چیزی دیگر یعنی ابداع محال است وممکن نیست خالق چیزی را از معدوم بوجود آورد پس‌لازم‌است هیولی قدیم بوده‌باشد تااجسام ازآن پدید آیند و چون هیولی را از مکان چاره نیست مکان هم قدیم است. مکان کلی غیر از مکان جزئی یامضاف‌است‌همچنانکه زمان‌کلی غیر اززمان محصور میباشد. زمان کلی یادهر جوهری است ممتد وقدیم وزمانی که ارسطو گوید یعنی مدت‌واقع میان‌مبادی ونهایات حرکات تنها قابل انطباق بازمان محصور است. زمان‌کلی جوهری ممتد وقدیم، گذرنده ورونده است، پیش‌از خلقت‌عالم وجودداشت وبعداز فسادعالم امکان‌هم خواهدبود

رازی بنابرآنچه ازاشارات مختلف برمیآید معتقد بحلول بود و میگفت رهایی نفوس ازاجساد حیوانات جزاز طریق ذبح آنها روا نبود واین نفوس‌پس‌از رهایی‌باجساد انسانی بپیوندند و از نفوس بشریه نیز نفسهای نیکوکاران بمراتب عالیهٔ روحانی ارتقاءِ جویند ونفسهای بدکرداران دیو شوند وخویشتن بصورت فرشتگان بآدمیان مینمایند

وایشان را گویند که «رومردمان را بگوی که سوی من فریشته آمد و گفت خدای ترا پیغامبری داد و من آن فریشته‌ام، تا بدین سبب میان مردمان اختلاف افتد و خلق کشته شود» (زادالمسافرین).

اصول معتقدات رازی دراخلاق ازهمه‌جا بهتردر کتاب سیرةالفلسفیة[۱] و کتاب الطب‌الروحانی[۲] آمده‌است. وی دراخلاق معتقد بزهدوترك‌دنیا وانزوای‌ازخلق نیست. درآغاز رسالهٔ سیرةالفلسفیة بکسانی که اورا در معاشرت باخلق وتصرف دروجوه معاش سرزنش کرده‌اند تاخته و زندگی خویش را علی‌الخصوص با اعمال «امام» خود سقراط مقایسه کرده است که از روش کلبیون اعراض نموده ودرحیات اجتماعی شرکت جسته ودرعین آنکه درزندگی خصوصی طریق قناعت پیش گرفته بوداز مواجهه با عامه و با ملوك وبیان حق باالفاظ روشن امتناعی نداشت. فرد باید ازانهماك در شهوات دوری جوید واز هرچیز بمقداری که از آن چاره نیست یابمقداری که جالب المی بیشتراز لذت‌حاصل‌از آن‌نباشد بهره‌بر گیرد. مبنای‌اخلاق درفلسفهٔ‌رازی،بر اصل‌لذت والم‌استوار است واو در این باب عقاید خاص دارد. بعقیدهٔ رازی لذت‌امر وجودی نیست وعبارتست ازباز گشت بحالت طبیعی بعدازخروج ازآن ویا خلاص‌ازالم. درصورتیکه درنظر ارسطو لذت امری وجودی‌است. ناصرخسرو گفته است[۳] «قول‌محمدزکریا آنست که گوید لذت چیزی نیست مگر راحت از رنج ولذت نباشد مگر براثر رنج و گوید که چون لذت‌پیوسته شود رنج گردد و گوید حالی که آن‌نه لذتست ونه رنج است آن طبیعتست وآن بحس یافته نیست...» ورازی‌خود درالطب‌الروحانی درباب لذت‌والم بحث مفصلی دارد[٤] وعلاوه براین درتألیفی خاص باسم کتاب‌اللذة[٥] عقیدهٔ خویش را آورده بود و ناصر خسرو خلاصه‌یی از آنرا برای رد وبدگویی آن فیلسوف درزادالمسافرین نقل

۱- بنا بر تسمیهٔ ابوریحان چنین است ولی ابن‌الندیم وقفطی وابن ابی اصیبعه آنرا بنامهائی مانند: السیرةالفاضلة-سیرةالحکماء هم آورده‌اند.

۲- ویعرف ایضاً بطب‌النفوس (ابن‌ابی اصیبعه)

۳- زادالمسافرین چاپ برلن ص۲۳۱ ٤- رسائل فلسفی محمدبن‌زکریا ازص۳٦ ببعد

٥- ابن‌الندیم درالفهرست‌ص٤۱٦ وابوریحان بیرونی درفهرست کتب‌محمدزکریا «فی‌اللذة» گفته‌اندورازی خودآنرا «مقالة‌فی‌مائیة‌اللذة» نامیده‌است (الطب‌الروحانی ص۳۸)

کرده‌است[۱]. رازی راجع بانتخاب انواع لذات معتقد است چون مقصودی که درخلقت ماوجودداشت سازگار بالذات جسدانی نیست بلکه عبارتست از کسب علم و بکاربردن عدل که بوسیلهٔ آندو از این عالم خلاص خواهیم یافت و بعالمی خواهیم رسید که درآن موت والم وجودندارد، پس باید از برخی لذائذ بیش از آنچه حاجت جسم است چشم بپوشیم. رازی درسیرةالفلسفیة که بهترین نمودار اصول اخلاقی این فیلسوف است میگوید آدمی از باب تشبه بخداوند که رحیم وعادل است، بایدنسبت بخلق و بخود عادل ورحیم باشد واز ایلام دیگران وخودجز درموردلزوم بپرهیزد و بازدرهمین باب بپیروی ازافلاطون گفته‌است که چون فلسفه عبارتست از تشبه بخدای عزوجل بقدر طاقت انسان، وخدای ما عالم و مبرا از جهل وعادل ودور از ظلم وجور است ماهم باید در این صفات بدو تشبه‌جوییم. درکتاب طب‌الروحانی که در بیست فصل است، جمیع وظایف آدمی را در استعانت از عقل وانصراف از هواجس نفسانی وشناختن عیوب خود ودوری جستن ازعجب وحسدو غضب ودروغ وبخل وغم وشرابخوارگی وافراط درهمخوابگی ومقدار اکتساب وخرج وعدم مجاهدت در طلب مراتب دنیوی وتمییز مطلوبات هوی وعقل، شرح میدهد ودر پایان آن سیرت فاضله‌یی‌را که باید مورداتباع هرجویندهٔ کمال باشد، آن میداند که با مردم بعدل وعفت ورحمت رفتار کند ودر حفظ منافع همگان مگر بدکاران وظالمان بکوشد تاجالب سلامت وصلح اکثر ایشان گردد ومحبت آنان‌را برانگیزد.

رازی نه‌تنها باارسطو وپیروان او برسر جدال واعتراض بود بلکه با متفکرین زمان‌خودخاصه بامتکلمین‌هم مانندجاحظ[۲] وابوالعباس‌ناشیء[۳] وابوالقاسم‌الکعبی[٤] ومسمعی[٥] وشهید البلخی[٦] نظر خوبی نداشت زیرا این قوم میکوشیدند اصول دین را برمبانی فلسفی منطبق سازند ودرنظر رازی این امر امکان نداشت و خلاف

---

۱ — ناصر خسرو اقوال محمدبن زکریا را راجع بلذت و الم وانتقادات خودرا براو از ص۲۱۲ تا ص۲٤٤ زادالمسافرین‌آورده‌است. بدانجا مراجعه شود.

۲ — الرد علی‌الجاحظ فی‌مناقضته‌الطب ۳ — الرد علی‌الناشیٔ فی نقضه‌الطب

٤ — ماجری‌بینه وبین ابی‌القسم الکعبی فی‌الزمان

٥ — الرد علی‌المسمعی فی‌رده علی‌القائلین بقدم‌الهیولی.

٦ — فماجری‌بینه وبین‌شهیدالبلخی فی‌اللذة؛ الرد علی شهید فی‌نقض (ن. نسبت) المعاد.

پیروان ارسطو در اسلام تصور نمی‌کرد که بتوان بین فلسفه ودین سازش ایجاد کرد. درمیان مخالفان فلسفی او افرادی مانند ابوبکر حسین التمار المتطبب فیلسوف دهری سابق الذکر، وثابت بن قرةالحرانی فیلسوف صابئی، ومسعودی مورخ وفیلسوف معروف، واحمدبن طیب السرخسی شاگرد کندی وجود داشتند. رازی نسبت با کثر مذاهب هم راه انتقاد پیش گرفته واین انتقاد خودرا دربرخی ازآنها مانند مذاهب دیصانیه ومحمره ومانویه[۱] ومذاهب غالیهٔ شیعه[۲] بشدت آشکار کرده است. وبرای اظهار مخالفت خود بنحو اعم باهمهٔ ادیان دو کتاب معروف: «النبوات» معروف به «نقض الادیان» و کتاب «حیل المتنبین» معروف به «مخاریق الانبیاء» را نگاشت که مدتها بعداز رازی هم‌مایهٔ خشم مسلمین وتکفیر آن فیلسوف بود. ازاین دو کتاب اکنون اثری در دست نیست اما متکلم وداعی بزرگ اسمعیلی ابوحاتم الرازی[۳] مؤلف کتاب مشهور اعلام النبوة متن مناظرهٔ خودرا بامحمدبن زکریا درباب نبوت آورده وعقاید رازی‌را آنجا ذکر کرده است وپیداست که اصول عقاید رازی دراین کتاب همانست که درنقض الادیان یا کتاب النبوات آمده بود. اصول عقاید محمدبن زکریاء الرازی بنا بر نقل ابی حاتم اینست که: خداوند همهٔ بندگان خودرا مساوی خلق کرده وهیچکس را بر دیگری برتری نداده است واگر بگوییم که برای راهنمایی آنان حاجت بانتخاب کسی داشت حکمت بالغهٔ وی میبایست چنین اقتضا کند که همه را بمنافع ومضار آنی وآتیشان آگاه سازد و کسی‌را از میان ایشان بردیگران برتری ندهد ومایهٔ اختلاف ونزاع آنان نگردد وباانتخاب امام وپیشوا باعث آن نشود که هرفرقه تنها ازپیشوای خود پیروی ودیگران را تکذیب کند وبانظر بغض بدانان بنگرد وجماعات بزرگی برسراین اختلاف ازمیان بروند. معجزات متنبیان نیز چیزی جز خدعه ونیرنگ نیست وغالب آنها هم از مقولهٔ

۱-- الطب الروحانی ص۹۱ -۹۲.   ۲- - رد بر احمد الکیال درمبحث امامت.

۳-- ابوحاتم احمدبن حمدان بن احمد الورسنانی (یاالورسامی) الرازی داعی ومتکلم بزرگ اسمعیلی بود که بسال ۳۲۲ هجری در گذشت. وی مدتی در تبرستان و آذربایجان ودیلم واصفهان وری مشغول دعوت بوده وگروهی از معاریف این صفحات را مانند اسفاربن شیرویه ومرداویج سر زیار بکیش اسمعیلی درآورد. راجع به این مرد مراجعه شود به: الفهرست ابن الندیم ص ۲۶۸ و الفرق بین الفرق البغدادی ص ۷۰ و رسالات فلسفی رازی گرد آوردهٔ پول کروس ص ۲۹۱--۲۹۴

افسانه‌های دینی‌است که بعداز آنان پدید آمد. مبانی واصول ادیان باحقایق مخالفت ومغایرت دارند وبهمین سبب هم میان آنها اختلاف دیده میشود وعلت اعتماد واعتقاد مردم بادیان واطاعت ازپیشوایان مذهبی تنها عادت است. ادیان ومذاهب علت اساسی جنگها ومخالف بااندیشه‌های فلسفی وتحقیقات علمی هستند. کتابهایی که بنام کتب مقدس آسمانی معروفند، کتبی خالی ازارزش واعتبارند وآثار کسانی از قبیل مانند افلاطون وارسطو واقلیدس وابقراط خدمت مهمتر و مفیدتری ببشر کرده است. کتاب نقض ادیان رازی بی‌تردید حاوی شدیدترین حملات بادیان بوده است که درتمام ادوار قدیم ودرقرون وسطی صورت گرفت.

براثر حملات شدید رازی بپیروان نظر وقیاس،وبمعتقدان جمع میان دین و فلسفه،ومعارضه باادیان،وتوجه برخی ازمبانی فلسفی ایرانیان وفلاسفهٔ پیش از ارسطو خاصه ذیمقراطیس[1]،وعقاید خاصی که داشت،غضب گروه بزرگی ازعلمای اسلامی‌بر ضد او برانگیخته شد. جمعی اورا تنها متطبب خواندند وحق ورود در مباحث فلسفی ندادند، گروهی‌ویرا ملحد (ابوحاتم‌رازی)، نادان (ناصرخسرو)، جاهل (ناصر خسرو، موسی‌بن میمون الاسرائیلی، مرزوقی)، غافل (ناصرخسرو)، مهوس‌بی‌باك (ناصرخسرو) وسخنان اورا دعاوی وخرافات بی‌دلیل (ابن حزم)، هوس (ناصر خسرو)، هذیانات (موسی بن میمون) خواندند. ابوعلی‌بن سینا در جوابهای خود بسؤالات بیرونی از رازی بدین نحو یاد کرده‌است: «وکانك اخذت هذاالاعتراض... عن محمدبن زکریاء الرازی المتکلف الفضولی فی‌شروحه فی‌الالهیات تجاوز قدره فی‌بط الجراح والنظر فی‌الابوال والبرازات،لاجرم فضح نفسه وابدی جهله فیما حاوله ورامه». کتابهای بسیار هم در حیات رازی وبعد ازو دررد اقوال وی نوشتند وفی‌الواقع عقاید رازی بحدی نزدفلاسفه‌ومتکلمین‌اسلامی اهمیت وشهرت‌پیدا کرد که‌غالب‌متفکران‌معاصر و بعدازواز نقض وردآن خاصه در رد کتاب معروف او در فلسفهٔ الهی چاره‌یی‌ندانستند. ازجملهٔ

۱— Demokritos d’Abdera فیلسوف بزرگ یونانی (۴۶۰—۳۷۰ ق.م.)

کسانی که بررازی ردودی نوشته‌اند افراد ذیل را میتوان یاد کرد [۱] :

۱ ـ ابوالقاسم عبدالله بن احمدبن محمود البلخی الکعبی رئیس معتزلهٔ بغداد (متوفی بسال ۳۱۹) که معاصر رازی بود و چند رد بر کتاب‌العلم الالهی رازی داشت و رازی‌خودتألیفاتی درردالکعبی نگاشت مانند: الف ـ کتاب نقض نقض البلخی للعلم الالهی [۲] (ابن‌الندیم) یا کتاب فی نقض کتاب البلخی لکتاب العلم الالهی والردعلیه [۳] و شاید این همان کتاب باشد که بیرونی بنام «فی ایضاح غلط المنتقد علیه فی العلم الالهی» [٤] ذکر کرده است . ب ـ کتاب فی الرد علی ابی‌القاسم البلخی فیما ناقض به فی المقالة الثانیة من کتابه فی العلم الالهی [٥] یا کتاب الرد علی ابی القاسم البلخی فی نقضه المقالة الثانیة فی العلم الالهی [٦] . ج ـ کتاب الی ابی القاسم البلخی فی الزیادة علی جوابه وعلی جواب هذا الجواب [۷] یا کتاب الی ابی القاسم البلخی والزیادة علی جوابه وجواب هذا الجواب [۸] . د ـ مقالهٔ رازی در رد انتقادات کعبی در امر زمان (فیماجری بینه و بین ابی‌القاسم الکعبی فی الزمان) (بیرونی) .

۲ ـ ابونصر محمدبن محمد الفارابی (متوفی بسال ۳۳۹) که «کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الالهی» را نگاشت .

۳ ـ ابوعلی محمدبن الحسن بن الهیثم المصری الریاضی (متوفی بسال ٤۳۰) صاحب کتاب « نقض علی ابی بکر الرازی المتطبب رأیه فی الالهیات والنبوات »

٤ ـ ابومحمد علی بن احمدبن سعیدبن حزم الظاهری الاندلسی (متوفی بسال ٤٥٦) که بنابر اشارهٔ خود در کتاب الفصل فی الملل کتابی را از خود بنام « کتاب التحقیق فی نقض کتاب العلم الالهی لمحمدبن زکریاء الطبیب » ذکر کرده است . [۹]

٥ ـ ابوالحسن علی بن رضوان الطبیب المصری (متوفی بسال ٤٦۰) صاحب

---

۱ ـ ابن فهرست را از ص ۲ ـ ۳ و١٤٥ ـ ١٤٧ و١٦٧ ـ ۱۷۰ و ۱۹٦ و ۲۰۲ و ۲٤۱ ـ ۲٤۲ مجموعهٔ رسائل‌فلسفی محمدبن زکریای رازی از پول کراوس نقل کرده ایم .

۲ ـ الفهرست ص ٤۱۹

۳ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۲۰

٤ ـ رسالهٔ فهرست کتب بیرونی ص ١٦

٥ ـ طبقات الاطباج ۱ ص ۳۱۷

٦ ـ الفهرست ص ٤۱۸

۷ ـ ایضاً همان صحیفه

۸ ـ طبقات الاطباج ۱ ص ۳۱۷

۹ ـ طبع مصر ۱۳٤۷ ج ٥ ص ٤٤ و ج ۱ ص ۳٥

«کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الالهی واثبات الرسل».

٦ ـ ابومعین ناصر بن خسرو القبادیانی (متوفی بسال ٤٨١) که در کتاب زادالمسافرین ودر کتاب بستان العقول بسیاری از اقوال رازی را درقدم هیولی و اختلاف عناصر ومکان و زمان و کیفیت حدوث عالم و لذت مردود دانسته و بحث های مفصل در رد سخنان او کرده است.

٧ ـ ابوعمران موسی بن عبیدالله بن میمون الاسرائیلی القرطبی (متوفی بسال ٦٠١) که درفصلی از کتاب خود بنام دلالة الحائرین سخنان محمدبن زکریا رارد کرده واورا تنها طبیب دانسته است نه فیلسوف.

٨ ـ ابوبکر محمدبن الیمان السمرقندی متوفی بسال ٢٦٨ که نقضی بر الطب الروحانی رازی داشت ورازی جوابی بر آن نوشت بنام «کتاب فی نقض الطب الروحانی علی ابن الیمان» در بعضی نسخ بجای ابن الیمان، ابن التمار نوشته شده ودراین صورت باید مقصود ابوبکر حسین التمار الدهری المتطبب باشد که در بعض مناظرات ابوحاتم الرازی وابوبکر رازی حضور داشته و از مخالفان رازی بوده است.

٩ ـ ابوالحسن شهیدبن حسین البلخی (متوفی بسال ٣٢٥) که ردهایی بر رازی داشت ورازی کتابی دررد انتقادات اودرامر لذت نوشت (کتاب فی نقضه علی سهیل (شهید) البلخی فیما ناقضه به فی امر اللذة)[1]. ابن الندیم گوید که بین شهید و رازی مناظراتی بوده وهریك بر دیگری نقوضی داشته‌اند. عقیدهٔ شهید در باب لذت در کتاب صوان الحکمة از ابوسلیمان محمدبن طاهر بن بهرام المنطقی السجستانی (متوفی در حدودسال ٣٧١) آمده و شاید قسمتی از کتاب نقض او بر نظریهٔ لذت رازی باشد.

١٠ ـ ابوعلی احمدبن محمدبن الحسن المرزوقی الاصفهانی متوفی بسال ٤٢١ که در کتاب الازمنة والامکنة عقیدهٔ رازی را در زمان ومکان واعتقاد او را بقدماء خمسه رد کرده است.

١١ ـ فخرالدین محمدبن عمر الرازی متوفی بسال ٦٠٦ در کتاب محصل افکار

---

١ ــ طبقات الاطباء ج ١ ص ٣١٩ . الفهرست ص ٤١٨

المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحکماء المتکلمین ، که قول محمد بن زکریا را بقدماء خمسه مذکورداشته ومورد انتقاد قرارداده است وهمچنین است در کتاب المطالب العالیة که درسال ۶۰۳ یعنی سه سال پیش از فوت او نوشته شد . دراین کتاب امام فخر بتفصیل راجع باقوال رازی درباب زمان سخن گفته ودلایل متعدد در ردآن اقامه کرده و همچنین در مناظرات خود اشارتی برد مذهب رازی در امر خلق نموده است .

۱۲ ــ نجم الدین علی بن عمر القزوینی الکاتبی متوفی بسال ۶۸۵ یا ۶۹۳ صاحب کتاب المفصل فی شرح المحصل سخنان امام فخر را در رد رازی شرح کرده است .

بعد از رازی بزرگترین فیلسوف مسلمین که در تاریخ علوم عقلی وعلی الخصوص در تأیید فلسفهٔ افلاطون وارسطو و نزدیك کردن آندو بیکدیگر بپیروی از افلاطونیون جدید،و منطبق ساختن مبانی حکمت درتمدن اسلامی، مقام شامخی دارد فارابی است .

ابو نصر محمد بن محمد الفارابی (۱) فیلسوف بزرگ مسلمین قبل از ابوعلی بن سینا بوده است . بعضی از صاحبان تراجم اصل او را از ترکان دانسته‌اند بـا این حال ابن ابی اصیبعه گوید : " کان ابوه قائد جیش وهو فارسی المنتسب " (۲) وشهرزوری درتاریخ

۱ــ اسم و نسب او بنا بر ضبط مقدمهٔ رسالهٔ « مایصح و مالایصح من احکام النجوم » ابونصر محمد بن محمد الفارابی الطرخانی است . در مآخذ دیگر محمد بن محمد بن الطرخان الفارابی (الفهرست ص ۳۶۸) ومحمد بن محمد بن طرخان (اخبار الحکماء ص ۱۸۲) و محمد بن اوزلغ بن طرخان (طبقات الاطباء ۲ ص ۱۳۴) ومحمد بن طرخان بن اوزلغ الفارابی الترکی (ابن خلکان ج ۲ ص ۱۹۱) نوشته‌اند . کلمهٔ طرخان از القابی است کـه از قرن دوم ببعد متداول بود و آنرا بمعنی «رئیس بزرگ» و « آنکه پادشاهان قلم تکلیف ازو برداراند و در گاه اومؤاخذه نکنند » و«لقب پادشاه خراسان» و«آنکه بی اجازت بخدمت سلطان در آید » نوشته‌اند . در شرح احوال منوچهری شاعر بزرگ نوشته‌اند که او نسبت طرخانی داشت . با این وصف معلوم میشود که طرخان اسم نیست بلکه لقب است وظاهراً جد یا پدر فارابی که از سپاهیان و سرداران سامانی بود این لقب را داشته و بنابراین مناسبت قاعدهٔ سلسلهٔ نسب صحیح فارابی چنین باشد . « محمد بن الطرخان» یا « محمد بن محمد الطرخانی » که در صورت اول طرخان لقب پدر او ودر صورت دوم طرخانی نسبت خود اوست واگر سلسلهٔ نسب منقول ابن الندیم را درست بدانیم یعنی « محمد بن محمد بن الطرخان» طرخان لقب جد فارابی است که در اینجا بصورت علم استعمال شده است . بهرحال داشتن چنین لقب یا نسبتی دلیل ترك بودن کسی نمیتواند بود و ذکر « اوزلغ » و « الترکی » در نسب و نسبت او چنانکه خواهیم گفت ازمبدعات متأخراست .

۲ ــ طبقات الاطباء ۲ ص ۱۳۴ .

الحکما آورده است که پدرش از سرداران سپاه وفارابی از سلالهٔ فارسی بود وابن‌الندیم هم که معاصر این فیلسوف بوده اصلاً بترك بودن وی اشارتی ندارد بلکه میگوید « اصله من فارياب (ظ . فاراب) من ارض خراسان » (۱) البته فاراب ازسرزمین خراسان نیست و شاید از آن باب که جزو متصرفات امیرخراسان یعنی پادشاه سامانی بود، بدینگونه یاد شده باشد ، لیکن استفادهٔ ما از قول ابن‌الندیم در این نکته است که انتساب فارابی بترکستان وبه « بلاد ترك » درقرن چهارم هنوزرواجی نداشته وافسانهٔ ترك بودن وی هم هنوز اختراع نشده بود و گرنه ابن‌الندیم که در صدد بیان وجه نسبت وی بر آمده بود از ذکر این نکته غفلت نمی کرد .

کلمهٔ « فاراب» صورت جدیدتری ازاسم «پاراب» (۲) است وآن ناحیتی درحوضهٔ سیحون و برسرحد بلاد غزوجزوولایت « اسپیجاب » بوده است . در نیمهٔ دوم قرن چهارم نواحی کوچکی ازاسپیجاب محل اقامت ترکان و بقیه مانند سایر نقاط ماوراء النهر ازعناصر آریایی مسکون بود . ابوالقاسم محمدبن حوقل درباب « وستکند » یکی ازاین نواحی کوچك ، گفته است که « وستکند مجمع ترکان است و از این ترکان قبایلی پراگنده قبول اسلام کردند و گروهی از غزوخرلخ هم نام اسلام پذیرفتند ومیان پاراب و کنجده وشاش(چاچ) چراگاههای خرمی است که نزدیك هزارخانوار ازترکان درآنها ساکنند که اسلام آورده‌اند ودرخرگاهها سکونت دارند وایشان را بنایی وعمارتی نیست » (۳) ناحیهٔ پاراب سرزمینی پرآب وآبادان و طول وعرض آن هریك کمتر از یك روز راه بود . از شهرهای کوچك این ناحیه یکی « کدر» قصبه و کرسی آن ودیگر « وسیج »بوده است . کدر همانست که بعداً به اترارمشهور واولین بار درمعجم البلدان یاقوت بدین‌اسم دیده شده است واما وسیج « ومنها ابونصرالفارابی صاحب کتب المنطق المفسرلکتب القدماء والمتقدم فی ذلك علی کل من کان فی زماننا و عصرنا وایامنا » (۴) .

برای من تصور اینکه ابونصرمحمد ازآن قبایل صحرا نشین بیابانگرد که بقول ابن حوقل به عمارت و بنا توجهی نداشتند ، بوده و در بحبوحهٔ بیابانگردی و بداوت ،

---

۱ — الفهرست ص ۳۶۸
۲ — صورة الارض چاپ دوم . لیدن ص۵۱۰ وموارد دیگر.
۳ — ایضاً ص ۵۱۱
۴ — ایضاً ص ۵۱۰ — ۵۱۱

ناگهان بفکر تحصیل علم افتاده باشد ، بسیار دشوار است خاصه که در کلام ابن‌حوقل دربارهٔ خود ناحیهٔ پاراب اصلا سخن ازسکونت ترکان در نیمهٔ دوم قرن چهارم نیست تا چه رسد بوسط قرن سوم یعنی ایام ولادت فارابی . در نیمهٔ دوم قرن چهارم یعنی بیش از صد سال بعد از ولادت فارابی دروستکند از نواحی دیگر اسپیجاب و میان ناحیهٔ پاراب وناحیهٔ کنجده (که قصبهٔ آن سبانیکث بود) وناحیهٔ شاش (چاچ) ازاقامت وتوقف طوایف غزو خرلخ سخن میرود اما این اشاره نه مربوط بزمان تولد فارابی است و نه مربوط بمحل ولادت وی . علاوه بر این در کتب مقدم بر قرن ششم هرجا که سخن از الفارابی است اشارتی بترك بودن وی نیست و این اشارات بیشتر در کتب قرن ششم و قرن هفتم است مثلا البیهقی فارابی را از « فاریاب (فاراب) ترکستان » دانسته (۱) والقفطی فاراب را «احدی‌مدن‌الترك» شمرده (۲) وابن‌ابی اصیبعه وابن‌خلکان‌درذکرسلسلهٔ‌نسب ابونصرجد اورا « اوزلغ » نوشته‌اند وابن خلکان اوراز نژاد ترك دانسته‌است . پیداست که بعد ازقرن چهارم‌براثرتتابع مهاجرات طوایف ترك بماوراءالنهرشهر« کدر» وناحیهٔ پاراب و سایر نواحی نزدیك بدان در جزء اراضی‌ترك نشین درآمده و مؤلفانی که بعداز این تاریخ بذکر این شهر و ناحیه ویا بیان احوال ابونصر محمد مبادرت کرده‌اند شهر « کدر » راکه با توطن ترکان بـه اترار (اطرار) تغییر اسم یافته بود از بلاد ترك‌دانسته والفارابی را مانند سایراتراریان معاصر خود ترك نژاد شمرده ومسائل دیگری راهم که دال برتعلق بترکان است ازقبیل زیّ ترکی وتکلم بزبان ترکی‌ونظایرآنها مانندبسیاری ازافسانه های دیگر کـه در کتب متقدم مطلقا مذکور نیست،در بارهٔ او جعل کرده‌اند و این بی‌شباهت بوضعی نیست که از اواخر دورهٔ ساسانی برای قوم‌آریایی نژاد توریّ(۳) یعنی ساکنین کشور اوستایی توریّن (٤) پیش آمد چنانکه چون جای آنانرا در ازمنهٔ متأخرقبایل زرد پوست آسیای مرکزی گرفته بودند، نویسندگان پهلوی‌وفارسی‌ایشان را ترك و متکلم بزبان‌ترکی شمردند وگاه در ردیف « خیونان » و هفتالان قـرار دادند

۱ ــ تتمة صوان الحکمة ص ۱٦ ۲ ــ اخبار الحکما ص ۱۸۲ ۳ ــ Tûriya
٤ ــ Tûriyana

درصورتیکه نام همهٔ پادشاهان و پهلوانان آنان در اوستا اسامی آریایی ایرانیست (۱) . تصریح ابن‌ابی‌اصیبعه وشهرزوری بانتساب واصل فارسی‌فارابی‌وسکوت ابن‌الندیم‌درترك بودن فارابی وحتی‌اشاره بخراسانی بودن اوهم این حدس مارا تقویت میکند وبهرحال این نکته‌مسلم است که پدر اواز سرداران ایرانی نژاد سامانی ومأمور سر حدات ترك بود (۲) .

راجع بشرح احوال فارابی‌فرصت اطالهٔ کلام نداریم وهمینقدرباید بدانیم که‌وی از ماوراءالنهر بقصد تحصیل علوم ببغداد رفت و بعد از تمهردرعربیت درحلقهٔ درس‌ابو - بشر متی‌بن یونس حضور یافت وچندی بعد از بغداد بحران رفت و از یوحنابن حیلان قسمتی ازمنطق‌راآموخت‌وباز ببغدادبر گشت وعلوم‌فلسفی‌راآنجافراگرفت‌وبرهمهٔ کتب ارسطوومنسوب بارسطودست‌یافت‌وباستخراج‌معانی‌آنهاواغراض‌ارسطوموفق‌شد. گویند که‌نسخه‌یی‌از کتاب‌النفس‌منسوب‌بارسطورایافتند که‌مکتوبی‌ازفارابی‌درآن‌بود که‌نوشت این کتاب راصد بارخوانده‌ام . توقف‌فارابی‌در بغداد مدتی کشید واوغالب کتب‌فلسفی‌خود را در این شهر تألیف کرد وسپس از بغداد بدمشق واز آنجا بمصر رفت و آنگاه بخدمت سیف‌الدوله‌ابوالحسن علی‌بن عبدالله بن‌حمدان التغلبی (۳۳۳ - ۳۵٦ ه) درآمد ونزداو در حلب و دمشق بماند وبتألیف و تعلیم مشتغل بود تا در سال ۳۳۹ درگذشت و در این هنگام هشتاد سال داشت وبنابراین ولادت او درحدود سالهای ۲۵۹ و ۲٦۰ اتفاق‌افتاد .

اهمیت فارابی بیشتر در شرح های اوست برآثار ارسطو وبسبب همین شروح هم او را « المعلم الثانی » خوانده و در مقام بعد ازارسطو قرار داده‌اند. بقول‌القفطی (۳) او

---

۱ -- برای‌کسب اطلاعات بیشتر در این باب رجوع کنید به بحث ممتع مینورسکی ذیل عنوان « توران » در دائرة المعارف اسلام و بکتاب حماسه سرایی در ایران تألیف نگارندهٔ این‌کتاب چاپ اول از ص ٥٦٨ ببعد

۲ - ابونصرفارابی اشعاری بپارسی نسبت داده‌اند ورضا قلیخان هدایت (مجمع الفصحا ج ۱ ص ۸۲-۸۳) این دو رباعی را « مسلماً » از او نوشته است :

اسرار وجود خام و ناپخته بماند   وآن گوهر بس شریف ناسفته بماند
هرکس بدلیل عقل چیزی گفتند   آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

ای آنکه شما بیرو جوان دیدارید   ازرق پوشان این کهن دیوارید
طفلی ز شما در بر ما محبوس است   او را بخلاص همتی بگمارید

۳ - اخبارالحکما ص ۱۸۲

کتب منطقیه را شرح نموده ومشکلات آنها را توضیح داده و اسرار آنها را کشف کرده و ازمسائل منطقی هرچه مورد حاجت است در کتب صحیح العبارة گردآورده وآنچه را که ازنظر کندی وجزاو فوت شده بودبیان کرده‌است ودراین باب کتب او درنهایت اتقان و کمال است . باید گفت بهمان نحو که حنین بن اسحق وشاگردان اوبا نقل وتلخیص آثارجالینوس اورادرنزد مسلمین بعنوان طبیب مطلق ولازم الاتباع معرفی کردند فارابی هم از جهت تفسیر و توضیح قسمت اعظم آثار ارسطو در منطق و فلسفه او را بنهایت سیطره در میدان فلسفه رسانید ونزد مسلمین بزرگترین استاد این فن معرفی کرد . وی قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و اناالوطیقای اول و اناالوطیقای‌ثانی وطوبیقا وسوفسطیقا و ریطوریقا وبوطیقای ارسطو یعنی‌تمام منطقیات آن استاد را شرح کرد وبر این مجموعهٔ منطقیات یعنی ارغنون ، تفسیر ایساغوجی فرفوریوس را بیفزود .

از خلقیات ارسطو هم فارابی کتاب ایثیقون نیقوماخس و در علم النفس کتاب النفس اسکندرا فردویسی (منسوب بارسطو) ودرمسائل‌علمی السماع‌الطبیعی والآثارالعلویة والسماء والعالم و کتاب الحروف ارسطو والمجسطی بطلیموس‌راتفسیر کرد و باین‌ترتیب جای شارحان بزرگ اسکندریه را گرفت وخاطرهٔ آنانرا تجدید کرد. اما فعالیت علمی این فیلسوف بهمین حد توضیح و تفسیر آثار یونانی محدود نماند بلکه خود نیز آثار مهمی ابداع کرد که مهمترین آنها عبارتند از : التوطئة فی‌المنطق - المختصر الموجز- المختصرالاوسط - المختصرالکبیر (هرسه درمنطق) - اختصارالقضایا - البرهان - شرائط البرهان - المغالطین- الخطابة - آداب الجدل - المواضع المنتزعة من‌الجدل - کتاب ماینبغی ان‌یتقدم الفلسفه (... ان‌یقدم قبل تعلم الفلسفة) - المقدمات - الکنایة - احصاء العلوم - مراتب‌العلوم- المبادی‌الانسانیة - الجزء - الجوهر- الزمان- الخلاء - فی‌ان‌حرکة الفلك سرمدیة - اغراض‌ارسطوطالیس (تحقیق غرض‌ارسطاطالیس‌فی کتب‌مابعدالطبیعة) - اتفاق آراء ارسطوطالیس و افلاطون - الجمع بین‌الرأیین (الجمع‌بین رأیی‌الحکیمین)- التأثیرات‌العلویة - النجوم - مایصح ومالایصح من‌احکام النجوم - الموسیقی - الایقاعات - العلم‌الالهی - عیون‌المسائل - فصوص‌الحکم - الواحدوالوحدة - النفس - الرؤیا - العقل -

النوامیس - السیاسة المدنیة - السیاسات المدنیة معروف بمبادی الموجودات [۱] - آراء اهل المدینة الفاضلة - السعادة الموجودة .

فارابی مانند بسیاری از فلاسفهٔ اسکندریه ودبستانهای خاور نزدیك، که میکوشیدند بین عقاید افلاطون و ارسطو را التیام دهند ، در کتبی که باتفاق آراء افلاطون و ارسطو اختصاص داده، سعی بلیغ در این راه بکاربرده است . علت این امر آن بود که این فلاسفه معتقد به صحت عقاید واستحکام دلایل آن دوفیلسوف بودند و حقایق فلسفه را منحصر بسخنان آن دو حکیم میشمردند و چون اختلاف عقاید آن دو متفکر را مایهٔ اخلال در صحت مبانی فلسفه می‌یافتند در تطبیق عقاید آندو کوشش میکردند . کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطو طالیس ، از کتبی است که فارابی در آن کوشیده است عقاید این دوفیلسوف را بهم نزدیك کند . درآغاز این کتاب گوید اکثر اهل زمان را دیدم در موضوع حدوث وقدم عالم بمناقشه ونزاع برخاسته و مدعی شده‌اند که میان دو حکیم مقدم مبرز در اثبات مبدع اول ودر وجود اسبابی از او و درامر نفس و عقل و یاداش کارهای نیك و بدودر بسیاری ازامور مدنی واخلاقی ومنطقی اختلاف است و من در این مقاله بر آن شده‌ام که شروع بجمع بین رأی آندو و آشکار کردن فحوای گفتارهایی که دلالت بر این امر نماید ، کنم تا اتفاق بین معتقدات آندو ظاهر شود وشك و تردید از قلوب مطالعه کنندگان کتب آنان برخیزد . » نظرعمدهٔ فارابی دررفع اختلاف بین افلاطون و ارسطو بر آنست که این دوتن فیلسوف مبرز واستادند وممکن نیست بین دوحکیم بزرگ اختلاف باشد و وجود هر اختلافی میان آنان نتیجهٔ قصور فهم مردم در موارد اتحاد آندوست یا در نتیجهٔ ضعف زبانی که کتب آنان بدان نقل‌شده است و نیز از آن جهت که افلاطون مطالب خویش را بطریق رمز مینوشت . از جملهٔ مسائلی که فارابی خواسته است بین افلاطون و ارسطو وفق دهد ، یکی موضوع قدم جواهر است و اینکه اعیان جواهر اقدمند یا مُثُل آنها، وآیا جسم مادی درعالم‌جسمانی

---

۱ - ابن ابی اصیبعه ج ۲ ص ۱۳۹ و بعید نیست کتاب المبادی الانسانیة هم همین کتاب و یاکتابی نظیر آن بوده باشد .

بالفعل اقدم است (چنانکه ارسطو گوید) یا صورت جسم مجرد از ماده درملاء اعلی ـ دیگر موضوع رؤیت است واینکه آیا دیدن در نتیجهٔ انفعالی در چشم صورت میگیرد (چنانکه ارسطومعتقد است) یا بخروج چیزی ازچشم واحاطهٔ براجسام ـ دیگرموضوع قدم وحدوث عالم است و اینکه آیا چنانکه ارسطو گوید عالم قدیم است و یا چنانکه افلاطون معتقد است محدث وآیا او را صانعی است که بمنزلهٔ علت فاعلی آن باشد یا نه؟ وهمچنین است موضوعاتی ازقبیل نفس، ثواب وعقاب، طبع وعادت وجزآن.

درتمام این مسائل خلاف بین ارسطو واستادش شدید ومعتقدات آندو ناقض همو متضاد بایکدیگرند ونزدیك کردن آراء آندو جز از طریق تأویل وتوجیه عقاید آنان امکان پذیرنیست وامری که فارابی را براین‌کارمحال داشته آنست که او آراء افلاطون وارسطورا دورازشوائب‌آراء ومذاهب‌اسکندرانیان وخالی‌ازاشتباهات مترجمان‌نشناخته است چنانکه همهٔ متفلسفین اسلامی بهمین نقص دچار بودند. در حقیقت باید گفت که فارابی عقاید افلاطون وارسطو را جمع نکرده بلکه دراکثراین امور که دیده‌ایم بین آراء نو افلاطونیانی که عقاید افلاطون رابسلیقهٔ خود تعبیر وتفسیر کرده، و نو افلاطونیانی که بتأویل عقاید ارسطو بنابرنظرخود پرداخته بودند، مبادرت جست.

مثلا فارابی هنگام بحث در عقاید دو فیلسوف یونانی راجع باثبات صانع برسالهٔ امونیوس ازمؤسسین‌مذهب افلاطونی جدید بعنوان شرح مذهب ارسطاطالیس‌فی‌الصانع اعتماد کرد، وهمچنین است اعتماد اوبر کتاب اثولوجیا (الربوبیة) منسوب بارسطو که درواقع ازارسطو نبوده و قطعاتی از کتاب تاسوعات فلوطینس و خاصه فصلهای چهارم و پنجم وششم‌آن بوده است، وفارابی بی‌آنکه باختلاف مضامین آن با عقاید ارسطو توجه کند آنرا اساس‌کار خویش در کتاب الجمع بین الرأیین قرار داد. راجع بترجمهٔ این کتاب واشتهارآن بنام ارسطودرتمدن اسلامی قبلا سخن گفته‌ایم، نزدیکی خاصی که دراین کتاب منسوب بارسطو با عقاید افلاطو نیون‌جدید، که غالباً درتمدن اسلامی بنام افلاطون شهرت یافته، وجود داشت طبعاً مایهٔ توهم‌هرمحقق برانطباق عقاید افلاطون‌و ارسطومیگشت، وسبب عمدهٔ اقدام فارابی بجمع رأی دوفیلسوف همین بوده است.

در رسالهٔ معتبر فصوص الحکم فارابی برای اثبات توحید بیشتر باصول عقاید نو افلاطونیان وعرفا نزدیك شده ودر رسالهٔ آراء اهل المدینة الفاضلة تحت تأثیر افلاطون قرار گرفته‌وسعادت بشر رادر ایجاداجتماع کاملی دانسته‌است که‌همانند اجتماع روحانی باشد. دراین کتاب فارابی بعنوان مقدمه در کلیات مسائل فلسفی مانند موضوع توحیدوعقول ونفوس وافلاك و اجرام وماده و صورت ، و کیفیت تدبیر واجب الوجود در بقاءِ انواع و اشخاص هرنوع ، وقوای انسان واقسام معقولات وماهیت عقل(بالقوه - بالفعل - هیولانی- منفعل-فعال) وبعضی ازمباحث علم‌النفس بحث کرده وآنگاه ببحث خود درباب اجتماع واقسام جوامع وتحقیق دراجتماعات‌فاضله وشرایط‌آن ورئیس فاضل وشرایط اوو کیفیت تربیت‌رؤسای‌فاضل‌پرداخته‌است. بنابراین ملاحظه‌میکنیم کتاب‌آراءاهل‌المدینةالفاضلة اگرازباب اصول اخلاق وفلسفهٔ عملی،عملاً مورد استفاده‌نیست‌اما ازباب مباحث‌فلسفی ارزش واعتبار بسیار دارد .

در کتاب السیاسات‌المدنیة معروف‌به‌مبادیء الموجودات راجع بمبادی‌ومقدماتی که قوام اجسام واعراض بدانهاست، بحث میکند وسخن رابسبب اول واسباب ثانوی و عقل فعال ونفس وصورت و ماده با تعریف هر یك ازآنها و وجـوه مختلف تعریف‌آنها، میکشاند وبفیض این موجـودات از سبب اول اشارت میکند . بحث در اجتماع انسان وتعاون او وسعادت واخلاق ورئیس مرشد و مراتب اهل مدینة و انواع مدن از مسائلی است که بعد ازمقدمات مذکورمورد بحث قرار میگیرد . این کتاب راموسی‌بن میمون بعبری ترجمه کرده واکنون نسخهٔ عربی وترجمهٔ عبری آن باقیست .

رسالهٔ دیگری از ابو نصر فارابی در سیاست در جزو مجموعه‌یی بنام « مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیرفلاسفة العرب» درمطبعهٔ‌کاتولیکی بیروت‌بسال ۱۹۱۱ بطبع رسید . دراین رساله کیفیت تدبیرانسان‌راجع بخودوسلوك با دوستان ودشمنان‌موردبحث قرارگرفته است . در رسالهٔ دیگری راجع بعقل فارابی انواع عقل را باعتبار متکلمین وبنابر تعریفات ارسطو مورد بحث قرارداده است .

کتاب‌مهم دیگری‌ازفارابی باقی‌مانده‌است‌بنام«احصاءِ العلوم‌ومراتبها»[۱] که‌قدما

۱- نسخه‌یی ازاین کتاب باضافهٔ مختصرانالوطیقا الثانیة ومقاله فی‌الجهة التی یصح علیها‌القول‌فی احکام النجوم ازفارابی درکتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌اله زنجانی درزنجان موجود است .

مانندالقفطی‌وابن ابی‌اصیبعه‌آنرا بسیارستوده‌ودارای‌اهمیت وافردانسته‌اند.در این کتاب هر یك از علومی که مورد عنایت فلاسفهٔ قدیم بود با تعریفی موجزو وافی شناسانده شد وآنها عبارتست ازعلم لسانی یعنی‌لغت ونحووخط ـ علم‌منطق ـ علم‌تعالیم یعنی علم العدد وعلم الهندسة وعلم المناظر(۱) وعلم‌النجوم وعلم‌الموسیقی وعلم الاثقال وعلم الحیل(۲) ـ علم‌طبیعی ـ علم الهی ـ علم مدنی ـ علم فقه ـ علم کلام .

فارابی‌مانند جملهٔ دانشمندانی که درتمدن اسلامی عنوان «فیلسوف»داشته‌انداز همهٔ علوم عهد خود مطلع ودرآنها صاحب تصانیفی بوده است . اطلاعات وی درریاضیات خوب ولی درطب متوسط ودرموسیقی بسیاربوده است . روش فلسفی اورا بایدفی‌الحقیقة یك روش نو افلاطونی اسلامی نامید و این همان روشی است که پیش از فارابی بوسیلهٔ کندی شروع شدوبعد ازو ازطرفی درآثاراخوان‌الصفا وازطرفی دیگردر کتب‌ابوعلی‌بن سینا بمرحلهٔ کمال رسید . معذلك فارابی دربعضی موارد با کندی‌وابوعلی‌سینا اختلاف دارد وهمچنین چون‌آثار اوتحت تأثیرسه روش عمدهٔ افلاطون و ارسطو وفلوطینس واقع است، گاه موارد اختلافی درآنها مشاهده میشود ووجه اشتراك همهٔ این آثاربایکدیگر عبارتست ازترکیب عقاید مذکورباصول دینی اسلام‌وفلسفه‌یی که بدینطریق‌پدیدآید.

ازطرفی دیگر میدانیم که فارابی باعقاید فلسفی گروهی از فلاسفه و متکلمین معاصر خود مخالف بود . ازآنجمله ردی برراوندی وردی دیگر بررازی‌نگاشت . علت اختلاف رازی وفارابی روشن است . فارابی مانند همهٔ کسانی که درتمدن اسلامی‌عنوان فیلسوف دارند دارای روشی قیاسی وعقلی‌است که براساس یك منطق نظری‌استوار باشد درصورتی که رازی روشی استقرائی وتجربی متوجه امورومسائل محققهٔ‌محسوس‌داشت . فارابی منطقی وریاضی وازینروی متوجه مجردات،ولی‌رازی طبیب‌وطبیعی و بدین سبب متوجه حقایق محسوس بود وازاینجاست که نظرها وعقاید او نمیتوانست مقبول فارابی و بسیاری دیگرازمعاصران‌وی‌باشد.اما درعقایدفارابی وابوعلی‌بن‌سینا این‌اختلاف‌بیشتر درپذیرفتن اصول عقاید عرفاست . ابوعلی سینا اصول عقاید عرفا راهانندذیلی بر کتاب

Mécanique -۲ Optique -۱

خود افزوده است اما درآثار فارابی اصول عرفان دراصل عقاید راه جسته و اصطلاحات صوفیه درغالب موارد کتب‌اودیده‌میشود، وهمین توجه معنوی او بمسائل عرفانی گاه‌باعث ابهام هایی گردیده است چنانکه تحقیق دراصول عقاید فارابی اندکی دشوار و روش او درفلسفه تادرجه یی مبهم است وصراحتی که درروش وسخنان ابوعلی بن‌سینا می بینیم درفارابی نیست . روش فلسفی ابوعلی‌سینا بسیارمنظمتر و صریحتر ودورتر ازابهام است چنانکه اورا باید بانی دورهٔ اسکولاستیك اسلامی شمرد و کندی وفارابی ودیگران را درمقدمه قرارداد .

غایت وغرض ازفلسفه درنظر فارابی معرفت خالق است . خالق واحد غیرمتحرك وعلت فاعله برای همهٔ اشیاء ومدبر این عالم بسبب جود وحکمت و عدل خویش است . اعمال هر فیلسوف تشبه بخالق بقدر طاقت انسانی است . در فلسفهٔ اولی یا علم الوجود (صورت ـ ماده ـ حرکت ـ وجوب ـ امکان ـ معرفت) و الهیات (خالق وخلق ـ عقل ـ حدوث نفس وخلودآن ـ نبوت ومعاد) فارابی بی‌آنکه ترتیب منطقی را رعایت کرده‌باشد وارد شده ومخصوصاً ببحث درمسائل الهیات بیشترتوجه نموده است .

درنظر فارابی خالق یاموجود اول : سبب اول درایجاد سایر موجودات وعاری از جمیع نقائص است ، وجود اوافضل الوجود واقدام‌الوجود میباشد ،ممکن نیست که‌اورا سببی باشد ، ماده نیست وقوام اوبماده ودرموضوع نیست ، برای وجود او غرض و غایتی فرض نمیتوان کرد : اودر جوهریت مباین باماسوی‌الله است‌وهیچ ضدی‌برای اونمیتوان تصورنمود که‌امکان‌ابطال‌او یامشارکت بااوراداشته‌باشد وهمچنین‌نمیتوان‌حدی‌یعنی‌قولی دال برماهیت اوبرای وی تعیین کرد . اوواحد است باین معنی که درعالم وجود چیزی که مشابه او باشد یابکمال و قدرت وی رسد موجود نیست . موجود اول مادّه و متصل بماده نیست ، او در ذات وجوهر خود عقل بالفعل است که ذات خود را تعقل می کند یعنی برذات خود علم دارد ، هم عقل بالذات است وهم عاقل بالذات وهم معقول بالذات واین هرسه ذات واحد وجوهرواحد غیرمنقسم است ، همچنین اوعلم وعالم‌معلوم‌است. علم اوبالاترین علمهاست یعنی علمی دائم وجاودانی.خالق حق است ،باین‌معنی که‌وجود کامل است ، حی‌است ، باین معنی که علم برهمهٔ اشیاء دارد وعلم اوبهترین صورتست .

ادراك حقیقت موجود اول برای عقول محال نیست لیکن چون بشر بر اثر ضعف قوۀ عقل نمیتواند وجود او را چنانکه هست درك کند ، بهمین سبب معلومات ما در آنچه راجع بخداست ناقص وتصورما نسبت بحقیقت‌وجود اوضعیف است.علم‌بشر بوجودخالق‌ازطریق بحث درسلسلۀ علل ومعالیل ویا ازطریق کشف وشهود صورت میگیرد .

در خلقت عالم فارابی بنظریـۀ فیض و اشراق متوجه است . میدانیم کـه بنابر نظریۀ دینی خداوند عالم را بقدرت و ارادۀ خود از عدم بوجود آورد و این « خلق » در مدت معین وبتدریج صورت گرفت . ازاینجا معلوم میشود که خداوند ازلی‌وقدیم وعالم حادثست‌وبین وجودخدا وعالم زمانی طویل فاصله‌است . اما فلاسفه‌وجود عالم (مخلوق) رالازمۀ وجود خالق وبنابراین قدیم میدانند وعالم باین طریق از روز ازل موجود بوده است بااین فرق که وجود واجب علت‌وجود عالم وعقلامقدم‌بر آن وعالم معلول آن وعقلا مؤخرازآن است‌بی‌آنکه تأخرزمانی درمیان باشد . بنابرعقیدۀ افلاطونیون جدید عالم ازوجود واجب بطریق فیض و اشراق صادر شده و بوجودآمده است . صدور موجودات ازخداوند بترتیب ازاکمل به انقص صورت پذیرفته است . از خداوند عقل اول افاضه شـده و عقل اول یـا علت اولی جوهـری غیر متجسم وغیر متصل بماده است کـه در آن واحد هم بر ذات واجب وهم بر ذات خود علم دارد و از بـابت علم او بر نفس خود سماء اولی یا فلك اعلی از او صادر شده و بجهت تعقل موجود اول عقل دوم ازو بوجود آمده و بدین ترتیب عقول افلاك که همه مجرد از ماده‌اند بوجود گرایید و با هر عقل یا وجود فلك جدیدی پدید آمد که بعد از فلك اعلی یا سماء اولی عبارتند از فلك (کرۀ) کواکب ثابته وفلك زحل ومشتری ومریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر (دراینجا سلسلۀموجودات‌سماوی‌وموجوداتی که برای‌قوام خودحاجت بماده ازناحیه‌یی دیگر ندارند بپایان میرسد) وبعد از عقول فلکی عقل عاشر یا عقل فعال که سبب وجود نفوس ارضیه‌ازطرفی وسبب وجود ارکان بوساطت‌افلاك ازطریق دیگرست(بنابر عقیدۀ فارابی درعیون‌المسائل) یانفس کلی وسپس صورت وبعدهیولی(بنابررسالۀمبادیء الموجودات وترجمۀ عبری آن) پدید آمدند .

برعکس آنچه در مافوق کـرۀ قمرهمۀ موجودات از اکمل بـا نقص میآیند ، درعالم مادون قمر ازمادۀ اولی (هیولی) که اخس درجات وجود و ناقص ترین آنهاست،

به اسطقسات (عناصر اربعه : خاك ،آب، هوا ، آتش) وموجودات معدنیه ونبات وحیوان غیرناطق وحیوان ناطق (درعالم‌مادون قمر اکمل ازحیوان ناطق موجودی نیست) یعنی ازانقص به اکمل ارتقاء میجویند .

قوام هرجسم بردو چیز است : ماده وصورت ، وقوام ووجود صورت بماده است . دراینجا اثر ارسطو ومخالفت باافلاطون درقول فارابی مشهود است . هیولی اولی‌مادة ـ المواد عالم میباشد وعالم ازآن بوجود آمده است نه ازعدم . افلاك که بواسطهٔ عقول و نفوس‌کلی دارای حیات و عقلند بوسیلهٔ علت اولی بحرکت میآیند . حرکت افلاك هم ازعلت اولی است وزمان ازآن حرکت حاصل شد وبنابر این زمان تأخرعقلی‌ازوجود عالم بالفعل دارد .

نفس ناطقه که ازعقل فعال مدد میگیرد حقیقت وجود آدمی است و اوست که بعد ازفنای جسم باقی میماند . نفوس زکیه بعد ازفنای جسم بعقل فعال متصل‌میگردد و این اتصال بعقل فعال تنها در نتیجهٔ ریاضات نفسانی میسر است و مقدمهٔ وصول بدین کمال تهذیب اخلاق وروح است . نفس دارای قوائی است : اول قوهٔ غاذیه که مکان‌آن درجهاز هاضمه است ، دوم قوهٔ حاسه که انسان بوسیلهٔ آن حرارت و برودت و خشونت وجزآن را احساس می کند ومکان‌آن ظاهرجسد است ، سوم قوهٔ مخیله که‌بوسیلهٔ‌آن آنچه را درنفس مرتسم گشت حفظ میتوان کرد ، چهارم قوهٔ ناطقه یاقوهٔ عاقله در انسان که کار اوتعقل معانی مجرده وتخیل آنهاست .

عمل اساسی مخیله آنست که محسوسات را از اعضاء حـاسه در بیداری بدماغ نقل کند . هنگام خواب این عمل متوقف میشود ولی چون عمل ذاکره در این وقت متوقف نیست ترکیباتی ازصور محسوسهٔ منقول دردماغ ترتیب میدهد که بعضی ازآنها بااشیاءِ محسوسه یی که موقع بیداری درذهن راه یافت قابل انطباق است .

اگرمخیلهٔ‌فردی‌ازآحادانسان‌بحدی قوی‌و کامل باشد که‌بتواند بنقل‌محسوسات ازاعضاءِ حاسه بدماغ مبادرت جوید وبا ذکریات وخیالات خود دروقت واحد و در حال بیداری بازی کند ، دراینحال میتواند اشیایی راکه تخیل می کند بدرجات مختلفی از وضوح ومراتب متفاوتی‌از کمال ونقص یاجمال وقبح تو هم نماید . وی گاه اشیاء غریب

وعجیبی را که رؤیت آن برای هیچیك ازموجودات ممکن نیست میبیند. هنگامی که قوهٔ مخیله بنهایت کمال رسید برای انسان امتناعی ندارد که درحال بیداری ازعقل فعال جزئیات امورحاضر ومستقبل ویا نظایر آنهارا از محسوسات و معقولات مفارق قبول کند و ببیند و بوسیلهٔ آنچه در نفس او پذیرفته شد ازمسائل و احکام الهی خبر دهد (نبوت) واین کاملترین مرتبه ییست که قوهٔ مخیله میتواند بدان برسد . انسان برای بلوغ بمراتب کمال نیازمند اجتماع وتعاون است . اجتماعات ازحیث کمال ونقص متفاوتند. اجتماعات کامل برسه نوع است : عظمی، وسطی، صغری. عظمی اجتماع جماعتی بزرگ بتمامی درمعمورهٔ ارض ، ووسطی اجتماع یك امت درجزئی ازمعمورهٔ ارض وصغری اجتماع اهل شهری درجزئی ازمسکن یك امت است. امااجتماعات ناقص (غیر کامل) مثل اجتماع اهل قریه واهل محله واهل یك کوی واجتماع درمنزل است . هرچه وسعت اجتماع بیشتر باشد بکمال نزدیکتر ومادون آن خادم آنست . در مدینهٔ فاضله مراد از اجتماع تعاون افراد درامورى است که بوسیلهٔ آن میتوان بسعادت واقعی نائل شد . مدینهٔ فاضله شبیه بدن تام وصحیحی است که تمام اعضاء آن برای تکمیل حیات حیوانی وحفظ آن بیکدیگر کمك کنند وهمچنان که درجسم اعضاء متفاوت ازحیث قوت وعمل وجود دارند و تنها یك عضو در آن رئیس و آن قلب است و مابقی اعضاء قلب راخدمت می کنند، و همچنان اعضاء دیگری خادم اعضاء مافوق خودند، تاباعضایی برسیم که مادونی ندارند، بهمین نحو هم دراجتماع درجات مختلف موجود است و فردی در آن ریاست دارد و دسته‌یی برای اجراء اوامر رئیس بر گرد او و زیردست آنان افراد دیگر . . . تا برسیم باشخاصی که فقط خدمت میکنند وریاستی ندارند وفی‌الواقع درادنی مراتبند . تفاوتی که میان اعضاء بدن واعضاء جامعه میباشد در آنست که اعمال اعضاء بدن طبیعی لیکن اعمال اعضاء اجتماع ارادی است . رئیس کاملترین افراد جامعه وسبب وجود و نظم آن و ریاست او مشروط بشرائطی است . رئیس حقیقی امام ورئیس اول مدینهٔ فاضله و رئیس امت فاضل ورئیس معمورهٔ ارض است، ووصول بدین مرتبه ممکن نیست مگر بداشتن دوازده خصلت که مفطور بر آن باشد و آن چنانست که ۱) تام الاعضاء باشد و۲) آنچه را درك کند و ببیند وبشنود وتعقل کند بخوبی درحفظ نگاه دارد و۳) باهوش وزیرك و٤) نیکو

عبارت و۵) دوستدار تعلیم و استفاده و۶) غیر حریص درخوردنی و آشامیدنی و آمیزش با زنــان و دوری کننده ازلهو و۷) دوستدار راستی و دشمن دروغ و۸) بــزرگ منش و دوستدار کرامت و ۹) متباعد از حب دینار و درهم و سایر اعراض دنیا و ۱۰) خواهان عدل وعادلان و دشمن ظلم و ظالمان و۱۱) دادگر ونرم و۱۲) قــوی اراده وشجاع در برابر حق باشد. واگر همهٔ این صفات دریکی ازرؤسای مدینهٔ فاضله جمع نباشدباید اکثرآنها دراو گرد آید.

سعادت وعظمت مقام فیلسوف در ترك علائق و تجرد و گوشه گیری است. بنظر وی حاصل علم و مقدمهٔ سعادت اخلاق است و عالمی که از مبانی اخلاقی پیروی نکند ازسعادت و کمال برخوردار نیست. بهمین سبب برای فیلسوف شرائطی بیان می کندو ازآنجمله گوید فیلسوف نباید آداب نیکان را ازدست دهد وباید علم شرع و قرآن و لغت آموزد وعفیف و راستگو باشد، غدار و حیله گر و خائن نباشد، بمصالح زندگی وادای وظائف شرعی توجه کند. همچنین هیچیك ازآداب وارکان شریعت راترك نگوید وفلسفه را حرفهٔ خود قرار ندهد. رفتار فارابی در زندگی نشانه یــی از همین اعتقادات او بود چنانکه درقناعت وانزوا میزیست و بنا برقول معروف جامهٔ صوفیان برتن داشت.

فارابی درفلاسفهٔ بعد از خود اثر شدیدی داشته و با اینحال از انتقادات بــرخی مانند ابن رشدآسوده نمانده است. ابن رشد درچندمورد از کتاب تهافت التهافت برفارابی تاخته واو را درشمار متکلمین قرار داده است نه درزمرهٔ فلاسفه و گفته است که فارابی حقیقت کلام ارسطورا خاصه در کیفیت صدور عالم متعدد الصور و متکثر الموجودات از موجود اول نفهمیده است وضمناً خطاهای فارابی رامنبعث ازخطایای مترجمان وناقلان شمرده و گفته است مترجمانی که فلسفهٔ یونانی رابلغت عربی درآوردند اشتباه کرده وفارابی را گمراه ساخته اند[۱] ابن طفیل هم نسبت بفارابی نظرخوبی نداشته وفلسفهٔ او را پراز شکوك وتناقض دانسته است[۲].

۱ــ تهافت التهافت چاپ بیروت مطبعهٔ کاتولیکی ۱۹۳۰ ص ۵٤ و ۱۷۹ــ۱۸۰ و۳۷۱ــ۳۷۲
۲ــ حی بن یقظان چاپ دمشق ۱۳۵٤ ص۱۵ــ۱٦ . این هردو مورد منقول است ازرسالة الفارابیان تألیف عمر فروخ . بیروت چاپ دوم . ۱۹۵۰ ص ۱۲ .

از آثار فارابی بسیاری تاکنون چاپ و یا بزبانهای مختلف ترجمه شده است. از آنجمله فریدریك دیتریسی[1] رسالهٔ آراءاهل‌المدینةالفاضلة را بعنوان «رسالةفی‌مبادی آراءِالمدینةالفاضلة» درلیدن بسال ۱۸۹۵ بطبع‌رسانید وسپس آنرا بآلمانی ترجمه کرد[2] ومقدمهٔ مفصلی بر آن نگاشت. همین دانشمند متن هشت رسالهٔ کوچك را از فارابی باترجمهٔ آلمانی آنها بچاپ‌رسانید[3] که از میان آنها رسالهٔ فصوص الحکم از همه مهمتر است[4]. همین رسالهٔ فصوص‌الحکم باچندرسالهٔ دیگر درحیدرآباد نیز چاپ شده است. علاوه براین درمصرهم قسمتی از رسائل فارابی را مانند مایصح ومالایصح من احکام النجوم، عیون المسائل، معانی العقل، الجمع بین‌الرأیین، فی‌ماینبغی ان یقدم قبل‌الفلسفة، آراء اهل‌المدینةالفاضلة، المسائل الفلسفیة، احصاءالعلوم، الابانة عن‌غرض ارسطوطالیس‌فی کتاب مابعد الطبیعة، طبع کرده‌اند.

اثر دیگری ازو بنام «رسالةفی‌السیاسة» درمجموعهٔ «مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیر فلاسفة العرب» درمطبعهٔ کاتولیکی بیروت بسال ۱۹۱۱ چاپ‌شد ورسالةالعقل او را هم در بیروت بسال ۱۹۳۸ چاپ کردند. کتاب احصاءالعلوم در قرون وسطی بعنوان « Scientiis » ترجمه‌شد. نسخه‌یی‌از ترجمهٔ لاتینی این کتاب[5] که‌در کتابخانهٔ اسکوریال موجوداست درسال ۱۹۳۲ باهتمام آنگل گونزالزپالنجیا[6] درمادرید چاپ شده‌است. این ترجمه از ژراردو دی کره‌مونا مترجم ودانشمند معروف قرون وسطی است. ترجمهٔ دیگری ازهمین کتاب که بدست یوحناهیسپالنسیس[7] و دومی‌نیکوس گوندیسالوی[8] درقرون وسطی ترتیب یافته بود، بسال ۱۶۳۸ بهمت گیلیلموس‌کامراریوس[9] درپاریس

۱– Friedrich Dieterici ۲. Der Musterstaat, Leiden, 1900

۳– Alfârâbî's philosophische Abhandlungen, Leiden, 1890-1892

۴– الثمرة المرضیة فی بعض رسالات الفارابیة شامل: کتاب الجمع بین‌رأیی الحکیمین افلاطون الالهی وارسطو- فی‌اغراض الحکیم (ارسطو) فی کل مقالة من‌الکتاب الموسوم بالحروف – مقالة فی‌معانی‌العقل – رسالة فی‌ماینبغی ان‌یقدم قبل تعلم الفلسفة – عیون المسائل – فصوص‌الحکم – رسالة فی‌جواب مسائل سئل عنها – فی مایصح ومالایصح من‌احکام النجوم – چند رساله از فارابی هم در کتابخانهٔ مشهد موجود است رجوع شود به فهرست آن کتابخانه ج ٤

۵– Catalogo della sciencias

۶– Angel Gonzàlez Palencia

۷– Johannes Hispalensis

۸– Dominicus Gundisalvi

۹– Guilielmus Camerarius

چاپ‌شد[۱]. آنگل گونزالزپالنچیای سابق‌الذکرهم خود ترجمه‌یی ازاین کتاب از روی متن‌عربی‌آن ترتیب داده و منتشرساخته‌است. کتاب‌دیگری ازفارابی بنام «مراتب العلوم» درفهرستهای قدما ذکرشده که نسخهٔ عربی‌آن دردست نیست ولی‌ترجمهٔ لاتینی آن‌از«دومی‌نیکوس گوندیسالوی» موجوداست[۲] وباهتمام‌کلمنس بویمکر[۳]در ۱۹۱۶ بطبع رسید. راجع بمقام واهمیت وآثار فارابی در موسیقی هنگام تحقیق در آن علم بحث خواهیم کرد.

ظهور فارابی همچنانکه گفته‌ایم یکی از علل بزرگ تأیید نفوذ عقاید افلاطون وارسطو وافلاطونیون‌جدید درتمدن‌اسلامی ومیان‌علمای مسلمین گردید، چه اگرچند پیش ازو مترجمان ومفسران ودانشمندانی بااین کار دست زده بودند لیکن هیچیك از آنان، که غالباً خارج از دین اسلام بودند، درنزدیك ساختن‌مبانی فلسفه ودین‌اسلام کاری که درخور ذکر باشد انجام ندادند. درحقیقت فارابی فلسفه را در چشم مسلمین بیاراست وازابهام واشکال‌آن بسی‌کاست وباتقلیدی که درتطبیق عقاید افلاطون وارسطو ازافلاطونیان جدید کرد، ونیز باتطبیق بسیاری ازاصول عقاید قدما برمبانی اسلامی‌و تفسیر وتوضیح وتدوین همهٔ‌منطقیات ارسطوواجزاءمختلف‌علوم، خدمت بزرگی‌بتحکیم روش‌منطقی درفلسفهٔ‌اسلامی وایجاد دورهٔ‌اسکولاستیك درعلوم انجام‌داد[٤].

شاگردابوبشرمتی‌وابونصرفارابی، **ابوزکریا یحیی بن عدی المنطقی** ازمسیحیان

---

۱ در: Alpharabii opera omnia quae latina lingua conscripta reperiri potuerunt

۲ – De ortus scientiarum

۳ – Clemens Baeumker

٤ – برای‌اطلاع‌ازاحوال وآثار وعقاید فارابی‌رجوع‌شودبه: الفهرست‌ابن‌الندیم‌ص۳٦۸؛ اخبارالحکما ص۱۸۲–۱۸٤ طبقات‌الاطباءج۲ص۱۳٤–۱٤۰. وفیات‌الاعیان ج۲ص۱۹۱-۱۹۳ تتمة صوان الحکمة ص۱٦–۲۰. الفارابیان تألیف عمر فروخ ص ۹-۳٤. تاریخ ادبیات آقای فروزانفر ص٥٦–٤٦ و جز آن ازمآخذ عربی وفارسی و:

G. Quadri. La philosophie arabe dans l'Europe médiévale des origines à Averroès Paris, 1947, p. 71--94.

Aldo Mieli: La Science arab p. 95 -97.

Barron Carra de Vaux: Encylopédie de L'Islâm, Art. Al-Fârâbî.

Les Penseurs de l'Islam' Vol. IV. P. 7 - 18

یعقوبی شهر تکریت بر کنار دجله وساکن بغداد بود که شرح او را درشمار مترجمین در همین کتاب (ص۸۳-۸۴) دیده‌ایم. در بارهٔ او گفته‌اند که ریاست اهل منطق در عهد وی بدو ختم‌شد. یحیی گذشته از کتبی که ترجمه کرده وقبلاً مذکور افتاده است، تصانیف بسیار درمنطق وفلسفه داشت، طوبیقا وفصلی از مقالهٔ هشتم السماع الطبیعی و قسمتی از مابعدالطبیعهٔ ارسطو ومقالهٔ الاسکندر الافرودیسی را درفرق بین جنس وماده تفسیر کرد، کتب متعددی هم درمنطق و برخی ازمباحث ریاضی وفلسفی مانند استخراج عدد مضمر واتصال وانفصال وتناهی اشیاء وعدم تناهی وجزء لایتجزا وجزء و کل و انقسام نامتناهی اشیاء وتوحید وامور عامه وجوهر وعرض وامثال این‌مسائل داشت[۱].
ازآثار ابوزکریا معدودی‌باقی‌مانده وازآنجمله‌است کتاب توحید، و کتاب تثلیث‌راجع باقانیم‌ثلاث، و کتاب‌حلول درباب‌حلول‌روح‌الهی‌درحضرت مسیح، و کتاب‌تهذیب‌الاخلاق که‌نسخ خطی آن دردست است وچند بار نیز چاپ شده. متن عربی بعضی از رسالات کوچک اورا «اگوستن‌پریه»[۲] بطبع رسانید[۳] واو کتاب معتبری‌هم در شرح احوال یحیی‌بن عدی نگاشته وبسال ۱۹۲۰ در باریس منتشر کرده است. یحیی‌بن عدی بفلسفهٔ فیثاغوری جدید توجه بسیار داشت وبنابرنظر مسعودی[٤] ازاین‌حیث تحت‌تأثیر عقاید رازی است ایکن‌معلوم‌نیست که یحیی‌بن عدی ازشاگردان مستقیم‌رازی بوده ویاآنکه براثر مطالعهٔ بعض کتب او که در اواخر حیات خویش بروش فیثاغوری جدید نگاشته بود[٥] متوجه این‌دبستان شده‌است. یحیی بنابرنقل ابوسلیمان منطقی سیستانی بفلسفهٔ هندی نیز متوجه بوده وآنرا بزرگ میداشته است[٦].

شاگرد بزرگ متی‌بن‌یونس‌ویحیی‌بن عدی، **ابوسلیمان‌محمدبن‌طاهر بن بهرام السجستانی المنطقی** فیلسوف و منطقی بزرگ قرن چهارم، میان رجال علمی عهد خودشهرت‌داشته وبادانشمندان‌وحکمای‌مشهور عصرخویش مجالس‌ومعاشر وباعضدالدوله

۱- نام‌کتب او دراخبارالحکما ص۲۳۷-۲۳۸ آمده است.
۲- Augustin Periet
۳- Petits traités apologétiques, Paris, 1920
٤- التنبیه والاشراف ص ۱۲۲
٥- ایضاً ص ۱٦۲
٦- طبقات‌الاطبا ج۱ ص۹۰.

وصمصام‌الدوله معاصر واز اقبال وتوجه امرا ووزراءِ آل‌بویه برخوردار بوده است. راجع بتاریخ ولادت و وفات اوخبر صحیح دردست نیست و گویا تا اواخر قرن چهارم وچندی بعداز ۳۹۱ بیشتر نزیسته است[۱]. شهرستانی[۲] اورا در ردیف ابوزید بلخی وابوعلی مسکویه ویحیی بن عدی وفارابی وابن سینا قرار داده ودر شمار فلاسفهٔ متأخر اسلام ذکر کرده‌است. شرح وذکراحوال اوراابن الندیم[۳] والقفطی[٤] وابن ابی اصیبعه[٥] وعلی‌بن‌زیدالبیهقی[٦] وحاجی‌خلیفه در کشف‌الظنون وابوحیان‌توحیدی[۷] آورده‌اندو ازمجموعهٔ این‌اطلاعات برمیآید که وی‌درعین کوری وخانه‌نشینی ازحکمای‌مشهورعصر خود وخانهٔاو مجمع‌دانشمندان‌بوده ودرمحضروی‌مسائل‌مختلف علمی‌مطرح میشده‌است. عضدالدوله بدوتوجه واقبالی بزرگ داشت واو رسائلی بنام آن امیر بویی در شرح فنون مختلف حکمت وتفسیر کتب ارسطو نوشته بود. اشعاری نیز بعربی ازاو نقل شده است. کتبی که بدو نسبت داده‌اند عبارتست از: رسالة فی‌مراتب قوی‌الانسان ــ فی‌اقتصاص طرق الفضائل ــ رسائلی برای عضدالدوله درفنون مختلف حکمت ــ کلام فی‌المنطق ــ تعالیق حکمیة ــ المحرك الاول ــ رساله‌یی در اینکه طبیعت اجرام علوی طبیعت خامسی است و آن اجرامرا نفس ناطقه‌است ــ فی‌الکمال الخاص بنوع‌الانسان ــ صوان‌الحکمة.

ازجملهٔاین کتب «رسالة فی‌المحرك‌الاول» ومقالهٔ طبیعت اجرام علوی ومقالة فی‌الکمال‌الخاص بنوع‌الانسان در کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی ومشهدو کتابخانهٔ رامپور و اختصاری از کتاب صوان الحکمة که بدست فخرالدین ابواسحق ابراهیم بن محمد در حدود۶۹۲هجری ترتیب‌یافته‌است، وجوددارد.

ابوسلیمان خلاف برخی از فلاسفهٔ عهد خود و علی‌الخصوص اخوان‌الصفا، بهیچ روی معتقد بآمیختن فلسفه ودین نبود، چون رسائل اخوان الصفا را براو عرضه داشتند گفت اینان پنداشته‌اند که میتوانند فلسفه یعنی علم نجوم وافلاك ومقادیرالمجسطی و

۱ــ رسالهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی تألیف‌مرحوم میرزا محمدخان قزوینی چاپ شالون سورسون (Chalon-sur-Saone) ۱۳۵۲ قمری (۱۹۳۳ میلادی) ص۲٤ــ۲۷.

۲ــ الملل والنحل ص۲۱۹ــ۲۲۰

۳ــ الفهرست ص۳۶۹

٤ــ اخبار الحکما ص ۱۸۵ ــ ۱۸۶

٥ــ طبقات‌الاطبا ج۱دوچندمورد.

٦ــ تتمة صوان الحکمة ص۷٤ ــ ۷٥.

۷ــ المقابسات والامتاع والمؤانسة بتفاریق.

آثـار الطبیعة وموسیقی ومنطق را در شریعت وارد کنند ودین وفلسفه را بهم ربط دهند لیکن دربرابر این‌مقصود مانع‌شدید موجود است وپیش‌از اخوان گروهی بدین‌کار دست زده‌انـد که از حیث وسایـل واسباب وقـدر ومنزلت وقـدرت بیش از ایشان بـودنـد لیکن بدانچه میخواستند واراده داشتند نرسیدند وکارشان بخطاهـا ولغزشهای واضح و موحش ورسوایی کشید زیرا شریعت از خـدای عز وجل بوساطت سفیری میـان او و خلق ازطریق وحی ومناجات وشهادت آیات وظهور معجزات گرفته شده است ودر آن مسائلی وجود دارد که راهی برای بحث وتحقیق درآنها نیست ومدعو چاره‌یی جز تسلیم ندارد ودراینجا چون‌وچرا وپرسش وشرط وخواهش ازمیان میرود واگر این امر جائز بود خداوند خودبدان تنبیه میداد وپیامبر شریعت خودرا برآن مینهاد وباستعمال‌قواعد فلسفه کامل میساخت ویا متفلسفین رابـایضاح آن میگماشت لیکن نه‌تنها چنین ننمود بلکه خوض در این امور راهم نهی کرد وآنرا مکروه شمرد وباهمهٔ اختلافی که میان مردم درمسائل مختلف مذهبی پدید آمد هیچکس خودرا محتـاج مراجعه بمنجم یـا طبیب یـامنطقی یـاهندسی وموسیقی دان ومعزمین واهل‌شعبده وسحر وکیمیا ندانست زیرا خداوند دین رابنبی خود تمام وکامل کرد وبعد از وحی به رأی نیازمند نساخت و همچنانکه مسلمین‌را ازمراجعه بفلاسفه بی‌نیاز می‌بینیم همچنان امت موسی وعیسی و مجوس هم از این حـال بر کنار نیستند. بـاآنکه مسلمین بفرق مختلفی مانند معتزله ومرجئه وشیعه وسنیه وخـوارج منقسم شدند هیچیك از این طوایف بفلاسفه متوسل نگردیدند ومقالات خودرا بشواهد واستشهاد از آنان اثبات‌نکردند وهمچنینندفقها که دراحکام حلال وحرام ازصدر اول اسلام تاروزگار ما اختلاف ورزیده‌اند. دین از فلسفه بهمان نسبت بالاتر است کدشیء مـأخوذ ازوحی نازل ازشیء مأخوذ ازرأی زائل. عقل بخششی از خداست وهر کس باندازه‌یی که ادراك میکند برتری میجوید اما وحی نور منتشر وبیان متیسر الهی است واگر بنابود بعقل اکتفاشود وحی‌را فایدتی نبود واگر مـا با توسل بعقل از وحی استغنا می‌جستیم چه‌میتوانستیم کرد؟ چه عقل بتمـامی در یك فرد نیست ومتعلق بهمهٔ اولاد آدم است واگر یك فرد از انسان تنهـا بعقل خوددر

امور دینی ودنیاوی میتوانست اکتفا کند لازم بود که جمیع حاجات خودرا درهمهٔ ابواب صناعات ومعارف بتواند برآورد وبهیچیك از افراد جنس خود محتاج نباشد و این محال است. شریعت بمنزلهٔ طب بیماران وفلسفه بمثابهٔ طب تندرستان است. انبیاء بیماران‌را مداوامیکنند تابیماریشان فزونی نیابد وبصحت‌کلی گرایند اما فلاسفه صحت‌را حفظمی کنند چنانکه ازبروز بیماری جلوگیری شود. بین کسی که تدبیر حال بیمار کند وآنکه در صدد تدبیر حال تندرستان باشد فرقی بزرگ است. اما غایت تدبیر حال تندرست حفظ صحت اوست وچون صحت محفوظ ماند وسیلهٔ کسب فضائل میگردد و کسی که بدین‌مرتبه نائل گشت بسعادت عظمی رسیده ومستحق حیات الهی شده‌است وحیات‌الهی یعنی‌خلود ودوام. بیماری‌هم که بوسیلهٔ شریعت ازمرض شفا یافت کسب فضائل میکند لیکن فضائل اووفضائل دستهٔ‌دیگر را تفاوتست زیرا یکی تقلیدی ودیگری برهانی است(۱).

باتأمل دراین سخنان معلوممیشود که ابوسلیمان نه‌تنها آمیختن دین وفلسفه را غیر مقدورمیداند بلکه پیروی ازوحی وعدم اکتفا بعقل ورأی را نیز لازم‌می‌شمرد، اگرچه درآخرین قولی که بنابرروایت ابوحیان اظهار داشته ومیان طب بیماران وطب تندرستان درصددمقایسه برآمده نتوانست فضیلت فلسفه را درتهذیب نفس وبرخورداری انسان ازحیات دائم انکار کند.

بعضی‌ازعقایدوآراءابوسلیمان‌راشاگرداوابوحیان‌درالامتاع‌والمؤانسة چاپ مصر سال۱۹۳۹،والمقابسات‌آورده‌وازآن‌میان‌خصوصاً آراءاوراجع‌به‌نفس(۲)وفعل‌باریتعالی(۳) وفکر والهام(٤) وقدم‌وحدوث‌عالم(٥) اهمیت‌بیشتری ازسایراقوال وی‌دارد. ازشاگردان مشهوراودرمشرق**علی بن محمد بان لعباس ابوحیان التوحیدی**معتزلی‌مشهورایران‌متوفی بسال ٤٠٠ هجری(٦) ودرجانب مغرب محمدبن عبدون الجبلی‌طبیب ومنطقی ومحاسب

۱ــ این‌سخنان‌را باانتخاب وتلخیص ازصحایف ٦٠ــ٦٢ اخبارالحکماءالقفطی نقل‌کرده‌ایم

۲ ــ المقابسات ص ۱۱۹،۱۸۱،۲٤٦،۲۸۰.

۳ ــ ایضاً ص ۱٤۹ ٤ ــ ایضاً ص۲۳۸

٥ ــ ایضاًص۳۲۰

٦ ــ رجوع شود به معجم‌الادبا ج ۱٥ص ٥-٥٢. التراث الیونانی ص۸۸ــ۸۹

معروف‌را میتوان نام‌برد. ابوحیان ازجملهٔ شخصیات مهم قرن چهارم است. کتاب مقابسات‌او از باب آنکه حوزهٔ فلسفی بغداد را در اواخراین قرن میشناساند، اهمیت بسیاردارد. دراین کتاب که از۱۰۶مقابسه تشکیل شده‌آراءِفلاسفهٔ بزرگی‌ازآن عهد در باب‌مسائل‌مختلف وتعریفات وبحثهای فلسفی راجع بموضوعات گوناگون ذکرشده واز کتب‌معتبری است که‌برخی‌ازنظرهای‌زائدبر کتب‌مدون‌درسی وغالباً آراء خاص‌بعضی‌از متفلسفین آن‌عهدرامعرفی‌میکند. این‌فلاسفه‌غالباً ازفرق ونژادهاواديان‌مختلف بودند که‌یادر منزل‌ابوسلیمان‌منطقی ویادربازار کتابفروشان نزدیک‌دروازهٔ‌بصره‌در بغداداجتماع‌میکردند وابوحیان‌ازاقوال غالب‌آنان استفاده‌های‌شگرف درتحریر کتاب‌مقابسات‌خود کرده‌است. مهمترین‌آنان‌عبارتنداز: ابوزکریاالصیمری-ابوالفتح‌النوشجانی-ابومحمدالعروضی‌المقدسی ازملازمین‌یحیی‌بن‌عدی-ابوبکرالقومسی‌ازمطلعین‌بعلوم اوائل‌وازملازمین‌یحیی‌بن‌عدی- ابوالقاسم‌عبیدالله‌بن‌الحسن‌معروف‌به‌غلام‌زحل‌منجم‌مشهورمتوفی‌بسال۳۷۶- ابوسمح‌عیسی ابن‌ثقیف‌الرومی‌فیلسوف‌عیسوی-ابن‌مقداد-ابوالقاسم‌المجتبی‌علی‌بن‌احمدالانطاکی‌مهندس وحاسب از مطلعین مشهوربعلوم اوائل وازخواص‌عضدالدوله(متوفی‌بسال۳۷۶)-ابومحمد عبدالله‌بن حمودالزبیدی الاندلسی ازبزرگان نحو ولغت وشعر وعلوم عقلیه واز ملازمان ابوسلیمان - ابوالقاسم عیسی‌بن علی‌بن عیسی الوزیر صاحب اطلاعات کثیر در علوم اوایل وازشاگردان یحیی‌بن عدی که بسال ۳۹۱ وفات یافت - ابواسحق ابراهیم‌بن هلال‌الصابی کاتب بلیغ ودانشمند مشهور متوفی بسال ۳۸٤ - ابوزکریا یحیی‌بن عدی - وهب‌بن یعیش‌الرقی - ابوالخیر حسن‌بن سواربن باباابن بهنام (بهرام) معروف بداین الخمار از اکابر فلاسفه ومترجمان واطباء عهد خود که ذکراو قبلا گذشته واورا غیراز کتب منقول تألیفاتی نیزبوده‌است-ابوعلی‌بن السمح البغدادی المنطقی‌صاحب تفاسیری بر آثار ارسطو، متوفی بسال ٤۱۸ - مسانی المجوسی از زرتشتیان ایران که از حکمت بهرهٔ وافری داشت - ابوالحسن علی‌بن محمد البدیهی از متفلسفین و از شعرای مشهورمعاصر وملازم صاحب‌بن عباد وابوبکر خوارزمی که مدت درازی مصاحبت یحیی

ابن‌عدی میکرد - ابواسحق ابراهیم بن عیسی النصیبی المتکلم - ابوالحسن محمدبن یوسف العامری النیسابوری منطقی وفیلسوف از اکابر فلاسفهٔ اسلام وازطرفداران جدی ارسطو که تعلیقات وشروحی هم برآثاراو داشت. وفات او بسال ۳۸۱ اتفاق افتاد - القس نظیف الرومی مترجم وطبیب معروف سابق الذکر - **ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعه** ازمسیحیان یعقوبی شاگرد یامصاحب یحیی بن عدی که علاوه برترجمه‌های خودصاحب کتابهایی در فلسفه وطبیعیات ومناظرات دینی بوده و دراین کتب اخیر کوشیده است که اصول دین مسیح را با براهین فلسفی مدلل دارد. چهار رساله ازآثار او را بطبع رسانیده‌اند[۱].

درهمین دوره اطباء فیلسوفی هم میزیسته‌اند که ذکر آنان در شمار اطبا خواهد گذشت. از میان مشاهیرحکما و دانشمندان این عهد ذکر **ابن‌مسکویه، ابوعلی الخازن احمدبن محمدبن یعقوب** دراینجا لازم‌است. وی‌فیلسوف ومورخ بزرگ‌ایران در قرن چهارم وآغاز قرن‌پنجم است. اورا بجای ابن‌مسکویه، مسکویه‌هم نوشته‌اند[۲]. بنابرنقل یاقوت وی‌درآغاز امرزردشتی‌بود وبعد اسلام آورد وبنا بر بعضی اقوال دیگر پدر او بدین اسلام در آمد. ابوعلی نخست در خدمت محمدبن المهلبی وزیرمعزالدوله متوفی بسال ۳۵۲ بسربرد وبعداً نزد ابن العمید وزیر معروف تقرب‌جست‌وخازن کتب اوبود وبعد از وفات ابن‌العمید بخدمت عضدالدولهٔ دیلمی وسپس صمصام‌الدوله درآمد. ابوعلی بعلوم اوائل معرفت بسیار وازآن میان بفلسفه وطب وکیمیاء توجه بیشتری داشت. یاقوت کتب ذیل‌را بدو نسبت داده‌است: کتاب الفوزالاکبر - کتاب‌الفوزالاصغر درعلوم‌اوائل - تجارب‌الامم در تاریخ ازطوفان تاسال ۳۶۹ - انس‌الفرید مجموعهٔ متضمن اخبار واشعار وحکم وامثال - ترتیب‌العادات - المستوفی حاوی‌اشعار منتخب - کتاب الجامع - کتاب جاوذان‌خرذ[۳] - کتاب السیر دراخلاق - القفطی کتبی در طب‌هم بدو نسبت داده است[۴]. وفات او در سال ۴۲۱ اتفاق افتاده.

---

۱ - درمجموعهٔ «عشرون‌مقالة فلسفية وجدلية لمؤلفين‌من‌العرب‌النصارى» القاهره‌سال ۱۹۲۹ ازشمارهٔ ۱ تا ۴ ص ۶-۷۵. منقول از مجموعهٔ التراث‌الیونانی ص ۸۸ - ونیز رجوع شود بهمین‌کتاب ص ۸۴

۲ - معجم‌الادبا ج ۵ ص ۵. اخبارالحکما ص ۲۱۷

۳ - دراصل معجم: جاوذان‌فرذ

۴ - اخبارالحکما ص ۲۱۷

درمیان علوم فلسفی ابوعلی مسکویه بیشتر ازهمه باخلاق متوجه ودرآن صاحب تألیفاتی بود. کتاب تهذیب الاخلاق وتطهیر (طهارة) الاعراق اودرنگارش اخلاق ناصری خاصه در قسم حکمت خلقی آن مورد استفادهٔ خواجه نصیر الدین طوسی بود(۱). این کتاب برقسمتی ازحکمت عملی اشتمال داردویکباردر ۱۲۹۸و۱۲۹۹ هجری در استانبول طبع شدوچاپ دیگری از آن هم درقاهره بسال ۱۳۱۷ هجری شد. کتاب دیگری بنام آداب العرب والفرس ازتألیفات اوست که در ذکر آراءاخلاقی علمای ایران ویونان وهندوعرب نوشته شدوظاهراً جزوی از آن مأخوذاز کتاب جاویدان خرد است. ترجمهٔ فارسی آن که درعهد سلطنت جهانگیرپادشاه گورکانی هند بدست محمد بن محمدالارجانی ترتیب داده شده، بسال ۱۲٤٦ درهند بطبع رسیده وقسمت مربوط بآداب یونانی این کتاب هم ازپایان قرن ۱۵ تا کنون چند بارچاپ شده است. چاپ تجارب الامم ابوعلی مسکویه معروف است. متن وصیت ابوعلی مسکویه درذیل احوال وی درمعجم الادبا مذکورافتاده وابوحیان توحیدی (۲) نیزآنرا بی ذکر اسم صاحبش نقل کرده است. رساله یی ازابوعلی بعنوان کتاب السعادة للشیخ ابوعلی ابن مسکویه درمجموعهٔ خطی کهنی دردارالکتب المصریه موجوداست (۳). درشمار کتبی که با بوعلی مسکویه نسبت داده شده کتابی است باسم "دفع الهم عندوقوع الموت" یا "الشفاء من خوف الموت" که الاب لویس شیخو درمجموعهٔ "مقالات لبعض مشاهیر فلاسفة العرب" (بیروت ۱۹۱۱) بنام ابن مسکویه چاپ کرده است. این کتاب رامهرن در مجموعهٔ "رسائل الشیخ ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا فی اسرار الحکمة المشرقیة" بعنوان "فی دفع الغم من الموت" باسم ابوعلی بن سینا طبع کرده ودرجامع البدایع نیز باسم "الشفاء من خوف الموت" با بن سینا منسوب شده است.

اهمیت ابن مسکویه بیشتر در روش اخلاقی اوست. درنظروی وصول بکمال از راه خیراست وبرای اجتناب از شر و توجه بخیر استعداد کمال شرط لازم شمرده میشود و این استعدادخیروشرنیزدردودسته فطری است وتغییر نمیپابد. میان این دودسته طبقه یی وجود

۱ــ اخلاق ناصری چاپ تهران سال ۱۳۲۰ قمری ص٦ــ۸.

۲ــ کتاب المقابسات ص۳۲۳ــ۳۲٦.

۳ــ ارسطو عندالعرب، عبدالرحمن بدوی. چاپ مصر ۱۹٤۷ ص ٤٤.

دارند که مفطور بخیر یاشر نیستندوآنانرا از راه تربیت و تأدیب میتوان متمایل بخیر و متوجه بکمال وجود انسانی کرد . هر کس که مصدر افعال انسانی باشد مفطور بخیر است ولی چون حقیقت انسانیت درافراد بدرجات متفاوت موجود است پس خیر نزد همه واحد نیست وبعبارت دیگر بدرجات متفاوت درآنان‌وجود داردبنا براین برخوردار شدن از جمیع خیرات جز از طریق استعانت ازاخیارامکان ندارد وبدینترتیب‌اجتماع افراد و محبت‌آنان بیکدیگر و اجتناب از اعتکاف ورهبانیت لازم میشود . بدین شرح موضوع مهم درروش اخلاقی‌ابن‌مسکویه محبت افراد اجتماع بهمو استعانت‌ازیکدیگر است و احکام شریعت نیز اگر درست اجرا شود مفضی بهمین غایب خواهد بود (۱) . در بارهٔ ابن‌مسکویه باز درمحلقات این کتاب سخن خواهیم گفت .

از حکما و متکلمین‌آغازقرن چهارم که‌ذکر او درترجمهٔ محمدبن‌زکریای رازی گذشته **ابوالحسن شهید بن‌حسین البلخی** متوفی بسال ۳۲۵ است . ابن‌الندیم گوید ابوالحسن شهیدبن‌الحسین تألیفاتی دارد و او را با رازی مناظراتی بوده و هریك بر دیگری نقضی وردی داشته است . اسم او را سهیل (۲)وعلی(۳) نیز نگاشته اندولی در همین مآخذ نام و کنیت اورا بنحوی که مذکور داشته‌ایم هم‌ذکر کرده‌اند . گذشته از این شهرت او درمیان معاصران و اخلاف وی به «شهید» (٤) دلیل بزرگ بر بطلان ضبطهایی است که‌نام برده‌ایم. یاقوت نیزنام اورا در معجم‌البلدان (ذیل‌نام: جهوذانك) و معجم‌الادبا (ج ۳ ص ٦۸) ابوالحسین شهیدالبلخی‌آورده است . وی بفارسی و عربی شعر میسروده و در دربار نصربن احمد سامانی (۳۰۱ـ۳۳۱) بسر میبرده ولطف‌غزلها و خط زیبای اومورد ستایش‌فرخی‌واقع شده‌لیکن‌درعصر خودبحکمت‌و کلام بیشترشهرت

۱ـ برای‌اطلاع‌از احوال‌وآثار ابوعلی مسکویه رجوع شود به : اخبارالحکما ص۲۱۷ـ۲۱۸ ؛ معجم‌الادباء یاقوت ج۵ص۵ـ ۱۹. التراث‌الیونانی مقالهٔ از اسکندریه‌تا بغداد اردکترمایرهوف ترجمهٔ عبدالرحمن بدوی ص ۹۰ و:

Encyclopédie de l'Islâm, art. Ibn Miskawaih .
La Science arabe, p.142.

۲ ـ الفهرست ص ٤۱۸ ۳ ـ طبقات‌الاطبا ج ۱ص۳۱۹ و ۳۲۰

٤ ـ کاروان شهید رفت‌از پیش وآن ما رفته گیر و میاندیش (رودکی)
استاد شهید زنده بایستی وآن‌شاعر تیره‌چشم روشن‌بین (دقیقی)
ازدلارامی و نغزی‌چون‌غزلهای‌شهید وزدلاویزی وخوبی چون‌ترانهٔ بوطلب (فرخی)
خط نویسد که بنشناسند از خط‌شهید شعر گوید که بنشناسند از شعر جریر (فرخی)

داشته است . شهید با ابوبکر محمدبن زکریاءالرازی در مسائل فلسفی مناظراتی داشت و ازآنجمله است درباب لذت وعلم الهی و سکون وحرکت ومعاد و او در این مسائل نقوضی بر رازی داشت ورازی نیز کتبی درردّاو نوشت (۱). عقیدهٔ شهید درلذت در کتاب صوان‌الحکمة ابوسلیمان منطقی آمده بود ودر اختصاری که ازآن در دست است نیز نقل شده وآن چنین است (۲) :

شهیدبن‌الحسین در کتاب «تفضیل لذات النفس التی‌هی‌لذات بالحقیقةعلی لذات البدن‌التی‌هی‌اذاحصلت‌آلام» گفته است : نخستین فضیلت لذات نفسانی بر لذات جسمانی دوام و اتصال آنهاست زیرا لذت نفس در نتیجهٔ مسرتی که او با وجود مطلوب‌خود مانند حکمت وعلم بدست میآورد، و بسبب ایقانی که بفضیلت‌آن بر امور دیگر دارد ،دائم و متصل است و سپری نمیشود و انقطاع نمیپذیرد . اما لذت بدن بستگی بوجود قوت حساسه داردو بهمین سبب منقضی وزائل است وبسرعت تبدل واستحاله میپذیرد.دومین فضیلت لذت‌نفسانی برلذت جسمانی وجود نهایت وغایت برای آنست بدین معنی که‌چون نفس در تکاپوی وصول بمطلوب خود برآمد همینکه بدان رسید سعی او پایان‌میپذیرد و عملش بانجام میرسد و از شغل خود فراغت حاصل میکند اما بدن هرگاه آرزوی محسوس خودرا یافت‌ازآن بهره برمیگیرد وباز حاجت‌او بحالتی که‌بودباز میگردد.از اینروی حرکت‌آن دائم وحاجت‌آن همیشگی‌است. سومین‌وجه‌برتری لذت نفسانی بر جسمانی‌قوت‌وازدیادآنست زیرانفس‌چون برفضیلتی ازفضائل دست‌یافت ویالذتی ازلذات نفسانی راحاصل کرد بوسیلهٔ‌آن نیرومندتر میگردد و برآن میشود که برنظیرآن‌دست یابد ولذتی‌را که بالاتر ازآنست برآن بیفزاید اما بدن چون بلذت محسوس رسید بر قوت‌خویش میافزاید تابنظیرآن‌برسدایـن آنچه بدان‌میرسد برترازلذت نخستین‌نیست بلکه درجنس‌ضعیف‌تر وپست‌تر است.فضیلت چهارم‌لذت نفسانی کمال آنست‌یعنی هرچه نفس‌بیشتر بلذات‌خود نائل شودبیشتر بکمال‌طبع انسانی نزدیك میگرددولی‌بدن هرچه

---

۱ ـ رسالهٔ بیرونی درفهرست‌کتب رازی ص ۱۱و۱۸ .الفهرست ص۴۱۸و۴۱۹ . طبقات‌الاطباء ج ۱ ص ۳۱۹و۳۲۰   ۲ ـ منقول از : رسائل فلسفیةلابی بکر محمدبن‌زکریا ج ۱ص۱۴۷

بیشتر درلذات جسمانی فرورود بر قوت بهیمی که در انسان موجود است بیشتر افزوده میگردد واورا از کمال طبع انسانی وشرائط آدمیت دورتر میسازد .

فیلسوف و طبیب بزرگ دیگری در قرن چهارم میزیست بنام **ابوالفرج عبدالله ابن الطیب الجاثلیق** (۱) که‌ازفلاسفه وفضلاءِمشهور عراق‌ومطلع‌از کتب‌اوائل‌و گفتار حکمای پیشین بود و در بحث و تحقیق وشرح اقوال آنان مهارت‌داشت . وی‌شروح کتب ارسطو در منطق وانواع‌حکمت و کتب‌جالینوس را مطالعه کرد وخود شرحهایی‌برآنها نوشت و قصد او از شروح مفصل خودآن بود که تعلیم و تفهیم معانی ارسطووجالینوس را آسان کند و همین تفصیل باعث ایراد بعضی بـر ابوالفرج شده بود لیکـن القفطـی میگوید«من وهر منصفی معتقدیم که ابوالفرج‌بن‌الطیب هرچه‌را از علوم‌قدیمه‌فراموش شده وپنهان گردیده بود زنده وآشکار کرد».وی زبان‌رومی‌ویونانی‌هردورا میدانست .(۲)

معارض بزرگ ابوالفرج‌بن‌الطیب معاصراو ابو علی‌بن سینا بـوده است . شیـخ مقالتی در رداو نگاشت ودرآن گفت که کتب او را باید بفروشندهٔ‌آنها پس داد و قیمت آنرا نیز مطالبه نکرد .بیهقی گوید شاید این سخن‌نتیجهٔ حسدی بوده است که درمیان معاصران وجود دارد .ابوالفرج بزبان یونانی ورومی هم‌آشنایی داشت وا گرچه ابو علی با او در فلسفه مبارزه میکرد لیکن بتقدم وی در طب معترف بود . ابوالفرج شاگردان بزرگی در بغداد تربیت کرد که از جملهٔ‌آنان یکی ابوالحسن المختار بن الحسن‌بـن عبدون‌بن سعدون‌بن بطلان نصرانی‌بغدادی ودیگر الناتلی استاد ابوعلی‌بن‌سیناست(۳). ابن‌بطلان گفت که شیخ ما ابوالفرج عبدالله بن الطیب بیست سال مشغول تفسیرمابعد الطبیعة بود . تألیفات و شروح او هم بیشتر بطریق املاءِ صورت‌میگرفت. ازتألیفات او درمنطق وحکمت تفسیر برایساغوجی فرفوریوس‌وقاطیغوریاس و باریرمینیاس‌وانالوطیقای اول وانالوطیقای دوم وطوبیقا وسوفسطیقا والخطابةوالشعر والحیوان ارسطوبود.تألیفاتی نیز در مباحث‌فلسفی داشت مانند : کتاب فی‌علل‌الاشیاءِ ـمقالة فی‌الاحلام‌وتفصیل‌الصحیح

---

۱ ـ ابن‌ابی‌اصیبعه :وکان کاتب‌الجاثلیق ج ۱ ص ۲۳۹

۲ ـ تتمةصوان الحکمه ص ۲۸

۳ ـ اسامی شاگردان دیگر ابوالفرج در عیون الانباء ذکر شده است . ج ۱ ص ۲٤۰

منهامن السقیم ـ مقاله یی درابطال جزء لایتجزا . القفطی گفته است که وی تا بعد از سال ۴۲۰ زنده بود و گویند درسال ۴۳۵ در گذشت [۱] . از جملهٔ کتب وی که اکنون دردست است یکی تفسیر کتاب التشریح الصغیر جالینوس است [۲] ودیگر مقالة فی القوی الاربعه که نسخی از آن در استانبول موجود میباشد [۳] . قنواتی آنرا از ابوعلی بن سینا دانسته ولی اولا در غالب نسخ به ابوالفرج نسبت داده شده وثانیاً چنانکه ازمطالعهٔ مقدمهٔ این کتاب ومقایسهٔ آن با کتاب ابوعلی بنام القوی الطبیعیة (= رسالة فی الرد علی رسالة ابی الفرج بن الطیب) معلوم میشود این کتاب را ابوالفرج تألیف کرد ومراداو از تألیف آن اثبات این مطلب بود که جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه اعمال چهارگانه از قوهٔ واحدی هستند که چهار فعل متفاوت دارد . این رساله چنین آغاز شده است «قال اقتضی تصنیفی لهذه المقالة المحبة التی بیننا و غرضی فیها البیان علی ان القوی الجاذبة والماسكة والدافعة هی قوة واحدة فی الموضوع وافعالها اربعة ...» . چون این کتاب با بوعلی بن سینا رسید وی کتاب القوی الطبیعیة راتألیف کرده ودرآغاز آن چنین نوشته است :«...انه قد كان یقع الینا كتب یعملها الشیخ ابوالفرج بن الطیب فی الطب وتجدها صحیحة مرضیة خلاف تصانیفه التی فی المنطق والطبیعیات ومایجری معها ثم قدوقع الینا كلام فی القوی الطبیعیة مشتمل علی دعوی وعلی حجج فالدعوی فلم تكن بعید مماعسی ان تذهب ظن من له قوة فی الطب و غیره واما الحجج فاستضعفنا هاجداً ...»

دعوی ابوالفرج در این کتاب بدینگونه یادشده «اما الدعوی فهی ان افعال الجذب والامساك والهضم والدفع افعال تصدر عن قوة واحدة...» و از این اشارت بنیکی در یافته میشود که مراد ابوعلی کتاب قوای چهارگانهٔ ابوالفرج بن طیب است و ابو علی در کتاب قوای طبیعی دعوی ابوالفرج را مورد بحث و تحقیق و ایراد قرار میدهد .

دیگر از معاصران ابوعلی سینا که مورد طعن او نیز بود **ابوالقاسم الكرمانی** است که میان او و ابوعلی مناظره یی وجود داشت که بسوءالادب کشید .ابوعلی اورا بقلت

---

۱ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۳۹ - ۲۴۱ . اخبارالحكما ص ۱۵۰ ـ ۱۵۱ . تتمة صوان الحكمة ص ۲۷ ـ ۳۲

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ بانکی پور نقل از حواشی تتمة صوان الحكمة ص ۲۷

۳ ـ مؤلفات ابن سینا تألیف الاب جورج شحاته قنواتی مصر ۱۹۵۰ ص ۱۵۵ ـ ۱۵۶

عنایت بعلم منطق، و ابوالقاسم پسر سینا را بغلط ومغالطه متهم داشت. درسخنان او آورده اند که با بوعلی گفت اطلاعات خود را با زشت شمردن معلومات دیگران ثابت ومقررمساز زیرا حق آشکار است و انصاف منعدم نمیشود (۱).

ابوعبدالله ابراهیم بن حسین الناتلی از مشاهیر رجال قرن چهارم، شاگرد ابوالفرج بن الطیب و استاد ابوعلی سینا بود که در منطق وادبیات دست داشت وشهرزوری رساله یی در شرح ورسم وجود بدو نسبت داده و آنرا دلیل برعلو مقام او شمرده و کتاب دیگری نیز در علم اکسیر بوی منسوب داشته است. ناتلی کتابی در کمیت عمر طبیعی نیز نوشت. وی در اواخر قرن چهارم شهرت داشت و بعد از آن خبری از او در دست نیست.

البیهقی گوید: «وقد رأیت للناتلی رسالة لطیفة فی الوجود و شرح اسمه (ظ: رسمه) و هذه الرسالة دالة علی انه کان مبرزاً فی هذه الصناعة بالغاً الغایة القصوی فی علم الالهیات و رأیت له ایضا رسالة فی علم الاکسیر» (۲)

شاگرد ناتلی **حجة الحق شرف الملك شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا البخاری** فیلسوف وطبیب ووزیر مشهور ایرانی است. شرح احوال او بقلم وی وشاگردش ابوعبید جوزجانی بتفصیل در رساله یی نگارش یافته است، نسخ متعدد از آن در دست است. از جمله نسخه یی از این رساله در موزهٔ بریتانیا و نسخه یی دیگر در رامپور (۳) و دیگر کتابخانهای ایران وخارج موجود است ومتن آن در عیون الانباء ابن ابی اصیبعه وخلاصه یی از آن در اخبار الحکماء القفطی وخلاصهٔ کاملتری در تتمهٔ صوان الحکمة البیهقی ذکر شده است. پدر او عبدالله مردی از اهل بلخ و از عمال دولت سامانی بود و بعهد سلطنت نوح بن منصور (۳۸۷-۳٦٦) ببخارا منتقل گشت وعمل قریه یی بنام خرمیثن (٤) از ضیاع آن شهر یافت و زنی را در قریهٔ افشنه

---

۱ - رجوع شود به تتمه صوان الحکمه ص ۲ ؛ وعیون الانباء ج ۲ ص ۸ ۲ - تتمة صوان الحکمة ص ۲۲ ۳ - حاشیه ص ۳۸ از تتمه صوان الحکمه ٤ - این اسم را بصورتهای محرفی ذکر کرده اند واصح ضبطها خرمیثن (بضم اول و فتح پنجم) و خرمیثن (بفتح اول و سوم و پنجم) است. این اسم از دو جزء خور (= در اصل اوستائی hvare) یعنی شمس (تلفظ این کلمه باید چنین باشد: xvar) و میثن بفتح اول و سوم (= در اصل اوستائی maêthana) یعنی وطن، مسکن، ترکیب شده است. جزء دوم همانست که بصورت میهن (بفتح اول و سوم و با یاء مجهول) ومهنه (بکسر اول وفتح دوم وسوم) در زبان فارسی باقی مانده ، بدین ترتیب خرمیثن ضبط دیگری از خور میثن است که در رسم معمول فارسی دری باید «میهن خور» ترجمه شود و در این صورت معنی آن برای فارسی زبانان معاصر روشن است.

بنام ستاره بخواست وازاودرماه‌صفرسال ۳۷۰ پسری‌بنام‌حسین آورد(۱). پس ازولادت‌پسر دیگرش محمود کدپنج‌سال بعداتفاق‌افتادعبدالله‌با فرزندان‌بیخارارفت‌وابوعلی‌حسین‌بفرا گرفتن‌قرآن‌وادب‌اشتغال جست‌ودردهسالگی‌قرآن‌وبسیاری‌ازعلوم‌ادب‌راآموخت.پدرش عبدالله وبرادرمهینش علی دعوت اسمعیلیه‌راپذیرفته‌واز آنان ذکرنفس‌وعقل رابروجهی که‌دردعوت‌خودمیآوردند شنیده‌بودندو گاه‌بایکدیگردر این ابواب مذاکره میکردند و ابوعلی مذاکرات آنانرامی‌شنیدوچون چندی گذشت آغاز دعوت او نیز کردند و بر سنت خویش ذکرفلسفه وهندسه وحساب هندرا بمیان‌آوردند .آنگاه‌پدراورا نزدسبزی فروشی که حساب هندمیدانست بتعلم علم‌حساب گماشت ودراین‌میان فقه‌هم میآموخت تا ابوعبدالله‌الناتلی شاگرد ابوالفرج‌بن‌الطیب به بخارا رفت . عبدالله اورا درخانهٔ‌خویش فرودآورد تاحسین رااز اصول فلسفه‌آگاه سازدو بوعلی‌از کتاب ایساغوجی‌آغاز کردودر تحقیق حد جنس مسائل تازه‌یی از خودآورد که‌مایهٔ‌شگفتی استاد گردید چنانکه‌ناتلی عبدالله را از واداشتن پسر بشغلی غیرازعلم برحذر داشت،آنگاه ظواهرعلم‌منطق رااز آن استاد بیاموخت وخود بتحقیق در شروح آن پرداخت و در این علم استوار شد .از کتاب اقلیدس نیز پنج یا شش شکل و ازالمجسطی تا اشکال هندسیه را از ناتلی فرا گرفت و بعدبفرمان ناتلی خود بمطالعهٔ‌بقیهٔ این کتب وعرضه‌داشت معلومات‌خود براستادمبادرت کرد وبسیاری از اشکال بود که ناتلی نمیدانست و حسین بحل و فهم‌آنها و تفهیم ناتلی توفیق می یافت . بعد از این مقدمات ناتلی راه گرگانج گرفت و ابوعلی بتنهایی درکار علم‌ایستاد وبمطالعهٔ‌متون وشروح طبیعی والهی پرداخت وآنگاه بعلم طب‌متوجه گشت و دیری نگذشت که‌در این علم مبرز ومشهورشد تاآنجا که فضلاء علم طب نزداو بتکمیل اطلاعات‌مبادرت میکردند. سپس بکار معالجت دست زد و بسیاری‌ازمعالجات‌را بطریق‌تجربه کشف کرد . درهمین‌حال‌ازآموختن‌علم فقه غافل نبود و این هنگام‌شانزده سال داشت .یکسال‌دیگر هم بمطالعه وافزودن برمعلومات خویش اشتغال جست‌وقرائت

---

۱ ـ پنج سال بعد پسری بنام محمود از همین زن‌آورد و پسری بزرگتر از حسین و محمود هم داشت که گویا همان «علی» مذکور در طبقات‌الاطباء (ج ۲ ص ۱۹) باشد .

منطق و جمیع اجزاء فلسفه را تکرار کرد و چون درمنطق وعلم طبیعی وریاضی استوار شد بعلم الهی ومطالعهٔ کتاب مابعدالطبیعة پرداخت وباآنکه چهل بارآنرا تکرار وحفظ کرد بااینحال بفهم حقیقت آن موفق نگردید تاآنکه کتاب ابونصر فارابی را در اغراض مابعدالطبیعة بچنگ آورد وبیاری آن از علم الهی آگهی یافت . در ایـن میان پـادشاه سامانی (۱) بیمار شده بود وپزشکان در گاه از معالجت اودرماندند وچون از کثرت مطالعات ابوعلی آگهی داشتند امیر خراسان را باحضاراو واداشتند واو باآنان در معالجت پادشاه مشارکت کردونزداو تقرب یافت وبدارالکتب سامانیان راه جست .این کتابخانه شامل اتاق های متعدد ودرهر اتاق صندوقهای بسیار از کتب بود .در اتاقی کتب عربی وشعر ودردیگری کتب فقه بود واوفهرست کتب اوائل را بخواند و کتبی را که مورد حاجت او بود وبسیار کسان ازوجود آنها اطلاع نداشتند بخواست و بامطالعهٔ آنها بر مطالب کثیر دست یافت ومرتبهٔ هریك از مؤلفین را در علـم بشناخت و چون به هژده سالگی رسید از تعلم همهٔ علوم فارغ شد و بعد ها گفت که در این هنگام ازحیث حفظ ازایام بعـد پیشتر ولـی بعداً در پختگی برتر بود والا در مقدار علم وی بعـد از آن تفاوتـی حاصـل نگشت . سپس از بیست و یکسالگی (وبقولی از هفده سالگی)آغـاز تـألیف و تصنیف کرد . در بیست و دو سالگی او (سال ۳۹۲) پدرش در گذشت واو متقلد اعمال وی در دیوان گشت وچون اموردولت سامانی مضطرب گردیده بود(۲) نزدخوارزمشاه علی بن مأمون بن محمد رفت و در خدمت او ووزیرش ابوالحسین احمدبن محمدالسهیلی (یاالسهلی)، که خود ازدانشمندان بزرگ بودو بعدها مدتی در بغداد بسرمیبرد ،وجانشین علی بن مأمون یعنی مأمون بن مأمون ابن محمد، قربت ومکانت یافت وبابرادر ابوالحسین سهیلی یعنی ابوالحسن سهل بن محمد السهیلی همدوستی داشت وچند کتاب بنام اوتألیف کرد .بوعلی در خوارزم بادانشمندانی

۱ ـ این پادشاه سامانی را نوح بن منصور (۳۶۶ـ ۳۸۷) نوشته اند . سن ابوعلی چنانکه از مطالعه در سطور فوق برمیآید این هنگام نزدیك به ۱۸ سال تمام بود واگر این مقدار را بر ۳۷۰ که سال ولادت اوست بیفزائیم سال ۳۸۸ بدست میآید که سال دوم از سلطنت منصور بن نوح بن منصور (۳۸۷ - ۳۸۹) بوده است

۲ ـ تتمهٔ ص ٤٤ . بایددانست که درسال ۳۹۲ حکومت سامانی وجود نداشت وتنها بعد ازسال ۳۸۹ ازمیان سامانیان ابوابراهیم منتصر تاحدود سال ۳۹۵ برای تصرف مملکت ازدست رفته کوشش میکرد . پس شاید مراد اعمال دیوانی ایلك خانیه باشد که بخارا در این هنگام جزو امارت آنان بود .

چون ابوریحان بیرونی وابوسهل مسیحی وابونصر عراق معاشرت ومجالست یافت لیکن چندی بعد (و گویا اندکی پیش از سال ۴۰۳) از خوارزم بنساو ابیورد وطوس وسمنگان وجاجرم و گرگان رفت(۱) وقصد او از سفر بگرگان وصول بدرگاه شمس المعالی قابوس‌بن وشمگیربن زیار بود ولیکن این تاریخ مصادف با حبس ومرگ قابوس شد (۴۰۳ هجری) . پس از گرگان بدهستان رفت ودرآنجا بمرضی صعب دچار شد وبگرگان بازگشت واین باریکی‌ازبزرگترین شاگردان وی یعنی ابوعبیدعبدالواحد جوزجانی بخدمت او درآمد . شیخ چندی در گرگان بماند وبعضی از کتب خود را همینجا تألیف کرد و گویا درآنجا بامور دیوانی هم اشتغال داشت ومقارن‌سال ۴۰۴ بری رفت ومجدالدوله ابوطالب رستم (۳۸۷ ـ ۴۲۰) پسر فخرالدوله ابوالحسن علی دیلمی را معالجت کرد وبعد ازسال ۴۰۵ عزم قزوین وهمدان نمود وآنجا بخدمت شمس‌الدوله ابوطاهر امیردیلمی همدان (۳۸۷ـ ۴۱۲) برادر مجدالدوله رسید وچندی نگذشت که وزارت او یافت وچون سپاهیان شمس‌الدوله شوریدند وقتل شیخ را خواستار شدند ناگزیر مدتی دست از شغل دیوان بکشید وچهل روز درخانهٔ شیخ ابوسعیدبن دخدوك متواری وبمطالعه وتألیف مشغول بود ولیکن باز شمس‌الدوله اورا بخود نزدیك گردانید و وزارت داد ، بعد از فوت شمس‌الدوله پسرش سماءالدوله از۴۱۲ تا۴۱۴ سلطنت کرد. درآغاز سلطنت وی شیخ چهار ماه باتهام مکاتبه با علاءالدوله صاحب اصفهان در قلعهٔ فردجان محبوس بود وبعد از آزادی دیری درآنشهر نماند ومتنکروار بابرادرش محمود وشاگرد خود ابوعبید ودو غلام از همدان بیرون رفت . شیخ در همدان چندین کتاب مهم خویش را خاصه در ایام تواری یا در حبس نگاشت وشبها شاگردان وی نزد او

---

۱ ـ نظامی عروضی علت‌این مهاجرت را دعوت سلطان محمود ازعلمای‌دربارخوارزمشاه شمرده و نوشته است که ابوسهل مسیحی وابوعلی بعد از وصول این دعوت از خوارزم گریختند . ابوسهل مسیحی دربیابان خوارزم بمرد وابوعلی ودلیل او با زحمات بسیار ازآن بیابان بیاورد افتادند . دلیل بازگشت وابوعلی بطوس رفت و بنشابور رسید وازآنجا روی بگرگان نهادوبعد داستان ملاقات او با قابوس ومعالجت یکی از اقرباء او را مذکور میدارد. رجوع شود بچهار مقاله چاپ لیدن ازصفحهٔ ۷۶ ببعد .

بتعلم مشغول بودند. بعد ازوصول شیخ به‌تیران[۱] خواص دربار امیرعلاءالدوله ابوجعفر محمدبن دشمنزیار بن کاکویه معروف بابن کاکویه (۳۹۸–۴۳۳) او را پذیره شدند وبا حرمت بسیار باصفهان بردند. شبهای جمعه همهٔ علماءِ شهر درمجلس علاءالدوله[۲] حاضر میشدند ودرجملهٔ فنون از بوعلی استفاده میکردند واو در اینجا بتکمیل تألیفات خود وتصنیف کتب جدیدی بدرخواست علاءِالدوله وبستن رصدی بخواهش آن امیر وبیاری ابوعبید جوزجانی، مبادرت کرد وبرای رصد آلاتی پدیدآورد که تاآنوقت سابقه نداشت. در حمله‌یی که بسال ۴۲۵ سپاهیان مسعودبن محمود بسرداری بوسهل حمدونی (حمدوی) باصفهان کردند قسمتی از کتب ابوعلی بغارت رفت[۳] واز آنجمله نوشته‌اند که الحکمة المشرقیة والحکمة العرشیة بغزنین حمل شد ودرخزاین غزنویان بود تا درحملهٔ ملك‌ـ الجبال حسین غوری بر غزنه بر آنشهر سوخته شد. درآخرین سفری که شیخ با علاءِـ الدوله بهمدان میکرد در ماه رمضان سال ۴۲۸ در آنشهر در گذشت وهمانجا مدفون شد. ابن‌الاثیر وفات او را درهمین سال در شهر اصفهان نوشته است وقول اول اصح ومقبرهٔ او در شهر همدانست. ابوعلی مردی نیرومند وزیبا روی وظریف ومفرط در آمیزش با زنان‌وشراب بود. غالب شبها بعد از اتمام درس وبحث بشراب می‌نشست واین عادت او از بلوغ ببعد ادامه داشت. با اینحال دربسیاری ازشبها تادیرگاه بمطالعهٔ کتب‌وتحریروتألیف‌نیز مشغول‌میماند وحتی‌درحبس وسفر هم از این کار غفلت نداشت وعلت کثرت تألیفات او همین است وگرنه اشتغالات سیاسی ومنادمت با امرا فرصتی

۱ – طیران. این اسم را دراحوال شیخ معمولا طبران نوشته‌اند وباید علی‌الظاهر قریهٔ تیران اصفهان باشد

۲ – علاءالدولهٔ کاکویه بسبب معاشرت با ابوعلی بن سینا وتحریض او برتألیف کتب‌حکمت متهم بزندقه‌بود. رجوع شود بکامل‌التواریخ ابن‌الاثیر حوادث سال ۴۲۸ - نظامی‌عروضی (چهار مقاله چاپ لیدن ص ۸۲) نوشته است که وزارت علاءالدوله برعهدهٔ ابوعلی بود واین خطاست وگویا نظامی وزارت شیخ را برای شمس‌الدوله بدینگونه باشتباه یادکرده باشد.

۳ – ابن‌الاثیر این واقعه را بسرداری ابوسهل حمدونی (= حمدوی) در وقایع سال ۴۲۵ ذکرکرده وگفته است که چون ابوسهل براصفهان مستولی شد خزائن علاءالدوله را غارت کرد وکتب ابوعلی راکه درخدمت علاءالدوله بودگرفت. این کتب بغزنه حمل ودرکتابخانه های آن شهر حفظ شد تا سربازان حسین بن حسین غوری آنها را سوزاندند.

برای او نمی گذاشت . از حدت ذهن وذکای او نیز داستانهای عجیب نقل شده وهمین حدت ذهن است که او را در هژده سالگی قادر بفراغ از علوم عصر خود کرده ودر طب بمعالجات عجیب و کشف طرق جدید نایل ساخته بود . نقص عمدهٔ ابوعلی دراین بود که از گفتار زشت وسخنان تندنسبت بفضلای معاصرخویش و گاه نسبت بقدماءخودداری نمی کرد . البیهقی[۱] این عادت ویرا نکوهیده ودر بارهٔ او گفته است که « کان مؤذیاً مهجناً » وباز گوید که او دراثناء تصانیف خود بر ابوالفرج بن الطیب طعن میزند و ذم وبد گویی خوی حکیمان مبرز نیست . . . » ودربارهٔ او و ابوعلی بن مسکویه نیز حکایتی آورده ودراثناءِ آن گفته‌است کهابوعلی‌سینادرمجلس‌درس ابوعلی مسکویه رفت و گردویی درمیان مجلس افگند و گفت مساحت این گردو را بشعیرات تعیین کن . ابن مسکویه جزوی چند از اخلاق پیش او افگند ودر پاسخ او گفت : « . . . اما تو نخست خلق خود را اصلاح کن تا من مساحت گردو را استخراج کنم زیرا تو باصلاح اخلاق خود محتاج تری تا من بتعیین مساحت این گردو ! » ودرسؤالها وجوابهایی که میان ابوالریحان وابوعلی صورت گرفته بود آخرالامر کار ببد گویی کشید وابوریحان سخنان درشت بدوفرستاد[۲].

ابوعلی بن سینا بسیاری از معاریف عصر خودرا ملاقات کرده ویا با آنان مکاتبه ومعارضه داشته است وازآنجمله‌اند : ناتلی وابوبکر احمدبن محمد البرقی الخوارزمی وابوسهل‌المسیحی وابومنصورالحسن بن نوح‌القمری وابوسعیدبن ابی‌الخیر (که روایتی درملاقات ابوعلی با او ونامه‌هایی ازابوعلی درپاسخ برخی از سؤالات وی دردست است) وابوعلی بن مسکویه و ابوریحان البیرونی وابوالقاسم الکرمانی وابوالفرج بن الطیب وابونصر عراق وابوالخیرخمار .

شاگردان ابوعلی بن سینا بنا برآنچه از مجموع روایات نظامی عروضی[۳]

---

۱ ــ تتمة صوان‌الحکمة ص ۲۷و ۳۰ و۳۳ ۲ ــ شرح احوال ابوعلی بن سینا دربن مختصر بتفصیل میسر نیست ودراین باب بمآخذی که درکتاب جشن‌نامهٔ ابن‌سینا (مجلد اول) چاپ تهران سال ۱۳۳۱ نشان داده شده است مراجعه شود .

۳ ــ چهارمقاله ص ۸۲ .

والبیهقی [۱] وابن ابی‌اصیبعه [۲] وشهرزوری‌مستفاد میشود کیارئیس بهمنیاربن‌مرزبان وابومنصورحسین‌بن طاهربن زیله وابوعبید عبدالواحدالجوزجانی وابوعبدالله المعصومی الحکیم وسلیمان دمشقی وامیر فخرالدوله ابوکالیجار [۳] وابوالقاسم عبدالرحمن ـ النیسابوری‌والسیدابوعبدالله‌محمدبن‌یوسف‌شرف‌الدین‌الایلاقی [٤] وعلی‌النسایی(سفرنامهٔ ناصرخسرو) بوده اند .

بابوعلی‌بن سینا اشعاری بفارسی وعربی نسبت داده اند . ابن ابی‌اصیبعه قسمت بزرگی از اشعار عربی منسوب بابن سینا را آورده است [۵] . ازجملهٔ قصاید او مهمتر ازهمه که شروحی برآن نگاشته شده ونسخ متعدد از آن دردست است، قصیدهٔ عینیهٔ اوست درباب کیفیت حلول نفس ناطقه درجسم ورجوع آن بعالم اصلی خودبدین مطلع:

هبطت الیك من‌المحل الارفع ورقاء ذات تعزز وتمنع

این قصیده را یکبار ابوعبید جوزجانی چنانکه دراحوال او خواهیم دید شرح کرده؛ ودیگر شرح‌عفیف‌الدین‌التلمسانی‌متوفی‌بسال ۶۹۰است‌بنام«الکشف‌والبیان فی‌علم معرفةالانسان» که نسخهٔ آن درقاهره موجود است ؛ودیگرشرح داودالانطاکی که نسخ آن در کتابخانه‌های قاهره وپاریس واستانبول موجود است و ... چندین‌شرح دیگر [٦] . کارادوواین قصیدهٔ مشهور را بزبان فرانسه ترجمه ودر مجلهٔ آسیایی (دورهٔ نهم مجلد چهارم‌ص ۱۵۷ ـ ۱۷۳) چاپ کرده است . دیگر از قصاید مشهور ابوعلی قصیدهٔ نونیهٔ اوست معروف به «الجمانیةالالهیة» بدین مطلع :

یا طالب‌الصفة الاله وخلقه بتصور یهدی الی الایمان

که ازآن نیز نسخی جداگانه دردست است .

مجموعهٔ اشعارفارسی شیخ را ادوارد برون درتاریخ ادبیات خود ترجمه کرده [۷]

---

۱ ـ تتمهٔ ص ۹۱-۹۶ ۲ ـ طبقات‌الاطباء ج ۲ ص ۲۰

۳ ـ دراصل چهار مقاله ص ۸۲ باکالنجار ، وباید محرف باکالیجار یعنی اباکالیجار باشد وکالیجار لهجهٔ دیگری از «کارزار» وبتلفظ پهلوی آن یعنی کاریچار (Kârizâr) نزدیك است با اصل تبدیل «ر» به «ل» . ٤ـ اوراشاگرد بهمنیار نیزدانسته‌اند ۵ـ طبقات‌الاطباءج۲ص۱۰-۱۸

٦ ـ رجوع شود به مؤلفات ابن‌سینا ص ۱۵۳-۱۵۵

E. Browne : A Literary History of persia ,New York,1902,Vol.II,p. 106-111 -۷

وآقای سعید نفیسی نیز تمام اشعار فارسی منسوب بدو را درمجلهٔمهرمنتشرساخته‌است.

کتب ورسالات ابن‌سینا در فلسفه وطب وتفسیر وتصوف واخلاق و کیمیا ولغت وسایر ابواب علوم وادب بپارسی وتازی بسیاراست . ازمیان کتب ورسالاتی که درابواب مختلف فلسفه نوشته است غیر ازریاضیات و کیمیا وطب که درموارد دیگرذ کرخواهد شد،اینجا کتب ذیل را یادمی کنیم :

کتاب الشفا در هژده جزو در همهٔ ابواب فلسفه یعنی منطق وریاضی وطبیعی والهی . منطق شفا مهمترین ومفصلترین کتاب منطق‌است که همواره موردتوجه ودقت دانشمندان بوده است . این قسمت مشتمل است براجزاء نه گانهٔ منطق یعنی مدخل باضافه هشت قسمت ارغنون . قسمت ریاضی شامل اصول علم هندسه و ارثماطیقی وموسیقی وعلم هیئت است . درهندسه وحساب و موسیقی ونجوم شفا ، ابوعلی تصرفات جدیدی کرده ومسائلی نو برمباحث قدما وخاصه بر المجسطی افزوده است . طبیعیات شفا حاوی بحث در السماع الطبیعی والسماءوالعالم والکون والفساد وافعال وانفعالات ومعادن وآثار علویه ونفس ونبات وحیوانست . در این کتاب خاصه در قسمت نبات. و حیوان مطالب مأخوذ از ترجمه های کتب ارسطوتقریر وتأیید شده است ودرالهیات که شامل ده مقاله است بحث دراقسام موجودات وجوهروعرض ومادهوصورتوواحدووحدت و کثرت وتقدم وتأخر وقدم وحدوث ونوع وجنس وفصل واقسام علل واحوال آن ومبداء اولی و کیفیت صدور اشیاء ومبداءِ ومعاد ونبوت وعبادات ولزوم طاعت از خلیفه وامام واشاره بد سیاسات ومعاملات واخلاق مورد تحقیق شیخ قرار گرفته است . بدین طریق ملاحظه میشود که شفا کتابی جامع درحکمت ومشتمل برابواب مختلف آنست وبهمین سبب همواره از کتب مهم حکمت مشاء محسوب شده ومورد تحقیق ومطالعه وشرح آیندگان قرار گرفته است . قسمتی ازاین کتاب بسال ۱۳۰۳ درتهران‌چاپ‌شده وازآن نسخ متعددی نیز در کتابخانه های شرق وغرب موجود است وحواشی وشروحی برآن نوشته شده واختصاراتی ازآن ترتیب یافته است . از اجزاءِ کتاب الشفا چندین‌ترجمه دردست وازآنجمله است ترجمهٔ هورتن بآلمانی که در سالهای ۱۹۰۷ ــ ۱۹۰۹ میلادی

چاپ شده‌است(۱) .قسمت‌هیئت را ویدمن(۲) وقسمت ریاضی را ارلانگر درجزو کتاب موسیقی عربی(۳) ترجمه‌نموده(٤) وازقسمت کتاب‌الحیوان‌ترجمه‌یی بدست‌وان‌دیك(٥) بانگلیسی صورت گرفته وبسال۱۹۰٦چاپ شده‌است.«ابراهیم مذکور»در کتاب«ارغنون ارسطو درعالم عربی»(٦) چندین قسمت از منطق شفارا ترجمه کرد . در۱۹۲۷ درپاریس کتاب معتبری مربوط ببعض قسمتهای الشفا که درترجمه‌های لاتین الآثارالعلویهٔارسطو یافته بودند چاپ شد(۷) . این قسمتها راکه بلاتین ترجمه کرده بودند مدتها منقول از آثار ارسطو می‌پنداشتند لیکن ناشران کتاب مذکور ثابت کردند که این قسمتها اصلا از کتاب‌الشفاء ابوعلی‌بن‌سیناست که درحدود۱۲۰۰میلادی بدست آلفردآف‌ساراشل(۸) بلاتینی‌ترجمه شده وبعداً‌بنام کتاب‌المعادن ارسطو(۹) شهرت یافته وسپس‌ضمیمهٔ کتاب چهارم الآثار العلویة ترجمهٔ هانریکوس آریستیپوس (۱۰) از یونانی بلاتینی شده بود ، سه کتاب اول‌الآثارالعلویة را « ژراردودی کرمونا» ازعربی بلاتینی درآورد .

کتاب النجاة ، درسه جزو ، ازباب آنکه بمنزلهٔ خلاصه‌یی از کتاب الشفاست اهمیت دارد . این کتاب را ابوعلی درهمان حال که بر راه شاپور خواست کتاب النبات وکتاب‌الحیوان شفا را مینوشت تألیف کرد وریاضیات‌آنرا شاگردش ابوعبیدجوزجانی بشرحی که بعداً خواهد آمد نوشت وبر کتاب استاد خود افزود . از کتاب نجات نسخ متعدد دردست است ومتن آن یکبار درسال ۱۵۹۳ میلادی همراه کتاب القانون در رم

۱- V.M. Horten: Das Buch der Genesung der Seele. Eine philosophische Enzyclopaedie Avicennas. Die Metaphysick, enthaltend Metaphysick, Theolgie, Kosmologie und Ethik übersetzt und erlautert, Halle, 1907–1909.

۲- E.Wiedemann

۳- La Musique arabe

٤- Kitab al-Shifa, Mathématiques Ch.XII, traduction par R.D.Erlanger, en la Musiqne arabe, II, Paris, 1935.

٥- E.A .Van Dyck

٦- Ibrahim Madkour: L'Organon d'Aristote dans le monde arabe, Paris, 1934.

۷- E.J. Holmyard and D.C. Mandeville: Avicennae de congelatione et conglutinatione lapidum, Paris 1927

۸- Alfred of Sarashel

۹- Liber de mineralibus Aristotelis

۱۰- Henricus Aristippus

وباز بسال ۱۳۳۱ هجری در قاهره چاپ شد. کتاب النجاة مانند شفا بسریانی ترجمه شده وازقسمتهای مختلف آن ترجمه‌هایی بزبانهای غربی نیز صورت گرفته است مثلا نعمة‌الله کرم ترجمه‌یی از الهیات آن بلاتینی ترتیب داد که بسال ۱۹۲۶ میلادی در رم طبع شد[۱] و محمودالحفنی قسمت موسیقی آنرا با تعلیقات بآلمانی ترجمه وبسال ۱۹۳۱ دربرلین چاپ کرد و«پیرواتیه» منطق آنرا بنام «منطق پسرسینا» بفرانسه درآورد ودر پاریس بسال ۱۶۵۸ چاپ کرد[۲].

کتاب‌الانصاف یا بنا برنقل شهاب الدین سهروردی (مقتول بسال ۵۸۷) در المشارع والمطارحات «کتاب‌الانصاف والانتصاف» ازجملهٔ مهمترین آثار ابوعلی‌سینا بود که دربیست جزونوشته وجمیع کتب اودرآن شرح شده بود. ابوعلی سینا دراین کتاب بین حکمای‌شرق وغرب حکومت کرد. کتاب‌الانصاف درحملهٔ غزنویان باصفهان بتاراج رفت وظاهراً جز اجزائی از آن باقی نماند[۳]. ابوعلی‌بن سینا درنامه‌یی که برای ابوجعفر محمدالکیا نوشته‌ودر مقدمهٔ کتاب المباحثات‌چاپ‌شده‌است، میگوید: «کتابی تألیف کرده‌بودم بنام کتاب‌الانصاف ودرآن‌علمارا بدودسته‌مغربیین‌ومشرقیین‌قسمت‌نمودم. نخست مشرقیین با مغربیین معارضه میکنند آنگاه من بحکم میان آنان‌مبادرت‌ورزیدم واین کتاب مشتمل برنزدیك بیست وهشت هزار (؟) مسأله بود ومن مواضع مشکل از نصوص کتب ارسطو ومشائین را تا آخر اثولوجیا درآن توضیح کردم وسهو مفسرین را روشن ساختم واین‌کار را درمدتی اندك بپایان بردم واگر آنها را استنساخ میکردند به بیست مجلد میرسید واین دریکی از هزیمت‌ها برباد رفت وحال آنکه جز نسخهٔ اصل چیزی ازآن دردست نبود. نظر دراین موضوع واین خصومتها خالی ازنزهتی نبود ومن اگر ازکاری که دردست دارم فراغت یابم باز بنگارش آن مبادرت خواهم‌جست‌اگرچه اعاده‌کاری دشواراست ولیکن‌این کتاب‌مشتمل برتلخیص مواردضعف بغدادیین وتقصیرات

---

۱ -- Avicennae Metaphysices Compendium, ex arabo latinum reddidit et adnotationibus adornavit Nematallah Caram, Roma, 1926.

۲ -- Pierre Vattier : La Logique du fils de Sina, Paris, 1659.

۳ -- تتمه صوان‌الحکمه ص ۵۵-۵۶

وجهل آنان بود واینك برای من نگارش آن مطالب امکان ندارد وفرصت آنرانیزندارم بلکه میپردازم ببحث درباب کسانی مانند اسکندر الافرودیسی و ثامسطیوس و یحیی النحوی وامثال آنان»[1] این کتاب ظاهراً ازحال مسوده بیرون نیامده وتحریر نهایی نیافته بود . ازاجزاءِ کتاب الانصاف اکنون قطعاتی دردست است ، یکی ازآنها قسمتی است درشرح مقالة حرف اللام (مقالهٔ دوازدهم) از کتاب الحروف ارسطو. ازاین کتاب اکنون نسخه‌یی جزءِ مجموعه‌یی درد‌ارالکتب‌المصریة ونسخه‌یی دیگردرخزانهٔ‌تیموریه درکتابخانهٔ مصرموجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی آنرا درکتاب ارسطوعندالعرب ازصحیفهٔ ۲۲ ببعد ازمجلد اول چاپ کرده است .

کتاب‌الاشارات والتنبیهات را غالباً آخرین تألیف ابوعلی بن‌سینا دانسته‌اند. این کتاب خلاصه بیست از فلسفهٔ ابوعلی وبهمین سبب در زمرهٔ مهمترین کتب درسی حکمت میباشد . اشارات تقسیم میشود به ده نهج وده نمط . انهاج ده گانهٔ آن درمسائل مختلف منطق است وده نمط آن بترتیب معنونست بعناوین: فی‌تجوهرالاجسام‌فی‌الجهات واجسامها الاولی والثانیة ـ فی‌النفس الارضیة والسماویة باتکمله یی در ذکر حرکات منبعث از نفس ـ فی‌الوجود وعلله ـ فی‌الصنع والابداع ـ فی‌الغایات ومبادئهاوفی‌الترتیب فی‌التجرید ـ فی‌البهجة والسعادة ـ فی مقامات العارفین ـ فی‌اسرارالآیات . چنانکه ملاحظه میشود در این کتاب فصول خاصی بمسائل عرفانی اختصاص یافته وابوعلی بجای آنکه مانند فارابی اصول تصوف را با مبانی فلسفی درآمیزد آنرا چون ذیلی بر کتاب خود قرارداده ویا بصورت رسالات جداگانهٔ دیگردرآورده است. ازاین کتاب ترجمه‌یی بفارسی دردست است وچند شرح برآن نوشته شده مانند شرح‌امام فخرالدین رازی متوفی بسال ۶۰۶ هجری وشرح علی‌الآمدی متوفی بسال ۶۴۱ وشرح خواجه نصیرالدین طوسی‌متوفی بسال ۶۷۲ وشرح ابن کمونه متوفی‌بسال۶۷۶ . حواشی‌متعددی نیز براین کتاب نوشته شده وغالب این شروح وحواشی بطبع رسیده است. این کتاب

---

۱ ـ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۱۲۱-۱۲۲

علاوه برچاپ تهران همراه شرح خواجه نصیر درسال ۱۸۹۲ جزو رسائل ابن‌سینا در لیدن وبار دیگر متن عربی وترجمهٔ آن بزبان فرانسوی بدست فورژه بطبع رسید (۱). چاپ دیگری نیز از آن در۱۹٤۸ و۱۹٤۹ درقاهره بتصحیح استاد سلیمان دنیا صورت گرفت. مهرن نیز ازسه نمط اخیرآن ترجمه‌یی بفرانسه ترتیب داده(۲) ونسخ‌متعددی هم ازاین کتاب وشروح آن موجوداست. این کتاب نزد علمای لاتینی به **Liber Alixarata** شهرت داشته واندکی بعد ازسال ۱۲۵۰ میلادی قسمتی ازآن در کتاب «خنجرایمان ضد یهود ومسلمین»(۳) تألیف ریموندمرتان دومینیکی بلاتینی ترجمه شد. این کتاب را اخیراً مادموازل گوآشن (**A. M. Goichon**) در جزو «دورهٔ آثار ادبی یونسکو» بعنوان **Livre des Directives et Remarques** ترجمه وبخرج یونسکو چاپ کرده است (پاریس۱۹۵۱).

رسالة فی‌اقسام‌العلوم‌الحکمیة، یا اقسام‌الحکمة، یا تقسیم‌الحکمة وفروعها. در این رساله شیخ باقسام علوم عقلیه برطریق ایجاز واجمال اشاره کرده است. نسخ‌متعدد ازاین رساله در کتابخانهٔ مشهد واستانبول وبودلیان وقاهره وموزهٔ بریتانیا موجوداست. این رساله در مجموعهٔ «تسع رسائل فی‌الحکمة والطبیعیات» چاپ شده است (پنجمین رساله) وترجمهٔ عبری ازآن نیز دردست است.

رسالهٔ عرفانی حی‌بن یقظان راشیخ درزندان فردجان نگاشت وشاگردش‌ابن‌زیلة آنرا شرح کرد. این کتاب داستانی عرفانی برطریق رمزاست که درآن شرح‌حال‌پیری از اهل بیت‌المقدس بنام حی یسر یقظان آمده است. مراد ازاین حی‌بن یقظان اشارهٔ رمزی به«عقل فعال»است که جویندهٔ‌حقیقت‌را دروصول بحق یاوری میکند.حی‌بن‌یقظان بوصیت پدر بگردش در بلاد مبادرت جسته ویقظان مفتاح همهٔ علوم را بپسر داده بود. حی نویسندهٔ کتاب را با خود بسیاحت عالم برد، نخست او را بچشمه یی عجیب نظیر چشمهٔ حیات که در داستان اسکندر می‌بینیم راهنمایی کرد. هرکس از این

۱ - J.Forget: Le livre des théorèmes et des avertissements, Leiden, 1892

۲ - Mehren: Les trois dernières sections de l'ouvrage al-Ishârât wa-t-Tanbihât, Leiden 1891.

۳ - Pugio fidei adversus Mauros et Judaeos

چشمه بنوشد از بیابانهای سخت و کوههای بلند میتواند گذشت . این چشمه درآنسوی ظلمات ودر بیابانی روشن ونورانی واقعست (یعنی فلسفه درآنسوی جهل) . سپس از دوقسمت عالم ، عالم ماده وعالم معنی وطی مراحل و وصول بحق بطریق رمزسخن رفته واین بحث با بیانی شیرین بوصف واجب الوجود ختم شده است . این رساله در قاهره ولیدن بچاپ رسید واز آنجمله است درمجموعهٔ رسایل ابن سینا در لیدن که بمباشرت مهرن انتشار یافت نسخ خطی آن هم دردست است . ازاین کتاب ترجمه‌وتفسیری‌بدیع وفصیح بفارسی دردست است که‌آقای هانری کربن‌رئیس‌قسمت‌ایرانشناسی‌ادارهٔ‌اطلاعات وروابطفرهنگی سفارت کبرای فرانسه درایران آنرا طبع کرده است . این شرح بامر علاء الدولهٔ‌کاکویه فراهم شده و ظاهراً تصنیف ابوعبید شاگرد شیخ است . انشاءِ دیگری ازقصهٔ حی‌بن یقظان از ابن‌طفیل دردست است .

رسالة فی‌تعریف‌الحکمة و اقوال‌الحکما ، یا رسائل فی‌فوائدالحکمة ، یا اقوال الشیخ فی‌الحکمة که نسخ آن در کتابخانه‌های استانبول موجود است .

شرح کتاب اثولوجیای فلوطین منسوب بارسطو، که نسخی‌از آن‌در کتابخانه‌های قاهره موجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی‌آنرا در کتاب ارسطو عندالعرب‌ازصحیفهٔ ۳۷ ببعد ازمجلد اول چاپ کرده است . این شرح ظاهراً جزو کتاب‌الانصاف بوده .

شرح کتاب النفس ارسطو که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مصر درقاهره موجود است وازصحیفهٔ ۷۵ ببعد کتاب ارسطو عندالعرب باسم التعلیقات علی حواشی کتاب النفس لارسطاطالیس من کلام‌الشیخ الرئیس ابی‌علی‌بن سینا ، چاپ شده.ازاین کتاب نسخه‌یی بفارسی در کتابخانهٔ احمد ثالث در استانبول موجود است که بنام ابوعلی ثبت شده ولی گویا ترجمه‌یی از تعلیقات او برحواشی کتاب‌النفس باشد . این کتاب نیز علی‌الظاهر جزئی از کتاب‌الانصاف بوده است .

المباحثات للشیخ‌الرئیس ابن سینا الفیلسوف مع‌تلمیذه بهمنیار وابی منصوربن زیله وغیرهما که شامل پاسخهای متعدد درمسائل متنوعی است که ابوعلی بمشکلات دوشاگرد مذکور خود که از وی سؤال کرده بودند داده است وبهمین سبب دشوار واز

حیث فهم محتاج تأمل ودقت است . از این کتاب نسخ متعدد در کتابخانه های قاهره واستانبول ولیدن وموزهٔ بریتانیا و کتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌الله زنجانی درزنجان موجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی آنرا ازصحیفهٔ ۱۱۹ ببعد ازمجلد اول کتاب ارسطوعند العرب چاپ کرده ودونامه از ابوعلی هم که حاوی جواب ببعضی سؤالات فلسفی است دنبال همین کتاب آورده شده است (ص۲۴۰ ـ ۲۴۶).ابوعلی درضمن کتاب المباحثات دوجا بکتاب دیگری بنام «المباحثات الصدیق» و« المباحثات الصدیقیة» اشاره کرده واز فحوای سخن اومعلوم است که این کتاب غیر از کتاب المباحثات بوده است. یکجا میگوید « اما انه لم یکون البسیط المجرد عقلا وبای تجرید یکون ولم یعقل ذاته فقد کتبت فی مباحثات الصدیق مافیه کفایة »(۱) وجای دیگر(۲) گوید «قدبینا فی المباحثات الصدیقیة ان الشخص لطبیعة النوع الواحد کیف یمکن ان یکون» .

التعلیقات فی الحکمة، بحث‌هایی است درمنطق وطبیعیات والهیات که بعید نیست همان باشد که ابن ابی‌اصیبعه آنرا باسم "کتاب تعالیق علق عنه تلمیذه ابومنصوربن زیله » ذکر کرده است واین غیر از تعلیقات شیخ برحواشی کتاب النفس ارسطو است که قبلا یاد شد . ازتعلیقات نسخ متعدد در کتابخانه‌های مشهد واستانبول وقاهره وموزهٔ بریتانیا وزنجان (در کتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌الله زنجانی) موجود است .

رسالة فی الحدود ، از رسالات معروف ابوعلی در تعریف هفتاد اصطلاح در اقسام مختلف فلسفه است که نسخ متعدد از آن در کتابخانه های مجلس ومشهد واستانبول وبودلیان وبرلین ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است ودرجزء مجموعهٔ تسع رسائل . . نیز بچاپ رسیده . این رساله‌را مادموآزل گوآشن ترجمه وچاپ کرده است(۳).

الحکمة العروضیة ، ابوعلی بن سینا درشرح احوال خود گفته است که در بخارا بهمسایگی من مردی بوده است بنام ابوالحسن العروضی وازمن خواست که در حکمت

---

۱ ـ کتاب المباحثات ، جزو مجموعهٔ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۱۷۳

۲ ـ ایضاً ص ۱۷۵

۳ـ Mlle Goichon : Introduction à Avicenne, son épitre des définitions, traduction et notes, préface de M. Asin Palacios, Paris 1933.

کتابی جامع برای او تصنیف کنم ومن برای وی ازمجموع آن کتابی ترتیب دادم وبنام اونامیدم ودرآن غیراز ریاضی سائر علوم را آوردم ودراین هنگام بیست ویکسال ازعمر من میگذشت. بنابراین باید الحکمة العروضیه‌را نخستین کتاب ابوعلی‌بن سینادانست. از این کتاب نسخه‌یی درکتابخانهٔ اوپسالا در سوئد جزو مجموعه‌یی فلسفی موجود است. قسمت طبیعیات این نسخه همانست که درکتاب نجاتست ودرجزو اول ازمسائلی مانند وحدت، قوه، فعل، واجب، کلی، تام، اختلاف‌القضایا، برهان مطلق وحقیقی، حد، مبادی حد، تناسب حد وبرهان، فصول، مباینات وجز آن سخن میرود. ازمنطق این کتاب قسمت بوطیقا در اوپسالا ضبط است که درآخر آن آمده: «وقد عملناها للشیخ‌الکریم ابی‌الحسن (؟) احمدبن عبدالله‌العروضی ایده‌الله کما التمس وعلی‌الوجه الذی التمس» وشاید دونسخهٔ دیگر از کتب منطق شیخ بنام ریطوریقا ای‌البلاغة فی الحکومة‌والحکومة والخطابة بشمارهٔ ۳٦٤ والسفسطیقافی ابانة‌المواضع المغلطة‌للباحث بشمارهٔ ۳٦٤ دراوپسالا موجود است که بعید نیست‌ازهمین‌حکمة‌العروضیة باشد.

الحکمة المشرقیة یا حکمة المشرقین. یکی از معتبرترین کتب ابوعلی بن سیناست. برخی تصور کرده اند که موضوع این کتاب مسائل اشراقی وبدین طریق حکمة‌المشرقیة بمعنی حکمة‌الاشراق است (ودراین صورت باید آنرا بضم میم‌خواند) ولی در حقیقت وچنانکه از تحقیق در گفتار ابوعلی دراین کتاب برمیآید، مراد شیخ ازتصنیف آن بیان عقاید حکمای بغداد (شرقیین) دربرابر شارحین اسکندرانی ارسطو (غربیین) وذکر خطایا و زللی است که برمشائین دست‌داده، یا توضیح نکاتی که از نظر آنان دورمانده[۱]. قصد ابوعلی‌سینا ازتألیف این کتاب وعقایدی که درآن‌آورده‌هنگام تحقیق در روش او ذکرخواهد شد. این کتاب مانند غالب کتب بزرگ فلسفی ابن‌سینا دارای قسمت های منطق وطبیعیات و ریاضیات (؟) والهیات است واز آن دو نسخه

---

۱ – دراین باب رجوع کنید بصحایف بعد ازهمین کتاب و بمقالهٔ فاضلانهٔ:

C.A. Nallino : Filosofia « orientale» od « illuminativa» d'Avicenna, Riv. stud x, 1925, p. 367-433

این مقاله را دکترعبدالرحمن بدوی درمجموعهٔ التراث‌الیونانی ازصحیفهٔ ۲٤٥ تا۲۹٦ بعنوان: «محاولة‌المسلمین ایجاد فلسفة شرقیة» ترجمه کرده است.

در استانبول کتابخانهٔ ایا صوفیا بشمارهٔ ۲٤۰۳ و کتابخانهٔ نور عثمانیه بشمارهٔ ٤٨٩٤ موجود است. نسخهٔ ایاصوفیا حاوی سه قسمت منطق وطبیعیات و الهیات میباشد. مجموعه‌یی در کتابخانهٔ بودلیان تحت شمارهٔ ٤٠٠ کتب عبری موجود وشامل چهار کتاب است که سومین آن رسالهٔ مشهور ابن‌سینا درتقسیم علوم میباشد وچهارمین بنابرعنوان آن جزئی ازطبیعیات از کتاب الفلسفةالمشرقیهٔ ابن‌سیناست(۱). منطق حکمةالمشرقیین بعنوان «منطق المشرقیین» در ۱۳۲۸هجری مصادف با ۱۹۱۰ میلادی درقاهره چاپ شد.

عیون الحکمة . شامل سه قسمت منطق وطبیعی والهی . نسخ خطی ازاین کتاب در کتابخانهای مجلس واستانبول وواتیکان ولیدن موجودست وبخش طبیعیات آن درمجموعهٔ تسع رسائل چاپ شده. امام فخررازی این کتاب راشرح کرده وازشرح اونسخ متعدد دردست است.

ارجوزة فی المنطق ، یا الرجز المنطقی ، یا میزان النظر ، یا القصیدةالمزدوجة، یا القصیدةالمصرعة ، که بدین بیت آغازمیشود :

الحمدلله الذی لعبده　　　　نیل السناء لااله فی حمده

ازاین ارجوزه نسخی در کتابخانهای استانبول و کتابخانهٔ اسکوریال ورامپور و واتیکان ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است وهمراه منطق المشرقیین درمصرچاپ شده .

تلخیص المنطق ، که بنابردرخواست بعضی از یاران تألیف شده،شامل خلاصه یی ازعلم منطق وازآن نسخه‌یی در کتابخانهٔ فاتح استانبول موجود است .

علم البرهان وبیان ان کل تعلیم وتعلم من علم سابق ، یا رسالة فی اصول علم البرهان، که نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ احمد ثالث دراستانبول موجود است .

القضایا فی المنطق ، قصیده‌ییست دربیان قضایا که چنین شروع میشود :

ان القضایا کلها محصورة　　　　فی خمس عشرة عند اهل المنطق

الممکنات جمیعها هی اربع　　　　عام و خاص عند کل محقق

ازاین قصیده نسخی در کتابخانهای استانبول موجود است .

المسائل العشرة ، حاوی ده موضوع یعنی : علت اولی ــ حقیقت طبع ــ حقیقت

---

۱ ــ مؤلفات ابن‌سینا ص ۲٦-۲۷

نفس کلی ـ شمس وقمر وسایر کواکب ـ آیا جایز است که قدیم بیش از یکی باشد؟ ـ وجود واحد ـ فرق بین فعل ارادی وفعل طبعی ـ عدم ـ حد موجود ـ تعلق فعل بفاعل.

رساله‌یی بعنوان «فی المنطق» در کتابخانه های استانبول هست که بدین کلام آغاز میشود: «فان عزیمتنا فی هذه الرسالة مقصورة علی ذکر حال الخلتین الخاصتین بنوع الانسان وهما العلم والنطق وتفصیل ماعرض لهما من الاحوال وتعدید ما انقسما الیه من الاجسام» وبنا براین شاید اسم اصلی آن «المنطق» نباشد.

الرسالةالموجزةفی اصول المنطق یا الموجزة فی المنطق که دربعض نسخ بعنوان المقالة الاولی للرسالةالموجزة فی اصول المنطق نامیده شده است.

کتابی دیگر باسم الموجزفی المنطق در کتابخانه‌های ایاصوفیا ونورعثمانیه موجود وغیراز کتاب مذکوراست. مقالهٔ اول ودوم این کتاب بمقدمات علم منطق وغرض از آن ومابقی کتاب بقضایا وانواع قیاسات اختصاص داده شده است.

الموجز الکبیر، نام کتابی از شیخ درمنطق است که نسخی از آن در کتابخانهٔ ایاصوفیا و کوپرولی استانبول باقی است.

کتابهای دیگری درمنطق ازشیخ بنام ریطوریقا وسوفسطیقا والنکت فی المنطق یا الفصول الموجزة، والبهجة فی المنطق یا المنطق وتعلیق فی المنطق والقیاس وتعقب ـ الموضع الجدلی وهمچنین نسخ جداگانه ازمنطق حکمة المشرقیین شیخ دردست است.

مقالة فی النفس، یا مبحث فی القوی النفسانیة، یا کتاب النفس، یاالعشرة فصول را ابوعلی برای امیر نوح بن منصور سامانی در ده فصل تألیف کرد واز آن نسخ خطی در اسکوریال وامبروزیانا (ایتالیا) وبیروت وبودلین ورامپور ومجلس ولیدن وموزهٔ بریتانیا وکتابخانهای استانبول موجود است. لاندوئر آنرا بنام روانشناسی ابن سینا در مجلهٔ مستشرقین آلمانی ترجمه وبا متن عربی چاپ کرد (۱) وهمین طبع بوسیلهٔ واندیك در قاهره بسال ۱۳۲۵ چاپ شد. ترجمهٔ لاتینی آندرآآلپاگو بسال ۱۵۴۶ (۲) وترجمهٔ

---

۱ ـ Landauer : Die Psycologie des Ibn Sina, ZDMG (1876) 29, p.335 sqq.

۲ ـ Compendium de anima... ab Andrea Alpago 1546.

انگلیسی آن بدست وانديك در۱۹۰۶ منتشر شده‌است[۱] .

احوال‌النفس ، یا کتاب حال‌المعاد ، درشانزده فصل که جزء بزرگی‌ازآن مطابق است با آنچه در النجاة آمده ونسخ متعدد ازآن در کتابخانهٔ مشهد و برلین وقاهره و کتابخانهای استانبول موجود وفهرست مطالب آن چنین‌است : ۱ــ فی‌تعریف حدالنفس ۲ ــ فی‌تعریف قوی‌النفسانیة ۳ ــ فی‌اختلاف افاعیل القوی المدرکة ٤ ــ فی‌الدلالة علی کل ماکان من‌القوی مدرکاً للصور وهی جزئیة فلیس یمکن ان یدرکها الابالآلة ٥ ــ فی ان ادراکها للصور وهی کلیة لایکون بالآلة ٦ ــ فی‌ان‌النفس کیف‌ومتی‌تستعین بالبدن و کیف تستغنی‌عنه ۷ ــ فی‌صحة استغنائها عن‌البدن ۸ ــ فی‌ان حدوثها مع حدوث‌البدن ۹ــ فی‌بقائها ۱۰ــ فی‌ابطال‌التناسخ ۱۱ــ فی‌ان‌جمیع قواهاالنفس‌واحدة ۱۲ــ فی‌خروج العقل النظری الی‌الفعل ۱۳ ــ فی‌اثبات‌النبوة ۱٤ ــ فی‌الرتبةالقصوی التی قدتبلغها النفس‌الانسانیة فی‌الدنیا ۱٥ــ فی‌سعادتها وشقاوتها بعدالفراق۱٦ــ فی‌محل هذه‌الرسالة[۲] .چنانکه‌ازاین فهرست مستفاد میشود کتاب احوال النفس‌از کتب معتبر ابوعلی در بیان نظر های او راجع به نفس است . این کتاب در مصر بطبع رسیده وترجمهٔ فارسی نیز ازآن در دست ودر کتابخانهٔ مشهد موجود است . بنا برآنچه از مقدمهٔ این نسخه برمیآید مترجم بفرمان پادشاه وقت رسالهٔ احوال النفس ابوعلی را بفارسی درآورده و برخی‌بعید نمیدانند که‌این‌مترجم خود ابوعلی‌بن‌سینا باشد . درآغاز رساله چنین آمده : «چنین گوید مصنف این رساله[۳] کی‌فرمان بادشاه وقت[٤] زاده‌الله علاء ونفاذا درحق‌این ضعیف‌چنانست کی این رساله اززبان تازی بزبان پارسی‌نقل کند ومن بحکم فرمان‌اقدام کردم ... » . این ترجمه بسال ۱۳۱٥شمسی‌درتهران‌بطبع‌رسید.

فی‌معرفة النفس‌الناطقة واحوالها درسه فصل : اول دراثبات اینکه جوهر نفس مغایرجوهرجسمست . دوم دربقاء نفس بعد از فنای جسم ، سوم در مراتب نفوس ازحیث

---

۱ ــ A Compendium on the Soul , transl. by E. A. Van Dyck, Verona 1906

۲ ـ این فهرست از فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱٤٥ - ۱٤٦ نقل شده و با فهرست منقول از نسخهٔ برلین مذکور درکتاب مؤلفات ابن سینا تحت شمارهٔ ۷۷ اندك اختلافی دارد وعناوین نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد کاملتر است .

۳ ـ در نسخهٔ چاپی نیست ٤ ــ نسخهٔ چاپی : فرمان عالی علائی شمسی .

سعادت وشقاوت باضافهٔ خاتمه‌یی درباب عوالم سه گانه یعنی عالم عقل وعالم نفس وعالم جسم . از این کتاب نسخ متعدد در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانه های قاهره واستانبول و برلین وبودلین‌وجزآن موجود است.اصل کتاب بتصحیح دکتر الفندی‌درقاهره‌چاپ شده.

ایضاح‌البراهین من‌مسائل عویصة ، درسه فصل دراثبات جوهریت وبقاءِ روح‌است. شیخ‌الرئیس دراین کتاب مسائل دشواری را که در کتب متقدمین بدانها باز نخورده بود توضیح داده است . نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانهٔ ایاصوفیا موجود است .

در کتاب دیگری بنام بقاءِ النفس‌الناطقه ، بحث شده است که آیا نفس ناطقه جوهر است یا عرض واگر عرض باشد آیا قابل فساد ہیست یا نه . ابوعلی دراین کتاب بقاء نفس را به نه دلیل اثبات کرده است: نسخ آن در کتابخانهٔ ایاصوفیه‌درقاهره موجود است . کتاب دیگری از ابوعلی دردست است بنام « الحجج العشرة فی‌جوهریة نفس ـ الانسان‌الناطقه » ویا «فی‌السعادة والحجج‌العشرة » که‌درده دلیل باثبات جوهریت نفس مبادرت شده ونسخی ازآن دردست است .

فی ماهیة‌الحزن ، رساله‌ییست که شیخ درتوضیح حقیقت حزن واسباب ومعالجهٔ آن نوشته ونسخ متعدد ازآن دراستانبول وقاهره موجود است. در رسالهٔ دیگری‌بعنوان دفع‌الغم والهم نیزهمین موضوع را مطالعه‌و وسایل زدودن اندوه‌را تعریف کرده است .

رساله‌یی از ابن‌سینا در کتابخانهٔ مشهد موجود است بنام «تحقیق‌الانسان» که در یك مقدمه وسه مبحث وخاتمه نوشته شده است . المقدمة فیما یطلق علیه لفظ‌الانسان من‌المعنیین. مبحث اول فیما اشتهر بین‌القوم من تعریف‌الانسان . مبحث دوم فیما ظننت انه صواب ان یذکر فی تعریفه . مبحث سوم فی ان‌الانسان با حد معنییه مرکب فی ـ الخارج وبسیط فی‌العقل ، خاتمة فی‌تحقیق ان الانسان با حد معنییه هل عینه بالمعنی الآخر ذاتاً ووجوداً .

رسالهٔ تعلق‌النفس بالبدن، را شیخ درجواب ابوسعید ابوالخیر دراینکه آیا تعلق نفس ببدن بتمام قوای خوداست یا ببعض قوا نوشته ونسخ آن در کتابخانهای استانبول موجود است .

علاوه براینها از شیخ چند رسالهٔ دیگر درنفس وعقل دردست است مانند: اختلاف الناس فی امرالنفس (رسالةالی [ابی جعفر] محمدبن الحسین بن المرزبان [الکیا] فی‌اختلاف الناس فی‌امرالنفس وتبلدهم فیه لاسیما بلهالنصاری من‌اهل مدینة السلام(۱) ـفی‌بیان‌الصورةالمعقولةالمخالفةللحق ـ تزکیةالنفس ـالجمل‌من‌الادلةالمحققة لبقاءالنفس الناطقة ـ حقیقةالروح ـ الصورةالمعقولة ـالعقول ـ الفراسة ـ مختصر ارسطو فی‌النفس ـ المدارج فی‌معرفةالنفس ـ رسالةالنفس ـ رسالة فی‌امرالنفس ـ النفس (درنفس وعقل ومعاد) ـ النفس والعقل (وبیان اختلاف موجود دراین باب) ـالنفوس‌در کتابخانه های مشهد ومجلس و کتابخانه‌های استانبول وموزهٔ بریتانیا ورامپور وبانکی پورموجود است . درعلم تعبیر رؤیا نیز کتابی بهمین نام یا بنام «المنامة» ازابوعلی داریم .

الفیض‌الالهی یا الافعال والانفعالات یا الافعال والانفعالات فی‌تأثیرقوی‌الجسمانیة، رساله بیست درباب وحی والهام و معجزات ومنامات و کرامات وسحر ونیرنگ واقسام آنها وتحقیق دراصول هریك واینکه ارواح پس از کمال درارواح دیگر رودراشیاء خارج مؤثر ومنشاء حوادثی واقع میشوند . از این رساله نسخه‌یی در مشهد ونسخ متعدد در کتابخانه‌های استانبول‌موجود است .

سه رساله از ابوعلی درتحقیق حقایق مبداء ومعاد موجود است. نخست رساله‌یی بنام‌المبداء والمعاد که شیخ در آغاز آن گفته است میخواهد حقیقت عقاید مشائین را درباب مبداء ومعاد روشن کند ورساله را ازباب تقرب بشیخ ابی‌احمد محمدبن ابراهیم الفارسی مینویسد . نسخ این کتاب در کتابخانه های ایران وخارج بسیار است ، شیخ میگوید این کتاب من شامل دو علم الهیات وطبیعیات است ، سه مقاله دارد وهرمقاله را فصولی است . مقالهٔ اول دراثبات مبداء اول کل و وحدانیت او وتعدید صفاتی است که شایستهٔ وی باشد در۵۲ فصل . دوم دلالت برترتیب فیض وجود از وجود واجب با

۱ـ دراین نامه که درمقدمهٔ کتاب‌المباحثات شیخ هم دیده شده به ابوجعفرمحمدبن‌الحسین الکیا چنین نوشته است . والذی ذکره من‌الاختلاف فی‌امرالنفس والعقل وتبلدهم وترددهم فیه لاسیما البلهالنصاری من اهل مدینة السلام فهو کماقال : (ص ۱۲۹ ازمجموعهٔ ارسطوعندالعرب ج۱). دراینجا سخن از نگارش مطالبی درموضوع فوق بوسیلهٔ ابوجعفر محمدهم میرودودرحقیقت مراد ازاین رساله همان نامه است که ابوجعفر محمد بشیخ نوشته نه کتاب خاص دیگری .

ابتداء از اولین موجود صادر از وی تا آخرین موجودات در ۱۱ فصل . سوم در دلالت بر بقاء نفس انسانی وسعادت حقیقی اخروی در ۲۰ فصل . علاوه برنسخ متعدد از این کتاب درایران وخارج ازایران ترجمهٔ فارسی آن نیز درموزهٔ بریتانیا ودربودلیان‌ضبط است . ـ دوم رسالهٔ المبداء والمعاد یا اربع مسائل فی امر المعاد که نسخی از آن در کتابخانهای استانبول موجود است ودرجزو مجموعهٔ رسائل (ششمین رساله) چاپ‌شده. سوم رساله‌یی بنام المبداء والمعاد علی طریق الذم بعض اهل‌السنه که دونسخه از آن در کتابخانهٔ اسعد استانبول باقیست .

رساله‌یی ازابوعلی درمبداء زمان ماضی‌موجود است بنام « رسالةفی‌حجج‌المثبتین للماضی مبداء زمانیاً» یا «النهایة واللانهایة »که درصدرآن چنین آمده : « رسالةالشیخ الرئیس ابی‌علی الحسین بن عبدالله بن سینا فیما تقرر عنده من الحکومة فی حجج المثبتین‌للماضی مبداءً زمانیاً » . این رساله در یازده فصل است وابوعلی بعد از ذکر مقدماتی برای ایضاح ذی‌المقدمة ببحث در رد اقوال معتقدین بقدم زمان پرداخته و چند دلیل‌در بطلان عقایدآنان‌واثبات‌مدعای خود اقامه کرده است. نسخی ازاین کتاب در کتابخانهٔ مشهد و کتابخانهای‌استانبول و رامپور و لیدن وموزهٔ بریتانیاموجوداست .

گذشته ازاین درطبیعیات کتب متعددی ازشیخ مانده است مانند : الآثارالعلویة- ابطال احکام‌النجوم (= الاشارة الی فساد علم احکام‌النجوم)ـ الاجرام‌العلویة(= جواهر الاجسام‌السماویة = بیان‌الجوهر‌الثمین = الجوهر‌النفیس) ـ اسباب‌الرعد والبرق(= فی ذکرالرعد والبرق)ـ استضاءة النورـ تلخیص کتاب‌الکون والفساد (= سلسلةالفلاسفة) الجسم ـ جوهر وعرض ـ حدالجسم ـ الحدث ـ حدوث الاجسام ـ الطول والعرض ـ الفرق بین‌الحرارة الغریزیة والغریبة ـ الفضاء ـ فی ان‌الکمیة والبرودة والحرارة لیست بجوهرـ النبات والحیوان ـ النفس الفلکیة ـ رسالة العروش (العروس) دربیان ترتیب وصدور کثرات از واجب‌الوجود وانتهاء ممکنات بواجب .

از ابوعلی کتابی بنام النیرنجیات درکتابخانه های پرتو ونور عثمانیهٔ استانبول موجود است و کتاب دیگری که گویا ترجمهٔ همین کتاب باشد بنام کنوز المعزمین

بفارسی در دست است و کتاب دیگری از ابوعلی درهمین باب بنام السحر والطلسمات والنیرنجات والاعاجیب در کتابخانهٔ ولی‌الدین استانبول باقی است .

درعلم الهی خاص ودرتوحید نیز ازابوعلی علاوه بر کتابی که پیش از این ذکر کرده‌ایم کتابهایی دردست ودر کتابخانه‌های‌ایران وخارج ازایران‌خاصه‌در کتابخانهای استانبول موجود است مانند : اثبات المبداء الاول (=مابعدالطبیعة) ــ رسالةالتمجید (=رسالة فی‌خطبةالتمجید = الخطبةالتوحیدیة = الخطبةالالهیة) ــ شرح اسماء الله ــ العرشیة (=رسالةالتوحید = معرفةالله وصفاته وافعاله) ــ عقل‌الکل ــ الفصول (تعریف اسم‌الله وشرحه) ــ الفصول‌الثلاثة (= رسالة فی‌اثبات‌الصانع وایرادالبرهان‌القاطع علیه)ــ فصول الحکمة ــ الملائکة ــ القدر ــ القضاء والقدر که در راه همدان باصفهان بطریق تمثیل وداستان تصنیف شده ــ الکلمة الالهیة (= فی‌ذات‌الله وصفاته) ــ المسائل درعلم الهی ــ اثبات وجودالله ــ رساله‌یی از ابوعلی داریم بنام حقائق علم‌التوحید که موضوع آن معرفت ذات الهی وصفات وافعال واجب درسه اصل است : فی‌اثبات واجب‌الوجودــ فی‌اثبات وحدانیته ــ فی نفس العلل عنه . نسخ خطی از این رساله در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهای استانبول موجود است . رسالهٔ دیگری ازشیخ دردست است بنام سرالقدر درتوضیح ابن قول صوفیه که : من‌عرف سرالقدر فقدالحد. نسخ آن در کتابخانهٔ مجلس وموزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول هست .

رسالهٔ دیگری را مهرن در مجموعهٔ رسائل شیخ بعنوان رسالة القدر چاپ کرده است . نسخ این کتاب بعناوین دیگری مانند فی‌القضاء والقدر ، وفی‌استنادحقیقةالقضاء در موزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول باقی است ــ تفسیر فارسی این رساله هم در کتابخانهٔ احمد ثالث (استانبول) موجود است .

شیخ دراوایل جوانی رساله‌یی بنام وزیر ابوسعد همدانی درباب معاد نوشته بود که چون درعید اضحی ختام یافت رسالهٔ اضحویه نام یافت. این کتاب بنام‌المعادورسالة اضحویة فی امر المعاد نیز موسوم وچند نسخه از آن در کتابخانهای استانبول و برلین ورامپور وقاهره ومشهد ولیدن وموزهٔ بریتانیا باقیست واستاد سلیمان دنیا آنرا بسال

۱۹۴۹ درقاهره چاپ کرد .

الممکن‌الوجودنام رساله‌ییست که شیخ‌با بوعبیدالجوزجانی نوشت درباب‌سخنانی که راجع بشفا ومعارضهٔ شیخ با قرآن گفته شده بود وازآن چند نسخه در کتابخانهای استانبول وموزهٔ بریتانیا ضبط است .

با بوعلی بن‌سینا تفسیر سوری، از قرآن نیز نسبت داده شده ونسخی ازاین تفاسیر در کتابخانه های مختلف موجود است . دراین تفسیرها شیخ با تأویلات فلسفی ببیان مقاصد پرداخته وحتی غالب کلمات آیات را بااصطلاحات فلسفی معادل آورده است . ازجملهٔ این‌تفاسیر است تفسیرسورهٔ ثم‌استوی الی‌السماء وهی دخان-تفسیرسورةالاخلاص (= سورة التوحید = الصمدیة) که درمجموعهٔ جامع‌البدایع درقاهره چاپ شده است - تفسیرسورةالفلق (المعوذةالاولی) که یکبار دردهلی بسال۱۸۹٤ میلادی ویکباردرقاهره جزومجموعهٔ جامع‌البدایع چاپ شده است - تفسیرسورةالناس (= المعوذةالثانیة) که آنهم‌دردهلی (۱۸۹٤ م) وقاهره (جزو جامع‌البدایع) بطبع رسیده واین دوتفسیر اخیر مجموعاً باسم تفسیرالمعوذتین شهرت دارد .

ازخصائص ابوعلی‌بن‌سینا آنست که بمسائل‌تصوف نیز مانند مسائل‌حکمی‌بدیدهٔ تحقیق نگریسته است با این‌امتیاز که برعکس‌فارابی‌مسائل‌عرفانی‌راهیچگاه درمباحث فلسفی راه نداده بلکه یا آنها را بعنوان مطالب جداگانه‌یی بربعض کتب فلسفی خود افزوده ویا در رسائل خاصی بطریق بحث یا بطریق تمثیل مورد تحقیق قرارداده است . تأثر ابوعلی دراین رسالات از افکار افلاطونیان جدید روشن وآشکار است ولی ابوعلی دراین مورد حد اعتدال را رعایت کرده وازمبالغه‌های برخی از افلاطونیون‌جدید مانند ایامبلیخس وبرقلس پرهیزنموده است . ازجملهٔ این‌رسائل قبلا حی‌بن‌یقظان‌رادرمعرض شرح درآوردیم ودیگر از این قبیل آثار شیخ رسالات ذیل را ذکر میکنیم : اجابة الدعاء وکیفیةالزیارة (= فی‌زیارة القبور والدعا = فوائد من کتاب التعلیقات فی سبب اجابةالدعاء) که درجزو مجموعهٔ مهرن ونیز درمجموعهٔ جامع‌البدایع چاپ شده است. الاحادیث‌المرویة که نسخهٔ منحصرآن در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است -حث‌الذکر

(= الذکر) که در « مجموع رسائل‌الشیخ‌الرئیس » در حیدرآباد بسال ۱۳۵٤ چاپ شده ـ الخطبة‌الغراء محتوی نصائح دینیه که علاوه برنسخ موجود از روی نسخهٔ خطی لیدن همراه امثال از علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام بوسیلهٔ گولیوس[۱] چاپ شده است. الخلوة ـ الدعا ـ الزهد درجواب شیخ ابوسعید ابی‌الخیر ـ السعادة والشقاوة الدائمة فی‌النفوس ـ الصلاة وماهیتها (= ماهیةالصلوة ـ الکشف عن‌ماهیةالصلاة) که‌درمجموعهٔ مهرن وجزو مجموعهٔ جامع‌البدایع درقاهره چاپ شده است. ازجملهٔ این‌رسالات یکی رسالة الطیر را باید نام برد که نسخ متعدد آن در استانبول وبیروت ومشهد ومجلس شورای ملی ولیدن ورامپور وموزهٔ بریتانیا موجود است ودرمجموعهٔ مهرن ودر جامع ـ البدایع درقاهره چاپ شده وشرحی از آن بفارسی در کتابخانهٔ مجلس وموزهٔ بریتانیاودر بودلیان موجود است از عمربن سهلان الساوی[۲]، وشیخ اشراق را نیزشرحی برآنست که همراه شرح وترجمهٔ ساوی بطبع رسیده . موضوع این رساله بحث در کیفیت کمال نفس ورجوع نفوس جزئی بنفس کلی است وبعداً شیخ فریدالدین عطار از موضوع آن درمنظومهٔ منطق‌الطیر استفاده کرد .

دیگر : رسالة فی‌العشق که بخواهش ابوعبدالله‌الفقیه‌المعصومی نوشته ونسخ‌متعددی از آن‌باقیست ودرمجموعهٔ مهرن وجامع‌البدایع چاپ شده ازاین رساله‌ترجمه‌یی‌دردست است که بتصحیح آقای سید محمد مشکوة در تهران بطبع رسیده است .

قصهٔ سلامان و ابسال هم یکی دیگر از قصص رمزی شیخ ودر ردیف رسالةالطیر وحی‌بن‌یقظان‌است. خواجه نصیرالدین‌طوسی آنرا شرح کرده‌واین شرح درمجموعهٔ‌تسع رسائل‌طبع‌شده‌است. ازموضوع‌این‌داستان‌جامی‌درمنظومهٔ " سلامان‌وابسال "استفاده کرد.

دیگر ازین دسته رسایل ابوعلی اینهارادردست داریم : العلم اللدنی ـ العهد که درمجموعه رسائل (چاپ قاهره ۱۳۲۸) چاپ شده ـ الفردوس فی ماهیة الانسان ـ فی کلمات‌الصوفیة ـ مخاطبات‌الارواح‌بعدمفارقةالاشباح ـ فی‌بیان المعجزات والکرامات ـ

۱ - Golius

۲ ـ این ترجمه‌وشرح درمجموعه‌یی بنام سه‌رساله بسال ۱۹۳۵ دراشتوتگارطبع شده‌است.

المواعظ (= النصیحة لبعض‌الاخوان) ـ مواقع الالهام ـ الموت والحیاة ـ الوردالاعظم که در کتابخانهای استانبول موجود است .

از ابن سینا رسالاتی در خلقیات و سیاسات ونبوت نیزدردست است مانند اثبات النبوة که درمجموعهٔ تسع رسائل چاپ شده وترجمهٔ فارسی آن‌موجود است ـ الاخلاق ـ که در مجموعة الرسائل در قاهره بطبع رسید ـ الاخلاق والانفعالات النفسانیة ـ الارزاق ـ البروالاثم ـ السیاسة که دوبار دربیروت یکی بسال۱۹۰۶ بدست‌الاب معلوف الیسوعی ودیگر جزو مقالات فلسفیة بسال۱۹۱۱چاپ شده ونسخ متعددآن نیز دردست است . این کتاب از پنج فصل تشکیل‌شده است: نخست در سیاست و تدبیر مرد دربارهٔ خود ، دوم در تدبیر مرد نسبت بدخل و خرج خود ، سوم در تدبیر و سیاست مرد با اهل خود ، چهارم درسیاست فرزند خویش، پنجم در رفتار با خدم .

ازشیخ مقداری نامه‌ها و جوابها که بپرسش دیگران داده نیز باقی مانده است و از مهمترین آنها نامه هاییست که میان او و ابوسعید ابوالخیر صوفی مشهور قرن چهارم و پنجم هجری مبادله شد و از این مکاتیب یکی معنونست بعنوان « الارشادفی الدخول فی‌الکفر » ونسخی از آن در کتابخانهای استانبول ولیدن وغیره موجود است. شیخ ابوسعیددروصف‌آن گفته بود که : «اوصلنی‌هذاالکتاب الی مااوصلنی الیه عمرمأة الفسنة من‌العبادة » . نامهٔدیگری بعنوان «حصول علم وحکمة» از شیخ دردست است که در آغازآن آمده : « جواب الی ابی سعیدبن ابی الخیریبین له فیه ان الحکمةام الفضائل و معرفة الله اول الاوائل » . این نامه همراه کتاب النجاة چاپ قاهره ازصحیفهٔ ۱۲تا صحیفهٔ ۱۵ درج شده است . نامهٔ دیگری درباب نفس بابوسعید وبازنامهٔ دیگری بعنوان «رقعة الی‌ابی سعیدبن ابی الخیرالصوفی»درکتابخانهای‌استانبول ازشیخ موجود است .مکاتیب دیگری به‌بهمنیارو ابوجعفرالکیا(مخاطب الکیاالفاضل‌الاوحد)وابوعبید جوزجانی وابی طاهراحمد وعلاءالدولهٔ کاکویه و ابن زیله و جعفرکاشانی از ابوعلی در دست است که در کتاب مؤلفات ابن سینا (ص ۳۰۹ ـ ۳۲۸) مذکور افتاده وبعضی درمجموعهٔ «ارسطوعندالعرب »(ص۲۴۰ ـ ۲۴۶) چاپ شده است .

براثرشهرتی که ابن‌سینا درحیات خود کسب کرده بود ازدور و نزدیك سؤالات متواتر در موضوعات مختلف بدومیرسید و وی همه را پاسخ میگفت و اگر چه خود بنابر عادت نسخه یی ازآنها نگاه نمیداشت، لیکن غالب آنها یا بدست شاگردان وی گردآمد و یا نزد صاحبان نامه ها باقی مانده وبعد تکثیر ومنتشر شده است وما بعضی را پیش ازاین مذکور داشته ایم . در رأس این پرسشها و پاسخها سؤالات ابوریحان البیرونی و جوابهای شیخ قراردارد که ازآن نسخ متعدددر کتابخانهای تهران واستانبول وبرلن وقاهره ولیدن وموزهٔ بریتانیا موجود است واین پاسخها در دو مجموعه یکی بنام « اجوبتست عشرة مسألةلابی‌الریحان » در مسائل مختلفی در عقل و وجود و جزء لایتجزاست ، و دیگر باسم «اجوبة عشر مسائل» . میرزا ابوالفضل ساوجی این پرسشها وپاسخها راترجمه کرده وترجمهٔ وی درنامهٔ دانشوران چاپ شده است .این سؤالات برخی متضمن اعتراضاتی برارسطواست که شیخ برآنهاجواب‌نوشته ودیگر سؤالاتی که‌شیخ آنها را جواب گفته وازباب همین جوابها مورد اعتراضات علمی ابوریحان قرار گرفته‌است. گذشته از جوابهای ابوعبدالله معصومی ابوسعید احمدبن‌علی نیزردی برین اعتراضات ابوریحان نوشته که در کتابخانهٔ مجلس موجود است .

دیگر از ینگونه رسائل رسالات ذیل است :المجالس السبع ــ المسائل الاثنا و عشرون مع اجوبتها ــ المسائل‌الحکمیة (رسائل غریبة فی الحکمة) در پاسخ بیست و پنج سؤال ــ فصول ومسائل ، جواب سؤالاتی درحکمت ــ المسائل العشرینیة که اهل عصرازباب امتحان از وی کرده بودند ــ مسائل سئل عنهاالشیخ الرئیس حاوی سؤالات ابن‌زیله وابوریحان (کتابخانهٔ برتواستانبول) ــ اجوبة مسائل سئل عنها ابوعلی‌الحسین بن عبدالله بن سینا وفصول من کلامه (برلین) . راجع بکتب طب و کیمیا از ابوعلی بعد از این سخن خواهیم گفت .

تا اینجا سخن از کتب ورسالات ونامه های شیخ بعربی بود واینك کتب‌ورسالات فارسی ابن‌سینا را ذکرمیکنیم :

از میان کتب فارسی شیخ کتاب دانشنامهٔ علائی یا « حکمت علائی » از همه

مهمتر است . اسم این کتاب را « کتاب دانش مایه‌العلائی » هم ضبط کرده‌اند[۱] وعلی الظاهر تحریف درجزء « نامه » ازاسم دانشنامه موجب این ضبط شده‌است . این کتاب را ابوعلی بخواهش ابوجعفر محمدبن دشمنزیار کاکویه نوشته وخود سبب و کیفیت تألیف واجزاء کتاب را درآن برشمرده است بدینگونه : « . .. فرمان بزرگ ازخداوند ما ملك عادل مؤید منصور عضدالدین علاءالدولة وفخرالملة وتاج‌الامة ابوجعفرمحمدبن دشمنزیار مولی‌امیرالمؤمنین کی زندگانیش درازباد وبخت پیروز وپادشاهیش برافزون، آمد بمن بنده وخادم درگاه وی، کی یافته ام اندر خدمت وی همهٔ کامهای خویش از ایمنی وبزرگی وشکوه و کفایت وپرداختن بعلم ونزدیك داشتن ، کی باید مرخادمان این مجلس بزرگ راکتابی تصنیف کنم بپارسی دری کی اندروی اصلها ونکتهای پنج علم ازعلمهای حکمت پیشینگان گردآورم بغایت مختصر: یکی علم منطق کی او علم ترازوست ودوم علم طبیعیات کی آن علم چیزهاییست کی‌بحس تعلق دارد واندر جنبش و گردش اند وسیوم علم‌هیئت ونهاد عالم وحال صورت جنبش‌آسمانها وستارگان‌جنانك بازنموده آید کی جون بشایست حقیقت آن دانستن وچهارم علم موسیقی وباز نمودن سبب ساز وناساز آوازها و نهاد لحنها وپنجم علم آنچه بیرون از طبیعتست ، وجنان اختیار افتاذ کی جون‌پرداخته شذه آیذ از علم منطق‌تاحیلت کرده آیذ کی آغازازعلم برین کرده شوذ وبتدریج بعلمهای زیرین شذه‌آیذبخلاف‌آنك رسمست و عادت ...»[۲] پس کتاب دانشنامه را شیخ بقصد تألیف منطق و طبیعیات و ریاضیات و ما بعد الطبیعة تصنیف کرد ولی جزبه تحریرقسمت منطق والهیات وطبیعیات توفیق نیافت وتألیف‌باقی کتاب(ریاضیات : هیئت ـ هندسه ـ حساب ـ موسیقی) را بعدازاوشاگردان‌ابوعبید جوزجانی باترجمه از رسالات مختلف برعهده گرفت و از آنجمله موسیقی را از قسمت موسیقی کتاب‌الشفا ترجمه کرد . از این کتاب نسخ متعدد درتهران ومشهد ودر بعض کتابخانهای خصوصی ایران وهمچنین درکتابخانهای بیرون از ایران موجود وبعضی ازآنها حاوی همهٔ ابواب است . قسمت منطق والهیات وطبیعیات دانشنامه بسال ۱۳۰۹ در حیدرآباد بطبع رسید ودر طهران منطق والهیات این کتاب را آقای احمد

۱ـ طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۹   ۲ ـ دانشنامه ، چاپ تهران ۱۳۱۵ شمسی ص ۱-۲ .

خراسانی بسال ۱۳۱۵ شمسی چاپ وطبع مابقی را بمجلد دوم حوالت کرده است. اهمیت دانشنامه علی‌الخصوص دراشتمال بربسیاری از اصطلاحات منطقی وفلسفی است مانند پهلو بجای ضلع وسه سو بجای مثلث وچندی بجای کمیت وچه چیزی بجای ماهیت و گویا بجای ناطق وجانور بجای حیوان وخواست بجای اراده وعلم برین بجای علم الهی وپذیرا بجای قابل ...

دیگراز کتب فارسی شیخ رسالهٔ نبضیهٔ اوست که بعداً درآن سخن خواهد رفت. دیگر رسالهٔ معراجیه که بخواهش یکی از دوستان وبا اجازت «مجلس عالی علائی» نگاشت وشامل تأویل اصطلاحاتی است مانند روح القدس و وحی و کلام الله ونبوت و شریعت وبحث درموضوع معراج واثبات اینکه معراج روحانی است نه جسمانی. نسخ متعدد از این کتاب درایران و قاهره و استانبول موجود است وبعضی آنرا بشیخ‌اشراق شهاب‌الدین سهروردی نسبت داده اند. از این سه کتاب گذشته کتاب دیگری را بنام ظفرنامه بابوعلی نسبت داده اند که برای امیرسامانی نوح‌بن منصورنوشت ونسخ آن در کتابخانهای استانبول موجود است واگر این نسبت درست باشد کتاب مذکور ازجملهٔ نخستین کتابهای ابوعلی است.

کتابهای فارسی دیگری را هم ببوعلی نسبت داده‌اند که درصحت انتساب‌مستقیم غالب آنها بابن‌سینا شك‌است و گویا از کتب منسوب بدو ویا ترجمه‌هایی‌از کتب‌عربی وی باشد و ازآنجمله است:

کنوزالمعزمین که درنسخ موجود وهمچنین‌در کشف‌الظنون حاجی‌خلیفه‌بابوعلی نسبت داده شده است ولی چنانکه گفته‌ایم ظاهرا ترجمه است از رسالهٔ النیرنجیات. ازاین کتاب درتهران واستانبول نسخ متعدد موجود است.

دیگر شرح کتاب‌النفس ارسطو که اول آن چنین است: «همهٔ (؟) که آنچه دانای یونان ارسطاطالیس یادکرد در کتاب نفس، ابتدای نگارش اوست بدانکه...» وآخرآن چنین: «... وبیان کرد دانا در کتاب مابعدالطبیعة که اجرام سماوی‌عقل‌دارند وبرین حجتهای قوی وروشنی بنموده. تمام‌شد.» (۱) چنین بنظرمیرسد که این کتاب

۱ ـ مؤلفات ابن‌سینا ص ۱۴۹-۱۵۰

ترجمه‌یی ازتمام یا قسمتی ازشرح عربی ابوعلی‌بن سینا بر کتاب النفس ارسطو باشد.
نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ احمد ثالث دراستانبول موجود است وبنا براشارهٔ بروکلمن بسال ۱۲۹۸ هجری درآستانه طبع شده (؟) .

از کتاب‌النفس (مقالة فی‌النفس ـ مبحث فی‌القوی‌النفسانیة) ابوعلی که قبلا از متن عربی آن سخن گفته‌ایم ترجمه‌یی بفارسی‌چنانکه دیده شد دردست است.از کتاب المبداء والمعاد ورسالة‌المعاد نیز ترجمه هایی بفارسی ترتیب داده اند . از ترجمهٔ کتاب « حکمة‌الموت» نسخه‌یی در کتابخانهٔ اسعد استانبول موجود وبشیخ منسوبست که‌انشاء آن‌بانشاءِ شیخ نمیماند وچنین آغاز میشود : «باید دانستن که اول‌چیزی که بربندگان واجبست شناختن حق است جل وعلا که واحد وقدیم مطلق است ... » این‌نسخه بسال ۷۳۷ تحریرشد .

خطبه‌یی ازشیخ درتوحید دردست است که بدین‌کلمات شروع میشود : « سبحان‌ الملك‌القهار الاله‌الجبار لایدرکه الابصار ولایمثله‌الافکار . . .»این خطبه که بنا برآنچه قبلا گفته‌ایم‌به «خطبة‌الغراء» مشهورست بسال ٤۷۲ بخواهش بعضی از دوستان بدست عمربن ابراهیم خیام نیشابوری در اصفهان بفارسی در آمده ومتن عربی وترجمهٔ فارسی آن درشمارهٔ هشتم ازدورهٔ اول مجلهٔ شرق (مردادماه سال ۱۳۱۰شمسی) چاپ‌شده‌است.

رسالهٔ اثبات‌النبوة شیخ را نیز بفارسی گردانده اند . از ترجمهٔ فارسی این رساله نسخه‌یی در کتابخانهٔ نور عثمانیهٔ استانبول ونسخه‌یی در کتابخانهٔ مشهد است . نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد درصدر آن بابن سینا نسبت داده شده وآغاز آن چنین است : « سپاس خداوند آسمان وزمین وستایش دهندهٔ جان ودین را ودرود مر پیغمبر گزین را محمد مصطفی صلوات [الله] وسلامه علیه وآله ... »

رسالهٔ دیگری درحقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات وتسلسل اسباب ومسببات بفارسی دردست وبابوعلی‌منسوب ودر کتابخانهٔ مشهد و کتابخانهٔ مدرسه سپهسالارموجود است ودرجزو سلسلهٔ انتشارات انجمن آثارملی بطبع رسیده .

رساله‌یی بنام قراضهٔ طبیعیات موجود وازآن نسخی باقی است که درآخر بعضی

نوشته شده لعله للشیخ الرئیس ابی علی بن سینا. در تتمة صوان الحکمة ذیل حال ابوسعد (ابوسعید) محمد بن محمد الغانمی آمده است که: «صنف کتاباً وسماه قراضة الطبیعیات»(۱).
رسالات فارسی دیگری نیز درموضوعاتی غیر ازمسائل کلی فلسفه وحکمت بشیخ نسبت میدهند که درجای خود مذکورخواهد افتاد.

چنانکه دیده‌ایم بسیاری از کتب ورسالات شیخ چاپ شده وازبعض آنها مجموعه هایی ترتیب یافته است وازجملهٔ این مجموعه‌هاست:

* تسع رسائل که یکبار درهند بسال ۱۳۱۸ هجری وباردیگر دراستانبول بسال ۱۲۹۸ و سپس در قاهره بسال ۱۳۲۶ ازروی طبع استانبول چاپ شده. این رسائل نه گانه چنین است: ۱ـ عیون الحکمة ۲ـ الاجرام العلویة ۳ـ قوی النفس وادراک الانسان ٤ـ حدود وتعریفات ٥ـ اقسام العلوم العقلیة ٦ ـ مسألة النبوة ۷ ـ الرسالة النیروزیة ۸ ـ رسالة العهد ۹ ـ رسالة الاخلاق.

** رسائل عرفانی ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا شامل: ۱ ـ حی بن یقظان ۲ ـ سه نمط آخرازالاشارات والتنبیهات ۳ـ رسالة الطیر ٤ ـ رسالة فی العشق ٥ـ رسالة فی ماهیة الصلاة ٦ـ کتاب فی معنی الزیارة وکیفیة تاثیرها ۷ـ رسالة فی دفع الغم من الموت ۸ ـ رسالة القدر. این مجموعه را مهرن با توضیحات واضافات چاپ کرده است(۲)

***جامع البدایع که بسال ۱۳۳٥ هجری درقاهره چاپ شده وشامل این رسائل ازابوعلی بن سیناست: ۱ـ رسالة فی الصلاة ۲ـ تفسیر الصمدیة ۳ـ بیان الهویة والالهیة والاحدیة وبیان معنی الصمدانیة وغیرذلک ٤ ـ تفسیر المعوذة الاولی ٥ ـ تفسیر المعوذة الثانیة ٦ـ رسالة الزیارة والدعاء ۷ـ رسالة الشفاء من خوف الموت ۸ـ رسالة القضاء والقدر ۹ـ رسالة فی العشق ۱۰ـ رساله حی بن یقظان ۱۱ـ رسالة الطیر ۱۲ـ رسالة اجوبة علی مسائل ابی الریحان البیرونی ۱۳ ـ رسالة تتضمن جواب الشیخ عن سؤال احمد السهیلی (قیام الارض وسط السماء).

---

۱ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۱۰٤

۲ ـ Traités mystiques d'Abou Ali al Hossain ben Abdallah ben Sina ou d'Avicenne, texte arabe avec l'explication en français, par M. A. F. Mehren, Leyde 1889 - 1899

✿✿✿✿ مجموعة‌الرسائل که درقاهره‌بسال ۱۳۲۸ چاپ شده و محتوی چند رساله و ازآنجمله رسائل ذیل از ابوعلی سیناست : ۱ـ علم‌الاخلاق۲ـ رسالة‌العهد۳ـ القوی الانسانیة و ادرا کاتها٤ ـ اقسام العلوم العقلیة ٥ ـ رسالة سرالقدر ٦ ـ رسالـة المبداء ۷ ـ رسالة الجواهر النفیس .

✿✿✿✿✿ مجموعهٔ «سبع‌رسائل» که‌درحیدرآباددکن چاپ شده‌وشامل‌این رسالات است : ۱ ـ رسالة الفعل والانفعال ۲ ـ الرسالة العرشیة ۳ ـ السعادة والحجـج العشرة ٤ـ فی‌الموسیقی٥ ـ فی الحث علی‌الذکر ٦ ـ فی‌سرالقدر ۷ ـ فی‌اسباب الرعد .

ازمابقی‌آثارابن‌سیناآنهاکه جداگانه ویادربعض‌مجموعه‌هامانند مجموعهٔارسطو عندالعرب‌ومجموعهٔ«رسالات سه گانه»چاپ‌اشتوتگارانتشاریافته‌پیش‌ازاین‌سخن گفته‌ایم وفعلا از تکرارآنهاخودداری‌میکنیم.

اهمیت ابن‌سینا در تاریخ فلسفهٔ اسلامی بسیاراست زیرا چنانکه دیده ایم تا عهد او هیچیك ازحکمای مسلمین نتوانستند تمامی اجزاءِ فلسفه را که درآن روزگار حکم دائرة المعارفی از همهٔ علوم معقول‌داشت در کتب متعدد و باسبك روشن بالتمام مورد بحث و تحقیق قرار دهند واونخستین و بزرگترین کسی است که ازعهدهٔ این‌کار برآمد . ازجانبی در کتب بزرگ فلسفی خود منطق وطبیعیات و ریاضیات والهیات را بنحوی که از راه ترجمهٔ کتب مختلف یونانیان بمسلمین رسیده وتاعهد ابوعلی بوسیلهٔ مؤلفین اسلامی دربسیاری از موارد با اصول دینی آنان نزدیکی یافته بود ، با انشائی روشن در کتب خویش مورد بحث قرار داد و از طرفی دیگر درمسائل مختلف که هر یك جداگانه قابل بحث بود ازمنطقیات گرفته تا خلقیات وتفسیرفلسفی‌آیات ومسائل عرفانی بتحریررسالاتی مبادرت ورزید واز این گذشته برای‌آنکه‌آراء و نظرهای خاص مشائین‌ازمشرقیین رادرمنطقیات‌وریاضیات وطبیعیات‌والهیات موردمطالعه قراردهدبتألیف کتاب معتبر خود حکمة المشرقیین دست زد . وی درشرح بعضی از کتب قدما خاصه ارسطو هم کتبی پرداخته و دربرخی ازآثار خویش مانند الانصاف بمقایسهٔ عقاید قدماء یونان واسکندرید با حکمای مشرق توجه کرده‌است . درهمان حال که این مرددانشمند پرکار پیاپی بتألیف وتدوین کتب خود مشغول بود رسالات متعدد و نامه های بسیاردر

رفع اشکال ویا پاسخ بسؤالات معاصرین خویش مینگاشت و گاه شبهای خود را تا تیغ آفتاب دراین کارها بسرمیآورد .

بنابراین مقدمات نباید پنداشت که ابن‌سینا تنها بروش خاصی از فلاسفهٔ قدیم مقید بود . وی هرچه از قدماء پسندید وبراو ثابت شد در روش خود گنجاند وبا همهٔ تعلق خود بارسطو وپیروان او ازتأثیر افلاطونیان جدید نیز برکنارنماند وازفارابی هم درمنطق بحد بعیدی پیروی کرده ودرنظریهٔ معرفت وهمچنین درکلیات مسائل الهیات تحت تأثیر اوقرار گرفته است .

براثر اهمیتی که فلسفهٔ ابن سینا از قدیم الایام یافته بود چنانکه دیده ایم اختصاراتی از بعض کتب اوترتیب داده شد وازجملهٔ این تلخیص‌ها که از اقوال وآراء فلسفی ابوعلی‌سینا درمنطق وطبیعیات والهیات شد، بدست شهرستانی است(۱) .

ابن‌سینا درتکمیل وتوضیح منطق ارسطو مرتبتی بزرگ دارد . زیرا ابوعلی با علاقه‌یی که ببحث‌های منظم درمسائل‌داشت وبا توجهی که بتنظیم مباحث مختلف‌فلسفه میکرد توانست درمنطق نیز نظم وترتیب کاملی ایجاد کند ودراین راه ازهمهٔ متقدمین پیشی جوید . مهمترین‌کاری که ابوعلی درتحکیم بنیان منطق کرد آراستن آن درچشم مسلمین بود بنحوی که درهمهٔ علوم‌بتوان ازآن فایده برد. وی این‌علم رابمنزلهٔ‌ترازویی معرفی کرد که برای سختن هردانشی بکار رود وآلتی که ذهن را ازخطا واشتباه‌درآنچه تصور وتصدیق میکنیم بازدارد و وسایلی بدست دهد وطریقی ارائه کند که مارادروصول بحق یاوری نماید .

بنابراین علم منطق درهر دانشی بکار میآید ودر فلسفه حکم مدخلی دارد که برای کسانی که آمادهٔ فهم آن دانش نیستند و یا ازعهدهٔ تفکر درست برنمیآیند ضرور است اما کسانی که طبعاً از عهدهٔ این کار برآیند ممکن است از علم منطق بی‌نیاز باشند چنانکه صاحب طبع سلیم وذوق مستقیم از فرا گرفتن علم عروض و بدوی قح از آموختن علم نحومستغنی است . منطق درنظر ابن‌سینا مجرد ازماده است

---

۱ ـ الملل والاهواء والنحل چاپ تهران ص ۲۲۰ - ۲۷۰

بخلاف علم طبیعی که موضوع آن هم درخارج محتاج بماده‌است وهم در ذهن. منطق یك فن نظری است که حد (تعریف) وقیاس صحیح (برهان) را بما می‌شناساند ومعلوم میدارد که آنها از چه صور ومواد ترکیب شده است . وضع حدود (تعریفات) برای اشیاء مقتضی معرفت جوهر وماهیت آنهاست چنانکه برای آوردن حد کامل هر شیء ذکر ذات وجنس وفصل وماهیت آن نیز لازم است تا صفت جامع ومانع بدان بخشد . موضوع علم منطق اقامهٔ برهان وحجتست واقامهٔ برهان وحجت میسر نیست مگر با قضایا ، وعناصر اصلی قضیه تصدیق وتصور است که دو گونه ازعلم (معرفت) میباشند . تصور ادراك ساده وبدون حکم بنفی یا باثبات است وتصدیق ادراك امری وحکم بنفی یا باثبات نسبت بآن ، وهریك از این دو بردو قسم است اولی ومکتسب . تصور مکتسب بوسیلهٔ حد وآنچه بدان ماند حاصل شود وتصدیق مکتسب بقیاس وهرچه جای آنرا گیرد وحد وقیاس که معلومات بدانها حاصل گردد از راه فکر بدست آید وهریك از آنها یا حقیقی است ویا نزدیك بدان وباندازهٔ آن نافع است ویا باطل ومشتبه باحقیقی. فطرت انسانی برای تمیز این اصناف از یکدیگر کافی نیست مگر آنکه مؤید بتأیید الهی باشد . پس ناظر درعلوم را ازداشتن آلتی قانونی که اورا از گمراهی درفکر بازدارد گزیری نیست وهمین خود غرض ازعلم منطق است . هریك ازحد وقیاس بنحو معدودی ازمعانی معقوله تألیف شده وازمواد وصوری پدید آمده است وبوسیلهٔ منطق است که میتوان دریافت که مواد وصور تعریف وبرهان چیست وحد صحیح وبرهان استواری که ما را بیقین بکشاند یا ایهامی که بحالتی نظیر یقین وایهامی که بظن غالب وایهامی که بمغالطه وجهل بینجامد کدامست، واین فائدهٔ علم منطق است .

ابن سینا درجمیع ابواب حکمت نظری وعملی (۱) دارای تألیف ونظرهای مهم

---

۱ — این تقسیم باعتبار انقسام موجودات صورت گرفته است . موجودات دو قسمند نخست آنها که وجودشان موقوف برحرکات ارادی افراد بشر نباشد دوم آنهاکه وجودشان بتصرف وتدبیر آنان بازبسته باشد . علمی راکه در دستهٔ اول موجودات بحث کند حکمت نظری وآنراکه دردستهٔ دوم تحقیق نمایند حکمت عملی خوانند . حکمت نظری بردو قسم است اول علم بآنچه مخالطت ماده شرط وجود آن نیست یعنی موضوع علم مابعد الطبیعه،دوم آنچه مخالطت

بقیه درحاشیهٔ صفحه ۲۳۹

است . منظور غائی از حکمت عملی درنظر بوعلی وصول بخیر است ونتیجهٔ نهائی ازحکمت نظری رسیدن بحقیقت احوال اعیان موجودات . درحکمت نظری ریاضیات را علی‌الرسم منقسم میدارد به چهار قسم : علم العدد و علم الهندسة و علم الهیئة وعلم موسیقی ، وطبیعیات والهیات را دو علم مربوط و وابستهٔ بیکدیگر دربسیاری ازمسائل قرار میدهد .

ماده شرط وجود آنست وآن خود بر دو دسته است : یا تعقل وتصور آن با اعتبار مخالطت ماده همراه است وآن موضوع علم طبیعی است،ویا تعقل‌وتصور آن با اعتبار مخالطت ماده‌همراه نیست وآن موضوع علم ریاضی است . هریك ازسه علم ریاضی وطبیعی وما بعدالطبیعه‌خود بشعب وفروعی منقسم میگردد : اصول علم ریاضی چهار است : علم هندسه‌که معرفت مقادیر و احکام ولواحق آنست، علم عددکه معرفت اعداد وخواص‌آن میباشد ، علم نجوم‌که‌معرفت‌اختلاف‌اوضاع اجرام علوی بنسبت با یکدیگر وبا اجرام سفلی ومقادیر حرکات واجرام وابعاد آنهاست ، علم تألیف‌که معرفت نسب مؤلفه واحوال آنست وچون درمعرفت اصوات وآهنگها بکارمیرود آنرا علم موسیقی هم میگویند . علم ریاضی فروعی نیز دارد مانند علم مناظر ومرایا وعلم‌جبرومقابله وعلم جراثقال و نیرنجات و جز آن . — اصول علم طبیعی هشت است : علم‌السماع الطبیعی در معرفت مبادی متغیرات ازقبیل زمان ومکان وحرکت وسکون ونهایت ولانهایت وجزآن، السماء والعالم درمعرفت اجسام بسیطه ومرکبه واحکام بسایط علوی وسفلی، الکون والفساد درمعرفت ارکان وعناصر وتبدل صور برمادهٔ مشترکه ، الآثار العلویه در معرفت علل حدوث حوادث جوی وارضی . علم معادن درمعرفت مرکبات وکیفیت ترکیب آنها،علم نبات در معرفت اجسام نامیه ونفوس قوای نباتی ، علم حیوان درمعرفت احوال نفس ناطقهٔ انسانی وکیفیت تدبیر آن درجسم . ازفروع علم طبیعی علم طب وعلم احکام نجوم‌وعلم فلاحت وامثال آنها را باید شمرد . ـ اصول علم ما بعدالطبیعه دو است : علم الهی درمعرفت واجب وعقول ونفوس ، فلسفهٔ اولی در معرفت امورکلی احوال موجودات مانند وحدت وکثرت و وجوب وامکان وحدوث وقدم ومانند آنها . از فروع این علم معرفت نبوت وامامت ومعاد است .

اما موضوع حکمت عملی علم بمصالح حرکات ارادی وافعال صناعی انسان بروجهی است که بنظام احوال معاد ومعاش بینجامد وبرای وصول بکمال انسانیت بکار آید وآن هم بردوقسم است یکی آنکه بهرنفسی بانفراد راجع است (موضوع علم تهذیب نفس یا تهذیب‌اخلاق)ودیگر آنکه‌راجع بجماعتی بالاشتراك‌باشد. نوع دوم بدوقسم منقسم میگردد: نخست آنکه‌راجع‌بجماعتی باشدکه درمنزل وخانه مشارکت دارند (علم تدبیر منزل) ودوم آنکه راجع بجماعتی باشدکه در شهر و ولایت ومملکتی شرکت دارند (علم سیاست مدن) . این هرسه علم ازمقولهٔ آداب و رسوم وضعی است اما آنچه بمقتضای رأی‌کسی‌که مؤید بتأیید الهی است پدید آمده‌باشد، آنرانوامیس الهی‌گویند .

موضوع علم طبیعی اجسام موجود با توجه بتغییرات وتبدلات ودقت در انحاء حرکت وسکون آنها ومباحث اساسی آن اجسام وعالم ونفس با توجه بتمام احوال آنها میباشد. درتمام مباحث علوم طبیعی دنبالهٔکارهای ارسطو را گرفته و کوشیده است که مسائل مورد بحث ومذاکرهٔ او را بمیان آورد وتقسیم علم طبیعی را هم بر همین زمینه انجام داده است. وی در بحث های طبیعی خود از اخس مراحل وجود تا اعلی درجات آنرا در موجودات ازمد نظر تحقیق میگذراند واز ماده تا نفس ناطقه همه را مورد بحث قرارمیدهد واین مطالب گوناگون رادرهشت مبحث میآورد. امورعامهٔاجسام را مانند ماده و صورت وحرکت ومکان و زمان در قسمت السماع‌الطبیعی، و احوال اجسامی را که ارکان عالمند مانند سماوات وعناصر اربعه در قسمت السماءوالعالم، وموضوعاتی چون کون وفساد وتولید ونشو را در مبحث الکون والفساد،واحوال عناصر اربعه وقوانین عامهٔ آن از قبیل‌حرکات وتخلخل وتکاثف‌خاصه‌آنها را که مربوط‌است بباران‌وشهب و رعد وبرق وهاله وباد وزلزله ودریاهاو کوههاجداگانه‌مطالعه‌می کندتابا کتاب‌الآثارالعلویهٔ‌ارسطوساز گارباشد، آنگاه معادن‌راچنانکه‌باز درالآثارالعلویهٔ‌ارسطو آمده، ونبات را بنحوی که با کتاب النبات ارسطو همساز باشد،وطبایع حیوانات را بقسمی که در کتاب الحیوان بیان شده‌بود مورد مطالعه قرار میدهد،سپس مانند ارسطو که‌بحث درنفس را آخرین مرحلهٔ مباحث طبیعی دانسته بود بتحقیق درمعرفت نفس وقوای دراکهٔ حیوانات وانسان واینکه نفس آدمی بفنای جسم ازمیان‌نمیرودوجوهری روحانی والهی است اختصاص میدهد، ودرمجموعهٔ آثار خویش فروع این علم را مانند طب وتعبیر و کیمیا وغیره تحت مطالعه وتحقیق درمی‌آورد.

موضوع علم الهی وجود مطلق ولواحقی است که لذاته دارد وهمچنین مبادی آن. نهایت این علم ودنبالهٔ بحث آن درسایر علوم است ومبادی سایر علوم را نیز باید درالهیات جست. مسائلی که دراین علم مورد نظر است اقسام وجود یعنی واحد و کثیر ولواحق آن وعلت و معلول وقدیم و حادث وتام و ناقص وفعل وقوه و تحقیق مقولات عشرمیباشد. کلمهٔ الهیات واطلاق آن بر علم مابعدالطبیعة تعبیری جدیدتر از دورهٔ

ارسطو واز موضوعات پیشوایان فلاسفهٔ اسکندرانی است . اینان هنگامی که برخی از آراءِ فلوطین را بارسطو منسوب میداشتند و کتاب اثولوجیارا، که مأخوذ از تاسوعات فیلسوف اخیر الذکر است، بنام ارسطو ترتیب میدادند این نام را برای علم ما بعدالطبیعة بوجود آوردند واین اسم با اسم ما بعد الطبیعه وماوراءالطبیعه وحکمت اولی وعلم برین همه برای یک مفهوم بکارمیرفتند که دونوع ازمواضیع را شامل است :

اول مبادی عامهٔ وجود مانند وحدت و کثرت وعلت ومعلول وقوه وحرکت ومبادی علوم مختلفی ازقبیل مبادی طبیعیات وریاضیات وغیره وچنانست که میتوانیم این قسمت ازعلم ما بعدالطبیعه را «علم وجود مطلق» بنامیم .

دوم نظر درحقیقت واجب الوجود واثبات ربوبیت وصفات ودلایل خلق وابداع وتحقیق در وحی وملك و ربط حوادث عالم باراده وقدرت واختیار واظهار عنایت الهی بافراد ومطالعه در امر معاد وحساب وثواب وعقاب و مطالعه در موضوع نفس و کیفیت حلول آن در بدن وخلود آن . این مباحث اخیر جملگی متأخر از فلسفهٔ ارسطو واز مبدعات اسکندرانیان است که بوسیلهٔ علمای سریانی بمسلمین رسید .

مفهوم وجود شامل سراسر موجودات است منتهی کلی تشکیکی است چه در بعضی ازاصناف موجودات قوت آن بیشتر ودربرخی کمتراست . این مفهوم اشهر ازآن است که حد ورسمی برای آن قائل شد وچون مبداء هر چیزی است شرح آن میسر نیست بلکه صورت آن بلاواسطه درنفس تقوم مییابد وبعبارت دیگر مفهوم وجود از مفاهیم ضروری وبدیهی است ، وجود چه درنفس وچه در اشیاءِ عین شیء است وبنا براین عدم نیست وتصور عدم آن هم ممکن نیست . وجود بدونوع واجب وممکن تقسیم میشود . واجب آنست که هرگاه ذات آن بتنهایی فرض شود وجود آن واجب گردد یعنی بالذات وبالضرورة موجود است . ممکن آنست که با اعتبارذات آن وجودش واجب نگردد وتصور عدم و وجود آن محال نباشد وبعبارت دیگر دروجود وعدم آن ضرورتی متصور نیست . موجودات منقسم بجوهر وعرض، بواحد و کثیر، بقدیم وحادث ، بعلت ومعلول، بتام وناقص ، بفعل وقوه میگردند . هر وجودی که معلول بعلت ومبتدی بابتداء زمانی باشد حادث است والاقدیم ، وقدیم خود بقدیم بالذات که وجود آن مسبوق بعلت نباشد

وقدیم بالزمان که وجود آن مسبوق بزمان نباشد تقسیم میشود . عالم قدیم بالزمان است زیرا بالذات متأخر از وجود واجب ومعلول آنست لیکن تأخر آن از صانع تأخرذهنی است زیرا وجود علت ضرورة وبدون فاصلهٔ زمانی مقتضی وجود معلول است . اشیاءِ محدث همان اعیان اشیاءِ موجود درعالمند وهرمحدث درمقام تحققمحتاج بعلتی است. علل برچهار نوع مادی وصوری وفاعلی وغائی منقسم میگردد وچون ممکن نیست الی غیرالنهایه امتداد یابد (زیرا این امتداد مستلزم دور وتسلسل است) پس ناگـزیر باید بیك علت نهائی منتهی گردد که ماهیت او عین وجود او باشد وچنین علتی البته نمیتواند معدوم باشد زیرا مبداء هر وجود است . این علة العلل باری تعالی است که : معلول غیر نیست ، قدیم بالذات است ، وجود او ضروری است ، بسیط و کامل است وممکن نیست که غیر از خود او سببی برای وی تصور کـرد یا برای ذات او وجود مبادی واسبابی لازم باشد وازحالی بحالی برای وصول بکمال منتقل گردد ، برای او ارادهٔ منتظر وعلم منتظر و کمال منتظر وجود ندارد ، خیر محض است و کمال محض، واحد از جهت تمامیت وجود است و واحد از جهت اینکـه حدی برای آن نیست و واحد ازجهت آنکه منقسم بکم ویا بمبادی مقومه ویا باجزاءِ حد نمیباشد ونمیتوان دو واجب الوجود تصور کرد یعنی نمیتوان برای او شریکی قائل شد وشریك باری ممتنع الوجود است . واجب الوجود عقل محض وعاقل برذات خود ومعقول ذات خویش است . ذات خود واشیاء وصفات ایجابی وسلبی خود را تعقل میکند بی آنکـه این تعقل سبب کثرت دروی یا در کیفیت صدور افعال ازو گردد . عشق و عاشق و معشوق ولذیذ ومتلذذ است . اما علم باریتعالی علم بر کلیات میباشد ، درنظر ارسطو خالق تنها برذات خود علم دارد لیکن درنظر ابن سینا این علم از ذات منحصر خالق تجاوز میکند وبکلیات واسباب ومبادی هم میرسد امانه براجزاءِ .بدین معنی که متغیرات موجودات وکائنات فاسده را با تغییرات آنها تعقل نمی کند چه دراینصورت لازم میآید که یکبار آنهارا بصورت موجود ویکبار بصورت معدوم تعقل کند ودرنتیجه متغیر الذات باشد. پس واجب الوجود هرچیزرا برنحوفعلی کلی تعقل می کند. باوجوداین استدلال ابن سینا برای آنکه خودرا بیشتر بمبانی اسلام نزدیك کند آخردچار تناقض شده ورضا داده است که: معذلك هیچیك از اشخاص اشیاء و«مثقال ذرة فی السموات ولافی الارض» ازخالق مکتوم نیست

یعنی آخر کار باینجا رسید که خداوند برهمه چیز علم دارد و این تناقض را بدین گونه توجیه کرده است که چون خالق ذات خودرا تعقل کرد وعلم یافت که مبداءِ هرموجودی است براوایل موجودات و آنچه ازآنها بوجود میآید نیزعلم دارد وچون تمام این اشیاء بامور جزئیه منجرمیگردند پس وجوداول که ازاسباب آنها آگاهست ضرورة نتایج ومعلولات آنها را هم با فواصل زمانی که میان آنهاست یا آنچه را که ازمعاودتها وتکرارها دراین امورحاصل شود هم میشناسد وبعبارت دیگر خداوند مدرك امور جزئی است از حیث آنکه کلی است . قدرت وارادۀ واجب‌الوجود مغایر با عملش نیست بلکه قدرت اوهمان علم برذات او وبر کل است . صانع واحد است یعنی تقسیم بکم یا قول وشرکت با شریك ازاو مسلوب است ، اول است یعنی حدوث ازوی مسلوب است، مرید است یعنی مبداءِ نظام خیر کلی است ، جواد است وجود اوهمان علم واراده وقدرت اوست ، صفات او یا اضافیۀ محض ویا سلبیۀ محض ویا مؤلف از اضافی وسلبی است و وجود هیچیك ازاین صفات سبب تکثر درذات اونیست زیرا هیچیك ازاین صفات زائد برذات نیست وچون واجب‌الوجود ومبداء هرموجوداست، هرچه صدور آن ازوی جائز باشد بالضروره صادر میشود .

تمام حوادث عالم بنا برقوانین سابق ازلی که صانع ایجاد کرده اتفاق میافتد و همۀ حرکات کلی تابع این نظام خاص است . هر کس درنظام عالم تأمل کند درمی‌یابد که صانع مدبر حکیم آنرا مقرون بخیر وعنایت ازلی ایجاد کرده است . عنایت ازلی آنست که وجود اول لذاته عالم برایجاد نظام خیرولذاته علت خیر و کمال بحسب امکان است . نظام خیر را ببلیغ ترین وجهی دریافت و آنچه را نظام وخیر دانست از او بوجه اتم فیضان کرد . خیر درقضاء الهی دخول بالذات دارد نه بالعرض وشر برعکس آن و دارای وجود خاصی است مثلاً گاه برجهل و گاه برالم وغم و گاه برشرك وظلم اطلاق میشود وبالجمله شربالذات عدم است اما نه هرعدم بلکه فقدان مقتضای کمالی طبیعت چیزی است یعنی آنکه شیء فاقد یکی از کمالیات خود گردد . شرمطلق یا شری که بکلی فاقد خیر باشد یا شری که بر خیر غالب ویا مساوی آن باشد وجود ندارد بلکه

عکس این حالت بیشترمصداق دارد . با این شرح معلوم میشود که شر امری وجودی نیست بلکه عدمی ونتیجهٔ نقصان خیر وامری عرضی واضافی ونقصان کمال در صفات وجودی اشیاء است وبالنتیجه باشیائی تعلق میگیرد که طبعاً استعداد تغیر وتبدل وحدثان داشته باشند ، یعنی درماده ، واین ماده که درمعرض شر است مادهٔ عنصری مادون فلك قمر وحتی محصور در اشخاص وانواع خاصی دون اشخاص وانواع دیگر است و اشخاص وانواع هم دائماً درمعرض شر قرارنمیگیرند بلکه این حال گاه درآنها حاصل میگردد پس ماده علت شر وشر محدود است زیرا خلقت عالم ازطرف صانع با ارادهٔ خیر ونظام خیر همراه بود .

چون واجب‌الوجود بذاته ازجمیع جهات واحد است جایز نیست که از او جز واحد صادرشود چه هر گاه ازاو دوشیء متباین درذات وحقیقت صادر گردد ناگزیر از دوجهت مختلف خواهند بود و اگر این دوجهت لازمهٔ ذات او باشند مستلزم انقسام ذات وی میگردندواین باطل است . پس موجودی که ازواحد اول صادرشدواحدبالعدد است وذات وماهیت آن وحدتست وماده در آن نیست وهر ذات که ماده درآن نباشد عقل است . این معلول اول ممکن‌الوجودبالذات و واجب‌الوجود بالاول است.وجوب وجود او ازآن‌جهت است که او عقل است وذات خود را درك میکند و وجود اول را هم ضرورة درك مینماید وهمین علم بروجود اول وذات خود سبب کثرت اضافی است اما این کثرت‌ازناحیهٔ وجود اول نیست‌زیرااین‌ازلوازم‌امکان‌است وامکان‌وجود او بذات اوست نه‌بسبب وجوداول‌وبالعکس‌وجوب وجود اوازوجود اول‌میباشد.اگراین کثرت نمیبود صدور کثیراز اوجایز نبود ودرتمام مراحل وحدات صادر می گشت‌وبا این شرح وجود جسم امکان نداشت . چون عقل اول بروجود اول علم دارد ضرورة از او عقلی که تحت آن واقع است صادر شد واز آن بابت که برذات خود علم دارد صورت فلك و کمال آن‌یعنی نفس فلك اعلی (اول) ازاوپدیدآمد وبهمین ترتیب تکثردرموجودات استمراریافت واز هر عقل عقلی ونفسی وفلکی وجرمی از افلاك صادر گشت تا بعقل فعال که مدبرنفوس ما وعالم‌مادون کرهٔ قمراست منتهی‌شد.هرجرمی‌ازافلاك معلول‌عقلی

ازعقول است وهیچیك ازاجرام نمیتواندعلت وجود جرمی دیگر گردیده‌باشدزیراجرم از آن‌بابت که‌جرم‌است مرکب‌ازماده(هیولی)وصورت‌است واگرعلت‌جرمی‌دیگر گردد باید بمشارکت ماده باشد وحال آنکه ماده را طبیعتی عدمی است‌وطبیعت‌عدمی‌نمیتواند مبداء وجود شود . بعدازاتمام عدد کرات سماوی وجوداسطقسات لازم شد وچون‌اجسام اسطقسیه ازکائنات فاسده هستند لازم‌است که مبادی آنها متغیرباشدوازینروی آنچه‌عقل محض باشد سبب وجود آن نمیتواند بود وچون آنهارا مادهٔ مشترك وصورمختلف است باید اختلاف صورآنها ازچیزی باشد که اختلاف دراحوال افلاك از آن‌پدیدآیدواتفاق مادهٔ آنها درچیزی که اتفاق دراحوال افلاك از آن حاصل گردد، اتفاق درطبیعت افلاك مقتضی وجود ماده واختلاف درانواع حرکات آنها مقتضی آمادگی ماده برای‌قبول صور مختلف میباشد.ازماده کدازعناصرآسمانی‌افاضه میشودعناصراربعه‌حاصل میگرددوآنها ازحیث سبکی‌وسنگینی بایکدیگراختلاف‌دارند. آنکه مطلقاسبك‌باشدمیل‌او ببالاست‌و آنکه مطلقاسنگین‌میل‌او بپایین‌و آنچه‌خفیف‌وثقیل بالاضافه‌است‌میان آن دوقرارمیگیرد وبدین طریق بعدازکرهٔ ماه بترتیب کرهٔ اثیروکرهٔ هوا وکرهٔ آب وکرهٔ‌خاك‌قراریافته. وجود مرکبات عناصر بتوسط حرکات سماوی صورت گرفته است . جسم مرکب است از ماده وصورت جسمیه . صورت در مرتبهٔ وجود بر ماده مقدم وممتد در جهات ثلاث ومتصل واحد است وبرای آنکه قابلیت انفصال یابد مقارنهٔ آن با هیولی ضروری است. جسم بنابرکلیت خود مشترك نیست وهرحرکت جسم بالطبع نتیجهٔ حالتی غیر طبیعی ومفارق از طبع آن میباشد واین حالت غیر طبیعی یا در کیف است ویا درکم ویا در مکان ویا دروضع ویا درمقولهٔ دیگری ازمقولات وعلت درتجدد حرکتی بعد ازحرکت تجدد این حالت غیرطبیعی وبمقدار بعد ازغایت است وچون چنین باشدحرکت‌اجسام ازروی طبع نمیتواند مستدیر باشد .

حرکت تبدیل حالتی‌درجسم‌است کدتدریجاً برسبیل توجه‌بسوی چیزی وامری ووصول بدان بالقوه‌یا بالفعل‌صورت گیرد وبهمین‌سبب‌قابل‌زیاده‌ونقصان‌ووجودآن‌همواره بین قوهٔ محض وفعل‌محض میباشد وچون حرکت‌جسم همیشه متوجه وصول بهدفی‌است پس کمالی برای آن محسوب میگردد. حرکت درکم وکیف واین ووضع وملك واقع

میشود.سکون امری عدمی یعنی عدم حرکت است.هر حرکت که درجسم صورت گیرد نتیجهٔ علت محرکه ییست واین علت معنی زائدی برهیولی جسمیه وصورت آن است واین معنی یا درجسم است ویا مفارق از آن، درصورت اول جسم را متحرك لذاته گویند که خود بمتحرك باختیار ومتحرك بطبع منقسم میگردد ومتحرك بطبع اگر درحال طبیعی باشد حرکتی نخواهد داشت مگر آنکه طبیعت دچارفساد شده باشد وبخواهد بحال اصلی خود باز گردد وچون این معنی حاصل شود حرکت منقطع میگردد .

پس مقدارحرکت متناسب است با مقدار بعد ازحالت طبیعی وغایت.این حرکت اگر درمکان صورت گیرد باید مستقیم باشد زیرا هر میل طبیعی خواهان نزدیکترین مسافت یعنی خط مستقیم است . پس حرکت مستدیر طبیعی نیست بلکه ممکن است طبعی ونتیجهٔ میل واراده باشد وازینروی فلك که دارای حرکت مستدیر میباشد متحرك بالطبع است . ازطرفی دیگرمیدانیم که برای هرحرکت مبداءِ قریبی لازم است. مبداءِ قریب حرکت مستدیر فلکی نفس فلکی است که کمال جسم فلکی وصورت آن میباشد.این نفس فلکی اگر ازهرحیث قائم بذات خود بودمیبایست عقل محض باشد وتغیر وتبدلی حاصل نکند ومخالط باقوه نشود،پس نسبت نفس فلکی مثل نسبت نفس حیوانی بماست بااین تفاوت که اومیتواند تعقلی مشوب بماده کند،مانند عقل علمی که درماست ومحرك اول آن غیرمادی است وحرکت آن نتیجهٔ قوه‌یی غیرمتناهی میباشد ، البته قوهٔ نفس متناهی است لیکن بسبب علم برعقل اول نورآن دائماً برنفس فیضان میکند وبدین سبب دارای قوهٔ غیرمتناهی میگردد ودرنتیجه حرکت مستدیرهٔ افلاك نیزغیرمتناهی است. با این شرح معلوم میشود که فلك متحرك بالطبع ومتحرك بالنفس و متحرك بقوهٔ عقلیهٔ غیر متناهیه وهر حرکتی از دیگری ممتاز است . محرك اولی برای مجموع سماوات واحد است وبرای هریك از کرات آسمانی هم متحرکی قریب که مختص بدان است یعنی نفس محرکی وجود دارد. این نفس محرك فلکی تعقل خیرمیکند واورا بسبب جسم تخیل وتصورجزئیات وارادهٔ بدانهاست واین خود مستلزم حرکات مادون آن میباشد تاآنکه منتهی بحرکت فلکی گردد که پیش از کرهٔ ارض است ، یعنی ماه ، ومدبر آن عقل فعال میباشد .

از حرکات سماوی حرکات عناصر برمثال تناسب حرکات افلاك ، حاصل میشود واین حرکات مواد عناصر را مستعد قبول فیض ازعقل فعال مینماید وصور آنها را برحسب استعداد بدیشان می‌بخشد .

ابن‌سینا بامطالعه درسرعت وبطؤحرکت اشیاء ومقایسهٔ آنها بمفهوم‌زمان‌میرسد وبعبارت دیگر نزد او زمان مقدار حرکت است . زمان محدث بحدوث زمانی نیست چنانکه زمان براو مقدم باشد بلکه حدوث آن حدوث ابداعی است یعنی تنها مبدع آن برآن سابق است وحال آنکه رازی چنانکه دیده ایم بقدم آن معتقد بود . زمان متصل و واحدش «آن» است وبسبب خاصیت اتصال که درآن وجود دارد ابوعلی آنرا وصف حرکت مستدیرفلاك که آنهم متصل میباشد گرفته است .

مکان خاص جسم وآنست که محیط برجسم وحاوی، متمکن وهنگام حرکت مفارق از آن باشد . مکان نه هیولی است ونه صورت ونه ابعادی که مجرد از ماده وقائم بجسم متمکن باشد وخلاء هم نیست زیرا ابوعلی وجود خلاء را نفی می کند .

ابن سینا بحث درنفس را نیز درقسم‌طبیعیات‌پیش میآورد .نفس کمال‌اول هرجسم طبیعی آلی است و بنفس نباتی وحیوانی وانسانی منقسم میشود . نفس نباتی را سه قوه است : غاذیه که کار آن استحالهٔ جسمی دیگر است بمشابهت جسم خویش تا بدل مایتحلل قرار گیرد ، منمیه که کار آن افزودن برجسم خویش است درجهات سه گانه تا بغایت کمال رسد . مولده که عمل آن گرفتن چیزیست ازجسم‌خویش که‌بالقوه مانند آن باشد وبا انفعال ازافعال اومانند آن جسم گردد .

نفس حیوانی دارای دوقوهٔ محرکه ومدرکه است . از قوهٔ محرکه جنبش جسم تولید میشود وآن یا قوهٔ محرکهٔ باعثه است که چون بخیال درآید باعث توجه جسم بچیزی (شهوانیه) ویا فرار ازآن (غضبیه) میگردد ویا قوهٔ محرکهٔ عامله (فاعله) که دراعصاب وعضلات قراردارد وآنها را بحرکت درمیآورد . قوهٔ مدرکه خود بر دو قسم میشود یکی آنکه دریافتن آن از بیرون باشد وازپنج حس بینایی (باصره) وشنوایی (سامعه) وبویایی (شامه) وچشش (ذائقه) وبساوایی (لامسه) تشکیل میشود ودیگر

آنکه دریافتن آن ازدرون باشد وبعضی از آنها صورت محسوسات را درك‌می کندوبعضی معانی محسوسات را . صور محسوسات را نخست حواس درك می کنند وسپس بدماغ میرسانند مثلاوقتی گوسفند گرگی را بیپند نخست شکل وهیأت ورنگ آنرا ازطریق حواس درمی‌یابد وبا تطبیق صفات آن برصفات گرگ درمی‌یابد که آن گرگ است ودرهمین حال مطلب دیگری را هم درك میکند وآن ترس از گرگ وفرارازآنست.این ادراك اخیرازطریق‌حواس نمی‌آید بلکه بیاری قوای باطنه حاصل‌میشود .مراکزقوای مختلف ادراك مانند حس مشترك وخیال وقوۀ مصوره و وهمیه وحافظه را ابن‌سینا در تجاویف دماغ تعیین می کند . قوۀ حس‌مشترك یا بنطاسیا[۱] درتجویف‌اول‌قسمت‌پیشین دماغ قراردارد وکلیهٔ صور منطبق درحواس خمس بآن میرسد وبیاری همین حس است که مثلاً با رؤیت چیزی مزهٔ آنرا درمی‌یابیم . محل قوۀ خیال ومصوره درآخرتجویف مقدم دماغ است وآنچه را حس مشترك بذیرفت حفظ می کند چنانکه بعد از غیبت محسوسات درآن باقی بماند . قوۀ متخیله (درنفس حیوانی) یا مفکره (درنفس انسانی) درتجویف میانین دماغ قراردارد وکارش آنست که بحسب اختیار از آنچه در قوۀ خیال است بعضی‌را با بعضی‌ترکیب کندویا برخی را از برخی‌جداسازد.قوۀ وهمیه‌درآخرتجویف میانین دماغ واقع است ومعانی غیر محسوسه راکه در محسوسات جزویه واقع است درمی‌یابد مانند قوه‌یی که گرگ را مهروب‌عنه وطفل را معطوف‌علیه تشخیص میدهد . قوۀ حافظهٔ ذاکره در واپسین تجویف دماغ واقع است وآنچه را قوۀ وهمیه ازمعانی‌غیر محسوسه درمحسوسات درك کرد نگاه میدارد .

سومین قسم نفس نفس ناطقه یا نفس انسانی است که کاملترین نوع آن میباشد. در موجودات عقلی اولین مرتبه را عقل اول حائز است وآخرین مرتبه را نفس ناطقه که خاص انسان است . نفس ناطقه چون افعال فکری را تعقل وامور کلی را ادراك میکند کمال اول‌جسم‌طبیعیهٔ‌عضویه‌است ، انسان مانند نبات وحیوان بیاری قوای غاذیه ونامیه که سبب بقای نوع میباشد بالاراده حرکت میکند وبواسطهٔ عقل کلیات‌راادراك

۱- Phantasia

وبیاری آنها معانی جزئی را استنباط مینماید ، این قوا در انسان همه منبعث از نفس انسانیند ونفس انسانی یا نفس ناطقه کمال اول جسم انسانی است واو جوهری است که نه جسم است ونه قائم بجسم . قوای نفس ناطقه به عامله وعالمه تقسیم میشود که هردو را عقل هم مینامند . قوهٔ عامله (عقل عملی) مبداء محرك بدن انسان بکارهای جزئی خاص مثل گریه و رؤیت و خجلت و تمیز آنها از یکدیگر و شناختن اوقات آنهاست، ویا تحریك بدست باجراء صناعات خاص مثل طب و نجاری ونوشتن وجز آن ونیز حکم نسبت باعمال بشر ونمیز نیك وبد آنها با همین قوه است مانند ادراك زشتی دروغ ونیکی احسان . قوهٔ عالمه (عقل نظری) قوه ییست که برای ادراك صور مجرد ومعانی مطلق واکتساب آنها بکار رود بنحوی که ازآن معارف ومعلومات ماپدید آید. این قوه بسه قسم منقسم میشود: نخست قوهٔ مطلقهٔ هیولانی وآن استعداد مطلق بدون فعل است مثل قوهٔ کتابت درطفل . دوم قوهٔ ممکنه وآن استعداد باضافهٔ چیزی از فعل است مانند قوهٔ کتابت در طفل بعد ازآنکه الفبا آموخت . سوم ملکه وآن درآمدن استعداد مذکور است بفعل واتمام آن بآلات عمل بنحوی که هروقت بخواهیم بدون حاجت باکتساب مجدد ازعهدهٔ آن کار خاص برآییم مانند استعداد کتابت در کسی که نوشتن را نیك آموخته باشد . اگر نسبت قوهٔ نظریه به صورتها نسبت استعداد مطلق باشد آنرا عقل هیولانی گویند . دراین صورت عقل تنها استعداد محض برای حصول علم است . این عقل خاص انسان است نه حیوان . اگر عناصری از معقولات ابتدائی چنانکه قابل وصول بمعقولات ثانوی باشد درعقل هیولانی حاصل شود آنگاه آنرا عقل بالفعل گویند واگر درآن معقولات ثانوی مکتسب حاصل وبالفعل مخزون گردید چنانکه هروقت خواست اظهار کند دوصورت دارد اگر بالفعل حاضر باشد آنرا عقل مستفاد واگر بالفعل مخزون باشد عقل بالملکه خوانند. اما عقول آدمیان را استعدادهای مختلف است بعضی از آنها دارای استعداد قوی هستند چنانکه برای اتصال بعقل فعال حاجت به تحقیق وتعلم بسیار ندارند وپس از اندك مدت بمرحله یی میرسند که حقایق امور را بلاواسطه ومن غیرتقلید استنباط میکنند واین خاص نفوس استثنائی قدسی

است وابوعلی از آن بقوهٔ قدسیه تعبیر می کند که مورد فیض روح‌القدس قرار گرفته وجمیع معقولات یا آنچه برای تکمیل قوهٔ عملی او لازم است بدو تفویض میشود و درجهٔ عالی آن نبوت است. گاه ممکن است که روح‌القدس براین قوهٔ متخیله معقولی را افاضه کند که متخیله آنرا با مثالهٔ محسوس و کلمات مسموع تشبیه نماید ودر این حال است که از آن صورت بفرشته‌یی در هیأت مردی واز آن کلام بوحی والهامی در صورت عبارتی تعبیر میشود. بنحو اختصار ابوعلی درجات عادی قوای مدرکه را عقل هیولانی، عقل بالفعل، عقل بالملکه، عقل مستفاد میداند وقوهٔ قدسیه را در فوق قوای چهارگانهٔ دیگر قرار میدهد وهمین قوه است که درنظروی وسیلهٔ اثبات نبوت ومدخل مباحث عرفانی شناخته میشود.

ادراك یا معرفت درنظر ابن سینا بنابرآنچه گذشت، از طریق حواس حاصل وبنیروی قوای باطنه تکمیل میشود. بنابراین ابن‌سینا مبنای معرفت را درحواس‌قرار میدهد وتمام اعمال نفس وقوای باطن از همین اعمال حواس وادراکات آنها آغاز میشود منتهی ادراك معقولات خاص نفس‌است بدون آلت ووسیله‌یی زیرانفس که مجرد از ماده است میتواند صور معقولهٔ مجرد از ماده رادرك کند وحتی با همین روش رؤیا و وحی وغیب را هم تعلیل کرده وبا اعتقاد بقوهٔ قدسیه اثبات نبوت وارتباط آنرا با عقل فعال آسان ساخته است.

ادراك نفس انسانی هم بوسیلهٔ آلات وهم بذات خود وبدون توسل بآلات صورت میگیرد. قوای آن بسیار است و با حدوث بدن حادث میگردد وبعد از آن باقی میماند اما ببدن دیگر وارد نمیشود. متصرف در بدن وعاقل بذات خود است و واسطه‌یی بین او وذات او نیست وبین او وآلت او وآلتی فاصله نمیباشد وادراك شیء جز بحصول صورت آن دراین جوهرمیسر نمیگردد. نفس‌انسانی قوه‌یی هیولانی واستعدادی برای قبول‌معقولات بالفعل‌دارد.هرچه هم که‌ازقوه‌بفعل‌درآید محتاج سببی‌است که‌آنرا بفعل‌درآورد واین سبب هم باید بالفعل موجود باشد وجسم هم‌نباشد پس‌جوهری مجرد ازماده وهمان عقل فعال (واهب‌الصور) است وآنرا فعال گوییم تا با عقول هیولانی که

منفعل‌اند اشتباه نشود . افعال عقل فعال منحصر درعقول ونفوس نیست بلکه هرصورتی که درعالم حادث شود ازفیض عام اوست واو بهرقابلی بمقدار استعدادش صوری را عطا میکند . عقل فعال ازماده وقوه مجرد وازهرحیث بالفعل است .

ازاحوالی که بنفس انسانی اختصاص دارد رؤیاست که نتیجهٔ انصراف نفس است از تفکر درآنچه حواس بدو میرساند وبدست آوردن فراغت و رفع مانع برای دیدن جواهر روحانیهٔ عقلیه یی که نقش همهٔ موجودات درآنهاست واین حالت البته درنتیجهٔ خواب ورکود حواس حاصل میشود . بهرحال صور اشیاء که درجواهر روحانی موجود است درنفس منعکس میباشد . اگراین صور جزوی ازنفس گردد درمصوره راه میجوید ودرحافظه بنحوی که متخیله درآن تصرفی نکند باقی میماند ودر حال رکود حواس بشکل رؤیا ظاهر میشود . این گونه رؤیا صادق است وحاجتی بتعبیر ندارد اما اگر متخیله تصرفی درصورمحفوظ درحافظه کند وآنرا بشکل صور محسوس درآورد حاجت بتأویل وتعبیر درمیان است واگر منشاء رؤیا قوهٔ متخیله واین قوه منصرف از عالم عقل ومتوجه بعالم حس باشد و تصرفات آن بیکدیگر درآمیزد رؤیا بصورت اضغاث احلام درمیآید وهمچنین‌است اگردرمزاج اختلالی حاصل شده باشد زیرا دراین‌صورت درخواب احوال مختلفی دیده میشود که هیچیك را مبنایی نیست .

ازاحوال دیگر نفس انسانی ادراك علم غیب درعالم بیداری‌است وآن برای کسانی حاصل شود که نفس آنان براثر قوت بسیار مستعد نظر درعالم عقل وحس هردو باشد . این گونه نفوس برعالم غیب مطلعند وبعضی از امور مانند برق خاطف برآنها ظاهر میگردد وآنچه برای آنان درك شد بعینه درحافظه باقی میماند واین وحی صریح‌است. ولی اگردرمتخیله ماند محتاج بتأویل میباشد .

دیگر از احوال نفس مشاهدهٔ صور محسوسی است که وجودی ندارند وآن چنانست که نفس امورغائب را با قوت تمام ادراك کند وآنچه ادراك کرد درحافظه‌بنحو ضعیفی قبول شود . در این حال متخیله برآنها دست می یابد وآنها را بصورت صور محسوس درمیآورد ، سپس این صور ازراه مصوره ومتخیله بحس مشترك سرایت میکنند وآنگاه درست مانند صورتی که از راه چشم بحس مشترك نقل شده باشد دیده میشود .

دیگر معجزات و کرامات است که از خواص نفس انسانیست و این درصورتی حاصل شود که نفس براثر قوت بسیار در ماده چنان تأثیر کند که بتواند صورتی را از آن بزداید وصورتی دیگر بدان دهد چه هیولی منقاد نفوس شریف مفارق ومطیع قوای آنست ونفس انسانی هم ممکن است ازشرف بحدی ودرجتی رسد که نظیر همان نفوس شریف مفارق گردد ومانند همانها درعالم هیولانی تأثیر وتصرف کند ومثلا کوهی را از جای خود بحرکت آرد یا جسم جامدی را مذاب ومادهٔ روانی را منجمد سازد . نسبت این نفوس قوی بدان نفوس شریف مفارق مثل نسبت چراغ بآفتاب است . خاصیت آفتاب گرم کردن است وچراغ نیز میتواند مانند آفتاب لیکن بقدر طاقت وبنسبت حرارت خویش اطراف خود را گرمی بخشد .

نفس تأثیراتی جزئی هم دربدن دارد مثلا اگر درنفس صورت غلبه وغضب حادث شد رنگ چهره برافروخته میشود . نفس انسانی اگر تصفیه وتهذیب شود استعداد خارق العاده یی بدست میآورد چنانکه قابلیت اتصال بعقل فعال را می یابد وباستفاضهٔ حقایق از آن قادر میشود بنحویکه درشرح قوهٔ قدسیه دیده‌ایم وهمچنین است استعداد آن برای درك غیب و وحی بشرحی که گذشته است ، چون نفس در بیداری بعالم غیب متصل شود ومتخیله آنچه را که نفس ادراك کرده بصورتی زیبا وبا سخنانی دل انگیز ومنظوم نشان دهد وبشنواند صورت جوهرشریف درغایت حسن وبهیأت فرشته‌یی درمیآید که پیغامبران دیده‌اند ومعارفی که ازطریق اتصال بجواهرشریفه برای نفس حاصل میگردد مانند کلام مطبوع منظوم شنیده میشود (آیات). اگرچه نفوس درنوع متفقند لیکن ازجهت خواص اختلاف دارند واختلاف افعال آنها دروحی وشرایع هم ازهمینجا نتیجه میشود.

نبوت برای حفظ نظام اجتماعات بشری از رستن موی بر پلك‌ها وابروان ضروری‌تراست زیرا آدمیان نیازمند اجتماعند تاحوائج افراد بمعاونت یکدیگر مرتفع گردد واین امر خود مستلزم معامله ومعاوضه ومعامله ومعاوضه نیازمند سنت وعدل است وبدین ترتیب از وجود کسی که واضع سنت وعدل باشد گزیری نیست واو باید ازنوع آدمی باشد تا با آنان در زندگی مشارکت کند پس چاره نیست ازوجود پیغامبری که ازاقران وامثال بوحی وداشتن آیاتی که دلالت بررسالت وی از جانب خداوند کند،

ممتاز باشد . او مردم را بتوحید میخواند واز شرك باز میدارد وشرایع احکام را بدانان میآموزد وبمکارم اخلاق ترغیب واز کینه وبغض منع و بروز شمار وثواب اخروی متمایل میکند وبتکرارعبادات وامیدارد تا درنتیجهٔ آن از یاد معبود غافل نمانند وبدین طریق هم دین استوارمیگردد وهم نفوس براثر ورزش عبادتها ومجاهدتها ازخویهای زشت وملکات فاسد پاك واز بستگی شدید بجسم فارغ میشوند وملکهٔ توجه بحق واعراض از باطل در آنها پدید میآید ومستعد برخورداری از سعادت میگردند . ورزش این اعمال هر کس را که از اعتقاد نیز عاری باشد سود بخش ومایهٔ استفاده از نصیب اخروی است تا چه رسد بکسی که بداند پیغامبران فرستادگان خدا ودرحکمت الهی فرستادنشان بخلق واجب وسنن موضوعهٔ آنان ازاحکام الهی ولازم الاطاعة است .

ابن سینا بحث دربارهٔ معاد را با تحقیق در موضوع لذت والم شروع میکند . همهٔ لذات حسی نیستند بلکه لذات غیرحسی هم وجود دارد وهمچنین است آلام. لذت عبارت از ادراك ملائم است وملائم آنچه در تکمیل جوهر شیء وتتمیم فعل آن دخیل باشد . ملائم حسی آنست که جوهر حساس وفعل آنرا تکمیل کند وهمچنین‌است‌ملائم غضبی وشهوانی وتخیلی وفکری وذکری . هر قوهٔ دراکه را برای غرض خاص فعلی خاص است وهرشیء که بدان رسد واو را در رسیدن بآن غرض خاص یاوری کند ملائم او ومایهٔ لذت آنست چنانکه برای‌قوهٔ ذائقه چیزشیرین وبرای‌حس‌سامعه صوت خوش معتدل وبرای لامسه چیزنرم . . .اما لذت حسی حقیقی رجوع بحال طبیعی در موقعی است که احساس حالتی غیرطبیعی کرده باشد وچون ازلذات محسوس بگذریم بلذات غیرمحسوس ومعنوی میرسیم . نفس ناطقه مدرك است وبنابراین اوهم لذاتی داردمنتهی چون جوهر اواز جوهرقوای دیگر برتر است ادراك اوهم برتر ازادراك قوای حاسه ، ویقینی وضروری و کلی وابدی ودائم وسرمدی است ، برعکس ادراك حس که ظاهری وجزئی وزائل میباشد وچون حال ازینگونه باشد طبعاً مدرکاتی که ملائم نفس باشد برتر از سایر مدرکات وعبارت از معانی ثابت وصور روحانی ومبداء اول وجود وملائکهٔ ربانی وحقایق اجرام سماوی وعنصری است ، وهرچه مدرك را ادراکی شدیدتر وذاتی

برتر وثباتی پاینده‌تر و وجودی کاملتر وشریفتر باشد لذت آن رساتر وپایاتر و بیشتر است . گاه خروج از قوه بفعل برای وصول بکمال وبملائم بدین نحو میباشد که لذیذ بودن مدرك معلومست ولی کیفیت آن آشکار نیست وعلم بآن حاصل نشده . دراین حال اشتیاقی بدین کمال مشهود نمیباشد و گاه نیز اتفاق می‌افتد که قوه‌درا که‌بر کمال وبرامر ملائم وقوف دارد ولی یا مانعی در راه وصول بدان وجود دارد ویا امری نفس را بخود مشغول داشته است چنانکه ازاین ملائم و کمال منصرف می گردد وضد آنرا برمی گزینند وهر گاه مانع برطرف گشت بقرار اصل باز میگردد واز دریافتن کمال لذت میبرد . کمال خاص نفس ناطقه دراینست که عالمی عقلی گردد که صورت کل و نظام معقول در کل وخیر فائض از واهب‌الصور در وی مرتسم باشد واز مبداء آغاز کند وتا بجواهر شریفهٔ روحانیهٔ مطلقه وبجواهر روحانیه‌یی که تعلقی با بدان‌دارند وباجسام علویه برسد و بدرجتی نایل شود که هیأت وجود بتمامی در او مستقر گــردد وعالمی معقول موازی با همهٔ عالم موجود شود و حسن مطلق وخیر مطـلق و نور مطلق را مشاهده کند وبا آن متحد واز نوع آن گردد ، این کمال را نمیتوان با سایر کمالات از حیث وجود و دوام ولذت وسعادت مقایسه کرد بلکه این لذت از همهٔ لذات حسی وازهمهٔ کمالات جسمانی بالاتر است وحتی میتوان گفت که مناسبتی هم میان آنها از لحاظ شرف و کمال نمیتوان تصور کرد . این سعادت برای آدمی تماماً حاصل نمیشود مگر با اصلاح جزو علمی وعملی نفس (تهذیب اخلاق) . خلق ملکه‌ییست که بوسیلهٔ آن از نفس افعالی بسهولت وبی مقدمهٔ فکری وسابقهٔ اندیشه صادر گردد واین امر امکان نمی پذیرد مگر با استعمال حد وسط بین دو خلق متضاد ونگاهداشتن میانهٔ دوجانب افراط وتفریط . ملکهٔ افراط وتفریط مقتضی قوای حیوانی است وچون این ملکه قوت یابد حالتی در نفس حاصل میشود که علاقهٔ آن ببدن نیرو می گیرد اما ملکهٔ توسط از مقتضیات نفس ناطقه است وچون قوت گرفت علاقهٔ آن با بدن مقطوع میگردد و بسعادت کبری میرسد . نفوس ناطقه را مراتبی در اکتساب دوقوهٔ علمی و عملی ویا قصور دراین امر میباشد . در نفس انسانی باید تصور معقولات وتخلق بخلقهای

نیکو حاصل شود تا از شقاوت ابدی برهد . ابوعلی درجواب اینکه کدام تصور وخلق موجب شقاوت جاویدان و کدامیك از آنها مایهٔ شقاوت موقت خواهد بوده میگوید نمیتوانم دراین باب جز بطریق تقریب سخن گویم و دنبالهٔ تحقیق دراین مسأله را بدین نحو میگیرد که نفس انسانی مبادی مفارقه را از آنجا که وجود آنها نزد او ازراه برهان و استدلال روشن است بحقیقت تصور واز روی یقین تصدیق مینماید تا علل غائی اموری را که در حرکات کلی واقع است دریابد وهیأت کل ونسبت اجزائش را با یکدیگر و نظام کلی عالم را که ازوجود اول نشأت کرده است بشناسد وعنایت ازلی وچگونگی آنرا درك کند و بداند که چگونه هستی ویگانگی خاص خداوند است وازچه راه باید برحقیقت وجود او معرفت یافت که بهیچ وجه تعدد وتغییر درآن راه نیابد وترتیب نسبت موجودات باو چیست . هرچه بر بصیرت وتعقل آدمی افزوده شود استعداد او برای کسب سعادت فزونی خواهد یافت وگویا انسان ازاین عالم وعلائق آن بری نمیشود مگر آنکه دل بدان جهان بندد و برتعلق خود بدان عالم بیفزاید چنانکه شوق وعشقی شدید بدان یابد واز هرچه غیر آنست غافل ماند اما نفوس ساده یی که بتحصیل این شوق توفیق نیافته اند تنها درصورتیکه هیأت صحیح اقناعی وملکات خوب اخلاقی درآنها حاصل شود بقدر آنچه از کمالات کسب کرده اند از سعادت برخوردار خواهند شد وآنانکه براثر وجود موانع از رسیدن بکمال محروم مانند بشقاوت ابدی گرفتار خواهند بود . این گروه اخیر یا کسانی هستند که در کسب کمالات تقصیر ورزیده ویا آنکه با متابعت از آراء فاسد در مخالفت با حقیقت تعصب روا داشته اند . بعد از مفارقت جسم درنفوسی که اعتقاد عامیانه بروز بازپسین دارند نه انگیزهٔ وصول بمراتب عالیهٔ کمال موجود است ونه عدم کمالی که مایهٔ شقاوت گردد ، بلکه تمایل آنها بیشتر بجسم است ودرعین حال هم نیاز بتخیل و برای تخیل حاجت بجسم دارند وازینروی نا گزیر اجرام سماوی را مبنای تخیل قرارمیدهند وآنچه را ازاحوال بعث وقبروخیرات اخروی بآنها گفته بودند مشاهده میکنند واین سعادتی نسبی برای نفوسی است که بدکارنبودند اما درمراتب جهل بسر میبردند و اعتقاد آنها بحشر عامیانه و دور از فهم و تعقل قبلی

بود . سایر نفوس هم بعد از مفارقت جسم بنابرآنکه دارای ملکات عالیه یا رذیله بوده باشند بسعادت یا شقاوت خواهند رسید . نفس پاك ومقدسی که بآلایشهای جسم دچار نباشدتن را رها می کندوبآسانی بکمال ذاتی خود میپیوندد و بجواهر عالیه که لذت وجمال وبهاء واقعی خاص آنهاست متصل وازعالمی که درآن بود منقطعمیگردد.لیکن اگر نفس برذائل جسمانی از قبیل شهوت وغضب وامثال آنها آلوده باشد عقابی را که در دنیا برای آن مصور شده بود میبیند وسختیهای آنرا میچشد وآنقدرسختیمیکشد تا از آلودگیها پاك گردد وچون بدین مرحله رسید اتصال بعالم اعلی ونیل بسعادت عظمی برای او میسرمیگردد .

در رسالۀاضحویه[1]تقسیمات نفوسمفارقازابدان روشنتر بیانشدهوآمدهاست که « نفوس کامل منزه» سعادت مطلق اخروی خواهند داشت و « نفوس کامل غیرمنزه » در

---

۱ ـ رسالۀ اضحویه فیامرالمعاد ص ۱۲۰-۱۲۲.

درصحیفۀ ۲۲۷ از همین کتاب گفته ایم که ابنسینا رسالۀ اضحویه را بنام وزیر ابوسعد همدانی نگاشت . در این باب بنقل بیهقی در تتمة صوانالحکمة (ص ۳۳) اعتماد شده که گفته است « . . وکتب هذهالمناظرة ابوعلی الیالشیخ الوزیر الامین ابیسعد الهمدانیالذی صنفابوعلی باسمهالرسالةالاضحویة » وبسبب اعتماد ازمراجعه بقول ابن ابیاصیبعه (ج ۲ ص ۱۹) غفلت شده که گفته است ابوعلی رسالةالاضحویه را بنام امیر ابیبکر محمدبن عبید نوشت . درآغاز رسالۀ اضحویه (چاپ مصرباهتمام استاد سلیمان دنیا. سال ۱۹٤۹) نیز چنین آمده است : « و بعد فهذه رسالة للشیخالرئیس ابیعلیبن سینا فیالمعادکتبها الی ابیبکربن محمد » وشیخ اوراچنین ستوده است : «افاضالله تعالی علیروحالشیخالامین فیالدارینانوارالحکمة و طهرنفسهمنادناس الطبیعة واعطاه منالبقا مایفی باکتساب السعادة الحقیقة ... » . درمقدمۀ اینکتاب ابوعلی از حقوق بسیار این ابوبکرمحمد یا ابوبکربن محمد یا ابوسعد الهمدانی (؟) برخودیاد میکند وگوید که از عهدۀ قضای این حقوق چنانکه باید برنخواهد آمد ویکجای دیگر اورا « الشیخ الامین ادامالله توفیقه » خطاب میکند (ص ۳٤) وبهرحال درمخاطبه جانب احترام را نگاه میدارد . دراین رساله شیخ نخست به بحث مختصری در ماهیت معاد واختلاف آراء درآن وذکر عقاید مختلفیکه ملل ونحل در این باب داشتند مبادرت میکند وآنگاه برآراء باطل دراین زمینه وابطال عقیدۀ قائلین بتناسخ واثبات نفس واستغناء آن در قوام از بدن میپردازد وفصل ششم کتاب را بوجوب معاد وفصل هفتم را درشناخت احوال طبقات مردم بعد ازمرگ وتحقیق نشات آخرت اختصاص میدهد .

آغاز امر درعین شعور بسعادت، بسبب هیأت‌رذیله ازآن بازمیمانند ودچار آزارشدیدی میگردند لیکن آخرازاین حال خلاص می‌یابند و بسعادت حقیقی نائل‌میشوند. «نفوس ناقص منزه» با آنکه درمدت حیات از وجود کمال برای خود مطلع بودند از کسب آن اعراض جستندوازباب نقصان آن کمالات متألم ودچارالم سرمدی هستند. امانفوس ناقص منزه‌دیگری‌هم هست مانند نفوس کسانی که اصلامتوجه کمال نفس انسانی‌نشدند و کسی هم آنها را متوجه نساخت ویا نفوس کودکان وابلهان، این نفوس درحالتی بسر میبرند که نه سعادت است و نه شقاوت زیرا اینها احساس کمال نمیکنند تا عدم وصول بدان آنهارا دچار الم سازد وچون بکمال هم نمی‌رسند بسعادت عظمی نائل نخواهند گشت. اما «نفوس ناقص غیر منزه» اگر بدانند که کمالی برای آنها وجود دارد که بدان نرسیده اند در شقاوت ابدی بسر خواهند برد و اگر این نقصان خالی از شعور باشد بنسبت هیأت پستی که ازعالم طبیعت بارث برده‌اند دچار الم خواهند بود. ابوعلی درپایان این تقسیم عقیدهٔ اسکندر الافرودیسی را دراینکه نفوس ناقص مطلقا بعد از فساد بدن ازمیان میروند مردود میداند ومیگوید که همهٔ نفوس انسانی اضطرارا باقی خواهند بود.

با توجه باین‌مقدمات معلوم میشود که: ۱ ــ ابن‌سینا اعتقاد ببقای نفس بعد از مفارقت جسم دارد و ۲ ــ معتقد بحلول آن درجسمی دیگر نیست تا قول بتناسخ لازم آید و ۳ ــ درعین اعتقاد بمعاد آنرا چنانکه اهل ادیان میگویند قبول نکرده وهمان طریقی را پیموده است که فلاسفهٔ دیگر اسلامی پیش از او پیموده بودند و او اعتقاد بمعاد جسمانی را جز ازطریق شریعت وتصدیق قول پیغامبرمیسر نمیشمارد.

موضوع مهم در فلسفهٔ ابن‌سینا نظرهای عرفانی اوست. البته ابن سینا چنانکه درشرح تألیفات او دیده ایم در مباحث عرفانی وارد شد ولی نه آنرا در اصول فلسفهٔ مشائی خود وارد کرد و نه بکلی از مبانی فلسفی خود نیز جدا ساخت بدین معنی که از بحث در نفوس وعقول و کیفیت اتصال بعقل فعال برای ورود درمباحث عرفانی استفاده برد. ابوعلی چنانکه دیده‌ایم تهذیب نفس وتنزیه آنرا ازطریق توجه بشعائر دینی و کسب ملکات فاضله وعدم تعلق بجسم وسیلهٔ اتصال بعقل فعال و وصول بعالم

عقلی وعالم اعلی دانسته است واین همان معنی است که متصوفه درتمام مقالات خود تکرار کرده اند اما نباید فراموش کرد که این امر جز برای نفوس قوی که مؤیدبتأیید الهی باشند تا درجات معین ومحدودی امکان پذیر نیست وبرای سایرین هم درصورت ارادت با تهذیب نفس از طریق ریاضت و کسب ملکات فاضله ودانش تا حدی امکان می‌یابد (زیرا اتصال کامل فقط با مفارقت نفوس زکیه از جسم ممکن است) وهمین اتصال است که درك حقایق‌عالم را با ادنی تأمل برای ما میسرخواهد ساخت . ابن‌سینا میگوید کمالات نفوس بشریه وملکیه درآنست که معقولات را چنانکه هست بحسب طاقتشان از راه تشبه بذات خیر مطلق درك کنند . منظور نهایی از تقرب بخیر مطلق قبول تجلی او برحقیقت یعنی براکمل معانی عالم امکان است واین همانست که صوفیه ازآن به « اتحاد » تعبیرمیکنند . خیراول (خداوند) بذاته برجمیع موجودات ظاهر ومتجلی است ومحتجب یافتن او نتیجهٔ قصور بعض ذوات انسانی از قبول تجلی است ودرحقیقت حجاب جز برای محجوبین وجود ندارد وعبارتست از قصور وضعف ونقص آنان . خداوند سبحانه وتعالی در جمیع موجودات ظاهر است ومرد کامل عقل اورا درهمهٔ آنها آشکار می‌بیند اما کسانی که عقلهایشان از ادراك حقایق وجود قاصر شد نمیتوانند آن حقیقت را ببینند ودر واقع نمیتوانند درك کنند که همهٔ این مظاهر وجود همان خدا هستند . این گـونه استعداد درك حقایق همچنانکه گفتیم با تهذیب وتنزیه نفس میسر است واین امر حاصل نمیشود مگر با اجراء او امر شرعی الهی و کسب فضائل اخلاقی وعلمی وعبادت ومجاهدت . ابوعلی خصوصاً بعبادت باطنی بسیار اهمیت میدهد . عبادت باطنی عبارتست از تأمل واستغراق در فهم حقایق عالم واین عبادت هم مانند عبادتهای ظاهری از قبیل نماز و روزه در تقویت ادراك عقلی بسیار مؤثر است . ابن‌سینا میان زاهد وعابدرا بدینگونه فرق مینهد که : زاهد کسی است که ازحطام دنیوی ولذات‌آن جشم پوشد وعابد آنکه درکار عبادت وادای فرایض دینی ایستد . وی‌عارف‌را درمرتبدیی فراتر ازاین دومرتبه قرارداده است بدین معنی که زهد درنظر عابد وزاهد وسیله‌ییست برای تحصیل سعادت اخروی ودرحقیقت ترك دنیا برای

عقبی ، لیکن نزد صوفی وسیله ییست برای رهایی از علایق وتقویت قوهٔ فهم وخیال و معتاد ساختن آنها باجتناب از چیزهای فریبنده ونزدیکی بحق . براثر این مجاهدات همهٔ قوا درپیش عقل سر تسلیم واطاعت فرود میآورند وهنگام تجلی حق برباطن عقل را درتوجه باشراقات ساطعه آزاد میگذارند تا بتدریج این حال برای وی ملکه شود بنحوی که هرگاه بخواهد از نور حق مطلع شود همهٔ قوا او را اطاعت کنند .

نخستین قدم برای وصول بچنین مرتبه اراده است وآن عبارتست از میل وصول بعالم قدس وکمال ودرنتیجهٔ این میل جنبش وشوقی برای اتصال بدان عالمدست میدهد وکسیرا که بدین‌درجه‌ارتقاء یافته باشد « مرید » خوانند واو درکارخود توفیق نخواهد یافت مگر از طریق مجاهدت و ریاضت . شرط ریاضت نخست ترك ماسوی‌الله است که زهد واقعی درحصول این غرض بما یاوری خواهد کرد . دوم درآوردن نفس‌اماره باطاعت نفس مطمئنه تاآنکه قوای تخیل وتوهم را ازارتباط با این‌عالم برهاندو باعالم‌قدس‌ارتباط بخشد واین غرض را عبادتی که بافکر همراه‌باشد وقول وسخنان دلپذیر عارفان وواعظان پاك نهاد فصیح نیکو گفتار اعانت میکند . سوم تهذیب و تلطیف باطن که فکر لطیف وعشق دور از شائبه وفارغ از استیلاء شهوت که منشاء آن ساز گاری روحی وسنخیت نفسانی باشد درحصول آن ما را یاری خواهد داد . بعد از آنکه ارادت وریاضت بحد کمال رسید انسان بدرجتی ارتقاء میجوید که خلساتی بس‌لذیذ از تابش نورحق برای او حاصل شود این خلسات بمثابهٔ برقهاییست که روشن وخاموش شود واین همانست که دراصطلاح صوفیان « وقت » گویند و وقت بین دو « وجد » واقعست که یکی پیش‌از خلسه ودیگر بعد از آن حاصل گردد . چون مرید در ریاضت مداومت کند ظهور این حالت بدفعات بیشتری اتفاق می‌افتد وبعد از تکرار این حالت دیگر ریاضت لازمهٔ ظهور آن نیست یعنی وقتی صوفی بدین مرحله رسید درغیرحال ریاضت نیزاین‌خلسه‌ها براو دست میدهد وهر بار او را بجناب قدس میبرد چنانکه نورحق را درهرچیز متجلی بیند وبعد از این مراحل بمرتبه‌یی از سکون وآرامش وانس میرسد که او را معارف مستقری حاصل میگردد . ملکات اخلاقی وکرامات و بزرگواریهای عارف همه بعد

از این مراحل حاصل میشود وبعد از این احوال است کـه مصدر خوارق عادات میگردد . (۱)

حکمت عملی ابن سینا براساس سیاست مدن وتدبیر منزل وتهذیب نفس قرار دارد بنحوی که تعریفات آنها قبلا گذشته است . فایدهٔ این علم آنست که فضائل وطریق کسب آنها و رذائل وراه اجتناب ازآنها را بما میآموزد وما را از کمالات انسانی برخوردار میسازد. خداوند مردم را از حیث عقول وآراء متفاوت خلق کرده است و بهمین سبب اختلاف درطبقات اجتماع حاصل میشود . اگر همهٔ مردم از زمرهٔ ملوك وفرمانروایان ویا جملگی از اهل کسب وحرفه بودند جامعه قوام نمی‌یافت ونظام آن میگسیخت . اگر همه غنی بودند هیچکس بدیگری درامور اجتماعی معاونت و برای او کاری نمی کرد واگرهمه تهیدست بودند از زیان و نومیدی هلاك میشدند ولی اگر بعضی ثروتمند وغافل و دور از عقل وادب باشند و دسته‌یی عقلاءِ تهیدست و بعضی ملوك اما صاحب امراض ومصائب، ناچارهردسته‌یی نیازمند دیگری ومحتاج فوائدی هستند که ازیکدیگر میبرند .

پادشاهان حاجتمند ترین مردم بسیاستند زیرا امور رعیت بدانان تفویض شده است وهمچنینند ولات وصاحبان ثروت ونعم که هر کدام در خدمت خود گروهی از خدم ونزدیکان را دارند . فقیران تهی دست هم محتاج بسیاست وحسن تدبیرند بلکـه در پاره‌یی امور از پادشاهان نیز بدان محتاج ترند زیرا پادشاهان یاران و کارگزارانی برای مساعدت وهمراهی خود دارند اما فقیر در معاش ومقام اجتماعی باید تنها برنفس خویش اعتماد کند ونفس انسانی صرف نظر از ثروت یا مقام اجتماعی صاحب خود ، محتاج سیاست است .

هر کسی از اوساط ناس گرفته تا پادشاهان برای‌حفظ خواربار وسایرلوازم حیات محتاج منزل است وبرای حفظ منزل و بقاء نسل نیازمند زن و خدمتگزاران خانه

۱ــ برای اطلاع‌از اصول‌عقاید عرفانی ابن سینامخصوصاً بنمطهای سه‌گانهٔ اخیرالاشارات والتنبیهات مراجعه شود .

است وازینراه زیردستانی فراهم میآیند که ترتیب امور ووظایف آنان لازماست ودراین امر شاه و گدا وخادم ومخدوم وغنی وفقیرهمه یکسانند .

نخستین چیزی از انواع سیاست که انسان باید بدان شروع کند سیاست نفس خود است که نزدیکترین و کریمترین وسزاوارترین چیزها بعنایت وتوجه است وباید جمیع معایب آنرا بشناسد وآنها را بصلاح آرد ونباید هیچ عیب را فرو گذارد زیرا چون آنرا بحال خویش گذارد نیرو میگیرد واصلاح آن دشوارمیشود. چون آدمی بنفس خود مغروراست با آن تسامح میکند پس باید دوستی امین وعاقل انتخاب کند تا بمنزلت آینه‌یی برای وی باشد و نیك وبد احوال ویرا بدو نماید . بهترین راه اصلاح نفس تحقیق دراخلاق مردم ومقایسهٔ آن با ملکات خویش است تا هرچه را نیك یابند بدان کار کنند وازهرچه بد است اجتناب ورزند ، برای رام کردن نفس باید آنرا دربرابر کارهای نیك تشویق وبرای اعمال بد تنبیه کرد یعنی درصورت اول اورا ازبعض لذات خود ودرصورت دوم ازآنچه دوست دارد منع کرد .

هر کس ، مگر آنانکه از طریق ارث وتجارت و کسب سابق مالی دردست دارند، برای طلب روزی محتاج کسب مال است و کسب مال ممکن نیست مگر ازطریق تجارت وصناعت که دومی ازلحاظ بقا براولی رجحان دارد . صناعاتی که با مروت مقارنند بر سه دسته میشوند : اول آنها که ازعقل برمیخیزند ونتیجهٔ صحت رأی وحسن تدبیرند مانند صناعت پادشاهان ووزیران و والیان وامثال آنها دوم آنها که منبعث ازادب ودانش است چون کتابت وبلاغت وعلم فلك وطب . سوم صناعتی که از شجاعت برخیزد چون پیشهٔ جنگجویان وسپاهیان . انسان باید معاش خود را ازشریفترین راهها که از عیب وعار وطمع بسیار وآبروریزی و آلودن دامان عرض بر کنار باشد ، طلب کند . دخلی که از این راهها بدست میآید بعضی باید درراه حوائج صرف وبخشی برای روزحاجت ذخیره شود . برای کارهای نیك نیز باید قسمتی ازمال را خرج کرد ودرهمهٔ این احوال رعایت اعتدال واجتناب ازبخل شرطست .

زن نیکو شریك مرد در دارایی ونگاهبان مال وجانشین وی در خاندانست . ابوعلی زن خوب را مایهٔ آرامش دل وسکون خاطر مرد میداند ومی گوید بهترین

زن آنست که عاقل و دیندار و شرمگین و زیرك و دوستدار و زاینده و کوتاه زبان و مطیع و یکدل و امین و گران سنگ و خادم شوی باشد و مال اندك شوی را از طریق اقتصاد فزونی دهد و با خوی خوش غمهای ویرا بگسارد و اندوه اورا تسکین بخشد. احترام زن و رعایت جانب دین و مروت نسبت باو و رفع حوائج وی و تربیتش برای آنکه از عهدهٔ تکالیف خود نسبت بشوی و بفرزندان برآید همه برعهدهٔ مرد است و حتی هیبت و وقار و بزرگی شأن زن نیز نشانهٔ وجود همین صفات درمرد میباشد.

تربیت فرزند از روز ولادت برعهدهٔ پدر واز حقوق فرزند براوست. ابن‌سینا تنبیه جسمی را برای فرزند با شرائطی تجویز میکند و بعد از آمادگی او برای قبول تلقین، تعلیم قرآن و خط و احکام دینی و حفظ اشعاری را که محرض برعلم و مهذب اخلاق باشد لازم میداند و بعد از آن تعلیم لغت و خطابه و نامه‌نگاری و پس از آن آموختن فنی را که مورد علاقهٔ طفل باشد تجویز میکند و در همهٔ این احوال مراقبت پدر و معلم را لازم میشمرد.

رفتار با خدمتکاران ازمسائلی است که ابن‌سینا آنرا با دقت مورد مطالعه قرار میدهد. وی میگوید که این قوم نیز از آحاد بشرند ولوازم بشریت در ایشان موجود است و در رفتار با ایشان باید این حقیقت‌را ملحوظ داشت. شرط خادم آنست که نه‌بسیار احمق و ابله باشد و نه بسیار زیرك و داهی زیرا در هردو حال خدمت او ازراه سداد منحرف میگردد. درشتی و کم‌صبری و نامهربانی بر خادمان دلیل نقصان خرد است و باید او را فراخور هر لغزشی تنبیهی روا داشت.

مهمترین رساله از رسالات اخلاقی ابن سینا که حاوی عمدهٔ نظرهای او در اخلاقست کتاب السیاسة اوست که‌در آن راجع بسیاست نفس و سیاست دخل‌وخرج و سیاست اهل وفرزند و خدمتگزاران سخن رفته و این رساله دوبار در بیروت بسالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ چاپ شده‌است و دیگر رسالهٔ اخلاق که در ۱۳۲۸ قمری درقاهره بطبع رسید.

اکنون که خلاصه‌یی ازسخنان مادرباب اصول مقاصد ابوعلی‌سینا پایان یافت(۱)

---

۱ ــ دراین تلخیص که با رعایت نهایت اختصار فراهم آمده مخصوصاً از کتاب الاشارات چاپ لیدن (۱۸۹۲) والنجاة چاپ مصر (۱۳۳۱) والملل والنحل چاپ تهران ص ۲۲۰ــ۲۷۰ استفاده شده است. بعض مآخذ دیگررا بجای خود مذکور داشته‌ایم.

لازم است مطلبی را براین بحث بیفزاییم . ابن سینا در کتب متعدد فلسفی خویش از یکطرف سعی کرده است فلسفهٔ ارسطو را خواه آنچه از ترجمهٔ آثار او وخواه آنچه ازشروح اسکندرانیان وخواه از کتب منسوبهٔ بوی بدو رسیده بود روشن کند وفلسفهٔ مشاء را آنگونه که تا عهد وی درمیان مسلمین تحول وتکامل وبا بعضی از مبانی دینی انطباق یافته بود نشان دهد . دراین مورد ابوعلی حکم محرر وشارح وتأویل کننده یی واحیاناً مکملی را دارد که سعی میکند مسائل مختلف را با نظر بکلیات عقاید مشائین توجیه ودرصورت لزوم تکمیل کند .

ازطرفی دیگر دربعض کتب خویش کوشیده‌است که عقاید خاص خودومشرقیان را هم در کتب مخصوص بیاورد خواه بطریق محاکمه و مقایسه و خواه مستقیما وبا تحقیق منظم . ابن طفیل درمقدمهٔ کتاب حی‌بن یقظان درهمین باب گوید : « ابوعلی درتعبیر مطالب کتب ارسطوطالیس کوشیده و درکتاب الشفا بر مذهب او رفته وطریق فلسفهٔ او را پیموده و درآن کتاب تصریح کرده است که غیرازاین مطالب خودتحقیقات ونظرهایی دارد که هرکس طالب آنهاست باید بکتاب الفلسفة المشرقية مراجعه کند هرکس که کتاب شفا و کتب ارسطوطالیس را بخواند درمی‌یابد که دراکثر امور باهم متفق ویکسانند اگرچه درکتاب‌الشفا مطالبی‌است که ازارسطو بما نرسیده‌است» (۱) . ازهمین اشارهٔ مختصر دریافته میشود که اشتهار ابوعلی بداشتن دو روش درفلسفه‌ازقدیم الایام مشهوربوده است .کلمهٔ «المشرقية» را برخی ازمتأخران بضم میم خوانده وبمعنی اشراقی گرفته وبنابراین مراد از فلسفةالمشرقية را حكمة الاشراق(۲) دانسته اند . در این باب نالینو درمقالهٔ مشهور خود « فلسفهٔ شرقی یا اشراقی ابوعلی؟ »(۳) بحث مفصلی کرده واشتباه صاحبان این قراءت را بدرستی نشان داده است (٤) ذکرعقاید مشرقیین

---

۱ ــ نقل از : التراث‌اليوناني ص ۲٤۸ .

۲ - Philosophie illuminative

۳ - Filosofia «Orientale» od «illuminativa» d'Avicenna

٤ــ رجوع شود بترجمهٔ این مقاله بعنوان «محاولةالمسلمين‌ايجادفلسفة شرقية» درالتراث اليوناني في‌الحضارةالاسلامية از ص ۲٤٥ ببعد .

و فلسفة المشرقية بارها برقلم ابوعلی سینا رفته وشیخ آنها را دربرابر عقاید مغربیین قرارداده‌است . نخست باید دید مرادشیخ ازمغربیین ومشرقیین چیست. بعضی پنداشته‌اند که مشرقیین وفلسفهٔ آنان بکلی ازیونانیان و فلاسفهٔ اسکندریه وعقاید ایشان جداست یعنی فلسفهٔ مشرقی دارای موضوعات ومسائلی جدید و خاص است که باآنچه درفلسفهٔ یونان می بینیم اختلاف دارد مثلا ابوعلی هنگامی که سخن از فلسفهٔ مشرقیین میگوید باید مطالبی آرد که افلاطون و ارسطو ونظایر آنان نیاورده باشند . اما مراد ابوعلی وهمهٔ کسانی کـه این اصطلاح را آورده اند در حکمت غیر از اینست و در اینجا مشرقیین عبارتند ازحکمای بغداد و کسانی که دربرابر مغربیین یعنی شراح اسکندرانی ویونانی افلاطون و ارسطو واقع شده اند واختلاف در فلسفهٔ این دو فریق ازاختلافاتی نشأت کرده است که در شرح عقاید ارسطو با یکدیگر یافته اند . درنامه‌یی کدابوعلی بکیا ابوجعفر محمدبن حسین بن محمد بن مرزبان نوشته و در مقدمهٔ نسخهٔ کتاب المباحثات وی گنجانیده وچاپ‌شده(۱) است،شرح مفصلی‌دارد که درآن‌علل‌اصلی‌تألیف کتاب‌الانصاف خودرا که در حکومت میان این دو دسته بود بیان میکند ودقت دراین سخنان ما را ازحقیقت افکار شیخ در اصطلاح مشرقیین و مغربیین آگاه میسازد. شیخ میگوید : آنچه کیا از اختلاف خلق در امر نفس وعقل وتبلد و تردد ایشان خاصه باد مسیحیان بغداد دراین باب گفته صحیح است وحتی اسکندر و ثامسطیوس وجز آنان نیز دراین باب دچار حیرت شده وهریك از وجهی بمقصود رسیده واز وجهی دیگر دچار اشتباه شده اند وسبب عمدهٔ اشتباه آنان در فهم مذهب صاحب منطق (یعنی ارسطو) گمان ایشان براین مطلب است که ارسطو در مقالهٔ اخیر از کتاب النفس ببیان بقاءِ یا فنای نفس هنگام مرگ توجه کرده و چنین نیست . . . . . اما کتاب یحیی النحوی در رد ارسطو کتابیست کەظاهرآن‌محکم وباطن آن ضعیف‌است و وقوف براین شکوك و وصول بحل آن را قوتی نفسانی وعلمی کثیر لازم است ومن این حاجت را

---

۱ ــ نسخ جداگانه‌یی ازاین نامه چنانکه قبلا دیده‌ایم (ص ٢٢٤ ــ ٢٢٥ ازهمین‌کتاب) موجود وازآنجمله است درمجموعه‌یی ازکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار تحت شمارهٔ ١٢١٦

با تصنیف کتاب‌الشفا که کتابی بزرگ مشتمل برهمهٔ علوم اوائل حتی موسیقی بشرح و تفصیل وتفریع براصول است ، برآورده‌ام . انحلال این شکوك مبنی‌است بر فروع اصول کتاب السماع الطبیعی . بین‌السماع الطبیعی و السماء والعالم مطالبی است که فروع اصول وارده در السماع الطبیعی‌میباشد واین‌فروع درالسماع الطبیعی‌بالفعل‌تصریح نشده است بلکه بالقوه وهر کس که در معانی السماع الطبیعی با توجه باین فروع دقت نکند بر او همان شکوك عارض میشود که بر فلان وفلان و بر یحیی‌النحوی عارض گردیده است . قومی نیز بنقض این مناقضه همت گماشته لیکن‌از بام بخانه‌راه‌جسته‌اند نه از در ، ولیکن ما این متوسطات را بین دو کتاب السماع الطبیعی و السماء والعالم توضیح داده‌ایم وهر کس آنها را بخواند درمی‌یابد که همهٔ شکوك بی ارزش وبی رونق است وهر که بخواهد از اعتراض من براینگونه مسائل آگاه شود او را خبر میدهم که من کتابی تصنیف کرده بودم بنام کتاب الانصاف وعلما را در آن بردودسته منقسم ساختم مغربیین ومشرقیین ، نخست معارضهٔ مشرقیین را با مغربیین ترتیب دادم تا آنجا که حقیقت خصومت واختلاف آشکار گردد آنگاه اقدام بانصاف وحکومت بین آنان کردم واین کتاب نزدیك به بیست وهشت هزار مسأله بود[۱] ... وقسمتی از این کتاب را که تألیف کرده بودم ودر یکی از شکستها ازمیان رفت شامل تلخیص موارد ضعف حکمای بغداد وتقصیر وجهل آنان بوده واکنون فرصت اعادهٔ آنرا ندارم ولی مشغول خواهم شد بآراء کسانی مانند اسکندر وثامسطیوس ویحیی‌النحوی وجز آنان »[۲]

این اشاره کاملا ماهیت اصطلاح مشرقیین و مغربیین را درنظر ابن سینا روشن میسازدو کیفیت بحث‌اودرآراء مشرقیین ومغربیین نسبت بشرح مقاصدارسطو نیزازآنچه از اجزاء کتاب الانصاف و تعلیقات او بر حواشی کتاب النفس ارسطو در دست است

---

۱ ــ قبلا (ص ۲۱۵ ازهمین‌کتاب) درصحت این عدد تردید داشتم لیکن در نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار هم همین عدد تکرار شده است .

۲ ــ رجوع شود بکتاب‌المباحثات ابن‌سینامنقول درمجموعهٔ ارسطوعندالعرب‌ص ۱۲۰-۱۲۱ برای اطلاع از قسمت محذوف این قول رجوع شود بهمین‌کتاب از ص ۲۱۵ ببعد .

بنیکسی معلوم میشود . شیخ دراین قطعات خاصه در تعلیقات برحواشی کتاب النفس همواره کوشیده است که اقوال حکمای مشرق را در شرح اقوال ارسطو بیاورد و خرده گیریهایی را که آنان بر کلام کسانی مانند اسکندر الافرودیسی و ثامسطیوس و یحیی و کسان دیگری که عقایدشان بی ذکر نام آورده شد ، وهمه از شارحین ارسطو بوده‌اند ، دارند اظهار کند . با نظر دراین مقدمات معلوم میشود که مراد از مشرقین و مغربیین صاحبان دو روش متفاوت متغایر نیست که هریك اصل خاصی را پیروی کنند بلکه دودسته‌اند که درفهم‌مقاصد فیلسوف بزرگ یونانی‌اختلاف دارندواین‌خلاف‌ایشان هم یا براثر اختلاف درفهم مقاصد ارسطو است و یا براثر انطباق آنها برمقاصد جدید وخاص دینی ویا افزودن مسائلی جدید ، خاصه مسائلی که با بحثهای متکلمین ونظایر ایشان بمیان آمده بود ، برمطالب مشائین . در حکمة المشرقیین ابوعلی همین حقیقت ملاحظه میشود . ابن سینا درشرح کتاب اثولوجیا منسوب بارسطو که جزئی از کتاب الانصاف اوست بارها تعقیب مباحثی را که ارتباط با موضوعات آن کتاب دارد بکتاب « الحکمةالمشرقیة» احاله کرده است مثلاموضوع مربوط به تعبی که نفوس غیر مهذب بعد از مفارقت از جسم باید تحمل کنند تا قابل رجعت بعالم خود باشند وهمچنین درباب ترحم برمردگان واینکه آن ازجنس استمداد از فیض‌الهی بوسیلهٔ ادعیه است، خواننده را بمراجعه به کتاب حکمة المشرقیة دعوت کرده (۱) و همچنین است بحث دراینکه امکان چگونه از لوازم ماهیات است وآیا با اینحال در ابداع داخل میشود یا نه وبحث دراین‌هردوصورت را بکتاب حکمةالمشرقیةارجاع‌نموده‌است(۲). بنابراین معلوم میشود مطالب حکمةالمشرقیة یا حکمة المشرقیین دراجزاء مختلف‌آن‌فی‌الواقع دنباله‌یی از همان مباحث موجود در فلسفه بود که تا عهد ابوعلی براثر بحث های حکما ومتکلمین اسلامی پدید آمده ودربعضی موارد نیز با حکمت مشاء اختلافات و

---

۱ – تفسیر کتاب اثولوجیا من‌الانصاف ، ارسطو عندالعرب ج ۱ ص۴۳

۲ – ایضا ص ٦۱

مباینت‌هایی واحیاناً اضافات ونظرهای تازه‌یی داشته است وازینرو باید حدس نالینو را درمقالهٔ خود راجع به حکمة‌المشرقیهٔ ابوعلی باور داشت که گفته است[۱] « با نشر بقیهٔ قسمتهای حکمةالمشرقیة (یعنی قسمتهای دیگرغیرازمنطق آن که‌بسال۱۳۲۸ هجری در قاهره چاپ شده) میتوانیم نظر دقیق‌تری نسبت بفکر فلسفی ابن‌سینا پیدا کنیم‌اما ضرورة نباید انتظار داشته باشیم که با کتشافات‌غیرعادیه‌یی برسیم زیرا گذشته از بعضی مطالب ونکات خاص ظاهرا اختلاف حکمةالمشرقیة با سایر کتب ابوعلی که مبتنی برروش مشائی بود بیشتر در کیفیت طرح مطالب و توزیع مواد است واین وجه اختلاف درمیان آنها بیش از اختلاف در مضمون واساس مطالب میباشد واگر در دو کتاب او که بیش از سایر کتب بطریقهٔ مشائی نزدیك وبا روش ارسطو متقارب است یعنی شفا و نجات ، دقت کنیم سخنان ابوعلی در مقدمهٔ حکمة المشرقیة بیشتر تأیید میشود یعنی‌معلوم میگردد که ابن‌سینا دراین کتاب کوشیده‌است آراءشخصی‌وانحرافات خود را از مذهب مشاء بنحوغیرصریحی بیاورد تابرخوانندگان متعصب مشائی‌بوضوح معلوم نباشد . با اینحال اگرچه منتظر نظرهای کاملا جدیدی در کتاب حکمةالمشرقیة نمیتوانیم بود معهذا اگراین کتاب را برای بیان مذهب وروش فلسفی ابن سینا بیش‌از دو کتاب شفا ومختصر آن نجات اساس کار قرار دهیم بهترخواهد بود زیرا ازاین راه فکرحقیقی این فیلسوف بزرگ نیکوتر ودقیق‌تر معلوم خواهد گردید . ذکراین نکته نیز لازم است که کتاب الاشارات والتنبیهات را هم‌باید درهمان ردیف قرارداد که سایر کتب شیخ را قرارمیدهیم ودراین باب کار ادوواشاراتی دارد » .[۲]

---

۱ ـ التراث‌الیونانی ص ۲۸۹-۲۹۰

۲ ـ **دراینجا** بی‌مناسبت نیست که قول روژربیکن Roger Bacon روحانی و **فیلسوف** **معروف** انگلیسی (۱۲۱٤-۱۲۹٤) **را از** رساله‌یی که برای باب‌کلمات چهارم نوشته‌است**راجع** بابوعلی نقل‌کنیم (**ازمقاله** مذکور **نالینو**ص ۲۷۷ ازالتراث‌الیونانی) . **وی**گفته‌است: «ابن‌سینا یکی **از** بزرگترین مقلدین **ارسطو** و عرض کنندگان مذهب **او** ومکمل فلسفهٔ **وی** بحسب طاقت خویش **است . اوچنانکه** درمقدمهٔ کتاب شفا گفته سه کتاب در فلسفه تألیف‌کرده است ، **یکی از** این سه‌کتاب بنابرمذهب **مشهور** مشائین که **پیروان ارسطو** هستند نوشته شد.کتاب دیگر برحسب

بقیه درحاشیه صفحهٔ بعد

دراینجا میبایست بقول شیخ در مقدمهٔ منطق المشرقیین درباب روشی که او در حکمةالمشرقیة دارد اشاره شود ولی‌پیش‌ازین‌کارخوبست اشارهٔ دیگری‌را که وی‌درآغاز منطق‌شفادراین‌باب کرده‌است بیاوریم. شیخ گوید : غیر ازاین‌دو کتاب‌شفاواللواحق (۱) کتابی دیگر دارم دربارهٔ فلسفهٔ شرقیه ودر آن حقیقت فلسفه را بی‌آنکه رعایت شرکاء (یعنی مشائین) راکرده باشم بصراحت آورده‌ام واگر در کتب دیگر خویش گاه از در مسامحه واغماض‌درآمده وازشق‌عصای‌انبازان سرباز زده‌ام‌دراین کتاب(حکمةالمشرقیة) ازاظهارخلاف باآنان‌ابا نکرده‌ام وهرکس بخواهد بحقیقتی دورازتمجمج وتردیدبرسد باید آن کتاب را بجوید وهرکس خواست حقیقت‌را بدون آنکه تعرضی‌درآن‌بشریکان شده باشد دریابد ــ وتوضیحات بسیار وتلویح بمسائلی راکه اگردانست‌از کتاب دیگر بی‌نیاز گردد ــ بخواند ، براوست که ازاین کتاب (الشفا) استفاده کند .» این‌مطالب را بیانات شیخ در مقدمهٔ منطق حکمة المشرقیة بنحو بهتری روشن وقصد او را آشکار می کند . وی دراین کتاب گفته است :

« همت ما را برآن داشت که کلامی درآنچه اهل بحث درآن اختلاف کرده‌اند گرد آوریم‌ودر آن توجه ومیلی بعصبیت یا هوی یا عادت یا انس نکنیم وهمچنین از مفارقت وخلافی نترسیم کــه متعلمین کتب یونانی براثر انسی که از روی جهل و قلت فهم بمطالب‌آنها یافته اند، نسبت‌بما اظهار می کنند ویا ازآنروی که در کتبی که‌برای عامهٔ متفلسفه که دوستدارمشائیانند و گمان نمیبرند که خداوندجزآنان کسی‌راهدایت

ازحاشیه صفحهٔ قبل

حقیقت خالص در فلسفه نگارش یافته و ابن سینا چنانکه خود گوید در این کتاب بی آنکه از طعن متعرضین بترسد آن حقیقت خالص را اظهارکرده است . سومین‌کتاب را در اواخر ایام حیات خویش تألیف کرده وشرح مبادی، واسرار طبیعت وصناعت را درآن آورده لیکن از این دوکتاب اخیر چیزی بما نرسیده است » . مراد از این دو کتاب اخیرالحکمةالمشرقیه والاشارات والتنبیهات است .

۱ ــ این کتاب اللواحق که شیخ یکی دوبار دیگربدان اشاره کرده بنابرآنچه‌خود درنظر داشت می‌بایست کتابی عظیم وحتی عظیم‌تر از کتاب شفا وبمنزلهٔ شرحی برآن کتاب باشدکه معانی موجز آنرا بسط دهد وفروع واصولی راکه درآنست استخراج وتکمیل‌کند وکسانی راکه کتاب الشفا برای رفع مشکلاتشان کافی نباشد بکار آید وشیخ وعده داده بودکه تألیف آنرا تاپایان حیات خود بتدریج ادامه دهد وهرقسمت را بتاریخ سالی‌که نوشته شود مؤرخ‌سازد.

کرده واز رحمت خویش غیر از ایشان را برخوردار ساخته باشد، این سخنان را از ما نشنیده‌اند با ما ازدر عناد وخلاف درآیند. با آنکه بفضل سلف فاضل خود (ارسطو) معترفیم ومیدانیم که او بدانچه دیگران از تمییز اقسام علوم درنیافته بودند در رسید و دانشها را بسی بهتر از آنان ترتیب ونظم داد ودر بسیاری از امور بادراك حق توفیق یافت وبر اصول صحیح و واقعی اکثر علوم مطلع شد وعامهٔ مردم را از آنچه متقدمین واهل بلاد او تبیین کرده بودند بیاگاهاند واین اقصی حد قدرت آدمی درتمییز مخلوط وتهذیب مفسد است که نخستین بار بدان اقدام کند وحق آن بود که آیندگان هر رخنه را که دربنای او یافتند ترمیم کنند و اصولی را که پدید آورده بود کامل سازند اما هر کس که بعد ازاو (ارسطو) آمد نتوانست خودرا از عهدهٔ آنچه از وی بارث برد بیرون آرد وعمر وی یا درفهم آنچه ارسطو نیك دریافته بود ویا درتعصب بر خطا های وی، گذشت و وقت او بسخن گذشتگان مشغول است ومهلتی برای مراجعه بعقل خودندارد واگر فرصتی براو دست داد آنرا در راه افزایش بر گفتار پیشینیان واصلاح یا تنقیح خطایای آنان صرف نکرد.

« ولیکن ما هرچه را پیشینیان گفتند بآسانی در آغاز تحصیل دریافتیم وبعید نیست که غیر ازجهت یونانیان هم علومی بمارسیده باشد وزمانی که ما بدین علم اشتغال یافتیم دورهٔ آغاز جوانی بود وخداوند مدتی را که برای فهم سخنان پیشینیان لازم بود برما کوتاه کرد وآنگاه همهٔ آنها را حرف بحرف باعلمی که یونانیان منطق مینامند و شاید نزد مشرقیین نامی دیگرداشته باشد (۱) برابر نهادیم وآنچه را که باموازین این علم سازگار ویا با آن مغایر بود شناختیم و وجه حقیقی هرچیز را جستیم تا حق از باطل آشکار گشت.

---

۱ — جای دیگر از منطق حکمة المشرقیین (ص ٥) گفته است: «علمی که آنرا آلت علوم دیگر میدانند بنابرعادت اهل این زمان واین بلاد منطق نامیده میشود وشاید نزد دیگران بنامی دیگر خوانده شود لیکن ما ترجیح میدهیم که او را بدین اسم مشهور بخوانیم». برای آنکه بیشتر بحقیقت این اشارات پی بریم وبدانیم که گروهی از علمای اسلام براثر مخالفتی که با علم منطق اظهار میداشتند آنرا غالبا باسامی دیگر میخوانده وحتی در ابواب وفصول آن هم تغییراتی ایجاد میکرده‌اند رجوع کنید بهمین کتاب ص ١٤٦–١٤٨ ومقدمهٔ ابن خلدون ٤٩١–٤٩٢

« اما چون مشتغلین بعلم شدیداً از مشائین یونانی پیروی میکردند شق عصا و مخالفت با جمهور را نیك ندانستیم وجانب آنان‌را گرفتیم‌ونسبت‌به‌مشائین که اولیترین فرق یونانیان بودند تعصب ورزیدیم وآنچه را که ایشان اراده کرده لیکن بکنه آن نرسیده بودند وخردشان بدان راه نیافت تکمیل کردیم وازخطاهای آنان چشم‌پوشیدیم وبرای آن وجه ومخرجی ترتیب دادیم اگرچه بنادرستی آن آگاه بودیم واگر درموردی اظهار مخالفت با آنان کردیم درمسائلی بود که صبر برآن امکان نداشت اما دربیشتر موارد آنرا درحجاب تغافل پوشیدیم . ازین مسائل بعضی بدرجه‌یی‌از یقین‌تلقی شده بودند که مردم درروز روشن شاك میکردند ودرآنهاشاك نداشتند وازینروی کراهت داشتیم ازینکه جهال برمخالفت ما با آنها آگاه شوند وبعضی‌ازآنهادردقت درمرتبه‌یی بودند که عقول کسانی که دراین عصر زندگی میکنند ازدرك آن عاجزبود وما ناگزیر بودیم با آنان که چون چوبهای بی عقلند دراین امر مدارا کنیم زیرا این قوم تعمق درمسائل فلسفی را بدعت ومخالفت با مشهور را ضلالات می‌شمرند چنانکه گویی حنابله درحدیث‌اند[۱] . اگرما کسی را از آنان می‌یافتیم که راه رشاد پیماید حقایقی را که دریافتیم برای او روشن میکردیم اما چون این قوم را در فهم معنی سخنان خود براه نیافتیم منفعتی را که دراظهار نفرت ازآن استبداد میکردند تعویض کردیم وبجای آن مسائل دیگری را بیان نمودیم .

« ازجملهٔ مسائلی که دراظهار آن‌ضنت کردیم وازآن درگذشتیم حقیقتی‌مغفول عنه است که درصورت اظهار جز با تعصب برگویندهٔ آن تلقی نمیشود واز این روی دربسیاری ازمسائل که درآن اطلاع کافی داشتیم طریق مساعدت گرفتیم واگر در مطلبی که نخستین بار برآن آگهی یافته بودیم بعد از مراجعه برأی خود وانتقاد در آن نسبت بدان شکی حاصل میکردیم آنرا بطریق تردید اظهار داشتیم‌اما شما ، ای یاران من ، از حال ما نیك آگاهید واز آغاز تا انجام آنرا می‌شناسید واز مدتی که

---

۱ ـ اشاره است بنظر حنابله نسبت باحادیث مشهور در عقاید وعبادات ومعاملات که بزعم آنان غیرقابل تکذیب بلکه موجب یقین تام ومطلق است .

بین حکم اول وآخرما موجود است مطالعه کنید وچون ماوضع خود را چنین یافتیم سزاوار است که باکثر مطالبی که درآنها حکم کرده‌ایم اطمینان داشته باشیم مخصوصاً در موضوعاتی که اغراض بزرگ واساسی هستند دویست بار درآنها تحقیق ومطالعه‌را تجدید کردیم وچون وضع بدین نحو وقضیه براین جمله است بهتر دانستیم که کتابی ترتیب دهیم که جامع امهات علمی واقعی باشد که پس از دقت وتحقیق وفکر بسیار استنباط کرده‌ایم ودور از جودت حدس نبوده است .

« ما این کتاب را از آنجهت جمع کرده‌ایم که تنها خود از آن استفاده کنیم و مراد کسانی است که قائم‌مقام ما هستند واما برای عامهٔ کسانی که با حکمت سروکار دارند کتاب شفا را ترتیب داده‌ایم وآن خود برای آنان فوق حاجت و حاوی مطالب بسیار است ودر کتاب اللواحق هم بزودی مطالبی بیشتر از آنچه دیده اند وبرای ایشان لازم است خواهیم نوشت وبهرحال تنها ازخداوند استعانت میجوییم .» (۱)

بعد از این مقدمه ابن سینا در تقسیم علوم سخن گفته (۲) وآنرا بر دو قسم کرده است : نخست علومی که درتمام ادوار مورد حاجت نیست بلکه درقسمتی از زمان برسرکار است وبعد ازمیان میرود ویا آنکه حاجت بدان در برهه‌یی از زمان معدوم وبعد از آن موجود است . دوم آنکه درتمام ادوار بیک حال موجود است یعنی احکام آن موقت وزائل ومعتبر در زمان معین محدود نیست واین علم حکمت است که خود اصول وفروعی دارد و ابوعلی گفته است که ما در حکمة المشرقیة تنها باصول علم متوجهیم وحاجتی بذکر فروع آن مانند طب و فلاحت وتنجیم وصنایع دیگر نداریم . علوم اصلیه را هم بردو قسمت کرده است یا علومی که درامور موجودهٔ عالم و ماقبل عالم مورد حاجت واستفاده است و مقصود غائی از فرا گرفتن آنها رسیدن بهمانهاست و آن عبارتست از علم بامور عالم و ماقبله و یا آلت رسیدن بدین علوم است وآن‌علم منطق است وابوعلی میگوید با آنکه ممکن است این علم را برخی بنام‌دیگر بخوانند

---

۱ ــ منطق‌المشرقیین چاپ قاهره، سال ۱۳۲۸ ص ۲ــ۴

۲ ــ منطق‌المشرقیین ص ۵ــ۸

لیکن ما بنا برعادت اهل زمان آنرا منطق میگوییم . علوم دیگر دوقسم است نظری وعملی . علوم نظری خود برچهار قسم میشود بدین شرح که یا راجع است باموری که وجودشان جز در ماده نیست وجز با ماده تعقل نمیشوند مثل انسانیت و در شمار همین دسته است اموری که ذهن دراولین نظر آنرا از ماده جدا تواند کرد لیکن ذهن ضرورة مجبور بانصراف ازاین تجویزخواهد بودواین معنی برای ماده حاصل نمیشودمگرآنکه معنی زائدی بر آن باشد مانندسیاهی وسپیدی؛ یا مربوط باموری باشد که در بادی امر میتوان آنرامجزا ازماده تصور کرد لیکن برای آنکه موجود ومتکون باشدمحتاج بماده است مثل اعداد؛ ویاراجع است باموری مباین باماده که چه درذهن وچه درخارج نمیتواند مقارن باماده باشد مثل خالق اول؛ ویاموضوع آن معانی واموری است که گاه مخالط بامادهاست و گاه چنین نیست مثل وحدت و کثرت و کلی وجزئی وعلت و معلول . باین طریق نوع دوم از علوم (یعنی علوم غیرآلی) برچهار قسم میشود و عادت برآن جاری شده کـه علم اول را طبیعی و دوم را ریاضی وسوم را الهی و چهارم را کلی نامند . حکمت عملی را هم با بحث درموضوعات آن بچهار قسمت اخلاق و تدبیرمنزل وتدبیر یا سیاسةالمدنیة وفن تشریع (الصناعةالشارعة) منقسم ساخته وآنگاه چنین گفته است :

« قصد ما این نیست که دراین کتاب جمیع اقسام علم نظری وعلم عملی را بیاوریم بلکه میخواهیم از اصناف علوم علم الهی وعلم کلی و علم طبیعی اصلی و ازعلم عملی مقداری را که برای طالب نجات لازم است مذکور داریم اما علم ریاضی علمی نیست که درآن اختلاف وجود داشته باشد واگر بخواهیم آن علم را ذکر کنیم آنچه را که در کتاب شفا نوشتهایم خواهیم آورد وهمچنین است حال اصناف علم عملی که دراینجا ذکری ازآن نخواهد رفت واینك شروع میکنیم به علم آلی که منطق باشد .. . » (۱)

واز این پس ببحث در منطق پرداخته ودر بعضی موارد مانند بحث در قضایا و تعریف وحد مطالب تازهیی آورده است لیکن درطرز تنظیم و ذکر مطالب و اصطلاحات بین این کتاب وسایر کتب منطق شیخ اختلاف کلی موجود نیست . ازاجزاء حکمةالمشرقیة

---

۱ ــ منطق المشرقیین ص ۸

چنانکه قبلا دیده ایم منطق و الهیات و طبیعیات و ریاضیات موجود است واز این اجزاء منطق حکمة المشرقیین بنام منطق المشرقیین (ناتمام) بسال ۱۳۲۸ هجری در قاهره بطبع رسیده و چون مابقی آن اجزاء هنوز چاپ نشده وبنظر نرسیده است نمیتوان در اینکه واقعاً از حکمة المشرقیه است یا نه حکم کرد وچگونگی مطالب آنها و نظرهای جدید شیخ را درآنهامورد مطالعه قرارداد ولی با قیاس بمنطق المشرقیین میتوان گفت که : اولا خلاف آنچه بعضی پنداشته اند این کتاب درفلسفهٔ اشراق یا مسائل عرفانی نیست وثانیاً مانند همهٔ کتب بزرگ دیگر شیخ راجع باجزاء فلسفه وعلاوه برمسائل مقبول از فلسفهٔ مشاء حاوی نظرهای جدیدی از اوست که یا ازنظر ارسطو وپیروان او مستور مانده ویا مشائین گفته ولی دراظهار آن راه خطا پیموده بودند و در حقیقت مطالب این کتاب دنبالهٔ معارضاتی بود که مشرقیین نسبت بمغربیین وخاصه اسکندرانیین در مسائل مختلف فلسفهٔ ارسطو داشتند وهمچنین حاوی زیاداتی که برای فیلسوف بزرگ اسلامی برنظرها و دریافتهای ارسطو دست داده بود .

کتاب حکمةالمشرقیین ابن سینا را حکمای بعد از وی میشناختند و گاه مورد استشهاد قرارمیدادهاند ازآنجمله صدرالدین محمدشیرازی (متوفی بسال ۱۰۵۰ هجری) معروف بملاصدرا درتعلیقاتی که برشرح قطب‌الدین مسعود شیرازی بر حکمةالاشراق سهروردی نوشته از حکمةالمشرقیة ابوعلی چند بار ذکر کرده وازمطالب آن درمنطق والهیات نقل نموده است .

ازمسائل قابل توجه درعقاید ابوعلی آنست کهاوآموختن اصول فلسفهرا برای هر کس مجاز نمیشمرد وحتی برای قراءت کتب خود معتقد بافرادی بود که ازجهل وتعصب وابتذال فکر دورباشند وبهمین سبب گاه خوانندگان کتب خویش را بنگاهداشتن آنها ازمردم نااهل وصایت کرده وفی المثل درپایان کتاب الاشارات والتنبیهات بخوانندهٔ خود گفته است که در این اشارات زبده و برگزیدهٔ حق را برای تو بیرون کشیده وحکمت را با لطائف کلمات بر تو عرض کرده ام ، پس آنرا از مردم مبتذل وجاهل و کسی که از هوش روشن و خوی و سرشت برخوردار نیست،یا از متفلسفین ملحد ویا از فرومایگان وگولان ایشان نگاه دار واگر کسی را یافتی که بپاکی باطن و استقامت خوی وباز

ایستادن او از آنچه آدمی را بوسواس میکشاند اعتماد کنی و بتوجه او با چشم رضا وصدق بحق مطمئن باشی هرچه از توخواست بتدریج و باجزاء پراگنده بدو رسان و او را سوگند ده تا همان روش ترا بکار برد و برفتار تو تأسی کند لیکن اگر این علم را بپراگنی و بتباهی آوری خداوند میان من وتوحکومت کناد.

در کتاب النجاة ذیل عنوان « فصل فی اثبات النبوة و کیفیة دعوة النبی الی الله والمعاد » هم نظیر این فکررا دارد آنجا که میگوید: سزاوار نیست که پیغامبر مردمان را بچیزی ازمعرفت خدای تعالی بیرون از اینکه او واحد بیمانند است ، آشنا کند واگر گوید کـه او را قابل اشاره در مکـان ومنقسم بقول نداندوخارج از عالم وداخل در آن ونظایر اینها نشمرند ، کار بر آنان دشوار میشود و آراء ایشان پریشان ومشوش میگردد و در طریقی میافتند که رهایی از آن جز برای برخی از افراد نادر امکان ندارد و کمتر اتفاق میافتد که مردم حقیقت این توحید و تنزیه را دریابند وبسا که بآراءِ مخالف صلاح اجتماع و منافی حق دچار میشوند و شك وشبهه درآنان راه می‌یابد . بنا براین پیغامبر نباید بمردم‌چنین‌وانمود کند که حقیقتی را ازعامه کتمان میکند وحتی نباید رخصت تعریض بچیزی از این مسائل را هم بدهد وهمچنین است درامر معاد وموضوع سعادت وشقاوت اخروی که باید طریق‌تمثیل گیرد تا عامه کیفیت آنرا تصور کنند وخداوند خود وجه خیر را درهمین روش میداند.

همین اشارات کافی است که دریابیم ابوعلی مردم را ازحیث درك حقایق امور بر دو دسته منقسم میکند: نخست عامه که باید بسیاری از حقایق را از آنان پنهان داشت وحتی حقایق را با استفاده از امثال وتشبیهات بصورتهایی برایشان نقل کرد که قابل فهم آنان باشد واگرهم این‌تشبیهات وتمثیلات با حقیقت وفق‌نکرد اهمیتی‌ندارد.

دوم خواص که از سرشت پاك وفطرت صافی وعقلهای تابناك برخوردارند . این دسته را جز با بیان حقیقت که عاری از پرده های امثال وتشبیهات باشد ، قانع‌نمیتوان کرد . ابوعلی حتی درمیان این فرقه نیز قائل بانقسامات وشعبی‌است واینکه بعضی‌از کتب فلسفی خود را برای عامهٔ فلاسفه و برخی دیگر را برای خواص آنان نگاشته بهمین سبب‌است ونیز بهمین جهت‌است که می‌بینیم در موضوعات واحد باگرفتن‌جانب

اختصار یا اطناب کتابهای متعدد نوشته است در صورتیکه در همهٔ آنها تقریباً مسائل معین مکرری را تعقیب کرده.

ارزش کار ابن‌سینا نسبت بفارابی بحدیست که میتوان گفت: همچنانکه فارابی شهرت کندی ودرجهٔ نفوذ اورا درآیندگان ضعیف کرد ابن‌سینا هم برشهرت فارابی لطمه وارد ساخت واز نفوذ شدید او درآیندگان کاست. درحقیقت هریك از این دودرتوضیح وتدوین وتأیید فلسفهٔ مشاء وتطبیق آراء فلسفی ارسطو و افلاطون وشراح نو افلاطونی آندو بر سلف خود پیشی گرفت. فیلسوف بزرگ بخارایی ما در تأکید مبانی فلسفهٔ منسوب بارسطو که بیاری اسکندرانیان بمبانی عقاید افلاطون نزدیك شده و رنگ نو افلاطونی یافته بود، فی‌الواقع دنبالهٔ کار فارابی را گرفته بود. درهمین حال باید متوجه بود که بوعلی دربعضی از موارد از تأثیر متکلمین زمان بر کنار نبوده و گاه نیز چنان بدفاع از مبانی دین همت گماشته است که گویی متکلمی عنوان فیلسوف گرفته ومیخواهد وظائف متکلمین را انجام دهد. سعی دراثبات نبوت وتوجیه مسألهٔ معاد و وحی و الهام و معجزات و کرامات و نظایر این مسائل او را بسیار بمقاصد و غایات متکلمین نزدیك ساخته است وهمچنین است تفاسیر فلسفی او و برخی از قسمتهای قرآن که درست یادآور سنت و روش معتزلهٔ قرن چهارم و تفاسیری است که اهل سنت وحدیث واشاعره آنها را از آنجا که مبتنی بر رأی مفسر بود نه بر نقل از پیشینیان، مردود و نامعتبر میشمرده اند (۱). ابوعلی در این تفاسیر تأویلات خاصی دارد مثلا در قل هوالله احد میگوید مراد از «هو» مطلق و ذات مطلق است یعنی وجودی که چیزی از ماهیت وجودی خود را از کائنات نمیگیرد و مشوب بماده نیست ومراد از این آیه اینست که خداوند موجود بذات خود و وجود او عین ماهیت اوست. و در آیهٔ بعد از آن یعنی «اللّٰه الصمد» میگوید مراد آنست که درماهیت وجودالهی خلاء یا فراغی برای استقبال

---

۱ ـ برای اطلاع از این تفاسیر وتأویل درتفسیر آیات وتوجه دسته یی ازمتکلمین معتزله بدین امر ومخالفت اهل حدیث واشاعره با آنان دراین مسأله، رجوع شود به: الحضارةالاسلامیه فی القرن الرابع الهجری تألیف Adam Mez ترجمهٔ محمد عبدالهادی ابوریده چاپ قاهره ۱۳۵۹ هجری ج ۱ ص ۳۲۴-۳۲۷

وجودی که از خارج آید وجود ندارد وماهیت الهی کاملة الامتلاء والصمدیة است و در تأویل « رب‌الفلق » گوید که مقصود از فلق دراینجا سپیدهٔ وجود دربامداد خلقت است و گویا با نظر بچنین تشبیه شاعرانه‌یی بوده است که در رسالهٔ تفسیر المعوذتین خلقت را بشکافتن تیرگیهای عدم با نور وجود تعبیر کرده است.(۱)

با توجه باین توضیحات باید دانست که ابوعلی نه از حکمت مشاء بتمام معنی پیروی میکرد ونه از کلام ونه از آراءِ افلاطونیان جدید بدین معنی که‌ازاین‌دبستانها آنچه را ملائم با روش خود می‌یافت برمیگزید وآنچه را که مقبول نظر او نبود بدور میانداخت و بهمین جهت است که ازطرفی درنظر پیروان حکمت مشاء مانند ابن‌رشد وازطرفی بزعم متکلمینی مانند غزالی مورد ایراد وحمله قرارمیگرفته‌است. درحقیقت ابن سینا با پذیرفتن قسمتی از اصول علم کلام و درآمیختن عقاید خود با اصول ومبانی تصوف و نزدیك شدن بدین در مواردی دیگر، روشی جدید در فلسفه بوجود آورده وآنگاه با ورود در تمام مباحث علوم خود را بمنزلهٔ ارسطوی عالم اسلامی قرار داده است. اثر مذهب نو افلاطونی در ابن‌سینا خصوصاً در فیضان عقل اول از وجود واحد مشهود است که معتقد بودند از واحد جز واحد صادر نمیشود، واین واحد درفوق همهٔ جواهر وفعال وغیر مرکب از تمام وجوه و واجد جمیع وجوه کمال است. موضوع فیضان (اشراق) وجود از واجب الوجود واز عقول و نفوس و از عقل فعال (واهب ـ الصور) بترتیبی که دیده‌ایم مسألهٔ مهمی است که ابوعلی مانند سلف خود فارابی از نو افلاطونیان پذیرفته واین بهترین طریقهٔ تفکر در موضوع خلقت بود که یك مسلمان متفلسف میتوانست بپذیرد و درعین صدور کثرات از واحد، وحدانیت او را مخدوش نسازد. با این حال چون نظریهٔ خلقت چنانکه در اثولوجیای منسوب بارسطو ودر تاسوعات افلوطین دیده میشود با نظریهٔ خلقت در اسلام سازگار نیست، ابوعلی با تمام کوششهای خود درقبولاندن‌این‌نظریه‌بمسلمین وباهمهٔ تأویلاتی که‌درآیات‌برای‌مشروع ساختن این نظریه کرد، نزد متعصبین بکفر و زندقه منسوب شد واین عدم موفقیت او

---

۱ ـ الحمدلله‌الذی شق غیاهب‌العدم بنورالوجود ...

درنزد مشائین متعصب هم از وجهی دیگر مشهود است . مثلا ابن‌رشد ابوعلی رادراینکه برای تأویل بعض الفاظ دینی از قبیل وحی ولوح و قلم از فلاسفهٔ قدیم انفراد جسته است[۱] مورد سرزنش قرارداده ودر کتاب تفسیر مابعد الطبیعه بارها براو تاخته واو را بپیروی ازاشاعره منسوب داشته ودربسیاری موارد بخطا و غلط متهم کرده است. یکجا میگوید [۲] : « ابن سینا با وجود مقام خاص خود در حکمت میگوید ممکن است انسان از خاك پدید آمده باشد چنانکه موش ، واگر واقعا باین اصل اعتقاد داشته وآنرا برای موافقت با اهل زمان نگفته باشد ، این فکر درنتیجهٔ آشنایی او با عقاید اشعریه‌پیداشده واورا برایرادنظایراین اقوال که‌شمارش‌همهٔ آنهاسخن‌رابدرازامیکشاند واداشته است » . جای دیگر گفته است[۳] : « ابن سینا دراینکه گوید واحد وموجود دلالت برصفات زائد برذات شیء دارد ، مرتکب خطای بزرگی گشته است وعجب از این مرد است که چگونه باین غلط دچار شد با آنکه ازمتکلمین اشعریه که علم الهی خود را با کلام آنان درآمیخته است می‌شنید که میگویند از صفات بعضی غیرمعنوی وغیر نفسیه هستند ونیز میگویند که واحد وموجود هردو بذات موصوف‌بدانهاراجعند وصفات دال برامر زائدی برذات نمیباشند مانند سفیدی وسیاهی در سفید وسیاه وعلم وحیات درعالم وحی، واین مرد برای اثبات مذهب خود چنین احتجاج کرده است که اگر واحد وموجود دلالت برمعنی واحدی میکردند قول ما براینکه «الموجودواحد» بیهوده وبمنزلهٔ سخن ما بود براینکه « الموجود موجود » . . . واین مرد درچند امر دچار اشتباه شده است وازآنجمله آنکه اسم واحد را از اسامی مشتق دانسته و گفته است که این اسماء دلالت برعرض وجوهر میکنند ونیز از آنجمله آنست که‌پنداشت اسم‌واحد دلالت برمعنایی غیر قابل انقسام در شیء میکند واین معنی غیر از طبیعت است واز آنجمله است گمان او برآنکه این واحد که مقول برجمیع مقولاتست همان واحد است که مبداء عدد میباشد و عدد عرض است وبدین ترتیب معتقد شده است که

---

۱ ـ تهافت‌التهافت ص ۵۰۰ ـ ۵۰۱

۲ ـ تفسیر مابعدالطبیعه چاپ بیروت ص ٤٦-٤٧

۳ ـ ایضاً ص ۳۱۳-۳۱٤

اسم واحد در موجودات دلالت بر عرض میکنند . . . » دنبالهٔ همین مطلب واینکه این اشتباه چگونه برای ابن‌سینا دست داده جای‌دیگر گرفته شده[۱] وآن دراین‌باب‌ست که کلمهٔ « هویت » برای انطباق براصل کلمهٔ یونانی بهتر از « موجود » است زیرا کلمهٔ موجود از اسامی مشتق است ونامهای مشتق دلالت بر اعراض میکنند وازینروی چون آنرا برای‌دلالت‌برذات شیئی‌بکاربریم درهمان‌حال موهم‌است‌بر آنکه دلالت‌برعرض‌در آن هم‌میکندچنانکه‌این گمان‌برای ابن‌سیناپیش آمده است وبازدرهمین‌معنی گفته است : «... این بعینه همانست که سبب اعتقاد ابن‌سینا بر آن‌شد که واحدی که مبداءعدداست جنس‌برای موجودات عشره میباشد واین‌از آنجهت‌است که‌فرق‌بین‌اسم‌واحدی که مبداء عدد واسم واحدی که مرادف با موجود است برای این مرد دشوار بوده است»[۲] وهمین موضوع را چندبار دیگر نیز تعقیب کرده[۳] وچند جا هم اعتراضات سخت بر ابوعلی نموده است[٤] .

از حکمای دیگر که اعتراضاتی برابوعلی داشت ابوالبرکات هبةالله بن علی‌بن ملکا البغدادی (متوفی بسال ٥٤٧) صاحب کتابهای مشهور « المعتبر » و کتاب‌النفس یا تفسیر کتاب‌النفس ارسطو ، است . علاءِ الدولة فرامرزبن علی از اعقاب علاءالدولة ابن کاکویه وازامراء مشهورعهد سلاجقه روزی عقیدهٔحکیم‌عمرخیام‌رادربارهٔاعتراضات ابوالبرکات برابوعلی پرسید، خیام گفت: «ابوالبرکات کلام‌ابوعلی را نمیفهمدواورامرتبهٔ ادراك سخنان شیخ نیست تا چه رسدباعتراض برسخنان‌او وایراد شکوك بر کلام‌وی»[٥] یکی از وجوه این مخالفتهای حکما با ابوعلی خودداری از تدریس آثار او بود مثلا اسمعیل‌الهروی ازحکماء مذکور درتتمة صوان‌الحکمة درتدریس بکتب ابونصر اکتفا واز خوض درتصانیف ابوعلی خودداری میکرد[٦] .

علاوه براینها درقرن پنجم و ششم مخالفت با عقاید وافکار ابوعلی‌بن سینا امری

---

۱ ــ تفسیر مابعدالطبیعه ص ٥٥٧ ۲ ــ ایضا ص ۱۲٦۷ ــ ۱۲٦۸

۳ ــ ایضاً ص ۱۲۷۹-۱۲۸۰و۱۲۸۲

٤ــ ایضاً ص ٥۰۸و٥٥۹و۸۸٦و۱٤۲٦و۱٤۳٦ ٥ ــ تتمة صوان‌الحکمه ص ۱۱۰-۱۱۱

٦ ــ ایضاً ص ۹۹-۱۰۰

متداول بود . مخالفین ابوعلی یا از زمرهٔ متفلسفین بودند که غالباً براثر اختلاف درموارد جزئی ازاصول فلسفهٔ مشاء بر ابوعلی میتاختند اند،ویا اهل مذاهب ومتعصبین دینی که خلاف وعناد آنان با فلاسفه وحکما عمومیت داشت، ویا متکلمین که با همهٔ کوششهای ابوعلی در ربط میان دین و فلسفه از عقاید او خصوصاً در موضوع خلق ومعاد رضایت نداشته ودراین ابواب ایراداتی براو وارد میدانستداند .

بغض و کینهٔ اهل دین با آثار ابوعلی بسبب نفرتی بود که آنان از علوم عقلی خاصه حکمت الهی داشتند ودراین باب ما قبلا سخن گفته ایم . بسبب همین عناد و نفرت ، ابوعلی نیز در شمار ملحدین و آثار او از کتب ضاله و محکوم بسوختن و نابود شدن بوده است . مثلا المستنجد بالله خلیفهٔ عباسی بعد از آنکه بخلافت بر گزیده شد (سال ۵۵۵) فرمان داد قاضی ابن‌المرخم را دستگیر و اموال او را مصادره کنند . کتابخانهٔ ابن‌المرخم نیز در جملهٔ این اموال بود و ازمیان کتابهای او آنچه را که از « علوم فلاسفه » بود سوزاندند وازجملهٔ آنها یکی کتاب الشفاء ابن‌سینا و رسائل‌اخوان الصفا و کتابهایی ازاین قبیل بود[۱] . آخرین سخن حسن‌بن محمد نجاء الاربلی را در بستر احتضار بیاد داریم[۲] که گفت : « صدق‌الله العظیم و کذب ابن‌سینا » ونقل سخن ابن جبیر ابوالحسین محمدبن احمدالکنانی، جهانگرد معروف‌قرن‌ششم که برپیروان فارابی وابن‌سینا طعن میکند وظهور آنانرا مایهٔ شومی عهد خویش‌میداند ، نیزدراینجا بی‌مناسبت نیست . وی گفت :

قد ظهرت فی عصرنا فرقة ظهورها شؤم علی العصر

لاتقتدی فی‌الدین الا بما سن ابن سینا و ابونصر[۳]

از میان متکلمین که در مخالفت با ابن سینا لجاج میورزیدند ذکر سه تن از مشاهیر آنان لازم است . مقدم آنان امام محمد غزالی (۴۵۰ ـ ۵۰۵ هجری) است که کیفیت اختلاف او را با فلاسفه قبلا دیده ایم . وی که کتاب تهافت الفلاسفة

---

۱ ـ کامل ابن‌الاثیر حوادث سال ۵۵۵   ۲ ـ رجوع شود به‌ص ۱۴۰ از همین کتاب

۳ ـ التراث‌الیونانی فی‌الحضارة‌الاسلامیه ص ۱۵۳ .

را از باب رد برفلاسفهٔ قدیم و بیان سستی عقیدت و تناقض کلمات آنان درآنچه مربوط بالهیات است نگاشت، چنانکه درآغاز این کتاب آورده برای رد سخنان ارسطو تحقیقات وتحریرات دو فیلسوف بزرگ اسلامی یعنی فارابی و ابن سینا را برگزیده وآنچه را که آندو اختیار کرده وصحیح دانسته‌اند رد کرده است وبنابراین درحقیقت نظر او در رد فلسفه متوجه بفارابی وابن‌سینا خاصه فیلسوف اخیرالذکر بوده است.

دیگر از متکلمین بزرگ که درمخالفت با ابن سینا شهرت دارد امام تاج‌الدین محمدبن عبدالکریم شهرستانی (متوفی بسال ٥٤٨) است. وی با آنکه در الملل و الاهواء والنحل خلاصهٔ جامعی از مقاصد فلسفی ابوعلی آورده،در کتاب دیگرخودباسم المناهج والآیات برد آراء ابوعلی مبادرت جسته بود. البیهقی گفته است که شارستانی در این کتاب رأی ابوعلی را استهزاء کرد وفصولی از آنرا برمن خواند، گفتم باید درباب هرفصل بحث کنیم اما وقت مساعدت نکرد (۱) شهرستانی کتاب دیگری در رد ابوعلی در الهیات تألیف کرد بنام المصارعة یا المصارع باسم مجدالدین ابوالقاسم‌علی‌بن جعفرالموسوی نقیب ترمذ. دراین کتاب شهرستانی هفت مسأله از الهیات را برای رد و ایراد انتخاب کرده وبرابوعلی تاخته‌است. خواجه‌نصیرالدین طوسی در ردشهرستانی کتابی بنام مصارع المصارع تألیف و درآن شهرستانی را از بابت اسائهٔ ادب بر ابوعلی ملامت کرده است.

ازمخالفین‌دیگرابوعلی‌امام‌فخرالدین‌محمدبن‌عمرالرازی(متوفی‌بسال٦٠٦)است. وی‌درشرحی که‌بر کتاب اشارات‌ابن‌سینانگاشته غالب مسائل‌آنرارد کرده‌وهمهٔ ایرادات اورا خواجه نصیرالدین طوسی درشرح خود براشارات شیخ مورد انتقاد قرارداده است.

همین سختگیریها ومعاندتها که علی‌الخصوص درقرن پنجم وششم نسبت بابوعلی وفلسفهٔ او اظهار شده نشانهٔ آنست که ابوعلی بسرعت درمیان مسلمین شهرت یافت و نفوذ عقاید وی بمرحله‌یی رسید که همهٔ مخالفین حکمت را وادار کرد که کتب او را بمنزلهٔ نمودار عالی آثار فلسفی برگزینند وآنگاه مورد بحث وایراد قرار دهند وحتی

---

۱ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۱۳۷-۱۳۸

بعضی ازمتفلسفین هم برای کسب شهرت بدین کار مبادرت جویند . با این حال درهمان ایام که این افراد با ظهار مخالفتهای خوداشتغال داشتنداز کتب ابوعلی وحتی از رسالات ونامه هایی که ببلاد دور دست میفرستاد وبرای خود او درپایان حیات از غالب آنها نسخدهایی موجود نبود ، نسخ متعدد برداشته میشد وعقاید او بعنوان عالیترین نمونهٔ حکمت مشاء مورد قبول قرارمیگرفت .

فیلسوف وطبیب بزرگ دیگری که معاصر ابوعلی ودرتاریخ وفاتمقدم براوست **ابوالخیر بن الخمار** است که پیش ازین نیزازسهم او درنقل کتب علمی بعربی وشمه‌یی از احوال اوسخن گفته‌ایم . وی درعهد خود ازمشاهیر حکما ودانشمندانشمرده میشد وبهمین سبب مورد طعن فقها بود ومخصوصا ازباب مخالفت با طب با او دشمنی داشتند وعامه را بایذاءِ وی برمیانگیختند(۱) . ابن‌الخمار علاوه بر ترجمه‌های معروف خود و تألیفاتی که در طب داشت تصانیفی در حکمت نیز ترتیب داد که ازآنجمله است : مقالة فی‌الهیولی ــ الوفاق بین رأی‌الفلاسفة والنصاری در سه مقاله ــ تفسیر ایساغوجی بتفصیل وباختصار ــ فی‌سیرة الفیلسوف ــ فی‌السعادة ــ مقالة فی‌الافصاح عن‌رأی القدماء فی‌الباری تعالی وفی الشرائع ومورديها ــ کتابی درتحقیق خلاف میان ابی زکریا یحیی‌بن عدی وابی اسحق ابراهیم‌بن بکوس درصورت آتش ونمودن فساد عقیدهٔ ابوسلیمان محمدبن طاهر درصوراسطقسات (۲) . ابوالخیر شاگردابوزکریا یحیی‌بن‌عدی‌واستادابوالفرج‌بن هندو بود وپیش ازمحمود در خدمت ابوالعباس مأمون‌بن مأمون خوارزمشاه در خوارزم بسرمیبرد و کتاب امتحان‌الاطباء را باسم اوتصنیف کرد .

دانشمند بزرگ معاصر ومعارض ابوعلی‌بن سینا که بسال از او بزرگتر وتا چند سال بعدازوی نیزدرقید حیات بود، **ابوالریحان‌محمدبن‌احمدالبیرونی‌الخوارزمی** (۳۶۲ــ۴۴۰) است . وی در ریاضیات ودرتحقیق عقاید وآراء وآداب وعادات ملل کتب بی‌نظیر ومشهور دارد که وقتی دیگربنام آنها اشاره خواهد شد . روش‌او درتحقیق بحدی دقیق واقوال وی تا درجه‌یی موثق‌است که‌هیچگاه ارزش علمی خود را ازدست نخواهد

۱و۲ ــ طبقات‌الاطباء ج ۱ ص ۳۲۳

داد . این مرد دقیق‌النظر دقت واصابت نظرخودرا بواقع مدیون مطالعات‌فلسفی‌خویش است اما او در فلسفه پیرو روش متعارف عهد خویش یعنی آنروش کـه بوسیلهٔ کندی و فارابی ونظایر آنان تحکیم و تدوین شده بودنیست بلکه بعقاید خاص وروش‌جداگانه و شکوك و ایرادات خود بر ارسطو ممتاز است . وی در آثار فلسفی هندوان کتبی را بتازی درآورده بود مانند « کتاب شامل » درباب موجودات محسوس ومعقول وخود نیز درکلیات‌مسائل‌علمی‌تألیفاتی‌داشت ازقبیل «مقالة فی‌صفةاسباب‌السخونةالموجودة فی‌العالم واختلاف فصول‌السنة » و «مقالة فی‌البحث عن الطریقة المتعرفةالمذکورةفی کتاب‌الآثار العلویة» . درکتابی که برای ذکر فهرست آثار محمدبن زکریاء الرازی وآثار خود اختصاص داد شمه‌یی از مطالعات خویش‌را درفلسفه‌بیان‌داشته‌است وسؤالاتی که‌ازابوعلی کرده و ایراداتی که برجوابهای آنها وارد دانسته است نیز نتایجی از مطالعات فلسفی او را نشان میدهد وما بعد دراین باب سخن خواهیم گفت . ازمسائلی که‌درتحقیق‌عقاید ابوریحان مهم است توجه او بآثار محمدبن زکریا ومطالعات او درکتب‌مانویه‌وتحقیق درعقاید آنانست ولی او خود از تظاهر باین مطالعات ابا وامتناع داشت زیرا از آزار معاصران وبخصوص از دربار متعصبی که قسمت بزرگی ازعمرخودرا درآنجامیگذرانید یعنی دربارغزنویان، بیمناك بود وبهمین سبب است که حتی اظهار اطلاع راجع بزندگی رازی و کتب وی‌راهم مایهٔ جلب دشمنی‌وبغض‌مخالفین‌اومیشمرد ومیترسید که‌ویرانیزاز پیروان رازی واز کسانی تصور کنند که مطالعهٔ کتب محمدبن زکریا وتحقیق درطریقهٔ او آنانرا بکتب مانی ویارانش هدایت کند (۱) وگویا بهمین سبب باشد که از حملهٔ برازی درنقض نبوات واستخفاف فاضلان و بزرگان خودداری نکرده است(۲) . با تمام این احوال توجه تام او بآثار رازی وقراءت کتب او خاصه درعلم الهی دلیل آنست که وی دراین‌حمله تاحدی رعایت جانب معاصرین و علی‌الخصوص دربار متعصب حامی‌خود را میکرده است تا مبادا یکبار دیگر بپرتاب شدن ازبام‌کاخ محمودی(۳) دچار گردد . ابوریحان میگوید که من کتاب رازی را درعلم الهی خواندم و او دراین کتاب خواننده

۱ ــ رسالة للبیرونی ص ۲ــ۳ ۲ــ ایضاً ص۳ ۳ ــ چهارمقاله ص ۵۷

را بکتب مانی خاصه کتاب وی موسوم به سفرالاسرار راهبری میکند وهمین امر باعث شد که درطلب آن کتابها ایستادم وچهل واند سال دراشتیاق آنها بودم تا آنکه بریدی ازهمدان بامقداری کتاب بخوارزم رسید ودرجزو این کتب او مصحفی مشتمل بر کتب مانویان مانند فرقماطیا و سفرالجبابرة و کنزالاحیاء و صبح‌الیقین والتأسیس والانجیل وشاپورگان وچند رسالهٔ‌ازمانی بود که درمیان آنها مطلوب من، سفرالاسرارقرارداشت. آنرا باکمال اشتیاق خواندم و ازاین کار پشیمان ماندم وخداوند را درقول خود صادق یافتم که فرمود ومن‌لم یجعل‌الله له نوراً فما له نور ، آنگاه اختصاری از همهٔ هذیانات این سفر ترتیب دادم تا هرکه بآفت من دچار شده باشد آنها را بخواند ومداواشود.(۱) بدین طریق معلوم میشود که ابوریحان تحت تأثیر رازی توجه بفلسفهٔ مانوی وعقاید وآثار پیروان او پیدا کرده بود لیکن این توجه دیرنپایید وبانکار منتهی شد. ابوریحان علاوه براصول عقاید مانویه به نظرهای سایر فرق مانند یهود ونصاری وهندوان‌وصابئین نیز توجه کرده وآنها را تحت مطالعه و مداقه درآورده است وگذشته از این با علمای فرق مختلف هم مذاکرات و مباحثاتی داشت و از این تلاشهای ذهنی اطلاعات عمیق وگرانبهایی‌ازاصول‌عقاید فرق و ادیان مختلف برای وی گرد آمد که‌در کتب ذیقیمت او دیده میشود. برای آنکه نمونه‌یی از تحقیقات او را نسبت بیك مسألهٔ فلسفی درتمام دبستانها خوب بتوان دریافت خوبست ببحث در مسألهٔ «علم» و تحقیق در اینکه قائلین بحدوث و قدم آن هریك‌چگونه موضوع را مورد تحقیق قرار میدهند مراجعه کرد(۲). درمباحثاتی که با ابوعلی‌پیش گرفت وما قبلاًبآن اشاره کرده‌ایم‌عمق‌اطلاعات فلسفی استاد وعدم توقف او دربرابر روش فلسفی معمول زمان بنیکی آشکار است. دراین سؤالهای ابوریحان وجوابهای ابوعلی و ایرادات ابوریحان برآنها که‌نسخ متعدد بصورت رسالهٔ خاص ازآن دردست است، ابوریحان نخست ده ایراد برارسطووارد دانست وآن ایرادات رابطریق سؤال برای ابوعلی فرستاد. خلاصهٔ این سؤالات‌ابوریحان‌چنین است: ۱ـ ارسطو بدلیل اینکه فلك نه از مرکز حرکتی دارد ونه بسوی مرکز آنرا نه خفیف دانسته است ونه ثقیل، ابوریحان براین امر ایراد میکند ومیگوید که‌خفت

۱ ـ رسالة للبیرونی ص ۳-٤ ۲ ـ ایضاً ص ۲۱-۲۹

یا ثقل فلك دور از امکان نیست وهمچنین است امکان‌حرکت مستقیم آن بالذات‌ وبالطبع وحرکت مستدیر آن بالقسر وبالعرض ۲ـ چرا ارسطو سخن پیشینیان را در باب فلك پذیرفته و بر آن اعتماد روا داشته است با آنکه در بطلان عقاید آنان که همواره اعتماد برظاهر کرده اند تردید نیست . ۳ ـ ارسطو بشش جهت معتقد است با آنکه‌درمکعب بیش از شش جهت می‌یابیم و باز چرا شش جهت برای هرجسم تصور کرده است وحال آنکه در کره سطح واحدی هست وسطح واحد جهات متعدد ندارد ٤ـ چرا ارسطوجزء لایتجزا را انکار کرده و جسم را متصل واحد دانسته است وا گرچه عقیدهٔ قائلین بجزء لایتجزا خود خالی از نقص نیست لیکن عقیدهٔ حکما (مراد مشائین است) از آن فضیح‌تر است . ٥ـ با آنکه گروهی‌ازحکما وجود عالمی راغیرازعالم‌محسوس‌ماممکن دانسته‌اند چرا ارسطو آنرا رد کرده وجز همین عالم محسوس وجودعالمی‌دیگررا ممتنع شمرده است وحال آنکه اطلاع ما بروجود این عالم ازطریق حواس است واین امر دلیل آن نمیشود که وجود هر عالمی را غیر از عالم محسوس خود انکار کنیم. ٦ـارسطو گوید بیضی وعدسی درحرکت مستدیر بخلاء حاجت دارند و کره حاجتی‌بخلاء ندارد واین حکم صاحب منطق (یعنی ارسطو) نسبت‌ببیضی وعدسی درست نیست . ۱ ـ ارسطو یمین (راست) را مبداء حرکت ومبداءِ حرکت کواکب را مشرق معلوم کرده است ازآنجهت که یمین است وبا این کیفیت در تعریف مشرق دچار برهان دوری میشویم . ۸ ـ ارسطوشکل کرهٔ هوا و کرهٔ انیررا کروی میداند ومیگوید که فلك‌درحال‌حرکت حرارتی حاصل میکند وما میدانیم که هرچه حرکت سریعتر باشد حرارت بیشتر و هرچه کندتر باشد حرارت کمتراست واینرا نیز میدانیم که سریعترین‌حرکات درجسم فلك حرکت دایرهٔ معدل‌النهار وبطیءترین آنها مواضعی است که نزدیك دوقطب باشد پس باید غلظت وحرارت متکون ازهوا دراطراف دایرهٔ معدل‌النهار بیشتر باشد وهرچه بقطبین نزدیکترشویم کمتر گردد وعنصر ناری ضعیف‌تر باشد ـ ۹ـاگرحرارت ازجانب مرکز بطرف محیط متصاعد میشود پس چرا حرارت از خورشید وشعاعات آن بمامیرسد یعنی از محیط بطرف مرکزمیآید؟ حقیقت شعاعات چیست ، اجسامند یا اعراض ویا غیرآنها ؟ ۱۰ـ چرا انقلاب واستحاله از بعض اشیاء وعناصر ببعض دیگردست میدهد،

آیا انقلاب واستحاله برسبیل مجاورت حاصل میشود یا تداخل درخلل‌وفرج یکدیگر؟ علاوه براین ده سؤال هشت سؤال دیگر کرد در: ۱ـ علت سریان حرارت در آب ۲ـ چگونگی حرکات عناصر اربعه بطرف مرکز یا بطرف محیط ۳ـ چگونگی ادراك باصره ۴ـ علت مسکون بودن ربع شمالی زمین ومسکون نبودن سه ربع دیگر ۵ ـ جهات سطوح و کیفیت تماس آنها با یکدیگر ۶ـ وجود یا عدم خلاء ۷ـ شکستن اشیاء در برابر حرارت و برودت شدید ۸ـ باقی ماندن یخ برروی آب .

تمام این سؤالات ابوریحان نمودار دقت ذهن علمی او و نشانهٔ متوقف نبودن در برابر افکار گذشتگانست واین معنی ازغالب آثار او بنیکی لایح است . ابوعلی درپاسخ این سؤالات جوابهایی نگاشت که بیشتر برای اثبات سخنان ارسطو بودند تحقیق وپی‌جویی درحقایق امور. چون این جوابها درنظر ابوریحان قانع کننده نبود اعتراضاتی برآنها نوشت وبابوعلی فرستاد . ارزش این اعتراضات آنست که میتوان از روی آنها ببعضی از نظرهای خاص ابوریحان پی برد.مثلا او برخلاف غالب فلاسفهٔ معاصر خود معتقد نیست که هریك ازعناصر محل طبیعی خاصی دارند . توضیح آنکه فلاسفه همچنانکه دیده‌ایم میگفتند ثقیل‌ترین عنصر ازعناصر اربعه درمرکز وبر فوق آن کرهٔ آب و زبر آن کرهٔ هوا وبرفراز آن کرهٔ اثیر است لیکن ابوریحان دراین امر با آنان همداستان نیست و میگوید مرکز جز نقطه‌یی نیست که هیچ چیز درآن جایگزین نتواند شد ومحیط هم که سطحی وهمی است گنجایش جسم ندارد تا اجسام خفیف بدان صعود کنند. گذشته از این بتجربه می‌بینیم که چون آبرا رها کنند بمرکز متمایل میشود ودعوی آنکه مکان طبیعی آب فوق کرهٔ خاك است باطل است وهمچنین اند سایر عناصر که هیچیك را نمیتوان جایی معین کرد . این دانشمند برعکس ارسطو حرکت وزمان را ازجهت ابتدا متناهی میداند ومیگوید ارسطو خود در آنجا که وجود غیر متناهی را ممتنع شمرده بدین حقیقت اعتراف نموده لیکن دراین مورد ازعقیدهٔ خود عدول کرده است وبهمین سبب وی بر قول ارسطو بقدمت عالم اعتراض میکند ومیگوید از این طریق انکار فاعل اول لازم میشود چه اگر برای افعال ابتدائی تصور نشود فاعلی برای آنها نمیتوان فرض کرد . همچنین ابوریحان با مخالفت ارسطو براینکه جزاین عالم جسمانی عوالمی دیگر بازمینها و آسمانها

واسطقسات و احیاز موجود است که با این عالم درنوع وطبیعت موافق ولی در تشخص مباین باشد ، نیز مخالفت دارد و برای او مسلم نیست که مافوق مشاعرما مشاعری‌نباشد وهرچه از دسترس حواس و مشاعر ما بیرون باشد موجود نباشد . ارسطومبدأ حرکت را طرف راست میدانست و با همین نظر هم حرکت کواکب را از مشرق ثابت میکرد لیکن ابوریحان برای فلك مدور و کروی راست و چپ نمیشناسند و میگوید مشرق هرموضع مغرب موضع دیگر است . عقیدهٔ ابوریحان درباب نور حاکی از جسمیت آنست واو برعقیدهٔ ابوعلی و ارسطو براینکه روشنایی کمال جسم شفاف‌وازجملهٔ لوازم و ذاتیات آنست اعتراض میکند و نور را فی‌حد ذاته جسمی تصور میکند وبررویهم در اعتراضات وایراداتی که در مسائل فیزیکی بر ابوعلی وارسطو وارد میکند موفق و بعقاید صحیح علمی نزدیکتر است . توهینی که ابوعلی بمحمدبن‌زکریاء رازی‌رواداشته واو را متکلف فضولی (۱) خوانده بر ابوریحان گران آمده است با اینحال او تعجب میکند که چگونه ابوعلی استدلال برای انکار جزء لایتجزا را از او گرفته است (۲) وهمچنین در اهانت شیخ نسبت به‌یحیی‌النحوی با اومخالف است ومیگوید نسبت دادن تمویه بیحیی‌النحوی سزاوار نیست و اگر کسی سزاوار این نسبت باشد همان ارسطو است که کفریات خود را بزخارف و تمویهات آراسته است (۳) . اهمیت ابوریحان بیشتر درآنست که برای تحصیل حقیقت علاوه برتعقل بتجربه اعتقاد داشت (٤) وجدال لفظی‌را برای وصول بمعانی وحقایق مفید نمیشمرد (٥) . نکتهٔ گفتنی دراحوال ابوریحان آنست که بعض محققان او را با همهٔ توجه بمسائل فلسفی وبا ذهن منطقی نیرومندی که داشت از شمار فلاسفه و حکما بیرون نهاده اند مثلا بیهقی گفته است که « لم یکن‌الخوض فی‌بحار المعضلات من شأنه وکل میسر لما خلق له » (٦) واین کلام نظیر همان سخنانی است که دربارهٔ محمدبن زکریا گفته اند . حقیقت امر آنست که

---

۱ ــ درجواب شیخ برسؤال دوم ابوریحان ۲ ــ دراعتراض برجواب مسالهٔ چهارم
۳ ــ دراعتراض برجواب مسالهٔ دوم ٤ ــ اعتراضات ابوریحان برجوابهای مسائل‌هشتگانهٔ خود از ابوعلی
٥ ــ ایضا اعتراضات ابوریحان برجوابهای هشتگانهٔ خود ازابوعلی
٦ ــ تتمهٔ صوان‌الحکمه ص ٦۲ ــ ٦۳

چنانکه دیده‌ایم ابوریحان با وسعت اطلاعاتی که ازعقاید وآراء مختلف فراهم آورده بود ، خلاف روش عمومی عهد خود با اکتفاء بفلسفهٔ ارسطو و شارحین او موافق نبود، وبرسخنان آن فیلسوف ایراداتی ونسبت باهل زمان ابتکارات ونظرهایی خاص داشت وبنا برسنت متفلسفین اسلامی درشمار فلاسفه معدود نمیشد چنانکه همین کار را با محمدبن زکریا با آنهمه تألیفات مهم در مسائل فلسفی کردند . علاوه براین ابوریحان برخلاف مسائل ریاضی در مسائل الهی تألیفات مدون و مرتبی که بعداً بصورت کتب درسی مورد استفاده یا مطالعهٔ اهل فن قرار گیرد نداشت تا تشخصی در این زمینه حاصل کند .

معاصر معروف ابوعلی و ابوریحان ودوست آن دو، که اورا بعضی استاد ابن‌سینا نوشته‌اند ، یعنی **ابوسهل عیسی بن یحیی المسیحی** (وفات در اوایل‌قرن پنجم) علاوه برطب کتبی درسایر علوم و ازآن میان در مسائل فلسفی داشته است که از آن جمله کتاب‌التوسط بین‌ارسطوطالیس وجالینوس فی‌المحرک‌الاول و کتاب‌التعبیریا تعبیر الرؤیا واظهار حکمةالله فی‌خلق‌الانسان‌است وما بعدا هنگام تحقیق درطب‌اسلامی‌ازاو ودیگر آثار اوسخن خواهیم گفت .

دراشارهٔ باحوال ابوعلی‌بن سینا ذکری از بعض شاگردان او رفت . حوزهٔ علمی که ابوعلی با شاگردان خود ایجاد کرده بود حائز اهمیت بسیار است زیرا بوسیلهٔ‌این حوزه تعلیمات ابوعلی علاوه برآنچه از طریق تألیفات او انتشاریافته بود، بیاری‌چندتن از تربیت یافتگان معتقد وی که دارای آثار مهم مشهوری هستند نیز تأیید ومنتشر شد ومسلماً این شاگردان بزرگ که هریك شاگردانی بنوبهٔ خود تربیت کرده‌اند، درتأیید نفوذ استاد خود درقرن پنجم وششم اثر بسیار داشتند .

ازجملهٔ‌این‌شاگردان‌یکی **الفقیه الحکیم ابوعبیدعبدالواحد بن محمد الجوزجانی** است که درحدود سال ۴۰۳ هنگامی که ابوعلی از دهستان بار دوم بجرجان میرفت بخدمت او پیوست و تا پایان حیات استاد درخدمتش بسر میبرد و از خواص نزدیکان او و محرض وی در تصنیف کتب و گرد آورندهٔ غالب تألیفات شیخ بعد از وفات او بود

وازآنجمله مساعدت وی درتألیف کتاب الشفاء مشهور است . البیهقی میگوید (۱) که ابوعبید از میان شاگردان بوعلی از همه درعلم کم مایه‌تر بود و در مجلس آن استاد حکم مریدی داشت نه مرتبهٔ شاگرد مستفیدی . اختصاص ابوعبید بیشتر در ریاضیات بوده است وما باین مطالب در تحقیق علم ریاضی مفصلتر اشاره خواهیم کرد . از جملهٔ کارهای ابوعبید یکی تکمیل قسمت ریاضیات از کتاب نجات ابوعلی است و او خود درآغاز این قسمت چنین آورده است : « شیخ ابوعبید عبدالواحدبن محمد الجوزجانی گوید درآن ایام که درخدمت شیخ‌الرئیس ابوعلی بسر میبردم براقتناء تصانیف وی از او وتحصیل کتب و رسائل وی حریص بودم زیرا عادت او بر آن بود که هرچه‌را مینوشت بخواهنده می‌بخشید ونسخه‌یی برای خود نگاه نمی‌داشت و از تصانیف او بعد از کتاب شفا همین کتاب نجاتست که اگرچه منطق و طبیعیات و الهیات را در آن آورده بود لیکن براثر مشکلاتی که برای او پیش آمده بود فرصت نیافت که قسمت ریاضیات را نیز برآن بیفزاید و کتاب ناقص ماند لیکن نزد من کتبی در ریاضیات از او بود مانند کتاب او دراصول هندسه ، مختصر از کتاب اقلیدس که درآن از علم هندسه اصولی را بنگارش درآورد که هر که آنرا بفهمد وبشناسد میتواند کتاب المجسطی را دریابد . دیگر کتاب او در ارصاد کلیه و معرفت ترکیب افلاك مثل مختصر مجسطی ، دیگر کتاب‌المختصر فی‌العلم الموسیقی ، ومن صواب چنان دیدم که این رسائل را بر کتاب حاضر بیفزایم تا مصنفات وی همچنانکه درصدر آن اشاره کرده است تکمیل شود لیکن از ارثماطیقی چیزی که شبیه باین رسائل باشد نیافتم و صلاح در آن دیدم که رساله یی از روی کتاب او در ارثماطیقی ترتیب دهم و مطالبی را که برای معرفت علم موسیقی و نسب مستعمله در آن مفید باشد برآن بیفزایم و خداوند بزرگ مدد کار است » (۲) . گذشته ازاین جوزجانی قسمت ریاضی وموسیقی از کتاب دانشنامهٔ علائی را هم بهمین سیاق برآن کتاب افزود. وی شرحی نیز برقصیدهٔ عینیهٔ روحیهٔ شیخ‌دارد که نسخی از آن در برلین ومونیخ و وین موجود است (۳) لیکن بعضی آنرا از ابوعبید

---

۱ — تتمة صوان‌الحکمة ص ۹٤

۲ — نقل ازمؤلفات ابن‌سینا ص ۹٤ که خود از روی نسخهٔ نجات کتابخانهٔ جارالله استانبول اخذکرده است .

۳ — مؤلفات ابن‌سینا ص ۱٥۳

نمیدانند و منسوب به عبدالواحدبن محمد از دانشمندان معاصر سلطان مراد ثانی میشمارند (۱) . دیگر از آثار وی تتمهٔ احوال ابوعلی بن سیناست که قسمت نخستین آن بقلم خود شیخ است و ابوعبید از سال ۴۰۳ ببعد را که شیخ از سفر دهستان باردوم بگرگان رفته بود نوشته و این شرح را ابن ابی اصیبعه و القفطی بتلخیص در اخبار الحکما آورده اند و نسخ جداگانه نیز از آن موجود است . مقدمهٔ کتاب الشفاء ابن سینا هم از ابوعبید است . البیهقی تفسیر مشکلات قانون و کتابی بفارسی بنام «الحیوان» از وی ذکر کرده است. دیگر از تألیفات اورا شرح رسالهٔ حی بن یقظان نوشته‌اند .

شاگرد بسیار معروف ومورد علاقهٔ ابن سینا، **ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان** است که نظامی عروضی اورا با عنوان کیارئیس (۲) مذکورداشته. وی از زردشتیان آذربایجان و بسیار موردعلاقهٔ استادخود بود و کتاب المباحثات او بیشتر درجواب سؤالات بهمنیار نوشته شد (۳). بهمنیار براثر جودت ذهن ودقت بسیار همواره درمجلس شیخ بایراداشکالات وطرح مسائل دشوار مبادرت میکرد. وفات وی درسال ۴۵۸ سی سال بعدازفوت ابوعلی اتفاق افتاد (۴). ازجملهٔ آثاراوست: التحصیل یا التحصیلات درمنطق وطبیعیات والهیات که آنرا بنام خال خود ابومنصور بهرام بن خورشیدبن یزدیار نوشت و درترتیب وتنظیم آن از روش شیخ در دانشنامهٔ علائی پیروی کرد وعلاوه براین از غالب تصنیفات او وهمچنین از محاوراتی که میان آندو جاری بود باضافهٔ مطالبی که برای خود اوحاصل شده بود درتألیف این کتاب استفاده برد . در آغاز کتاب چنین آمده است : « . . . وبعد فانی محصل فی هذه الرسالة للخال الرئیس الاجل ابی منصور بهرام بن خورشیدبن یزدیار ادام‌الله تمکنه لباب الحکمة اللتی هذبها الشیخ الرئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا رحمه‌الله مقتدیا فی الترتیب بالحکمة العلائیة وفی استیعاب المعانی بعامة تصنیفاته وبماجری بینی و بینه محاورة ومضیف الیه ما حصلته بنظری...» (۵) ازاین کتاب نسخ متعدد در تهران وموزهٔ بریتانیا و

---

۱ ـ حاشیهٔ ص ۹۳ از تتمه صوان الحکمه

۲ ـ چهارمقاله چاپ لیدن ص ۸۲

۳ ـ رجوع شود بهمین کتاب ص ۲۱۸

۴ ـ تتمه ص ۹۲ ۵ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۵۶

واتیکان و رامپور و بیروت واستانبول وجز آن موجود است و درقاهره بسال ۱۳۲۹ هجری چاپ شده. کتاب التحصیل درقرن پنجم وششم درردیف کتب مهم فلسفی مورداستفادهٔ طالبان علوم عقلی بوده ومانند نجات و شفا اساس مطالعه وتحصیل فلسفه قرارمیگرفته است(۱) ومتأخران بدان استشهاد می کرده‌اند ـ دیگر از آثار بهمنیار رسالةفی مراتب الموجودات است که باهتمام پوپر(۲) بسال ۱۸۵۱ درلیدن با ترجمهٔ آلمانی بطبع رسید ـ همراه مراتب الموجودات رسالهٔ دیگری ازبهمنیار «فی موضوع العلم المعروف بما بعدالطبیعة» یا فی موضوع علم ما بعدالطبیعة با ترجمهٔ آلمانی ، هم باهتمام پوپر چاپ شدواین کتاب را یکبار دیگر درقاهره بسال ۱۳۲۹ بطبع رسانیده‌اند ـ از کتاب المفارقات والنفوس چند نسخه در کتابخانه‌های استانبول موجود است که دربعض آنها ببهمنیارنسبت داده شده. کتاب دیگر بهمنیار «فی اثبات العقول الفعالة والدلالة علی عددها واثبات النفوس السماویة» است که فصلی از آن در کتابخانهٔ کوپرولی استانبول موجوداست(۳) ـ منتخباتی ازمراسلات بهمنیار با استاد اوابن سینا درلیدن و بودلیان و امبروزیانا (ایتالیا) موجوداست . گذشته از کتب مذکور بیهقی(٤) از بهمنیار کتاب الزینة فی المنطق و کتاب البهجة والسعادة و کتاب فی الموسیقی را نام برده است(٥) .

---

۱ ـ طبقات الاطبا ج ۲ ص ۲۰٤ ۲ ـ Popper ۳ـ مؤلفات ابن سیناص ۱۸-۱۹

٤ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۹۱

٥ ـ در ذیل نسخهٔ کتاب المباحثات ابن سینا که در «دارالکتب المصریه» مضبوط است وبه‌اهتمام دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب بطبع رسیده دو نامه از ابوعلی نقل شده‌است که ابوعلی مخاطب خود را درآنها «الشیخ الفاضل» خوانده . درنامهٔ نخستین از اینکه مخاطب او سؤالاتی برای وی فرستاده بود اظهار رضایت کرده واورا ازاینکه درکار علم وتحصیل آن مجاهدت دارد ستوده وآنگاه گفته است : «فاما کتاب الاشارات والتنبیهات فان النسخة لاتخرج منها الامشافهة مواجهة ، وبعدشروط لاتعقدالامکافحة ، ولیس یمکن ان یستفتح بهاویطلع معه غریب علیها ، فانه لایمکن ان یطلع علیها الاهو والشیخ الفاضل ابومنصور بن زیله» (ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۲٤۰) چنانکه درپایان این قول مشاهده میشود ابوعلی گفته است که کسی را یارای اطلاع برحقایق کتاب الاشارات والتنبیهات نیست مگر «او» وابومنصور بن زیله را. این «او» که درردیف ابومنصور بن زیله قرار گرفته است، ازاظهارخوشنودی ابوعلی ازاینکه وی ازتمرین وممارست درکارعلم باز ننشسته است، ظاهراً جز بهمنیار کسی دیگر نیست واین نکته را علی الخصوص تأثیر ودخالت

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

شاگرد دیگر ابوعلی که در شهرت نظیر بهمنیار بود ونزد ابوعلی حرمت بسیار داشت چنانکه اورا «الشیخ‌الفاضل»خطاب‌میکرد [۱] **ابومنصور الحسین بن طاهر بن زیله**[۲] یا ابومنصورحسین‌بن محمدبن عمربن زیلة [۳] الاصفهانی است که قسمتی از جوابهای شیخ که در کتاب المباحثات گرد آمده درپاسخ سؤالات او بوده‌است . البیهقی گفته است : گویند اونیز مانند بهمنیار بر آیین زردشتی بود لیکن این امر برای من محقق نشده است و گوید وی عالم برياضیات ودر صناعت موسیقی ماهر بود. ازتصانیف وی « الاختصار من‌طبیعیات‌الشفا » و« شرح رساله حی‌بن یقظان » است « ودرآنجا گفته است که حی عبارتست از نفس کل ویقظان عبارتست ازعقل زیرا کی بیدار بزندهمانندهتر ازخفته واوفایض است برنفس ودراین‌اشارتیست بترتیب موجودات مترتبهٔ متسلسله[۴]. دیگر ازتصانیف اودرتتمةصوان‌الحکمة «کتاب فی‌النفس» ذکرشده وبازهم‌بیهقی‌رسائل دیگری ازاومیشناخته است . ازجملهٔ آثاروی الکافی فی‌الموسیقی ودیگر شرح حی‌بن یقظان در موزهٔ بریتانیا مضبوطست . وفات ابن زیله دوازده سال بعد از مرگ ابوعلی یعنی بسال۴۴۰ اتفاق افتاد[۵] . از تألیفات ابن زیله رساله‌ایست بنام جملة فی‌الالهیات درشرح حرف الف از کتاب‌الحروف ارسطو که در کتابخانهٔ مصرموجود است[۶]

الفقیه ابوعبدالله محمد بن احمد المعصومی که اسم او را باختلاف احمد و محمدبن عبدالله‌بن احمدهم نوشته‌اند[۷] یکی دیگرازشاگردان نامبردار پسرسیناست که او را معمولا « برترین شاگردان ابوعلی » دانسته واز قول ابن سینا گفته‌اند که : « هومنی بمنزلة ارسطومن‌افلاطن» ابوعلی‌رسالةالعشق خودرا باسم‌ابن‌شاگردو بخواهش

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

این دوشاگرد دربدید آمدن کتاب المباحثات تأیید میکند وگویا بی‌مناسبت نبود که این دونامه‌را بعداً وقتی المباحثات ابی‌علی را ازمجموعهٔ جوابهای شیخ برسؤالات این‌دوشاگردو بعضی‌سؤالات دیگر، ترتیب میداده‌اند ، دراینجا گنجانیده اند .

۱ ـ رسائل خاصة بابن‌سینا ، ارسطوعندالعرب ص ۲۴۰

۲ ـ تتمة صوان‌الحکمه ص ۹۲ ودرةالاخبار چاپ تهران ص ۵۸

۳ ـ ابتدای رسالهٔ الکافی فی‌الموسیقی موجود درموزهٔ بریتانیا (چهار مقاله ص ۲۵۳)

۴ ـ درةالاخبار ص ۵۸ کشف‌الظنون حاجی خلیفه درشرح حی‌بن یقظان

۵ ـ البیهقی گفته است که ابن‌زیله کوتاه زندگانی بود وبنابراین باید درجوانی مرده باشد

۶ ـ فهرست کتابخانهٔ خدیویه ج ۶ ص ۹۰ و ۱۰۴

۷ ـ متن وحاشیهٔ تتمة صوان‌الحکمه ص ۹۵

او نوشت ، رد اعتراضات ابوریحان را بر جوابهای بوعلی بوی نسبت داده اند . وفات اورا بعضی در ری دانسته و گفته‌اند بحکم محمود کشته شد واین واقعه درصورت صحت بایست مقارن فتح ری بدست محمود وقتل عامی که او از حکما ومعتزله درآنشهر کرده بود[۱] صورت گرفته باشد یعنی بسال ۴۲۰ هجری . وبنابراین او مدتی پیش از فوت ابوعلی (۴۲۸) درگذشت.[۲] از تألیفات مهم او یکی کتاب «المفارقات واعداد العقول والافلاك وترتیب المبدعات » است . نسخه‌یی از آثار معصومی بنام « رسالة فی‌اثبات المفارقات » درپنج ورق درجزءِ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ برلین موجوداست که شایدهمین کتاب ویا جزئی ازآن باشد . معصومی دراین رساله گفته است : « المفارقات اربع مراتب مختلفة الحقائق : الموجودالذی لاسبب له وهو واحد والعقول الفعالة وهی کثیرةالنوع والنفوس السماویة وهی کثیرة بالنوع والنفوس الانسانیة وهی کثیرة بالاشخاص » [۳] . از شرحی که البیهقی داده معلوم میشود که این کتاب درقرن پنجم و ششم دارای شهرت بسیار و بقول آن‌دانشمند « معشوق کافهٔ حکماءِ » بوده است . کتاب دیگری را بیهقی بظن غالب از معصومی دانسته است بنام « رسالة فی عالمیةالله تعالی» . کتابی دیگررا نیز ازاو اسم برده‌اند درشرح کلمات متقدمین ازحکما وفضلای این طبقه[۴] .

دراینجا ذکر **ابوعلی الحسن** (یا : محمد) **بن الحسن بن الهیثم البصری** [۵]

---

۱ - رجوع شود به کامل ابن الاثیر حوادث سال ۴۲۰

۲ - درنامهٔ دانشوران(مجلد ۲ ص ۵۷۰) چنین آمده است : «وآن حکیم وفقیه اجل سالهای دراز پس ازشیخ الرئیس دراصفهان بزیست و بساط تدریس گسترده داشت وجمعی کثیر از بیانات وافاداتش دارای فضیلت وعلم گشته بمقامات عالیه رسیدند ... وچنانکه قطب‌الدین لاهیجی مسطور داشته که سلطان محمود او را بقتل آورده اینمعنی دور از صحت است . دلیل صحیح نبودن اینکه وفات سلطان محمود درسنهٔ چهارصدوبیست ویك است ودرآن وقت شیخ الرئیس درحیات بوده وبنا برآن روایت که فوت شیخ الرئیس درچهارصدوسی ودو باشد یازده سال بعد ازوفات سلطان محمود مصاحب شیخ بوده وچنانکه نوشته‌اند اگر بیست سال بعدازوفات شیخ الرئیس حیات داشته ازسلاطین غزنویه زمان سلطان ابراهیم را ادراك نموده سال وفاتش درکتب رجال مضبوط نیست ولی ازترجمه وشرح حالش چنان مستفاد گردید نزدیك بوده است وفاتش با سنهٔ چهارصد وپنجاه (۴۵۰) هجری والله اعلم . » ۳- نقل از حاشیهٔ ص ۹۵ تتمهٔ صوان الحکمة ۴- نامهٔ دانشوران ج ۲ ص ۵۷۰

۵- نام ویرا درمصنفات اروپائیان قرون وسطی معمولا Alhazen مینوشته‌اند یعنی «الحسن» .

ریاضی‌دان وحکیم بزرگی که قسمتی از ایام‌او درمغرب گذشته است بنظرمفید می‌آید. اگرچه این دانشمند بیشتر در ریاضیات شهرت دارد وبا آنکه باید هنگام تحقیق در تاریخ علم ریاضی مجدداً از او سخن بمیان آوریم ، در اینجا اشاراتی باحوال وبعضی از عقاید او را لازم میدانیم . وی بسال ۳۵۵ هجری دربصره ولادت یافت [۱] ودرپایان‌سال ۴۳۰ یا اندکی دیرتر درگذشت . ابن الهیثم آغاز حیات خود را درعراق گذراند وبعد ازکسب علوم مدتی باعمال دیوانی مشتغل بود . درکهولت بخدمت خلیفهٔ فاطمی مصر الحاکم بامرالله (۳۸۶ – ۴۱۱) رفت و تا پایان حیات در مصر بماند . وی در علوم مختلف تفنن میکرد ودر ریاضیات سرآمد اقران ویکی ازمشاهیر علمای اسلامی بود. بسیاری از کتب ارسطورا تلخیص وشرح کرد وهمچنین‌عده‌یی‌از کتب‌جالینوس‌رادرطب. تألیفات متعدد در ریاضیات وحکمت وطب نیز داشت وازمیان آنچه خود درفهرست‌آثار خویش تا شصت وسه سالگی ذکر کرده وآنچه‌تاسال‌۴۲۹ یعنی یکسال‌پیش‌ازفوت‌خود تألیف‌نموده وابن‌ابی‌اصیبعه آنهارا برشمرده ، کتب ذیل‌درحکمت اهمیت‌دارد: رساله‌یی در مکان که جزو مجموعهٔ رسائل ابن هیثم همراه چند رسالهٔ ریاضی او بسال ۱۳۵۷ هجری درحیدرآباد بطبع رسید . این کتاب را ویدمن [۲] بآلمانی ترجمه وهمراه‌چند ترجمهٔ دیگر از آثار ریاضی او نشر کرد . تلخیصهایی از ایساغوجی فرفوریوس و کتب منطق و کتاب‌النفس‌ارسطو. مقالاتی درقیاس وشبهه وبرهان وشعر. کتابی درنقض‌سخنان یحیی‌النحوی در رد برالسماء والعالم ارسطو . تلخیص مسائل طبیعیهٔ ارسطو. چند کتاب مهم دیگر مانند : مقالة فی‌ان‌خارج‌السماءِ لافراغ ولاخلاءِ فی‌ان‌جهة ادراك‌الحقائق‌جهة واحدة . فی طبیعتی الالم واللذة . فی‌الاعمار والآجال الکونیة . فی‌ان‌فاعل هذاالعالم انما یعلم‌ذاته من جهة فعله، وچند کتاب فلسفی دیگر [۳] . مهمترین تصنیف او درطبیعیات

---

۱ - درآخر سال‌۴۱۷ هجری ابن‌الهیثم ۶۳ سال‌قمری داشت (طبقات‌الاطبا ج۲ص۹۱) بنابراین ولادت او درسال ۳۵۵ اتفاق افتاده است

۲ - Wiedmann

۳ - برای اطلاع ازفهرست مشروح آثاراورجوع شود به‌طبقات‌الاطبا ج۲ ص ۹۳- ۹۸

کتاب المناظر اوست[۱] که ریسنر[۲] ترجمهٔ لاتینی آنرا بسال ۱۵۷۲ درشهر بال همراه ترجمهٔ رسالهیی درباب شفق منتشر کرد[۳]. مترجم این رسالهٔ اخیر ژراردودی، کرمونا است. اما مترجم رسالهٔ نخستین شناخته نشده. راجع بدیگر کتب ابن الهیثم درجای خود سخن خواهیم گفت. مقالتی راکه ابن الهیثم درفهرست کتب ورسالات خود درعلوم اوائل، تا آخر سال ٤۱۷ تألیف کرد، ابن ابی اصیبعه بتمامی درطبقات الاطبا (ج۲ ازص۹۱ ببعد) آورده است. اهمیت این رساله خصوصاً در آنست که ابن الهیثم شمهیی از کیفیت مطالعات وتحقیقات علمی وفلسفی خود را در آن بیان کرده و گفتهاست کهمن از کودکی بازهمواره دراعتقادات مردم مختلف تأمل میکردم وهر گروهی را متمسك بدانچهعقیدهداشتند یافتم، درحالی که خود درهمهٔ آنها شك داشتم و بر آن بودم که حق یکی است واختلاف در کیفیت راه جستن بدانست وچون بمرحلهٔ ادراك امورعقلی رسیدم بطلب معدن حق اکتفا کردم و بر آن شدم که حق را فارغ ازتمویهات ظنون دریابم واندیشهیی که آدمی را بخدا نزدیك واز خشنودی وی برخوردار سازد وبطاعت او راهنمایی کند، بر گزینم و بهمین سبب در اقسام آراء و اعتقادات وانواع علوم دینی خوض کردم لیکن راهی ازآنها بحق نیافتم و طریقی برأی یقینی نجستم ودانستم که بحق نخواهم رسید مگر با آرائی که عنصر آن امورحسی وصورت آن امور عقلی باشد واین را نیافتم مگرآنچه ارسطوطالیس درعلوم منطق وطبیعیات والهیات که ذات فلسفه است مقرر داشت ... وچون این حقیقت برمن آشکار گشت بقدر وسع خود درطلب علوم فلسفیه یعنی ریاضیات وطبیعیات والهیات جهد کردم. با این اشارات که باختصارنقل شدهاست دریافته میشود که ابن الهیثم مانندبسیاری دیگر از علما ومتفلسفین اسلامی شیفتهٔ ارسطو است و با دقت درشرح اجزاء کار ارسطو که درهمین رساله داده است درمی یابیم که وی آراء ارسطو را مثل سایرهمکاران خوداز

---

۱ ــ این کتاب را کمال الدین ابوالحسن فارسی شاگرد قطب الدین شیرازی مختصر کرد و بر آن شرح مفصلی نوشت که درسال ۱۳٤۷ درحیدرآباد دکن چاپ شد.

۲ ــ F. Risner

۳ ــ Opticæ thesaurus Alhazeni Arabis libri septem nunc primum editi. Eiusdem liber de crepusculis et nubitum ascenisionibus.

خلال شروح اسکندرانیان و با اختلاط آن آراء بعقاید نوافلاطونیان شناخته است.

مکان درنظر ابن الهیثم سطح محیط برجسم نیست بلکه ابعاد جسم، ابعاد متخیلی است که بین نقطه‌های متقابلهٔ سطح محیط برجسم قراردارد و بعبارت دیگر خلاء متخیلی است که جسم آنرا پر کرده است. این ابعاد متخیل چیزی زائد برمقدار جسم ندارد وبعد از تمکن جسم درآن وانطباق آن برابعاد جسم هردو ابعاد در حکم واحد وهمان ابعاد جسم میشوند وبهمین جهت خلاء متخیلی که مساوی جسم است وجسم آنرا پر کرده همان ابعاد جسم است وچون چنین باشد پس مکان جسم جزابعاد جسم نیست(۱).

ابن الهیثم بمناسبت بحث درعلم مناظر و کیفیت ابصار تحقیقی در موضوع ادراك دارد. وی ادراك را یك حالت مرکب نفسانی می‌داند که ازاحساس شیء درخارج شروع میشود. شیء محسوس بعدازورود دردماغ باصورتی مقایسه ویا برآن منطبق میگردد که براثر تکرار وتمادی احساسات سابقی درحافظه ایجاد شده است. بعد از این دومقدمه مرحلهٔ حکم فرا میرسد. عمل ادراك در نفس بسرعت حاصل میشود وچون متتابعاً صورت پذیرد شکل عادت میگیرد وبرسرعت آن افزوده میشود تا بجایی که حتی تصوراستغراق زمان درآن نمیرود وحال آنکه هم احساس وهم انتقال آن بوسیلهٔ اعصاب محتاج زمان است. چنانکه دیده‌ایم درادراك دومرحله وجود دارد یعنی مرحلهٔ مقایسه وحکم دوعمل نفسانی واحساس عمل جسمانی است. هراحساس نوعی از انفعال وقسمی الم است واین الم هنگامی دریافته میشود که احساس شدید باشد (مانند احساس نورتند) وگرنه درزمرهٔ مسائل عادی است(۲).

با آنکه تعهد درحفظ سلسلهٔ تعالیم ما را اندکی از قرن چهارم دور کرده است لیکن ذکر یك نهضت مهم فکری را در آن قرن نباید فراموش کنیم و آن نهضت

۱ – رسالة المکان جزو مجموع الرسائل للعلامة الفیلسوف ابی علی الحسن بن الحسن بن الهیثم البصری چاپ حیدرآباد سال ۱۳۵۷ طبع شده است.

۲ – راجع به ابن الهیثم رجوع شود به: دائرة المعارف اسلام ذیل عنوان ابن الهیثم بقلم H. suter؛ طبقات الاطباء ج۲ ص۹۰–۹۸؛ La Science arabe ص ۱۰۵ ببعد؛ اخبار الحکماء قفطی ص ۱۱۴–۱۱۶؛ T.J. de Boer: Geschichte der philosophie im Islam s.76-89 وترجمهٔ فارسی آن بنام تاریخ فلسفه دراسلام بدست آقای عباس شوقی. تهران ۱۳۱۹ ص ۱۵۴-۱۵۸

اخوان‌الصفا است .

اخوان‌الصفا وخلان‌الوفا يك طبقه از حكمای قرن چهارم اند كه خواسته اند در نزديك كردن حكمت يونانی و دين اسلام استوار ترين قدمها را بردارند . چنانكـه هنگام بحث در مقدمات ديده ايم در قرن چهارم براثر پاره يی اشكالات دينی و اجتماعی و بسبب صراع عظيمی كه ميان صاحبان علوم اوايل واصحاب علوم عربيه و شرعيه در گرفته بود، برخی از حكما و دانشمندان بتشكيل فرقه‌های سری ونشر آثار ، بی ذكر اسم مؤلف مبادرت كردند ، و مهمتر از همهٔ اينها اخوان الصفا وخلان الوفا هستند . غالب محققان تصور كـرده اند كه اين دسته از شعب شيعه و باحتمال قوی از فرقهٔ اسمعيليه بوده‌اند [۱] اما تعلق اين دسته بمذهب خاصی محقق نيست و تنها اين نكته مسلم است كه جماعت مذكور برای توجيه معتقدات دينی مسلمين آنها را باقوال حكما منطبق ميكرده و يا در شرح برخی از مسائل مذهبی بروش فلاسفه متوسل ميشده وبرای تزكيهٔ باطن و صعود بمدارج كمال علاوه برتوسل بفلسفه وحكمت معتقد تمسك بدين نيز بوده و از پاره يی جهات بمتكلمين معتزله و اسمعيليه شباهت داشته اند با اين تفاوت كه اين دودستهٔ اخير ميكوشيده‌اند كه دين‌را با فلسفه وفق دهند و درتوجيه اصول عقايد خود با استفاده ازعقايد حكماءِيونان سخن گويند و حال آنكه اخوان الصفا سعی داشتند اصول حكمت وفلسفه رابامبانی دين اسلام سازش دهند وفاصله‌يی‌را كه ميان حكما واهل دين‌پديد آمده‌بودازميان بردارند. برخی‌ازمحققان[۲] كوشيده اند كه معنی اخوان الصفا را بريشهٔ يونانی فلسفه نزديك كنند وچنين پنداشته اند كه اين عنوان درست بهمان معنی استعمال شده كه فلسفه در اواخر عهد تمدن يونانی داشته است [۳] . گلدزيهر چنين پنداشته[٤] كه اخوان ـ الصفا اسم‌خودرا ازقصهٔ حمامة‌المطوقة در كتاب كليله ودمنه برداشته‌اند.چنانكه‌ميدانيم

۱- رجوع‌شود بعنوان اخوان‌الصفا بقلم T.J. De Boer در Encyclopédie de l'Isalâm وبصحيفهٔ ۱۲۸ از Ln Science arabe

۲- Baron Carra de Vaux : Les Penseurs de Islam, Vol. IV, p.102

۳-«كارادووو» گفته‌است كه جزء «اخوان»معادل philos و«الصفا»معادل sophia است

٤ ـ دائرة‌المعارف اسلام ذيل عنوان اخوان‌الصفا

دراین داستان سرگذشت دوستانی ذکر شده است که بصدق وصفاطریق برادری سپردند و ببرکت این صفا و خلوص و اخوت از خطر بزرگی رهایی یافتند و ثابت کردند که « دوستی جانورانی ضعیف را چون دلها صافی میگردانند و در دفع مهمات دست دردست میدهند چندین ثمرات هنی و نتایج مرضی میباشد . اگر طایفه‌یی از عقلا ازین نوع مصادقت بنا نهند وآنرا بدین ملاطفت بپایان رسانند فوائد و عوائد آن همهٔ جوانب را چگونه شامل گردد » (۱) . با این شرح شاید سخن گلدزیهر را تا حدی بتوان باور داشت خاصه که اخوان‌الصفا درتمثیلات خود از کتاب کلیله ودمنه استفاده میکرده‌اند وهمچنین اشارتی که درپایان رسالهٔ چهارم به هدف غائی جمعیت خود کرده اند تاحدی شبیه بدنتیجهٔ اخلاقی باب‌الحمامة المطوقة ازکلیله ودمنه‌است. اخوان‌الصفا دراین مورد گفته‌اند که‌دولت‌اهل‌شر بنهایت رسیده است وهرچه درزیادت بنهایت رسد روی‌بانحطاط ونقصان مینهد و چون دولت وملك همواره از دسته‌یی بدسته‌یی وازقومی بقومی دیگر منتقل میشود دولت اهل شر نیز باهل خیر انتقال می‌یابد وباقومی ازحکمای دانشمند و فاضلان برگزیده آغازمیشود که‌بر اندیشهٔ واحداجتماع می کنند وبرمذهب ودین‌واحد اتفاق مینمایند ودرمیان خود عهد ومیثاقی مینهند که با هم مجادله نکنند واز یاری یکدیگر بازنایستندودرهمهٔ کارهای‌خود مانند مردی واحد ونفسی تنها باشند ودرآنچه برای نصرت دین وطلب آخرت می کنند جزراه خدا نسپرند وغیر از رضای او پاداشی نجویند . اینك ای برادرنیکوکاردانشمند، که خداوند تووما را بروح خود تأیید کناد ، بصحبت برادرانی برای خویش که‌ناصحان ویاران تو باشند میل‌داری ومیخواهی برمقصد فضلائی که براین معتقد بروی‌وباخلاق آنان متخلق شوی ؟ . . »(۲)

اینان معتقد بودند که مبادی علم واعتقاد بدین میتوان بتصفیهٔ باطن نائل شد وبمرحله‌یی‌از کمال که غایت شرایع وادیان‌است رسیدوحقایق آنهارا بهترفهمیدوبراثر اعتقاد بمبانی دین اسلام و اصول عقاید افلاطونیان و فیثاغوریان جدید وصوفیه ،

۱ ــ کلیله ودمنه . طبع سوم بتصحیح آقای قریب ص ۱۷۰

۲ ــ رسائل اخوان‌الصفا چاپ مصر سال ۱۳٤۷ ج ۱ ص ۱۳۱

با فلاسفهٔ مادی اختلاف نظرداشتند واقوال آنانرا رد میکردند وبرای آنکه بتوانندفارغ ازمخالفت اهل دین وفلسفه بنشر عقاید خود موفق شوند ، رسالاتی بی ذکر نام مؤلف مینوشتند . دراین رسائل تمایل اخوان‌الصفا بیشتر بعقلای یونان و بفلسفهٔ ایران وهند است ، نام هرمس وفیثاغورس وسقراط وافلاطون وارسطوغالباً دراین رسائل ذکرونسبت بآنان‌رعایت بزرگداشت و اکرام شده لیکن قبول مذهب محض ارسطو توسط مؤلفان این جماعت صورت عمل نگرفته وحتی باید گفت جز درمنطق آشنایی آنان با ارسطو بیشتر از طریق اثولوجیای منسوب بارسطو وکتاب التفاحة[۱] است نه ازطریق عقاید واقعی او وحتی از مشائین اسلامی مقدم برخود هم کمترچیزی پذیرفته‌اند .

القفطی[۲] رسائل اخوان‌الصفارامقالات مشوقه که دارای‌ادله واحتجاجات‌ظاهری نباشد تلقی کرده وراجع به مصنفین این رسالات گفته است که چون اسم خود را پنهان میداشتند مردم درباب آنان اختلاف دارند وهرکس بطریق حدس چیزی گفته است مثلا برخی گفته‌اند که این رسالات ازیکی از ائمه از نسل علی‌بن ابیطالب‌استودراسم این امام هم اختلاف کرده اند وبعضی‌آنها را تصنیف یکی ازمتکلمین معتزله‌درآغازکار این فرقه دانسته اند ولی او خود در کلام ابوحیان توحیدی که درحدود ۳۷۳ در پاسخ ابن‌سعدان[۳] وزیر صمصام‌الدولة‌بن عضدالدوله گفته بود چنین یافت که نویسندگان این رسالات **ابوسلیمان محمدبن معشر البستی**[٤] معروف به **المقدسی وابوالحسن**

---

۱ - Livre de la Pomme

۲ ــ اخبارالحکما از ص ۵۸ ببعد .

۳ ـ قفطی نام این وزیر را ذکر نکرده ولی بی‌تردید وی ابوعبدالله حسن‌بن احمدبن سعدان وزیر صمصام‌الدولة بن عضدالدولهٔ دیلمی است که ازسال ۳۷۳ بوزارت‌این‌پادشاه منصوب شده بود . رجوع شود به رسالهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی از مرحوم میرزا محمد خان قزوینی ص ۱٦-۱۷

٤ ــ تتمة صوان‌الحکمه ص ۲۱ : ابوسلیمان محمدبن مسعرالبستی ویعرف بالمقدسی. درة‌الاخبار ولمعة‌الانوار چاپ تهران ص ۲ : ابوسلیمان محمد مشعرالبستی‌المقدسی .

علی بن هارون الزنجانی (۱) و **ابواحمد المهرجانی** (۲) و **ابوالحسن علی بن رامیناس العوفی** (۳) و **زید بن رفاعه** بوده اند واین قوم با یکدیگر بصداقت وقدس وطهارت ویکرنگی بسرمیبردند وبین خود مذهبی پدید آوردند وگمان کردند بوسیلهٔ آن خشنودی خدای را کسب کرده‌اند وچنین پنداشتند که شریعت بنادانیها وگمراهیها آلوده شده وبرای پاك کردن آن راهی جز فلسفه نیست واگر فلسفهٔ یونانی و شریعت عربی را بیکدیگر آمیزند کمال حاصل خواهدشد وپنجاه رساله درهمهٔ اجزاء فلسفهٔ علمی وعملی نوشتند وبرای آن رسالات فهرستی ترتیب دادند وآنها را رسائل اخوان الصفا نامیدند ونامهای خویش را پنهان داشتند و رساله‌ها را میان کتابفروشان پراگندند و دراین رسائل کلمات دینی وامثال شرعی وسخنان محتمل و راههای دروغ آوردند. این رسائل درفنون مختلف وبرطریق اختصار ودرآنها خرافات وکنایات وتلفیقات بسیاراست . این رسائل برابوسلیمان منطقی سیستانی عرضه شد واو مخصوصاً ازباب نزدیك کردن فلسفه واجزاء آن با شریعت برآنان اعتراض کرد واین را غیرممکن دانست ازآنروی که در شریعت چون وچرا نیست واهل دیانات را مطلقاً بفلسفه حاجتی نباشد وحتی توجه آنان بدین مقولات مایهٔ انشعاب وباعث تشتت وافتراق ایشان میگردد .»

رسائل اخوان الصفا شامل کلیهٔ مسائل علوم منطقی و ریاضی و طبیعی و الهی و حکمت عملی است وبا دقت در مطالب آنها دریافته میشود که نویسندگان این رسائل پس از تدقیق وامعان نظر در مسائل فوق وبا علم وافر بنوشتن آنها دست زده‌ودربسیاری از موارد بتطبیق عقاید و اصطلاحات فلاسفه با اصطلاحات و اصول دینی و تأویلاتی درآنها مبادرت کرده اند . این رسائل بچهار قسمت شده است :

---

۱ ــ تتمة ص ۲۱ : ابوالحسن علی بن زهرون الریحانی

۲ ــ تتمة ص ۲۱ : ابواحمد النهرجوری

۳ ــ تتمة ص ٦٤ : الحکیم ابوالحسن علی بن رامساس العوفی ، له رسالة لطیفة فی تفسیر اقسام الموجودات ، ونصانیف لطیفه . کشف الظنون (طبع استانبول ج ۱ ص ٥٤۱) رسالة فی تفسیر الموجودات ، وتفسیرها لابی الحسن العوفی وهو من اصحاب اخوان الصفا وهی رسالة لطیفة ذکرها الشهرزوری فی تاریخ الحکماء

۱ ـ رسائل ریاضیهٔ تعلیمیه شامل چهارده رساله در موضوع : عدد و خواص آن (ارثماطیقی[۱]) ـ هندسه (جومطریا [۲]) ـ نجوم (اسطرنومیا [۳]) ـ موسیقی ـ جغرافیا ـ نسب عددیه ـ صنایع علمی نظری ـ صنایع عملی وحرفه‌یی ـ بیان اختلاف اخلاق ـ ایساغوجی ـ قاطیغوریاس ـ باری‌ارمینیاس ـ انالوطیقای اول ـ انالوطیقای ثانی .

۲ـ رسائل جسمانیهٔ طبیعیه شامل هفده رساله راجع به: هیولی وصورت ـ السماء والعالم ـ الکون والفساد ـ الآثارالعلویة ـ کیفیت تکوین معادن ـ ماهیت طبیعت ـ اقسام نبات ـ انواع حیوان ـ ترکیب جسم ـ حاس ومحسوس ـ نطفه و چگونگی ترکیب نفس با آن بعد از ورود در رحم ـ درمعنی قول حکما براینکه انسان عالم صغیر [٤] است ـ کیفیت نشر نفوس جزئیه در اجساد بشری و اجسام طبیعی ـ بیان طاقت انسان درمعارف که مقصود غائی از بحث درآن معرفت وجود واجب است ـ ماهیت موت و حیات ـ ماهیت لذات وآلام جسمانی و روحانی ـ علل اختلاف السنه .

۳ ـ رسائل نفسانیهٔ عقلیه شامل ده رساله در: مبادی عقلی بنا بررأی فیثاغوریان ـ مبادی عقلی بنا بررأی اخوان‌الصفا وخلان‌الوفا ـ شرح قول حکما براینکه عالم انسان کبیر [٥] است ـ عقل ومعقول ـ الاکواروالادوار ـ ماهیت عشق ـ ماهیت بعث وصور ونشور وقیامت وحساب و کیفیت معراج ـ کمیت انواع حرکات و کیفیت اختلاف ومبادی وغایات آنها ـ علل و معلولات.

٤ ـ رسائل ناموسیهٔ الهیه و شرعیهٔ دینیه شامل یازده رساله در : آراء ومذاهب دینی وفلسفی ـ کیفیت وصول بخداوند ـ اعتقاد اخوان الصفا در بقاء ارواح بعد از جدا شدن از اجساد ـ کیفیت معاشرت اخوان‌الصفا با یکدیگر ـ ماهیت ایمان وخصال مؤمنین برحق ـ ماهیت ناموس الهی و وضع شرعی ـ کمیت و کیفیت انواع سیاسات ـ کیفیت ترتیب عالم که درآن بیشتر بوحدت عالم چون جسم یکفرد انسان یا حیوان توجه شده است ـ ماهیت سحر وعزائم .

1—Arithmétique　2—Géométrie　۳—Astronomie　٤—Microcosme
— Macrocosme

درپایان این رسالات یك رساله که جامع تمام مسائل مذکور در رسالات فوق است آمده و درمقدمهٔ آنها هم یك رساله در شرح مطالب هر رساله و دسته‌بندی‌وغرض از تألیف آنها قرار داده شده است و بنا براین مجموع همهٔ این رسالات به ٥٤ میرسد ومجموع رسالات اصلی کتاب ٥٢ است اما قفطی عدد آنها را ٥١ (۱) ذکر کرده.

از رسائل اخوان الصفا نسخ خطی متعدد باقیست و بسبب توجهی که از قدیم بدان‌میشده تلخیص هایی از آن صورت گرفته است . ازآنجمله خلاصه‌یی بفارسی است که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است (۲) وتلخیصی دیگر از آن بتازی تهیه شده است در ریاضیات و منطقیات و طبیعیات و الهیات بنام مجمل الحکمة که ترجمهٔفارسی‌آن‌دربعض کتابخانه‌هاموجوداست(۳) وبناباشارهٔ حاجی‌خلیفه‌آنرا ازفارسی بترکی نقل کرده اند(٤) . ترجمهٔ تمام این رسائل بزبان فارسی درسال ۱۳۰۱ هجری (مطابق ۱۸۸٤ میلادی) در بمبئی چاپ شده است. متن عربی این رسائل یکبار در بمبئی بسال ۱۳۰٥ـ ۱۳۰٦ قمری وانتخاب آن در لندن‌بسال ۱۸۳۰ واختصاری دیگر ازآن در لایپزیگ بسال ۱۸۸۳ و چاپهای دیگری از تمام رسائل در کلکته بسالهای ۱۸۱۲ و۱۸٤٦ میلادی و در مصر بسالهای ۱۳۰٦و۱۳۱۸ و ۱۳۳۱ و۱۳٤۷ فراهم شده است . فریدریك دیه‌تریسی (٥) درسال ۱۸۸٦ کتابی بنام« خلاصة‌الوفا فی‌اختصاررسائل اخوان‌الصفا» تصحیح ومنتشر کرد . اسم جامع وملخص این رساله معلوم نشده ، وی در این تلخیص نظم اصلی رسائل اخوان‌الصفا را تغییرداده ونظم‌جدیدی بدان‌بخشیده‌است فریدریك دیه‌تریسی ترجمهٔ آلمانی همین کتاب را بسال ۱۸۸٦ میلادی در لایپزیگ طبع کرد(٦) وقطعاتی دیگر را نیز درسایر کتب خود مربوط بفلسفهٔ عربی (اسلامی)

---

۱ ـ اخبارالحکما ص ٥۸

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ٥۲ ۳ ـ ایضاً ج۲ص٥۷ وفهرست نسخ خطی شرقی برون،کامبریج ۱۹۳۲ ، ص ۱٥۲ ـ چنانکه ازمقدمه ترجمهٔ فارسی مجمل‌الحکمة برمیآید این کتاب درعهد تیمور گورکان وبدستور او ترجمه وتلخیص شده وپیش‌ازآن هم‌ترجمه‌هایی از مجمل‌الحکمة صورت گرفته بود . غرض مترجم ازکارخودآن بود که :«هرچه حشواست ازاو دور کند وهرآنچه مرموز آشکاراکند وآنچه رمز تصریح کند .»

٤ـ کشف‌الظنون‌چاپ ترکیه، ۱۹٤۳ص ۱٦۰٤ . دراین‌چاپ بجای‌ترکی دری‌نوشته است .

٥ ـ Fr. Dieterici

٦ ـ Die Abhandlungen der Ichwan es - Safa, Leipzig. 1886

بدان زبان درآورد(۱) . ترجمهٔ دیگری نیز از رسائل مربوط بحیوانات بدست گارسن دوتاسی (۲) بفرانسوی صورت گرفت وآن از روی ترجمهٔ هندی بوسیلهٔ مولوی علی بود که بسال ۱۸۶۱ درلندن چاپ شد .

اخوان الصفا درتحریر هریك از رسالات خود غرضی خاص داشته اند مثلا غرض از رسالهٔ عدد را ریاضت نفس متعلمین برای تعلیم فلسفه بیان کرده اند ومقصود از رسالهٔ هندسه را راهنمایی نفوس از محسوسات بمعقولات و از جسمانیات بروحانیات و مراد از رسالهٔ موسیقی را بیان اینکه نغمات و الحان موزون دارای همان تأثیر در نفوس مستمعین هستند که ادویه و اشربه و تریاقات در اجسام حیوانی و اینکه افلاك را در حرکات و گردشها و برخورد بعضی ببعض دیگر نغمات طرب انگیز و الحان نیکوی مطبوعی مانند نغمات اوتار عود و طنبور و نایهاست و مقصود از آن تشویق نفوس ناطقهٔ انسانی ملکی درصعود باین مدارج بعد از ترك اجساد یعنی بعدازحالتی است که مرگ بنامند زیرا بهمین مدارج است که ارواح پیامبران و راستگویان و شهیدان و نکوکاران عروج داده میشود چنانکه خداوند گفته است : ان کتاب الابرارلفی علیین ما ادراك ما علیون کتاب مرقوم . وقصد از تألیف رسالهٔ « بیان اختلاف الاخلاق » تهذیب نفوس واصلاح اخلاق برای وصول ببقاء دائم وسعادت ابدی دردنیا وآخرت . . .

همهٔ این رسالات با مقدمهٔ مختصری شروع میشود در اینکه قصد از تحریرآن چیست ودر این باب قبلا چه گفته اند یا در رسائل دیگر چه خواهند گفت و یا برای تکمیل مطالب آن بکدامیك از رسائل باید مراجعه کرد ... با اینحال بسیاری ازمطالب این رسالات مکرر است . گاه این موارد مکمل یکدیگرند و گاه موردی از مورد یا

---

۱ ـ مخصوصاً درکتب ذیل :

Die Philosophie der Araber im x. Jahrhundert. 2 Vol. Leipzig 1876, 1879.

Die Naturanschauung und Naturphilosophie der Araber im zehnten Jahrhundert aus den Schriften der lautern Bruder. Berlin, 1861

این کتاب اخیر شامل منتخباتی ازهفت رساله مربوط بطبیعیات است ورسالهٔ هشتم طبیعیات درکتاب

Der Darwinismus in x. und XIX. Jahrhundert. Leipzig, 1878.

ترجمه شده است .

۲ ـ Garcin de Tassy

موارد دیگر تلخیص شده وهمین امر باعث است که برای اطلاع از مقاصد اخوان در مسأله‌یی خاص باید بهمهٔ این موارد مراجعه و درآنها دقت کرد. بررویهم نظرهای مخالف در مسألهٔ واحد کمتردر رسائل اخوان ملاحظه میشود. علت آنست که اگرچه محررین این رسائل متعدد بودند لیکن اولا با یکدیگر روابط نزدیك داشتند و ثانیاً ازحیث تصحیح الفاظ و تهذیب آنها یك تن یعنی المقدسی نظارت داشته است (۱). با این حال گـاه در مسألهٔ واحد اثر نظریه های مختلف دراین رسائل آشکار است مثلا در موضوع ترتیب مخلوقات دو نظریهٔ فیثاغوری و افلاطونی دردو مورد آورده شده است وما درشرح عقاید فلسفی آنان بدانها باز میخوریم. اشکال عمده در این رسالات پراگندگی‌مطالب درآنهاست چنانکه جمع آوری عقاید آنان و ترتیب خلاصهٔ جامعی را ازآنها دشوار میسازد. غالب مسائل را اخوان درنهایت تفصیل بیان داشته اند. البته این تفصیل دراصل موضوع نیست بلکه درکیفیت توضیح آنست و اخوان برای آنکه هرموضوع فلسفی را ازغموض وابهامی که خاص کتب فلسفی است بیرون آورند آنرابا شاخ وبرگ تمثیلات فراوان بیان کرده اند و ازطرفی دیگر چون قصد آنان همه جا نزدیك کردن مسائل فلسفی‌با اصول ادیان واشارات دینی است غالباً بنقل‌آیات واخبار و تمثل بقرآن و تورات واشاره باقوال انبیاء وحکمای الهی مبادرت جسته‌اند. اگر از رسائل ریاضی ومنطقی‌بگذریم همه جا اول یك‌مطلب کوچك‌مذکورافتاده وبعدمثالهای متعدد برای توضیح آورده شده وعلاوه برحکایاتی که‌از کتب‌دینی ویا ازقصص وروایات منقول پهلوی بعربی گرفته اند خود هم حکایات کوچکی‌را از طریق تمثیل بیان کرده وبراثر توجه باین مسائل گاه بحدی طریق اطناب سپرده‌اند که‌اصل مطلب در تضاعیف توضیحات گم شده است وهمین امر است که تلخیص رسائل اخوان الصفا را غالباً مورد توجه وعلاقه قرارمیداده است.

این فرقه براثر مشکلاتی که برای اهل حکمت وعلوم عقلی دربرابر متعصبان احساس میکردند دارندگان رسائل را بحفظ آنها از نا اهل یا کسی که رغبتی بدانها

---

۱ ـ تتمة صوان الحکمة ص ۲۱

ندارد توصیه مینمودند ومیگفتند باید آنها را بمستحق رساند واز کسی که در راه رشد وسداد و درطلب علم و حقیقت باشد پنهان نکرد ودر حفظ وحراست آنها نهایت مراقبت را بکاربرد (١).

برای تعلیم پیروان این گروه علاوه بر رسائل مذکور ، در بلاد مختلف مجالس خاصی وجود داشت که مواقع معین در آنها گرد میآمدند و کسی جز آنان در این مجالس حاضر نمیشد . دراین محافل علوم خود را مورد مذاکره قرار میدادند و اسرار خویش را درمعرض محاوره وبحث درمی آوردند . دراین مباحث بغالب علوم خاصه علوم الهی که غرض اقصای اخوان بود توجه میشد وشرط عمدهٔ کار ایشان آن بود که نسبت بهیچیك ازعلوم دشمنی نکنند وهیچ کتاب را بچشم بی اعتنایی ننگرند ونسبت بهیچیك ازمذاهب تعصب نورزند زیرا میگفتند « رأینا ومذهبنا یستغرق المذاهب کلها و یجمع العلوم جمیعها » (٢) وچون یکی از اخوان میخواست دوستی انتخاب کند میبایست دراحوال او دقت نماید واخبار وی را بدست آرد و اخلاق او را آزمایش کند ومذهب واعتقاد او را بشناسد تا بداند که سزاوار دوستی وبرادری است یا نه وچون کسی را براین صفت یافت بهیچروی از او دست باز ندارد و از بذل مال وجان دربارهٔ او خودداری نکند وبا وی چون نفس واحد در اجسام متعدد باشد و در حفظ و مراعات کار واداء حقوق او بکوشد وچون احسانی دربارهٔ صدیق خود کرد منتی از این باب براو ننهد وچون بدی از وی دید نرمد و اورا برجمیع نزدیکان و دوستان وهمسایگان برتری نهدچه چنین دوستی از پسر وبرادر وهمسر بهتر است .

سعادت هریك از اخوان در آنست که معلمی هوشیار وخوش قریحه و روشن ضمیر و دوستدار که نسبت بهیچیك از آثار و مذاهب تعصبی نداشته باشد بر گزینند واز کسانی که از کودکی باز بآراءِ فاسد وعادات پست واخلاق نامأنوس عادت کردند دوری جوید و کسانی ازاخوان که از مال یاعلم برخوردارند باید برادران را از آنها برخوردار

---

١ ــ رسائل اخوان ج ١ ص ٢١

٢ ــ رسائل اخوان ج ٤ ص ١٠٥

دارند و دوستی وصداقت ازانساب صرف نظر کنند ودر طلب صلاح دین ودنیا با اخوان یاوری نمایند.

اخوان ازلحاظ قوت نفوس و مراتب معنوی برچهار دسته اند: اخوان الابرارو الرحماء (بعدازپانزده سالگی) ـ اخوان‌الاخیار والفضلاء (بعد ازسی سالگی) ـ اخوان الفضلاءالکرام (بعد از چهل سالگی) . بعد از این درجه بمرتبهٔ کسانی میرسیم که با تسلیم وقبول وتأییدات سماوی بمشاهدهٔ حق رسیدند واین قوهٔ ملکی بعدازپنجاه‌سالگی حاصل میشود وبا این قوه است که مفارقت از هیولی ومعراج وصعود بملکوت آسمان وشهود احوال قیامت وبعث و نشر وحشر وحساب و میزان وعبور از صراط و مجاورت خدا ونظایر این احوال حاصل میگردد (۱) .

اخوان الصفا نوشته‌اند (۲) که درمیان‌بزرگان و فضلاء طرفدارانی داشته اند که بعضی ازاولاد ملوك وامرا و وزرا وعمال و کتاب وبرخی‌ازفرزندان‌اشراف ودهقانان(۳) و بازرگانان و دسته‌یی از اولاد علما و ادبا وفقها و علمای دینی وطایفه‌یی از اولاد صنعتگران و اهل حرف بوده اند. رسم اخوان آن بود که نماینده یی نزد هریك از این فرق در شهرها داشته‌اند تا در راهنمایی آنان از طریق نصیحت و رفق وشفقت و مهربانی بکوشد و اسراری را که از اخوان دریافته است با آنان درمیان نهد و ایشان را ازخواب غفلت و جهالت بیدار کند واگر ازآن میان کسی را ازدیگران با هوش‌تر و پرعلاقه تر یافت باخوان اطلاع دهد تا او را یاوری کنند وهمچنین هریك از اخوان موظف بود در هرطبقه‌یی که باشد بنسبت قدرت و توانایی خویش ازحیث مال ومکنت سایر برادران را یاوری دهد. اخوان‌الصفامدعی‌بودند(٤) که علت کتمان اسرار ایشان نه از بیم پادشاهان ویا ازترس آشوب وغوغای عامه بلکه ازباب صیانت مواهب

---

۱ ـ رسائل اخوان الصفا ج ٤ ازص ۱۰۵ ببعد

۲ ـ ایضاً ج ٤ ازص۲۱٤ببعد ۳ ـ راجع بطبقهٔ دهقانان رجوع کنید بمقالهٔ نگارنده بهمین‌عنوان درمجلهٔ آموزش وپرورش سال ۲۲شمارهٔ ۱ص ۳۹-٤۳ وکتاب حماسه‌سرایی‌درایران تألیف نگارنده ص ۵۹ـ٦۱ ٤ ـ رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ص ۲۱۵

خداوند بوده است بهمان نحو که مسیح علیه‌السلام وصایت کرد که « لاتضعوا الحکمة عند غیراهلها فتظلموها ولاتمنعوها اهلها فتظلموهم » .

اینان میگفتند که ما قصد رقابت با پادشاهان وتحصیل‌مراتب‌اهل‌دنیا نداریم (۱) ما سلطنت آسمانی ومراتب فرشتگان‌را طلب میکنیم زیرا جوهر ما جوهری آسمانی وعالم ما عالمی علوی است وما در این جهان حکم اسیران غریبی را داریم که بسبب جنایتی که از پدر ما آدم اول سر زد در دریای هیولی غرقه‌ایم . بنابراین برادران باید درامر دین وطلب آخرت یکدیگر را یاری دهند منتهی از هیچ برادری نمیتوان توقع معاونت درامر دین داشت مگر آنکه قبلا وی را درامر دنیا یاری کرد واو را فارغ‌البال ساخت. اخوان‌الصفا میگفتند(۲) که باهیچیك ازعلوم وهیچیك ازمذاهب‌دشمنی‌ندارند وهیچیك از کتب حکما وفلاسفه را که در فنون علوم نوشته اند ترك نمی گویند لیکن اعتماد ایشان بیشتر بکتب انبیا و مسائلی است که ملائکه ازطریق الهام ووحی بدانان القاء کرده‌اند (۳) . از کتب علمی هم که بنابرادعای آنان تا آنوقت‌بخوبی‌مورداستفاده قرارنگرفته‌بود، فایده میبردند ومیگفتند « ما را کتابی دیگراست که در آن هیچکس با ما شریك نیست و کسی‌جزما آنرا نمی‌فهمد وآن معرفت جواهرنفوس‌ومراتب مقامات آنها واستیلاء برخی بر برخی دیگر وتنوع قوی و تأثیرات افعال آنهاست در اجسام از افلاك و کواکب گرفته تا ارکان و معادن ونبات وحیوان و طبقات مردم از انبیاء و حکما وشاهان و عمال ملوك و بازاریان و یارانشان ، واگر تو ای برادرنیکوکار رحیم، آهنگ خواندن آن کتاب داری تا از آنچه درآنست آگهی یابی ومعانی آنرا دریابی واسرار آنرا بشناسی ، روی بمجلس اخوان فاضل و صدیقان کریم خود نه تا سخنان ایشانرا بشنوی‌وشمائل آنانرابیبنی وخوی ایشانرا بشناسی تا مگر خوی آنان پذیری وبیاری آداب ایشان مهذب گردی ونفس خود را از خواب غفلت وجهالت بیدار کنی ،

۱ــ این‌توضیح‌صریح سخن کسانی‌راکه از اخوان‌الصفایك فرقهٔ سیاسی میسازند ردمیکند .

۲ــ رسائل اخوان ج ٤ ص ٢١٦ ۳ ــ این اشارات تعلق اخوان‌الصفا را بیك مذهب خاص چنانکه برخی اندیشیده‌اند مردود میسازد .

سینهٔ تو باز وذهنت روشن ودلت آگاه گردد ، آنگاه آنچه را که آنان بچشم دل دیده وبصفای جواهر نفوس خود مشاهده کرده‌اند خواهی دید وبرآنچه بنورعقل نگریسته‌اند نظرخواهی افگند ... »

چنانکه دیدیم بعضی کوشیده اند که اخوان‌الصفا را بفرقه‌یی خاص مثلا شیعهٔ اثنی‌عشری ، یا شیعهٔ اسمعیلی‌یا*معتزله وجز آنان منتسب دارند . حقیقت‌امر آنست که این دسته لااقل درذکر عقاید فلسفی خود بدستهٔ خاصی بستگی ندارند . بلکه عقاید آنان از مجموعهٔ استفاداتی که از روشهای مختلف فلسفی کرده‌اند پدید آمده است . این جماعت ازطرفی بروش فیثاغوریان و افلاطونیان جدید و مبانی فلسفهٔ اشراقی واز طرفی دیگر باصول عقاید ایرانیان و هندوان و عبرانیان وتا حدی هم بطریقهٔ معتزله واسمعیلیه ومبانی نظریه های صوفیه (۱) ودر موارد لزوم خاصه در منطقیات وطبیعیات بحکمت مشاء توجه داشتند و اعتقادات خود را با استفاده از این مبانی‌مختلف توضیح میدادند . برروی هم آراءِ و مسائل مورد بحث این دسته غالباً مأخوذ است از مؤلفات مترجمان قرن دوم و سوم و اوایل قرن چهارم هجری که از منابع هندی و پهلوی و یونانی و سریانی کتب متعدد در فلسفه و تمثیلات و قصص و روایات ادبی و تاریخی وموضوعات گونا گون علمی ترجمه می کرده واز آن آثار مختلف بطریق انتخاب و تألیف مسائلی را می‌پذیرفته وبا توجه بمبانی دینی اسلام (درمواردی که‌لازم‌میدیده‌اند) انشاء مینموده اند .

علوم اخوان الصفا از چهار دسته کتب دینی و ریاضی و طبیعی والهی اخذ شده است (۲) واین قوم دراخذ علوم واطلاعات خود بهمهٔ کتب دینی متوسل میشده وجملهٔ آنها را از تورات و انجیل و قرآن ویا آثار علمای مختلف مانند هرمس و سقراط و

---

۱ ــ درآغاز رسالهٔ فهرست رسائل اخوان‌الصفا تعلق این فرقه بصوفیه بتصریح آمده‌است بدین نحو : هذه فهرست رسائل‌اخوان‌الصفا وخلان‌الوفا و اهل العدل وابناء الحمد ، بجمل معانیها وماهیة اغراضهم فیها وهی اثنتان وخمسون رسالة فی فنون العلم وغرائب‌الحکم‌وطرائف الآداب وحقائق‌المعانی عن‌کلام الخلصاء الصوفیه صان‌الله قدرهم و حرسهم حیث‌کانوا فی‌البلاد . (رسائل اخوان‌الصفا ج ۱ ص ۱)

۲ ــ رسائل اخوان ج ٤ ص ۱۰٦

افلاطون و ارسطو و دیگران بیك نظر مینگریسته وبا اینحال سقراط وافلاطون را برارسطو ترجیح میداده اند . در تمثیلات و استشهادات خود هم میان ابراهیم ویوسف ومسیح ومحمد علیهم‌السلام و سقراط و فیثاغورس و هرمس و بلوهر (۱) وحکمای‌ایران فرق نمی‌نهاده وهمه را بیك چشم مینگریسته‌اند .

فلسفه درنظر اخوان همان معنی عمومی را دارد که نزد حکما داشت ومیگفتند « آغازفلسفه محبت علوم ومیان آن‌معرفت حقائق‌موجودات بحسب طاقت‌انسانی‌وپایان آن گفتار و کردار موافق با دانش است » (۲) ومذهب علمی خود را نظر درجمیع علوم موجودات عالم از جواهر واعراض وبسائط و مجردات و مفردات ومرکبات وجستجوی مبادی و کمیت اجناس و انواع وخواص و ترتیب و نظام هریك چنانکه هستند ، و کیفیت حدوث و نشوء آنها از علت واحد ، میدانسته وبرای شرح وتوضیح آنها علاوه بربیان واضح و روشن درغالب موارد توسل بامثال و تشبیهات و حکایات را هم جایز میشمرده‌اند . علم عبارتست ازصورت معلوم درنفس عالم ومفهوم مخالف آن جهل‌است . نفس عالم علامة بالفعل ونفس متعلم علامة بالقوة است . علم حاصل نمیشود مگر از راه تعلیم وتعلم ، تعلیم وتعلم درآوردن علم از قوه بفعل وبعبارت دیگرتعلیم آنست که نفس علامة بالفعل نفس علامة بالقوة را ازحقیقت امری بیاگاهاندوتعلم آنکه نفس صورت معلوم را تصور کند واین از سه راه ممکن است : نخست از طریق حواس ودوم از راه برهان وسوم ازطریق فکر و روية .

علوم درنظر اخوان‌الصفا بر دودستهٔ اصلی منقسم میشود. نخست صنایع علمی‌دوم صنایع عملی . مراد از صنایع علمی علوم نظری است ودراین مورد صورتی‌را که درفکر داریم بصورت هیولانی مصنوع درمیآوریم واین علوم برسه دسته‌است : ۱ ـ علوم ریاضیه ۲ ـ علوم شرعیهٔ وضعیه ۳ ـ علوم فلسفیهٔ حقیقیه .

علوم ریاضیه علم بآدابی است که غالباً برای طلب معاش و صلاح کار زندگی

---

۱ ــ رسائل اخوان ج ٤ ص۱۲۰ قول بلوهر را از کتاب معروف بلوهرو بوذاسف منقول از سانسکریت بپهلوی وعربی نقل کرده‌اند ۲ ـ رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۳

وضع شد و برنه قسم است: نوشتن وخواندن، علم لغت ونحو، علم حساب ومعاملات، علم شعر وعروض، علم زجر وفال، علم سر وعزائم و کیمیا وحیل، علم پیشه ها وصنایع، علم خرید وفروش و بازرگانی وزراعت، علم سیر واخبار.

علوم شرعیه که برای درمان روانها وطلب آخرت وضع شده برشش نوع است: علم تنزیل، علم تأویل، علم روایات واخبار، علم فقه و سنن واحکام، علم تذکار و مواعظ و زهد و تصوف، گزارش خوابها، علماء تنزیل قراء و حافظان قرآنند و علماءِ تأویل ائمه وخلفاءِ انبیا و علمای روایات اصحاب حدیث و علماء احکام وسنن فقها و علماءِ تذکارومواعظ عباد وزهاد وراهبان ونظایر ایشان وعلماء گزارش خوابها خوابگزاران.

علوم فلسفیه برچهارنوع است: ریاضیات، منطقیات، طبیعیات والهیات. ریاضیات خود برچهارنوع ارثماطیقی (حساب) وجومطریا (هندسه) و اسطرنومیا (نجوم) وموسیقی تقسیم میشود ومنطقیات به انواع قاطیغوریاس و باری ارمینیاس وانالوطیقا و ریطوریقا وطوبیقا و بوطیقا و سوفسطیقا باضافهٔ مدخل (ایساغوجی) منقسم میگردد.

علوم طبیعیه بر هفت نوع است: ۱ ـ علم مبادی جسمانی یعنی معرفت هیولی وصورت وزمان ومکان وحرکت. ۲ ـ السماءِ والعالم یعنی معرفت جواهر افلاك و کواکب و کمیت و کیفیت ترکیب وعلت دوران آنها واینکه آیا آنها هم مانندارکان اربعه که دون فلك قمرند قبول کون وفساد می کنند یانه، وهمچنین علت حرکات کواکب و اختلاف سرعت و بطؤ آنها وعلت حرکت افلاك وسکون زمین دروسط فلك واینکه آیا درخارج این عالم جسم دیگری هست ودر عالم موضع فارغی که چیزی درآن نباشد وجود دارد یانه؟.. ۳ ـ علم کون وفساد یا معرفت ماهیت جواهر ارکان اربعه و کیفیت استحالهٔ آنها بیکدیگر درنتیجهٔ تأثیر اشخاص عالیه و کائناتی که ازاین راه بنام معادن ونبات وحیوان پدید می آید. ٤ ـ علم حوادث جو یعنی معرفت کیفیت تغییرات هوا ٥ ـ علم معادن یعنی معرفت جواهر معدنی ٦ ـ علم نبات که معرفت هر رستنی است که برزمین و کوهها ودر دریاها و رودها بروید ۷ ـ علم حیوان وآن معرفت هرجسمی است که تغذیه ونمو کند وحس وحرکت داشته باشد.

علوم الهیه برپنج نوع است: اول معرفت باری جل جلاله وصفت وحدانیت او وبحث در کیفیت صدور مخلوقات از او وغیره. دوم علم روحانیات یعنی معرفت جواهر بسیطی که ملائکهٔ خداوند وصور مجرد ازهیولی هستند. سوم علم نفسانیات که عبارتست ازمعرفت نفوس وارواح ساریهٔ دراجسام فلکی وطبیعی، از فلك محیط تا مرکز زمین واینکه چگونه افلاك را بحرکت می‌آورند وحیوان و نبات را تربیت می کنند و در جثهٔ حیوانات راه می‌جویند وبعد از موت جسم از آن برمیخیزند. چهارم علم سیاست وآن برپنج نوع است: سیاست نبویه، سیاست ملوکیه: سیاست عامیه، سیاست خاصیه پنجم علم معاد (۱)

دومین دستهٔ علوم که مورد توجه بشر است صنایع عملی نام دارد ومراد ازین علم آنست که چگونه صورتی‌را که درفکر داریم بصورت هیولانی مصنوع خوددرآوریم. مصنوع مرکب است از هیولی وصورت ومصنوعات برچهار دستهٔ بشری (مثل آنچه صانعین میسازند) وطبیعی (مثل هیاکل حیوانات) ونفسانی (مثل ترکیب افلاك ونظام صورت کلی عالم) والهی (مثل صور مجرد ازهیولی) منقسمند ومراد از علم صنایع عملی علمی است که پدید آوردن مصنوعات بشری را بما آموزد(۲).

اخوان‌الصفا دربیان این علوم مختلف هم بتوضیحات علمی و منطقی، با زبان ساده، متوسل میشده‌اندو هم بتمثیل و گاهی اساس رساله و توضیح یك موضوع غامض علمی را برتمثیل وبیان حکایات مفصل‌مینهاده‌اند ودراین مورد از کتب قصص و روایات خاصه از کتب پهلوی (منقول بعربی) بشدت متأثر بوده اند واز آنجمله است داستان آغاز آفرینش واختلاف انس وجان (۳) که حتی غالب اسامی خاص موجود درآن ایرانی است مانند بیراست (٤) ملقب به مردانشاه پادشاه جزیرهٔ مردان و وزیراو بیراز وبا اینحال آمیختگی این داستان با عناصر سامی از نظر مکتوم نیست (٥) وبهرحال نویسندهٔ این داستان که مبتنی بر بحث درخواص و محاسن وفواید انواع حیوانات و

---

۱ – رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۰۲-۲۰۹ ۲ـ ایضاً ج ۱ ازص ۲۱۰ ببعد ۳ـ ایضا ج ۲ از ص ۱۷۳ ببعد ٤ ـ ظ: بیراسب ٥ - ج ۲ ازص ۱۹۳ ببعد

طبقات آدمیانست ، ازچند منبع مختلف و همچنین از اطلاعات علمی خود درتحریر رساله استفاده کرده است . درسایر موارد هم نظیر این حال مشهود است و گاه حکایتی کوتاه ویا چند حکایت کوتاه برای اثبات مسأله‌یی واحد بمیان می‌آید .

خداوند واحد وعلت موجودات وخالق‌مخلوقات وفائض‌جود ومعطی وجود ومعدن فضائل وخیرات وحافظ نظام‌وباقی‌دارندۀدوام عالم ومدبر کل ودانای‌آشکار ونهان‌است که «لایعزب‌عنه‌مثقال‌ذرةفی‌الارض‌ولافی‌السماء»(۱) . اول هرچیزازحیث ابتداء وآخرهرشیء ازجهت انتهاست ، سمیع وعلیم وخبیر ومهربان ببندگان است وخدایی جز او نیست . تشبیه خداوند بواحد عددی ازباب تأثراخوان‌الصفا ازفیثاغوریون‌است ومیگویندواواول همۀ موجودات است همچنانکه واحد سابق برهمۀ اعداد است وبهمان نحوکه واحد منشاء همه اعداد است خداوند مبداء وجود همۀ موجودات میباشد (۲) لیکن تأثر این

---

۱ - رسائل اخوان ج۱ ص۲۰۷ - آیۀ سوم ازسورۀ سبا وآیۀ ۶۱ ازسورۀ یونس. غالب حکما مانند فارابی وابوعلی‌سینا درست درهمین‌مورد وآنجاکه بعد ازادعای علم برکلیات برای خالق معترف بعلم اوبرجزئیات شده‌اند بدین آیه تمثل کرده اند .

۲ - درمابقی موجودات چنین‌گویند : همچنانکه عدد دومقدم برهمۀ اعداد واول آنها در مرتبۀ وجودی است (زیرا اعداد همگی مترتب برواحدند) همانطورهم عقل اول موجودی‌است‌که خدای واحد آنرا پدید آورده است وعقل خود بردوقسم غریزی ومکتسب منقسم‌واین‌دوگانگی نشانۀ مرتبۀ وجودی اوست . بهمان نحوکه سه بعد از دو میآید نفس هم درمرتبۀ وجودی بعداز عقل واقع وبرسه نوع نباتی وحیوانی و ناطقه است ، وبعد از نفس هیولی میآید چنانکه بعداز سه چهار ، وبهمین سبب است‌که هیولی برچهار نوع هیولی‌الصناعة ، هیولی‌الطبیعة، هیولی‌الکل، هیولی الاولی منقسم است وبعد از هیولی طبیعت است چنانکه بعد از چهار پنج ، وبهمین سبب طبایع را برپنج نوع‌کرده اندکه یکی طبیعت فلك است چنانکه بعد از چهار پنج ، وبهمین سبب طبایع را برپنج نوع‌کرده اندکه یکی طبیعت فلك است وچهار دیگر طبایع تحت فلك اند . وبعد از مرتبۀ طبیعت مرتبۀ جسم قرار دارد چنانکه بعد از پنج شش ، واز همین جاست‌که جسم شش جهت دارد واز جسم فلك پدید آمد و درمرتبۀ بعد از آن قرارگرفت چنانکه هفت بعد از شش وآنگاه ارکان درجوف فلك ترتیب یافت وازاینروی برهشت نوع شد ، زمین بارد یابس ، آب بارد مرطوب ، هوا حار مرطوب وآتش حار یابس . بعد از ارکان موالید ثلاث پدید آمدکه هریك را سه نوع وجمیع انواع آنها نه است همچنانکه عدد نه بعد از هشت آید . (باید دانست که معادن برسه نوع خاکی وسنگی وآبی ، وحیوان برسه نوع زاینده ، تخم‌گذارنده وآنها که از عفونات پدید آینده . ونبات برسه نوع اشجار وحبوب وسبزیها تقسیم میشود .)

فرقه درنظریهٔ خلق عالم بیشتر از افلاطونیان جدید بوده و بنا برعقیدهٔ آنان که دررسالهٔ چهلم ذکرشده عالم ازطریق اشراق وافاضهٔ وجود ازذات واجب از کتم‌عدم بوجود آمد ووجود عالم ازخداوند مانند وجود کلام‌ازمتکلم واین ابداع وحدوث‌عالم‌بتدریج‌وبانظم وترتیب صورت گرفته است. درعالم روحانیات عقل فعال ونفس کلی وهیولی وصورمجرده دفعة واحدة بوجود آمده‌اند ولی درعالم جسمانیات هیولی کلی یعنی جسم مطلق وسپس اشکال کروی شفاف فلکی و کرات وسپس ارکان (عناصر) اربعه یا امهات الکلیات وبعد ازآن موالیدالجزئیات وهریك از اینها از درجهٔ فرودین خود زمان بعیدی فاصله دارد. برنفس پیش‌از تعلق بجسم روزگاری دراز بگذشت ودر این مدت درعالم روحانی نورانی خود بسرمیبرد و ازعقل فعال فیض وفضائل وخیرات کسب میکرد ودر این حال متنعم ومسرور وفرحناك بود وچون ازاین فضائل بنیکی بهره‌مند شد بهیولی‌اولی‌متمایل شد وچون خالق این میل را از او دید وی را درجسم متمکن ساخت و از این نزدیکی عالم افلاك از فلك محیط تا مرکززمین بوجود آمد. دررسالهٔ چهل‌ودوم‌ازرسائل‌اخوان الصفا این نکته باز بدین گونه توضیح شده است: « خداوند نخست جوهری شریف و بسیط و روحانی را موسوم بعقل فعال خلق کرد وبعد بتوسط این جوهر جوهردیگری که از عقل درشرف فروتر است بنام نفس کلی بوجود آورد. نفس کلی‌بتوسط‌عقل‌فعال هیولی را طولا وعرضاً وعمقاً بحرکت آوردوازاین‌حرکت جسم‌مطلق‌پدیدآمد. آنگاه‌از جسم‌عالم‌افلاك‌وکواکب‌وارکان‌اربعه‌راترکیب کردوافلاك‌را برگردارکان‌بگردش‌درآورد وبعضی ازارکان را با بعضی دیگردرآمیخت وازاین‌ترکیب موالیدکائنات ازقبیل معادن ونباتات وحیوانات‌بوجود گرایید.». عالم‌افلاك‌ازتعلق وحلول‌نفس کلی‌بعالم‌جسمانی‌پدید آمده است وهمچنانکه نفوس جزئیه بعد ازترك جسم بنفس کلی باز میگردند نفس کلی هم بعد ازترك عالم جسمانی بذات خالق که مبداء وجود اوست رجوع میکند و قیامت کبری از این لحظه آغاز میشود. عالم بمنزلهٔ جسم واحد انسانی است که نفس بمنزلهٔ روح آن وفلك محیط وآنچه در اوست بمنزلهٔ جسم است وحکم این جسم بجمیع اجزاء بسیط و مرکب و مولد آن مانند حکم جسم انسان یا حیوان واحد بجمیع اعضاء بدن اوست وحکم نفس کلی که در اجزاء جسم عالم ساری ومحرك ومدبر

اجناس موجودات و انواع و اشخاص آن است مانند نفس انسان واحدی است که درجمیع اعضاء بدن او سریان داشته ومحرك ومدبر هریك از اعضاء وحواس باشد وبا همین تأویل است که اخوان الصفا ازعالم جسم کلی، وازنفس کلی نفس عالم بتمامی ، وازعقل کلی قوهٔ الهیه‌یی که مؤید نفس کلی است ، وازطبیعت کلی قوهٔ نفس کلی را که در جمیع اجسام سریان دارد ومحرك و مدبر آنهاست ، اراده میکنند (۱) . عالم متغیر ومحدث ومخترع است ودر قبضهٔ خالق قرار دارد و برای بقاء محتاج اوست وطرفة العینی از اومستغنی نیست واگر لحظه‌یی از فیض الهی بی‌بهره شود آسمانها وافلاك درهم‌میریزدوستارگان فرومیافتند وارکان ازمیان میروند و خلائق راه‌نیستی میگیرند وعالم دفعةواحدة ازبین میرود (۲) . معتقدین بقدم عالم در خواب غفلت اند و جهانرا درجهالت ونادانی بدرود میگویند(۳) . این عالم متغیر محدث کرهٔ واحدی است که بیازده طبقه تقسیم میشود . از اینها نه فلك کروی و میان تهی و کواکب آنها کروی و نورانی با حرکات دورانی است زیرا فلك محیط که حاوی جمیع افلاك است دربیست وچهارساعت یکبار بر گرد زمین (مرکزعالم) میگردد وهمهٔ این افلاك را با خود میگرداند . بعداز کرهٔ قمر کرهٔ نار (اثیر) وهوا ، وبعد ازآن کرهٔ آب وخاك قراردارد که هردو کروی هستند ومنتهای کرهٔ فوقانی بابتدای کرهٔ تحتانی متصل است بدین معنی که اول کرهٔ ناربکرهٔقمروآخر کرهٔ زمهریربکرهٔآب وزمین اتصال دارد. این کرات وافلاك مانند طبقات پیاز بریکدیگر احاطه دارند وسطح داخلی حاوی بسطح خارجی محوی مماس است ومیان آنها فراغ وخلائی نیست وخلاء چه درخارج عالم وچه درداخل آن غیر موجود است .

انسان ببهترین هیأت و وجهی خلق وبردیگرحیوانات تفضیل داده شده ودرحکم جانشین خداوند درزمین است‌تا برآنچه درزمین‌ازمعدن ونبات وحیوان است فرمانروایی کند. مراد ازخلقت وآبادانی مادون فلك قمروحفظ نظام وترتیب وآفرینش وی‌مقرون ببهترین‌حال‌وکاملترین‌هیأت بوده‌است.خداوند خلیفهٔ خودرا ازخاك پدیدآورد و بهترین

---

۱ ــ رسائل اخوان ج ۳ ص ۲۱۲ ۲ ــ ایضاً ج۱ ص ۳۵۸ وج۳ص۲۸۴و۳۱۶

۳ ــ ایضاً ج ۳ ص ۳۲۱

وکاملترین صورت را بدودادتابتواند برسایرموجودات حکومت کند ،آنگاه‌ازروح خود دراودمید وجسد خاکی اورا بنفس‌روحانی ازجنس کاملترین وشریفترین نفوس‌حیوانی مقرون ساخت تا بیاری آن متحرك وحساس ودراك وعالم وعامل وفاعل مایشاء باشد و سپس نفس ویرا بوسیلهٔ قوای روحانی کواکب تأیید و تقویت و قبول جمیع اخلاق و تعلم همهٔ علوم وآداب را برای وی میسرساخت. مراد ازانسان که خلیفةالله است‌انسان مطلق یا نفس کلی انسانی موجود درهمهٔ افراد آدمیان است. اسم انسان اطلاق میشود برجسد که بمنزلهٔ خانه و نفس که درحکم ساکن خانه است وانسان مجموع این دو است منتهی نفس از جسم شریفتر وجوهری آسمانی و روحانی و زنده ونورانی وخفیف وفعالة بالطبع ومتحرك وغیر فاسد وحساس و علام و دراك صور اشیاء است که نمی‌میرد وفانی نمیشود وهمیشه باقیست. اعضاءِ بدن بمنزلهٔ آلاتی برای وی ومنشاء همهٔ اعمال اوست وهیچیك از اعضاء بدن نیست که نفس در آن تصرف وعملی نداشته باشد. نفس را قوائی طبیعی است که برسه دسته میشود: نخست قوای نفس نباتی (نفس نامیه) که مسکن آن کبد است. دوم قوای‌نفس حیوانی که مسکن‌آن قلب‌است. سوم قوای‌نفس ناطقه که مسکن آن دماغ است ولی این‌نفوس سه‌گانه بمنزلهٔ شاخه‌هایی ازیك تنه‌اند ونفس ناطقه باتوجه باین‌تقسیم وتسمیه به‌سه نوع مانند مردی‌است که خواندن ونوشتن وآموختن را بداند واورا خواننده ونویسنده وآموزنده بنامند. نفس‌انسانی‌هم‌بنابرآنکه سه دسته ازاعمال انجام میدهد باعتبار آنها بسه اسم موسوم شده یعنی درمورد عمل‌نمو نفس نامیه واز باب عمل احساس وحرکت و انتقال نفس حیوانی واز جهت تفکر و تمییز نفس‌ناطقه نامیده میشود(۱). بهریك از اعضاءِ قوه‌یی از قوای نفس اختصاص دارد که عهده‌دار تدبیر آن عضومیباشد و با آن افعال خاصی را انجام میدهد واین قوه را نفس همان عضو مینامند مانند نفس باصره و نفس سامعه و نفس شامه وجزآن. هریك از سه نفس نباتی و حیوانی و انسانی راکه درحکم اجناسند، قوائی بمنزلهٔ انواع آنهاست که مجموع آنها بیست وپنج است. ازمیان این قوی‌آنها که درارتباط انسان‌با

---

۱ - برای اطلاع ازهمهٔ قوای نفس وافعال‌گوناگون آنها رجوع شود به رسائل اخوان ج ۲ از ص ۲۲۵ ببعد.

خارج یا در تحصیل اطلاعات ومعلومات ویا در حفظ و فهماندن آنها مؤثرند حواس خمس (یعنی باصره و سامعه وشامه و ذائقه ولامسه) وسه قوهٔ متخیله ومفکره وحافظه وقوهٔ ناطقه‌وصانعه ازهمه مهمترند. مسکن متخیله قسمت پیشین دماغ و مسکن مفکره قسمت میانین ومسکن حافظه قسمت بازپسین آنست . بین افراد در شدت وضعف این نیروها اختلاف است ویکی از اسباب اختلاف آنان درآراء ومذاهب نیز همین است .
حصول علم ازسه طریق میسر میشود : نخست از طریق حواس پنجگانه که پیشاپیش همهٔ طرق قراردارد و استفاده از این طریق از آغاز کودکی شروع میشود و همهٔ افراد بشر با هم وبا حیوانات دراین امر شریکند . دوم طریق عقل که خاص انسان است و استفاده ازآن بعد از کودکی وهنگام بلوغ آغاز میشود . سوم طریق برهان که خاص دسته‌یی از علماست و بعد ازمطالعات هندسی ومنطقی حاصل میشود .

هرچه بوسیلهٔ حواس خمس احساس میشود به قوهٔ متخیله میرسدودرآن‌مجتمع میگردد وقوهٔ متخیله آنها را بقوهٔ مفکره منتقل میکند تا حقیقت آنها را دریابد و معانی ومضارومنافع آنهارا تشخیص دهد وآنگاه آنرا بقوهٔ حافظه انتقال‌دهد تادرموقع لزوم بیاد آورد وبیاری همین قوه است که میتوان مثلا از راه قوهٔ باصره از محسوساتی که خاص ذائقه یا لامسه است مطلع شد و فی‌المثل با دیدن سیب طعم یا با رؤیت‌آب رطوبت آنرا دریافت . بعد ازاین مراحل مرحلهٔ کارقوهٔ ناطقه که مجرای آن زبانست فرا میرسد که بوسیلهٔ کلمات از محسوسات ومعلومات خبرمیدهد . قوهٔ صانعه برای تکمیل قوهٔ ناطقه بایجاد اشکال وحروف وخط نایل میشود تا حکایت از محسوسات و کسب معلومات ازراه چشم برای غایبان وآیندگان میسر گردد .

یکی از اعمال نفس رؤیا یعنی احساس حقایقی درخواب است . رؤیا بر شش نوع است : اضغاث احلام ـ رؤیاهایی که نتیجهٔ غلبهٔ اخلاط جسد است ـ رؤیاهایی که از جهت موجبات احکام نجوم حاصل شود ـ رؤیاهایی که از وساوس شیطانی است ـ رؤیاهایی که ازالهامات فرشتگان میباشد ـ رؤیاهایی که وحی‌الهی‌است . رؤیاهایی که از وساوس شیطانی یا ازالهامات فرشتگان باشد برنفوسی عارض میشود که براثرانهماك

درشهوات وبدیها شیطان بالقوه یا براثر نیکی و دوری از نابکاری وفساد واعتقاد بدین ومبداء و معاد ملك بالقوه شده باشند . دستهٔ نخستین وساوس همسنخان خود یعنی شیاطین را می‌پذیرند ودستهٔ دوم الهامات فرشتگان را ، وبالاتر ازاین درجه مرتبهٔ قبول وحی قرار دارد .

قبول وحی والهام برای کسانی میسر است که خود را شایستهٔ آن کرده باشند . این شایستگی درصورتی حاصل میشود که آئینهٔ نفس شایستهٔ آن شده باشد که مجلای حقایق قرار گیرد واین جلا و روشنی برای آن فراهم نمی‌آید مگر ازطریق زدودن رنگ جهالات وبدیها و ناپاکیها و زشتیها و دوری ازآراء فاسد وچون نفس بدین‌مرحله رسد صور اشیاء روحانی را که درعالم روحانی است می‌بینند وحقائق آنهارا درك میکنند وامورغائبه‌رابیاری عقل وصفای جوهرآن‌آشکارا مشاهده میکنند. این حالت ازراه عمل کردن بملکات عالی اخلاقی وپیروی از مذهب و اعتقاد حکما و انبیا و افعال ملائکه وبعبارت دیگراز روشی که بطور کلی برای‌خواص‌اخوان‌الصفامعلوم‌شده،حاصل‌میگردد. دراین‌حال‌است که قبول الهام ملائکه و وحی وانباءِ میسر وفهم معانی آنها سهل‌میشود چنانکه در درجهٔ اول برای انبیاء وبعد از آن برای صدیقین وسپس مؤمنین وبعد از آن سایرطبقات بدرجهٔ الاقرب فالاقرب امکان‌پذیرفته‌است و هرچه در تحصیل بصیرت نفسانی بیشتر کوشش شود این حالت طبیعی‌تر وعادی تر وحصول آن آسانتر میشود و تنها تعلق‌بجسم است که دراین‌حال‌ازصعود بملکوت آسمان جلوگیری میکندو گرنه برای این امر هم صعوبت واشکالی نیست . غرض انبیاءِ و واضعین نوامیس شرعیه تأدیب نفوس انسانی ونقل آن از مرتبهٔ بشریت به درجهٔ ملائکه ورهایی بخشیدن آنها ازعالم کون‌وفساد ودرآوردن‌بعالم بقاء و دوام است. وحی وخبری که انبیاء ازملائکه‌میگیرند بطریق ایما و اشارتست وآنان این اشارات را بزبان قومی که درمیان آنان مبعوث شده اند درمیآورند ومیگویند وسخنانشان بنحوی است که هرطبقه بقدر عقل خود از آن‌چیزی‌میفهمد. صاحب شریعت‌باید تام‌الاعضاء ، نیکوفهم وسریع‌التصور وخوش‌حافظه وزیرك‌ونیکو سخن و دوستدار علم و راستی و کم خوار وصاحب روحی بلند وبی اعتنا

بمال دنیا و دادگر وپایدار باشد[۱] .

همچنانکه دیدیم اخوان‌الصفا ببقاء نفس بعد از فناءِ جسد معتقدند و گویند[۲] که نفس جاودانه باقیست خواه از سعادت و لذت برخوردار باشد و خواه ببلاها وآلام گرفتار . نفوس اولیاء خداوند و بندگان نیکوکار وی بعد از مرگ بملکوت آسمانها وسیاحت افلاك عروج میکنند ودرآنجا درفضائی از نور وروح وراحت تاروزقیامت کبری بتسبیح وتهلیل مشغولند وچون رستاخیز اجساد آنها فرا رسید بدانها باز میگردند تا برای حساب وشمار وپاداش نیك وبد حاضر شوند . اما نفوس کافران وفاسقان وشریران در کوری وجهالت خود باقی میمانند وتا قیامت کبری در بیم و اندوه بسر میبرند و در آنوقت برای مجازات بدکرداریها باجساد خود باز میگردند وبدین‌ترتیب بعث اجساد از قبور وزمین در روزقیامت صورت خواهد پذیرفت. اما قیامت کبری‌وآخرین‌رستاخیز هنگامی صورت میگیرد که نفس کلی ازعالم هیولانی مفارقت کند وبعالم‌روحانی ومحل نورانی وعلت نخستین خود باز گردد وبحال اول خودکه پیش از تعلق بجسم داشته درآید واین حال صورت نمیگیرد مگر بعد از گذشت زمانی دراز و ادواری ممتد . چون نفس کلی عالم جسمانی را ترك گفت عالم رو بانهدام مینهد و فلك از گردش و ستارگان ازسیر وارکان ازاختلاط باز میایستند وهمهٔ موجودات راه نیستی میسپرند و جسم از صور واشکال و نقوش بی‌بهره میگردد[۳] وباین ترتیب قیامت واقعی درنظر اخوان‌الصفا بازگشت نفوس جزئیه بنفس کلی وبخداست چنانکه درکیش‌اسلام‌وادیان دیگر دیده میشود .

چون منافع انسان بمنافع دنیوی و اخروی قسمت میشود سیاست او هم باید منقسم بدین دو فصل باشد . در سیاست جسمانی و نگاهداشت تن اخوان‌الصفا معتقد بمیانه‌روی و رعایت اعتدال بوده اند . سیاست نفسانی را ازچند جهت مورد توجه قرار میداده اند : سیاست خود و سیاست اهل و اولاد و سیاست اصحاب . از لحاظ تهذیب

---

۱ - برای تحقیق درموضوع نبوت وشرائط نبی رجوع شود به‌دو رسالهٔ چهل‌وششم‌وچهل وهفتم از رسائل اخوان‌الصفا . ۲ – رسالهٔ ۳۷ ۳ – ج ۳ ص۳۳٤ – ۳۳۵

اخلاق وسیاست نفس مبنای کار آنان بر خویهای نیك و کارهای خوب وحفظ امانت و رعایت حقوق صاحبان حق و همسایگان و دوستان و نظایر این مسائل است. موضوع مهم آنست که باید خیر را از جهت آنکه خیر است دوست داشت وبرای کار خیر پاداشی نخواست چه دراین صورت از خیر عاری خواهد بود. دستورهای اخوان الصفا نسبت بزنان وفرزندان وبندگان ودوستان دقیق ومبنی برملاحظات تربیتی واجتماعی است(۱). بعد ازسیاست خود وخاندان ویاران نوبت عبادت وتقرب بخداوند فرامیرسد. عبادت بردونوع است عبادت شرعی که باید با توجه باحکام صاحب شریعت انجام گیرد، وعبادت فلسفی الهی وآن عبارت ازاقرار بتوحید و شناختن حقیقت وجود واجب است. مهمترین هدف از تربیت اخلاقی آدمی امکان تشبه بخالق است برای او. زیرا انسان خلیفه و جانشین خداوند در زمین است وباید بهمان نحو که درسفارشهای دینی وفلسفی معلوم شده سیاستی الهی را نسبت بهمهٔ مخلوقات ارضی که برای او و زیردست او هستند پیش گیرد تا با این عنایت وسیاست وتدبیر، ملکی از ملائکهٔ مقرب الهی شود وجاودانه در بهشت بماند. ـ اختلاف اخلاق آدمیان بیکی از این جهات چهارگانه میتواند بود: ۱ـ بجهت اخلاط وطبایع اجساد آنان ومزاج آن اخلاط ۲ـ تأثیر سرزمین‌هایی که درآنها زاده‌اند واختلاف آنها درهوا ۳ ـ برورش آنان بدیانت های آباءِ ومعلمین واستادان وسایرمربیان ٤ـ تأثیرات نجومی که درساعات انعقادنطفه یاولادت آنان موجود است. ازحیث اخلاط وطبایع اختلاف دراینجاست که اگرمزاج محرورداشته باشند شجاع ومتهور و کم ثبات وعجول و کم کینه وبا هوش‌اند، زود خشمناك میشوند وزود ازخشم خود بازمیگردند. اشخاص مبرود اکثراً کند ذهن و گرانجان و کم‌معاشرت واشخاص مرطوب در غالب موارد دارای طبیعتهای کند و ناپایدار و نرم خوی و بخشنده و پاك اخلاق و سهل‌القبول وفراموشکار وبی‌باك درامور طبیعی هستند. کسانی که مزاج یابس دارند دربیشتر امور صابر وثابت رأی و دیرقبول اند، صبر و کینه وبخل‌وامساك وحفظ برآنان غالب است. دراین‌تقسیم اخوان‌الصفا تحت تأثیر یونانیان قدیم و نظریهٔ‌طبی‌هستند

۱ ـ رجوع شود به رسائل اخوان ج ٤ ص ۲۹۸ـ ۳۰۰

وبهرحال تأثیر وضع جسمانی را درحالت نفسانی مورد توجه قرار داده اند. خویها یا فطری وجبلی است ویا مکتسب که‌ازطریق‌عادت وممارست وتربیت‌حاصل‌میشود. برروی هم وظایف اخلاقی که مؤلفین اخوان‌الصفا پیروان خود را بدانها دعوت‌میکنند وظایف واعمالی است که آدمی را از سقوط بمراحل حیوانی و شیطانی نجات دهد ودرصعود بمدارج نفوس‌ملکیه وقدسیه معاونت ویاوری نماید وبسعادت دنیا وعقبی برساند وبدین منظور اولا باید از دستورهای واضعین نوامیس که فرستادگان خدایند بدقت پیروی کنند وروش اولیاء خدا را بکار بندد و در طلب علم و زهدو تزکیهٔ نفس کوشا باشد و درتأیید عقل واطاعت ازآن دقیقه‌یی فرونگذارد وطریق حب ورضا وخدمت‌بخلق بسپرد وچون بجمع این ملکات عالیه توفیق یافت باقصی نهایت انسانیت که بعداز رتبهٔ ملائکه قراردارد میرسد وبخالق خود تقرب می‌جوید وبهترین پاداش را بدومیدهند.

بااین همه وظایف اخلاقی که اخوان الصفا آدمی را برای کسب فضیلت بدانها میخوانند وبا آنکه راه سعادت وشقاوت وطریق ارتقاء بمراتب فرشتگان ویا درافتادن در پستیهای شیطانی را نشان داده وپیروان خود را بانتخاب نخستین تحریض واز اختیار دومین تحذیر کرده اند، با اینحال درمورد دیگر بنوعی ازجبراعتراف نموده وگفته‌اند هیچیك از مخلوقات قادر بشیئی از اشیاء و عملی از اعمال نیست مگر آنچه خداوند برای او مقدر کرده و ویرا بر آن توانا داشته است. این حکم قاطع را سپس بنحو عجیبی تفسیر کرده وگفته اند که این مقدر کردن و توانا داشتن خالق بر کاری دلیل اجبار او برآن کار یا ترك آن عمل نیست وهر قدرت وقوت نسبت بیك کار قدرت در عمل یا ترك عمل‌است همچنانکه با قوهٔ تکلم هم قادر بسخن گفتنیم وهم قادر بسکوت وبا قوهٔ حرکت هم‌قادربحرکت وهم‌قادربسکون‌هستیم وسایرقوی‌را باید براین‌قیاس کرد منتهی ترك بعضی ازاعمال آسان وترك بعضی‌دشواراست‌وهمچنینند افرادآدمی که‌بعضی برای اخذ فعل وبرخی برای ترك‌آن ساخته شده‌اند وباید دانست که هیچ کار ویا ترك آن ازآدمی سر نمیزند مگرآنکه قبلا خداوند برآن علم داشته باشد وهمین علم سابق الهی است که قضاء مبرم وقدر محتوم خوانده میشود وهر دو از موجبات احکام نجوم

وتأثیرات اشکال فلکی هستند(۱) ومرد مؤمن پاکدل باید بدانچه برای وی مقدر شده است تسلیم و راضی شود زیرا این تسلیم ورضا خشنودی، از ناموس خلقت است(۲)

موضوع خیر وشر را اخوان‌الصفا بتفصیل مورد مطالعه قرار داده و آنرا با سعد ونحس کواکب وامور طبیعی مانند کون و فساد و لذت و الم و نظایر این مسائل‌مقارن دانسته وبرروی هم برچهار نوع کرده اند . آنچه از خیرات که از تأثیر افلاك و کون وطبایع موجودات حاصل شود بعنایت الهی وقصد اول، و شروری که از تأثیر نحوست افلاك یا فساد طبایع پدید آید عارض و بقصد ثانی است (۳) . خیرات وشروری که از جهت احکام ناموس بنفوس جزئی انسان منسوب است بردونوع میشود : قسمتی اعمال واکتسابات آدمی وقسمتی جزا وپاداش‌آنهاست . اکتساباتآدمی برپنج‌نوع‌است: علوم ومعارف ، اخلاق وسجایا ، آراء و اعتقادات ، گفتارها ، اعمال وحرکات . اینها از دو جهت ممکن است جزو خیرات و شرور باشند: نخست از لحاظ عقلی و دوم از لحاظ وضعی . وضعی یعنی آنچه قانون بدان حکم داده است و دراین‌صورت هرچه را مجاز دانست خیر وآنچه را ممنوع شمرد شر است . وقصد اخوان ازقانون‌قوانین شرعیهٔالهیه است که بوسیلهٔ انبیا آورده شد . بر روی هم برای آنکه از قوانین عقلی وشرعی برای درك خیرات وشروز اطلاع حاصل کنیم محتاج بمعلم ومؤدب‌هستیم و بهترین معلمین واستادان بشرصاحبان ناموس وشریعتند و معلمین آنان ملائکه ومعلم ملائکــه نفس کلی ومعلم نفس کلی عقل اول و معلم عقل اول باریتعالی و بنابراین خالق اول معلم کل است (٤) .

---

۱ ـ رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۳۵-۳٦

۲ ـ ایضاً ج ٤ ص ۱۳۳-۱۳٦

۳ ـ هرچه ازقبل خالق باشد ازقبیل ابداع وایجاد واختراع وبقا وتمام وکمال و بلوغ و نظایر اینها قصد اول نام داود وهرچه نتیجهٔ نقص هیولی باشد قصد ثانی

٤ ـ برای اطلاع ازبحث مفصل اخوان‌الصفا در مسألهٔ خیر وشر رجوع شود به رسائل اخوان‌الصفا ج ٤ ص ۱۰-۱۹

در قرن پنجم غیر از حکمایی که پیش از این نام برده‌ایم چند دانشمند قابل ذکر دیگر که شهرت آنان بیشتر در ادب یا طب بوده و با اینحال آثاری در ابواب حکمت داشته‌اند، قابل ذکرند وازآنجمله است :

ابوالفرج علی بن حسین بن هندو که مردی ادیب وحکیم و کاتب‌وشاعر بوده ودر علوم اوایل اطلاعات بسیار داشته است . ویرا برخی از اهل ری دانسته اند [۱] و ابن‌اسفندیار [۲] گفته است اگرچه پدران اوقمی‌بوده اند اما مولد ومنشاء او طبرستان بود ومضجع و مرقد باستراباد، بسرایی که ملك او بوده ، اتفاق افتاد . ابن هندو علوم اوائل را درخدمت ابوالحسن‌الوائلی در نیشابور وپس ازآن درمحضر ابوالخیر‌بن‌الخمار فراگرفت وبعد ازآنکه مدتی در بغداد گذراند بگرگان روی نهاد و آنجا در خدمت شمس‌المعالی قابوس‌بن‌وشمگیر(۳۶۶ـ۴۰۳) وپسراوفلك‌المعالی منوچهر(۴۰۳ـ۴۲۰) بسر میبرد و بعهد منوچهر از دستگاه او گریخت و بنیشابور رفت وپس از آن بسال ۴۱۰ [۳] یا ۴۲۰ [۴] فوت کرد وقول اخیر اصح است [۵] . ازآثار وی در حکمت کتب ذیل را ذکر کرده‌اند : الکلم‌الروحانیة فی‌حکم‌الیونانیة که نسخه‌یی ازآن در کتابخانهٔ رامپور موجود است ـ الرسالة المشوقة فی‌المدخل الی علم الفلسفة که ملتقطاتی از آن در کتابخانهٔ رامپورموجود است ـ کتاب‌النفس که بعنوان مقالة ارسطاطالیس فی‌النفس درمجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی باقی وعنوان آن چنین‌است: «مقالة ارسطاطالیس فی‌النفس ، رسالة عملها علی‌بن الحسین بن هندو اطال‌الله بقاءه لابی علی رستم‌بن شیرزاد علی سبیل‌التقریب والتفهیم . »

---

۱ ـ معجم‌الادباء یاقوت ج ۱۳ ص ۱۳۶ .

۲ ـ تاریخ طبرستان چاپ مرحوم‌عباس اقبال آشتیانی . طهران . ج ۱ ص ۱۲۵

۳ ـ کشف‌الظنون چاپ ترکیه (۱۹۴۳ میلادی) ج ۲ص ۱۷۶۲ .

۴ ـ حاشیهٔ ص ۸۵ از تتمة صوان‌الحکمة .

۵ ـ برای اطلاع از احوال او رجوع شود به طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۳۲۳ - ۳۲۷ تتمة صوان‌الحکمة. ص ۸۵-۸۸. معجم‌الادباج ۱۳ ص ۱۳۶ـ۱۴۶ . کشف‌الظنون‌ذیل‌اسم‌مفتاح‌الطب. تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ص ۱۲۵ـ۱۲۸

از بزرگان حکماء اواخر قرن پنجم **ابوالحسن المختار بن الحسن بن عبدون ابن سعدون بن بطلان البغدادی** معروف به «ابن بطلان» از اطباء و منطقیان بزرگ نصرانی و صاحب اطلاعات بسیار در علوم اوائل بوده است. وی نزد نصارای کرخ تحصیل کرد و بسیاری از کتب حکمت را در خدمت ابوالفرج بن الطیب خواند و در طب بیشتر از ابوالحسن ثابت بن ابراهیم بن زهرون الحرانی الطبیب تعلیم یافت. وفات او بقول القفطی [1] بسال ٤٤٤ در یکی از دیرهای انطاکیه اتفاق افتاد لیکن از توضیحات ابن ابی‌اصیبعه [2] چنین برمیآید که وی تا سال ٤٥٥ زنده بود. ابن بطلان آثاری در طب داشت که در جای خود مذکور خواهد افتاد. میان او و ابن رضوان مصری طبیب و حکیم معروف قرن پنجم هجری مجالس ومحاورات ومناقشاتی وجود داشته است و رسالاتی در رد یکدیگر نوشته اند. مجموعه‌یی از رسالات ایندو بعنوان «خمس رسائل لابن بطلان و ابن رضوان المصری» بسال ۱۹۳۷ میلادی در قاهره بطبع رسید. از جملهٔ رد وداو بر ابن رضوان رساله‌یی باسم «المقالة المصرية» درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل موجود است. القفطی یکی از رسائل او را که در رد ابن رضوان نوشته و نموداری از افکار علمی اورا در آن میتوان یافت، در کتاب خود نقل کرده است [3]. وی گوید که کوچکترین نتیجهٔ انتساب بصنایع و علوم بذل انصاف واجتناب از حیف واسراف است. بدین سبب علم باید از عصبیت دور باشد و همچنانکه ثامسطیوس گفته قلوب حکما مانند پرستشگاه خداوند است که باید آنرا همواره پاکیزه و از آلایش تعصبات و هواجس بر کنار داشت. علم تا هنگامی که باتقان نرسید و بر پایهٔ سست مبتنی بود بشك و تردید میکشد وحل شکوك آن دشوار میگردد زیرا این شکوك نتیجهٔ تقصیر درعلم است. وازشرائط فضل آنست که در گفتارعلماء بی اطلاع ازحقیقت آن شك نکنند و برهمان سیرت قدما بروند که اگر در مطالبی دچار اشکال و تباین و تناقض میشدند بانکار و رد آن حکم نمی کردند بلکه مطالب را از سر میگرفتند و

---

۱ ــ اخبار الحکما ص ۱۹۳. ۲ ــ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲٤۲-۲٤۳

۳ ــ اخبار الحکما ص ۱۹۵-۲۰۷.

چند بار درآن تحقیق میکردند . اعتقاد شدید ابن بطلان بحکماء وفضلاء متقدم مانند ارسطو و جالینوس وحنین و ابوالخیر بن‌الخمار و ابوعلی بن زرعه و استادش ابن‌الطیب ونظایر ایشان دراین‌رساله آشکارمیشود واو مدعی است که احساس تباین وتناقض درآثار اینگونه استادان دلیل عدم فهم مطالب ایشانست و دراین حال برخواننده است که دقت بیشتر بکار برد تا مطالب را چنانکه هست دریابد . گذشته از این مقدمات که دیده ایم ابن‌بطلان در رسالهٔ خود بمسائلی از مابعد الطبیعة و نفس وطب وطبیعیات توجه نموده وشبهات ابن‌رضوان را درآنها رد کرده است .

معارض ومعاصر این دانشمند **علی بن رضوان بن علی بن جعفر** معروف به «ابن رضوان» طبیب وریاضی‌دان وحکیم میانهٔ قرن پنجم است که درحدود سال ۴٦۰ هجری در گذشت . القفطی نام اورا با تجلیل واحترام نمیبرد [1] و گوید که درآغاز عمرمنجم بود وسپس اندکی ازطب وچیزی از منطق خواند لیکن از محققان نبود و با اینحال جماعتی از طالبان علم درخدمت او تلمذ کردند ونام وی مشهورشد . القفطی برای کتب ابن‌رضوان هم ارزش بسیار قائل نیست ومیگوید شاگردان او درطب و نجوم و منطق مطالب خنده‌آوری ازاونقل میکردند . ازآثار او علاوه بر کتب طبی سه مقاله درمنطق درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲ کتابخانهٔ اسکوریال موجود است و دو رسالهٔ ذیل هم از اودرجزومجموعهٔ شمارهٔ٦٤۹ کتابخانهٔ مدرسهٔاحمدیهٔ موصل باقیست که در رد ابن بطلان نوشته : ۱ـ مقالة ابی‌الحسن‌علی‌بن رضوان فی‌ان ماعلمه یقین وحکمة وماظنه مختار بن الحسن البغدادی غلط وسفسطه . ۲ ـ رسالهٔ دیگری که برای اطلاع اطباء مصر وقاهره از احوال مختاربن‌الحسن‌البغدادی نگاشته بود .

ابوالحسن سعید بن هبةالله بن‌الحسین ازحکما واطباء مشهوراواخرقرن‌پنجم است. وی‌معاصرالمقتدی‌بامرالله(٤٦٧ـ٤٨٧) وپسر اوالمستظهر بالله عباسی(٤٨٧ـ٥١٢) وطبیب آندو ومتولی مداوای بیماران در بیمارستان عضدی بوده است . ولادتش در شب شنبه بیست وسوم جمادی‌الآخرهٔ سال ٤٣٦ و وفاتش درشب یکشنبه ششم ماه ربیع‌الاول

---

۱ ــ اخبارالحکما ص ۲۸۸ .

سال ٤٩٥ هجری اتفاق افتاد . ازجملهٔ شاگردان‌بزرگی که‌تربیت کردیکی‌ابوالبرکات هبةالله‌بن علی‌بن ملکا البلدی طبیب وحکیم‌بزرگ قرن ششم متوفی بسال ٥٤٧ هجری است . سعیدبن هبةالله علاوه بر طب در مسائل حکمی نیز تألیفاتی داشته است و از آنجمله ابن ابی‌اصیبعه « مقالة الحدود والفروق » و « مقالة فی تحدید مبادی الاقاویل الملفوظ بها وتعدیدها » را نام برده است . رسالة الحدود والفروق سعیدبن هبةالله که مجموعه ییست فلسفی در تحدید وتعریف مسائل منطقی وحکمی ، در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی موجود است(١) .

☆ ☆ ☆

دراینجا سخنان مختصرخودرا راجع بفلاسفه ونظرهای فلسفی‌مهمی که‌تا اواخر قرن پنجم درممالك اسلامی موجود بود بپایان میرسانیم ودر باقی علوم عقلی مانند علم کلام وعلوم طبیعی وطب و ریاضیات وجزآنها بیاری خداوند در مجلدات دیگری‌سخن خواهیم گفت واینك میپردازیم بملحقاتی که برای ذکر آثار موجود مترجمان و بیان پاره‌یی از آثار وافکار حکما که درمتن کتاب وضمن بیان احوال آنان از باب احتراز از اطالهٔ کلام مذکور نیفتاده بود ، ترتیب داده‌ایم .

---

١ ــ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ١٢٥

ملحقات

مراد از افزودن این قسمت برفصول اساسی کتاب رعایت نکات ذیل است :

۱ ـ ذکر قسمتی از آثار موجود مترجمان که محفوظ مانده وتعدید پاره‌یی از آثارموجود دانشمندان‌یونانی که بزبان عربی‌ترجمه شده وناقل‌آن معلوم‌نگردیده‌است.

۲ ـ زیاداتی برآثار وعقاید حکمای معروف اسلامی که درمتن کتاب از باب رعایت اختصار مذکور نیفتاده بود .

درباب این آثار موجود باید بدانیم که تاکنون در هیچیك از کتب تراجم علمای اسلامی که در سالهای اخیر نوشته اند . تا این حد استقصا وبغالب مآخذرجوع نشده است . با اینحال باید اعتراف کرد که آنچه ذکر کرده‌ایم با کثرت عدد وفزونی آثار ، هنوز قسمتی است از میراث گذشتگان که بما رسیده و برجای مانده است وبسیاری دیگر در کتابخانهای خصوصی یا درکتابخانهای مدارس قدیم ومساجد معتبر ممالك اسلامی وامثال آنها و یا در کتابخانهای بزرگ عمومی دیگری که تهیهٔ‌فهرست آنها برای مؤلف امکان نداشت ، باقیست وباید بتدریج گرد آید وبرآنچه فراهم‌آمده است افزوده شود .

درباب زیاداتی که برعقاید برخی ازحکمای معروف اسلامی‌صورت گرفته ذکر این نکته لازم است که درمتن کتاب بیان مطالب ضرور ولازم مورد نظر بوده واکنون که فرصت مناسب‌تری برای ورود دراین مبحث داریم بدین کاردست میزنیم وبا اینحال مطالب گفتنی ما منحصرخواهد بود ببعض معدود ازحکمای معتبردورهٔ اسلامی .

مطلبی که باید در یاد خوانندهٔ عزیز باشد آنست که : در این ملحقات مراد ما آنست که فعلاازمترجمان وناقلان آنچه ترجمه ویا در ابواب حکمت تألیف کرده اند و دردست میباشد مذکور داریم وهرچه در فنون مختلف مانند طب و ریاضی ونجوم از آنان باز مانده است بجای خود ذکرخواهد شد . از حکماء مذکور دراین کتاب , هم اگر کتبی درفنون دیگر غیرازمنطق وحکمت باقی مانده‌باشد هنگام بحث درآن‌فنون بذکرآنها مبادرت خواهد شد .

ملحق اول

آثار موجود مترجمان

از عبدالله بن المقفع (ص ۵٦ ـ ۵۸ همین کتاب) :

ترجمهٔ کتاب ایساغوجی فرفوریوس الصوری وقاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقای ارسطو دردست ودر کتابخانهٔ دانشگاه سن ژزف در بیروت بشمارهٔ ۳۳۸ و نسخه یی دیگر درمشهد موجود است . در آغاز وختام این مجموعه اسم مترجم بجای عبدالله بن المقفع که در اشارات قدما می بینیم، محمد بن عبدالله بن المقفع آمده است . در آغاز این ترجمه ها اسم کتب مذکور با حذف باری ارمینیاس و مترجم آن بدین نحو ذکر شده : « کتاب ایساغوجی ای کتاب الکلیات الخمس لفرفوریوس الصوری و کتاب قاطیغوریاس ای کتاب المقولات العشر لارسطاطالیس ، تفسیر فرفوریوس الصوری و کتاب انالوطیقا ای کتاب تحلیل القیاس لارسطاطالیس، کلها ترجمة محمد بن عبدالله [بن] المقفع» ودر آخر آن کتاب این عبارت آمده است : « تمت الکتب الثلاثة من ترجمة محمد بن عبدالله [بن] المقفع ترجمها بعد محمد، ابونوح الکاتب النصرانی ثم ترجمها بعد ابی نوح سلم الحرانی صاحب بیت الحکمة لیحیی بن خالد البرمکی الکتب الاربعة قبل هؤلاء الترجمتین الذین تکسانی الملکانی النصرانی» (۱)

اشاره باسم « محمد بن عبدالله [بن] المقفع » در اول وآخر این مجموعه نظر جدیدی را که تا کنون درمیان نبوده و ما در متن ، ضمن ذکر ابن المقفع و ترجمه های منطقی او ، اشارهٔ مختصری بقول یکی از خاور شناسان راجع بآن کرده ایم (۲) ، بمیان آورده وآن اینست که مترجم کتب منطقی فرفوریوس و ارسطو برخلاف آنچه قدمای مورخان از قبیل قاضی صاعد اندلسی (۳) و ابن الندیم (٤) والقفطی (۵) وابن ابی اصیبعه (٦) گفته اند عبدالله بن المقفع نیست بلکه پسر او محمد است . از این محمد ،

---

۱ ـ رجوع شود به ترجمهٔ مقالهٔ پول کراوس (در باب ابن المقفع) بعنوان « ترجمه های ارسطو منسوب بابن المقفع » در مجموعهٔ التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة ص ۱۰٦ وص ۱۱۳ . قسمت اخیر این عبارت مغشوش است .

۲ ـ ص ۵۷ همین کتاب و نیز بهمین مطلب درص ۲۵ اشاره شده است .

۳ ـ طبقات الامم چاپ بیروت ص ٤۹ ٤ ـ الفهرست ص ۳٤۱، ۳٤۸

۵ ـ اخبار الحکما ص ۱٤۸ـ۱٤۹ ٦ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۰۸

ابن خلکان سخن گفته است[۱] وعلاوه براین پول کراوس از این اشارهٔ ابن‌الندیم که «... ویکنی قبل اسلامه ابا عمرو فلما اسلم اکتنی بابی‌محمد»[۲]داشتن‌پسری را بنام «محمد» برای اوتصور کرده‌است. ازطرفی دیگرپول کراوس ازاینکه‌ابن‌الندیم‌هنگام ذکر عبدالله‌بن‌المقفع درشمارمترجمین کتب علمی وتهیه کنندگان جوامع واختصارات کتب منطقی تنها بذکر «ابن‌المقفع» اکتفا میکند، وحال آنکه در ذکر او درشمار کتاب ونویسندگان ادبی صراحة از اسم او «عبدالله» سخن میگوید (بی‌آنکه‌هیچیک از ترجمه‌های علمی یا اختصارات اورا اسم ببرد)، چنین استنباط میکند که **شاید** «ابن‌المقفع» و «عبدالله‌بن‌المقفع» دوتن باشند نه یکی. این حدس بنظر ما صحیح نمی‌آید زیرا اگرچه ابن‌الندیم در ذکر فهرست مترجمین کتب علمی بعربی از این دانشمند تنها بذکر «ابن‌المقفع» اکتفا میکند لیکن اولا درهمین مورد[۳] میگوید «قدمضی خبره فی‌موضعه» وآن موضع همانجاست که شرح حال و آثار و منقولات ادبی اورا بتفصیل آورده واورا عبدالله‌بن المقفع نامیده است (یعنی ص ۱۷۲چاپ مصر) وثانیاً یکجای دیگر (ص ۳۳۷) او را بصراحت تمام «عبدالله‌بن المقفع» مینویسد وآن در موردیست که گوید «ایرانیان در روزگار قدیم برخی از کتب منطق وطب را بزبان فارسی (پهلوی) نقل کرده بودند وآنها را عبدالله‌بن المقفع وغیراو بزبان عربی درآوردند.»

اینکه در الفهرست (وبپیروی ازآن درسایر مآخذ قدیم) ذکری از محمدبن عبدالله‌بن‌المقفع وترجمه های اونشده وبرعکس همه جا سخن از عبدالله و ترجمه های منطقی او آمده مایهٔ تردید ما دراین امر است که پسر او محمد دخالتی در امر ترجمهٔ کتب منطقی داشته باشد، وواقعاً بعید مینماید که ابن الندیم با اطلاعات وسیع وعمق کارخود از این پسر وترجمه های او ذکری بمیان نیاورد ویا او را با پدر اشتباه کند واگرهم اشتباه اورا مسلم گیریم چگونه باید اشتباه چند نویسندهٔ محقق‌دیگررامانند

---

۱ ـ وفیات‌الاعیان چاپ طهران ج ۱ ص ۱۶۵
۲ ـ الفهرست چاپ مصر ص۱۲۷
۳ ـ الفهرست سطرآخر ص ۳۴۱

صاعدبن احمد اندلسی والقفطی و ابن ابی اصیبعه با تصریحی که در اسامی کتب منقول کرده اند بر آن بیفزاییم .

این تردید ما را شاهد دیگری بیشتر قوت می بخشد و آن چنین است که ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف الخوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم خود که در نیمهٔ دوم قرن چهارم تألیف کرده است میگوید(۱) «ویسمی عبدالله بن المقفع الجوهر عیناً و کذلك سمی عامة المقولات وسائر ما یذکر فی فصول هذاالباب (یعنی درباب مفردات منطق) باسماء اطرحها اهل الصناعة فترکت ذکرها وبینت ماهو مشهور فیما بینهم » . تسمیهٔ جوهر به « عین» درترجمه‌های منطقی مذکور که بنام محمدبن عبدالله بن المقفع ثبت شده است دیده میشود وبنابر این مراد از ایراد لفظ « عین » بجای « جوهر » در همین ترجمه‌های منطقی است که خوارزمی آنهارا بعبدالله بن المقفع منسوب میدارد. کروس کوشیده است که از همین استعمال لفظ « عین » بجای کلمهٔ فارسی جوهر (= گوهر) باین نتیجه رسد که ترجمه های مذکور از متن یونانی صورت گرفته است نه پهلوی ولی استدلال اوقانع کننده نیست .

مطلبی که دراینجا باقی میماند آنست که آیا این کتب منطقی ترجمه‌هایی از آثار ارسطو است یا تلخیصهایی از شروح آنها وموضوعی که محققان بر آن رفته اند همین نکتهٔ دوم است واین عقیده با اشارهٔ ابن الندیم درنسبت دادن تلخیصهای قاطیغوریاس وباری ارمینیاس به ابن المقفع سازگار است . دراینکه این تلخیصها از روی کدامیك ازشروح صورت پذیرفته است هم اطلاع صریحی ازروی نسخهٔ منحصر کتابخانهٔ دانشگاه سن ژزف بدست نمی آید .

مطلبی که دراینجا قابل ذکر میباشد وجود ابن المقفع دیگری است در تاریخ فلسفه و کلام. وی ابوبشر انباسویرس (۲) بن المقفع معروف به ابوبشر بن المقفع مطران

---

۱ ـ طبع وان ولوتن (Van vloten) سال ۱۸۹۵ ص ۱۴۳ ، نقل از مقالهٔ پول کراوس منقول در التراث الیونانی ص ۱۱۹

۲ ـ Anbà Sévère

اشمونین و از علمای دانشمند یعقوبی بوده و رسالات متعددی بعربی نوشته و اکنون نزدیك بیست رساله ازو در اثبات اصول عقاید مسیحیان بنا بر رأی یعقوبیان در دست است[۱]. وی درقرن چهارم هجری زندگی میکرد. تاکنون حدسی درانتساب ترجمه‌های کتب منطقی مذکور بابن ابن المقفع زده نشده وبا قرائنی که دردست است تأیید چنین حدسی هم دوراز صواب وتحقیق خواهد بود.

از ابو یحیی البطریق (ص ۶۲)

نسخی از ترجمهٔ کتاب الاربعهٔ بطلیموس که باونسبت داده‌اند دردست واز آنجمله است نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ اوپسالا که جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۳ وبعنوان «کتاب الاربعة لبطلیموس فی القضاء علی دلیل النجوم» معنونست[۲]

از ابن البطریق (ص ۶۲-۶۳)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب سرالاسرار منسوب بارسطو دردست است. این کتاب دربعض نسخ به «کتاب السیاسة فی تدبیر الرئاسة» و «رسالة العامیة» و «المقالات العشرین لارسطوطالیس» هم موسوم است. نسخ متعددی از آن، از آنجمله چند نسخه بشماره‌های ۲۴۱۷و۲۴۱۸و۲۴۱۹و۲۴۲۰تا۲۴۲۲ درجزو نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس[۳] ونسخی در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ودر کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج[۴] و کتابخانهٔ لیندزیانا[۵] وجزآن موجوداست. درمقدمهٔ کتاب چنین آمده است: مترجم کتاب یوحنا بن البطریق گوید، خداوند امیرالمؤمنین [مأمون] را نیکو کناد ودر حمایت دین یاری دهاد واو را برای رعایت احوال عالمیان باقی داراد. بندهٔ وی امراورا درجست‌وجوی کتاب السیاسة

---

۱ ـ رجوع شود بفهرست نسخ عربی کتابخانه ملی پاریس از ص ۴۲ ببعد.

۲ ـ ونیز رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب برکلمن، ج ۱ ص ۳۶۴

۳ ـ Baron de Slane : Catalogue Orientale. Manuscrits du fonds arabe — Paris, 1883, p. 423 425

۴ ـ E.G. Browne : A Hand-List of the Muhammadan Manuscripts. — Cambridge, 1900, p. 166.

۵ ـ Bibliotheca Lindesiana, Hand – List of Oriental Manuscripts, — Arabic, Persian, Turkish. 1898.

فی‌تدبیر الریاسة‌المعروف بسر الاسرار تألیف‌ارسطوطالیس پسر نیقوماخس که برای‌شاگرد خود اسکندر ذوالقرنین نوشته بود، امتثال کرد «فلم ادع هیکلامن‌الهیاکل التی‌اودعت الفلاسفة فیها اسرارها ، ولاعظیماً من العظماء البراهمة الذین لطفوا بمعرفتها وظننت مطلوبی‌عنده‌الاقصدته؛ حتی وصلت الی هیکل عبد شمس‌الذی کان بناه اسقلابیوس (۱) لنفسه ، فظفرت فیه بناساك متعبد مترهب ذی علم بارع وفهم ثاقب ، فتلطفت‌له واستنزلة واعملت له‌الحیلة علیه حتی اباح لی مصاحف‌الهیکل المودوعة فیه ، فوجدت فی‌جملتها المطلوب الذی نحوه قصدت ، وایاه ابتغیت ، فصدرت الی‌الحضرة ظافراً بالمراد وشرعت بعون‌الله وتأییده وسعدامیر المؤمنین‌وجده، فی‌ترجمته ونقله من‌اللسان‌الیونانی‌الی اللسان، العربی» (۲) . درآغازاین کتاب یوحنانامۀارسطورا باسکندر هم‌ترجمه کرده‌بود. کتاب سرالاسرار ده مقاله دارد بدین شرح : المقالة الاولی فی انواع‌الملوك . المقالة الثانیة فی‌حال الملك وهیأته وکیف یجب ان یکون مأخذه فی خاصة نفسه و فی جمیع احواله وتدابیره . المقالة الثالثة فی صورة العدل الذی‌به یکمل الملك و تساس الخاصة والعامة . المقالةالرابعه فی وزرائه وعددهم و وجه سیاستهم . المقالة الخامسة فی کتاب سجلاته ومراتبهم . المقالة السادسة فی سفرائه ورسله وهیأتهم و وجه‌السیاسة فی‌ارساله‌م. المقالة السابعة فی‌الناظرین الی رعیته والمتصرفین فی خدمة خراجاته . المقالة الثامنة فی سیاسة قواده والاساورة من اجناده ومن دونهم من طبقاتهم . المقالة التاسعة فی‌سیاسة الحروب وصور مکایدها والتحفظ من عواقبها وترهیب لقاء الجیش والاوقات المختارة لذلك . المقالةالعاشرة فی‌خواص‌الاحجار وغیرذلك مما تنتفع به . (۳)

۲ ـ رسالة فی‌الموت از ابقراط بنقل ابن‌البطریق در جزومجموعۀ شمارۀ ۲۹۴۶ نسخ خطی عربی کتابخانۀ ملی پاریس ونسخ دیگر در مصر واستانبول وجز آن موجود است، نسخه‌یی دیگر از همین کتاب بعنوان : « فی‌العلامات التی یستدل بها علی‌احوال

---

۱ ـ **اسقلبیوس** (Sculape) **دربرخی از نسخ بجای اسقلابیوس « هرمس » آمده است .**

۲ — نقل از : 2500 manuscrits scientifiques et littéraires, très anciens, en arabe et en syriaque, découverts par Paul Sbath. Extrait du Bulletine de l'Institut d'Egypte, T. VIII. Session **1925-1926**

۳ ـ فهرست کتب اسلامی دانشگاه کمبریج . ص ۲۱۳ .

الموت لابقراط» در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6228.Glas.134 موجود است[۱]

۳ـ از ترجمهٔ الآثار العلویة ارسطو هم نسخی دردست و از آنجمله است نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ واتیکان .

٤ ـ کتاب الترياق جالینوس همراه جوامع جالینوس در معجونـات جزو نسخ دارالکتب مصر موجـود است[۲] . ترجمهٔ این کتاب را بحنین بن اسحق هـم نسبت داده‌اند .

از حنین بن اسحق (ص٦٣ ـ ٧٠)

آثار متعددی باقی مانده است ، خواه آنها که درطب تألیف کـرده و هنگام تحقیق در تاریخ طب مذکور خواهد افتاد ، وخواه آنها که درحکمت وطب ترجمه کرده و اکنون بذکر آنها مبادرت میشود :

۱ـ مقالةفي الفرق بين الهيولي والجنس از آثار الاسکندر الافرودیسی جزو مجموعه‌یی از کتابخانهٔ اسکوریال بشمارهٔ ۷۹٤ موجود است[۳] .

۲ـ ترجمهٔ کتاب طیماوس که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۹۳۳ نسخ خطی کتابخانهٔ اسعدافندی دراستانبول موجود است[٤] . شاید این همان رسالهٔ جالینوس باشد که ابن الندیم چنین وصف میکند[٥] : «کتاب ماذکره فلاطن في طيماوس الموجود منه عشرون مقالة بنقل حنين وترجم اسحق الثلاث الباقية.»

۳ ـ جوامع ابی زید حنین بن اسحق لکتاب ارسطو طالیس فی الآثار العلویـة . این کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۳ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیـهٔ مـوصل باسم حنین موجود است .

۱ـ Die Handschriften verzeichnisse der Königlichen Bibliothek zu Berlin. Verzeichniss der arabischen handschriften, von Ahlwart, V band, Berlin, 1893, s.498.

۲ ـ منقول از کتابخانهٔ خدیویه ، فهرست الکتب العربية المحفوظة بالكتبخانة الخديوية المصرية. ج ٦ ، مصر ۱۳۰۸ ص ۲۸

۳ ـ فهرست نسخ خطی عربی اسکوریال ج ۱ ص ۲٤۲

٤ ـ دفتر کتبخانهٔ اسعد افندی ص ۳۳٦

٥ ـ الفهرست ص ٤۰٥

۴ - درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه‌یی از قصهٔ سلامان و ابسال بشمارهٔ 1454o.a.44 موجود است که ترجمهٔ آن از یونانی بعربی بحنین بن اسحق نسبت داده شده (۱) . این رساله در ذیل مجموعهٔ تسع رسائل فی الحکمة و الطبیعیات (تألیف ابن‌سینا) طبع قسطنطنیه (سنهٔ ۱۲۹۸) ازص۱۱۲ تا ص ۱۱۹ درج شده‌است .

۵ ـ ترجمهٔ رسالهٔ بلیناس (۲) « فی التأثیر الروحـانیات » در جزو کتب نجومی کتابخانهٔ اسعد افندی دراستانبول موجـود وترجمهٔ آن بحنین بن اسحق منسوب‌است .

۶ ـ کتاب تقدمةالمعرفة(۳) از کتب اثنی عشرا بقراط . نسخ متعددآن جـزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۳۵ و۲۸۴۴ نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس و در جزو جوامع اثنی عشر (یا احدی عشر) بقراط در کتابخانهٔ ایاصوفیه (۴) و در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6227.we.1182 ودر کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل جزومجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲موجود است وهمین‌ترجمهٔ عربی حنین را ژراردوس کرمونی(۵) بلاتینی ترجمه کرد وآن‌ترجمه نیز اکنون دردست است (۶).

۷ ـ کتاب طبیعةالانسان ازمجموعهٔ اثنی عشرا بقراط درمجموعهٔ شماره۲۸۴۴ کتابخانهٔ ملی پاریس وجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۸ ـ کتاب الکسر والجبر درسه مقاله ، جزومجموعهٔ اثنی عشرا بقراطدرمجموعه های مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ برلین باقیست.

۱- A.G. Eilis : Catalogue of arabic books in the British Museum Vol. 1, London, 1894, p.662

۲ - Plinius Caius Secundus (Pline l'Ancien) دانشمند بزرگ روم که در مسائل مختلف از قبیل تاریخ طبیعی ، نجوم ، فیزیك ، جغرافیا ، فلاحت ، تجارت و طب دارای اطلاعات بسیار بوده‌و کتاب تاریخ طبیعی (l'Histoire naturelle) او که در۳۷ مجلد نگاشته از بزرگترین کتب قدیم شمرده میشود . غیرازاین کتاب نیز کتب دیگری را به بلیناس نسبت داده‌اند که‌اکنون‌در دست نیست . ولادتش درسال ۲۳ میلادی ووفات درسال ۷۹ میلادی اتفاق افتاد .

۳- pronostica ypocratis (les pronostics d'Hippocrate)

۴ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۷

۵ - Gerardus Cremonensis

۶ ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ۶۴۶

۹ ـ کتاب‌قاطیطیون (یا : قاطیطریون) معروف به حانوت‌الطبیب از مجموعهٔ اثنی‌عشر ابقراط در دومجموعهٔ مذکوراز کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ برلین‌ثبت‌است.

۱۰ـ کتاب فصول ابقراط یا الفصول‌الابقراطیة فی‌اصول‌الطبیة یا افورسموس(۱) ازمجموعهٔ اثنی‌عشر ابقراط که علاوه برنسخ موجود(۲) درسال ۱۸۳۲ باهتمام‌تیتلر(۳) در کلکته بچاپ رسید. شروحی‌از آن‌هم‌دردست‌است مانندشرح ابوالقاسم‌عبدالرحمن‌بن علی‌بن‌ابی‌صادق‌نیشابوری که درسال ۴۶۰هجری تألیف‌شدوشرح ابن‌النفیس‌طبیب‌معروف قرن هفتم.

۱۱ ـ الرسالة القبریة از ابقراط که بسال ۱۲۸۴ هجری (۱۸۶۷ میلادی) در لکنهوچاپ شدونسخ‌خطی‌آن هم دردست است(۴).

۱۲ ـ کتاب الاخلاط ابقراط بتفسیر جالینوس که نسخ خطی آن در کتابخانهٔ مشهد(۵) ودرمجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین وجزآن موجود است .

۱۳ـ کتاب‌الاسابیع(۶) ابقراط بتفسیرجالینوس که نسخ‌آن درمونیخ و کتابخانهٔ ملی پاریس باقی‌است . نسخهٔ پاریس‌رالکلر(۷) دانشمند معروف فرانسوی ازروی‌نسخهٔ مونیخ استنساخ کرد .

۱۴ ـ کتاب امراض الوافدة یا ابیذیمیا از اثنی عشر ابقراط تفسیر جالینوس . قسمتی ازاین کتاب‌را حنین‌ازمتن یونانی و قسمتی دیگررا از ترجمهٔ سریانی بعربی‌در آورد. نسخ‌آن‌در کتابخانهٔ آمبروزیانا (درمیلان‌ایطالیا)و کتابخانهٔ ملی‌پاریس و کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است . ابن الندیم ترجمهٔ عربی این کتاب را به عیسی‌بن یحیی نسبت داده است .

۱۵ـ کتاب‌الاهویة والمیاه والبلدان (= رسالةالماء و الهواء . یا : رسالةالاهویة

۱ـ Aphorismus.

۲ـ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۲ ص ۴۹۵. فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص۵۱۳ جزو شمارهٔ ۲۸۳۵ و۲۸۳۶ . فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ص ۶۴۳ .

۳ـ J.Tytler

۴ ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ۶۴۶

۵ - فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲۷۷ .

۶ـ Le livre des Septenaires

۷ - Leclerc

والبلدان) از ابقراط که ابن‌الندیم ترجمهٔ آنرا بحنین نسبت داده است جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه[۱].

۱۶ - ترجمهٔ کتاب تدبیر امراض الحادة یا کتاب الامراض‌الحادة از اثنی عشر ابقراط ، درنسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ایاصوفیه (جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸) منسوب است بحنین[۲]. نسخهٔ دیگراز آن جزومجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است . ابن‌الندیم گفته است : « کتاب الامراض الحادة بتفسیرجالینوس ، و هوخمس مقالات ، والذی ترجم‌الی العربیة عیسی‌بن یحیی ثلاث مقالات .» دراینجا نکته‌یی‌را که ابن‌الندیم گفته‌است ، «غالب کتبی که مترجمانی چون حبیش‌الاعسم و عیسی‌بن‌یحیی و جزآنان بعربی ترجمه کرده‌اند بحنین نسبت داده شده‌است»[۳] بیاد میآوریم و عجب آنست که ابن‌الندیم خود جای دیگر ترجمهٔ همین کتاب را بحنین‌بن اسحق نسبت داده‌است [۴]

۱۷ - کتاب فرق‌الطب یا کتاب فی‌فرق‌الطب‌للمتعلمین[۵] جزو مجموعهٔ ستةعشر جالینوس مشتمل برده رأس در کتابخانهٔ مجلس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ موجوداست وهمچنین در کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعه‌های شمارهٔ ۲۸۵۹و۲۸۶۰ ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه[۶] .

۱۸ - کتاب الصناعةالصغیرة ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ و در کتابخانهٔ ملی پاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ موجود است.

۱۹ - کتاب النبض للمتعلمین یا کتاب جالینوس فی‌النبض‌الی‌طوثرون[۷]معروف به کتاب‌النبض‌الصغیرجزو مجموعهٔ ستة عشرجالینوس در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

۱ - دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۳۲۰ ونیزدرمجموعهٔ شمارهٔ ۳۵۷۲ ازهمان کتابخانه
۲ - دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۳۲۰
۳ - رجوع شود به ص ۶۸ ازهمین کتاب
۴ - الفهرست ص ۴۰۴
۵ - De sectis ; ad eos kui introducuntur (les sctes en médecine)
۶ — فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ص ۳۰۵-۳۰۶ وفهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص۵۱۵ و دفتر کتابخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴
۷ - Theutra

مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ و کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ باقیست ونیز در مجموعه‌یی از کتابخانهٔ ایاصوفیه [۱]،

۲۰ـ کتاب جالینوس الی اغلوقن [۲] فی‌التأتی لشفاء الامراض از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ کتابخانهٔ ملی پاریس ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

۲۱ـ کتاب‌الاسطقسات علی‌رأی ابقراط ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس‌بتنهایی [۳] وبا تعلیقات احمدبن محمد معروف به ابن‌الاشعث طبیب معروف متوفی بسال ۳۶۰ [۴].
ابوالفرج‌بن طیب نیزشرحی براین کتاب دارد که دردست است.

۲۲ـ کتاب‌المزاج ازمجموعهٔ ستة عشر جالینوس بتنهایی [۵] وبا تعلیقات ابن الاشعث [۶] موجود است.

۲۳ـ المقالات السبع جالینوس که شرحی است برفصول‌ابقراط. نسخه‌یی‌ازآن بشمارهٔ ۲۸۳۷ در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط است.

۲۴ـ کتاب عمل‌التشریح [۷] ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس که نسخهٔ یونانی‌آن مفقود است. نسخ این ترجمهٔ حنین در کتابخانهٔ بودلین بشمارهٔ DLxx و کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ۲۸۵۱ وهمچنین‌درجزونسخ خطی‌شرقی متعلق بکتابخانهٔ ادواردبرون [۸] ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

۲۵ـ جوامع الاسکندرانیین فی اسماء اعضاء الانسان ترجمهٔ حنین در کتابخانهٔ برلین موجود است [۹].

---

۱ ـ دفتر کتابخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۵ ۲ ـ Glaucon

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ج ۲ص۳۰۶ . دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴ وجزو مجموعهٔ ستة عشرهمان کتابخانه ص ۲۱۵

۴ ـ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۳ جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۴۷

۵ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ص۳۰۶.سه نسخه ۶ـفهرست کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌ص۵۱۳

۷ ـ De anatomicis administrationibus

۸ ـ A descriptive Catalogue of the Oriental Manuscripts belonging to the late E. G.Browne. Cambridge 1932,p. 162.

۹ ـ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۵ ص ۵۰۲

۲۶ ـ الصناعة الکبیرة وهو حیلة البرؤ[۱] ازمجموعهٔ ستة عشر جالینوس. نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۵ موجود وحاوی چهارمقاله وقسمت بزرگی از مقالهٔ پنجم از آن کتابست .

۲۷ ـ کتاب فی الاشیاء الخارجة عن الطبیعة از جالینوس معروف به العلل والاعراض درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۹ کتابخانهٔ ملی پاریس بصورت شش کتاب آمده است. میدانیم[۲] که این کتاب را جالینوس جمعاً درشش کتاب ومقالهٔ جداگانه تألیف کرده بود واسکندرانیان آنرا بصورت یك کتاب درآوردند تا درتعلیم طب بکار برند وآنرا کتاب العلل والاعراض (= العلل والامراض) نامیدند. جالینوس خود این کتابها را بترتیب چنین نامیده بود: فی اصناف الامراض[۳]، فی اسباب الامراض[٤]، فی اصناف الاعراض[٥]، فی اسباب الاعراض[٦]. واین کتاب اخیر شامل مقالات چهارم وپنجم وششم است. درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۹ کتابخانهٔ ملی پاریس این شش کتاب در شش رسالهٔ جدا آمده وترجمهٔ هرشش رساله بهابوزید حنین ابن اسحق نسبت داده شده است. این نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس وقتی دراختیار ابوعلی ابن سینا بوده واو بخط خود برآن نوشته بود : «.. فی حوز الفقیر حسین بن عبدالله بن سینا المتطبب فی سنة سبع واربعمائة» [۷]. نسخهٔ دیگر از این کتاب در کتابخانهٔ ایاصوفیه[۸] ونسخه‌یی دیگر جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۲۸ـ کتاب تدبیر الاصحاء از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه باقیست[۹] .

۲۹ ـ کتاب الصناعة جزو مجموعهٔ ستة عشر جالینوس محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه[۱۰] ونیز نسخهٔ جداگانه‌یی درهمان کتابخانه[۱۱] .

---

۱ — De Methodo Curandi (la méthode de guérire)

۲ ـ رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص ۹۲

۳ ـ De morborum differentiis ٤ ـ De morborum causis

٥ ـ De symptomatum differentiis ٦ ـ De symptomatum causis

۷ ـ رجوع شود بفهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ٥۱٥

۸ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱٤ ۹ ـ ایضا ص ۲۱٤ وهمچنین در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس ص ۲۱٥ ۱۰ ـ فهرست کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱٥ ۱۱ـ ایضاً ص ۲۲۱

۳۰ ـ کتاب القوی الطبیعیة جزومجموعهٔ ستة عشر محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه ونیز جزومجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۳۱ـ کتاب الحمیات یا کتاب اصناف الحمیات که جزومجموعهٔ ستةعشر کتابخانهٔ ایاصوفیه و مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین باقیست .

۳۲ ـ کتاب المقالات الخمس درتشریح از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس مرکب از پنج مقاله بنام : فی‌تشریح‌العظام ، فی‌تشریح العضل ، فی تشریح العصب ، فی تشریح العروق‌الغیر الضوارب ، فی‌تشریح‌العروق‌الضوارب . یك نسخه ازاین کتاب جزومجموعهٔ ستة عشر کتابخانهٔ ایاصوفیه ونسخه یی دیگر بشمارهٔ 6233. pm. 521 در کتابخانهٔ برلین موجود است . ابن‌الندیم ترجمهٔ هرپنج مقالهٔ این کتاب را به حنین‌بن اسحق نسبت‌داده است (۱) وبا اینحال در کتاب المقالات الخمس متعلق بکتابخانهٔ برلین ترجمهٔ تشریح العصب بابوعثمان‌الدمشقی منسوب است .

۳۳ ـ کتاب النبض الکبیر در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه .

۳۴ ـ کتاب البحران در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

۳۵ ـ کتاب ایام البحران در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه باقیست .

۳۶ـ کتاب فی تفصیل احوال کتب جالینوس (۲) . این کتاب ظاهراً همان فهرست کتب است که جالینوس از آثارخود ترتیب داد (۳) وحنین آنرا بعربی درآورد .

۳۷ ـ رسالة فی‌افضل الهیئة (= کتاب افضل الهیآت) از جالینوس که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

---

۱ ـ الفهرست ص ۴۰۳ ۲ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۶ .
۳ ـ طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۹۰

۳۸ ـ ترجمهٔ کتاب فی ابدال الادویة المفردة . جزو مجموعه های شمارهٔ ۳۵۷۲ و ٤۸۳۸ کتابخانهٔ اياصوفيه موجود است .

۳۹ ـ کتاب التریاق جالینوس که ترجمهٔ آنرا بحنین نسبت داده اند در نسخهٔ متعلق بدار الکتب مصر با بن البطریق نسبت داده شده .

٤۰ ـ کتاب الاعضاء (المواضع) الآلمة [۱] جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است [۲] .

از اسحق بن حنین (ص ۷۰ـ۷۱)

ترجمه‌های ذیل باقی مانده است :

۱ـ کتاب قاطیغوریاس (المقولات) ارسطو در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس [۳] که درحقیقت مجموعه‌یی از ارغنون ارسطو وعلاوه بر کتب منطقی ارسطو و کتاب خطابه وشعر شامل ترجمهٔ ایساغوجی فرفوریوس نیز میباشد .

ظاهراً این نسخه ازروی نسخه‌یی که حسن بن سوار (ابوالخیر بن خمار) ترتیب داده بود استنساخ شده است . دراین مجموعه ترجمهٔ کتاب المقولات (از ارسطو) ولواحق المقولات [٤] (منسوب بارسطو وعلی الظاهر تألیف یکی از نخستین پیروان وی خاصه ثاوفرسطس یا اوذیموس) درآخر آن به اسحق بن حنین نسبت داده شده وچنین آمده است: «تم کتاب ارسطوطالس المسمی قاطیغوریا ، ای المقولات ، صححه الحسن بن سوار من نسخة یحیی ابن عدی التی بخطه وهی التی قابل بها الدستور الذی بخط اسحق الناقل. قوبل به نسخة کتبت من خط عیسی بن اسحق بن زرعه ، نسخها ایضاً من نسخة یحیی بن عدی المنقولة من دستور الاصل الذی بخط اسحق بن حنین فکان موافقاً » [۵]. از این بیان چنین برمیآید که حسن

---

۱ ـ De locis affectis (Des lieux malades)

۲ ـ فهرست کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱٤ ۳ ـ فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ٤۱۱

٤ ـ Postpredicamenta ۵ ـ منطق ارسطو ج ۱، مقدمه ، ص ۱۱- ۱۲

°ابن سوارنسخهٔ خودرا با نسخهٔ یحیی بن عدی که با نسخهٔ اصلی بخط اسحق بن حنین مقابله شده بود ، وهمچنین با نسخهٔ عیسی بن اسحق بن زرعه که ازروی نسخهٔ یحیی بن عدی استنساخ شده بود مقابله وتصحیح کرد وبنابراین تردید نیست که این نقل بدست اسحق بن حنین صورت گرفته است نه آنچنانکه درفهرست کتابخانهٔپاریس آمده بوسیلهٔ عیسی بن اسحق بن زرعه . زنکر[۱] که نخستین باربسال ۱۸٤٦ این کتاب را درلایپزیک منتشر کرده آنرا ازاسحق بن حنین دانسته واین اشتباه را تصحیح نموده است.ونریخ[۲] هم در کتاب مؤلفین یونانی در ترجمه‌ها وشروح عربی[۳] که بسال ۱۸٤۲ در لایپزیک طبع شده بترجمهٔ اسحق بن حنین از این کتاب اشاره کرده است . اشکال امردرآنست که در الفهرست ابن‌الندیم که مترجمین ومفسرین قاطیغوریاس را اسم میبرد ذکری از اسحق بن حنین نیست بلکه سخن از حنین بن اسحق است لیکن تصریحی کــه در عبارت فوق آمده ما را از این تردید رهایی میدهد . کتاب قاطیغوریاس ترجمهٔاسحق را دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعهٔ منطق ارسطو بسال ۱۹٤۸ در قاهره چاپ کــرده است وعلاوه برچاپ زنکر که بدان اشاره کرده ایم یکبار دیگر بدست بویژ نیز بطبع رسیده است[٤] .

۲ ـ درهمین مجموعه ترجمه‌یی ازباری‌ارمینیاس (العبارة) آمده‌است. این‌ترجمه هم ازاسحق بن حنین‌است ودرآخر آن‌چنین‌آمده : «تم کتاب ارسطوطالیس باری‌ارمینیس ای فی‌العبارة نقل‌اسحق بن حنین . نقل من‌نسخة بخط الحسن بن سوار، نسخهامن‌نسخة یحیی‌بن عدی التی قابل بها دستور اسحق وبخطه، قوبل‌بدنسخة کتبت من‌خط عیسی‌بن اسحق بن‌زرعة نسخها من‌خط یحیی‌بن عدی المنقول من دستورالاصل الذی بخط اسحق ابن‌حنین»[۵] ابن‌الندیم هم بترجمهٔ اسحق ازاین کتاب اشاره کرده است[٦] این‌رساله

---

۱ - J. Th. Zenker ۲ - Wenrich
۳ - De Auctorum Graecorum versionibus et commentariis.
٤ - M. Bouyges : Bibliotheca Arabica Scholasticorum, Vol. IV.
۵ - منطق ارسطو، مقدمهٔ ج ۱ ص ۱۵ ٦ ـ الفهرست چاپ مصرص ۳٤۸

را ایزیدورپولاك[۱] از روی نسخهٔ پاریس چاپ کرده‌است [۲] وچاپ دیگری از آن در حواشی کتاب تلخیص کتاب‌المقولات‌ابن‌رشد بدست موریس‌بویژ[۳] شده وآخرین‌چاپ آن در کتاب منطق ارسطو بدست دکتر عبدالرحمن بدوی انجام گرفته است .

۳ ــ ترجمهٔ مقالهٔ «الالف‌الصغری» از کتاب‌الحروف (الهیات)ارسطورا ابن‌الندیم باسحق نسبت داده است . این ترجمه اکنون دردست وهمانست که ابن رشد در شرح این مقاله اساس‌کارخود قرار داده [٤] و موریس بویژ ناشر تفسیرمابعد الطبیعه آنرا در کتاب مذکور نقل کرده است .

٤ ــ ترجمهٔ مقالةاللام از کتاب الحروف ارسطو (مقالهٔ دوازدهم) . این ترجمه را دکترعبدالرحمن بدوی درمجموعهٔ « ارسطو عندالعرب » (ج۱ص۱ــ۱۱) چاپ کرده است . وی‌بحث مفصلی‌دراثبات انتساب این‌ترجمه باسحق‌بن‌حنین نیزدارد [٥] . نسخه‌یی که بدوی اساس‌کار خود قرارداد نسخهٔ (٦ م الحکمة والفلسفة) از دارالکتب‌المصریة است . پیش‌ازوی همین فصل را دکتر ابوالعلا عفیفی درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فؤاد مصر (مجلد ٥ جزءاول ص ۸۹ــ۱۳۹) با مقدمه وترجمه‌یی ازانگلیسی [٦]منتشر کرده وچنین حدس زده است که ترجمهٔ قدیم این مقاله از ابوبشر متی‌بن یونس است.

٥ ــ تفسیر ثامسطیوس از مقالة اللام از کتاب الحروف ارسطو را ابن‌الندیم به اسحق‌بن حنین نسبت داده وازآن نسخی دردست است . دکتر عبدالرحمن بدوی نسخهٔ متعلق بدارالکتب مصر را که عنوان‌آن چنین‌است : « مقالةاللام شرح‌ثامسطیوس‌ترجمة اسحق‌بن حنین» درمجموعهٔ ارسطو عندالعرب بطبع رسانیده است (ج۱ص۱۲ــ ۲۲) و

---

۱ ــ Isidor Pollak

۲ ــ Hermeneutik des Aristoteles in der arabischen uebersetzung des Ishaq Ibn Honain

۳ ــ Maurice Bouyges

٤ ــ تفسیرمابعدالطبیعه لابن‌رشد چاپ بیروت سال۱۹۳۸

٥ ــ مقدمهٔ کتاب ارسطوعندالعرب ص ۹ــ۱٥

٦ ــ W. D. Ross در ۱۹۲٤ متن یونانی ودر ۱۹۲۸ ترجمهٔ انگلیسی مقالة اللام را منتشر کرد ودکتر عفیفی در ترجمهٔ خود آنرا اساس‌کار قرار داد تا تلخیصی را که اسحق‌بن حنین دربرخی موارد بکاربرده است جبران کند .

آن مشتمل است برفصول ٦ـ٩ ازتفسیرمذکور ونیز قسمتی دیگر « یعنی‌فصل‌های اول و دوم » از همین شرح راکه ترجمهٔ آن از اسحق است در ص ٣٢٩ ـ ٣٣٣ از کتاب مذکور بطبع رسانیده است وآن چنین آغاز میشود : « بسم‌الله الرحمن الرحیم رب‌اعن مقالةاللام شرح ثامسطیوس ترجمة اسحق‌بن‌حنین»

٦ ـ ترجمهٔ « مقالة فی‌العقل علی‌رأی ارسطوطالیس » از اسکندرالافرودیسی در جزومجموعهٔ شمارهٔ ٧٩٤ کتابخانهٔ اسکوریال از اسحق با تعلیقاتی ازوی . نسخه‌یی از این ترجمه در کتابخانهٔ مجلس نیز موجود است(١) .

٧ ـ ترجمهٔ کتاب‌النفس اسکندر افرودیسی . این ترجمهٔ اسحق را سموئیل بن یهودا بسال ١٣٢٥ میلادی بعبری ترجمه کرد . نسخهٔ کتاب النفس در مجموعهٔ شمارهٔ ٦٤٩ کتابخانهٔ اسکوریال مضبوط است .

٨ ـ ترجمهٔ کتاب‌الاصول اقلیدس از اسحق باصلاح ثابت‌بن‌قره مشتمل برپانزده مقاله . نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است (٢) .

٩ ـ ترجمهٔ کتاب المعطیات اقلیدس از اسحق باصلاح ثابت وتحریر خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب دارای نودوپنج شکل‌است ودرمجموعهٔ تحریرات خواجه نصیرالدین طوسی (٣) چاپ شده است وچنین شروع میشود : « تحریر کتاب المعطیات لاقلیدس ترجمة اسحق واصلحه ثابت خمسة وتسعون شکلا » نسخ خطی متعدد آن هم دردست است .

١٠ ـ ترجمهٔ شرح اوطوقیوس العسقلانی بر مشکلات کتاب الکرة والاسطوانة ارشمیدس، از اسحق ونیز نقل اواز چهارده شکل ازمقالهٔاول این کتاب‌مبنای‌کارخواجه نصیرالدین طوسی در «تحریرالکرة والاسطوانة لارشمیدس » قرار گرفت. خواجه علاوه

---

١ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران ج ٢ ص ٣٩٦

٢ ـ ایضاً ج ٢ ص ١١٠ ـ ١١١

٣ ـ مجموعة الرسائل حررها العلامة الفیلسوف الخواجه نصیرالدین محمدبن محمد بن الحسن الطوسی . طبع اول حیدرآباد سال ١٣٥٨ جزء اول .

بر این دو ترجمه، نقل ناقص و نادرست دیگری را که مورد اصلاح ثابت بن قره قرار گرفته بود نیز مورد استفاده قرار داد لیکن از فحوای سخن وی چنین مستفاد میشود که چهارده مقالهٔ کتاب الکرة والاسطوانة ترجمهٔ اسحق بتمامی اساس کار تحریر اوقرار گرفت ودر مابقی این کتاب نیز ترجمهٔ اسحق ازشرح اوطوقیوس مورد نظروی بوده است : «... انی کنت فی طلب الوقوف علی بعض المسائل المذکورة فی کتاب الکرة والاسطوانة لارشمیدس زماناً طویلاً لکثرة الاحتیاج الیه فی المطالب الشریفة الهندسیة الی ان وقعت الی النسخة المشهورة من الکتاب التی اصلحها ثابت بن قرة وهی التی سقط عنها بعض المصادرات لقصور فهم ناقله الی العربیة عن ادراکه وعجزه بسبب ذلك عن النقل فطالعتها و کان الدفتر سقیماً لجهل ناسخه فسددته بقدر الامکان وجهدت فی تحقیق المسائل المذکورة فیه الی ان انتهیت الی المقالة الثانیة وعثرت الی ما اهمله ارشمیدس من المقدمات مع بناء بعض مطالبه علیه فتحیرت فیه وزاد حرصی علی تحصیله فظفرت بدفتر عتیق فیه شرح اوطوقیوس العسقلانی لمشکلات هذا الکتاب الذی نقله اسحق بن حنین الی العربیة نقلاً علی بصیرة و کان فی ذلك الدفتر ایضاً متن الکتاب من صدره الی آخر الشکل الرابع عشر من مقالة الاولی ایضاً من نقل اسحق و کان مایذکره اوطوقیوس فی اثناء شرحه من متن الکتاب مطابقاً لتلك النسخة فوجدت من ذلك الدفتر ما کنت اطلبه و رأیت ان احرر الکتاب علی الترتیب . . . واذکر شرح ما اشکل منه مما اورده الشارح اوطوقیوس... واثبت اعداد الاشکال علی حاشیتها بالروایتین فان اشکال مقالة الاولی فی نسخة ثابت ثمانیة واربعون وفی نسخة اسحق ثلاثة واربعون ففعلت ذلك ...» [1]

١١- ازترجمه‌های کتاب المجسطی بطلیموس چنانکه دیده‌ایم[2] یکی راباسحق ابن حنین نسبت داده‌اند. ازاین ترجمه نسخی دردست واز آنجمله است نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ٢٤٨٢ .نسخ خطی عربی که بدین عبارات آغاز میشود «جمل ما فی المقالة الاولی من کتاب بطلیموس القلوذی المنسوب الی التعالیم وهو کتاب الکبیر

---

١ - رجوع شود به تحریر الکرة والاسطوانة خواجه نصیرالدین طوسی چاپ حیدرآباد دکن ص ٢-٣
٢ - همین کتاب ص ٧٠

المعروف بالمجسطی ترجمه من اللسان الیونانی الی اللسان العربی لابی الصقر اسماعیل بن بلبل اسحق بن حنین بن اسحق المتطبب وصححه ثابت بن قرة. ابن ابو الصقر اسمعیل وزیر الموفق برادر المعتمد بوده که درسال ٢٧٨ یا ٢٧٩ هجری کشته شده است. نسخهٔ مذکور شامل شش قسمت اول از کتاب المجسطی است و نسخه‌یی دیگر از همان کتابخانه بشمارهٔ ٢٤٨٣ شامل هفت مقاله. خواجه نصیرالدین طوسی ترجمهٔ المجسطی اسحق را تحریر کرده واز آن نسخ بسیار موجود است.

از قسطا بن لوقا (ص ٧١ـ٧٣)

١ ـ ترجمهٔ کتاب الاکرثاوذوسیوس. این کتاب در سه مقاله وپنجاه ونه شکل ودر برخی نسخ در پنجاه وهشت شکل است که بامر ابوالعباس احمدبن معتصم بالله از یونانی بعربی نقل شد. قسطا بن لوقا تا شکل پنجم از مقالهٔ سوم را ترجمه کرد وبعداز آن مترجم دیگری آنرا بپایان برد وثابت بن قرة الحرانی اصلاح نمود. نسخی از این کتاب در کتابخانهٔ مجلس (١) و کتابخانهٔ مدرسهٔ فاضلیهٔ مشهد (٢) و کتابخانهٔ ملی پاریس (جزومجموعهٔ شمارهٔ ٢٤٦٧) و کتابخانهٔ برلین موجود است. تهذیبی هم از آن بدست محیی الدین محمدبن ابی الشکر مغربی الاندلسی شده است (٣). ترجمهٔ قسطا را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر کرده واین تحریر در مجلد اول ازمجموعهٔ تحریرات خواجه درحیدرآباد چاپ شده ودرآغاز آن چنین آمده‌است: «کتاب الاکر لثاوذوسیوس هو ثلاث مقالات وتسعة وخمسون شکلا وفی بعض النسخ بنقصان شکل فی العدد وقد امر بنقله من الیونانیة الی العربیة ابوالعباس احمدبن المعتصم بالله فتولی نقله قسطا بن لوقا البعلبکی الی شکل الخامس من المقالة الثالثة ثم تولی نقل باقیه غیره واصلحه ثابت بن قره».

٢ ـ ترجمهٔ کتاب المساکن ثاوذوسیوس دردوازده شکل از قسطا دردست است (٤). این ترجمه را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر کرده وآن در مجلد اول از مجموعهٔ تحریرات وی بسال ١٣٥٨ درحیدرآباد چاپ شد و نسخ خطی متعدد آن هم

---

١ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص ٨٤ و ١١٤

٢ ـ فهرست کتابخانهٔ فاضلیه ص ٢٤٥

٣ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص ١١١. فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٣ ص ٣٠٠-٣٠١ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعهٔ شمارهٔ ٢٤٦٨.

٤ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص ١١٥ و ١١٧-١١٨.

موجود است .

٣ ــ کتاب المطالع ابسقلاوس که نسخ آن در کتابخانهٔ مشهد [١] و دارالکتب مصر[٢] ودر کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5052. Mf .258 باقیست . این کتاب را الکندی اصلاح کرد واین ترجمه واصلاح را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر نمود وتحریر او درجزو مجموعهٔ تحریرات وی (ج٢ سال ١٣٥٩) در حیدرآباد چاپ شد .ترجمهٔ کتاب المطالع ابسقلاوس درمجموعهٔ شمارهٔ ٢٤٥٧ کتابخانهٔ ملی پاریس بهاسحق بن حنین نسبت داده شده است .

٤ــ ترجمهٔ رسالة فی الآراء الطبیعیة التی یقول بها الحکماء ازفلوطرخس الیونانی. نسخهٔ این ترجمه در کتابخانهٔ حیدرآباد موجود است ونسخهیی دیگراز آن در کتابخانهٔ رحوم ابوعبدالله زنجانی در زنجان[٣] .

٥ ــ ترجمهٔ کتاب الفلاحة الرومیة تألیف قسطوس بن اسکوراسکینه را حاجی خلیفه درجزو سایر مترجمان به قسطا نیز نسبت داده است . راجع بنسخهٔ موجود این کتاب رجوع شود باسم سرجس بن هلیا الرومی درصحایف آینده ازهمین کتاب .

٦ ــ از آثار فلسفی قسطا بن لوقا که خودا وتألیف کرده وازذکر آن دراینجاچاره نیست «کتاب فی الفرق (یا : الفصل) بین النفس والروح»است. قسطا دربیان فرق میان روح ونفس گوید : روح جوهری مجرد ونفس مادی است،روح متمکن درمکان نیست ونفس متمکن درمکان است ، روح محاط درجسم نیست ونفس محاط درجسم میتواند بود ، روح باقی و غیرفانی است ونفس ازمیان میرود و دوباره بوجود میآید ، نفس حکم آلتی برای روح دارد وامیال وفرمانهای آنرا باعضاء وحواس انتقال میدهد. دراین رساله قسطا بسیاری از اعمال جسم مانند تنفس ، دوران دم، احساس وحرکت را تعریف میکند ونیزراجع باعمال نفسانی مهمی مانند فکر، ادراك ، حفظ وغیره مطالعه مینماید . کتاب الفرق بین النفس

---

١ ــ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٣ ص٣٥٦ و٣٥٩

٢ ــ منقول ازفهرست کتابخانهٔ خدیویه ج ٥ ص ٢٠٢

٣ ــ تذکرة النوادر من المخطوطات العربیة . حیدرآباد ١٣٥٠ هجری ص ١٣٩ .

والروح را یوحنا هیسپالنسیس بلاتینی درآورده واین ترجمهٔ او راگابریلی بچاپ رسانیده[۱] وهورتن درباب آن مطالعهٔ دقیق کرده است [۲].

۷ ـ ترجمهٔ «کتاب فی رفع الاشیاء الثقیلة» از ایرن الاسکندرانی که از کتب بسیار مهم ومعتبر است. این ترجمهٔ قسطا بن لوقا راکارادوو با نقل آن بزبان فرانسوی بسال ۱۸۹۳ در روزنامهٔ آسیایی (دورهٔ نهم ج۱ص۳۸٦-٤۷۲ وج۲ص۱۵۲-۲٦۹و٤۲۰-٥۱٤) چاپ کرده است. ترجمهٔ آلمانی این کتاب را نیکس [۳] وشمیدت[٤] درسال ۱۹۰۰ چاپ کرده اند. از این کتاب اطلاعات جامعی از علم الحیل (مکانیك) یونانی بدست میآید واین همان کتاب الحیل ایرونست که قدما ترجمهٔ آنرا بقسطا نسبت دادهاند.

علاوه بر آثار موجودی که از قسطا نقل کردهایم از تألیفات این دانشمند درطب و ریاضیات وطبیعیات کتب متعددی موجود است که هریك درجای خود مذکور خواهد افتاد.

از حبیش بن الحسن الاعسم (ص ۷۳-۷٤)

چند ترجمه از آثار ابقراط وجالینوس باقی مانده است. چنانکه میدانیم غالب کتبی که حبیش ترجمه کرد بحنین بن اسحق نسبت داده شدو حتی اکنون نسخی از ترجمهها دردست است که دربعضی بحنین ودر برخی بحبیش نسبت داده شده است. بهرحال از آثاری که اکنون باسم حبیش موجود است کتب ذیل را نام میبریم:

۱ـ کتاب عهد ابقراط که حنین بن اسحق اصل آنرا از یونانی بسریانی وحبیش بمشارکت عیسی بن یحیی از سریانی بعربی درآورد. این کتاب درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین موجود است.

---

۱ - La Risalah di Qusta ben Luqa sulla differenza tra lo spirito el' anima-Rendiconti della Reale Accademia dei Lincei, XIX, 1910, p.622.

۲ - Die philosophischen Systeme der spekulativen Theologie im Islam, 2 ème édition, II, 1878, p. 117

۳ - L. Nix   ٤ - W. Schmidt

۲ ـ کتاب منافع الاعضاء[۱] جالینوس در هفده مقاله که حبیش آنرا نقل وحنین اصلاح کرد. این کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین بنام حبیش است ولی درنسخهٔ شمارهٔ ۲۸۵۳ کتابخانهٔ ملی پاریس بنام حنین آمده وانتساب آن بحبیش اصح است. شرحی ازعبدالرحمن بن علی بن ابی صادق براین کتاب دردست است[۲].

۳ـ ترجمهٔ کتاب خصب البدن ازجالینوس درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

٤ ـ التشریح الکبیر (= کتاب التشریح) جالینوس، این کتاب هم باسم حنین موجود است وآنرا م. سیمون[۳] چاپ کرده و برگشتراسر[٤] طی تحقیق ومطالعهٔ دقیق که درمقدمهٔ همان کتاب کرده انتساب این ترجمه را بحبیش مدلل ساخته است[٥].

٥ ـ ترجمهٔ کتاب حیلة البرؤ که نقل آن بحبیش وحنین هردو نسبت داده شده، باقیست ودرجزو آثار موجود حنین ذکرشده است.

از عیسی بن یحیی (ص۷۴ـ۷۵)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب الاخلاط جزومجموعهٔ اثنی عشر ابقراط در کتابخانهٔ ایاصوفیه ودرمجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجوداست. این کتاب را عیسی برای احمدبن موسی بعربی درآورده بود.

۲ ـ ترجمهٔ عربی قسمتی از کتاب عهد ابقراط را ازترجمهٔ سریانی حنین به عیسی وقسمتی دیگررا بحبیش نسبت داده اند وما درذکرآثار حبیش ازآن سخن گفته ایم.

ترجمهٔ کتب دیگری مانندابیذیمیای ابقراط وکتاب تدابیرامراض الحادهٔ ابقراط هم بحنین وهم بعیسی بن یحیی منسوب است وما نسخ آنهارا درذکرآثارحنین نشان داده ایم.

عیسی بن یحیی هم دچارهمان سرنوشت حبیش شده وبسیاری ازآثاراو بحنین منسوب گردیده است.

---

۱ ـ De usu partium

۲ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵٤

۳ ـ M. Simon: Sieben Bücher Anatomie des Galen

٤ ـ G.Bergstrasser

٥ ـ رجوع شود بدائرة المعارف اسلام ذیل عنوان حنین بن اسحق بقلم J. Ruska

از حجاج بن یوسف بن مطر (= مطران) (ص ٧٥)

١ ـ ترجمه‌یی از کتاب المجسطی بطلیموس دردست است[(١)] .

٢ ـ چنانکه میدانیم حجاج دوترجمه از اصول الهندسه (جومطریا) اقلیدس کرد یکی معروف به‌الهارونی ودیگرمشهور به‌المأمونی. اسحق بن حنین وابوعثمان الدمشقی نیزآنرا نقل کردند. نقل حجاج واسحق (باصلاح ثابت بن قره) اساس کارخواجه‌نصیرالدین طوسی درتحریر اقلیدس قرار گرفته ونسخ این تحریربسیاراست .

از ثابت بن قرة الحرانی (ص٧٥-٧٨)

ترجمه‌های متعدد وتألیفات بسیاردردست‌است . تألیفات اووپسرش ابوسعید سنان ابن ثابت ونواده‌اش ابراهیم بن سنان هریك درجای خود مذکورخواهدشد واینك میپردازیم بذکرآثار منقول وبعضی از اصلاحات ثابت :

١ـ ترجمهٔ مأخوذات ارشمیدس بتفسیرابوالحسن علی بن احمدالنسوی که‌نسخی ازآن موجوداست[(٢)] این‌ترجمه‌را خواجه‌نصیرالدین طوسی‌تحریر کرده وآن‌درمجموعهٔ تحریرات وی (ج٢ سال ١٣٥٩) درحیدرآباد چاپ شده است .

٢ ـ از کتاب الکرة المتحرکة اوطولوقوس که ثابت آنرا ترجمه واصلاح کرده، نیزنسخی موجوداست[(٣)] وتحریرآن که بدست خواجه‌نصیرالدین طوسی صورت گرفته درجزومجموعهٔ تحریرات وی (ج١سال ١٣٥٨) درحیدرآباد چاپ شده است .

٣ـ کتاب المفروضات درسی‌وشش ودربعضی‌نسخ درسی وچهارشکل ازثابت بتحریر خواجه نصیرالدین طوسی در دست است که درجزو مجموعهٔ تحریرات وی چاپ شده . این کتاب‌را درغالب نسخ باسم ثابت وازتألیفات اوذکر کرده‌اند لیکن ترجمه یا اصلاح ثابت از«کتاب المفروضات» ارشمیدس است کذا بن‌الندیم آنرا جزو کتب موجودومنقول آن استاد محسوب داشته است[(٤)] .

---

١ ـ رجوع شود به‌تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن ج ١ ص ٣٦٣

٢ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص١١٥ . کتابخانهٔ خدیویهٔ مصرج ٥ص ٢٠٢ وجزآن

٣ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس در مجموعهٔ شمارهٔ ٢٤٦٧ . کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5932. Mf 258 . فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٣ص ٣٠٩-٣١٠ وص٣٥٥ . فهرست کتابخانهٔ مجلس ج٢ ص ١١١و١١٧-١١٨

٤ ـ الفهرست ص ٣٧٢

۴ ـ «کتاب اوطولوقس فی‌الطلوع والغروب من اصلاح ثابت وهو مقالتان وستة وثلاثون شکلا» . این عنوان تحریر خواجه نصیرالدین طوسی از کتاب مذکور است که درجزومجموعهٔ تحریرات آن استاد درحیدرآباد چاپ شده ونسخ خطی متعدداز آن دردست است .

۵ ـ «مقالة فی‌ان‌الخطین اذاخرجاعلی‌اقل من‌زاویتین قائمتین‌التقیا» . این‌مقاله باسم ثابت در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود ومسلماً ترجمهٔ اوست از اثر ابلونیوس بهمین نام که ابن‌الندیم درپایان فهرست کتب ابلونیوس ذکر کرده و گفته است «وقد ذکر ثابت‌بن قرة ان له (ای‌لابلونیوس) مقالة فی‌ان‌الخطین اذاخرجا علی اقل من‌زاویتین قائمتین یلتقیان» (۱) نسخهٔ مذکوردرچهارشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی‌سال ۳۵۹ هجری درشیراز استنساخ شده .

۶ ـ رسالة فی‌الشکل‌القطاع که در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود وعبارتست از قسمتی از کتاب‌الاشکال‌الکریة از منالاوس .

۷ ـ کتاب ارشمیدس فی‌الدوائر المتماسة ، ترجمه وتحریرثابت که نسخهٔ آن‌در کتابخانهٔ بانکیپور موجود است (۲) .

۸ ـ «کتاب ارشمیدس فی‌اصول‌الهندسة» که ثابت‌بن قره آنرا از یونانی بعربی برای ابوالحسن علی بن یحیی نقل کرد (۳) . این همان کتاب المأخوذات ارشمیدس است ودرمجموعه‌یی‌از رسالات ابواسحق‌ابراهیم‌بن سنان‌بن ثابت متعلق بکتابخانهٔ‌دائرة‌المعارف عثمانیهٔ حیدرآباد بدونسبت داده شده است (۴) .

۹ ـ «کتاب اوطوقیس فی‌حکایة ما استخرجه القدماء من‌خطین بین خطین حتی یتوالی‌الاربعة متناسبة نقل‌ابی‌الحسن ثابت‌بن‌قرة» درجزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ

---

۱ ـ الفهرست ص ۳۷۳

۲ ـ Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the Oriental Public library at Bankipore, by Maulavi Azîmu'd - dîn Ahmad, Calcutta' volume XXII, p. 78-79.

۳ ـ ایضاً فهرست بانکیپور ج ۲۲ ص ۷۹ـ۸۰

۴ ـ تذکرة‌النوادر من‌المخطوطات العربیة. ص ۱۵۱

ملی پاریس موجود وهمانست که بنام «کتاب فی الخطین» [۱] مشهورمیباشد وابن الندیم ترجمهٔ عربی آنرا بثابت بن قره نسبت داده است .

۱۰ ـ کتابی منسوب بثابت بن قره درباب بیماریهای اسبان درنود فصل در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بنابر اشاره‌یی که درآن کتاب آمده ازفارسی(پهلوی)بعربی نقل شده واگراین سخن درست باشد ترجمه ازثابت نیست .

۱۱ـ سه مقالهٔ آخر ازهفت مقالهٔ کتاب المخروطات یاقطع مخروطات ابولونیوس. ناقلان دورهٔ اسلامی هرهفت مقالهٔ کتاب را بعربی درآوردند واز ثابت جزسه مقالهٔ آخر اسم برده نشده است . از این ترجمه نسخی وازآنجمله نسخه‌یی در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است [۲] . تحریری ازاین کتاب بدست محیی الدین الاندلسی شده است [۳] متن عربی این کتاب بلاتینی ترجمه شده وهردومتن بسال ۱۷۱۰ بطبع رسیده است .

۱۲ ـ ترجمهٔ کتاب اقلیدس «فی القسمة» که بنابرنقل ابن الندیم ثابت آنرا اصلاح کرده وموضوع آن تقسیم خطوط مستوی است . نسخه‌یی ازآن درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است . وپکه [۴] ترجمه‌یی از این رساله را درروزنامهٔ آسیایی (جزوهٔ سپتامبر ـ اکتبر ۱۸۵۱) چاپ کرد .

۱۳ـ ترجمهٔ کتاب جغرافیای بطلیموس. ازاین کتاب دونسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجوداست. [۵] ابن الندیم از این کتاب بنام «کتاب جغرافیا فی المعمور وصفة الارض» یاد کرده وترجمهٔ مشهور ونیکوی آنرا از ثابت بن قرة دانسته است [۶] .

۱۴ ـ کتاب الثقل والخفة اقلیدس باصلاح ثابت بن قره در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6014· Mf ·258 ونسخه‌یی دیگر در کتابخانهٔ ملی پاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ

---

۱ ـ الفهرست ص ۳۷۴   ۲ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۶۵

۳ ـ فهرست نسخ خطی عربی وفارسی وترکی لیندزبانا ص ۴ .

۴ - Woepcke

۵ ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۵۵ و۱۵۶

۶ ـ الفهرست ص ۳۷۵

۲٤۵۷ نسخ خطی عربی ونسخه‌یی دیگردر کتابخانهٔ فاضلیهٔ مشهد [۱] موجود است .
در بعض نسخ موجود این کتاب بارشمیدس منسوب است وابن الندیم آنرا باقلیدس نسبت داده [۲] .

۱۵ ـ «کتاب عمل الدائرة المقسومة سبعة اقسام متساوية لارشميدس ترجمة ابی‌الحسن ثابت‌بن قرة » اصلاح وتحریرمصطفی صدقی ازعلمای قرون متأخر.این‌نسخه در دارالکتب‌المصریه موجود است . [۳]

از ابوعثمان سعیدبن یعقوب الدمشقی (ص ۷۹ ـ۸۰)

۱ـ ترجمهٔ ایساغوجی فرفوریوس‌درمجموعهٔ شمارهٔ۲۳٤٦ نسخ‌خطی‌عربی کتابخانهٔ ملی پاریس[٤] با حواشی وتعلیقاتی که بیشتر از حسن‌بن سوار است . درآخرآن‌چنین آمده است : « تم مدخل فرفوریوس‌الموسوم بایصاغوجی نقل‌ابی عثمان‌الدمشقی قوبل‌به نسخة مقروءة علی یحیی‌بن عدی ، فکان موافقا .»

۲ـ درهمین مجموعه کتاب دیگری از منطقیات بنقل ابوعثمان دمشقی است وآن هفت مقالهٔ اول‌ازطوبیقاست . ابی‌عثمان خود میگوید دراین مقاله چندموضع‌است که ما آنرا چنانکه ازظاهرعبارت برمیآمدترجمه کردیم‌لیکن‌معنی‌آن‌درست برمامعلوم نشد، بازدرآن‌نظرخواهیم کرد وهرچه را معنای آن برما معلوم ودرست شد ذکرخواهیم نمود. درآخر مقالهٔ هفتم چنین آمده است : « تمت‌المقالة السابعة من کتاب طوبیقا نقل ابی‌عثمان سعیدبن یعقوب‌الدمشقی وهی آخرماوجدت من‌نقله لهذا الکتاب » [۵]

۳ ـ مقالة‌الاسکندرالافرودیسی فی‌القول فی‌مبادی الکل علی رأی ارسطوطالیس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ مجلس شورای ملی[٦] ونیز در کتابخانهٔ مشهد [۷] موجود است . درپایان نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد قسمتی از کتاب طیماوس بعنوان «اقاویل افلاطن

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ فاضلیه ص ۲٤٦ ۲ ـ الفهرست ص ۳۷۲
۳ ـ منقول از فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۰۳
٤ ـ شرح این مجموعه را در تکمله راجع به اسحق‌بن حنین وابن‌الخمار بیابید .
۵ ـ منطق ارسطو مقدمهٔ ج ۱ ص ۲۷
٦ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۹٦
۷ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۲۵٤

فی کتاب طیماوس من کتبه فی امر النفس والعقل » نقل شده است . ترجمهٔ این کتاب در مجموعه‌یی بشمارهٔ ٤٨٧١ در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق با براهیم‌بن عبدالله النصرانی - الکاتب نسبت داده شده است .

٤ ـ ترجمهٔ یکی از مقالات‌الاسکندر الافرودیسی در اینکه « هل‌المتحرك علی عظم ما یتحرك فی‌اول حرکته علی اول جزء منه ام لا ؟ » در جزو مجموعه‌یی بشمارهٔ ٤٨٧١ در مکتبة الظاهریة (دمشق) موجود است و دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ج۱ص۲۷۸-۲۸۰) چاپ کرده است .

در دنبال این مقالات مقالات دیگری بدین شرح از مجموعهٔ مذکور نقل وطبع شده است :

٥ ـ « مقالةالاسکندرالافرودیسی فی‌الرد علی کسوقراطیس[1] فی ان الصورة قبل الجنس واول له اولیة طبیعیة» .

٦ ـ «مقالة للاسکندرفی انه قدیمکن ان یلتذالملتذ ویحزن معاً علی‌رأی‌ارسطو»

٧ ـ «مقالةالاسکندرالافرودیسی فی‌ان‌القوةالواحدة یمکن‌ان‌تکون‌قابلة للاضداد جمیعاً علی‌رأی ارسطوطالیس »

٨ ـ « مقالةالاسکندر الافرودیسی‌فی‌ان‌المکون اذا استحال‌من‌ضده‌ایضاً معاً علی‌رأی ارسطوطالیس »

٩ ـ «مقالةالاسکندرفی‌الصورة وانها تمام‌الحرکة وکمالها علی رأی ارسطو »

١٠ ـ مقالةالاسکندر فی اثبات الصور الروحانیة التی لاهیولی لها »

١١ ـ « مقالةالاسکندر فی‌ان‌الفعل اعم من‌الحرکة علی‌رأی ارسطو» (۲)

١٢ ـ « مقالةالاسکندرالافرودیسی فی‌ان‌الفصول التی بها یقسم جنس‌من‌الاجناس لیست واجب ضرورة ان‌تکون توجد فی ذلك الجنس وحده‌الذی ایاه تقسم ، بل‌قدیمکن

---

۱ ـ ظ: کسنوقراطیس یعنی Xenocrates شاگرد مشهور افلاطون که درسال ۳۳۹ ق.م. بریاست آکادمی رسید ودرسال ۳۱٤ ق.م درگذشت .

۲ ـ درپایان این مقاله چنین آمده است : هذه‌المقالات‌المنسوبة الی‌الاسکندرالافرودیسی کلها من نقل ابی‌عثمان سعیدالدمشقی وهذه‌النسخة‌الثانیة من‌خط‌الدمشقی .

ان‌تقسم بها اجناس اکثرمن واحد لیس بعضها من‌نتائج بعض» که درحواشی آن‌تعلیقاتی از ابوعمرو والطبری منقول از ابوبشر متی‌بن یونس القنائی یافته میشود .

۱۳ ـ مقالة فی‌اللون وای شیء هوعلی رأی‌الفیلسوف (یعنی‌ارسطو)درمجموعه‌یی متعلق بکتابخانهٔ اسکوریال وهمچنین در کتابخانهٔ برلین موجود است (۱)

۱٤ ـ «مقالة فی‌ان‌الزیادة والنموهما فی‌الصورة لافی‌الهیولی» که‌ترجمهٔلاتینی آن هم موجود ونسخهٔ خطی آن درمجموعهٔ اسکوریال مضبوط است (۲) .

۱۵ ـ ترجمه‌یی ازمقالهٔ ثامسطیوس « فی‌الرد علی‌مقسیموس (۳) فی‌تحلیل‌الشکل الثانی والثالث الی‌الاول» . مقسیموس بتبعیت از رأی ایامبلیخوس وفرفوریوس معتقدبود که برهانهای شکل دوم وسوم ازبراهین کامله هستند درصورتیکه ثامسطیوس بپیروی از ارسطو معتقد بنقص آنها بود و بهمین سبب هم میان آندو مشاجره و بحثی در گرفت و ثامسطیوس این رساله را در رد نظر مقسیموس نوشت . این رساله در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۷۱ مکتبةالظاهریة دمشق موجود است ودکتر عبدالرحمن‌بدوی آنرا درمجلد اول ازمجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ص۳۰۹ـ۳۲۵) چاپ کرده است .

۱٦ـ «المقالةالاولی من کتاب ببس فی‌الاعظام‌المنطقه والصم‌التی‌ذکرت‌فی‌المقالة العاشرة من کتاب اوقلیدس فی‌الاسطقسات » جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست. وپکه مستخرجی از این رساله در زمرهٔ یادداشتهای آکادمی علوم ج ۱٤ منتشر کرده است (٤)

۱۷ ـ «المقالةالثانیة من‌تفسیرالمقالة العاشرة من کتاب اوقلیدس فی‌الاصول» که درمجموعهٔ فوق‌الذکرموجود واستنساخ آن ازاحمدبن محمدبن عبدالجلیل ریاضی‌دان معروف قرن چهارم ومؤرخ بتاریخ سال ۳۵۸ هجری است .

---

۱ ـ مقدمهٔ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۵۵ ۲ ـ ایضاً ص ۵٦

۳ ـ مقسیموس ازمیری Maxime de Smyrne دانشمند قرن چهارم میلادی منسوب بمدرسهٔ ایامبلیخوس متوفی بسال ۳۷۰ میلادی‌است .

٤ ـ Wœpcke : Essai d'une restitution des travaux perdus d'Apollonius sur les quantités irrationnelles.

۱۸ ـ «تفسیر یحیی النحوی لکتاب جالینوس فی النبض الصغیر الی طوثرون نقل ابی عثمان الدمشقی» نسخهٔ آن بشمارهٔ 6230. we. 1184 در کتابخانهٔ برلین موجوداست .

۱۹ـ ترجمهٔ کتاب تشریح العصب که خود قسمتی است از کتاب معروف جالینوس موسوم به المقالات الخمس فی التشریح بنام ابوعثمان در جزو کتاب المقالات الخمس جالینوس مضبوط در کتابخانهٔ برلین[۱] موجود است. باید بیاد داشت که ترجمهٔ همهٔ این کتاب را بحنین بن اسحق نیز نسبت داده‌اند .

از اصطفن بن بسیل (ص ۸۰)

ترجمهٔ کتاب الحشائش[۲] دیسقوریدس (دیاسقوریدس، ذیاسقوریدوس) العین زربی که بنام «الادویة المفردة»[۳] وخواص الاشجار[٤] و کتاب دیسقوریدس فی مواد العلاج[٥] ومفردات دیسقوریدس هم معروف میباشد، باصلاح حنین بن اسحق دردست است[٦]. لکلر[۷] راجع باین کتاب درروزنامهٔ آسیایی (شمارهٔ ژانویهٔ ۱۸٦۷) تحقیقی دارد. کتاب الحشایش درپنج مقاله است ودرآغاز مقالهٔ چهارم آن چنین آمده: «المقالة الرابعة من کتاب دیسقوریدس انا قدذکرنا ایها الحبیب اریوس فی الثلاث مقالات التی سلفت من هذا الکتاب الافاویه والادهان والطیب والشجر والحیوان والبقول والنبات والعصارات والبزوروتحن آخذون فی هذه المقالة فی الکلام فیما بقی علینا من النبات واصول النبات». وازهمین شرح موضوعات کتاب معلوم میشود .

راجع بکتاب الحشایش ، ابن ابی اصیبعه گفته است[۸] که ابوداود سلیمان بن

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ برلین ج ٥ ص ۵۰۲ .

۲ ـ Traités des plantes　　۳ ـ طبقات الاطبا ج ۲ ص ٤٦

٤ ـ درنسخهٔ کتابخانهٔ مشهد　　۵ ـ درنسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا .

٦ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸٤۹ نسخ خطی عربی (فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۳) ونسخهٔ ناقص دیگری بشمارهٔ ۲۸۵۰ (ایضاً ص ۵۱۳) .کتابخانهٔ مشهد (فهرست آن کتابخانه ج ۳ ص ۲۵٤) .کتابخانهٔ ایاصوفیه (دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۲۱). کتابخانهٔ جمعیت دائرةالمعارف عثمانیه (تذکرةالنوادر ص ۱۸۲) . کتابخانهٔ بانکیپور کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا : Supplement to the Catalogue of the arabic manuscripts in the British Museum. by Charles Rieu. London 1894, p. 536.

۷ ـ Leclerc　　۸ ـ طبقات الاطبا ج ۲ ص ٤٦–٤۷

حسان معروف بابن‌جلجل طبیب اندلسی معاصر هشام المؤید بالله (۳٦٦-۳۹۹ هجری) آنرا تفسیر کرده ودر آغاز کتاب گفته است که کتاب دیسقوریدس در بغداد در دولت عباسیان وبعهد جعفر المتوکل ترجمه شده ومترجم آن از زبان یونانی بزبان عربی اصطفن بن بسیل بوده است واین کتاب را حنین بن اسحق تصفح وتصحیح کرد. اصطفن از اسامی یونانی این کتاب هرچه را معادلی در عربی یافت بتازی ترجمه کرد وهر اسم را که معادلی درعربی نداشت همچنان بیونانی آورد تا مگر بعد ازو آنهارا باالفاظ معینی از عربی بنامند. چون این ترجمهٔ اصطفن باندلس رسید درایام الناصر عبدالرحمن بن محمد (۳۳۰ - ۳۵۰) صاحب اندلس ارمانیوس پادشاه قسطنطنیه درسال ۳۳۷ نامه‌یی بدونگاشت وهدایای گرانبهایی برای او فرستاو ودر جملهٔ این هدایا کتاب الحشایش دیسقوریدس مصور بتصاویر رومی عجیب وبمتن اصلی یونانی بوده است. ارمانیوس در نامهٔ خود بالناصر نوشته بود که از کتاب دیسقوریدس فایده‌یی نمیتوان گرفت مگر با مردی که زبان یونانی نیک بداند واین ادویه را خوب بشناسد وچون در این هنگام کسی که زبان یونانی داند نبود آن کتاب همچنان در خزانهٔ عبدالرحمن الناصر بزبان یونانی باقی ماند وبزبان عربی ترجمه نشد وآنکه در دست مردم بود ترجمهٔ اصطفن بود که ازبغداد آورده بودند. الناصر درجواب نامهٔ خود بار مانیوس ازومردی‌را که آشنا بزبان یونانی ولاتینی باشد بخواست تا مترجمانی راکه لاتینی بدانند تعلیم دهد وآنان بترجمهٔ عربی کتاب مبادرت کنند. ارمانیوس راهبی را بنام نقولا بقرطبه فرستاد و او درسال ۳٤۰ بقرطبه رسید وبیاری چندتن ازطبیبان آگاه اسماء عقاقیر کتاب دیسقوریدوس را تصحیح کرد.

ترجمهٔ دیگری از همین کتاب بدست سالم ملطی بامر حکمران دیاربکر الب ینانج قتلغ بیك ابوالمظفر بن تمرتاش غازی ابن ارتق شهاب‌الدوله ازحکمرانان ارتقی قرن ششم هجری) از سریانی بعربی صورت گرفت ویکبار دیگرهم بدست مهران بن منصور ترجمه شد واین ترجمه درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ مشهد بنام خواص الاشجار وجود است (۱)

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲٥٤

از اسطاث (۱) (ص۸۰)

۱ ـ ترجمهٔ کتاب الحروف ارسطومعروف بالهیات تا آخر مقالةاللام در دست و همانست که ناشر « تفسیرمابعدالطبیعة لابن رشد » آنرا در کتاب مذکورنقل کرده‌است وآنچه ابوالولید بن رشد اساس کار خود در تفسیر این کتاب قرار داده غیر از مقالهٔ الالف الصغری که از ترجمهٔ اسحق‌بن حنین استفاده کرده بود از روی ترجمهٔ اسطاث است .

۲ ـ ترجمهٔ کتابی در فلاحت نیز برای یحیی بن خالد برمکی از وی در دست است (۲)

از ابن ناعمه (عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی الناعمی) (ص۸۳)

۱ ـ ترجمهٔ سوفسطیقا (المغالطین) ارسطو که درمجموعه‌یی ازمنطقیات ارسطو متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس‌بشمارهٔ ۲۳٤٦ همراه سه ترجمهٔ دیگرازسوفسطیقامضبوط است وبدین‌کلمات‌ختم میشود: تم کتاب ارسطوطالس المسمی‌سوفسطیقافی‌التبصیر بمغالطة السوفسطائیة ، نقل‌الناعمی ولله علی ذلك‌الحمد والمنة .

۲ ـ ترجمهٔ اثولوجیا منسوب بارسطومعروف به کتاب المیامر(۳) که از ده میمر پدید آمده است ، چهارمیمراول آن متضمن مباحث نوافلاطونی درباب مبداء اول وعقل کلی ونفس کلی ونفس ناطقه و نفوس بهیمیه ونامیه و طبیعیا و شرف عالم عقلی وازوم خلع بدن وتسکین حواس و وساوس نفسانی برای عروج بعوالم عقلانی است . در میمر پنجم راجع بخالق و کیفیت ابداع واحوال اشیاء در نزد او سخن رفته است و در میمر ششم از کواکب ودر میمر هفتم در نفس شریفه ودر میمر هشتم در صفت نار و در میمر نهم در نفس‌ناطقه وبقای‌آن بعد ازموت جسم ودرمیمردهم درباب علت‌اولی‌واشیائی که‌از اوبوجود آمده‌اند؛ ازاین کتاب نسخ‌متعدد در کتابخانه‌های‌مجلس وموزهٔ‌بریتانیا ومشهد و کتابخانه‌های مصرواستانبول وبانکیپور وبرلین و کتابخانهٔ ملی‌پاریس وجزآن موجود است ویکبار درحاشیهٔ قبسات درتهران بسال ۱۳۱۵ وبار دیگردرسال ۱۸۸۲ بتصحیح و

---

۱ ـ Eustathius ۲ ـ تاریخ ادبیات عرب، بر کلمن ، ج ۱ ص ۳٦۳-۳٦٤

۳ ـ میامر جمع کلمهٔ سریانی میمر (maïmar) بمعنی مبحث ، مقال ، گفتاراست .

تحشیهٔ فریدریك دیه‌تریسی دربرلن چاپ شده است. ابوعلی بن سینا را شرحی براین کتابست که دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا درمجموعهٔ ارسطو عند العرب با مقابلهٔ چند نسخه ازصحیفهٔ ۳۷تا۷٤چاپ کرده است وبنا برعقیدهٔ وی ابن تفسیر جزئیست از کتاب الانصاف شیخ.

از ابو بشر متی بن یونس القنائی (ص۸۳)

۱ـ ترجمهٔ کتاب فی‌الشعر (ابوطیقا) بعنوان «کتاب ارسطوطالیس‌فی‌الشعراءنقل ابی بشر متی‌بن یونس القنائی من السریانی الی‌العربیة» در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس‌دردست است. این ترجمه یك بار درلندن بسال ۱۸۸۷ وباردیگر در وین (۱۹۲۸ـ۱۹۳۲) طبع شده است (۱) وهر دو ناشر آن کتاب بترجمهٔ جداگانهٔ آن هم مبادرت کردند.

درهمین مجموعه برحواشی رسالات منطقی ارسطو تعلیقات و توضیحات مفصلی هست که قسمت بزرگ آن از حسن‌بن سوار وقسمتی دیگر از متی‌بن یونس میباشد.

۲ ـ ترجمهٔ کتاب‌انالوطیقا الاواخر (انالوطیقا الثانیة) معروف به کتاب البرهان ارسطو هم درهمین مجموعه از ابوبشر متی دردست است وچنین شروع میشود:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. کتاب انالوطیقا الاواخر وهوالمعروف بکتاب البرهان لارسطوطالس، نقل ابی‌بشر متی‌بن یونس القنائی الی‌العربی من نقل اسحق‌بن‌حنین‌الی السریانی.» ودرآخر مقالهٔاول آن‌چنین‌آمده‌است:تمت‌المقالة‌الاولی‌من کتاب‌ارسطوطالیس فی‌البرهان نقل ابی بشر متی‌بن یونس القنائی من‌السریانی الی‌العربی. نقلت من نسخة خط الحسن‌بن سوار، قوبل به نسخة کتبت من‌نسخة عیسی‌بن اسحق‌بن زرعة المنقولة من نسخة یحیی‌بن عدی فکان موافقاً لها.» ودر آغاز مقالهٔ دوم هم باز بنقل آن بدست ابی‌بشر متی‌بن یونس از سریانی اشاره شده ودرآخر این مقاله چنین آمده است: «تمت

---

۱ — D. Margoliouth: Analecta Orientalia ad Poeticam Aristoteliam. Londini, 1887.

J. Tkatsch: Di Arabischen Uebersetzung der Poetik, Wien, 1928 — 1932

المقالة الثانية من انولوطيقا الثانية وهی آخر کتاب البرهان نقل ابی بشر متی بن یونس القنائی من السریانی الی العربی. نقلت من نسخة الحسن بن سوار. قوبل به نسخة کتبت من نسخة عیسی بن اسحق بن زرعه المنقولة من نسخة یحیی بن عدی فکان ایضاً موافقاً لها»(۱)

۳ـ تعلیقاتی از ابو بشر بر مقالهٔ الاسکندر الافرودیسی «فی الفصول» ترجمهٔ ابی عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی در دست است. این تعلیقات را ابوعمر والطبری از ابو بشر نقل کرده و دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا درحواشی مقالهٔ مذکور در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ص۲۹۵ـ۳۰۸) چاپ کرده است.

از ابوزکریا یحیی بن عدی (ص ۸۳-۸۴)

مترجم وفیلسوف بزرگ یعقوبی ترجمه ها وتألیفاتی دردست است. از تألیفات موجود او بعداً در ذکر آثار فیلسوفان سخن خواهیم گفت اما از ترجمه های او نقلی از سوفسطیقای ارسطو جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که آنرا از سریانی بعربی نقل کرد واین ترجمه چنین شروع میشود: «سوفسطیقا بنقل الفاضل ابی زکریا یحیی بن عدی اعلی الله منزلته ...» وبدین کلمات پایان می یابد: «تم کتاب ارسطوطالیس فی تبکیت(۲) السوفسطائین نقل الفاضل ابی زکریا یحیی بن عدی، رفع الله درجته والحقه بالابرار الصالحین والاخیار الطاهرین من اهل طبقته، من اللغة السریانیة الی اللغة العربیة» (۳)

از ابن زرعه (ص ۸۴)

مترجم وفیلسوف بزرگ یعقوبی ترجمه یی از سوفسطیقا جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که باسه ترجمهٔ دیگر ازهمین کتاب همراه میباشد. این نسخه بدین نحو ختم میشود: «تم کتاب سوفسطیقا ای التظاهر بالحکمة لارسطوطالس الفیلسوف نقل عیسی بن اسحق بن زرعه من السریانی بنقل اثانس...» (٤). از ابن

---

۱ ـ منطق ارسطو ج۱ ص ۲٤ـ۲۵

۲ ـ تبکیت: درشتی وسرزنش کردن وغلبه کردن بحجت (صراح اللغة)

۳ ـ مقدمهٔ منطق ارسطو ج۱ ص ۲۸-۲۹.

٤ ـ ایضاً مقدمهٔ منطق ارسطو ج ۱ ص ۳۰

زرعه کتب متعددی در اثبات اصول مذهبی وی باقی مانده است که بعد از این مذکور خواهد افتاد.

از نظیف القس الرومی (نظیف بن یمن المتطبب) (ص۸۵)

که ابن‌الندیم از قصد او بنقل مقالهٔ دهم اقلیدس یاد کرده بود، ترجمه‌یی باقی مانده‌است بدین‌عنوان «هذا مانقله نظیف‌بن یمن‌المتطبب مما وجد فی‌الیونان‌من‌الزیادة فی‌اشکال المقالة العاشره» که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٥۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط وشامل دوقسمت است: نخست قضیهٔ اول از کتاب اقلیدس‌ودوم‌قضیهٔ ششم ازهمان کتاب. نظیف این قسمت را از یونانی ترجمه کرد.

از ابن وحشیة الکلدانی (ص۸٦-۸۷)

۱ ـ کتاب‌الفلاحة‌النبطیة که‌ابن وحشیه‌آنرابسال ۲۹۱هجری ازلغت‌نبطی‌بزبان عربی‌درآورد.نسخ‌متعددی‌ازاین‌ترجمه‌موجوداست‌ازآنجمله‌در کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس‌بشمارهٔ ۲۸۰۳ نسخ خطی عربی ودر کتابخانهٔ ولی‌الدین استانبول بشمارهٔ ۲٤۸۵ ودر کتابخانهٔ حمیدیهٔ استانبول بشمارهٔ۱۰۳۱ودر کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 469 .6205. Mq و۶۲۰۶ .

تلخیصی ازاین کتاب بنام «مختصر کتاب الفلاحة» ترتیب یافته که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بانکیپور موجود[۱] وشامل ۲۵۸ باب است. تلخیص کننده در آخر کتاب چنین آورده است: «فرغ من کتابته واختصاره اضعف عبادالله واحوجهم الی‌عفوه ورحمته علی‌بن حسن بن محمد الحسینی العراقی بالقاهره المحروسة فی‌عشر رجب‌الفرد سنة ثلاث وسبعین وثمانمائة.» .

علی‌بن‌حسن درتاریخ ترجمهٔ این کتاب چنین آورده است: «وهذا الکتاب عربه رجل ... کان ... عالما الشهیر بابن وحشیة فی‌سنة احدی وتسعین ومأتین من‌تاریخ العرب من‌الهجرةواملاءعلی‌بن‌ابی(ظ:علی‌ابی)طالب احمدبن‌حسین‌بن‌علی‌بن‌احمد(ظ:محمد)بن عبدالملك‌الزیات‌فی‌سنة‌ثمانی‌عشرةوثلثمائةمن‌تاریخ‌العرب‌من‌الهجرة...»وازقول‌ابن‌وحشیة گفته‌است: «قال‌الفاضل ابوبکر احمدبن وحشیة ان هذا الکتاب صنفه ثلاثة انفار من حکماء النبط‌الاول منهم اسمه صغریث . . . ورجل حکیم اسمه ینبوشاذ فجاء بعدهما

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ بانکیپور ج ۲۲ ص ۱۵۲-۱۵۸

رجل اسمه قوثامی. » تلخیص کننده در مقدمهٔ کتاب چنین آورده است : الحمدلله‌الذی خلق‌السماء فسواهن سبع سموات ... اما بعد فیقول‌العبدالفقیر الی‌الله تعالی‌الغنی‌علی‌بن حسن‌بن‌محمد...الحسینی‌العراقی ان کتاب‌الفلاحة‌النبطیة هواجل ماصنف فی‌الفلاحات. وقد عربه الفاضل ابوبکر احمدبن وحشیة بالفاظ عربیات لکن فیه طول تسأمه‌النفوس عند طلب‌الارادات ... فاقتطفت منه احسن الزاهرات . . . فقال اعلم یا بنی انی وجدت هذاالکتاب فی‌جملة ماوجدت من کتب الکسدانیین مترجمة بترجمة معناها بالعربیة کتاب افلاح‌الارض واصلاح‌الزرع والشجر والثمار ودفع‌الآفات عنها الخ ...»

۲ ـ کتاب دیگری بنام « کتاب‌اسرارالطبیعیات فی‌خواص‌النبات » ازابن‌وحشیه جزومخطوطات جمعیت دائرة‌المعارف عثمانیه درحیدرآباد موجود است[۱] .

از هلال بن ابی هلال‌الحمصی (ص ۸۹)

ترجمهٔ قسمتی از کتاب المخروطات ابولونیوس برغامسی باقیست . چنانکه میدانیم[۲] وی چهار مقالهٔ اول از کتاب مذکور را بعربی درآورده وترجمهٔ سه مقالهٔ دیگر را ثابت عهده‌دار شده بود . این کتاب را بعداً محیی‌الدین الاندلسی تحریر کرده بود وتحریر وی دردست است [۳] . متن عربی ترجمهٔ کتاب‌المخروطات نیز با ترجمهٔ لاتین آن بچاپ رسیده است [٤] .

از بسیل‌المطران (ص۸۹)

ترجمهٔ کتاب الاجنهٔ بقراط دردست ونسخه‌یی ازآن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

از تذرس (تدرس) السنقل(ص۹۰)

ترجمهٔ کتاب‌انالوطیقاالاولی (التحلیلات‌الاولی ـ القیاس) ارسطودرمجموعهٔ‌شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

---

۱ ـ تذکرة‌النوادر ص ۱۸٤ ـ ۱۸۵

۲ ـ رجوع شود به ص ۱۰٦ از همین‌کتاب ۳ ـ فهرست کتابخانهٔ لیندزیانا ص ٤

٤ ـ رجوع شود بآثار موجود ثابت‌بن قرة درهمین‌کتاب .

ضبط اسم تدرس (تذرس) السنقل بدرستی برمن معلوم نیست. شاید تدرس (تذرس)[۱] وتذاری[۲] وثادری الاسقف[۳] همه یکی وهم‌ریشه باکلمهٔ ثیادورس[۴] [۵] یا ثیاذورس[۶] باشد. در آغاز نسخهٔ خطی ترجمهٔ انالوطیقا الاولی که بعد راجع بآن سخن خواهیم گفت اسم ناقل «تذاری» آمده وبنا براین تذاری و ثیادورس (اسم ناقل همین کتاب در الفهرست) یکی است واز کجاست که این مرد همان نباشد که یکبار دیگر در الفهرست وطبقات الاطبا بشکل تذرس السنقل آمده وترجمه‌هایی از کتب حکمت بدو نسبت داده شده. اشکال این تطبیق دراینجاست که ابن الندیم با چند کلمه فاصله تذرس السنقل وتذاری را چون دو تن آورده است واگر یکی از این دو تکراری نباشد که بوسیلهٔ نساخ (ازاین جهت که ضبط این اسم بدوصورت درآمده بود) صورت گرفته باشد باید آندو اسم را ازیك شخص یعنی ازثیادورس بدانیم که از تصحیف تدرس (بکسر اول وضم دوم وسوم) پدید آمده باشد وبرای من تقریباً دراینکه تذرس و ثادری وتذاری و تیادورس همه صورتهای مختلفی ازاسم عربی شدهٔ «تئودورس» هستند تردیدی نیست. راجع به‌کلمهٔ «السنقل» فعلا اظهاری نمیتوانم کرد.

این تذرس یا تذاری یا تیادورس بهمان نحو که ابن الندیم و القفطی نوشته اند انالوطیقا الاولی ارسطو را بعربی ترجمه کرد وترجمهٔ خود را برحنین بن اسحق عرضه داشت تا اصلاح کند. راجع باین تیادورس دکتر عبدالرحمن بدوی ناشر ترجمهٔ انالوطیقا گوید[۷]: این تیادورس کیست؟ آیا همان ثیادورس ابوقره اسقف حران است که در ۷۴۰ میلادی (۱۲۸ هجری) ولادت یافته وبسال ۸۲۰ میلادی (۲۱۰ هجری) درگذشته ست یا دیگری؟ غیر ممکن است که تیادورس ناقل انالوطیقا همین شخص باشد چه بن الندیم گوید که او نقل خود را برحنین عرضه داشت وحنین آنرا اصلاح کرد اما نین بسال ۱۹۴ هجری ولادت یافت (=۸۰۹ میلادی) وبسال ۲۶۴ هجری (= ۸۷۷

---

۱ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۴ الفهرست ص ۳۴۱
۲ ـ الفهرست ص ۳۴۱ ۳ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۶
۴ ـ Theodoros ۵ ـ الفهرست ص ۳۴۱
۶ ـ اخبار الحکما ص ۲۷ ۷ ـ مقدمهٔ منطق ارسطو ج ۱ ص ۱۷

میلادی) درگذشت یعنی یازده سال پیش از وفات ثیادورس متولد شد وبنابراین محال است که ثیادورس ابوقره نقل خود را براو عرضه داشته باشد. پس ناگزیر این تذاری (= تیادورس) شخص دیگری غیر ازثیادورس ابوقره اسقف حران است. اشتاین شنایدر این فرض را با استفهام پیش کشیده است که این تذاری ممکن است اسقف کرخ بغداد باشد که ابن ابی‌اصیبعه او را ازین اطباء یاد کرده است واین فرضی است که برای تأیید یا رد آن دلیلی نداریم.

کتاب انالوطیقا الاولی ترجمهٔ تذاری را دکتر عبدالرحمن بدوی درجزومجموعهٔ منطق ارسطو (ج۱ ص ۱۰۱–۳۰۶) چاپ کرده است وپیش از آن چاپ نشده بود. بدوی سعی کرد تمام حواشی وتعلیقاتی که در نسخهٔ اصل موجود و از ابن‌الخمار است دراین چاپ نقل ودرج شود.

ابراهیم بن عبدالله النصرانی الکاتب

نام وی را درشمارمترجمان ذکر نکرده‌ایم. ابن‌الندیم (۱) والقفطی (۲) ترجمهٔ دو کتاب از کتب منطقی ارسطو را بوی نسبت میدهند. نخست طوبیقا (الجدل) که اسحق ابن حنین آنرا ازیونانی بسریانی نقل کرد ویحیی بن عدی نقل اسحق را بعربی درآورد وابوعثمان الدمشقی هفت مقاله ازآن وابراهیم بن عبدالله مقالهٔ هشتم از آنرا باز بعربی نقل کردند ونقل قدیم دیگری ازآن هم موجود بود.

دیگر کتاب ریطوریقا (الخطابه) که غیر از نقل قدیم نقلی از اسحق بن حنین ونقلی دیگر از ابراهیم بن عبدالله ازآن دردست بود.

۱- ترجمهٔ مقالهٔ هشتم ازطوبیقا ازدو کتاب مذکوردرمجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است ودرآغازآن چنین آمده: «المقالة الثامنة من کتاب طوبیقا بنقل ابراهیم بن عبدالله الکاتب من السریانی بنقل اسحق» درآخرآن هم همین مطلب بنحو ذیل تکرارشده است «تمت المقالة الثامنة من کتاب طوبیقا بنقل ابراهیم بن عبدالله وهی آخر الکتاب.»

---

۱ – الفهرست ص ۳٤۹ ۲ – اخبار الحکما ص ۲۷–۲۸

۲ ـ ازوجود ترجمهٔ ریطوریقا بدست ابراهیم صریحاً اطلاعی نداریم جز آنکه درهمان مجموعهٔ شمارهٔ۲۳۴۶ که نام بردهایم ترجمه‌یی ازریطوریقای ارسطو ازسریانی بعربی موجود است که نام ناقل آن ذکر نشده وبعید نیست که این ترجمه از ابراهیم باشد که معمولا از سریانی بعربی نقل می کرد لیکن در این باب مطلقاً حکم قطعی نمیتوان کرد (۱).

۳ ـ ترجمه‌یی از مقالات اسکندر الافرودیسی بعنوان « القول فی‌مبادی الکل بحسب رأی ارسطاطالیس الفیلسوف» که ابراهیم ازسریانی‌بعربی درآورد.ترجمهٔ سریانی از یونانی بدست حنین‌بن اسحق صورت گرفته بود . این ترجمه درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۷۱ در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق موجود است ودرآخر آن چنین آمده : «تمت مقالة لاسکندر فی‌مبادی‌الکل علی رأی ارسطوطالس نقلها من‌السریانی‌الی‌العربیة ابراهیم‌بن بدالله‌النصرانی‌الکاتب ومن‌الیونانی الی‌السریانی ابوزید حنین‌بن اسحاق و نقلته من‌خط وما فی‌مستهل ذی‌العقدة من‌سنة ثمان وخمسین وخمسمائة هجریة » .

از اسحق بن ابی الحسن بن ابراهیم

ترجمهٔ «مقالة فی‌الرد علی‌جالینوس فی‌مادة‌الممکن» ازآثارالاسکندرالافرودیسی ربی دردست میباشد این کتاب درمجموعه‌یی‌متعلق بکتابخانهٔ اسکوریال‌موجود است.

از سرجس(۲) بن‌هلیا (۳) الرومی

نام وی را درشمار مترجمان نیاورده‌ایم وازشرح احوال او اطلاعی‌دردست‌نداریم. کر وی در کشف الظنون‌آمده وترجمهٔ کتاب الفلاحة الرومیه‌بدونسبت داده شده‌است جی خلیفه میگوید :« کتاب‌الفلاحة‌الرومیة تألیف حکیم قسطوس‌بن اسکوراسکینه جمهٔ سرجس بن هلیا الرومی از رومی (یعنی زبان لاتینی) بعربی مشتمل بردوازده ، است وآنرا قسطابن لوقا البعلبکی واسطاث وابوزکریا یحیی‌بن عدی نیز ترجمه

---

۱ ـ دراین باب حکومت دکتر عبدالرحمن بدوی در مقدمهٔ کتاب ارسطو عندالعرب ص ۵۰- قابل ملاحظه است .

Elia – ۳ Sergius – ۲

کرده‌اند وترجمهٔ سرجس کاملتر وبهتر از ترجمه های دیگر بود . این کتاب بفارسی ترجمه شده وایرانیان آنرا پورنامه (ظ: ورزنامه) خواندند ویکی ازمترجمان آنرا از فارسی بعربی درآورد لیکن دراین کار از عهدهٔ لوازم ترتیب وکمال برنیامده‌است» (۱) ازاین کتاب الفلاحةالرومیه در آثار منقول قسطا ویحیی بن عدی خبری نیست وترجمهٔ حال سرجس هم بدست نیامد لیکن‌ازاین کتاب‌الفلاحة نسخی دردست است از آنجمله درموزهٔ بریتانیا بنام کتاب‌الفلاحةالرومیة ازقسطوس‌بن لوقاالرومی (۲) ودرنسخهٔ کتابخانهٔ برلین (بشمارهٔ 6204 Lbg 291) چنین معرفی شده است : « هذه نسخة کتاب ماوضع فسطوس‌بن‌اسکوراسکیته (اسکوراستیکه) عالم‌الروم الذی‌کان یسمی‌فلسوفة (کذا)فیما وصف ومالایستغنی الزارعون وغیرهم من‌الناس [عنه] ثم علمه فیما ینفعهم الله به‌فی معایشهم ویسمی هذا الکتاب بالفارسیة برزنامه وتفسیر برزنامه کتاب الزرع وهو اثنی عشرجزءاً» وهمین‌اسم فسطوس در کتاب مذکورفاسوس نیزآمد وبر کلمن آنراکاسیانوس باسوس‌اسکولاستیکوس (۳) ضبط کرده (٤). نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانهٔولی‌الدین بشمارهٔ ۲٥۳۰ موجود است ودرسال ۱۲۹۳ (۱۸۷٦ میلادی) درقاهره بچاپ رسید .

از عیسی‌بن ابراهیم البصری

ترجمهٔمقاله‌یی از روفوس راجع به یرقان درمجموعهٔ شمارهٔ 6232. Mo. 104 دردست است (٥) که‌آغازآن چنین‌است: مقالة جالینوس فی‌الیرقان نقل‌عیسی‌بن‌ابراهیم البصری . ازجالینوس کتابی بدین‌نام نداریم لیکن کتابی بهمین اسم درجزو آثار روفس ذکرشده است (٦) . درآخررساله چنین آمده : تم‌القول فی‌الیرقان لروفس .

ازاحمدبن یوسف‌المصری‌المهندس

ابن الندیم او را گزارندهٔ کتاب الثمرة (۷) بطلیموس ذکر کرده است (۸). از

---

۱ ـ کشف‌الظنون ص ۱٤٤۷ ۲ ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٤٦۳
۳ ـ Cassianus Bassus Scholastikos ٤ ـ تاریخ ادبیات عرب ج۱ص ۳٦٤
٥ ـ فهرست نسخ کتابخانهٔ برلین ج ٥ ص ٥۰۱ ٦ ـ الفهرست ص ٤۰٥
۷ ـ Centiloquium ۸ ـ الفهرست ص ۳۷٥

کتاب‌الثمرة معروف بصدکلمه[۱] نسخ‌متعدد موجوداست ازآنجمله‌قسمتی‌ازآن بعنوان الکلمة التاسعة من‌ثمرة بطلیموس در کتابخانهٔ ایاصوفیه [۲] و نسخه‌یی دیگر در همان کتابخانه درجزومجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٥۳ ونسخه‌یی جزومجموعهٔ نسخ‌خطی پول‌سبات[۳] ونسخه‌یی دیگر در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ **5874.Spr. 1839** بشرح احمد الطولونی الکاتب و نسخه‌یی‌در کتابخانهٔ‌اوپسالاجزومجموعهٔ شمارهٔ۲۰۳ نسخ‌خطی‌عربی که بدین‌نحو شروع میشود : «هذا کتاب‌الثمرة لبطلیموس‌المسمی صدکلمه وهی مائةکلمة ماثورة عنه» ودرآخرآن با عبارتی پرغلط چنین آمده است . «تمت‌الفصول بحمدالله وعونه صد کلمة بطلیموس فی‌القضایةالنجومیة علی‌الحوادیث الدوریة تألیف بطلیموس‌الکاهن فی‌الاصل وترجمه باللوغة العربیة لهارون الرشید اسحق بن حنین الطبیب و رتب کل کلمات وقضایا وفصول وهو مؤلف اصل فی علم النجوم والاحکام والموالید . . . » از این شرح چنین برمیآید که مترجم کتاب اسحق‌بن حنین است وآنرا برای هارون ترجمه کرده . اما چنانکه میدانیم اسحق درعهد هارون نبود وعلاوه براین نسبت ترجمهٔ این کتاب باسحق درجای دیگر نیامده است .

شروحی‌مانندشرح‌البتانی وطولونی وخواجه‌نصیرطوسی‌براین کتاب‌دردست است.

☆☆☆

ازارسطو (ص۹۳ ـ ۹۷)

علاوه برآنچه قبلا دیده‌ایم کتب ذیل دردست است :

۱ ـ ترجمهٔ کتاب‌التفاحة که گویند بوقت وفات‌املاء کرده[٤] واز کتب منسوب اوست .

۲ ـ ترجمهٔ کتاب‌المسائل‌الطبیعی‌موسوم به مابال[٥] منسوب‌بارسطو. این کتاب

---

۱ ـ این اسم ترجمه از اسم اصلی یونانی آنست . ۲ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه‌ص ۲۸٦
۳ ـ Paul Sbath : 1500 manuscrits ... p.29.
٤ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳٦۰ . ٥ ـ ایضاً ص ۳۹٦

را ازآنجهت درعربی بدین نام میخوانند که سؤالات آن به «مابال» شروع‌میشودمانند: مابال‌الحیوان‌الغیرالناطق یمشی ویدب حین ولد ولیس‌الانسان کذلك ؟ »

۳ ـ ترجمهٔ کتاب‌الاحجار منسوب بارسطو که‌نسخهٔ‌آن‌بشمارهٔ ۲۷۷۲در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود وترجمهٔ آن درعنوان کتاب منسوب است به « لوقابن اسرافیون ». مترجم گفته است که این کتاب منتخبی است ازیك کتاب ارسطودرذکرهفتصد نوع‌از احجار وتحقیق درجواهر وترکیبات والوان وانواع ومعادن آنها .

٤ ـ ترجمهٔ کتاب نعت‌الحیوان . درمجموعه‌یی ازآثارخطی‌عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا(۱) کتابی است بنام کتاب نعت‌الحیوان ومنافعه. جامع این کتاب برای آنکه مجموعهٔ‌کاملی‌راجع بحیوانشناسی در دست داشته باشد کتاب نعت الحیوان ارسطو ومنافع‌الحیوان ابن بختیشوع را دراین مجموعه گرد آورد . کتاب نعت‌الحیوان‌ارسطو همانست که ابن ابی‌اصیبعه بنام نعت الحیوانات الغیر الناطقه و مافیها من المنافع و المضار ذکر کرده‌است (۲) . ترجمه‌های‌لاتینی‌این کتاب هم‌موجوداست که‌بطبع‌رسیده.

۵ ـ کتاب المرآة ارسطو درباب خاصیت آئینه‌ها در مجموعهٔ شمارهٔ ٦۰۲۲ جزونسخ خطی عربی کتابخانهٔ برلین موجود است .

٦ ـ ۹ چهار کتاب ذیل درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳۵ کتابخانهٔ برلین که یك مجموعهٔ طبی‌است بنام ارسطو ثبت شده است : کتاب‌الشباب والهرم. نفث‌الدم. الرطوبات. الصحة والسقم .

۱۰ ـ کتاب اسرارالنجوم . درآغاز نسخهٔ متعلق به‌اوپسالا چنین‌آمده‌است:«هذا کتاب‌الفاضل ارسطاطالیس الفه للملك‌الاسکندر فی‌علم‌القضاء من‌النجوم ووسمه بکتاب اسرارالنجوم» (۳).

۱۱ ـ کتاب‌الاحکام فی‌حوادث‌الایام عن‌ارسطاطالیس الفیلسوف . منسوب بارسطو شامل‌سی‌وهشت‌باب.این کتاب‌بشمارهٔ **Mf. 39 .5873** درکتابخانهٔ برلین موجود است .

---

۱ ـ رجوع شود به‌ضمیمهٔ فهرست نسخ‌خطی‌عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ص۵۳۱-۵۳۲

۲ ـ طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ٦۹ ۳ ـ فهرست کتابخانهٔ اوپسالا ص ۹٤

۱۲ ـ ذخيرة الاسكندر في الطلاسم لارسطاطاليس الحكيم رتبها على عشرة ابواب في تدبير الاكسيرات وتركيب السموم القاتلة والترياقات المخلصة منها وغير ذلك[1]. اين كتاب را بفارسی نيز درآورده‌اند و نسخهٔ آن در كتابخانهٔ مشهد موجود است[2]. ذخيرة الاسكندر مشتمل است برده اصل از مقدمات و اصل صنعت اكسير و تركيب سموم و ترياقات مختلفه واحراز طلسمية و خواتيم سيارات سبعه وفنون طلسمات وبخورات وخواص اعضاء حيوان وغيره . اين كتاب هم از كتب منسوب بارسطو است .

از الاسكندر الافروديسی (ص ۹۹)

علاوه بر رسالاتی كه مانده و پيش از اين مذكور افتاده آثار ديگری دردست است مانند :

۱ ـ « مقالة فی ان الابصار لايكون بشعاعات تنبث من العين والرد علی من قال بانبثات الشعاع » نسخه‌يی از آن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۷۹٤ كتابخانهٔ اسكوريال و نسخه‌يی ديگر در كتابخانهٔ برلين موجود است .

۲ ـ « مقالة فی الحس والمحسوس علی رأی ارسطوطاليس » ، نسخه‌يی از آن در كتابخانهٔ ملی پاريس بشمارهٔ ۲۳۸٤ ۱ ونسخه‌يی درجزو مجموعهٔ مذكور از كتابخانهٔ اسكوريال موجود است .

۳ ـ « مقاله فی تأثير الاجرام السماوية وتدبيرها » ، نسخه‌يی از آن در مجموعهٔ مذكور از كتابخانهٔ اسكوريال موجود است .

٤ ـ « مقالة فی الرد علی من قال انه لايكون شیء الا من شیء » . درهمان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال .

٥ ـ « مقالة فی قوام الامور العامية » درهمان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال .

٦ ـ « فی العناية علی رأی ديموقراطيس و ابيقورس وآخرين » درهمان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال .

۷ ـ « مقالة فی المادة والعدم والكون و حل مسألة من القدماء ابطلوا بها الكون

---

۱ ـ فهرست مخطوطات كتابخانهٔ خديويهٔ مصر ج ٥ ص ۳٥٥-۳٥٦

۲ ـ فهرست كتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲٥۹

من کتاب ارسطوطالیس فی‌سمع‌الکیان » درهمان مجموعه .

۸ ـ «مقالة فی‌الاضداد وانها اوائل‌الاشیاء علی رأی ارسطوطالیس»درهمان‌مجموعه

۹ ـ «مقالة فی‌الهیولی وانها معلولة مفعولة » درهمان مجموعه .

۱۰ ـ فی‌الزمان ، این کتاب را ژراردودی کرمونا بلاتینی ترجمه کرد .(۱)

۱۱ـ« کتاب فی‌التوحید» که‌آنرانیزژراردودی کرمونابلاتینی‌درآورد.این کتاب درآغازنسخه باسکندر ودرآخرآن به یعقوب‌بن اسحق‌الکندی‌نسبت داده شده‌است(۲)

از اقلیدس (ص۱۰۴ ـ ۱۰۵)

غیراز کتبی که پیش ازین دیده‌ایم کتابهای زیربن دردست است :

۱ ـ ترجمهٔ المناظر (اختلاف‌المناظر) در کتابخانهٔ مجلس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۸وشمارهٔ۲۰۹ موجود است . تحریر این کتاب از خواجه نصیرالدین‌طوسی‌در مجلد اول از مجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد بطبع رسیده (۱۳۵۸ هجری) ودرآنجا هم ذکری از مترجم نشده است ونه درنسخی که ناشر بدانها مراجعه کرده‌است.اصلاح‌این کتاب ازالکندی ونسخه‌یی‌از آن‌درمجموعهٔ شمارهٔ۲٤٦۷ کتابخانهٔ مجلس‌موجود است.

۲ ـ کتاب ظاهرات‌الفلك اقلیدس را هم خواجه نصیرالدین‌طوسی تحریروتفسیر کرده واین تحریر نیز درمجلد اول از مجموعهٔ مذکور چاپ شده است . این کتاب در بیست وسه ودربعض نسخ بیست وپنج شکل است .

۳ ـ مقالة فی‌المیزان . این مقاله را وپکه در روزنامهٔ آسیایی (شمارهٔ سپتامبر۔ اکتبر) سال ۱۸۵۱ چاپ کرده است ونسخه‌یی از آن در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس‌موجود است .

٤ ـ « الزوایاالحادثة فی‌الدائرة لاقلیدس » دریك مقاله وده شکل ، نسخهٔ آن در دارالکتب مصر موجود است (۳) .

از ارشمیدس ص ۱۰۵ ـ ۱۰۶

کتابهای ذیل علاوه بر کتبی که قبلا درذکر مترجمان آوردیم موجود است :

---

۱ ـ مقدمة ارسطو عندالعرب ص ۵۷ ۲ ـ ایضاً ص ۵۸

۳ ـ منقول از فهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۰٤

۱ـ «مقالة ارشمیدس فی تکسیر الدائرة» جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۷ کتابخانهٔ ملی پاریس و نیز در مجموعهٔ شمارهٔ **5934 .Mf. 258** کتابخانهٔ برلین ودر مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۹ کتابخانهٔ مجلس ودر کتابخانهٔ اسعد افندی استانبول[۱] موجود است .

۲ ـ درمجموعهٔ مذکوراز کتابخانهٔ برلین کتابی دیگراز ارشمیدس بنام «فی تربیع الدائرة» ضبط است .

۳ ـ و بازدرهمان مجموعه کتابی دیگر بنام« کتاب المسبع فی الدائرة» (ابن النديم: کتاب تسبیع الدائرة) باقیست .

٤ ـ رسالهٔ ناقصی درعلم البنکامات[۲] و کیفیت بحرکت درآوردن آدمکهاوسایر آلات ساعت در مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۸ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بدین نحو شروع میشود : « قال ارشمیدس بعد حمدالله والثناء علیه ، انني لما رأيت اقاويل الناس فی عمل البنکامات غیر تامة ولامستقصاة الفت هذا الکتاب وعملته علی غاية الاستقصاء . »

از ارسطرخس (ص ۱۰۵)

ترجمهٔ عربی کتابی را که از اسطرخس بنام حدالشمس والقمر ذکر کرده اند (وچنانکه حدس زده ایم باید بعدالشمس والقمر باشد) خواجه نصیرالدین طوسی بنام « کتاب ارسطرخس فی جرمی النیرین و بعدیهما» تحریر کرده وآن درمجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد دکن چاپ شده است . چنانکه ازمطالعه درمنقولات قدما برمیآید این کتاب را اختصاراً جرم الشمس والقمر و گاه بعدالشمس والقمر هم میگفته اند . نسخ خطی متعدد هم از آن دردست است .

از ثاوذوسیوس (ص ۱۰۸)

از ترجمهٔ کتاب فی الایام واللیالی نسخ خطی موجود است . این ترجمه که دارای و مقاله و۳۳ شکل است بدست خواجه نصیرالدین طوسی تحریر وتحریر او در مجلد

---

۱ ـ دفتر کتبخانهٔ اسعد افندی ص ۱۰٦

۲ ـ horlogerie

اول ازمجموعهٔ تحریرات وی درحیدرآباد چاپ شده است .

از بطلیموس القلوذی (ص۱۰۸-۱۱۰)

غیراز کتبی که درذکر مترجمان آمده کتب ذیل باقیست :

۱ - «کتاب الاحجار والخرز» [۱] .

۲ - «کتاب المجالس» درعلم میقات[۲] .

۳ - «رسالة فی ترکیب الجفر» که برای شاگرد خود مورس تألیف کرد[۳]

از ابقراط (ص۱۱۴-۱۱۵)

علاوه بر کتابهای متعددی که درذکر آثار مترجمان ذکرشده ترجمهٔ آثار ذیل هم درمجموعهٔ ذیقیمتی بشمارهٔ ۶۲۳۵ درکتابخانهٔ برلین موجود است .

کتاب قسمة الانسان علی مزاج السنة - الوصایا - ترکیب الانسان - منافع الرطوبات - الامراض - الناموس فی الطب - الحمی المحرقة - علامات البحران - العین - فی نبات الاسنان - القلب - البثور - النفخ - الغدد - الجراح - جراحات الرأس - الخلع - سیلان الدم - اوجاع النساء - حیل علی حبل - کتاب الفصد .

ازمغنیس[۴] الحمصی

شاگرد ابقراط وطبیب مشهور قرن چهارم پیش ازمیلاد، ابن‌الندیم[۵] وابن‌ابی اصیبعه[۶] یك کتاب بنام «کتاب البول» اسم برده‌اند. ترجمهٔ این کتاب بعنوان «کتاب مغنیس الحمصی فی معرفة البول» درمجموعهٔ شمارهٔ **6232. Mo .104** کتابخانهٔ برلین موجود است .

ازجالینوس (ص ۱۱۶ - ۱۱۹)

غیراز کتبی که پیش‌ازین گفتیم کتابهای زیرین هم باقیست :

---

۱ Paul Sbath :150 manuscrits ... p .29.

۲ - فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ ص ۲۷۴ ۳ - ایضاً ص ۲۴۰

۴ - Magnès ۵ - الفهرست ص ۴۰۷ ۶ - طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۳

۱ ـ قطعات منتخب از دو رسالهٔ جالینوس در ترکیب ادویه[1] که نخستین را مسلمین با عنوان سریانی میامر ودومین را باسم یونانی قاطاطیون ذکر میکرده‌اند، در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۶ موجود است.

۲ ـ کتاب قوی‌الاغذیة[2] درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس.

۳ ـ کتاب‌الادویة‌المفردة [3] درمجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس.

٤ ـ کتاب فی‌تدبیر الصحة [4] درشش‌مقاله بشمارهٔ ۲۸۵۸ در کتابخانهٔ ملی‌پاریس موجود است.

۵ ـ کتاب «فی‌الموت‌السریع» جزو مجموعهٔ شمارهٔ **6232.Mo·104** کتابخانهٔ برلین موجود است.

---

۱ — De Compositione medicamentorum secundum locos و De Composition medicamentorum per genera

۲ .. Traité des vertus des aliments

۳ -- Traité des medicaments simples

٤ — Sur l'hygiène

ملحق دوم

زیاداتی بر آثار برخی از حکما

ابو نصر فارابی (ص ۱۷۹ ـ ۱۹۴)

برسطر ششم از صحیفهٔ ۱۹٤ افزوده شود :

غیراز کتبی که از ابونصر فارابی یاد کرده‌ایم از کتب ذیل نسخی دردست است :

۱ ـ فی اثبات المفارقات که نسخی از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۳۵ متعلق بکتابخانهٔ تربیت تبریز(۱) و در مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۵٤ کتابخانهٔ ایاصوفیه ودرمجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی و نیز در کتابخانهٔ مشهد (۲) موجود است .

۲ ـ فی ماهیة الانسان، درمجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ تربیت تبریز موجود است.

۳ ـ الدعاوی الفلسفیة در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۷۰ مدرسهٔ حجیات موصل باقیست(۳).

٤ ـ الالفاظ الیونانیة وتقویم سیاسة الملوکیة والاخلاق ، نسخه‌یی از آن درجزو مخطوطات جمعیت دائرةالمعارف عثمانیهٔ حیدرآباد(٤) ودونسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه شماره‌های ۲۸۲۰و۲۸۲۲ موجود است .

۵ ـ رسالة فی العلم الاعلی ، رساله‌یی از زینون الکبیر بشرح فارابی است دارای شش سمت : اول ـ فی الدلالة علی وجود المبداء الاول . دوم ـ الکلام فی صفاته . سوم ـ الکلام نسبة الاشیاء الیه . چهارم ـ الکلام فی النبوة . پنجم ـ الکلام فی الشرع. ششم ـ الکلام المعاد . این کتاب بشمارهٔ 5123.Pm.578 کتابخانهٔ برلین موجود است ونسخه یی گر در کتابخانهٔ مشهد(۵) .

٦ ـ تعلیقات ابی نصر الفارابی، ظاهراً همانست که ابن ابی اصیبعه تعالیق فی الحکمة

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ تربیت تبریز تألیف آقای محمد نخجوانی . تبریز ۱۳۲۹ .

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱۰۷

۳ ـ فهرست مخطوطات موصل ص ۱۱۸

٤ ـ تذکرة النوادر ص ۱۹۰   ۵ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج٤ ص۱۷۸ـ۱۷۹

نامیده است . از این کتاب نسخه یی بشمارهٔ 5374. Lbg. 368 در کتابخانهٔ برلین ودر مجموعهٔ شمارهٔ ۶۱۱ کتابخانهٔ مجلس ودر کتابخانهٔ مشهد(۱) باقیست .

۷ ـ کتاب الطبیعیات درجزو نسخ خطی کتابخانهٔ لیندزیانا موجود است(۲) .

۸ ـ سه رساله درمسائل منطقی درجزومجموعهٔ شمارهٔ ۵۹۵ کتابخانهٔ مجلس .

۹ ـ رسالة فی الماهیة والهویة در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ مجلس شورای ملی باقیست .

۱۰ ـ رسالة فی‌علم‌الفراسة درهمان مجموعهٔ کتابخانهٔ مجلس

۱۱ ـ رسالة فی‌المبادی التی بها قوام الاجسام والاعراض درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی باقیست .

۱۲ ـ السیاسات‌المدنیة معروف به مبادی‌الموجودات در کتابخانهٔ مشهد(۳) .

۱۳ ـ کتاب‌القیاس که تفسیری است از کتاب انالوطیقای ارسطو. نسخه‌یی از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ۶۱۲ کتابخانهٔ اسکوریال موجود است .

۱۴ ـ شرح کتاب المقولات (قاطیغوریاس) ارسطو درشمارهٔ مذکور کتابخانهٔ اسکوریال باقیست .

۱۵ ـ شرح کتاب‌الشعر ارسطو. این کتاب رساله‌یی کوتاهست که دکتر آربری آنرا درمجلهٔ تحقیقات شرقیه چاپ کرده است(۴) .

چند رسالهٔ دیگر در کتابخانهٔ ایاصوفیه ورسالات دیگری که غالب آنها را قبلا مذکور داشتیم .

ابوزکریا یحیی‌بن عدی‌المنطقی (ص ۱۹۴ ـ ۱۹۵)

برسطر ۱۸ ازصحیفهٔ ۱۹۵ افزوده شود :

علاوه بر کتبی که از او اسم بردیم آثار دیگری از وی خاصه آنها که درانبات

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۴ ص ۵۰

۲ ـ Bibliotheca Lindesiana, Hand-List of oriental Manuscripts. 1898,p.28.

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۴ ص ۱۴۲

۴ ـ Rivista d. Studi orientali, Vol .17.p.266.

اصول دین مسیح ودر کلام نصاری دارد موجود ومشهوراست . از آنجمله است :

سه کتاب : فی اثبات صدق الانجیل ، فی اختلاف لفظ الاناجیل ومعانیها ، فی قولنا تجسد من الروح القدس ومن مریم العذراء که درمجموعهٔ « عشرون مقالة فلسفیة وجدلیة لمؤلفین من العرب النصاری » بسال ۱۹۲۹ درقاهره بطبع رسید (۱) .

کتابی درجواب اعتراضات ابوعیسی محمدبن هارون الوراق بنام کتاب الرد علی کتاب ابی عیسی الوراق فی اصول الدین والتثلیث والتوحید که نسخی از آن بشماره های ۱۶۷ و۱۶۸ درجزء نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست . کتاب ابن الوراق در رد فرقه‌های یعقوبی و نسطوری وملکائی نوشته شده بود (۲) .

رسالاتی دیگر ازیحیی بن عدی دراصول دین مسیح بنا بررأی یعقوبیان در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۶۹ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بعضی را قبلا هم مذکور داشتیم واز آنجمله است :

مقاله‌یی درتوحید باریتعالی بنابررأی نصاری .

مقاله‌یی دراثبات قول نصاری دراینکه خالق راذات واحد وصفات سه گانه (اقانیم) است

رسالة فی تمثیل النصاری الابن بالعاقل دون المعقول والروح بالمعقول دون العاقل.

رساله‌یی درجواب مسائل راجع باقانیم ثلاث .

رساله‌یی در پاسخ سؤالی که درحضورعلی بن عیسی بن الجراح وزیرالمقتدر عباسی راجع به تثلیث وتوحید از وی شده بود .

رساله‌یی درلزوم تأنس (تجسد) (۳) .

پاسخ سؤالی که مخالفان نصاری کرده ومعتقد بوده اند که عقیدهٔ بتأنس از مرتبهٔ مسیح میکاهد .

جواب یحیی بسه سؤالی که دوست او ابوعلی سعیدبن داودیشع درماه ذی القعدهٔ ۳۵ هجری از وی کرده بود .

---

۱ - Vingt traités philosophiques et apologétiques d'auteurs arabes chrétiens du IXe au XIVe siècle, publiés par Paul Sbath. Le Caire, 1929.p.168-176.

۲ - فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۴۰-۴۱ ۳ - Incarnation

رد اعتراضات یعقوب بن اسحق الکندی بر اصل تثلیث(۱)،

تلخیص رساله‌یی درالوهیت عیسی مسیح از یحیی بن عدی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است.

رساله‌یی درباب ادعیه وصوم درجزومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ‌خطی‌عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است.

جواب سؤالاتی که یوسف بن الحکیم البحیری از شهر میافارقین ازوی کرده بود درمجموعهٔ مذکور کتابخانهٔ ملی پاریس.

رسالهٔ دیگری درسؤالات ابن الحکیم وپاسخهای وی درسال ۳۸٦هجری درهمان مجموعه از کتابخانهٔ ملی پاریس.

ابوعلی بن زرعه (ص ۳۰۰)

برسطر ۷ از صحیفهٔ ۲۰۰ افزوده شود:

وآن چهار رساله عبارتند از: ۱ـ فی التثلیث ۲ـ فی المواضع التی فیها الاختلاف بین الیهود والنصاری وهی نسخ الشریعة التی اتی بها موسی ومجیء السید المسیح، والتثلیث والاتحاد الذی یقول به النصاری فی المسیح، والقیامة العامة. ۳ ـ فی المواضع التی فیها الخلاف بین المسلمین والنصاری وهی التثلیث والتشبیه و نبوة محمد ٤ ـ فی امر العقل وتمثیل الاب والابن والروح القدس بالعقل والعاقل والمعقول(۲)

دیگر از آثار موجود ابن زرعه رسالات ذیل است:

رساله‌یی دراینکه نسبت اعتقاد به «حلول الالم بالابن الازلی» یعنی حلول الم جسمانی در عیسی، بیعقوبیان دوراز صواب است ـ این رساله جزومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ از نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است.

رساله‌یی که درسال ۳۸۷ به بشر بن فنحاس بن شعیب الحاسب الیهودی فرستاد. این رساله شامل جواب پاره‌یی اعتراضات است ودرپایان آن توضیح معانی برخی از اصطلاحات

---

۱ ـ رجوع شود به فهرست نسخ خطی عربی در کتابخانهٔ ملی پاریس ازدواسلان ص ١٤

۲ ـ Vingt traités philosophiques et apologétiques d'auteurs arabes chretiens du IXe au XIVe siècle, publié par Paul Sbath, le Caire' 1929, p-6,75.

مابعدالطبیعه آمده ، در مجموعهٔ سابق الذکر ومجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس .

پاسخ سؤالات یوسف بن الحکیم البحیری که درسال ۳۸۷ بدوفرستاده شده بود . سؤالات دیگری از ابن الحکیم وپاسخهای او درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ کتابخانهٔ ملی پاریس .

رساله‌یی منسوب بابن‌زرعه که پس از مناظرات راجع بتثلیت وتأنس نوشت .

رساله‌یی درذکر علل عقیدهٔ بوحدت خالق بنابر رأی نصاری . این دو رسالهٔ اخیر هم درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی درتوضیح عقاید یعقوبیان ورفع تهمت از آن فرقه در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

کتاب اوایل الادلة در رد اعتراضات ابوالقاسم عبدالله بن احمدالبلخی برمسیحیان که در ذی الحجهٔ سال ۳۸۷ تألیف شد ونسخهٔ آن در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

ابوعلی بن مسکویه (ص۲۰۰-۲۰۲)

برسطر۱۹ از صحیفهٔ ۲۰۱ افزوده شود :

دیگر از آثار موجود ابوعلی مسکویه کتب ذیل است :

۱ ـ الطهارة فی‌علم الاخلاق در مجموعه‌یی از مخطوطات عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا(۱) ونیز درجزومجموعهٔ شمارهٔ ٥٤۰۸ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۲ ـ نسخه‌یی ناتمام از کتاب فی‌جواب‌المسائل الثلث (درسه مسأله: اول دراثبات صانع. دوم درنفس واحوال آن . سوم در نبوات) درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ کتابخانهٔ مجلس موجود است(۲) .

۳ـ کتاب جاویدان خرد (= جاودان‌خرد) که بشمارهٔ ۱۱٥ نسخ‌خطی کتابخانهٔ

۱ ـ Supplement to the Catalogue of the arabic manuscripts in the British Museum. by Charles Rieu. London, 1894, P. 492

۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۹۸

احمدیهٔ موصل موجوداست(۱). نسخهٔ مذکور بعدازبسمله چنین شروع میشود: «الحمدلله رب العالمین وصلواته علی النبی محمد وآله اجمعین . قال الاستاذ ابوعلی احمدبن محمد اکرمه‌الله انی کنت قرأت فی الحداثة کتاباً لابی عثمان الجاحظ یعرف بکتاب استطالة الفهم علی العجز یذکرفیه کتاباً یعرف بجاویدان خرد ویحکی کلمات یسیرة فیه‌ثم یعظمه تعظیماً یخرج فیه عن العاده فی تعظیم مثله فحرصت علی طلبه فی البلدان التی حللت فیها حتی وجدته بفارس عند موبدان موبد فلما نظرت فیه وجدت له اشکالاو نظائر کثیرة من حکیم الفرس والهند والعرب والروم وان کان هذا الکتاب اقدمها واسبقها بالزمان فانه وصیةاوشهنج‌اولده وللملوك من‌خلفه وکان بعد الطوفان ولیس یوجد لمن کان قبله سیرة وادب یستفاد. فرأیت ان انسخ هذه‌الوصیة علی جهتها ثم‌الحق بها جمیع ما التقطته من وصایا وآداب‌الامم الاربع‌اعنی‌الفرس والهندوالعرب والروم‌لیرتاض‌بها الاحداث ویتذکر بها العلماء من‌الحکم‌العلوم...» نسخهٔ دیگرازاین کتاب درمجموعهٔ‌شماره ۵۴۰۸ کتابخانهٔ برلین‌محفوظ است واخیراً بطابع نیزرسیده .

ابن‌مسکویه‌درماوراءالطبیعه سه مسألهٔ‌اثبات وجودصانع‌ونفس‌ونبوت‌رامورد‌مطالعه قرار داده است . وی اثبات وجود صانع را از لحاظی آسان واز جهتی دشوار میداند . سهولت آن در وضوح وجود الهی وصعوبت آن درضعف عقول انسانی وعجز آن از درك حقایق امور است لیکن هرکس ارادهٔ وصول بحقیقتی کرد بدان خواهد رسید بدان شرط که درکارخود صابر وپای برجای باشد ومشکلات آنرا آسان گیرد . ما باید نفس خود را از اوهامی که از طریق حواس (که همواره مایهٔ اشتباه ، در ادراك معقولات صحیح میشوند) حاصل میگردد ، برکنار داریم واین کار با مجاهدت بسیارهمراه است زیرابا مفارقت‌عادت ومخالفت با عامه دربسیاری‌ازنظرهای‌آنان‌مقارن است. ابن‌مسکویه یکی از دلایل بارز توحید را اتفاق حکمای اوائل براین حقیقت میداند و گوید که همهٔ حکما مردم را بتوحید ولزوم عدل واقامهٔ سیاسات الهیه فرمان داده اند . ازدلایل ابن مسکویه دراثبات صانع حرکت است در موجودات و او ازحرکت شش چیز را

۱ ــ مخطوطات‌الموصل تألیف الدکتور داودالچلبی الموصلی . بغداد ۱۳٤٦ (۱۲۹۷ میلادی) ص ۳۰-۳۱

اراده کرده است : حرکةالکون ، حرکةالفساد ، حرکةالنمو ، حرکةالنقصان،حرکة الاستحاله، النقلة. هرمتحرکی محتاج به محرکی غیرازخوداست ومحرك جمیع اشیاء باید غیرمتحرك باشد وتبدل وتغیر نپذیرد وآن صانع است که واحد است وجسم نیست وازلی است و وجود همهٔ اشیاء بدوست واو همهٔ آنها را از کتم عدم بوجود آورد.

ابن‌مسکویه درباب نفس گوید که آن جسم وعرض نیست وهمهٔموجودات‌حاضر وغائب ومعقول ومحسوس را درك میکند، باقی است وهیچگاه فنا نمی‌پذیرد.مراتب‌نفس سه است: نفس بهیمی که پست‌ترین‌مراتب‌نفس‌است،نفس سبعیه که‌درمرتبهٔوسط‌قراردارد نفس ناطقه که شریفترین مراتب نفس‌است . ازاین مراتب وقوای سه گانه ابن‌مسکویه بنفوس ثلاثه تعبیرمیکند.نفس‌حالتی‌ازکمال‌دارد که‌ازآن‌بسعادت تعبیرمی کنندوحالتی ازنقصان که‌آنرا شقاوت مینامند. طریق تحصیل‌سعادت را ابن‌مسکویه‌در کتاب‌تهذیب اخلاق و کتاب‌السعادات یا کتاب ترتیب‌السعادات چنین‌توجیه میکند که‌هر کسی‌غایتی برای خود درنظرمی گیرد وبدان توجیه می کند وآنرا سعادتی برای خود میداند، برخی بدنبال لذت وثروت میروند و گروهی درطلب صحت یا غلبه یا علم می‌ایستند وعلت این اختلاف آنست که مردم سعادت قصوی را درنظر نمی گیرند و گرنه همهٔ لذتها را رها می کردند ودرجست وجوی آن میرفتند. دسته‌یی از سعادتهاست که درانسان وحیوان عمومیت دارد ولی این دسته از سعادتها درحقیقت سعادتی برای مانیست زیرا در زمرهٔ کمالیات انسانی قرار ندارند، اما آندسته که خاص انسان از جهت انسانیت اوست میتواند سعادت بمعنی واقعی خود نامیده شود منتهی این معنی برای همهٔ افراد آدمی عمومیت دارد. سعادتها که خاص انسان است برچند دسته میشوند دسته‌یی برای همهٔ افراد آدمی‌عمومیت دارد ودسته‌یی خاص انسان بمعنی واقعی خود است ودسته‌یی خاص خاص‌است‌وآن‌عبارت‌ازسعادتی‌است که همهٔ سعادتها درطریق ترقی‌بدان منتهی میشوند همهٔ سعادتها درآن ونتیجهٔ آنست ودرحقیقت میتوان آنرا آخرین غرض وبالاترین کمال دانست ــ آن دسته از سعادات که بین انسان وحیوان عمومیت دارد عبارتست از خوردن و آشامیدن وانواع دیگر آسایشها واین را درحقیقت نمیتوان سعادت خواند

زیرا کمال آدمی وقصد نهائی ازخلقت اودرآن نیست . وآنچه که بین همهٔ افراد آدمی ازآن جهت که انسانند تعمیم دارد عبارتست ازصدور افعال براثر تفکر وتمییز و امثال آن واین‌معنی‌سعادتی‌است که برای هریك‌ازفرزندان‌آدم موجود است وهرکس میتواند بقدر بهرهٔ خودازانسانیت ازآن نصیبی داشته باشد واین امرموهوب وفطری است واختلاف مراتب مردم‌نتیجهٔ کیفیت استفاده ازاین‌استعداد است . اماسعادت خاص انسان بمعنی واقعی خود سعادتی است که صاحب علم یاصناعت فاضله‌یی بدان میرسد ومردم بنابراختلاف درعلوم وصناعات بایکدیگر در این مقام اختلاف درجه دارند. برهرفرد ازآدمیانست که بحسب طبقه ومرتبهٔ خود سعادتی راکه خاص اوست بکامل ترین وجه وبالاترین حد امکان و تاآنجاکه در توانایی اوست بدست آورد . اگرچه سعادات بسیار وازانواع مختلف است‌لیکن‌سعید واقعی آنست که جمیع اجزاء فلسفه راتحصیل کرده وهمهٔ صناعات را فهمیده وازحکمت بهرهٔ کامل برده باشد . کسی که بسعادت قصوی رسیده باشدهمواره شادمان وخرم ، گشاده‌آرزو ، امیدوار، ودارای‌آرامش قلب وآسوده خاطر است، باموردنیا جزبمقدار کم توجه نمی‌کند، بامردمان درظاهر مناسبات ونزدیکی وارتباط دارد اماباطن او باآنان مباین است و اودر حقیقت بانفس خودسرگرم وبدان خوشدل است نه بغیرآن واین حال ملازم ویست وتغییرنمی‌پذیرد.

ابوالفرج بن الطیب(ص ۲۰۴-۲۰۶)

برسطر۱ ازصفحهٔ ۲۰۶ افزوده شود:

دیگر ازآثار موجوداو کتب ذیل را باید نام برد :

۱ ـ کتاب «فی‌العلم والمعجز» که درمباحث فلسفی ودینی عیسوی نوشت(۱) .

۲ـ رساله‌یی درتوبه که درجزو مجموعهٔ شماره ۱۷۳ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی‌پاریس موجوداست (۲) .

۳ ـ تفسیرمقولات ارسطوطالیس که نسخه‌یی ازآن بخط هبةالله بن‌المفضل بن

۱ ـ بیست رساله فلسفی‌وجدلی ازمؤلفین مسیحی‌عرب ازقرن نهم‌تاقرن ۱۴ میلادی . تألیف سبات ؛ ص ۱۷۶-۱۷۹

۲ ـ فهرست کتاب خانهٔ ملی‌پاریس تألیف دواسلان ص۴۳ .

هبة‌الله المتطبب دردست‌است واودرروز جمعهٔ بیستم‌شعبان سال ۴۸۰ از کتابت این نسخه فراغت جست (۱) .

ابو الخیر بن الخمار (ص۲۸۱)

برسطر ۱۸ ازصحیفهٔ ۲۸۱ افزوده شود :

نسخهٔ نفیس منطقیات ارسطو که در کتابخانهٔ ملی‌پاریس بشمارهٔ ۲۳۴۶ مضبوط است درحقیقت ازروی نسخهٔ بیست که ابوالخیر بادقت وافر گردآورده ومقابله وتصحیح کرده وحواشی متعددی برآن افزوده است .

دراین‌مجموعه‌منطقیات ارسطو ومدخل‌فرفوریوس‌هر یك بامقابلهٔ‌نسخ وتوضیحات کافی‌وتعلیقاتی‌ازابوبشرمتی‌ویحیی‌بن‌عدی وابوالخیر بن‌الخمار آمده‌است.ابن‌الخمارعلاوه برآنکه ترجمه های عربی هر کتاب را بایکدیگر مقابله کرد، در بعضی‌موارد مراجعه بچند ترجمهٔ سریانی کتب منطقی‌ارسطومانندترجمه های‌حنین وثاوفیل واثالس‌راهم لازم دانست.تعلیقات‌ابن‌الخمار براین کتب گاه بسیار مفصل‌است وازمجموع‌آنها کتابی کامل بدست میآید وبرای اطلاع ازآنها رجوع شود بکتاب منطق ارسطو که با مقدمهٔ دکترعبدالرحمن‌بدوی بسال های ۱۹۴۸و۱۹۴۹درقاهره چاپ شده است . دراین چاپ حواشی‌وتعلیقات ابوالخیر ومتی ویحیی درذیل صحایف آمده است .

---

۱ ــ فهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۶ ص ۸۹ .

فهرست عام

اعلام تاریخی وجغرافیائی واماکن
واسامی کتب وفرق واقوام

۱ - فهرست اعلام تاریخی

پ

ت

ث

ج

ش

٢ - فهرست اسماء كتب ورسالات ومقالات

آ

الف

ث

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

۳ ـ فهرست اسامی قبایل و اقوام و فرق

آ

الف

ب

٤ ـ فهرست اماکن و اعلام جغرافیایی

ه

ی

انتشارات دانشگاه تهران

۱ - وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
A Strain Theory of Matter - ۲	» » محمود حسابی
۳ - آراء فلاسفه دربارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ - کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ - تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ - بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ - حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰- نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱- گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲- اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤- روش تجزیه	تأ » » علی‌اکبر پریمن
۱٥- تاریخ افضل - بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦- حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷- فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸- راهنمای دانشگاه	—
۱۹- مقررات دانشگاه	—
۲۰- درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱- راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه	
Les Espaces Normaux -۲۳	تألیف دکتر هشترودی
۲٤- موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥- حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦- زیست شناسی (۳) بحث در نظریهٔ لامارک	بألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷- هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸- اصول گدازو استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹- اصول گدازو استخراج فلزات » دوم	» » »
۳۰- اصول گدازو استخراج فلزات » سوم	» » »

ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورفر
جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم ساعی
اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
فیزیولوژی گیاهی جلد اول	» » اسمعیل زاهدی
جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
تاریخ صنایع ایران ـ ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
واژه نامه طبری	» » صادق کیا
تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی	» عیسی بهنام
تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
Les Connexions Normales	» » هشترودی
کالبد شناسی توصیفی (۱) ـ استخوان شناسی	» دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس ـ دکتر نائینی
روانشناسی کودک	نگارش دکتر مهدی جلالی
اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
ترجمه وشرح تبصرهٔ علامه جلد اول	» زین العابدین ذوالمجدین
آکوستیک «صوت» (۱) ارتعاشات ـ سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
انگل شناسی	» » ناصر انصاری
نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی پور
هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشک
درس اللغة والادب (۱)	» دکتر محمدی
جانور شناسی سیستماتیک	» » آزرم
پزشکی عملی	» » نجم آبادی
روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
مامائی	» » آهی
فیزیولوژی گیاهی جلد دوم	» » زاهدی
فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح الله امیرهوشمند
شیمی تجزیه	» » علی اکبر پریمن
شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرک زاده
اصول علم اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
آسیب شناسی	» دکتر آرمین

		تالیف دکتر کمال جناب
۶۷	کالبدشناسی توصیفی (۳) ــ مفصل شناسی	« « امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
۶۸	درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
۶۹	درمانشناسی « دوم	« « «
۷۰	گیاه شناسی ــ تشریح عمومی نباتات	« مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱	شیمی آنالیتیک	« دکتر گاگیک
۷۲	اقتصادجلداول	« « علی‌اصغر پورهمایون
۷۳	دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۴	راهنمای دانشگاه	—
۷۵	اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶	تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	« « حسن ستوده تهرانی
۷۷	زیبا شناسی	« علینقی وزیری
۷۸	تئوری سینتیک گازها	« دکتر روشن
۷۹	کارآموزی داروسازی	« « جنیدی
۸۰	قوانین دامپزشکی	« « میمندی‌نژاد
۸۱	جنگل‌شناسی جلد دوم	« مرحوم مهندس ساعی
۸۲	استقلال آمریکا	« دکترمجیر شیبانی
۸۳	کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴	ادوار فقه	« محمود شهابی
۸۵	دینامیک گازها	« دکتر غفاری
۸۶	آئین دادرسی دراسلام	« محمد سنگلجی
۸۷	ادبیات فرانسه	« دکترسپهبدی
۸۸	از سربن تا یونسکو ــ دو ماه در پاریس	« « علی‌اکبر سیاسی
۸۹	حقوق تطبیقی	« « حسن افشار
۹۰	میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۹۱	میزراه‌جلد اول	« « حسین گلاژ
۹۲	« « دوم	« « « «
۹۳	کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	« « نعمت‌الله کیهانی
۹۴	ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	« زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵	کالبد شناسی توصیفی (۳) ــ عضله شناسی	« دکتر امیراعلم- دکتر حکیم دکتر کیهانی- دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
۹۶	« « (۴) ــ رگ شناسی	« « « «
۹۷	بیماریهای گوش وحلق و بینی جلداول	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۸	هندسهٔ تحلیلی	« « کامکار پارسی
۹۹	جبر و آنالیز	« « « «
۱۰۰	تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹ــ۱۶۶۰)	« « بیانی

۱۰- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰- آزمایش و تصفیه آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱- هشت مقاله تاریخی و ادبی	» نصرالله فلسفی
۱- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱- جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱- الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱- مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱- تلخیص البیان عن مجازات القران	» سید محمد باقر سبزواری
۱- دو رساله ـ وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱- شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
۱- شیمی آلی «ارگانیک» جلداول	» » شیخ
۱- حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی‌قمشهٔ
۱- امراض حلق و بینی وحنجره	» دکتر علیم مروستی
- آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
- هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
- شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
- باغبانی (۹) باغبانی عمومی	» مهندس‌شیبانی
- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
- فیزیک پزشکی	» دکتر فرهاد
- آکوستیک «صوت» (۲) مشخصات صوت - اوله - تار	» » اسمعیل بیگی
- جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
- چشم پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
- شیمی فیزیک	» » بازرگان
- بیماریهای گیاه	» » خبیری
- بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
- اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین‌العابدین ذوالمجدین
- تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج‌بخش
- امراض واگیر دام	» » رستگار
- درس اللغة والادب (۳)	» » محمدی
- واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
تک یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
عضله و زیبائی پلاستیک	» » کیهانی
طیف جذبی واشعه ایکس	» » فاضل زندی

[illegible]

۱۳۹- روان‌شناسی (از لحاظ تربیت)
۱۴۰- ترمودینامیك (۱)
۱۴۱- بهداشت روستائی
۱۴۲- زمین شناسی
۱۴۳- مکانیك عمومی
۱۴۴- فیزیولوژی جلداول
۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی
۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلداول
۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول
سلسله اعصاب محیطی
۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم
سلسله اعصاب مرکزی
۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه
۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه)
۱۵۱- اندام‌شناسی گیاهان
۱۵۲- چشم پزشکی (۲)
۱۵۳- بهداشت شهری
۱۵۴- انشاء انگلیسی
۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیك) (۲)
۱۵۶- آسیب شناسی (گانگلیوت استلر)
۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی
۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری
۱۵۹- حشره‌شناسی
۱۶۰- نشانه‌شناسی (علم العلامات) جلد اول
۱۶۱- نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب
۱۶۲- آسیب‌شناسی عملی
۱۶۳- احتمالات و آمار
۱۶۴- الکتریسته صنعتی
۱۶۵- آئین دادرسی کیفری
۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ‌دوم اصلاح شده)
۱۶۷- فیزیك (تابش)
۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)
۱۶۹- « « « « (جلدسوم-قسمت اول)
۱۷۰- رساله بود و نمود
۱۷۱- زندگانی شاه‌عباس اول
۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلدسوم)
۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه

نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
« « علی اکبر سیاسی
« مهندس بازرگان
نگارش دکتر زوین
« « یدالله سحابی
« « مجتبی ریاضی
« « کاتوزیان
« « نصرالله نیك نفس
« سعید نفیسی
« دکتر امیراعلم-دکتر حکیم
دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی-دکتر نیك نفس
« « « «

« « « «
تألیف دکتر اسدالله آل‌بویه
« « پارسا
نگارش دکتر ضرابی
« « اعتمادیان
« بازارگادی
« دکتر شیخ
« « آرمین
« « ذبیح‌الله صفا
بتصحیح علی‌اصغر حکمت
تألیف جلال افشار
« دکتر محمدحسین میمندی نژاد
« « صادق صبا
« « حسین رحمتیان
« « مهدوی اردبیلی
« « محمد مظفری زنگنه
« « محمدعلی هدایتی
« « علی‌اصغر پورهمایون
« « روشن
« علینقی منزوی
« محمدتقی دانش‌پژوه
« محمود شهابی
« نصرالله فلسفی
بتصحیح سعید نفیسی
« « «

۱ـ آسیب‌شناسی [illegible] سیستم رتیکولو اندوتلیال	« دکتر آرمین
۱ـ نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک	« مرحوم زیرک‌زاده
۱ـ فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱ـ خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس)	« « زندی
۱ـ تاریخ مصر (جلددوم)	« احمد بهمنش
۱ـ سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق اعلم
۱ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم ـ قسمت دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱ـ اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱ـ رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱ـ پیوره	« « محمود سیاسی
ـ چهار رساله	« محمد سنگلجی
ـ آسیب‌شناسی (جلددوم)	« دکتر آرمین
ـ یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم‌آورده آقای ایرج افشار
ـ استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلددوم)	تألیف دکتر میربابائی
ـ جغرافیای عمومی (جلداول)	« « مستوفی
ـ بیماریهای واگیر (جلداول)	« « غلامعلی بینش‌ور
ـ بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
ـ حساب جامع وفاضل	نگارش دکتر مجتهدی
ـ ترجمهٔ مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
ـ تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
ـ تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلددوم)	« « « «
ـ درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
ـ شیمی و فیزیک (جلداول)	« « توسلی
ـ فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
ـ داروسازی جالینوسی	« « مقدم
ـ علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
ـ استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
ـ پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
ـ علم‌النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
قواعد فقه	« آقای محمود شهابی
تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
مخارج‌الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل‌خانلری
عیون‌الحکمه	از ابن‌سینا ـ چاپ عکسی

۲۰۹- شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰- میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۲۱۱- حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس دواچی
۲۱۲- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳- حقوق مدنی	« « سیدحسن امامی
۲۱۴- مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵- مکانیك استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶- ترمودینامیك (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۸- گروه بندی وانتقال خون	« دکتر یحیی پویا
۲۱۸- فیزیك، ترمودینامیك (جلداول)	« « روشن
۲۱۹- روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱- حالات عصبانی یا نورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۲۲۳- علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴- الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵- هیدرولیك عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸- اصول الصرف	« علی‌اکبر شهابی
۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران	تألیف دکتر علی کنی
۲۳۰- فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱- راهنمای دانشگاه	—
۲۳۲- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه (۱)	« آقای سیدمحمد سبزواری
۲۳۶- احتمالات وآمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلداول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها ومدارس عالی امریکا	« ضیاءالدین اسمعیل بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا

- اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد هومن
- علم العلامات (جلد سوم)	» » میمندی نژاد
- بتن آرمه (۲)	» آقای مهندس خلیلی
- هندسهٔ دیفرانسیل	» دکتر بهفروز
- فیزیولژی گل ورده بندی تك لپه ایها	» » زاهدی
- تاریخ زندیه	» » هادی هدایتی
- ترجمه النهایه با تصحیح ومقدمه (۲)	» آقای سبزواری
- حقوق مدنی (۲)	» » دکتر امامی
- دفتر دانش وادب (جزء دوم)	—
- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	» ایرج افشار
- تفوق و برتری اسپانیا	» دکتر خانبابا بیانی
- تیره شناسی (جلد اول)	» » احمد پارسا
- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار وتناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه ای)	» » میر بابائی
اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	» مهندس احمد رضوی
بیماریهای خون ولنف (بررسی بالینی وآسیب شناسی)	» دکتر رحمتیان
سرطان شناسی (جلد اول)	» » آرمین
شکسته بندی (جلد سوم)	» » امیر کیا
بیماریهای واگیر (جلد دوم)	» » بینش ور
انگل شناسی (بندپائیان)	» » عزیز رفیعی
بیماریهای درونی (جلد دوم)	» » میمندی نژاد
دامپروری عمومی (جلد اول)	» » بهرامی
فیزیولوژی (جلد دوم)	» » علی کاتوزیان
شعر فارسی (درعهد شاهرخ)	» » یارشاطر
فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)	نگارش ناصرقلی واحد
منطق التلویحات	» دکتر فیاض
حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی آبادی
سمیولوژی اعصاب	» » » چهرازی
کالبد شناسی توصیفی (۹) دستگاه تولید صوت وتنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
گزارش کنفرانس اتمی ژنو	» » جناب دکتر بازرگان
امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندی نژاد

[illegible]

۲۷۸ـ ویروسها « « فرج‌الله شفا

۲۷۹ـ تالفیت‌ها (آلکها) « « عزت‌الله خبیری

۲۸۰ـ گیاه‌شناسی سیستماتیك « « محمد درویش

۲۸۱ـ تیره‌شناسی (جلد دوم) « « پارسا

۲۸۲ـ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی « مدرس رضوی

۲۸۳ـ احادیث مثنوی « آقای فروزانفر

۲۸٤ـ قواعد النحو « قاسم تویسرکانی

۲۸۵ـ آزمایشهای فیزیك « دکتر محمدباقر محمودیان

۲۸٦ـ پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی « « محمود نجم‌آبادی

۲۸۷ـ بیماریهای خون (جلدسوم) « « یحیی پویا

۲۸۸ـ جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول « « احمد شفائی

۲۸۹ـ مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی و فرضیه نسبی) (چاپ دوم) تألیف دکتر کمال‌الدین جناب

۲۹۰ـ بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه) « « محمدتقی قوامیان

۲۹۱ـ اکوستیك (صوت) چاپ دوم « « ضیاءالدین اسماعیل بیگی

۲۹۲ـ چهار مقاله بتصحیح « محمد معین

۲۹۳ـ داریوش یکم (پادشاه پارسها) نگارش « منشی‌زاده

۲۹٤ـ کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن ـ سلسلهٔ اعصاب مرکزی « « نعمت‌الله کیهانی

۲۹۵ ـ درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم « « محمد محمدی

۲۹٦ـ سه گفتار خواجه طوسی بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه

Sur les espaces de Riemann – ۲۹۷ نگارش دکتر هشترودی

۲۹۸ ـ فصول خواجه طوسی بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه

۲۹۹ ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم نگارش محمدتقی دانش‌پژوه

۳۰۰ ـ الرسالة المعینیة « « «

۳۰۱ ـ آغاز و انجام « ایرج افشار

۳۰۲ـ رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه

۳۰۳ ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم « « «

۳۰٤ ـ حل مشکلات معینه خواجه نصیر « « «

۳۰۵ ـ مقدمه قدیم اخلاق ناصری « جلال‌الدین همائی

۳۰٦ـ بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه) نگارش دکتر امشه‌ای

۳۰۷ـ رساله بیست باب درمعرفت اسطرلاب « مدرس رضوی

۳۰۸ـ مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین « « «

۳۰۹ـ سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی « محمد مدرسی (زنجانی)

۳۱۰ـ فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف) « دکتر روشن

کتاب هفتم

۳۱۱ ـ رساله جبر و مقابله خواجه نصیرطوسی بکوشش اکبر دانا سرشت

۳۱۳ - راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ	—
۳۱۴ - احوال و آثار محمد بن جریر طبری	تألیف آقای علی اکبر شهابی
۳۱۵ - مکانیك سینماتیك	» دکتر احمد وزیری
۳۱۶ - مقدمه روانشناسی (قسمت اول)	» دکتر مهدی جلالی
۳۱۷ - دامپروری (جلد دوم)	» « تقی بهرامی
۳۱۸ - تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)	» « ابوالحسن شیخ
۳۱۹ - جغرافیای اقتصادی (جلد دوم)	» » عزیزی
۳۲۰ - پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترك انسان ودام)	» » میمندی‌نژاد
۳۲۱ - اصول نظریه ریاضی احتمال	تألیف دکتر افضلی‌پور
۳۲۱ - رده‌بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان	» » زاهدی
۳۲۱ - قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال	» » جزایری
۳۲۰ - کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن (توصیفی - موضعی - طرز تشریح)	» » منوچهر حکیم و » سید حسین گنج بخش
۳۲ - ایمنی‌شناسی (جلد اول)	» » میردامادی
۳۲ - حکمت الهی عام وخاص (تجدید چاپ)	» آقای مهدی الهی قمشه‌ای
۳۲ - اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱)	» دکتر محمدعلی مولوی
۳۲ - اصول استخراج معادن	» مهندس محمودی
۳۲ - مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی ومالی	جمع آوری دکتر کی‌نیا
۳۳ - شلیمر	دانشکده پزشکی
۳۳ - تجزیه ادرار	مرحوم دکتر ابوالقاسم بهرامی
۳۳ - جراحی فك وصورت	تألیف دکتر حسین مهدوی
۳۳ - فلسفه آموزش وپرورش	» » امیرهوشمند
۳۳ - اکوستیك (۲) صوت	» » اسماعیل بیگی
۳۲ - الکتریسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم)	» مهندس زنگنه
۳۲ - سالنامه دانشگاه	—
۳۲ - فیزیك جلد هشتم - کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیك	» دکتر روشن
۳۲ - تاریخ اسلام (چاپ دوم)	» » فیاض
۳۲ - هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	» » وحدتی
۳٤ - آداب اللغة العربیة وتاریخها (۱)	» » محمد محمدی
۳۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف دکتر کامکار پارسی
۳۱ - جوامع الحکایات	» » محمد معین
۳۱ - شیمی تحلیلی	» مهندس قاسمی
۳ - ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه دکتر هوشیار
۳ - دفتر دانش وادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکتر مهدوی
۳ - حقوق مدنی (جلد اول تجدید چاپ)	تألیف دکتر امامی

۳۴۸ - آب شناسی هیدرولوژی — تألیف دکتر جنیدی
۳۴۹ - روش شیمی تجزیه (۱) — » » فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ - هندسهٔ ترسیمی — » » جمال عصار
۳۵۱ - اصول الصرف — » علی اکبر شهابی
۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول) — » دکترجلال الدین توانا
۳۵۳ - سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان — ترجمه دکترسیاسی-دکترسیمجور
۳۵۴ - کورش کبیر — تألیف دکترهادی هدایتی
۳۵۵ - فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول) — مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳۵۶ - اقتصاد اجتماعی — دکترسید شمس الدین جزایری
۳۵۷ - بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ) — » خبیری
۳۵۸ - بیماریهای مغز و روان (۳) — » حسین رضاعی
۳۵۹ - آئین دادرسی دراسلام (تجدیدچاپ) — آقای محمد سنگلجی
۳۶۰ - تقریرات اصول — » محمود شهابی
۳۶۱ - کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ - عضله شناسی اسب) تألیف دکتر میربابائی
۳۶۲ - الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه — » سبزواری
۳۶۳ - بی‌حسی‌های ناحیه‌ای دردندان پزشکی — » دکتر محمود مستوفی
۳۶٤ - چشم و بیماریهای آن — » » باستان
۳۶۵ - هندسهٔ تحلیلی — » » مصطفی کامکار پارسی
۳۶۶ - شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم) — » » ابوالحسن شیخ
۳۶۷ - پزشکی عملی — » » ابوالقاسم نجم‌آبادی
۳۶۸ - اصول آموزش وپرورش (چاپ سوم) — » » هوشیار
۳۶۹ - پرتو اسلام — بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ - جراحی عملی دهان ودندان (جلد اول) — تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ - درد شناسی دندان (۱) — » » محمود سیاسی
۳۷۲ - مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم) — ـــ
۳۷۳ - تیره شناسی (جلد سوم) — » » احمد پارسا
۳۷٤ - المعجم — بتصحیح مدرس رضوی
۳۷۵ - جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی) — بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر
۳۷۶ - تاریخ دیپلوماسی عمومی — تألیف دکتر محسن عزیزی
Textes Français - ۳۷۷ — » بانو نفیسی
۳۷۸ - شیمی فیزیك (جلد دوم) — » دکترعلی اکبر توسلی
۳۷۹ - زیباشناسی — » آقای علینقی وزیری
۳۸۰ - بیماریهای مشترك انسان ودام — » دکتر میمندی نژاد
۳۸۱ - فرزان تن وروان — » » بصیر
۳۸۲ - بهبود نسل بشر — » » محمد علی مولو
۳۸۳ - یادداشتهای قزوینی (۳) — ایرج افشار
۳۸٤ - گویش آشتیان — تألیف دکتر صادق کیا

۳۸۶ ـ ایران بعد از اسلام	» عباس خلیلی
۳۸۷ ـ تاریخ مصر قدیم (جلداول چاپ دوم)	» دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ ـ آرگلونیاتها (۱) سرخس‌ها	» » خبیری
۳۸۹ ـ شیمی صنعتی (جلد اول)	» » رادفر
۳۹۰ ـ فیزیك عمومی الکتریسیته (جلد اول)	» » روشن
۳۹۱ ـ مبادی علم هوا شناسی	» » احمد سعادت
۳۹۲ ـ منطق و روش شناسی	» » علی اکبر سیاسی
۳۹۳ ـ الکترونیك (جلد اول)	» » رحیمی قاجار
۳۹۴ ـ فرهنگ غفاری (جلد دوم)	» مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۵ ـ حکمت الهی عام وخاص (جلد دوم)	» محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹۶ ـ گنج جواهر دانش (٤)	» حسن آل طه
۳۹۷ ـ فن کالبد گشائی وآسیب شناسی	» دکتر محمدکار
۳۹۸ ـ فرهنگ غفاری (جلد سوم)	» مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۹ ـ مزدا پرستی در ایران قدیم	» دکتر ذبیح‌الله صفا
٤۰۰ ـ اصول روشهای ریاضی آمار	» » افضلی پور
٤۰۱ ـ تاریخ مصر قدیم (جلد دوم)	» » دکتر احمد بهمنش
٤۰۲ ـ عددمن بلغاء ایران فی اللغة	» قاسم تویسرکانی
٤۰۳ ـ علم اخلاق (نظری وعملی)	» دکتر علی اکبر سیاسی
٤۰٤ ـ ادوار فقه (جلددوم)	» آقای محمود شهابی
٤۰٥ ـ جراحی عملی دهان‌ودندان (جلددوم)	» دکتر کاظم سیمجور
٤۰٦ ـ فیزیولژی بالینی	» » گیتی
٤۰۷ ـ سهم الارث	» نصر اصفهانی
٤۰۸ ـ جبر آنالیز	» دکتر محمدعلی مجتهدی
٤۰۹ ـ هوا شناسی (جلد اول)	» » محمد منجمی
٤۱۰ ـ بیماریهای درونی (جلدسوم)	» » میمندی نژاد
٤۱۱ ـ مبانی فلسفه	» » علی اکبر سیاسی
٤۱۲ ـ فرهنگ غفاری (جلدچهارم)	» مهندس امیر جلال‌الدین غفاری
٤۱۳ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	» دکتر احمد سادات عقیلی
٤۱٤ ـ کالبد شناسی (عضله‌شناسی مقایسه‌ای) (جلدپنجم) »	» میربابائی
٤۱٥ ـ سالنامه دانشگاه ۱۳۳٦ـ۱۳۳٥	—
٤۱٦ ـ یادنامهٔ خواجه نصیر طوسی	نگارش دکتر صفا
٤۱۷ ـ تئوریهای اساسی ژنتیك	» » آزرم
٤۱۸ ـ فولاد وعملیات حرارتی آن	» مهندس هوشنگ خسرویار
٤۱۹ ـ تأسیسات آبی	» مهندس عبدالله ریاضی

۴۲۰ ـ بیماریهای اعصاب (جلد نخست) نگارش دکتر صادق صبا
۴۲۱ ـ مکانیك عمومی (جلد دوم) » دکتر مجتبی ریاضی
۴۲۲ ـ صنایع شیمی معدنی (جلد اول) » مهندس مرتضی قاسمی
۴۲۳ ـ مکانیك استدلالی » پرفسور تقی فاطمی
۴۲۴ ـ تاریخ فرهنگ ایران » دکتر عیسی صدیق
۴۲۵ ـ شرح تبصره آیة الله علامهٔ حلی (جلد اول) » زین‌العابدین ذوالمجدین
۴۲۶ ـ حکیم ازرقی هروی بتصحیح مرحوم علی عبدالرسولی

از
آثار دیگر مؤلف
آنچه جداگانه بطبع رسیده است :

۱- حماسه سرایی در ایران ازقدیمترین عهد تاریخی تاقرن چهاردهم هجری (چاپ دوم)

۲- جشن نامهٔ ابن‌سینا، مجلد اول، سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا

۳- اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید با حواشی و مقابلهٔ نسخهٔ استانبول با نسخ لنین‌گراد و کپنهاگ

۴- تاریخ تحول نظم و نثر فارسی (چاپ سوم)

۵- لایپ نیتز، شرح احوال و آثار و آراء او

۶- تاریخ مختصر طب و بیمارستانها در ایران

۷- دانشهای یونانی درشاهنشاهی ساسانی

۸- اخوان‌الصفا

۹- رافائل، ترجمه از آثار لامارتین (چاپ‌دوم)

۱۰- مرگ سقراط، ترجمه از آثار لامارتین (چاپ‌دوم)

۱۱- آیین سخن، درمعانی وبیان فارسی (چاپ‌دوم)

۱۲- رسالهٔ نفس ازابن‌سینا

۱۳- ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهد آیین زرتشتی ترجمه از «آرتور کریستن‌سن»

۱۴- بهرام چوبین، مستخرج ازترجمهٔ تاریخ طبری باتصحیحات وحواشی

۱۵- چهار مقاله، مستخرج از مقالهٔ اول ودوم چهارمقالهٔ نظامی عروضی با حواشی و شرح لغات

۱۶- رستم واسفندیار، مستخرج ازشاهنامهٔ فردوسی باحواشی وشرح لغات (این سه رسالهٔ اخیر درجزو سلسلهٔ «شاهکارهای ادبیات فارسی» طبع شده‌است

۱۷- تاریخ ادبیات درایران، جلد اول ازآغاز عهد اسلامی تا دورهٔ سلجوقی (چاپ دوم)

۱۸- مزداپرستی درایران، ترجمه ازآثار کریستن‌سن

۱۹- کیانیان » » » » »

۲۰- تاریخ ادبیات درایران ج ۲ از اواسط قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری